حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام

نجم الدین طبسی

مترجمان: سید محمدعلی احمدی ابهری

بوذر دیلمی معزی

سید هادی رضاسلطانی



بوستان کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : مواردالسجن فی‌النصوص و الفتاوی. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام / نجم‌الدین طبسی؛ مترجمان محمدعلی ابهری، بوذر دیلمی‌معزی، هادی رمضانی.

مشخصات نشر : قم : بوستان کتاب قم(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۶۷۹ ص.

فروست : بوستان کتاب قم؛ ۶۴۸. حقوق؛ ۹. فقه و حقوق؛ ۱۱۱.

شابک : ۱۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸۹۶۴۰۹۰۱۸۰۹ :

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: Najm- ed- din- e Tabasi. Hoghugh- e zendani va mavared- e zendan dar eslam= The rights of prisoners and the cases of imprisonment in islam.

یادداشت : چاپ قبلی: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲(بدون فروست عنوانی).

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۶۶۵] - ۶۷۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : زندان (فقه)

موضوع : زندانیان (فقه)

موضوع : تبعید (فقه)

موضوع : زندانیان

موضوع : زندان -- احادیث

موضوع : زندان -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

شناسه افزوده : احمدی ابهری، محمدعلی، مترجم

شناسه افزوده : دیلمی، بوذر، ۱۳۴۰ - ، مترجم

شناسه افزوده : رمضانی، هادی، ۱۳۴۷ - ، مترجم

شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم

رده بندی کنگره : BP۱۹۵/۶/ط۲م۹۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۱۶۱۷

[مقدمات پژوهش]

مقدّمه [مؤلف]

باسمه تعالی
الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ* و الصلاهٔ و السلام علی النبی المصطفی محمد و اهل بیته الطاهرین سیّما بقیّهٔ اللّه فی الأرضین الحجّهٔ بن الحسن المهدی- أرواحنا لتراب مقدمه الفداء.

بیش از ده سال پیش، کتابچه‌ای به دستم رسید که مؤلف آن، بعضی از مسائل اسلامی از جمله مسألهٔ زندان را به صورتی محدود و گذرا- با اشاره به موارد اندکی- مطرح کرده بود. این امر مرا بر آن داشت که با گستردگی، عمق و شمول بیشتری به جستجو و پژوهش در این زمینه بپردازم تا کلیات و تفاصیل و خصوصیات آن شناخته و جوانبش گردآوری شود. بدان امید که بتوانم با پاسخگویی به تعدادی از سؤالاتی که با موضوع ارتباط دارد سیمای کاملی از این مسأله عرضه کنم.

برخی از این سؤالات عبارتند از:

۱. آیا در اسلام جرایمی وجود دارد که برای آن‌ها مجازات زندان در نظر گرفته شده باشد؟

۲. آیا زندان به موارد مشخص و محدودی منحصر است که تجاوز از آن‌ها جایز نیست یا اینکه مجازات زندان، از جملهٔ مجازات‌های تعزیری است که تعیین مورد و مقدار آن به دست حاکم شرع است؟

۳. آیا جرایمی وجود دارد که مجازات آن‌ها حبس ابد باشد؟

۴. رفتار دولت اسلامی با زندانیان چگونه باید باشد؟ آیا روشی تربیتی و اصلاحی وجود دارد که این رفتار، بر آن استوار باشد؟

۵. آیا زندانیان می‌توانند با بستگانشان ارتباط داشته باشند و با آنان ملاقات کنند؟ اگر پاسخ مثبت است، در چه مواردی؟

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲

۶. آیا زندانی در طول مدت محکومیت خود می‌تواند از زندان خارج شود؟ اگر پاسخ مثبت است، در چه صورتی؟

۷. آیا زندانی در دولت اسلامی شکنجه می‌شود؟ اگر پاسخ مثبت است، با چه شرایطی؟

۸. اگر زندانی پس از شکنجه یا تهدید به بازداشت و شکنجه، به چیزی اعتراف کند چنین اعترافی از نظر شرعی چه ارزشی دارد؟ و پرسش‌های بسیار دیگر.

این تفاصیل و جزئیاتی که از ارتباط و هماهنگی شکل موضوع با تمام ابعادش نشأت می‌گیرد، تمام توانم را- با توفیق الهی- در مورد تحقیق دربارهٔ این موضوع، به مدت چهار سال به خصوص در تعطیلات تابستانی حوزهٔ علمیهٔ قم به خود جلب کرد. در این مدت، به جوامع حدیثی و فقهی مراجعه کردم، در دریاهای آن غوطه خوردم و گمشده‌ام را در ژرفاهای آن جستم، آن‌گاه به بیش از صد مورد دست یافتم و بر مواردی که اعم از حبس ابد، تحت نظر بودن و بازداشت موقت بود آگاه شدم.

در گام نخست، آیات و روایاتی که با زندان مرتبط بود و یا به نحوی به زندان اشاره داشت، گردآوردم. در دومین گام، در پی یافتن دلالت آیات و روایات و درستی اسناد احادیث به کاوش پرداختم. در گام سوم، به فتاوای فقیهان در مورد موضوع مورد بحث- با مراعات تقدّم زمانی و سال وفات- رجوع کردم. در گام چهارم، فتاوایی را که با زندان ارتباط داشت و به قواعد عمومی- بدون ورود نصّی خاص در آن مورد- مستند بود، نقل کردم. در گام پنجم، به موارد اتفاق و اختلاف امامیه و غیر امامیه پرداختم.

مدّعی نیستم این تحقیق جامع و مانع است، ولی با توجه به اینکه کمتر کسی در این مورد به خصوص، تألیف کرده است و نیز به دلیل ندرت تحقیقات ویژه در این موضوع و موارد دیگر در تحقیقات عالی حوزوی، می‌توانم بگویم: - به شکر خدا- بر موارد نادر در رشته و موضوع خودش دست یافته‌ام و آن را گرد آورده‌ام.

با وجود این، کتاب حاضر آغازی است برای آنانی که می‌خواهند در این باره در دریای فقه اسلامی غوطه‌ور شوند.

در پایان دوست دارم توجه خوانندهٔ گرامی را به نکات زیر جلب کنم:

۱. این کتاب، کتاب فتوا نیست، بلکه تنها ارائهٔ ادلّه و فتاواست. کسی که نظر نهایی را در هر مسأله می‌خواهد باید به فقیهان و مراجع

محترم تقلید مراجعه کند و فتوایشان را در این مورد جویا شود.

۲. برای آگاهی بر مبانی غیر امامیه و فتاوایشان در این مورد، یا مقایسه با مبانی امامیه، روایاتی

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳

را که از غیر امامیه وارد شده است می‌آورم. باید اشاره کنم: هر یک از امامیه و غیر امامیه- بنابر اختلاف در بعضی مبانی اصولی مانند قیاس و استحسان- روش استدلالی خاصّ خود را دارند، گرچه در اصول مهم دیگری مانند حجّیت ظواهر کتاب متّفقند.

۳. مواردی که در مورد حبس ذکر کردم واقعا همهٔ آن‌ها، موارد حبس نیست، بلکه تمام عناوینی که تحت عنوان حبس در مذاهب و آرای اسلامی بود، آوردم تا تمام موارد را- که در مورد آن‌ها رأی به لزوم حبس بوده- جمع آورم که آن‌گاه باید با گزینش استدلال موارد درست، لزوم حبس را تعیین نمود.

۴. جای تأسّف است که بعضی از کتب، به برخی روایاتی که گوشه‌ای از قضیّه و موضوع بحث را روشن می‌کند اکتفا کرده است، آن‌گاه مدّعی شده به تعریف اسلام از این قضیّه رسیده است بدون اینکه به روایات معارض و اسناد روایات و تمیز صحیح از ضعیف آن‌ها مراجعه کند و به فتاوای فقیهان و مستندات این فتاوا توجهی داشته باشد.

علاوه بر آن در پاره‌ای اوقات، نویسنده از شعارهای غیر اسلامی خوش آب و رنگ- که مربوط به زندان و زندانیان است- متأثّر می‌شود و آن را بدون دلیل به اسلام نسبت می‌دهد و یا از قوانین اسلامی بدون دلیل و برهان بیزاری می‌جوید. من خواستم که هر نظر بنیادی در این پژوهش، بر دلیل و برهان خودش متّکی و از هر شایبهٔ غیر اسلامی پیراسته باشد.

۵. مایلم که این کوشش بر اساس مقایسهٔ بین آرای همهٔ فقیهان مسلمان باشد و کوشیدم هیچ نظر اسلامیی از این محدوده بیرون نماند وگرنه بحث در چارچوب رأی امامیه منحصر می‌شد. امّا بسیار متأسّفم؛ زیرا بسیاری از نوشته‌ها در موضوعات مختلف- که کتابخانه‌های اسلامی مملو از آن است- به نقل آرای مذاهب چهارگانه بسنده کرده و به روایت یا نظری که در مصنّفات امامیه تدوین شده، وقعی ننهاده است؛ در حالی که تألیفات امامیه و روایات و آرای فقیهان، به ده‌ها هزار یا بیشتر می‌رسد، بلکه بعضی از این نوشته‌ها- که متأسّفانه به پای اسلام گذاشته می‌شود- به آرای بعضی از منحرفان از اسلام، مانند خوارج و ... پرداخته و از نوشیدن جرعه‌ای از سرچشمهٔ گوارا و پاک فقه فقیهان امامیه خودداری ورزیده است. در مقابل می‌بینیم که بسیاری از نوشته‌های امامیه بر اساس مقارنهٔ بین فقه امامیه و فقه مذاهب دیگری بنیان نهاده شده است؛ مثلا انتصار، خلاف، تذکرة الفقهاء، منتهی المطلب و بسیاری از کتب دیگر، بر این اساس نوشته شده‌اند.

۶. باید این حقیقت را گوشزد نمایم که هر جزئی از احکام اسلامی که به عرصه‌ای از عرصه‌های حیات اجتماعی متعلّق است، تنها زمانی نتیجهٔ صحیح و کامل به بار می‌آورد که همهٔ این احکام بر تمام حیات اجتماعی تطبیق و پیاده شود و از اینجا، نتیجه می‌گیریم مجموعهٔ احکام

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴

زندان، نتیجهٔ تربیتی و عملی خود را نمی‌دهد مگر با وجود حکومت اسلامیی که همهٔ احکام اسلام را در تمام جنبه‌های حیات جامعه تحقق بخشد.

۷. این کتاب دو قسمت دارد: اوّل موارد زندان- که عمدهٔ مباحث این مجموعه است- و آن چهارده باب دارد و هر بابی شامل فصولی است که گاهی از بیست فصل نیز در می‌گذرد. امّا قسم دوم مرکّب از بیست فصل و در مورد حقوق و احکام زندانی و دیگر مباحث تاریخی و ... مربوط به این موضوع است.

۸. این تحقیق را بر گروهی از اساتید بزرگ و والامقام حوزهٔ علمیهٔ قم و نیز بعضی از نویسندگان و دانشوران عرضه کردم و آنان با بسیاری از نکته‌های سودمند و تذکرهای بجا و ارزشمند- که از آن‌ها در رفع عیب و نقص کتاب بهره جستم- بر من منّت نهادند و

وجود شریفشان در مراجعهٔ این تحقیق و مطالعهٔ دقیق آن متحمّل زحمت بسیار شد به ویژه شیخ و استاد ما، آیهٔ اللّه شیخ محمد فاضل لنکرانی، و حضرت آیهٔ اللّه اشتهاردی، حجّهٔ الاسلام و المسلمین شیخ علی کورانی، برادر عزیزم حجّهٔ الاسلام شیخ محمد جعفر طبسی، حجّهٔ الاسلام شیخ محمد علی انصاری و ... همان گونه که برخی دیگر با مطالعهٔ بخشی از این نوشته بر من منّت نهادند به خصوص آیهٔ اللّه شیخ یوسف صانعی، حجّهٔ الاسلام و المسلمین سیّد جعفر مرتضی عاملی، و حجّهٔ الاسلام شیخ محمد جواد طبسی و ... ایشان بر من منّت زیادی دارند که فراموش نمی‌کنم و در پایان دوست دارم بگویم: من رساله‌ای شبیه این رساله، دربارهٔ «موارد تبعید» تهیه کرده‌ام که امیدوارم در آیندهٔ نزدیک آن را به چاپ برسانم. خداوند توفیق دهاد.

قم- نجم الدین طبسی

۳/ ۲/ ۱۴۱۱ روز میلاد امام باقر علیه السّلام

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵

پیش گفتار [مترجمان]

کتابی که پیش رو دارید، ترجمهٔ کتاب موارد السجن فی النصوص و الفتاوی تألیف جناب حجّهٔ الاسلام و المسلمین آقای نجم الدین طبسی است که به گونه‌ای تحقیقی و مستدل به ابعاد گوناگون زندان و احکام زندان و زندانیان در اسلام پرداخته و به شیوه‌ای علمی، با استفاده از آیات و روایات و آرای فقیهان شیعه و سنی، مسائل یاد شده را بررسی کرده است.

آقای طبسی فرزند مرحوم آیهٔ اللّه العظمی حاج شیخ محمد رضا طبسی، در سال ۱۳۳۴ شمسی در نجف اشرف به دنیا آمدند. دورهٔ مقدّمات حوزوی را در زادگاه خویش در محضر پدر بزرگوار فرا گرفتند، آن‌گاه در قم، مرحلهٔ سطح و خارج را گذرانیدند و هم اکنون به تألیف و تدریس دروس حوزوی مشغول هستند. جناب ایشان از بیست سال پیش به تألیف دست زدند و از جملهٔ آن‌هاست: رجعت از نظر شیعه؛ نظام الجیش فی الاسلام و اصول الحرب؛ چشم‌اندازی به حکومت مهدی؛ الوهابیهٔ دعاوی و ردود؛ الامام الحسین (ع) فی مکهٔ المکرمهٔ؛ رجال الصحیحین فی المیزان (چاپ نشده)؛ النفی و التغریب فی مصادر التشریع الاسلامی؛ دراسات فقهیهٔ فی مسائل خلافیهٔ؛ صوم عاشورا بین السنهٔ و البدعهٔ؛ رجال مقارن و کتاب حاضر.

این کتاب، از زمان انتشار با استقبال محافل علمی روبه‌رو شد و بزرگانی هم چون: رهبر معظّم انقلاب اسلامی حضرت آیهٔ اللّه خامنه‌ای، مرحوم شهید آیهٔ اللّه مرتضی بروجردی، آیهٔ اللّه صانعی، آیهٔ اللّه یزدی، آیهٔ اللّه اردبیلی، مرحوم حجّهٔ الاسلام و المسلمین شیخ محمد مهدی شمس الدین (رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان)، حجّهٔ الاسلام و المسلمین شیخ احمد وائلی، علامه حسن امین (قاضی صیدا)، علّامه یوسف محمد عمرو (قاضی طرابلس)، علّامه حسن طراد (فقیه و شاعر عرب زبان لبنان)، مرحوم استاد احمد آرام، عبد الوهاب کاشی (عالم و نویسندهٔ

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶

عرب زبان) و دیگر شخصیت‌ها، کار مؤلف را ستودند. در روزنامه و مجلّات فارسی و عربی نیز به نقد و بررسی و معرفی آن پرداخته و حتی در لبنان گردهمایی برای آن ترتیب داده شد و متفکران اسلامی دربارهٔ آن بحث و بررسی کردند.

در اینجا به ذکر روزنامه‌ها و مجلّات فارسی و عربیی می‌پردازیم که از این کتاب (موارد السجن فی النصوص و الفتاوی) به صورت مستقیم و غیر مستقیم سخن گفته‌اند. این، علاوه بر مصاحبه‌هایی است که با مؤلف محترم انجام شده است:

فراسو، نشریهٔ دانشجویی دانشگاه علوم رضوی مشهد، سال اوّل، ش ۳ و ۴ (دی ۷۹- فروردین ۸۰)، ص ۷۸- ۷۹.

پیام حوزه، نشریهٔ شورای حوزهٔ علمیهٔ قم، سال سوم، ش ۲ و ۳ (تابستان و پاییز ۱۳۷۵)، ص ۲۶۶.

آینهٔ پژوهش، قم، سال دوم، ش ۲ (مرداد و شهریور ۱۳۷۰)، ص ۶۴- ۶۵.

روزنامهٔ رسالت، ش ۳۱۱۹ (۳۰/ ۷/ ۷۵)، ص ۵.

الرصد، نشریهٔ خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لبنان، ش ۵۹، ۱۹۹۶ م، ص ۲۵۰- ۲۵۲.

الفکر الاسلامی قم، سال چهارم، ش ۱۳ و ۱۴ (محرم الحرام- جمادی الآخر، ۱۴۱۷)، ص ۳۹۳- ۳۹۴.

مجلهٔ آفاق الحضارهٔ الاسلامیهٔ، سال اوّل، ش اوّل (آبان ۱۳۷۵)، تهران، ص ۱۸۰.

نور علم، دورهٔ چهارم، ش ۵، ص ۴۱.

روزنامهٔ النهار، لبنان، ۱۸/ ۸/ ۱۹۹۳.

مجله البلاد، لبنان، سال پنجم، ش ۲۲۶ (ذو القعده ۱۴۱۵/ ۱۹۹۵)، ص ۴۶- ۴۷.

مجلّهٔ حوزه، ش ۳۲ (خرداد و تیر ۱۳۶۸)، ص ۱۹۵.

مجلّهٔ حوزه، ش ۴۶ (مهر و آبان ۱۳۷۰)، ص ۱۴۱.

روزنامهٔ کیهان، ش ۱۵۵۹۲ (۲۰/ ۱۲/ ۷۴)، ص ۶.

چهار جلسه گفت‌وگو و مصاحبه دربارهٔ موارد السجن و کتاب النفی و التغریب در «اذاعهٔ النور» بیروت.

سه جلسه مصاحبه در مورد موارد السجن و کتاب‌های دیگر مؤلف در رادیو عربی ایران (برون مرزی).

مؤلف در تألیف این کتاب ده سال- که چهار سال آن، پی‌درپی بود- زحمت کشیدند و در این

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷

راه، همسرشان در تحقیق و به خصوص استخراج مطالب به یاری‌شان شتافتند.

هدف مؤلف از تألیف این کتاب، خدمت به نظام قضایی اسلام و نشان دادن پویایی و قوّت فقه امامیه و گستردگی مدارک و فصول آن بوده است.

از این رو، مترجمان به جهت غنای کتاب و ارتقای سطح علمی جامعهٔ اسلامی به خصوص علاقه‌مندان مباحث فقهی و حقوقی به ترجمهٔ این کتاب دست زدند. شیوهٔ کار بدین صورت بود که هر یک، ترجمهٔ بخشی از کتاب را بر عهده گرفتند و در پایان یکی از مترجمان، تمام ترجمه را به دقت بررسی کرد و تا حدّ توان به یک دست ساختن آن پرداخت.

در اینجا شایسته است از نویسندهٔ محترم که با تشویق‌ها و راهنمایی‌های مکرر خویش و نیز تقریظ زیر مترجمان را مورد عنایت قرار دارند، سپاس‌گزاری کنیم و توفیق ایشان را از خداوند بخواهیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* الحمد للّه علی جزیل نعمائه و سلام علی منقذ البشریهٔ من ظلمات الجهل إلی نور الهدایهٔ، نبیّنا محمد بن عبد اللّه- صلّی اللّه علیه و آله و سلم- و علی أهل بیته السادات البررهٔ، أمناء سرّ اللّه و عیبهٔ علمه.

و بعد فقد اتّصل بی العلّامهٔ الجلیل السیّد محمد کاظم شمس- حفظه اللّه- و أبدی رغبته فی ترجمهٔ کتاب- موارد السجن فی النصوص و الفتاوی- إلی الفارسیّهٔ فرحّبت بالفکرهٔ شاکرا لسماحته و مکبرا لجهوده المبارکهٔ.

کما أشکر أصحاب السماحهٔ، السادهٔ العلماء: السیّد محمد علی أحمدی أبهری و السیّد هادی رمضانی، و أبا ذر الدیلمی المعزی- من فضلاء الحوزهٔ العلمیهٔ بقم المقدسهٔ- الذین شمروا السواعد و تحمّلوا أعباء ترجمهٔ هذا الکتاب فبذلوا قصاری جهدهم و أتعبوا أنفسهم الزکیهٔ، فیسّروا لقرّاء الفارسیهٔ الاستفادهٔ منه، جزاهم اللّه خیر الجزاء.

قم، الحوزهٔ العلمیهٔ، ۲۴ ربیع الأول ۱۴۱۹ نجم الدین الطبسی

مترجمان بر این نکته تأکید دارند که، مجازات زندان در اسلام، به عنوان مجازاتی اصلی مطرح نیست؛ موارد مجازات زندان در نظام کیفری اسلام به تعداد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد و نگاهی گذرا به دیدگاه‌های عالمان اسلامی، بیانگر آن است که آنان به مجازات‌هایی که در سیستم‌های عدالت کیفری به عنوان «مجازات‌های سالب آزادی» مطرحند، به دیدهٔ منفی می‌نگرند و آن

را نادرست می‌دانند. آنان امروزه علاوه بر معایب متعدد این مجازات‌ها برای جامعه و

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸

شخصیت بزهکار، از زندان به عنوان «دانشگاه جرم» نام می‌برند. توجه کامل و دقیق به موارد ذکر شده در کتاب حاضر نیز، مبیّن این موضوع است که غالب قریب به اتفاق این موارد، تنها به عنوان بازداشت‌های احتیاطی و به ویژه بازداشت موقت تا تکمیل تحقیقات مطرح است و روشن است امروزه ابزارها و وسایل دیگری نیز، تأمین کنندهٔ غرض قضات، جهت دست رسی به متهم و جلوگیری از فرار او وجود دارد که از آن جمله، قرارهای ذکر شده در مادهٔ ۱۲۹ آیین دادرسی کیفری، از قبیل التزام با قول شرف، التزام با تعیین وجه التزام، کفالت و اخذ وثیقه است.

به امید آن روزی که جامعهٔ اسلامی ما به مرحله‌ای از رشد و کمال و پویایی برسد که بتوانیم با اجرای کامل قوانین کیفری اسلام، به تعزیر، آن گونه که مورد نظر شارع مقدس بوده است و باید به عنوان ابزاری در جهت اصلاح، تربیت و بازسازی بزهکاران، مورد استفاده قرار گیرد، عمل کنیم و ناچار نباشیم تعزیر را تنها در قالب مجازات سالب آزادی مطرح سازیم. «۱»

گفتنی است از مؤلف محترم که اجازهٔ ترجمهٔ کتاب را دادند و نیز به دقت ترجمه را بررسی کردند و خواندند و تذکّرهای به جایی دادند، صمیمانه تشکّر می کنیم. در ضمن، استدراکاتی که مؤلف به چاپ قبلی کتاب افزوده‌اند و در آن چاپ وجود ندارد، ترجمه و در اینجا آورده شده است.

در پایان مترجمان امید دارند ترجمهٔ کتاب، به علاقه‌مندان فایده برساند.

مترجمان ۱۳۸۱

---

(۱). علاقه‌مندان می‌توانند برای تبیین بیشتر بحث مجازات سالب آزادی، به کتاب زیر رجوع کنند:

سیّد محمد علی احمدی ابهری، اسلام و دفاع اجتماعی، چاپ اوّل، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۷۷، ص ۲۳۵- ۲۹۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹

بخش اوّل موارد زندان

اشاره

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱

فصل اوّل حبس در مورد قتل

۱. زندان در اتهام قتل

اشاره

روایاتی از هر دو فرقه (شیعه و سنی) در مورد حبس متهم به قتل وارد شده است چنان که بسیاری از فقیهان ما و مالک بن انس، به مضمون آن‌ها فتوا داده‌اند؛ اگر چه محقق حلّی، شهیدین و دیگران مخالفت کرده‌اند به این دلیل که این مورد، مجازاتی است که سببش ثابت نشده است. در مورد مدت حبس نیز اختلاف کرده‌اند: بسیاری از فقیهان فتوا داده‌اند که مدت حبس شش روز است و بعضی آن را سه روز دانسته‌اند و نیز به برخی دیگر نسبت داده شده که مدت آن را تا یک سال هم دانسته‌اند. با این حال، همهٔ این

مطالب- همان طور كه صاحب جواهر بدان تصريح كرده- تنها در مورد اتهام به قتل است و اتهام ايراد جرح را شامل نمى‌شود. «۱» ما نخست به روايات و بعد به سخنان فقيهان اشاره مى‌كنيم:

روايات

۱. على بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: إنّ النّبى كان يحبس فى تهمة الدم ستّة أيّام؛ فإن جاء أولياء المقتول ببيّنة، و إلّا خلّى سبيله؛ «۲»

سكونى از امام صادق- عليه السّلام- روايت كرده كه فرمود: پيامبر متهم به قتل را شش

---

(۱). جواهر الكلام، ج ۴۱، ص ۲۶۰.

(۲). كافى، ج ۷، ص ۳۷۰، ح ۵.

روز زندانى مى‌كرد. اگر اولياى مقتول بينه مى‌آوردند بر اساس آن حكم مى‌كرد، وگرنه متهم آزاد مى‌شد.

شيخ طوسى اين روايت را با دو سند- كه در يكى از آن‌ها ابو اسحاق وجود دارد- آورده است: اگر اولياى مقتول دليلى آوردند زندانى را نگه مى‌دارند، وگرنه آزادش مى‌كنند. «۱»

در جاى ديگر، اين روايت را اين گونه آورده است: اگر اولياى مقتول بينه‌اى آوردند، قتل ثابت مى‌شود. «۲»

علّامهٔ مجلسى- رحمه الله- فرمود: بنا بر قول مشهور، اين روايت ضعيف است. «۳»

۲. عن على أنّه قال: لا حبس فى تهمة إلّا فى دم و الحبس بعد معرفة الحقّ، ظلم؛ «۴»

حبس، تنها در اتهام به قتل وجود دارد و حبس پس از شناخت حق، ظلم است.

۳. و عنه [أمير المؤمنين عليه السّلام] أنّه دخل يوما إلى مسجد الكوفة من الباب القبلى، فاستقبله نفر فيهم فتى حدث يبكى، و القوم يسكّتونه، فوقف عليهم أمير المؤمنين عليه السّلام فقال للفتى: ما يبكيك؟ فقال:

يا أمير المؤمنين! إنّ أبى خرج مع هؤلاء النفر فى سفر للتجارة، فرجعوا و لم يرجع أبى، فسألتهم عنه، فقالوا: مات، و سألتهم عن ماله، فقالوا: لم يخلّف مالا- فقدّمتهم إلى شريح فلم يقض لى عليهم بشىء غير اليمين، و أنا أعلم يا أمير المؤمنين! أنّ أبى كان معه مال كثير.

فقال لهم أمير المؤمنين عليه السّلام: ارجعوا. فردّهم معه و وقف على شريح، فقال: ما يقول هذا الفتى، يا شريح؟ فقال شريح: يا أمير المؤمنين! إنّ هذا الفتى ادّعى على هؤلاء القوم دعوى، فسألته البيّنة فلم يحضر أحدا، فاستحلفتهم. فقال أمير المؤمنين: هيهات يا شريح! ليس هكذا يحكم فى هذا. فقال شريح:

فكيف أحكم يا أمير المؤمنين فيه؟ فقال على عليه السّلام: أنا أحكم فيه و لأحكمنّ اليوم فيه بحكم ما حكم به بعد داود النبى عليه السّلام أحد. ثم جلس فى مجلس القضاء و دعا بعبد اللّه بن أبى رافع- و كان كاتبه- و أمره أن يحضر صحيفة و دواة، ثم أمر بالقوم أن يفرّقوا فى نواحى المسجد و يجلس كلّ رجل منهم إلى سارية، و أقام مع كلّ واحد منهم رجلا و أمر بأن تغطّى رءوسهم و قال لمن حوله: إذا سمعتمونى كبّرت فكبّروا. ثم دعا برجل منهم، فكشف عن وجهه، و نظر إليه و تأمّله و قال: أ تظنّون أنّى لا اعلم ما صنعتم بأبى هذا الفتى؟

أنّى إذا لجاهل! ثم أقبل عليه فسأله. فقال: مات يا أمير المؤمنين! فسأله: كيف كان مرضه؟ و كم مرض؟

---

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۵۲، ح ۳۹ و ص ۱۷۴، ح ۲۳.

(۲). همان، ص ۳۱۲، ح ۵.

(۳). نک: ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۳۰۳، ۳۵۶، ۶۸۱؛ مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۲۰۳.

(۴). دعائم الاسلام (سندش مرسل است)، ج ۲، ص ۵۳۹، ح ۱۹۱۶؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۴۰۳، ح ۳ و ج ۱۸، ص ۲۷۲، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳

و أین مرض؟ و عن أسبابه فی مرضه کلّها و حین احتضر، و من تولّی تغمیضه؟ و من غسّله؟ و ما کفن فیه؟

و من حمله؟ و من صلّی علیه؟ و من دفنه؟ فلمّا فرغ من السؤال رفع صوته. و قال: الحبس! الحبس! فکبّر، و کبّر من کان معه، فارتاب القوم و لم یشکّوا أنّ صاحبهم قد أقرّ.

ثم دعا برجل آخر فقال له مثل ما قال للأوّل. فقال: یا أمیر المؤمنین! إنّما کنت واحدا من القوم و قد کنت کارها لقتله و أقرّ بالقتل. ثم دعاهم واحدا واحدا من القوم فأقرّوا أجمعون ما خلا الأوّل و أقرّوا بالمال جمیعا و ردّوه و ألزمهم ما یجب من القصاص. فقال شریح: یا أمیر المؤمنین! کیف کان حکم داود فی مثل هذا الذی أخذته عنه؛ «...؟ ۱»

از علی- علیه السلام- روایت شده که حضرتش روزی از در رو به قبلهٔ مسجد کوفه وارد شد که جماعتی به جلو حضرت درآمدند: در میان آنان جوانی بود که می‌گریست، ولی آن جماعت ساکتش می‌کردند. علی- علیه السلام- در مقابلشان ایستاد و رو به جوان کرد: چرا می‌گریی؟ گفت: ای امیر المؤمنین! پدرم با این جماعت برای تجارت به مسافرت رفت.

آنان بازگشتند، ولی پدرم بازنگشت. از این رو، سرگذشت پدرم را از آنان پرسیدم.

گفتند: مرد. از مالش پرسیدم، گفتند: چیزی به جا نگذاشت.

از این رو، اینان را به نزد شریح بردم و او تنها آنان را سوگند داد و حقّ مرا از آنان نستاند و من می‌دانم پدرم مال فراوانی همراه داشت. امیر المؤمنین- علیه السلام- فرمود:

برگردید. حضرت به همراه آن جماعت و جوان نزد شریح رفت و به او فرمود: ای شریح! این جوان چه می‌گوید؟ گفت: ای امیر المؤمنین! این جوان دعوایی علیه این جماعت اقامه کرده است که وقتی از او بینه خواستم، او هیچ کس را نیاورد.

از این رو، آنان را سوگند دادم. فرمود: نه! نه! در این مورد چنین حکم نمی‌کنند.

گفت: پس چگونه حکم کنم؟ فرمود: در این مورد، من قضاوت می‌کنم و امروز قضاوتی بکنم که هیچ کس بعد از داوود پیامبر- علیه السلام- آن گونه قضاوت نکرده باشد.

آن‌گاه بر مسند قضاوت نشست و کاتبش، عبد اللّه بن ابی رافع، را فراخواند و به او دستور داد کاغذ و قلمی آماده کند. بعد به آن جماعت دستور داد در اطراف مسجد پراکنده شوند؛ هر کدام از آنان در کنار یکی از ستون‌های مسجد نشستند و همراه هر یک از آنان مردی را فرستاد و دستور داد سرهایشان پوشانده شود و به کسانی که در اطرافش بودند، فرمود: هنگامی که تکبیرم را شنیدید، شما نیز تکبیر بگویید.

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۴، ح ۱۴۱۸؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۳۸۵، ح ۲ و نک: وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۲۰۴؛ کافی، ج ۷، ص ۳۷۱، ح ۸؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۵۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴

آن‌گاه یکی از آنان را فراخواند و نقاب از صورتش برداشت و در او به دقت نگریست و فرمود: آیا گمان می‌کنید من نمی‌دانم شما

با پدر این جوان چه کردید؟ اگر ندانم در این صورت باید نادان باشم!

بعد به او رو کرد و از وی دربارهٔ پدر آن جوان پرسید. آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین! مرد.

پس از او پرسید: بیماری او چه بود؟ چند روز بیماری او طول کشید؟ کجا بیمار شد؟

دلایل بیماری او چه بود؟ در چه زمانی به حالت احتضار افتاد و چه کسی چشمانش را بست؟ چه کسی او را غسل داد؟ در چه کفن شد؟ چه کسانی جنازهٔ او را به دوش کشیدند؟

چه کسی بر او نماز گزارد؟ چه کسی او را دفن کرد؟

چون از سؤال فارغ شد، با صدای بلند فرمود: حبس! حبس!

آن‌گاه تکبیر گفت و کسانی که با حضرتش بودند تکبیر گفتند. از این رو، آن جماعت به او بدگمان شدند و به خود شکی راه ندادند که رفیقشان اقرار کرده است.

آن‌گاه حضرت یکی دیگر از آنان را فراخواند و هر آن چه به اوّلی فرموده بود به او نیز فرمود. آن مرد عرض کرد: ای امیر المؤمنین! من یکی از آنان بودم و راضی به قتل او نبودم.

بدین گونه اقرار به قتل کرد. آن‌گاه حضرت یک یک آنان را فراخواند و همهٔ آنان به جز اوّلی اقرار کردند و به تمام مالی که ربوده بودند معترف شدند و اموال را بازگرداندند و آنان را به قصاص، که مستحقّ آن بودند، محکوم کرد. سپس شریح گفت: ای امیر المؤمنین! حکم داوود چگونه بود که به شیوهٔ او در اینجا حکم کردید...؟

مرحوم مجلسی- رحمه اللّه- در مورد این حدیث فرمود: بنا بر مشهور ضعیف است. «۱»

۴. إنّ علیّا حبس متّهما بالقتل، حتی نظر فی أمر المتّهمین معه بالقتل؛ «۲»

علی- علیه السلام- متهم به قتلی را زندانی کرد تا کار کسانی را که با او در قتل متهم بودند، بررسی کند.

۵. عن أبی جعفر: إنّ علیّا علیه السّلام قال: إنّما الحبس حتی یتبیّن للإمام، فما حبس بعد ذلک، فهو جور؛ «۳»

از ابو جعفر روایت شده است که علی- علیه السلام- فرمود: حبس تنها در موردی است

---

(۱). مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۲۰۴.

(۲). عجائب الاحکام، ص ۶۲.

(۳). سنن الکبری، ج ۶، ص ۵۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵

که امر بر امام مشتبه باشد و متهم برای رفع ابهام، حبس می‌شود تا امام، ماجرا را به روشنی دریابد. پس هر حبسی که بعد از روشن شدن امر صورت گیرد، ستم است.

۶. عن بهز بن حکیم، عن أبیه، عن جدّه: إن النبی حبس رجلا فی تهمة؛ «۱»

پیامبر متهم به قتلی را زندانی کرد.

شوکانی گفته است: پنج صحیح از صحاح شش‌گانه، آن را روایت کرده‌اند و این دلیل بر این است که حبس گاهی برای مجازات است و گاهی نیز به منظور روشن شدن ماجرا و بعضی ابهامات پشت پرده. ابو داوود، بابی را به آن اختصاص داده و آن را باب «حبس در مورد دین و غیر دین» نامیده است. «۲»

۷. عن أبی هریرة: إن النبی حبس فی تهمة یوما و لیلة.

و قال الحاکم: استظهارا و احتیاطا؛ «۳»

پیامبر متهم به قتلی را یک شبانه‌روز زندانی کرد.

حاکم گفته است: این حبس به منظور روشن شدن حقیقت و احتیاط برای جلوگیری از فرار قاتل بوده است.

هیثمی گفته است: در سند، ابراهیم بن خثیم بن عراک وجود دارد که نزد علما متروک است و به روایات او عمل نمی‌شود. «۴»

۸. عن معمر، عن بهز بن حکیم بن معاویهٔ، عن أبیه، عن جدّه، قال: أخذ النبی ناسا من قومی فی تهمهٔ، فحبسهم، فجاء رجل من قومی النبی و هو یخطب، فقال: یا محمد! علی ما تحبس جیرتی؟

فصمت النبی [عنه] فقال: إنّ الناس یقولون: إنّک لتنهی عن الشرّ و تستخلی به. فقال النبی: ما یقول؟! فجعلت أعرض بینهما بکلام مخافهٔ أن یسمعها، فیدعو علی قومی دعوهٔ لا یفلحون بعدها. فقال: فلم یزل النبی حتی فهمها. فقال: قد قالوها؟ و قال: قائلها منهم؟ و اللّه! لو فعلت لکان علیّ [و] ما کان علیهم، خلّوا [له] عن جیرانه؛ «۵»

از معمر، از بهز بن حکیم بن معاویه، از پدرش، از جدّش روایت کرد که گفت: پیامبر

---

(۱). مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۰۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۸؛ اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۷.

(۲). نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۵۲.

(۳). مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۰۲.

(۴). کشف الاستار، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۳۶۰.

(۵). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۲۱۶، ح ۱۸۸۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲؛ سنن ابو داوود، ج ۳، ص ۳۱۴؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۸؛ اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۷؛ سنن الکبری، ج ۶، ص ۵۳؛ تراتیب الاداریهٔ، ج ۱، ص ۲۹۶؛ معجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۴۱۴، ح ۹۹۶ و ۹۹۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶

گروهی از قومم را به اتهام قتل زندانی کرد. یکی از افراد قومم نزد پیامبر- که خطبه می‌خواند- آمد و گفت: ای محمد! چرا همسایگانم را زندانی کردی؟ پیامبر ساکت شد.

آن مرد گفت: مردم می‌گویند: تو از شرّ و بدی بازمی‌داری، امّا در خلوت آن را به جا می‌آوری!

پیامبر فرمود: چه می‌گویید؟! من با کلامی گفتهٔ آن دو را قطع کردم؛ زیرا می‌ترسیدم پیامبر آن را بشنود و آن‌گاه قومم را نفرین کند که بعد از آن (نفرین) رستگار نشوند.

گفت: پیامبر حرکت نکرده بود که فهمید. آن‌گاه فرمود: این را گفتند؟ و گفت:

گوینده‌اش از این قوم است؟ به خدا قسم! اگر چنین کاری کردم عواقبش بر من است و بر ایشان چیزی نیست. همسایگانش را رها سازید.

۹. إن النبی حبس رجلا فی تهمهٔ، ساعهٔ من نهار، ثم خلّی عنه؛ «۱»

پیامبر مردی را به جهت اتهامی، بخشی از روز زندانی ساخت، آن‌گاه آزادش نمود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: شایسته است متهم به قتل، شش روز زندانی شود. پس اگر مدّعی در طی این شش روز بینه‌ای آورد یا حکم در مورد او صادر شد، در زندان می‌ماند تا حکم در مورد او جاری شود، وگرنه آزاد می‌شود. «۲»

۲. قاضی ابن برّاج: هرگاه انسانی به قتل متهم شود، واجب است شش روز زندانی شود. پس اگر مدّعی بینه‌ای آورد که بر ادّعای او

شهادت دهد، یا حکم در این مورد صادر شود، حکم در مورد او جاری می‌شود، وگرنه متهم از حبس آزاد می‌شود و مدّعی هیچ حقّی بر او ندارد. «۳»

۳. ابن حمزه: متهم به قتل یا انکار می‌کند و یا اقرار. اگر انکار کرد، سه روز زندانی می‌شود. پس اگر بینه‌ای علیه او اقامه شد حکم در مورد او صادر می‌شود، وگرنه آزاد می‌گردد. «۴»

۴. محقق حلّی: هرگاه کسی به قتل متهم شد و ولیّ دم، حبس او را طلبید تا بینه اقامه

(۱). مصنّف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۱۵۳۱۱؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۸۵۰، ح ۱۴۵۴۱.

(۲). نهایه، ص ۷۴۴.

(۳). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۰۳.

(۴). وسیله، ص ۴۶۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷

کند، اجابت خواستهٔ او مورد تردید است. مستند جواز، روایت سکونی است ... و سکونی ضعیف است. «۱»

۵. همو: گفته شده است: متهم به قتل، شش روز زندانی می‌شود؛ اگر در این شش روز اتهام ثابت شد، حکم در مورد او صادر می‌شود، وگرنه آزاد می‌گردد. مدرک حدیث ضعیف است. همچنین مضمون حدیث مستلزم شتاب در مجازاتی است که سبب آن ثابت نشده است. «۲»

۶. علّامه حلّی: اگر کسی به قتل متهم شود و مورد از موارد لوث باشد، هرگاه ولیّ دم، درخواست کند، متهم به قتل تا اقامهٔ بینه زندانی شود، با خواستهٔ او موافقت می‌شود. دلیل این مطلب، روایت سکونی از امام صادق- علیه السلام- است که: «پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- همیشه در اتهام به قتل، شش روز زندانی می‌کرد، اگر اولیای دم در این شش روز بینه اقامه می‌کردند، پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- بر اساس آن حکم می‌کرد، وگرنه متهم را آزاد می‌نمود». «۳»

۷. همو: تحقیق آن است که اگر کسی به سببی نزد حاکم به قتل متهم شود، باید به منظور عمل به این روایت و حفظ جان مسلمانان از تلف، متهم را شش روز زندانی کند و اگر نزد غیر حاکم کسی به قتل متهم شود، به این اصل عمل نمی‌شود. «۴»

۸. همو: گفته شده است: متهم به قتل به درخواست ولیّ دم زندانی می‌شود تا بینه اقامه کند. «۵»

۹. فاضل آبی: این فتوا، از روایت سکونی از امام صادق- علیه السلام- استفاده می‌شود؛ بااینکه سکونی عامی است و قائل این قول نیز شیخ طوسی است. شاید نظر شیخ طوسی این بوده است که در تفتیش خون مسلمانان احتیاط لازم است. «۶»

۱۰. شهید اوّل: قاعدهٔ ۲۱۷: معیار جواز حبس آن است که به دست آوردن حق بر آن منوط باشد که در بعضی از موارد ثابت می‌شود ... یکی از آن موارد، حبس شش

(۱). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۲۷.

(۲). مختصر النافع، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۳). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۵۴.

(۴). مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۳۱۸، مسألهٔ ۲۴.

(۵). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۹۸؛ نک: ابن فهد، مقتصر، ص ۴۳۲.

(۶). کشف الرموز، ج ۲، ص ۶۱۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸

روزهٔ متهم به قتل است. «۱»

۱۱. فاضل مقداد: [مبحث] موارد حبس: متهم به قتل شش روز زندانی می‌شود. «۲»

۱۲. شهید ثانی: و روایت سکونی ضعیف است و این حبس، شتاب در مجازاتی است که سببش ثابت نشده، پس جایز ندانستن آن بهتر است. «۳»

۱۳. همو: به اعتقاد شیخ و پیروانش، متهم به قتل شش روز زندانی می‌شود ... ولی صحیح‌تر این است که پیش از اثبات حق، مطلقا حبسی در کار نباشد. «۴»

۱۵. فیض کاشانی: آیا می‌توان منکر قتل را تا اقامهٔ بینه از سوی مدّعی، زندانی کرد؟

گفته شده: آری، تا شش روز می‌توان زندانی کرد- همچنان که در خبر آمده است- و گفته شده: تا سه روز، و این قول دلیلی ندارد و صحیح‌تر این است که پیش از ثبوت حق، مطلقا حبس جایز نباشد. «۵»

۱۶. شیخ محمد حسن نجفی ...: به هر حال، عمل به خبر سکونی، خالی از قوّت نیست؛ زیرا این قول به سیرهٔ عملی علما، و نقل اجماع در عمل به اخبار این راوی تکیه دارد، که غالب روایات او را نوفلی نقل می‌کند و به روایات او عمل می‌شود، اگر چه متفرّد در نقل باشد. آری، ظاهر این است که حکم، به قتل اختصاص دارد، نه جرح. «۶»

۱۷. آیهٔ اللّه مامقانی: هرگاه مردی به قتل متهم شود و ولیّ دم از حاکم بخواهد تا اقامهٔ بینه او را زندانی کند، پس در قبول خواسته‌اش و حبس متهم تا شش روز، وجهی است که به واقع نزدیک است. «۷»

۱۸. امام خمینی: اگر مردی به قتل متهم شود و ولیّ دم از حاکم بخواهد تا اقامهٔ بینه، او را زندانی کند، ظاهر این است که اجابت خواسته‌اش جایز است، مگر آن که متهم به قتل از افرادی باشد که مطمئنا فرار نمی‌کند، و اگر مدّعی، اقامهٔ بینه را تا شش روز به تأخیر اندازد متهم آزاد می‌شود. «۸»

---

(۱). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۹۲.

(۲). نضد القواعد الفقهیه، ص ۴۹۹.

(۳). روضهٔ البهیّه، ج ۱۰، ص ۷۶.

(۴). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۲۳.

(۵). مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۲۴. علّامه مجلسی در مورد مسأله به نقل اقوال بسنده کرده است: کتاب حدود، قصاص، دیات، ص ۹۵.

(۶). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۶۰.

(۷). مناهج المتقین، ص ۵۱۵.

(۸). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۸۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۹

۱۹. آیهٔ اللّه خوئی: اگر مردی به قتل متهم شود، شش روز زندانی می‌شود. اگر اولیای مقتول دلیلی که قتل را ثابت کند بیاورند، حکم در مورد او صادر می‌شود، و گرنه آزاد می‌شود. «۱»

۲۰. آیهٔ اللّه گلپایگانی: آری، اگر ولیّ مقتول بخواهد، می‌تواند متهم به قتل را شش روز زندانی کند. اگر در این مدت قتل ثابت نشد، متهم آزاد می‌شود. «۲»

۲۱. آیـهٔ اللّه خوانساری: امّا آنچه ممکن است در مورد تعجیل در عقوبت- با توجه به اینکه سـبب آن عقوبت ثابت شده- گفته شود این است که، احتیاط در حفظ جان انسان‌ها، مانند احتیاط در حفظ مال، مانعی ندارد؛ مثلا بدهکاری که ادّعای ورشکستگی و عدم توانایی در پرداخت بـدهکاری می کنـد، زنـدانی می‌شود تا وضـعش روشن شود و یا اینکه مسـئول تربیت کودك او را می‌زند، تا به درس اهتمام ورزد، با اینکه ممکن است معلم، قصور کرده باشد امّا مقصر نباشد.

بنای عقلا در این موارد اعتماد به خبر ثقه است با اینکه در بسیاری از موارد، خلاف مقصدشان رخ می‌دهد، از آن رو که اگر تحقق قطع لازم باشد، سبب حرج شدید، بلکه اختلال در زندگی انسان‌ها می‌شود. «۳»

۲۲. آیـهٔ اللّه سبزواری: اگر شخصـی به قتل متهم شود و ولیّ مقتول از حاکم شـرعی بخواهـد که متهم را تا آوردن بینه زندانی کند، اجابت خواسـتهٔ او جایز است البته در صورتی که متهم از افرادی باشد که محتمل است فرار کند وگرنه، می‌تواند او را زندانی نکند. اگر ولی، تا شش روز بینه اقامه نکند، متهم آزاد می‌شود.

آن‌گاه می‌گوید: چون این کار فی الجمله از شئون حسبه است و حاکم شرعی بر آن ولایت دارد و این از باب تعجیل عقوبت قبل از اسـتحقاق نیست تا جایز نباشد و در خبر سـکونی است ... وجهی برای اشـکال و مناقشه در حدیث به سـبب ضـعف سـکونی نیست؛ چون این حـدیث بـا قراینی همراه است که موجب می‌شود انسان بـدان اطمینان پیـدا کنـد یا صـدور آن را درست بدانـد. از این رو، محققان بر آن اعتماد کرده‌اند بدون اینکه بین قتل نفس و جراحت فرقی بگذارند؛ چون بعد از اینکه حاکم شـرعی صلاح کار را در آن دید و آن از شئون حسبه است، حکم موافق قاعده می‌شود پس دیگر وجهی ندارد که در این مورد

---

(۱). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۲۳.

(۲). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۸.

(۳). جامع المدارك، ج ۷، ص ۲۴۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰

به خصوص مورد نص اکتفا شود. «۱»

ثمرهٔ بحث: اصـل اوّلی این است که نمی‌توان کسـی را به مجرد اتهـام زنـدانی کرد، مگر آن که دلیلی اقـامه شود و آن دلیل در این بحث، یا روایت سـکونی و پذیرش آن به طور مبنایی است و یا روایت دعائم الاسلام، که دلالتش روشن است و تنها اشکال در سند آن و در کتـاب دعـائم الاسـلام است. امّـا روایت سوم مرسـل است و روایت چهارم- که از امام پنجم- علیه السـلام- است- اگر چه مطلق است و مورد را شامـل می‌شود، نیز مرسـل است. روایت پنجم نیز مرسـل است، هرچنـد در حبس متهم به قتـل دلالـت ظـاهری دارد؛ زیرا در آن آمده:

«الحبس! الحبس!». روایت ششم علاوه بر عدم ظهور در بحث ما، سندش نیز ضعیف است و همچنین است روایت هشتم.

در نتیجه اگر به روایت سکونی عمل کنیم بایـد حبس متهم به قتل را به مـدت شـش روز واجب بـدانیم که در این صورت، عبارت «ینبغی؛ سزاوار است» - که از شیخ طوسی حکایت شده- جز اینکه از آن وجوب اراده شود، وجهی ندارد.

بنـابر قول علّـامه در مختلف الشـیعهٔ، اگر کسـی نزد حـاکم، به قتل متهم شود، زنـدانی می‌شود، وگرنه، نه؛ زیرا عمل به ظاهر روایت سکونی که اتهام نزد پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- ثابت شد و آن حضرت متهم را زندانی کرد، چنین اقتضا دارد؛ گرچه عمل به اطلاق روایت، حتی در موردی که توجه اتهام به متهم نزد حاکم ثابت نشده باشد، مقتضی جواز حبس است. اگر گفتیم: حکمت تشریع حبس، جلوگیری از فرار متهم است در این صورت، تفصیلی که امام در تحریر الوسیله فرموده‌اند موجّه است.

مطـالب مـذکور بـا قطع نظر از اهمیت جـان مسـلمانان و لزوم رعـایت احتیاط در حفظ آن بود؛ وگرنه اهمیت جان مسلمانان و لزوم

رعایت احتیاط در حفظ آن، به تنهایی برای پذیرفتن حکم حبس متهم به قتل کافی است.

آرای مذاهب دیگر

۲۳. مدوّنهٔ الکبری: مالک در مورد شخص متهم به قتلی که اتیان سوگند به او بازگردانده شود، گفت: تبرئه نمی‌شود، مگر اینکه پنجاه قسم بخورد. به نظر من باید زندانی شود تا پنجاه قسم بخورد. «۲»

---

(۱). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۲۷۹.

(۲). ج ۶، ص ۴۱۶.

۲۴. مرداوی (در مسألهٔ «لوث» در مورد این سخن او: «اگر از آنان خواستند قسم بخورند، ولی خودداری کردند حبس نمی‌شوند»): این رأی بی‌تردید مذهب ماست و در هدایه، مذهب، خلاصه، هادی، وجیز و غیر آن‌ها به این قول قطع پیدا کرده‌اند و در مغنی، محرّر، و شرح آن، نظم، رعایتین، حاوی الصغیر و جز آن‌ها، آن را مقدّم داشته‌اند و مرداوی می‌گوید: زندانی می‌شوند تا اقرار کنند یا قسم بخورند و فروع و زرکشی آن دو را مطلق آورده‌اند. «۱»

چند مطلب

اوّل: اصل حبس برای متهم به قتل است

و بر این مطلب به روایت سکونی استدلال شده و اینکه عمل فقیهان ما به روایات سکونی، ضعف آن روایت را می‌پوشاند و همچنین به مرسل دعائم الاسلام و دیگر روایات مرسل و نیز رعایت احتیاط و حفظ خون مسلمانان استدلال شده است. دیگران با این ادلّه مخالفت کرده‌اند؛ زیرا این حبس، شتاب در مجازاتی است که سبب آن ثابت نشده، پس جایز نیست. همچنین سکونی را ضعیف دانسته‌اند و روایت سکونی را نیز به دلیل مخالفت با ادلّه «۲» و همچنین روایات دیگر را به دلیل ارسال، تضعیف و رد کرده‌اند.

دوم: برخی از فقیهان بین درخواست حبس از سوی اولیای دم و عدم آن «۳»، تفصیل قائل شده‌اند

و شاید مستندشان این است که برای اینکه حاکم بتواند حق را به دست آورد، درخواست صاحب حق، شرط است. «۴»

سوم: مدت حبس:

۱. شش روز؛ که مقتضای روایت سکونی بعد از حمل اطلاق مرسل دعائم الاسلام بر روایت سکونی و یا مقتضای عمل به روایت سکونی بدون حمل روایت دعائم الاسلام بر آن است؛ زیرا روایت دعائم الاسلام مرسل است و این رأی شیخ طوسی در نهایه و جمعی از عالمان امامیه است.

۲. سه روز؛ این قول ابن حمزه است و شاید با الغای خصوصیت مهلت دادن تا

(۱). انصاف، ج ۱۰، ص ۱۴۸ و ج ۱۱، ص ۲۶۰.

(۲). نک: مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۳۱۷، مسألهٔ ۲۴؛ سرائر، ج ۳، ص ۳۴۳.

(۳). نک: جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۶۰.

(۴). همان.

سه روز در مورد مرتد و شفیع در حقّ شفعه، مورد نزاع را شامل شود. «۱»

۳. یک سال کامل؛ این قول از اسکافی نقل شده و دلیلی ندارد و ممکن است آن (سنه سال) تصحیف کلمهٔ «ستهٔ» باشد که در این صورت موافق قول شیخ و پیروانش است. «۲»

۴. حبس تا احضار بینه یا فصل خصومت بدون تعیین زمان؛ دلیل عدم تعیین زمان، آن است که بدان نپرداخته‌اند. «۳»

چهارم: هرگاه غیر ولیّ دم پس از ثبوت قصاص یا پیش از ثبوت آن، متهم به قتل را بکشد

ظاهر این است که قصاص می‌شود؛ زیرا موجب قصاص، از بین بردن جان انسان بی‌گناه و برابر، به عمد و ظلم است:

۱. علّامه حلّی: اگر بر مسلمانی قصاص واجب شود و غیر ولی او را بکشد قصاص واجب می‌شود. «۴»

۲. آیهٔ اللّه خوئی: هرگاه بر مسلمانی قصاص ثابت شود و غیر ولیّ دم، او را بدون اذن ولی بکشد، بدون اختلاف و اشکالی قصاص می‌شود؛ زیرا آن متهم به قتل نسبت به این قاتل، خونش محفوظ است «... ۵»

۳. سرخسی: هرگاه مردی متهم به قتلی را، که به دستور امام زندانی شده است، پیش از اثبات جرم بکشد و پس از آن به آنچه انجام داده بینه اقامه شود، قاتل قصاص می‌شود؛ زیرا مصون و محقون الدم بودن او به مجرد تهمت- مادامی که قاضی به مهدور الدم بودن مقتول حکم نکند- رفع نمی‌شود؛ چون محل برای حکم قاضی از بین رفته است. پس وجود این بینه مانند عدم آن است، جز اینکه قاتل ولیّ مقتول باشد که متهم به قتل، او را در راهزنی کشته است. پس در این هنگام قصاص نمی‌شود؛ زیرا او حقّ خود را استیفا کرده است. «۶»

پنجم: آیا قاتل در قتل خطایی حبس می‌شود؟

(۱). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۲۳.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۶۱. تصحیف: خطا در نوشتن با کاستن یا افزودن نقطه‌های آن «م».

(۳). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۴). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۸.

(۵). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۶۹.

(۶). مبسوط، ج ۹، ص ۲۰۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳

در هیچ کتابی نیافتم که کسی به این مسأله پرداخته باشد و شاید این امر به دلیل وضوحش باشد؛ زیرا مقتضای قواعد این است که حبس نمی‌شود؛ چون حبس یا حدّ است یا تعزیر، و این دو به دلیل حدیث «رفع» از خطاکار برداشته شده است.

در مدوّنهٔ الکبری آمده است: گفتم: آیا بنابر مذهب مالک در قتل خطایی تعزیر و حبس وجود دارد؟

گفت: در این مورد از مالک چیزی نشنیدم و موردی سراغ ندارم که کسی در خطا، تعزیر یا زندانی شده باشد و به نظرم می‌رسد نه حبس دارد و نه تعزیر. «۱»

ششم: آیا حبس تنها به اتهام قتل اختصاص دارد یا شامل ایراد جرح نیز می‌شود؟

بنا به قولی، ایراد جرح را نیز شامل می‌شود، به دلیل اینکه لفظ «دم» در روایات، شامل آن است. از این قول جواب داده شده به اینکه مراد از «دم» به قرینهٔ ذیل «فإن جاء أولياء المقتول» ... خصوص قتل است و صاحب جواهر نیز ظهور آن را در اختصاص حکم به قتل دانسته است. «۲»

از شهید نقل شده که در بعضی عبارات، متهم به قتل و در بعضی دیگر متهم به دم آورده شده که عبارت اخیر، جراحت را نیز در برمی گیرد. «۳»

آیهٔ اللّه خوانساری: در اینکه آیا حکم حبس، مطلق دم را شامل می‌شود و یا تنها مختص قتل است، اختلاف است. شاید ذکر مقتول در روایات مانع اطلاق شود. «۴»

هفتم: آیا این حبس وجوبی است یا استحبابی؟

ظاهر کلام شیخ در نهایه استحباب است؛ زیرا گفته: «ینبغی» و ظاهر عبارت دیگران وجوب است.

مواردی که ممکن است به حبس در اتهام قتل ملحق کرد عبارتند از:

الف) حبس جوانی که لواط کنندهٔ با خود را بکشد

عن أبی القاسم الكوفی، و القاضی النعمان فی كتابیهما قالا: رفع إلى عمر أنّ عبدا قتل مولاه، فأمر بقتله. فدعاه علی علیه السّلام فقال له: أ قتلت مولاك؟ قال: نعم. قال: فلم قتلته؟ قال: غلبنی علی نفسی و أتانی فی ذاتی. فقال لأولیاء المقتول: أ دفنتم ولیّكم؟ قالوا: نعم. قال: و متی دفنتموه؟ قالوا: الساعهٔ.

---

(۱). ج ۶، ص ۴۲۰.

(۲). جواهر الكلام، ج ۴۱، ص ۲۶۱. نک: مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۸۴ (تعلیقات بر باب «قصاص»).

(۳). شرح ارشاد، «جنایات». چنان که نظر مرحوم سبزواری نیز همین است. نک: مهذب الاحکام، ج ۲۸، ص ۲۷۹.

(۴). جامع المدارک، ج ۷، ص ۲۴۹.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴

قال لعمر: احبس هذا الغلام، فلا تحدث فيه حدثا حتى تمرّ ثلاثة أيام، ثم قال لأولياء المقتول: إذا مضت ثلاثة أيام، فاحضرونا. فلمّا مضت ثلاثة أيام، حضروا. فأخذ على عليه السّلام بيد عمر و خرجوا، ثم وقف على قبر الرجل المقتول، فقال على عليه السّلام لأوليائه: هذا قبر صاحبكم؟ قالوا: نعم. قال: احفروا. فحفروا حتى انتهوا إلى اللحد. فقال: أخرجوا ميّتكم. فنظروا إلى أكفانه فى اللحد و لم يجدوه، فأخبروه بذلك. فقال على عليه السّلام: اللّه أكبر! اللّه أكبر! و اللّه! ما كذبت و لا كذّبت. سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم يقول: «من يعمل من أمّتى عمل قوم لوط، ثم يموت على ذلك فهو مؤجّل إلى أن يوضع فى لحده، فإذا وضع فيه، لم يمكث أكثر من ثلاث حتى تقذفه الأرض إلى جملة قوم لوط المهلكين، فيحشر معهم»؛ «۱»

بنده‌اى را نزد عمر آوردند كه مولايش را كشته بود. عمر دستور قتل او را صادر كرد.

على- عليه السلام- او را خواند و فرمود: تو مولايت را كشتى؟ عرض كرد: آرى. فرمود:

براى چه كشتى؟ گفت: با من لواط كرد. حضرت به اولياى مقتول فرمود: او را دفن كرديد؟ گفتند: آرى. فرمود: چه وقت دفن كرديد؟ گفتند: همين الان. آن‌گاه حضرت روبه عمر فرمود: اين شخص را زندانى كن و هيچ كارى با او نداشته باش تا سه روز بگذرد.

آن‌گاه به دوستان مقتول فرمود: هرگاه سه روز گذشت در نزد ما حاضر شويد.

چون سه روز سپرى شد حضور يافتند. حضرت على- عليه السلام- دست عمر را گرفت و خارج شدند. آن‌گاه بر سر قبر مقتول ايستاد و به اولياى او فرمود: اين قبر رفيقتان است؟ گفتند: آرى. فرمود: بكنيد. كندند تا به شكاف گور رسيدند. فرمود: مرده‌تان را خارج كنيد. آنان به كفن‌هاى داخل گور نگاه كردند، امّا او را نيافتند. آن را به اطلاع حضرت رساندند. پس على- عليه السلام- فرمود: اللّه اكبر! اللّه اكبر! به خدا قسم دروغ نگفتم و به من هم دروغ گفته نشده است. از رسول خدا- صلّى اللّه عليه و آله و سلّم- شنيدم كه فرمود: «هر كس از امّت من، عمل قوم لوط را انجام دهد و با همان عمل [بدون توبه] بميرد، به او مهلت داده شده است تا در قبرش نهاده شود. هنگامى كه دفن شد بيشتر از سه روز نمى‌گذرد كه زمين او را به هلاك‌شوندگان قوم لوط ملحق مى‌سازد و با ايشان محشور مى‌شود».

اين روايت به دليل ارسال تضعيف شده است و شايد آن واقعه‌اى خاص باشد، همان‌طور كه شهيد ثانى اين مطلب را در بعضى از قضاياى خاصّ على- عليه السلام- ذكر

---

(۱). ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۲، ص ۳۶۴؛ مستدرك الوسائل (به نقل از: مناقب)، ج ۱۴، ص ۳۴۵، ح ۹؛ درر الاخبار (به نقل از: سيّد مرتضى، غرر و درر)، ج ۱، ص ۲۵۹؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۶۵۸؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱، ح ۲۴.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۵

كرده است «۱» و در اين صورت، ديگر شاهد و دليل محل نزاع نخواهد بود. آرى، فقيهان ما به وجوب دفاع از خود و هدر بودن خون بدكار فتوا داده‌اند:

۱. ابن برّاج: هرگاه شخصى قصد تجاوز به جوان يا زنى را داشته باشد و آنان او را از خويش برانند و او بميرد خونش هدر رفته است. «۲»

۲. محقق حلّى: انسان مى‌تواند از جان و ناموس خودش دفاع كند ... و خون متجاوز- چه جراحت بردارد و چه به قتل برسد- هدر است. «۳»

۳. شهيد ثانى: قول اقوا واجب بودن دفاع از جان و ناموس، در صورت امكان است و تسليم و تن دادن به ذلّت جايز نيست «... ۴»

ب) حبس با یک شاهد

۱. شیبانی: در حدود و قصاص کفالت پذیرفته نمی‌شود و در موارد حدود و قصاص حبس وجود ندارد، مگر آن که دو شاهد و یا یک شاهد عادل- که قاضی او را می‌شناسد- در مورد آن شهادت دهد «... ۵»

۲. مدوّنهٔ الکبری: پرسیدم: به نظر تو اگر شاهدی بر قتلی- چه خطا و چه عمد- شهادت بدهد آیا آن کسی که به ضرر او شهادت داده شده، زندانی می‌شود تا از آن شاهد سؤال شود؟

گفت: در صورتی که شهادت بر قتل خطایی باشد، زندانی نمی‌شود؛ زیرا دیه بر عهدهٔ عاقله است. امّا در عمد، زندانی می‌شود تا در مورد شاهد تحقیق شود. پس اگر تزکیه شد، مورد از موارد قسامه خواهد بود و اگر تزکیه نشد قسامه‌ای در کار نیست.

گفتم: قول مالک نیز همین است. «۶»

نظر نگارنده: فقیهان ما- در باب ادّعای قتل و آن چه به سبب آن ثابت می‌شود- به این مسأله پرداخته و فتوا داده‌اند بر اینکه قتل و آنچه موجب قصاص می‌شود، ثابت نمی‌شود، مگر با شهادت دو مرد یا با شهادت یک مرد و دو زن- همان‌طور که در مبسوط

---

(۱). نک: روضهٔ البهیّه، ج ۱۰، ص ۱۶۸؛ ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۶۸۵.

(۲). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۱۴.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۹ و ۱۹۰؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۵۲.

(۴). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۵۰.

(۵). جامع الصغیر، ص ۳۶۹.

(۶). ج ۶، ص ۴۲۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶

آمده و از فاضل نقل شده است. ولی ابن جنید، ابو الصلاح و شیخ در نهایه و قاضی ابن برّاج و علّامه در مختلف الشیعهٔ قائلند که، با شهادت یک مرد و دو زن، تنها دیه ثابت می‌شود نه قصاص. «۱»

به هر حال، با یک شاهد نه قصاص ثابت می‌شود و نه دیه. آری، اتهام به سبب آن محقق می‌شود که در این صورت تا شش روز- بنابر تفصیلی که گذشت- زندانی می‌شود.

ج) حبس خودداری کنندگان از ادای سوگند در موارد قسامه

اشاره

روایات وارد شده از طرق شیعه و نیز فتاوای فقیهان ما، به زندان در این حالت تصریح ندارند:

۱. عن فضالهٔ بن أیّوب، عن أبان، عن محمد بن مسلم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه قال فی رجل کان جالسا مع قوم فمات و هو معهم، أو رجل وجد فی قبیلهٔ و علی باب دار قوم، فادّعی علیهم، فقال: لیس علیهم شیء و لا یطل دمه؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- در مورد مردی که با گروهی هم‌نشین است و در همان حال می‌میرد و یا مردی را بر در خانهٔ جماعتی کشته می‌یابند و علیه آن جماعت اقامهٔ دعوا می‌شود، فرمودند: بر ایشان چیزی نیست، ولی خون او هدر نمی‌رود.

۲. عن ابن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام نحوه، قال: لا یطل دمه و لکن یعقل؛ «۳»
امام صادق- علیه السلام- سخنی مثل سخن قبل دارند: خون او هدر نمی‌رود و دیهٔ او پرداخت می‌شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی (در جمع بین این روایت و روایاتی که در آن‌ها آمده: «اگر بینه‌ای به نفع اهل آن قریه یافت نشود که آنان او را نکشته‌اند، باید غرامت بپردازند»): این دو خبر و اخبار گذشته با هم منافات ندارند؛ زیرا بر حسب آنچه گفتیم، لازم است اهل قریه و قبیله‌ای که به قتل متهمند و از سوگند خوردن خودداری کرده‌اند و کشته در میان آنان یافت شده است، دیه را بپردازند. امّا هنگامی که متهم به قتل نباشند یا به قسامه تن در دهند،

---

(۱). نک: جواهر الکلام، ج ۴۱، «کتاب قصاص»، ص ۱۹۶.
(۲). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۰۵، ذیل ح ۱۳.
(۳). همان، ح ۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷

دیه‌ای بر آنان نیست و دیهٔ کشته شده از بیت المال پرداخت می‌شود «... ۱»

۲. محقق حلّی: اگر مقتول در قریه‌ای که بسیار محل آمد و شد مردم است یا در منزلگاهی از منزلگاه‌های عرب یا در محله‌ای- هرچند جدای از شهر- که محل آمد و شد است، یافت شود اگر در میان آنان دشمنی باشد از موارد لوث است، وگرنه لوثی نیست؛ زیرا احتمال عدم دشمنی در اینجا محقق است؛ اگر بین دو قریه یافت شود لوث در مورد نزدیک‌ترین قریه به کشته، محقق است و اگر فاصلهٔ دو قریه با کشته مساوی باشد تحقق لوث در مورد هر دو قریه یکسان است. «۲»

۳. آیهٔ اللّه خوئی (در تکملهٔ المنهاج): اگر ولی ادّعا کند که قتل به دست شخص یا گروهی صورت پذیرفته، و بر این ادّعا بینه اقامه کند، قتل ثابت می‌شود، وگرنه اگر از موارد لوث نباشد از مدّعی علیه خواسته می‌شود که سوگند بخورد. اگر سوگند خورد ادّعا ساقط می‌شود و اگر سوگند نخورد می‌تواند سوگند را به مدّعی برگرداند؛ و اگر از موارد لوث نباشد از مدّعی علیه می‌خواهند که بینه بیاورد پس اگر بر عدم قتل بینه اقامه کرد همان است، وگرنه بر مدّعی است که از باب قسامه، پنجاه مرد برای اثبات مدّعایش بیاورد. اگر مدّعی نتوانست قسامه اقامه کند پس بر مدّعی علیه است که به همان صورت، قسامه را اجرا کند. بنابراین، اگر قسامه را انجام داد ادّعا ساقط می‌شود وگرنه ادّعای مدّعی، علیه او ثابت می‌شود.

دلیل این مطلب آن است که، آنچه دلالت بر جعل قسامه می‌کند، چنین اقتضا می‌نماید و اینکه هرگاه مدّعی سوگند نخورد قسامه بر عهدهٔ مدّعی علیه است؛ هرگاه مدّعی علیه از سوگند امتناع ورزد، ادّعا علیه او ثابت می‌شود، وگرنه الزامش به سوگند لغو است و این مسألهٔ روشنی است.

آن‌گاه آیهٔ اللّه خوئی- رحمه اللّه- در مبانی تکملهٔ المنهاج می‌گوید: اینجا مطلبی باقی مانده است و آن اینکه، مدّعی علیه هرگاه شخص معیّنی نباشد و کشته در میان طایفه یا قبیله یا قریه‌ای باشد و آنان از سوگند امتناع کنند باید دیه بپردازند و بر این مطلب- علاوه بر عدم جواز قصاص کسی که قاتل بودن او ثابت نشده- حدیث صحیح برید بن معاویه دلالت دارد.

امّا حدیث صحیح مسعدهٔ بن زیاد، که در آن ذکر شده باید بعد از سوگند متهمان، دیه به اولیای مقتول پرداخت شود، بر گرفتن دیه از متهمان دلالت نمی‌کند، بلکه دیه از بیت المال

---

(۱). همان، ح ۱۵.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۲۲؛ نک: جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۲۰، وسیله ابن حمزه، ص ۴۳۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۸

پرداخت می‌شود؛ زیرا خون مسلمان هدر نمی‌شود. «۱»

در مقابل، به نظر گروهی از علمای سنی، مدّعی علیه زندانی می‌شود تا سوگند بخورد:

۱. ابن جلّاب ...: اگر مدّعیان دم از قسامه خودداری کنند، سوگند به مدّعی علیهم رد می‌شود. پس اگر مدّعی علیهم از سوگند امتناع ورزیدند زندانی می‌شوند تا قسم بخورند.

در صورتی که حبس طولانی شود، رها می‌شوند و هر یک‌صد تازیانه می‌خورند و یک سال زندانی می‌شوند. «۲»

۲. سمرقندی: اگر در زندان، مقتولی پیدا شود و کسی نداند چه کسی او را کشته است از نظر ابو حنیفه و محمد، دیه‌اش بر بیت المال است و از نظر ابو یوسف، قسامه و دیه بر زندانیان واجب می‌آید. «۳»

۳. حنفی موصلی: هر مرده‌ای نشانه‌ای دارد. پس هرگاه در محله‌ای، کشته‌ای پیدا شود که قاتلش را نشناسند و ولیّ او ادّعا کند که اهالی آن محل یا برخی از آنان- به عمد یا خطا- او را کشته‌اند و او بینه‌ای نداشته باشد، پنجاه مرد از میان آنان انتخاب می‌شوند که به خدا قسم بخورند ما او را نکشتیم و نمی‌دانیم قاتل او کیست. آن‌گاه حکم می‌شود که دیهٔ او را مردم آن محل بپردازند و همچنین است اگر بدنش یافت شود یا بیشتر بدنش یا نصف بدن با سرش پیدا شود، که اگر پنجاه نفر نداشته باشند، قسم‌ها بین آنان تقسیم می‌شود تا پنجاه قسم تمام شود و هر کس از قسم خوردن خودداری ورزد زندانی می‌شود تا قسم بخورد و با قسم ولیّ دم، به دیه حکم نمی‌شود. «۴»

او در جای دیگر چنین گفته است: در قصاص درخواست قسم می‌شود، اگر خودداری ورزید- در صورتی که قصاص عضو باشد- قصاص می‌شود و در مورد قتل، زندانی می‌شود تا قسم بخورد. «۵»

۴. کاشانی: اولیای دم می‌توانند کسانی را که متهم ساخته‌اند، برگزینند و از انسان‌های درستکار آن قوم- که می‌دانند دروغ نمی‌گویند- بخواهند قسم بخورند و اگر

---

(۱). ج ۲، ص ۱۰۲؛ نک: روضهٔ البهیّه، ج ۱۰، ص ۷۳.

(۲). تفریع، ج ۲، فصل ۹۱، ص ۲۰۹.

(۳). تحفهٔ الفقهاء، ج ۳، ص ۱۳۴.

(۴). اختیار، ج ۵، ص ۵۳.

(۵). همان، ج ۲، ص ۱۱۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹

کسی که از او قسم خواسته شده، از سوگند خودداری ورزد، زندانی می‌شود تا قسم بخورد یا اقرار کند. «۱»

۲. حبس کسی که قاتل را برای دست یابی به مقتول راهنمایی کرده است

ندیدم کسی از فقیهان ما از آن سخن بگوید، ولی ادلّهٔ تعزیر شامل این بحث نیز می‌شود و زندان تعزیری از آن جمله است، جز اینکه بگوییم: صرف راهنمایی، سبب قویی برای قتل نیست.

گاهی گفته می‌شود: چنین کاری، اعانت بر اثم است- که خود اعانت حرام است.

پس برای کـار حرامی که مرتکب شـده تعزیر می‌شود، ولی ادّعـای کلیت کبرا (هر اعـانه و یـاری بر گناه حرام است) تازه اوّل بحث است. «۲»

شافعی: به نظر شما اگر مردی دیگری را راهنمایی کند تا شخص سومی را بکشد و آن راهنما می‌داند که در آینده، وی، آن شخص سوم را- اگر بر او دست یابـد- خواهـد کشت، آیـا راهنما و قاتل، هر دو کشـته می‌شونـد، با عنایت به اینکه راهنما قاتل را در جایی راهنمایی کرده است که مقتول، راه گریز نداشته، آیا به نظر شما سزاوار است که راهنما مانند نگه‌دارنده (ممسک) کشته شود ؟... او در پاسخ گفته است: این مطلب درست نیست ... تنها قاتل کشته و راهنما تعزیر و زندانی می‌شود. «۳»

۳. حبس کسی که شخصی را برای کشتن نگه دارد

اشاره

روایاتی- که در آن روایات صـحیح نیز هست- در مورد حبس ابدی نگه‌دارنده وارد شده است و امامیه به مضـمونش فتوا داده‌اند و اختلافی در آن ندارند، بلکه بعضی از آنان ادّعای اجماع کرده‌اند. سیّد مرتضی تصریح کرده که این، از نظریّات خاصّ امامیه است. «۴» فقیهان اهل سنّت در این مطلب اختلاف کرده‌اند: بعضی همانند حنابله با ما

---

(۱). بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۸۹.

(۲). مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۳۰ ...: « حکم اعانت بر اثم: مادامی‌که تسبیبی در بین نباشد، مطلقا دلیلی بر حرمتش نیست».

(۳). الامّ، ج ۷، ص ۳۳۱؛ نک: محلّی، ج ۱۰، ص ۵۱۱ و ۲۰۹۰.

(۴). نک: انتصار، ص ۲۷۰.

موافقند و برخی به قتل یا تعزیر یا یک سال حبس نگه‌دارنده فتوا داده‌اند، یا گفته‌اند:

مجازات نمی‌شود.

روایات

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه و محمـد بن یحیی، عن أحمـد بن محمد، جمیعا عن ابن أبی عمیر، عن حمّاد بن عثمان، عن الحلبی، عن أبی عبـد اللّه علیه السّـلام قـال: قضـی أمیر المؤمنین علیه السّـلام فی رجلین امسـک أحـدهما و قتـل الآخر، قال: یقتل القاتل و یحبس الآخر حتی یموت غمّا، کما کان حبسه علیه حتی مات غمّا؛ «۱»

حلبی از امام صادق- علیه السـلام- روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- در مورد دو مردی که یکی نگه‌دارنده است و دیگری قاتل، چنین قضاوت فرمود: قاتل کشـته می‌شود و آن دیگر، آن قدر در زندان می‌ماند تا از غصه بمیرد همچنان که با مقتول چنین کرد.

علّامه مجلسی فرمود: این حدیث، صحیح است. «۲» همو در مرآة العقول فرمود:

صحیح است و اصحاب بر اساس آن فتوا داده‌اند. «۳»

۲. علی بن إبراهیم، عن محمد بن عیسـی، عن یونس، عن زرعهٔ، عن سـماعهٔ قال: قضـی أمیر المؤمنین علیه السّـلام فی رجل شدّ علی رجل لیقتله، و الرجل فارّ منه فاستقبله رجل آخر، فأمسکه علیه حتی جاء الرجل فقتله، فقتل الرجل الذی قتله، و قضی علی الآخر الذی

أمسكه عليه أن يطرح فى السجن أبدا حتى يموت فيه؛ لأنّه أمسكه على الموت؛ «۴»

سماعه روایت کرد: امیر المؤمنین- علیه السلام- در مورد مردی که کسی را برای فرد دیگری نگه داشت تا او را بکشد و آن شخص از دست او گریخت آن‌گاه فرد دیگری، گریزنده را گرفت تا اینکه آن فرد آمد و او را کشت، چنین قضاوت کرد: قاتل کشته می‌شود و دیگری (نگه‌دارنده) در زندان می‌ماند تا دق مرگ شود، همان گونه که مقتول را نگه‌داشت تا جان دهد.

شیخ از حسین بن سعید از امام باقر- علیه السلام- مثل همین روایت را نقل کرده است. «۵»

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۶ ح ۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۹، ح ۹.

(۲). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۴۶۲.

(۳). ج ۲۴، ص ۳۹.

(۴). کافی، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۹، ح ۷.

(۵). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۹، ح ۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱

مجلسی فرمود: حدیث با سند اوّل، موثق و با سند دوم صحیح است و بر اساس آن فتوا داده‌اند. «۱»

۳. على بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلى، عن السكونى، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام: إنّ ثلاثة نفر رفعوا إلى أمير المؤمنين عليه السّلام: و احد منهم أمسك رجلا، و أقبل آخر فقتله، و الآخر يراهم، فقضى فى الرؤية أن تسمل عيناه، و فى الذى أمسك أن يسجن حتى يموت كما أمسكه، و قضى فى الذى قتل أن يقتل؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: سه نفر را نزد امیر المؤمنین- علیه السلام- آوردند که یکی از آنان مردی را نگه داشت، دیگری او را کشت و سومی مراقب بود که کسی پیدا نشود. پس دستور داد: بیننده را کور کنند؛ نگه‌دارنده را به زندان ابد بیفکنند تا بمیرد، همان‌طور که مقتول را نگه داشت و قاتل را بکشند.

مرحوم مجلسی گفته است: اصحاب به مضمونش عمل کرده‌اند. «۳»

لفظ «سمل» که در روایت آمده؛ یعنی با آهنی گداخته نابینایش کرد. «۴»

۴. محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن بعض أصحابه، عن محمد بن الفضيل، عن عمرو بن أبى المقدام، قال: كنت شاهدا عند البيت الحرام، و رجل ينادى بأبى جعفر المنصور- و هو يطوف- و يقول: يا أمير المؤمنين! إنّ هذين الرجلين طرقا أخى ليلا، فأخرجاه من منزله، فلم يرجع إلىّ، و اللّه! ما أدرى ما صنعا به!؟ فقا لهما: ما صنعتما به؟ فقالا: يا أمير المؤمنين! كلّمناه، فرجع إلى منزله، فقال لهما: وافيانى غدا صلاة العصر فى هذا المكان فوافوه من الغد، صلاة العصر، و حضرته. فقال لأبى عبد اللّه جعفر بن محمد عليه السّلام- و هو قابض على يده-: جعفر! اقض بينهم. فقال: يا أمير المؤمنين! اقض بينهم أنت. فقال له: بحقّى عليك إلّا قضيت بينهم. قال: فخرج جعفر عليه السّلام فطرح له مصلّى قصب فجلس عليه. ثم جاء الخصماء فجلسوا قدّامه. فقال: ما تقول؟ قال: يا بن رسول اللّه! إنّ هذين طرقا أخى ليلا، فأخرجاه من منزله، فو اللّه! ما رجع إلىّ، و و اللّه! ما أدرى ما صنعا به!؟ فقال: ما تقولان؟ فقالا: يا بن رسول اللّه! كلّمناه، ثم رجع إلى منزله. فقال جعفر عليه السّلام: يا غلام! اكتب: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ*، قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم: «كلّ من طرق رجلا بالليل فأخرجه من منزله فهو له ضامن، إلّا أن يقيم البيّنة أنّه قد ردّه إلى منزله.» يا غلام! نحّ هذا فاضرب عنقه. فقال: يا بن رسول اللّه! و اللّه! ما أنا قتلته، و لكنّى أمسكته ثم جاء

---

(۱). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۴۶۱.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۲۸۸، ح ۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۸، ح ۸ و وسائل الشیعهٔ از آن روایت کرده است: ج ۱۹، ص ۳۵، ح ۳.

(۳). روضه المتقین، ج ۶، ص ۸۸.

(۴). مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۹۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲

هذا فوجأه «۱» فقتله. فقال: أنا بن رسول اللّه، یا غلام! نحّ هذا و اضرب عنق الآخر. فقال: یا بن رسول اللّه! و اللّه! ما عذّبته و لکنّی قتلته بضربهٔ واحدهٔ فأمر أخاه فضرب عنقه، ثم أمر بالآخر فضرب جنبیه و حبسه فی السجن و وقّع علی رأسه «۲»: یحبس عمره و یضرب فی کلّ سنهٔ خمسین جلدهٔ؛ «۳»

ابن ابی مقدام می‌گوید: در بیت الله الحرام شاهد بودم که مردی، ابو جعفر منصور دوانیقی را- که در حال طواف بود- صدا زد و گفت: ای امیر المؤمنین! این دو مرد، شبانه به منزل برادرم درآمدند و او را از منزلش خارج ساختند و دیگر او به نزد من بازنگشت. به خدا قسم، نمی‌دانم با او چه کردند!؟ گفت: با او چه کردید؟ گفتند: با او سخن گفتیم، آنگاه او به منزلش بازگشت. منصور بدان دو گفت: فردا، موقع نماز عصر، در اینجا به دیدنم بیایید. آنان سر وعده آمدند و من (راوی) هم حاضر شدم. منصور به امام صادق- علیه السلام- در حالی که دست آن حضرت را گرفته بود- گفت: ای جعفر! بین این دو حکم کن. فرمود: ای امیر المؤمنین! تو در میان اینان قضاوت کن. گفت: به حقّی که من بر تو دارم باید قضاوت کنی.

حضرت صادق- علیه السلام- به جهت قضاوت از نزد منصور بیرون شد. برای حضرت جانمازی حصیری پهن کردند و حضرت بر آن نشست. آن‌گاه دو متهم آمدند و روبه‌روی آن امام نشستند. فرمود: چه می‌گویی؟ گفت: ای فرزند رسول خدا! این دو شبانه به در منزل برادرم آمدند و او را از منزل بیرون بردند و به خدا قسم! دیگر به نزد من برنگشت و به خدا قسم! نمی‌دانم چه بلایی بر سر او آوردند!؟ فرمود: شما چه می‌گویید؟

گفتند: ای پسر رسول خدا! ما با او سخن گفتیم و بعد او به منزل بازگشت. حضرت فرمود: ای جوان! بنویس: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فرمود: «هر کسی که شبانه به نزد مردی درآید و او را از منزلش خارج گرداند ضامن است، مگر بینه‌ای اقامه کند که او را به منزلش بازگردانده است». ای جوان! این شخص را دور کن و گردن او را بزن. متهم گفت: ای فرزند رسول خدا! به خدا قسم! من او را نکشتم و تنها وی را نگه‌داشتم، آن‌گاه این شخص او را کشت. فرمود: من فرزند رسول خدا

(۱). «وجأه؛ به او ضربه زد».

(۲). «وقّع علی رأسه؛ در مورد او قضاوت کرد».

(۳). کافی، ج ۷، ص ۳۸۷، ح ۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۲۱، ح ۱ به سندش از عمرو بن ابی مقدام؛ دعائم الاسلام (به طور مرسل)، ج ۲، ص ۴۰۶، ح ۱۴۱۹؛ مستدرك الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۲۲۸، ح ۱؛ مناقب، ج ۳، ص ۳۸۱؛ بحار الانوار (به نقل از: مناقب)، ج ۱۰۱، ص ۳۹۷، ح ۴۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳

هستم. این شخص را دور کن و گردن آن دیگر را بزن. گفت: ای فرزند رسول خدا! به خدا قسم! من او را شکنجه ندادم و تنها یک ضربه به وی زدم. پس به برادر مقتول امر کرد که گردنش را بزند. آن‌گاه در مورد دیگری فرمود: تازیانه بر دو پهلویش نواخته شود و در زندان تا ابد بماند و چنین حکم کرد: تا پایان عمر زندانی می‌شود و در هر سال، پنجاه ضربه شلاق می‌خورد.

مجلسی فرمود: سند حدیث صحیح است. «۱» در ملاذ الاخیار فرمود: در دیگر اخبار، علاوه بر حبس، تازیانهٔ سالیانه نیامده است و ندیدم عالمی شیعی متعرّض آن شود.

شاید آن، از خصوصیات آن واقعه و حادثه بوده است. «۲»

آیهٔ اللّه خوئی: حدیث معتبر است. «۳»

۵. إن النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قال فیمن قتل غیره و أمسک الآخر: إنّه یقتل القاتل و یصبر الصابر؛ «۴»

پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فرمود: نگه‌دارنده زندانی و قاتل کشته می‌شود.

۶. أخبرنا عبد اللّه، أخبرنا محمد، حدثنی موسی، قال: حدثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه، عن علی علیه السّلام أنّه أتی برجلین أمسک أحدهما و جاء الآخر فقتل، فقال: أمّا الذی قتل فیقتل، و أمّا الذی أمسک، فإنّه یحبس فی السجن حتی یموت؛ «۵»

روایت شده که نزد حضرت علی- علیه السلام- دو مرد را آوردند که یکی از آنان فردی را نگه داشته و دیگری او را کشته بود. فرمود: قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده در زندان می‌ماند تا بمیرد.

۷. عن أمیر المؤمنین علیه السّلام أنّه قضی فی رجل قتل رجلا و آخر یمسکه للقتل، و آخر ینظر لهما لئلا یأتیهم بعد أحد فقضی بأن یقتل القاتل، و أن یمسک الممسک فی الحبس بعد أن یجلد و یخلد فی السجن حتی یموت، و یضرب فی کل عام خمسین سوطا نکالا، و تسمل عینا الذی کان ینظر لهما؛ «۶»

امیر المؤمنین- علیه السلام- در مورد نگه‌دارنده، قاتل و ناظر و مراقب ماجرا، چنین قضاوت کرد: قاتل کشته می‌شود؛ نگه‌دارنده بعد از تازیانه، در زندان ابد می‌ماند و برای

---

(۱). مرآهٔ العقول، ج ۲۴، ص ۳۹.

(۲). ج ۱۶، ص ۴۶۸.

(۳). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۱.

(۴). انتصار، ص ۲۷۱.

(۵). جعفریات، ص ۱۲۵ و مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۱۸، ص ۲۲۷، ح ۱.

(۶). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۱۴۲۶ و مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۲۲۷، ح ۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴

شکنجه هر سال پنجاه ضربه تازیانه می‌خورد و شخص سوم، کور می‌شود.

۸. قضی علی علیه السّلام فی رجل أمسک رجلا حتی جاء آخر فقتله، و رجل ینظر، فقضی بقتل القاتل، و قلع عین الذی نظر و لم یعنه، و خلّد الذی أمسک فی الحبس حتی مات؛ «۱»

علی- علیه السلام- در مورد نگه‌دارنده، قاتل و مراقب حکم کرد که قاتل کشته می‌شود؛ چشم مراقب از حدقه درمی‌آید و نگه‌دارنده، آن قدر در زندان می‌ماند تا بمیرد.

۹. کتاب درست بن أبی منصور: عن بعض أصحابنا، عن أبی عبد اللّه، و عن أبی جعفر علیه السّلام: فی رجل عدا علی رجل و جعل ینادی: احبسوه! احبسوه! قال: فحبسه رجل و أدرکه فقتله؟ قال: فقال أمیر المؤمنین علیه السّلام: یحبس الممسک حتی یموت، کما حبس المقتول علی الموت؛ «۲»

از امام باقر و امام صادق- علیهما السلام- در مورد مردی که در پی مردی دوید و گفت:

بگیرید! بگیرید! آن‌گاه مردی او را نگه‌داشت و او رسید و وی را کشت، سؤال شد فرمود:

امیر المؤمنین- علیه السلام- فرمود: نگه‌دارنده زندانی می‌شود تا بمیرد همچنان که مقتول را نگه‌داشت تا جان دهد.

نظر نگارنده: بدین حدیث به جهت ارسال و نیز چون به کتاب درست، طریق مورد اطمینانی نیست، نمی‌توان استدلال کرد. به علاوه، بحث و تأمل در مورد دلالت حدیث، یعنی اینکه آیا صرف نگه‌داشتن- اگر چه نداند که او قصد جانش را دارد- موجب زندان ابدی نگه‌دارنده می‌شود یا اطلاق روایت، بر صورت علم به قصد قتل، حمل می‌شود؟

۱۰. [قال] النبی فی الذی أمسك رجلا للآخر حتی قتله: «اقتلوا القاتل و اصبروا الصابر.» قال أبو عبید: یعنی احبسوا الذی حبسه للموت حتی یموت؛ «۳»

پیامبر در مورد کسی که دیگری را برای کشته شدن نگه‌داشت، فرمود: «قاتل را بکشید و نگه‌دارنده را زندانی کنید.» ابو عبید گفته است: یعنی کسی را که مقتول را برای مرگ نگه‌داشته زندانی کنید تا در زندان بمیرد.

۱۱. نا أبو عبید، نا مسلم بن جنادة، نا وکیع، عن سفیان، عن إسماعیل بن أمیة، قال: قضی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فی رجل أمسك رجلا و قتله الآخر، فقال: یقتل القاتل و یحبس الممسك؛ «۴»

---

(۱). بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۹۸، ح ۴۸ و مستدرك الوسائل (به نقل از: بحار الانوار)، ج ۱۸، ص ۲۲۸، ح ۵؛ مناقب، ج ۲، ص ۱۹۶؛ بحار الانوار، (به نقل از: مناقب)، ج ۱۰۴، ص ۳۸۶.

(۲). مستدرك الوسائل، ج ۱۸، ص ۲۲۷، ح ۴.

(۳). اقضیة رسول اللّه، ص ۱۱؛ مجمع بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۶؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۱۰، ح ۳۹۸۳۹.

(۴). سنن دارقطنی، ج ۳، ص ۱۴۰، ح ۱۷۷؛ نك: مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۳۷۲؛ سنن الکبری، ج ۸،

پیامبر در مورد مردی که مرد دیگری را نگه‌داشت تا دیگری او را کشت چنین قضاوت کرد: قاتل کشته و نگه‌دارنده زندانی می‌شود.

۱۲. عیسی بن یونس، عن الأوزاعی، عن یحیی بن أبی کثیر، قال: إنّ علی بن ابی طالب أتی برجلین قتل أحدهما و أمسك الآخر فقتل الذی قتل، و قال للذی أمسك: أمسکته للموت، فأنا أحبسك فی السجن حتی تموت؛ «۱»

دو مرد را به نزد علی بن ابی طالب آوردند که یکی قاتل بود و دیگری نگه‌دارنده.

حضرت قاتل را کشت و به نگه‌دارنده فرمود: تو او را برای مرگ نگه‌داشتی و من تو را آن قدر در زندان نگه می‌دارم تا بمیری.

۱۳. عن عطاء بن أبی رباح، عن علی إنّه قال فی رجل قتل رجلا متعمّدا و أمسکه آخر، فقال: یقتل القاتل و یحبس الآخر فی السجن حتی یموت؛ «۲»

علی در مورد مردی که دیگری را به عمد کشت و شخص دیگری او را نگه‌داشت، فرمود: قاتل کشته می‌شود و دیگری در زندان می‌ماند تا بمیرد.

۱۴. عن قتاده، قال: قضی علی أن یقتل القاتل و یحبس الحابس للموت؛ «۳»

قتاده روایت کرد: علی در این مورد قضاوت کرد که قاتل کشته شود و نگه‌دارنده تا دم مرگ در زندان بماند.

۱۵. إذا أمسك الرجل و قتله الآخر یقتل الذی قتل و یحبس الذی أمسك؛ «۴»

هر گاه مردی را نگه‌دارد و دیگری او را بکشد قاتل کشته و نگه‌دارنده به زندان ابد گرفتار می‌شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: هرگاه سه نفر به جان انسانی بیفتند؛ یکی از آنان او را نگه‌دارد، دیگری

ص ۵۰؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۹، ص ۴۲۷؛ محلّی، ص ۴۸۰؛ شرح نووی، ج ۱۸، ص ۳۸۲؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۳؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۱۱، ح ۳۹۸۴۱.

(۱). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۳۷۳، ح ۷۸۴۸؛ محلّی (به نقل از: مصنّف ابن ابی شیبه)، ج ۱۰، ص ۵۱۲؛ اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۱۱.

(۲). الامّ، ج ۷، ص ۳۳۱؛ نک: سنن الکبری، ج ۸، ص ۵۱؛ کنز العمّال (به نقل از: ابن حبّان در ثقات)، ج ۸۵، ص ۸۲، ح ۴۰۱۹۴.

(۳). کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۸۲، ح ۴۰۱۹۵.

(۴). همان، ص ۱۰، ح ۳۹۸۳۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶

او را بکشد و سومی مراقب باشد تا از آمدن کسی که به سوی آنان می‌آید یا آنان را می‌بیند آگاهشان گرداند، در اینجا قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده پس از مجازات به زندان ابد می‌افتد و سومی نابینا می‌شود. «۱»

۲. سیّد مرتضی: از فتاوا و نظریّات مختص شیعه این است که، از میان سه شخص قاتل، نگه‌دارنده و مراقب، اوّلی کشته می‌شود، دومی آن قدر در زندان می‌ماند تا بمیرد و سومی کور می‌شود. «۲»

۳. شیخ طوسی: هرگاه دو نفر در قتل یک فرد شریک باشند؛ یکی بکشد و دیگری نگه‌دارد، قاتل را می‌کشند و نگه‌دارنده به حبس ابد محکوم می‌شود. اگر نفر سومی با آنان باشد که به آن دو نگاه می‌کند (و مراقب است) کور می‌شود. «۳»

۴. همو: اصحاب ما روایت کرده‌اند که زندانی می‌شود تا بمیرد و برخی از عالمان غیر شیعی گفته‌اند: تعزیر می‌شود و چیزی بر او نیست. برخی دیگر از آنان گفته‌اند: اگر به شوخی نگه‌داشته باشد تعزیر می‌شود، امّا اگر به قصد کشتن نگه‌داشته باشد قصاص می‌شود. «۴»

۵. همو: در مورد نگه‌دارنده و قاتل، قاتل قصاص می‌شود و نگه‌دارنده به زندان ابد می‌افتد. ربیعه [از عالمان اهل سنّت] نیز قائل به همین مطلب است، تا اینکه فرمود: دلیل ما اجماع طایفهٔ شیعه و اخبار ایشان است؛ زیرا آنان خلافی برای آنچه بیان کردیم، روایت نکرده‌اند. «۵»

۶. سلّار بن عبد العزیز: اگر در کشتن وی مشارکت جستند نه بدین گونه که هر یک از آنان بر طبق معمول ضربه‌ای به او زده باشند، بلکه بدین صورت که گروهی از ایشان او را می‌کشت و گروهی نظاره می‌کردند و دیگران نگه می‌داشتند، قاتل کشته می‌شود و زیادی دیه‌شان (در صورتی که چند نفر در قتل دست داشتند و یکی قاتل مباشر بود) داده می‌شود و نگه‌دارنده تا پایان عمر در زندان می‌ماند و چشم مراقب کور می‌شود. «۶»

---

(۱). مقنعه، ص ۷۴۵.

(۲). انتصار، ص ۲۷۰.

(۳). نهایه، ص ۷۴۴.

(۴). مبسوط، ج ۷، ص ۴۹.

(۵). خلاف، ج ۵، ص ۱۷۳، مسألهٔ ۳۶.

(۶). مراسم، ص ۲۳۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷

۷. قاضـی ابن برّاج: هرگاه دو نفر در قتل انسانی شـریک شوند؛ یکی بکشد و دیگری نگه‌دارد، قاتل کشـته می‌شود و نگه‌دارنده در زندان می‌ماند تا بمیرد و هر سال پنجاه ضربه تازیانه می‌خورد. «۱»

۸. ابن زهره ...: نگه‌دارنده در حبس ابد می‌ماند و بر طبق اجماع شیعه، چشم مراقب کور می‌شود. «۲»

۹. ابن ادریس: هرگاه دو کس در کشـتن فردی شـریک باشند؛ یعنی یکی از آن دو او را بکشد و دیگری او را نگه‌دارد، قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده در حبس ابد می‌ماند «... ۳»

۱۰. علی بن حمزهٔ طوسـی: اگر گروهی در کشـتن یک نفر شـریک شونـد از سه صورت خارج نیست ...: یا یکی او را نگه‌داشته و دیگری کشـته و سومی ناظر بوده است که در این صورت، قاتل قصاص می‌شود؛ نگه‌دارنـده به حبس ابـد می‌افتـد و چشم ناظر کور می‌شود. «۴»

۱۱. محقق حلّی: اگر یکی نگه‌داشت و دیگری کشت؛ قاتل قصاص می‌شود و نگه‌دارنده در زندان ابد می‌افتد. «۵»

۱۲. همو: اگر یکی نگه‌داشت و دیگری کشت و سومی نگریست؛ قاتـل کشـته می‌شود؛ نگه‌دارنـده همیشه در زنـدان می‌مانـد و آن دیگر، کور می‌شود. «۶»

۱۳. یحیی بن سـعید: اگر یکی نگه‌دارد و دیگری بکشـد و سومی نگاه کنـد؛ قاتل کشـته می‌شود؛ نگه‌دارنـده- بعـد از نواخته شـدن تازیانه بر او- به حبس ابد می‌افتد و هر سال پنجاه ضربه تازیانه می‌خورد و مراقب کور می‌شود. «۷»

۱۴. علّامه حلّی: اگر یکی نگه‌دارد و دیگری بکشد؛ قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده تا پایان عمر در زندان می‌ماند و اگر فرد سومی مراقب بود، کور می‌شود و هیچ‌یک از آنان بر ولیّ مقتول ادّعایی نخواهند داشت. «۸»

---

(۱). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۴۶۸.

(۲). غنیهٔ النزوع، ص ۴۰۷.

(۳). سرائر، ج ۳، ص ۳۴۵.

(۴). وسیله، ص ۴۳۶.

(۵). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۹۹.

(۶). مختصر النافع، ص ۲۹۲.

(۷). جامع للشرائع، ص ۵۷۹.

(۸). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸

۱۵. همو: اگر یکی نگه‌دارد و دیگری بکشـد و سومی بنگرد؛ قاتل کشـته می‌شود، نگه‌دارنده به حبس ابد محکوم می‌شود و ناظران کور می‌شوند. «۱»

۱۶. شهید ثانی: گفتهٔ محقق: «اگر یکی نگه‌دارد»: ... این نیز از باب اجتماع سبب و مباشرت- با غلبهٔ مباشرت- است و دلیل در این مورد، قول پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- است که فرمود: قاتل کشته و نگه‌دارنده بازداشت می‌شود ... و حدیث صحیح حلبی از ابا عبد اللّه صادق- علیه السلام- است که فرمود: «امیر المؤمنین- علیه السلام- چنین قضاوت کرد» و بسیاری از روایات دیگر...

«۲»

۱۷. علّامه مجلسی: نگه‌دارنده تا پایان عمر در زندان می‌ماند. «۳»

۱۸. فیض کاشانی: هرگاه مباشر و سبب قتل، با یکدیگر در قتل شرکت کرده باشند، در بیشتر موارد مباشر ضامن است؛ مثلا در میان سه تن: قاتل، دستور دهنده و نگه‌دارنده اجماع هست که قاتل کشته می‌شود و دو نفر دیگر به حبس ابد می‌افتند «... ۴»

۱۹. شیخ محمد حسن نجفی ...: نگه‌دارنده برای همیشه زندانی می‌شود. در این مورد هیچ اختلافی در کتاب‌های فقهی ندیده‌ام، بلکه از خلاف، غنیهٔ النزوع و غیر آن دو، به دلیل روایت معتبر مستفیض، اجماع نقل شده است که از آن جمله، صحیح حلبی و خبر سماعه ... و دیگر نصوص است «... ۵»

۲۰. آیهٔ اللّه خوئی: اگر مقتول را کسی نگه‌دارد و دیگری بکشد، قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده- بعد از آن که دو پهلویش (پشت او) با شلاق نواخته شد- به حبس ابد می‌افتد و هر سال پنجاه ضربه تازیانه می‌خورد. «۶»

۲۱. امام خمینی: اگر مقتول را کسی نگه‌دارد و دومی او را بکشد و سومی مراقب باشد؛ قاتل قصاص می‌شود، نه نگه‌دارنده، ولی نگه‌دارنده تا زمان مرگ در حبس باقی می‌ماند «... ۷»

۲۲. آیهٔ اللّه گلپایگانی: آن که مردی را نگه‌دارد و دیگری او را بکشد؛ قاتل کشته

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۳.

(۲). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۸۴.

(۳). حدود، قصاص، دیات، ص ۷۲ و ۱۱۷.

(۴). مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۱۲.

(۵). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۲؛ مناهج المتقین، ص ۵۰۹.

(۶). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۱، مسألهٔ ۱۶.

(۷). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۶۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹

می‌شود و نگه‌دارنده تا زمان مرگ در زندان می‌ماند. «۱»

۲۳. پدر بزرگوارم (آیهٔ اللّه طبسی): اگر کسی مقتول را نگه‌دارد و دیگری او را بکشد و سومی به آنان بنگرد، بدون اینکه از مقتول- با وجود توانایی در دفاع از او- دفاع کند؛ قاتل کشته می‌شود، نگه‌دارنده تا زمان مرگ در زندان می‌ماند و چشم ناظر، کور می‌شود.

این قول مشهور است، بلکه ادّعای اجماع در این مورد شده، کما اینکه از خلاف و غنیهٔ النزوع اجماع نقل شده است. پس دلیل اصلی، روایت صحیح ... و روایت موثق ... و روایت نبوی است «... ۲»

۲۴. آیهٔ اللّه سبزواری: امّا حدیث معتبر عمرو بن ابی مقدام که بر زدن دو پهلو (پشت) زندانی دلالت می‌کند ... اختصاص به مورد خودش دارد، همان‌طور که می‌توان زدن تازیانه را به حاکم شرع واگذارد؛ زیرا او مطالبی را در نظر می‌گیرد که دیگران در نظر نمی‌گیرند. «۳»

نظر نگارنده: پس دلایل مذکور در موارد زیر خلاصه می‌شود:

الف) اجماع: از سیّد مرتضی و شیخ طوسی ادّعای اجماع نقل شده که ریاض المسائل و جواهر الکلام به آن اشاره کرده‌اند، ولی گفته شده: اجماع مدرکی است یا مدرکی بودن آن احتمال می‌رود.

ب) روایات: روایات اصلی در این مسأله، روایات اوّل، دوم، سوم و هشتم است.

ج) شهرت: شهرت، ضعف بعضی از روایات ضعیف السند را جبران می‌نماید.

د) روایت معروف نبوی: طریق این روایت نبوی («قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده به زندان می‌افتد») از نظر ما ضعیف است. به نظر می‌رسد شیخ طوسی آن را برای تأیید یا احتجاج بر کسی که احتجاج به آن را صحیح می‌داند، آورده است. امّا ریاض المسائل آن را ذکر و بدان استدلال کرده است پس دقت کن.

دیدگاه مذاهب دیگر

۲۵. مالک: (در مورد مردی که برای کسی دیگر، شخصی را نگه می‌دارد و او ضربه‌ای به نگه‌داشته شده وارد می‌کند که در جا می‌میرد): اگر او را نگه‌داشت و دید که او

---

(۱). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۹، مسألهٔ ۸۰.

(۲). ذخیرة الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۶۷.

(۳). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۱۹۷.

می‌خواهد نگه‌داشته شده را بکشد هر دو کشته می‌شوند. امّا اگر به نظرش رسید او می‌خواهد ضربه‌ای معمولی وارد کند، مورد قبول نیست که بگوییم: او قتل عمدی انجام داده است، بلکه قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده به شدیدترین مجازات گرفتار می‌آید و به دلیل نگه‌داشتن مقتول، یک سال در زندان می‌ماند و کشته نمی‌شود. «۱»

۲۶. شافعی: اگر کسی برای فرد دیگری، شخص سومی را به نوعی نگه‌دارد؛ مثلاـ با طناب کتف‌ها و یا دو دستش را ببندد یا دو دست را نگه‌دارد یا او را بخواباند و سرش را بالاـ بگیرد و شخص دیگر [حلقش را ببرد و] او را بکشد قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده نه کشته می‌شود و نه دیه می‌پردازد، بلکه تنها تعزیر و زندانی می‌شود؛ چرا که او، آن شخص را نکشته و تنها قاتلان کشته می‌شوند و او قاتل نیست. «۲»

۲۷. ابو حنیفه (در مورد کسی که برای شخص دیگری فرد سومی را نگه می‌دارد و او، آن شخص را درجا، با سلاحی می‌کشد): نگه‌دارنده قصاص نمی‌شود و قاتل کشته می‌شود. البته نگه‌دارنده به سختی عقوبت می‌بیند و در زندان می‌افتد. «۳»

۲۸. ابن حزم: آیا بر نگه‌دارنده برای کشتن و همچنین ایستاده و ناظر و مراقب و مؤیّد و راهنمایی‌کننده و پیرو قاتل و ستمگر، قصاص هست یا نه؟

نگه‌دارنده قاتل نیست، ولی انسان را نگه‌داشته تا بمیرد از این‌رو، همان کار را با او می‌کنند؛ آن قدر او را در زندان نگه می‌دارند تا بمیرد. «۴»

۲۹. از ربیعة الرأی روایت شده: قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده به زندان می‌افتد تا بمیرد. «۵»

۳۰. ابن قدامه: امّا نگه‌دارنده، اگر نداند که قاتل، نگه‌داشته شده را می‌کشد، چیزی بر او نیست و اگر او را برای کشته‌شدن نگه‌داشته، مثل اینکه او را نگه‌داشته تا سرش را ببرد، در روایتی هست که به زندان ابد می‌افتد تا بمیرد و در بعضی از روایات، کشتن او نیز آمده است. «۶»

---

(۱). موطّأ، ج ۲، ص ۸۷۳.

(۲). الامّ، ج ۶، ص ۳۰.

(۳). همان، ج ۷، ص ۳۳۰.

(۴). محلّی، ج ۱۰، ص ۵۱۱، مسألهٔ ۲۰۹۰ و نک: ج ۱۰، ص ۴۲۸.

(۵). انتصار، ص ۲۷۰؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۳.

(۶). مغنی، ج ۷، ص ۷۵۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱

۳۱. مرداوی (در مورد گفتهٔ او: «و اگر انسانی را برای شخص دیگری نگه‌دارد تا او را بکشد، قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده آن قدر در زندان می‌ماند تا بمیرد در یکی از دو روایت»): که این، همان مذهب و نظر ماست. خرقی، وجیز، منوّر، منتخب الآدمی و دیگر کتب به آن جزما قائل شده‌اند و در محرّر، نظم، فروع و کتب دیگر، آن را مقدّم داشته‌اند.

زرکشی گفته است: این، مشهورترین دو روایت است و مختار قاضی، شریف و ابو الخطاب در خلافات خودشان و شیرازی است و این قول از مفردات و شاذ است.

دیگران گفته‌اند: نگه‌دارنده نیز کشته می‌شود. این نظر را ابو محمد جوزی اختیار کرده و در رعایتین و حاوی الصغیر آن را مقدّم داشته است و ابن صیرفی در عقوبت مجرمان گفته است: نگه‌دارنده را می‌کشند.

برخی از عالمان متأخر ما قائلند: دست نگه‌دارنده به گردنش بسته می‌شود تا بمیرد.

اشکالی به این نظر نیست. «۱»

۳۲. محمد بن اسماعیل صنعانی: ابن عمر، از رسول اللّه [- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-] روایت کرده: هرگاه کسی را نگه‌دارد و دیگری او را بکشد، قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده به زندان می‌افتد...

حدیث دلالت می‌کند که نگه‌دارنده تنها مستحقّ حبس است و مقدار زمانش را ذکر نکرده و آن، به نظر حاکم بستگی دارد و قاتل یا قصاص می‌شود یا دیه می‌پردازد. به دلیل وجود حدیث و آیهٔ قرآن: فَمَنِ اعْتَدیٰ؛ «... ۲» پس هر که تجاوز کرد ... هادویه، حنفیه و شافعیه، این نظر را پذیرفته‌اند. مالک، نخعی و ابن ابی لیلی قائل شده‌اند: هر دو کشته می‌شوند؛ زیرا هر دو در کشتن شرکت داشتند و اگر او را نگه نمی‌داشت کشته نمی‌شد «... ۳»

۳۳. شوکانی (پس از نقل حدیث مرفوع اسماعیل: «قاتل را بکشید و نگه‌دارنده را نگه‌دارید.»): حدیث در این مورد، دلیل است بر اینکه بر نگه‌دارنده به هنگام کشتن مقتول، قصاصی نیست و عملش مشارکت به شمار نمی‌آید تا از باب قتل یک فرد به دست گروهی باشد، بلکه تنها حبس او واجب است.

---

(۱). انصاف، ج ۹، ص ۴۵۶.

(۲). بقره (۲) آیهٔ ۱۹۴.

(۳). سبل السلام، ج ۳، ص ۴۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲

صاحب بحر این قول را از عترت، شافعیه و حنفیه نقل کرده است. «۱»

۳۴. جزیری: حنفیه گفته‌اند ...: نگه‌دارنده چون مباشر قتل نبوده است قصاص نمی‌شود، بلکه باید تعزیر شود و امام او را آن قدر در زندان نگه‌دارد تا بمیرد.

شافعیه قائلند ...: و کسی که نگه‌داشته- به حسب رأی حاکم- با کوتاهی یا در ازای حبس تعزیر می‌شود؛ چرا که هدف، تأدیب

اوست نه اینکه تا دم مرگ در زندان بماند.

مالکیه گفته‌اند: هرگاه شخصی، فردی را نگه‌دارد و قصدش کشتن او باشد و دیگری او را بکشد و اگر این نگه‌داری نبود قاتل نمی‌توانست او را بکشد، هر دو کشته می‌شوند؛ زیرا نگه‌دارنده سبب قتل بوده و خود قاتل، او را کشته است. در وجوب قصاص بر آن دو، شروط سه‌گانهٔ معتبری را شرط کرده‌اند: در مورد نگه‌دارنده گفته‌اند: ۱. او را برای کشتن نگه‌دارد؛ ۲. بداند که آن شخص دیگر می‌خواهد او را بکشد؛ ۳. اگر نگه‌داری او نبود، کشته نمی‌شد؛ پس اگر او را نگه‌دارند تا کتکی معمولی به او بزند یا نداند که قاتل قصد کشتن او را دارد یا قتلش متوقف بر نگه‌داشتن او نبود، تنها قاتل چون عملا کشتن را انجام داده، کشته می‌شود و نگه‌دارنده برای تأدیب و تعزیر، صد ضربه تازیانه می‌خورد و یک سال تمام به زندان می‌افتد.

حنابله معتقدند: بر طبق یکی از دو روایت، قاتل کشته می‌شود و نگه‌دارنده در همهٔ حالات، تا پایان عمر در زندان می‌افتد؛ و بر طبق روایت دیگر گفته‌اند: به طور مطلق (بی‌هیچ قید و شرطی) هر دو کشته می‌شوند. «۲»

فروع بحث

الف) ظاهرا زندانی کردن نگه‌دارنده جزء حقوق الناس است و با اسقاط حقوق الناس، حبس نیز ساقط می‌شود. کسی را ندیدم که به این فرع بپردازد؛ مگر امام خمینی- قدّس سره- که به این مطلب در سؤال و جواب زیر تصریح کرده‌اند:

سؤال: آیا حبس نگه‌دارنده از حقوق الناس- به مانند قصاص- است به گونه‌ای که با عفو از او ساقط می‌شود یا اینکه حقّ اللّه و از حدود است؟

---

(۱). نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۳.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۰۲؛ نک: مجموع، ج ۱۸، ص ۳۸۳؛ رحمهٔ الامّه، ج ۲، ص ۱۰۰؛ سراج الوهاج، ج ۴، ص ۸؛ میزان الکبری، ج ۲، ص ۱۴۲؛ فتح المعین، ص ۱۲۶؛ حلیهٔ العلماء، ج ۷، ص ۴۶۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۳

جواب: از حقوق الناس است و با اسقاط آن، ساقط می‌شود. «۱»

ب) از ظاهر بیشتر روایات برمی‌آید که مراد از نگه‌داشتن مقتول، نگه‌داشتن به هنگام فرار است تا قاتل بتواند بر او دست یابد و همچنین از سخن شیخ طوسی، سیّد، محقق، صاحب جواهر و آیهٔ اللّه خوئی برمی‌آید که آنان، آن را بستن و نگه‌داشتن می‌دانند، ولی بعید نیست که مراد نگه‌داشتن عرفی باشد پس حکم، دایر مدار آن باشد؛ زیرا منع از فرار یا با طناب بستن خصوصیتی ندارد؛ چرا که قفل کردن خانه یا بستن راه و مانند آن را می‌توان از مصادیق نگه‌داشتن دانست.

ج) آیا حبس کردن ابدی است یا مدّت معیّنی دارد؟

حبس بر طبق ظهور روایات ما و تصریح بعضی از آن‌ها و نیز تصریح فتاوای فقیهان ما و اجماع مذکور، ابدی است؛ ولی به نظر می‌رسد فقیهان دیگر مذاهب نظر دیگری دارند.

شوکانی می‌گوید: همهٔ عالمان کمی یا زیادی حبس را به نظر امام وابسته می‌دانند؛ زیرا غرض از حبس، تأدیب مجرم است و مقصود این نیست که او را آن قدر نگه‌دارند تا بمیرد.

ربیعه بر طبق روایتی که از علی- علیه السلام- روایت شده آن را حبس ابدی دانسته است. «۲»

د) آیا علاوه بر مجازات حبس ابد، تازیانه هم بر او نواخته می‌شود؟

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۶۳

جواب: از قاضی ابن برّاج در مهذّب البارع «۳» - که رأی آیهٔ اللّه خوئی نیز همین است «۴» - حکایت شده که در هر سال او را پنجاه ضربه تازیانه می‌زنند. این مطلب تنها در حدیث مرسل ابی مقدام آمده است. «۵»

ه) عقوبت نگاه‌کنندهٔ قتل چیست؟ آیا باید چشم او را درآورد یا به آن میل کشید، یا تعبیر «فقأ» و «سمل» در روایات به یک معناست؟

طریحی می‌گوید: فقأ- به همزه- یعنی شق و شکافتن. گفته می‌شود: «فقأت عینه أفقاؤها؛ یعنی آن را شکافتم». این دعا بدین معناست: «أفقأ عنی عیون الکفرهٔ الفجرهٔ؛ چشمان کافران فاجر را از چشم زخم به من کور گردان». و «تفقّأت السحابهٔ عن مائها؛ آب از ابر فرو ریخت». «۶» و نیز گفته: «سملت عینه؛ چشمش را به آهنی گداخته شکافتی». «۷»

---

(۱). موازین قضائی از دیدگاه امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵۸.

(۲). نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۳.

(۳). ج ۲، ص ۴۶۸.

(۴). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۱.

(۵). کافی، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۳.

(۶). مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۳۲.

(۷). همان، ج ۵، ص ۳۹۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۴

پس «سمل» اخص از «فقأ» است.

از این‌رو، برخی از فقیهان «۱» در مجازات نگاه‌کننده گفته‌اند: چشم ناظر با میلی کور می‌شود. این مشهور است و گفته شده: چشم ناظر را می‌شکافند و در می‌آورند کما اینکه این قول در روایتی قوی، که با شهرت پشتیبانی شده، هست- و خداوند به حقایق احکام آگاه است. «۲»

و) آیا برای قطع و جرح، شخص نگه‌دارنده را حبس می‌کنند؟

ابن حزم و مرداوی به این نظر، قائل شده‌اند:

۱. ابن حزم: حکم کسی که دیگری را نگه می‌دارد تا چشمش کنده شود یا عضوش قطع شود یا مورد ضرب و شتم قرار گیرد، این است که، کورکننده قصاص می‌شود، و با شکننده و برندهٔ اعضا و زننده، همان عملی را انجام می‌دهند که او صورت داده است و نگه‌دارنده- به حسب رأی حاکم- تعزیر و زندانی می‌شود. «۳»

۲. مرداوی: فایده: مثل این مسأله در حکم است اگر کسی دیگری را نگه‌دارد تا یکی از اعضایش قطع شود- در انتصار آن را ذکر کرده است. همچنین است اگر دهان کسی را باز کند و دیگری در آن سم بریزد. «۴»

نظر نگارنده: روایات در مورد نگه‌دارنده برای قتل، وارد شده است و نمی‌توان آن را به نگه‌دارنده برای قطع اعضا سرایت داد، مگر با تنقیح مناط قطعی، که این نیز به دست نمی‌آید و از طرفی قیاس در مذهب ما جایز نیست، پس باید به نص تمسک کنیم و به غیر آن مورد قائل نشویم. احتمال قوی دارد که حکم آن شخص، تعزیر باشد؛ چرا که مرتکب حرام شده است. البته هیچ‌یک از فقیهان شیعه به این مطلب اشاره نکرده‌اند.

ز) گاهی گفته می‌شود: اغفال (فریفتن) و جلو فرار را گرفتن و منع از فرار، به نگه‌داشتن ملحق می‌شود، ولی دلیلی بر این مطلب نیست.

۴. حبس آمر به قتل

اشاره

مشهور فقیهان ما این است که دستور دهنده زندانی می‌شود، بلکه بر این مطلب ادّعای

---

(۱). مانند مرحوم آیة اللّه طبسی (والد بزرگوارم).

(۲). ذخیرة الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۶۷.

(۳). محلّی، ج ۱۰، ص ۴۲۷، مسألة ۲۰۲۹؛ نک: شیبانی، الحجّه، ج ۴، ص ۴۰۴.

(۴). انصاف، ج ۹، ص ۴۵۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۵

اجماع شده کما اینکه از شهید ثانی حکایت شده است و روایت صحیحی بر این مطلب هست و بسیاری از اصحاب به آن عمل کرده‌اند، چنان که صاحب جواهر بدان تصریح کرده است. امّا فقیهان دیگر مذاهب در این مورد اختلاف دارند: بعضی قائلند: تنها دستوردهنده کشته می‌شود. بعضی دیگر گفته‌اند: تنها قاتل را می‌کشند. گروهی معتقدند: هر دو (دستوردهنده و قاتل) را به قتل می‌رسانند. گروهی دیگر قائلند: هیچ‌یک را نمی‌کشند و تنها دستوردهنده را تعزیر می‌کنند.

روایات

۱. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، وعدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعا، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السّلام فی رجل أمر رجلا بقتل رجل فقتله؟ فقال:

یقتل به الذی قتله، و یحبس الآمر بقتله فی السجن، حتی یموت؛ «۱»

از امام باقر- علیه السلام- در مورد کسی که دیگری را به کشتن شخص سومی فرمان داده و او نیز آن شخص را کشت، پرسیده شد، فرمود: قاتل کشته می‌شود و دستوردهنده آن قدر در زندان می‌ماند تا بمیرد.

شیخ طوسی در تهذیب الاحکام به اسنادش از احمد بن محمد از ابن محبوب مثل آن را روایت کرده است. «۲»

صدوق به اسناد خودش از ابن محبوب مثل آن روایت را نقل کرده جز اینکه در آنجا دارد: «أمر رجلاـ حرّا؛ مرد آزادی را فرمان داد». «۳»

مجلسی گفته است: روایت صحیح است و عالمان امامیه در مورد هر دو، حکم قطعی داده‌اند. «۴»

۲. روینا عن سلیمان بن موسی قال: لو أمر رجل عبدا له، فقتل رجلا لم یقتل الآمر و لکن یدیه «۵» و یعاقب و یحبس. فإن أمر حرّا؛ فإنّ الحر إن شاء أطاعه و إن شاء لا، فلا یقتل الآمر؛ «۶»

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۷۵، ح ۱؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۹، ص ۳۲، ح ۱.

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۹، ح ۱۱؛ استبصار، ج ۴، ص ۲۸۳، ح ۱.

(۳). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۱، ح ۱۷.

(۴). مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۳۵.

(۵). «أی یؤدی الدیة؛ یعنی دیه را می‌پردازد».

(۶). محلّی، ج ۱۰، ص ۵۰۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶

از سلیمان بن موسی روایت شده که گفت: اگر مردی غلامش را فرمان دهد تا مردی را بکشد دستوردهنده کشته نمی‌شود، ولی باید دیه بپردازد و مجازات و زندانی شود. اگر به شخص آزادی فرمان کشتن فردی را داد و آن شخص می‌تواند انجام دهد و می‌تواند انجام ندهد، دستوردهنده کشته نمی‌شود [چون مرد آزاد می‌توانست فرمان دستوردهنده را انجام ندهد].

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر انسانی، فرد آزادی را فرمان دهد که دیگری را بکشد و آن کس چنین کاری را انجام دهد قاتل کشته می‌شود و امام باید دستوردهنده را تا پایان عمر در زندان نگه‌دارد و نیز چنین است اگر به عبدش فرمان دهد کسی را بکشد و او فرمان را اجرا کند. «۱»

۲. ابو الصلاح حلبی: اگر کسی به فرمان یا اجبار دستوردهنده، به ناحق کسی را بکشد یا مجروح سازد تنها او مستحقّ کشته شدن و قصاص است نه دستوردهنده یا اجبارکننده...

و دستوردهنده و اجبارکننده تا ابد به زندان می‌افتند. «۲»

۳. علی بن حمزهٔ طوسی: اگر کسی به بندهٔ کوچک یا بزرگ غیر ممیّز فرمان دهد تا دیگری را بکشد دستوردهنده کشته می‌شود؛ امّا اگر عبد ممیّز باشد قصاص می‌شود و در صورت قصاص قاتل، دستوردهنده تا پایان عمر در زندان می‌ماند. امّا اگر دستوردهنده باید کشته شود، مباشر به زندان ابد محکوم می‌شود مگر اینکه بچه یا دیوانه باشد. «۳»

۴. ابن زهره: قاتل کشته می‌شود نه دستوردهنده یا اجبار شده به قتل. تمام این‌ها به دلیل اجماعی است که بدان اشاره شده است. روایت شده: دستوردهنده اگر مولای عبد باشد و چنین کاری عادت دستوردهنده باشد، مولا کشته می‌شود و عبد تا ابد در زندان می‌ماند. امّا اگر جزء عادت او نباشد بنده کشته و مولا تا پایان عمر، زندانی می‌شود. «۴»

۵. محقق حلّی: هرگاه مولا شخصی را بر کشتن اجبار کند تنها قاتل قصاص می‌شود

---

(۱). نهایه، ص ۷۴۷.

(۲). کافی فی الفقه، ص ۳۸۷؛ نک: مختلف الشیعة، ج ۹، ص ۳۲۹، مسألة ۳۰.

(۳). وسیله، ص ۴۳۸.

(۴). غنیة النزوع، ص ۴۰۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷

نه دستوردهنده ... و در روایت علی بن رئاب آمده: دستوردهنده در حبس ابد می‌ماند تا بمیرد «... ۱»

۶. همو: اگر او را به کشتن مجبور سازد قاتل قصاص می‌شود نه اجبارکننده و همچنین است اگر او را به قتل فرمان دهد که قاتل قصاص می‌شود و دستوردهنده تا ابد در حبس می‌ماند. «۲»

۷. در آنجایی که اکراه صدق می‌کند، آمر ضامن است اما در آن جایی که اکراه صدق نمی‌کند مانند قتل نفس، بر او نه قصاصی

است و نه دیه‌ای. بله، حبس ابد می‌شود. البته این در جایی است که مکره و مقهور بالغ و عاقل باشد. «۳»

۸. همو: (قسم سوم اجتماع سبب و مباشر این است که) آن دو، برابر باشند مانند اکراه همراه قتل. در این مورد قاتل قصاص می‌شود و بر مکره (مجبورکننده) دیه و کفّاره‌ای نیست، بلکه تا پایان عمر به زندان می‌افتد و از ارث هم- البته با اشکال- محروم می‌شود. به هر حال، در همهٔ موارد تحقق اکراه ضامن است، امّا در غیر آن موارد، مثل کشتن کسی، قصاص و دیه‌ای بر او نیست. آری، آن قدر در زندان می‌ماند تا بمیرد. این در موردی است که اجبار شونده بالغ و عاقل باشد. «۴»

۹. شهید اوّل و ثانی: اگر او را به کشتن اجبار و اکراه کند قاتل کشته می‌شود نه دستور دهنده؛ ولی دستوردهنده در حبس ابد می‌ماند تا بمیرد. علاوه بر اجماع، حدیث صحیح زراره از امام باقر- علیه السلام- در مورد مردی که دیگری را به کشتن شخص سومی فرمان دهد، بر آن، دلالت دارد. البته این در موردی است که اجبار شده بالغ و عاقل باشد. «۵»

۱۰. شهید ثانی: امّا مکره، به دلیل روایت علی بن رئاب از زراره از امام باقر- علیه السلام- تا ابد زندانی می‌شود ... و اینکه مصنّف «۶» حکم را به روایت نسبت داده، دلیل توقف در آن است، در حالی که به جهت صحت روایت، اشکالی بدان نیست. «۷»

۱۱. سیّد علی طباطبائی ...: دستوردهنده- بنابر مشهور- تا زمان مرگش زندانی

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۹۹.

(۲). مختصر النافع، ص ۲۹۳.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۱. برای تفصیل اقوال، نک: مهذّب البارع، ج ۵، ص ۱۴۷.

(۴). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۳.

(۵). روضهٔ البهیّه، ج ۱۰، ص ۲۷.

(۶). یعنی محقق حلّی در شرائع الاسلام.

(۷). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۸۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۸

می‌شود، بلکه در روضه و غیر آن، ادّعای اجماع شده است. این اجماع حجّت است علاوه بر اینکه روایتی صحیح که در آن، مردی دستور قتل مرد دیگری را داده است، نیز داریم «... ۱»

۱۲. صاحب جواهر (بعد از کلام محقق در مورد روایت علی بن رئاب: «دستوردهنده زندانی می‌شود »): ... به دلیل صحت روایت و عمل بسیاری از اصحاب بدان، می‌توان به روایت عمل کرد و اشکالی به آن نیست. «۲»

۱۳. آیهٔ اللّه مامقانی: اگر ستمگری، دیگری را به کشتن شخصی مجبور و وادار سازد بدین صورت که او را به کشتن تهدید کند ؛ ...آری، در این صورت اجبارکننده- بنابر اظهر- تا پایان عمر در زندان می‌ماند. «۳»

۱۴. آیهٔ اللّه خوئی: اگر به دیگری فرمان دهد که کسی را بکشد و او هم، چنین کند قاتل باید قصاص شود و دستوردهنده نیز تا دم مرگ به زندان می‌افتد و اگر او را با تهدید به کشتن وادارد، اگر آن تهدید پایین‌تر از کشتن باشد، بی‌تردید کشتن جایز نیست که اگر بکشد قصاص می‌شود و اجبارکننده حبس ابد و اگر آن تهدید، کشتن بوده، مشهور این است که باز، قاتل قصاص می‌شود؛ ولی در این نظر اشکال هست و البته بعید نیست که کشتن در این هنگام جایز باشد و بنابر مطلبی که گفتیم وی قصاص نمی‌شود، ولی باید دیه را بپردازد.

حکم مکره- به کسر راء- در این صورت همان حکم صورت اوّل (حبس ابد) است البته این در صورتی است که مکره- به فتح راء- بالغ و عاقل باشد. امّا اگر مجنون یا بچهٔ غیر ممیّز باشد مکره قصاص می‌شود و در صورت ممیّز بودن بچه، مکره و بچهٔ ممیّز

قصاص نمی‌شوند. آری، بر عاقلهٔ بچه است که دیه را بپردازد و مکره به حبس ابد می‌افتد. «۴»

۱۵. امام خمینی: اگر او را به کشتن مجبور سازد، قاتل اگر بالغ عاقل باشد قصاص می‌شود و مکره- اگر چه او را به کشتن تهدید کرده باشد- قصاص نمی‌شود، بلکه دستور دهنده (مکره) تا ابد در زندان می‌ماند و اگر مکره دیوانه یا طفل غیر ممیّز باشد، تنها دستور دهنده، قصاص می‌شود. اگر شخصی طفل ممیّزی را به کشتن فرمان دهد و او چنین کند هیچ‌کدام قصاص نمی‌شوند، بلکه دیه بر عاقلهٔ طفل است و اینکه اگر او را به قتل وادارد

---

(۱). ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۰.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۵.

(۳). مناهج المتقین، ص ۵۰۹.

(۴). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۳، مسألهٔ ۱۷.

آیا مکره، قصاص می‌شود یا در زندان ابد می‌افتد، اختلاف است. احتیاط این است که بگوییم: به زندان ابد می‌افتد. «۱»

۱۶. آیة اللّٰه گلپایگانی ...: کسی که دیگری را به کشتن فرمان دهد و او چنین کند قاتل کشته می‌شود و دستوردهنده به زندان ابد می‌افتد. «۲»

۱۷. آیة اللّٰه طبسی: دستوردهنده تا پایان عمر در حبس می‌ماند. این قول مشهور است، بلکه بر آن اجماع شده و دلیل و مدرک آن، روایت صحیح است. «۳» آن روایت، صحیح زراره از امام باقر- علیه السلام- است.

آرای مذاهب دیگر

۱۸. ابن حزم: در مورد کسی که دیگری را به کشتن شخص دیگری فرمان دهد و او نیز چنین کند، علی گفت: مردم در این مورد بدین قرار اختلاف کرده‌اند: تنها دستوردهنده کشته می‌شود؛ فقط اجرا کنندهٔ دستور، کشته می‌شود؛ هر دو کشته می‌شوند؛ هیچ‌یک از آن دو کشته نمی‌شوند ... تا اینکه گفت: هرگاه کسی که قتل یا قطع عضو یا شکستگی و ضرب آن و یا گرفتن مال را بر عهده دارد، همهٔ آن‌ها را به فرمان دستوردهنده انجام داده باشد و اگر فرمان او نبود آن را انجام نمی‌داد، همهٔ این‌ها هم بر عهدهٔ دستوردهنده و هم مباشر است و هر دو آنان عامل آن هستند و فرقی نمی‌کند که به بندهٔ خودش فرمان داده باشد یا به بندهٔ دیگری و یا به کودک یا بالغ یا دیوانه. امّا اگر به او فرمان دهد و او به اختیار خودش به عنوان اطاعت از دستوردهنده انجام دهد تنها، مباشر، قاتل و برنده و شکنندهٔ عضو و درآورندهٔ چشم و جنایتکار است و از این رو، تنها او قصاص می‌شود و بر دستوردهنده چیزی نیست؛ زیرا بی‌هیچ اختلافی، نمی‌توان او را قاتل یا برندهٔ اعضا یا تازیانه‌زننده یا شکنندهٔ عضو و یا درآورندهٔ چشم دانست و این نیز هست که احکام تنها بر اسما بار می‌شوند نه بر چیز دیگر. «۴»

۱۹. موصلی: اگر شخصی با تهدید به قتل، به کشتن کسی وادار شود و او بدین کار دست نزند تا به مرگ او بینجامد (که در آن دیگر بحثی نیست)؛ امّا اگر کشت، گنهکار است

---

(۱). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۶۳، مسألهٔ ۳۴.

(۲). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۹؛ نک: ص ۲۰۴.

(۳). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۶۶.

(۴). محلّی، ج ۱۰، ص ۵۰۸- ۵۱۱ و نک: ج ۱۰، ص ۳۵۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۰

و مکره قصاص می‌شود. «۱»

۲۰. مرداوی (در مورد گفتهٔ او: «اگر به فرد کبیر و عاقلی که به حرام بودن قتل آگاه است امر به کشتن دهد و او چنین کند قاتل قصاص می‌شود.»): این مذهب ماست که بر آن نص وارد شده و اصحاب هم بر همین قولند. امّا قول صحیح از نظر ما این است که: تنها دستوردهنده تعزیر می‌شود و بر این نیز نص هست. در فروع، رعایتین، حاوی الصغیر و غیر آن‌ها، آن را مقدّم داشته است و از او (احمد بن حنبل) نقل شده است: مانند نگه‌دارندهٔ مقتول، زندانی می‌شود و در مبهج روایتی آمده است: او نیز کشته می‌شود. او گفته است:

اگر کبیر و عاقل و عالم به تحریم قتل باشد، به سبب فرمانی که به بنده‌اش داده، کشته می‌شود. «۲»

نظر نگارنده: چکیدهٔ ادلّه در اینجا این شد:

الف) خبر ابن رئاب از امام باقر- علیه السلام- دلیل اصلی در مسألهٔ است و محقق از آن، به روایت و شهید ثانی در روضهٔ البهیّهٔ و صاحب ریاض المسائل و جواهر الکلام و نیز از معاصران، آقای خوئی و شیخ والد، به حدیث صحیح تعبیر کرده‌اند.

از نظر صاحب جواهر برمی‌آید که ضعف روایت به وجود سهل بن زیاد، با عمل اصحاب جبران می‌شود. پس اگر نگوییم که عمل ایشان جابر است یا نگوییم که امر در مورد سهل، سهل و آسان است «۳»، مشکل است که بگوییم: حکم با این روایت، ثابت می‌شود. البته صدوق آن را از ابن محبوب از علی بن رئاب از زراره «۴» روایت کرده است و طریقش به ابن محبوب صحیح است؛ «۵» یعنی محمد بن موسی بن متوکل از عبد اللّه بن جعفر حمیری و سعد بن عبد اللّه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب. «۶»

ب) اجماع: اجماع را شهید ثانی در روضهٔ مدّعی شد و صاحب ریاض از شهید ثانی نقل کرد و والد نیز آن را بیان داشت.

ج) شهرت: آن را صاحب ریاض و از معاصران، آقای خوئی ادّعا کرده‌اند.

---

(۱). اختیار، ج ۲، ص ۱۰۸.

(۲). انصاف، ج ۹، ص ۴۵۴.

(۳). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۴۰.

(۴). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۱، ح ۱۷.

(۵). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۹۱.

(۶). من لا یحضره الفقیه، «مشیخه»، ج ۴، ص ۴۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۱

نظر نگارنده: در این بحث، حدیث صحیحی که صدوق آن را نقل کرده کفایت می‌کند و اگر آن نبود در اجماع می‌شد خدشه‌ای کرد از آن رو که اجماع مدرکی است و در شهرت، از آن جهت که ثابت نشده است.

ظاهرا دستوردهنده و اجبارکننده، از نظر مفهوم متباین هستند امّا از جهت مصداق، نسبت بین آن دو، عموم و خصوص من وجه یا مطلق است؛ بدین گونه که، امر اعم از اکراه است. اکراه از مادهٔ «کره» و «کره» گرفته شده است. ابن سیّده می‌گوید: به فتح کاف به معنای روی گردانی و مشقّت است که شخص آن را با زحمت و تکلّف تحمّل می‌کند و به ضم کاف مشقّتی است که شخص آن را به آسانی پذیرا می‌شود. فرّاء می‌گوید: کره، آن چیزی است که دیگری تو را به آن کار مجبور می‌سازد و کره آن است که

خودت، خویشتن را بر آن وامی‌داری. اکرهته؛ یعنی او را بر امری که برایش ناپسند بود، واداشتی. «۱»

امّا امر، یعنی شخص بلند مرتبه از شخص پایین مرتبه، چیزی را بطلبد و شاید آن چیز- همچنان که در آن امکان تهدید وجود ندارد- مورد کراهت مأمور هم نباشد.

ولی فقیهان این دو عنوان را جداگانه فرض نکرده‌اند، بلکه با هم آورده‌اند یا بدین جهت که اکراه غالبا بدون امر نیست و یا از این جهت که حکم در آن دو یکی است اگر چه از نظر موضوع با یکدیگر فرق دارند یا از این رو که هر دو به یک معنایند و مترادفند. دقت کن.

فایده: اگر مکره به قتل تهدید شده، به نظر می‌رسد تنها آیهٔ اللّه خوئی به جواز قتل و عدم قصاص و تنها پرداخت دیه، قائل شده است. «۲» این بدان جهت است که اکراهی که در مورد امتنان وارد شده، شامل این بحث نمی‌شود و اینکه مورد، از باب تزاحم واجب با حرام است؛ یعنی از طرفی حفظ جان خود شخص واجب است و از طرف دیگر، کشتن دیگری حرام است. از این رو، برای اینکه خون مسلمان هدر نرود باید قاتل دیه بپردازد.

نظر نگارنده: اگر فرض کنیم که مورد، از باب تزاحم و تساوی دو ملاک است؛ وجهی ندارد که بگوییم قاتل باید دیه بپردازد؛ زیرا حفظ جان خود- که مستلزم کشتن دیگری است- به فرمان شارع است پس دیه باید از بیت المال پرداخت شود. در این نکته بیندیش؛ چرا که مورد از باب تجویز خوردن مال دیگری در زمان قحطی است.

---

(۱). لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۳۴.

(۲). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۲

۵. حبس فراری دهندهٔ قاتل از قصاص

اشاره

از امام صادق- علیه السلام- روایتی صحیح وارد شده است که هر کس قاتلی را از دست اولیای مقتول برهاند، زندانی می‌شود تا قاتل را حاضر گرداند. فقیهان ما در کتاب «کفالت» و «حدود» این مسأله را آورده‌اند و گروهی از ایشان، همانند حلبی، یحیی بن سعید، محدّث بحرانی، صاحب جواهر، صاحب مفتاح الکرامه و گروهی از معاصران، به مفاد این روایت فتوا داده‌اند. در مقابل، گروهی دیگر فتوا داده‌اند که این شخص، ضامن است که دیهٔ مقتول را بپردازد یا قاتل را احضار کند. از دیگر مذاهب، در این مسأله فتوایی نیافتیم.

روایات

۱. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد و علی بن إبراهیم، عن أبیه، جمیعا عن ابن محبوب، عن أبی أیوب، عن حریز، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: سألته عن رجل قتل رجلا عمدا فرفع إلی الوالی، فدفعه الوالی إلی أولیاء المقتول لیقتلوه، فوثب علیهم قوم فخلّصوا القاتل من أیدی الأولیاء؟ فقال: أری أن یحبس الذین خلّصوا القاتل من أیدی الأولیاء حتی یأتوا بالقاتل. قیل: فإن مات القاتل و هم فی السجن؟

قال: فإن مات، فعلیهم الدیهٔ یؤدّونها جمیعا إلی أولیاء المقتول؛ «۱»

حریز می‌گوید: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: مردی، مرد دیگری را عمدا کشته است، شکایت به والی بردند و والی، قاتل را به اولیای مقتول سپرد تا او را بکشند که گروهی هجوم آوردند و قاتل را از دست ایشان رهانیدند [حکم مسأله چیست؟].

امام فرمود: به نظر من، کسانی که قاتل را از دست اولیای دم نجات می‌دهند زندانی می‌شوند تا قاتل را تحویل دهند.

سؤال شد: اگر در وقتی که در زندانند قاتل بمیرد، چه می‌شود؟

فرمود: اگر قاتل مرد، دیه به عهدهٔ آنان است که باید به اولیای مقتول بپردازند.

این روایت را صدوق در من لا یحضره الفقیه با سند صحیح آورده «۲» و شیخ هم در تهذیب الاحکام آن را روایت کرده و فقط در آن، به جای «فرفع إلی الوالی»، «فدفع إلی الوالی؛

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۸۶، ح ۱.

(۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۰، ح ۱۵.

به نزد والی برده شد» آمده است. «۱» شیخ حرّ عاملی نیز این روایت را با اضافهٔ کلمهٔ «أبدا» از کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب الاحکام نقل کرده است؛ «۲» یعنی «کسانی که قاتل را از دست اولیای دم رها ساختند پیوسته در زندان می‌مانند».

گاهی در دلالت روایت بر وجوب حبس مناقشه و اشکال می‌شود، ولی بدین گونه جواب داده می‌شود که، حبس از جهت دیگر، یعنی حرمت جلوگیری از اجرای حدود الهی، ثابت می‌شود که در این صورت، دیگر استدلال به روایت نیست.

آیهٔ اللّه خوانساری می‌گوید: از ظاهر روایت برمی‌آید که حاضر گردانیدن قاتل تعیّن دارد نه تخییر بین احضار و پرداخت دیه، ... و روایت در خصوص قتل عمدی است و عمومیت بخشیدن [که شامل قتل غیر عمدی هم بشود] در صورتی است که یقین به عدم فرق بین انواع قتل داشته باشیم «... ۳»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: هر کس قاتلی را از دست ولیّ مقتول به زور به‌درآورد، ضامن دیهٔ مقتول است؛ مگر اینکه قاتل را به ولی بازگرداند و تحویل او دهد. «۴»

۲. ابو الصلاح حلبی: کسی که قاتل عمدی را از دست اولیای مقتول به زور برهاند از او خواسته می‌شود قاتل را احضار کند. اگر حاضر نکرد زندانی می‌شود تا او را بیاورد و در صورتی که قاتل بمیرد باید دیهٔ مقتول را بپردازد. «۵»

۳. یحیی بن سعید: اگر کسی، قاتلی را که لازم است قصاص شود به زور از دست صاحب حقّ قصاص برهاند، زندانی می‌شود تا قاتل را تحویل دهد و اگر قاتل فراری بمیرد شخص زندانی باید دیهٔ مقتول را بپردازد. «۶»

۴. علّامه حلّی: هر کس بدهکاری را به زور از دست بستانکار آزاد سازد ضامن است او را تحویل دهد یا حقّ او را ادا کند. پس اگر فراری، قاتل باشد باید او را حاضر گرداند یا دیهٔ

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۲۳، ح ۸.

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۹، ص ۳۴، ح ۱ و ج ۱۳، ص ۱۶۱، ح ۱.

(۳). جامع المدارك، ج ۳، ص ۳۹۱.

(۴). نهایه، ص ۳۱۶.

(۵). كافى فى الفقه، ص ۳۹۵.

(۶). جامع للشرائع، ص ۵۷۱.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۴

مقتول را بپردازد. حال اگر ديه را پرداخت و قاتل حاضر شد آيا كشته مى‌شود و پرداخت‌كننده، ديه را از اولياى مقتول بازمى‌ستاند؟ در اين مسأله اشكال است. پس پرداخت كنندهٔ ديه حق ندارد قاتل را بكشد، ولى آيا مى‌تواند قاتل را- بر فرض منتفى دانستن جواز قتلش- وادار سازد ديه‌اى را كه از جانب او پرداخته، بپردازد؟ در اين مسأله نيز نظر است. «۱»

۵. همو: اگر فرارى قاتل باشد بايد او را احضار كند يا ديه را بپردازد. حال اگر ديه را پرداخت آن‌گاه بدهكار (قاتل) حاضر شد، وارث قدرت مى‌يابد او را بكشد. پس بايد ديه‌اى را كه گرفته بازپس دهد اگر چه او را نكشد. كفيل نمى‌تواند با رضايت وارث و تسالم بر آن چه پرداخته، از قاتل ديه بگيرد و يا او را قصاص كند. «۲»

۶. مجلسى اوّل: اين روايت صحيح را كه ابن محبوب از ابو ايوب روايت كرده است شيخين [شيخ كلينى و شيخ طوسى] نيز از حريز روايت كرده‌اند، ... دلالت مى‌كند هر كس قاتلى را از دست اولياى دم فرارى دهد كفيل است و زندانى مى‌شود تا وى را احضار كند و اگر قاتل بميرد بايد ديهٔ مقتول را- گرچه چند نفر باشند- بپردازد. اين حكم البته اختصاص به دم دارد و بر خلاف ساير حقوق است. امّا در اينكه قصاص اعضا هم حكمش چنين باشد اشكال است. «۳»

۷. مجلسى دوم: اين حديث صحيح است و مشهور بين اصحاب اين است كه او بايد يا قاتل را احضار كند يا ديه بدهد. ظاهر حديث اين است كه در مرحلهٔ اوّل، وظيفهٔ او احضار قاتل و حبس است و اگر قاتل فوت كرد، بايد ديه بدهد و مى‌توان حديث را مشهور دانست. «۴»

۸. شيخ حر عاملى: هر كس قاتل را از دست ولىّ دم برهاند واجب است وى را حاضر گرداند يا ديه بدهد «... ۵»

۹. محدّث بحرانى (پس از نقل حديث صحيح حريز): اين حديث- چنان كه مى‌بينى- ظهور دارد در اينكه حكم مسألهٔ دوم (كه قاتل را فرارى دهد)، حبس فرارى‌دهنده است تا او را بياورد و در آن بحثى از تخيير ميان احضار و پرداخت ديه نيست و امام، ديه را پس از فوت

---

(۱). تحرير الاحكام، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۲). قواعد الاحكام، ج ۱، ص ۱۸۳.

(۳). روضة المتقين، ج ۱۰، ص ۳۲۸؛ و نيز نك به كتاب فتوايى او: فقه فارسى، ص ۱۰۲.

(۴). ملاذ الاخيار، ج ۱۶، ص ۴۷۰؛ نك: مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۳۸.

(۵). بداية الهدايه، ج ۲، ص ۴۷۹.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۵

قاتل و عدم امكان احضار او بر فرارى‌دهنده واجب مى‌گرداند. پس حديث ظهور دارد در اينكه، تا وقتى قاتل زنده است حكم، تنها احضار قاتل و تسليم او به اولياى دم است...

تا اينكه در مورد مسألهٔ دوم گفته است: فرقى بين قتل عمد و غير عمد نيست؛ زيرا قصاص تنها بر مباشر واجب است و وقتى نمى‌توان او را يافت، ديه بر فرارى دهنده واجب مى‌شود. امّا به نظر من (محدّث بحرانى) اينجا هم، همان مطلب پيشين حريز از امام صادق- عليه السلام- جارى است؛ زيرا وجوب ديه بر فرارى‌دهنده، تنها در صورت مرگ قاتل بود- چنان كه از خبر معلوم شد- يعنى شخص فرارى‌دهنده او را تسليم نكرد تا مرد وگرنه در صورت زنده بودن، حكم منحصر است در احضار قاتل. از اين رو،

فراری دهنده، زندانی می‌شود تا وی را تحویل دهد. «۱»

۱۰. شیخ محمد حسن نجفی: اگر کسی که به زور رهایی یافته، قاتل عامد باشد، واجب است که او را احضار کند و اگر ممکن نباشد؛ مثلا بمیرد باید دیه بپردازد. در این نیز، هیچ خلافی نیست، بلکه از صیمری به جهت روایت صحیح یا حسن از امام صادق- علیه السلام-، اجماع نقل شده است. از اینجا معلوم می‌شود مقصود از تخییری که در متن و در جای دیگر آمده، همین است. آری، اگر قتل سبب شود که فراری‌دهنده دیه بپردازد در این صورت خوب است که تخییر بدان معنای گذشته باشد. «۲»

صاحب جواهر، مسألهٔ سقوط دیه به واسطهٔ مرگ قاتل را مطرح کرده، ولی متعرّض حکم این فرع نشده است. «۳»

۱۱. سیّد عاملی: [روایت حریز]، بر خلاف آنچه گفته‌اند که بین احضار قاتل و پرداخت دیه مخیّر است، ظهور دارد و می‌رساند که در صورت زنده بودن قاتل، حکم آن احضار و تسلیم است چنان که مقتضای کفالت هم همین است. از اینجا، حکم مسألهٔ اوّل [کسی که بدهکاری را از دست صاحب حق فراری دهد] فهمیده می‌شود؛ زیرا مرجع هر دو مسأله یکی است؛ یعنی هر کس بدهکاری را از دست طلبکاری به زور رها سازد ضامن اوست و باید وی را بیاورد و به دست هر که از او گرفته، تحویل دهد، یا اینکه حاکم او را زندانی می‌کند چنان که کفیل را زندانی می‌سازد تا قاتل را تحویل دهد «... ۴»

---

(۱). حدائق الناضرة، ج ۲۱، ص ۷۲.

(۲). جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۹۹.

(۳). همان، ج ۴۱، ص ۳۱۱.

(۴). مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۴۴۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۶

۱۲. آیهٔ اللّه خوئی: اگر اولیای مقتول خواستند قاتل را قصاص کنند و کسی وی را از دست ایشان رهانید آن کس زندانی می‌شود تا قاتل را تحویل دهد و اگر قاتل مرد یا کسی بر او دست نیافت باید دیه بپردازد. در پاورقی همان کتاب گفته است: حدیث صحیح حریز بر این مطلب دلالت دارد. «۱»

۱۳. آیهٔ اللّه گلپایگانی: هر کس قاتل را از دست ولیّ مقتول نجات دهد، زندانی می‌شود تا وقتی که قاتل را تحویل دهد «... ۲»

۱۴. آیهٔ اللّه طبسی: اگر فراری، قاتل باشد لازم است که او را احضار کند و به اولیای مقتول تحویل دهد یا از جانب او، دیه بپردازد و شاید علت، این باشد که دست فراری‌دهنده مثل دست فراری (و او نیز مانند قاتل فراری مجرم) است. «۳» آن‌گاه سخن صاحب حدائق، را آورده است.

۱۵. آیهٔ اللّه سبزواری: اگر ولیّ مقتول بخواهد قاتل را قصاص کند ولی فردی دیگر او را آزاد سازد، آن شخص زندانی می‌شود تا ولی بتواند قاتل را به دست آورد. اگر قاتل مرد یا نتوانست به او دست یابد دیه به عهدهٔ آزادکننده است. دلیل این مطلب، قاعدهٔ تسبیب و روایت معتبری است که حریز از امام صادق- علیه السلام- روایت کرده است «... ۴»

نظر نگارنده: روایت صحیح است و باید به مضمون آن (حبس، تا زمانی که قاتل را تحویل دهد) فتوا داد و وجهی برای ادّعای تخییر بین احضار و پرداخت دیه- آن چنان که از شیخ الطائفه نقل شد- نیست. حلبی از قدما، محدّث بحرانی، آیهٔ اللّه خوئی و آیهٔ اللّه گلپایگانی از متأخران و معاصران، به مضمون روایت فتوا داده‌اند و شاید این نظر اقرب باشد.

گاهی با دلیل دیگری حبس را اثبات می‌کنند و آن اینکه، حاکم در مورد حقّ الناس، زندانی می‌کند و اینجا هم از موارد حق الناس است چنان که شهید اوّل بدان اشاره کرده است:

قاعدهٔ ۲۱۷: ضابطهٔ حبس آن است که گرفتن حق متوقف بر آن باشد. «۵»

(۱). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۲۶.

(۲). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۹.

(۳). ذخیرهٔ الصالحین، ج ۵، ص ۱۸۵.

(۴). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۳۱۲.

(۵). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۹۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۷

۶. حبس تروریست

روایات

۱. و عنه، عن جعفر بن محمد علیهما السّلام، عن أبیه: إن علیا خرج یوقظ الناس لصلاهٔ الصبح، فضربه عبد الرحمن بن ملجم بالسیف علی أمّ رأسه، فوقع علی رکبتیه، فأخذه، فالتزمه، حتی أخذه الناس.

و حمل علیّ حتی أفاق. ثم قال للحسن و الحسین علیهما السّلام: احبسوا هذا الأسیر و أطعموه و اسقوه و أحسنوا إساره فإن عشت، فأنا أولی بما صنع بی؛ إن شئت استنقذت، و إن شئت عفوت، و إن شئت صالحت؛ و إن متّ، فذلک إلیکم؛ فإن بدا لکم أن تقتلوه، فلا تمثّلوا به؛ «۱»

امام صادق- علیه السلام- از پدرش نقل فرمود: علی بیرون آمد و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد که عبد الرحمن بن ملجم با شمشیر به فرقش زد. آن حضرت به زانو درافتاد و ابن ملجم را گرفت و نگه‌داشت تا اینکه مردم او را گرفتند. علی- علیه السلام- را بردند. وقتی به هوش آمد به حسن و حسین- علیهما السلام- گفت: این اسیر را نگه دارید، به او آب و غذا بدهید و با او به خوبی رفتار کنید. اگر زنده ماندم خود می‌دانم با او چه کنم؛ یا آزادش می‌کنم و یا می‌بخشم و یا مصالحه می‌کنم و اگر مردم اختیار با شماست. ولی اگر خواستید او را بکشید، مثله نکنید.

۲. محمد بن أحمد بن داود ... عن أبی مطر، قال: لمّا ضرب ابن ملجم الفاسق- لعنه اللّه- أمیر المؤمنین قال له الحسن علیه السّلام: أقتله؟ قال: لا، و لکن احبسه، فإذا متّ فاقتلوه و إذا متّ فادفنونی فی هذا الظهر فی قبر أخویّ هود و صالح علیهما السّلام؛ «۲»

ابو مطر می‌گوید: چون که ابن ملجم فاسق- خدا او را نفرین کناد- امیر مؤمنان- علیه السلام- را ضربت زد. حسن- علیه السلام- به او گفت: او را بکشم؟

فرمود: نه، ولی زندانی‌اش کن. اگر مردم او را بکشید. هرگاه مردم مرا در این پشت، در کنار قبر برادرانم، هود و صالح- علیهما السلام- دفن کنید.

مرحوم مجلسی گفته است: حدیث مجهول است. «۳»

(۱). قرب الاسناد، ص ۱۴۳، ح ۵۰۹؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: قرب الاسناد)، ج ۱۹، ص ۹۶، ح ۴ (در آن «استقدت؛ قصاص می‌کنم» دارد)؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: قرب الاسناد)، ج ۱۱، ص ۷۸، ح ۱؛ جامع احادیث الشیعهٔ (به نقل از: قرب الاسناد)، ج ۱۳، ص ۱۷۹، ح ۵؛ نک: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۱۲؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۱۸، ج ۲۰.

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳، ح ۱۰؛ بحار الانوار (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۸۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۸

۳. عن الإمام العسکری: و أمّا کلام الذراع المسمومهٔ فإنّ رسول اللّه لمّا رجع من خیبر ... جاءته امرأهٔ من الیهود قد أظهرت الإیمان و معها ذراع مسمومهٔ مشویّهٔ وضعتها بین یدیه ... إذ أنطق اللّه الذراع فقالت: یا رسول اللّه! لا تأکلنی فإنّی مسمومهٔ ... فقال: ایتونی بالمرأهٔ ... ثم أمر بها فحبست؛ «... ۱»

از امام عسکری- علیه السلام- روایت شده که فرمود: امّا ماجرای سخن گفتن ران مسموم حیوان این است که، وقتی پیامبر اکرم از خیبر بازگشتند ... زنی یهودی که به ظاهر مسلمان شده بود با «ران» بریان مسمومی به نزدش آمد ... در این هنگام خداوند آن ران را به سخن درآورد و به پیامبر گفت: مرا نخورید، من زهرآلودم ... پیامبر دستور داد: آن زن را بیاورند ... آنگاه فرمان داد: زندانی‌اش کنند...

نظر نگارنده: مجلسی آن را از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری- علیه السلام- نقل کرده است. در انتساب این تفسیر به امام اختلاف است. بسیاری از بزرگان، چون صدوق، طبرسی، راوندی، ابن شهر آشوب، کرکی، شهید ثانی، مجلسی اوّل و ثانی (ملا محمد تقی و ملا محمد باقر)، حرّ عاملی، فیض کاشانی، بحرانی، حویزی و مرحوم طبسی آن را از کتب مورد اعتماد شیعهٔ امامیه دانسته‌اند و گروهی دیگر، مانند ابن غضائری، علّامه حلّی، تفرشی، داماد، اردبیلی، قهپائی، بلاغی، خوئی آن را رد کرده‌اند. گروه سومی قائل شده‌اند: وضعیت این تفسیر مانند وضعیت سایر روایات وارد شده از معصومان- علیهم السّلام- است؛ یعنی باید در صحت روایت تحقیق به عمل آید. «۲»

۴. أخبرنا عبد الرزاق، عن ابن جریج، قال: أخبرنی عبد الکریم، أخبرنی قثم مولی الفضل، أن علیّا دعا حسینا و محمدا، فقال: بحقّی لما حبستما الرجل، فإن متّ منها، فقدّماه فاقتلاه، و لا تمثّلا به.

و قال: فقطّعاه و حرّقاه. قال: و نهاهما الحسن- رضی اللّه عنه؛ «۳»

علی، حسین و محمد را فراخواند و گفت: شما را به حقّی که دارم سوگند می‌دهم، وقتی این مرد را زندانی کردید اگر من از آن ضربت مردم او را بیرون آورید و بکشید، ولی مثله نکنید. راوی گفت: ایشان او را تکه تکه کردند و سوزاندند، ولی حسن- رضی اللّه عنه- آنان را نهی کرد.

نظر نگارنده: عبد الکریم، مشترک بین ثقه و ضعیف است. به ویژه اگر او عبد الکریم

---

(۱). بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۳۱۹.

(۲). نک: مرحوم طبسی، درر الاخبار، ج ۱، ص ۱۳۶، محمد جواد طبسی، حیاهٔ الامام العسکری، ص ۱۹۹- ۲۰۰.

(۳). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۵۴، ح ۱۸۶۷۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۷۹

فرزند ابی المخارق باشد؛ زیرا به ضعیف بودن او تصریح کرده‌اند. «۱»

۵. إنّ ابن ملجم دخل فی المسجد فی فروع الفجر الأوّل، فدخل فی الصلاهٔ تطوّعا، ثم افتتح القراءهٔ، فجعل یکرّر هذه الآیهٔ: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ «... ۲» فاقبل علیّ و بیده محسر [کذا] یوقظ الناس للصلاهٔ فمرّ بابن ملجم و هو یردّد الآیهٔ، فظن أنّه تعیّا فیها، ففتح له ...: وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ «۳» ثم انصرف علی، فتبعه فضربه علی قرنه، فقال علی: احبسوه ثلاثا و أطعموه و اسقوه، فإن أعش أری فیه رأیی، و إن أمت فاقتلوه، و لا تمثّلوا به، فمات و أخذه عبد اللّه بن جعفر فقطع یده و رجلیه، فلم یجزع، و أرادوا قطع لسانه فجزع، فقیل له: ما هذا الجزع علی لسانک وحده؟ قال: إنّی أکره أن تمرّ بی ساعهٔ من نهار، لا أذکر اللّه فیها، ثم قطعوا لسانه و

ضربوا عنقه؛ «۴»

ابن ملجم در پاسی از فجر اوّل، وارد مسجد شد و به نماز مستحبی ایستاد و به قرائت آن مشغول شد و این آیه را تکرار می کرد: وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ؛ ... از میان مردم کسی است که جان خود رای برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد علی پیش آمد و در دستش محسری بود و مردم را برای نماز بیدار می کرد، پس بر ابن ملجم- که آیه را تکرار می کرد- گذشت. امام فکر کرد او دنبالهٔ آیه را نمی‌داند که گفت: وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ؛ خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است و رفت. ابن ملجم او را دنبال کرد و به پیشانی آن حضرت ضربه زد. علی- علیه السلام- فرمود: سه روز او را نگه دارید و آب و غذا به او بدهید. اگر زنده ماندم دربارهٔ او نظر خواهم داد و اگر مردم، وی را بکشید و مثله‌اش نکنید. حضرت وفات کرد. ابن ملجم را عبد اللّه بن جعفر گرفت، دست و پایش را برید و او هیچ نگفت و بی‌تابی نکرد. وقتی خواستند زبانش را ببرند بی‌تابی کرد. به او گفتند: چرا برای بریدن زبانت بی‌تابی می کنی؟

گفت: من خوش ندارم ساعتی از روز بر من بگذرد که ذکر خدا نگویم. بعد زبانش را قطع کردند و گردنش را زدند.

نظر نگارنده: اضافه‌ای که در نقل مصنّف و جوهر النقی آمده، محل تأمل و اشکال است به ویژه که هیچ‌کس نگفته ابن ملجم اهل ذکر و عبادت بوده است؛ در حالی که

---

(۱). تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۳.

(۲). بقره (۲) آیهٔ ۲۰۷.

(۳). همان.

(۴). جوهر النقی (در حاشیهٔ سنن الکبری) ج ۸، ص ۱۰۳- ۱۰۴؛ ابن قتیبه، امامه و سیاسه (به نقل از: جوهر النقی)، ص ۱۶۰- ۱۶۱ (با تفاوت فراوان در نقل).

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۰

شخصیت امام حسین و برادرش محمد و پسر عمویش عبد اللّه بن جعفر و اطاعت کاملشان از امیر المؤمنین و امام حسن- علیهما السلام- نزد شیعه و سنی روشن است و از طریق شیعه، امیر المؤمنین- علیه السلام- چنین فرموده است:

إن عشت رأیت فیه رأیی، و إن هلکت فاصنعوا به ما یصنع بقاتل النبی. فسئل عن معناه، فقال:

اقتلوه ثم أحرقوه بالنار؛ «۱»

اگر زنده ماندم دربارهٔ او نظر خواهم داد و اگر مردم، چنان که با قاتل پیامبران رفتار می کنند با او رفتار کنید. از او پرسیدند: یعنی چه؟ فرمود: او را بکشید و بعد جسدش را بسوزانید.

فلما توفّی أمیر المؤمنین علیه السّلام و دفن، جلس الحسن و أمر به فضرب عنقه، و استوهبت أم الهیثم بنت الأسود النخعیة جیفته، لتتولّی إحراقها، فوهبها لها فأحرقتها بالنار؛ «۲»

وقتی امیر المؤمنین- علیه السلام- وفات کرد و به خاک سپرده شد، امام حسن- علیه السلام- جانشین او شد و دستور داد گردن ابن ملجم را زدند. آن‌گاه امّ هیثم دختر اسود نخعی درخواست کرد لاشه‌اش را به او دهد تا بسوزاند. امام جسد را بدو سپرد و امّ هیثم آن را سوزاند.

به این روایت می‌توان استدلال کرد که جایز است برای کشف قضیه، تروریست‌کننده را- در وقتی که ترس مرگ ترور شده هست- زندانی کرد. خصوصیتی برای سه روز- که در کلام حضرت امیر- علیه السلام- آمده است- نیست؛ زیرا احتمال دارد امام علی- علیه السلام- به آن مدت به دلیل خبر پیغمبر اکرم آگاه شده باشد، پس حبس بیش از سه روز جایز است. در این استدلال ممکن

است مناقشه شود که مورد، مخصوص حضرت امیر- علیه السلام- است و الغای خصوصیت در این گونه قضایای خاص، که در موقعیتی ویژه اتفاق می‌افتد، صحیح نیست و روایت هم، مرسل و ضعیف است.

۷. حبس قاتل پس از بخشودن اولیای دم

اشاره

دو روایت آمده است که قاتل پس از عفو اولیای دم زندانی می‌شود: یکی از این دو، از طریق شیعه با سند حسن و موثق روایت شده که شیخ طوسی در تهذیب الاحکام و استبصار

---

(۱). ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۱۲؛ بحار الانوار (به نقل از: مناقب)، ج ۴۲، ص ۲۲۹- ۲۳۰. آن چه در بحار الانوار (ج ۴۲، ص ۲۷۹) از ابو مخنف روایت شده، مأخذ و سندش ضعیف است.

(۲). ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار (به نقل از: مناقب)، ج ۴۲، ص ۲۲۹- ۲۳۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۱

و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه، نقل کرده‌اند. ولی علّامه حلّی فتوا داده است که زندان و زدن، جایز نیست. از قول یکی از علمای معاصر برمی‌آید که قائل به حبس است، مگر اینکه حاکم ببخشد.

روایت دوم را بستی در معالم السنن از انس بن مالک نقل کرده و به گونه‌ای از آن تعبیر کرده که اشعار به ضعف آن دارد و برمی‌آید که خود، قائل به عدم جواز حبس است، چنان که رأی شافعیان و حنبلیان است، ولی مالک، لیث و اوزاعی گفته‌اند: تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود.

روایات

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن أحمد بن الحسن المیثمی، عن أبان، عن الفضیل بن یسار، قال:

قلت لأبی جعفر علیه السّلام: عشرة قتلوا رجلا؟ فقال: إن شاء أولیاؤه قتلوهم جمیعا و غرّموا تسع دیات، و إن شاءوا تخیّروا رجلا فقتلوه، و أدّی التسعة الباقون إلی أهل المقتول الأخیر عشر الدیة کل رجل منهم. قال:

ثم إن الوالی بعد یلی أدبهم و حبسهم؛ «۱»

فضیل بن یسار می‌گوید: از امام باقر- علیه السلام- پرسیدم: ده نفر مردی را کشته‌اند [حکم آن چیست؟].

فرمود: اگر اولیای مقتول بخواهند همه را می‌کشند و ۹ دیه می‌پردازند و اگر خواستند یک نفر را برمی‌گزینند و می‌کشند و ۹ نفر باقی، هر یک به خانوادهٔ مقتول، یک دهم دیه می‌پردازند و فرمود: بعد حاکم، ایشان (۹ نفر باقی) را تأدیب و زندانی می‌کند.

صدوق آن را نقل کرده است به اسنادش از قاسم بن محمد از ابان از فضیل بن یسار. «۲»

شیخ طوسی آن را در تهذیب الاحکام «۳» و استبصار «۴» از کافی نقل کرده است.

دو مجلسی (پدر و پسر) گفته‌اند: حدیث، حسن و موثق است. «۵»

نظر نگارنده: از ذیل روایت برمی‌آید که حبس، برای تعزیر جایز است. بنابراین،

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۸۳، ح ۴.

(۲). من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۸۵، ح ۱.

(۳). ج ۱۰، ص ۲۱۷، ح ۱.

(۴). ج ۴، ص ۲۸۱، ح ۱.

(۵). روضة المتقين، ج ۱۰، ص ۳۴۵؛ ملاذ الاخيار، ج ۱۶، ص ۴۵۹؛ مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۲

تعزیر به تازیانه و زدن منحصر نیست. به این مطلب در آخر کتاب اشاره می‌شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. علّامه حلّی: وقتی قاتل عفو شد، قصاص و کشته و یک سال زندانی و زده نمی‌شود. «۱»

۲. ولایـهٔ الفقیه ...: ظاهرا مراد از ادب، زدن باشد. پس مقتضای این دو حدیث این است که هرگاه قاتل عمدی دیه پرداخت، حاکم نیز حق دارد او را به جهت حقّ عمومی جامعه تعزیر و زندانی کند، مگر اینکه مصلحت باشد بخشیده شود. «۲»

نظر نگارنـده: معلوم می‌شود وی به رأی جواز حبس تمایل دارد و من غیر از علّامه کسـی از فقیهانمان را ندیـدم که متعرّض این فرع شده باشد.

ابان بن عثمان، با وجود فساد مذهب ثقه است «۳» و روایت گرچه با قول عامّه موافق است، معارضی ندارد.

آرای دیگر مذاهب

۱. مالک: قاتل عمدی که بخشوده شده باشد، صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود. «۴»

۲. مدوّنـهٔ الکبری: گفتم: همین‌طور اگر شخصـی اقرار کنـد ولیّ این مرد را عمـدا کشـته است و این مرد از او درگـذشت، آیـا صـد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود؟

گفت: آری. مالک گفت: وی صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود.

گفتم: به من بگو: اگر مردی ذمّی یا برده‌ای از آن مسـلمانان یا از آن ذمّیان، دو نفری، مردی مسـلمان یا ذمّی را کشـتند آیا طبق نظر مالک، او را صد تازیانه می‌زنید و یک سال زندانی می‌کنید؟

گفت: مالک به من گفته است: کسـی که قتل عمـد می‌کنـد و اولیای دم او را می‌بخشـند، صـد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود؛ در نتیجه، به نظر من هر دو صد تازیانه

---

(۱). تحرير الاحكام، ج ۲، ص ۲۵۶.

(۲). ج ۲، ص ۵۰۵.

(۳). نک: معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۱۵۷.

(۴). موطّأ، ج ۲، ص ۸۷۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۳

می‌خورنـد و یک سال زندانی می‌شوند؛ حکم قاتل عمدی، برده باشد یا آزاد، مسـلمان باشد یا ذمّی یا بردهٔ اهل ذمّه، وقتی بخشـیده شد، یکی است [و همگی در این مسأله مساوی‌اند ...] به من بگو: اگر من از این برده- که ولیّ مرا کشته و من او را دستگیر کردم-

درگذشتم برای اینکه بردهٔ من باشد، آیا به نظر مالک صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود؟

گفت: آری، به نظر من همین است. «۱»

۳. شافعی: هر کس در زدوخوردی یا در صحرا یا شهر، در دفاع از مال یا به طور غافلگیرانه‌ای برای مالی یا غیر آن، یا در غایله‌ای کشته شود در همهٔ این موارد قصاص و یا عفو به دست اولیای دم است و حاکم هیچ حقّی ندارد جز اینکه قاتل را اگر ولیّ دم بخشید، تأدیب کند. «۲»

۴. بستی (پس از نقل حدیث وائل بن حجر از پیامبر که، قاتلی را نزد نبی اکرم آوردند و آن حضرت، ولیّ مقتول را فراخواند و از او درخواست عفو کرد و او نپذیرفت، به او دیه را پرداخت باز امتناع ورزید و تنها خواستار قتل شد): ... این حدیث دلالت می‌کند که قاتل وقتی عفو شد، تعزیر ندارد. ولی از مالک بن انس نقل شده که گفته است: پس از عفو، صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود. «۳»

۵. ابن رشد: در قاتل عمدی که مورد عفو قرار گرفته، اختلاف شده است که آیا برای حاکم حقّی باقی است یا نه؟ مالک و لیث گفته‌اند: صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود و فقیهان مدینه چنین نظر داده‌اند و از عمر هم روایت شده است.

دسته‌ای مانند شافعی، احمد، اسحاق و ابو ثور گفته‌اند: اجرای آن- به نقل از عمر- واجب نیست. ابو ثور گفته است: مگر اینکه آن شخص، به شر معروف باشد که امام به مقداری که صلاح بداند او را تأدیب می‌کند. دستهٔ اوّل، جز یک حدیث ضعیف چیزی در دست ندارند و دلیل دستهٔ دوم یکی ظاهر شرع است و دیگر اینکه، اجرای حد، توقیفی است و احتیاج به نص دارد و در اینجا نصّی نیست. «۴»

۶. ابن قدامه: اگر بدون قید و شرط قاتل را بخشید صحیح است و کیفری گریبان قاتل

---

(۱). ج ۶، ص ۴۰۳- ۴۰۴.

(۲). الامّ، ج ۸، ص ۳۲۹.

(۳). معالم السنن، ج ۴، ص ۳.

(۴). بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۴۰۴.

را نمی‌گیرد. شافعی و اسحاق و ابن منذر و ابو ثور، چنین نظر داده‌اند، ولی مالک، لیث و اوزاعی گفته‌اند: تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود. «۱»

۷. ابن تیمیه: هرگاه دیه از قاتل عمدی ساقط شود، از نظر مالک و گروهی از عالمان، صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود. «۲»

۸. جزیری: عالمان دربارهٔ قاتل عمدی اختلاف کرده‌اند که وقتی اولیای دم او را بخشیدند آیا برای حاکم حقّی می‌ماند یا نه؟

مالکیان و حنفیان می‌گویند: هرگاه اولیای دم از قاتل درگذشتند حاکم بر او حق دارد و می‌تواند او را صد تازیانه بزند و یک سال کامل زندانی کند و فقیهان مدینه همین را گفته‌اند.

شافعیان و حنبلیان می‌گویند: هیچ‌یک از این تعزیرات بر حاکم لازم نیست، مگر اینکه قاتل، فردی شرور و موذی باشد که حاکم به مقدار مصلحت او را با حبس یا ضرب یا توبیخ، تأدیب می‌کند. دلیلشان در این جهت، ظاهر شرع است. «۳»

۸. حبس جانی، تا زمان تکمیل شروط، از سوی ولیّ دم

اشاره

یکی از موارد حبس جایی است که برخی از اولیای دم، صغیر یا غایب یا مجنون باشند که بسیاری از فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- می گوینـد: سایر اولیا نمی‌توانند قصاص کنند، بلکه قاتل زندانی می‌شود تا شـرایط کامل شود و از اهل سنّت نیز چنین نقل شده؛ در حالی که در این مورد نصّ ویژه‌ای وارد نشـده است. شایـد وجه آن این باشـد که کسـی نمی‌دانـد فرد غایب چه نظری دارد یا اینکه تشفّی، یعنی همان چیزی که حکمت قصاص است، تحقق نمی‌یابد. پس حاکم به جهت حفظ حقوق ایشان، قاتل را زندانی می کند. البته بعضـی میـان صـغیر و مجنون فرق گذاشـته‌اند همچنان که دسـته‌ای دیگر گفته‌انـد: آن جایی که ترس فرار قاتل هست، زنـدانی می‌شود و آنجا که چنین ترسـی نیست، زنـدانی هم وجود نـدارد. گروهی دیگر به گرفتن کفیـل یا وثیقـهٔ نقـدی یا تحت نظر بودن، اکتفا کرده‌انـد. برخی دیگر از فقیهان ما گفته‌انـد: حبس جایز نیست و اسـتدلال کرده‌اند به اینکه حبس، کیفری است خارج از مفاد دلیل.

---

(۱). مغنی، ج ۷، ص ۷۴۵.

(۲). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۱۳.

(۳). نک: الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۵، ص ۲۶۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۵

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر وارث فردی است که می‌شود کسی ولیّ او باشد، مثل مجنون یا صغیر دارای پدر یا جد؛ مثلا مادر شخصی- که قبلا پـدرش او را طلاق داده- کشـته شود در اینجا قصاص حقّ فرزنـد است و پـدر حق ندارد آن را استیفا کند، پس صبر می کنند تا بالغ شود. وقتی به بلوغ رسـید اختیار با اوست. فرقی نمی کند قصاص عضو باشد یا نفس و یا ولی، پدر باشد یا جد یا وصـی، همه از یک باب است. در این مسأله اختلاف است؛ امّا اگر ثابت شـد که پدر نمی‌تواند از طرف فرزند صـغیر یا مجنون خود، قصاص کند، در این صورت، قاتـل زنـدانی می‌شود تـا کودک به بلوغ برسـد و مجنون، بهبودی یابـد و این حبس به سود هر دو طرف است؛ قاتل زنده می‌ماند و وارث، وثیقه می گیرد. «۱»

۲. علی بن حمزه: اگر غیر رشـید، ولیّی دارد آن ولی نمی‌توانـد استیفـای حق کنـد، امّـا اگر بـا مقـداری مـال مصالحه کرد و بخشـید صحیح است. در این صورت زمانی که ولیّ دم به رشد یا طفل به بلوغ و رشد رسـید و به آن مصالحه تن داد، صحیح است ولی اگر راضـی نشد و خواست قصاص کند، اگر مالی را که ولی‌اش گرفته بود پس داد، حقّ قصاص دارد و اگر ولی، مصالحه به مال نکرد، قاتل تا وقت قصاص زندانی می‌شود و در صورت غیبت ولیّ دم، که وارث دیگری ندارد، قاتل در حبس می‌ماند تا وی حاضر شود. «۲»

۳. محقق حلّی: [شیخ] گفته است: اگر ولی، صـغیر باشد و پدر یا جدّی داشته باشد هیچ یک نمی‌توانند استیفای حق کنند تا به بلوغ برسد، چه قصاص نفس باشد و چه عضو.

در این قـول اشـکال است. شـیخ گفته است: قاتـل زنـدانی می‌شـود تـا کـودک به بلـوغ برسـد یـا مجنون حـالش خوب شود که این اشکالش از اوّلی بیشتر است. «۳»

۴. علّامه حلّی: به نقل سخن شیخ طوسی، بسنده کرده است. «۴»

۵. همو ...: اگر در میان ایشان غایب یا صغیر یا مجنونی باشد گفته شده که، حاضر و همچنین کبیر و عاقل می‌توانند استیفای حق کنند؛ ولی شرط است که نصیب غایب و صبی

---

(۱). مبسوط، ج ۷، ص ۵۴.

(۲). وسیله، ص ۴۳۹.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۲۹.

(۴). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۵۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۶

و مجنون را از دیه تضمین نمایند و احتمال حبس قاتل هست تا غایب برسد و صبی، بالغ شود و مجنون بهبودی یابد. اگر صاحب حقّ قصاص، صغیر یا مجنون باشد و پدر یا جدی داشته باشد گفته شده: کسی نمی‌تواند استیفای حق کند تا این که صغیر بالغ شود یا مجنون بهبودی یابد، چه قصاص نفس باشد و چه عضو، و قاتل زندانی می‌شود تا صاحب حق به بلوغ برسد یا بهبودی یابد؛ زیرا استیفا، مایهٔ از دست دادن حق می‌شود و دیگر نمی‌توان آن را تلافی و جبران کرد و هر تصرفی که چنین باشد مانند عفو از قصاص و ... ولی، مالک آن نیست و البته اگر کسی بگوید: ولی می‌تواند استیفا کند، وجهی دارد. «۱»

۶. فخر المحققین (فرزند علّامه در توضیح عبارت پدر: «و احتمال دارد قاتل حبس شود»): امّا مصنّف که می گوید: «احتمال دارد قاتل حبس شود » ... برای این است که قتل به فرد حاضر و کامل اختصاص ندارد و تجزیه‌بردار هم نیست پس لازم است تأخیر بیفتد تا همهٔ عذرها برطرف شود وگرنه تضییع حقّ ایشان می‌شود؛ در نتیجه حاکم قاتل را زندانی می‌کند تا حقّ مولّی علیه و غایب حفظ شود؛ چون بر حاکم است حقوق ایشان را نگاه دارد و در اینجا حق، جز با حبس به دست نمی‌آید و هر چه واجب بدان کامل و تمام می‌شود، آن هم واجب است. «۲»

۷. شهید اوّل: حبس در چند مورد است: الف) جانی، در صورتی که مجنیّ علیه یا ولیّ او غایب باشد؛ به جهت این که مورد قصاص حفظ شود «... ۳»

۸. شهید اوّل و دوم: اگر ولیّ دم صغیر و دارای پدر یا جدّی باشد، نمی‌تواند استیفای حق کند تا به بلوغ برسد، چون حق از آن اوست [و دیگری حقّ استیفا ندارد] و معلوم نیست به هنگام بلوغ چه قصدی می کند و از این جهت که هدف، تشفّی خاطر است و آن، پیش از بلوغ تحقق نمی‌یابد پس قاتل زندانی می‌شود تا صغیر به بلوغ برسد. «۴»

۹. فیض کاشانی: و بر فرض تأخیر، آیا قاتل تا زمان کمال و رشد غیر بالغ در زندان می‌ماند؟ شیخ گفته است: آری، ولی اظهر این است که نه؛ زیرا این، کیفری است خارج از مفاد دلیل و بر آن دلیلی نیست. «۵»

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۹۹.

(۲). ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۶۲۳.

(۳). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۹۲ و مانند او: فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، ص ۴۹۹.

(۴). روضة البهیّه، ج ۱۰، ص ۹۶.

(۵). مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۴۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۷

۱۰. سیّد محمد جواد عاملی (در حاشیه بر کلام فاضل هندی: «حبس قاتل محتمل است»): زیرا واجب است حاکم حقوق ایشان را

حفظ کند و آن بستگی به حبس دارد و هر چه واجب به آن بستگی داشته باشد آن هم واجب است، ولی شارع وجه آن را توضیح نداده است. در مورد قول او (فاضل هندی): «حبس به ضرر قاتل و کیفر غیر منصوص است»، می‌توان همان سخن و دلیلی را آورد که شیخ در مبسوط در مثل این مورد آورده است که، «حبس برای هر دو طرف منفعت دارد؛ قاتل زنده می‌ماند و ولیّ دم، وثیقه می گیرد». «۱»

۱۱. صاحب جواهر (پس از کلام محقق حلّی در مورد غایب بودن برخی از اولیای دم): وجه این مسأله بنابر عدم اعتبار اذن، واضح است و امّا بنابر اعتبار اذن هم شاید علت آن، پیدایش ضرر برای فرد حاضر یا کامل به واسطهٔ تأخیر- که در آن زوال حق می‌رود- باشد و از طرف دیگر، حبس قاتل تا زمانی که غایب بیاید و طفل بالغ شود و مجنون بهبودی یابد یا بمیرند و ورثه جای ایشان را بگیرند و یا حاضر کامل، به دیه راضی شود، به ضرر قاتل است و تعجیل مجازاتی است که دلیلی بر آن نیست؛ گرچه فاضل در قواعد الاحکام احتمال حبس را داده است از این باب که مقدّمهٔ حفظ حقوق اولیاست و جمع میان مصلحت زنده ماندن قاتل و وثیقه گرفتن اولیا می‌شود، بلکه مقتضای اطلاق حکم، همین است گرچه امیدی به افاقهٔ مجنون نباشد؛ ولی این استدلال چنان است که می‌بینی [در آن اشکال هست]. «۲»

۱۲. امام خمینی: سؤال: اگر حکم شود به قصاص قاتل عمدی، و اولیای دم، صغار باشند نظر به این که- به رأی شما- لازم است قصاص تا بلوغ تأخیر بیفتد و آنان خواستار قصاص شوند، آیا جایز است قاتل، تا آن زمان زندانی شود یا نه؟

جواب: محکوم به قصاص شدن مجوّز حبس نمی‌شود. آری، اگر ترس فرار وی باشد، جایز است از او کفیل یا وثیقهٔ نقدی یا غیر نقدی گرفته شود و در صورتی که ترس فرار باشد و تا بلوغ، زمان اندکی است، حبس او مانعی ندارد. «۳»

۱۳. همو: اگر برای او چند نفر ولیّ دم باشد که همه در قصاص شریك باشند و هنگام قصاص، برخی حاضر و برخی غایب باشند از شیخ- قدس سرّه- حکایت شده که، حاضر

---

(۱). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۹۰ (آخر جزء دهم).

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۸۵.

(۳). موازین قضائی از دیدگاه امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۸

می‌تواند حق را استیفا کند به شرط این که، سهم دیهٔ دیگران را بر عهده گیرد، ولی اشبه این است که گفته شود: اگر مدت غیبت بقیه کوتاه است، حاضر، تا آمدن غایبان صبر می‌کند و ظاهر این است که جایز است تا آمدن او- اگر احتمال فرار هست- زندانی شود؛ و اگر مدت معیّنی ندارد و یا مدتی که تعیین کرد طولانی است امر غایب به دست حاکم است هرچه مصلحت حاضر یا غایب باشد عمل می‌کند و اگر یکی از اولیا، مجنون باشد امر او به دست ولیّ اوست و اگر صغیر باشد در روایتی آمده: «کسانی که پدرشان کشته شده، صبر می‌کنند تا به بلوغ برسند آن‌گاه مخیّرند بین این که قاتل پدر را بکشند یا از او درگذرند و یا با گرفتن پولی مصالحه کنند». «۱»

۱۴. آیهٔ اللّه خوئی: اگر ولیّ میت، صغیر یا مجنون باشد و خود، ولیّی مانند پدر یا جد یا حاکم شرعی داشته باشد؛ آیا ولیّ او می‌تواند قاتل را قصاص کند یا نه؟ دو قول است و بعید نیست که نتواند. آری، اگر مصلحت اقتضا کند که ولی از قاتل دیه بگیرد یا به مبلغی با او مصالحه کند، برای ولی جایز است چنین کند.

همو در ذیل این مطلب می گوید: این عدم جواز، به جهت این است که، اطلاق یا عمومی که دلالت کند ولیّ در همهٔ موارد- حتی در مثل قصاص- ولایت دارد، در دست نیست. «۲»

۱۵. آیهٔ اللّه گلپایگانی (در پاسخ سؤال دربارهٔ مقتولی که زن و فرزند صغیری دارد، آیا قاتل قصاص می‌شود یا به حبس می‌افتد تا صغیر به بلوغ برسد؟): در فرض مذکور، قیم شرعی- به جهت این که کفیل است- می‌تواند دیه بگیرد و در محل امنی بگذارد و صغار پس از بلوغ، اگر به دیه راضی بودند، می‌گیرند وگرنه دیه به قاتل بازگردانده می‌شود و اگر اولیا خواستار قصاص شدند، قصاص می‌شود. البته قاتل باید تا زمان بلوغ بچه‌ها تحت مراقبت باشد و نیازی به حبس او نیست. امّا همسر مقتول، حقّی در مورد قصاص و آن مال ندارد تا صغار به بلوغ برسند. خدا داناست. «۳»

نظر نگارنده: چنان که ملاحظه فرمودید مسأله، اختلافی است؛ چون دلیل خاصّی در این باره وجود ندارد. شیخ به حبس تصریح کرده و علّامه به صورت احتمال آورده است و بیشتر فقیهان ما بر آنند که از او به دلیل جمع میان دو حق و عدم زیان به جانی، استیفای حق

---

(۱). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۸۳.

(۲). مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۱۳۳.

(۳). از استفتا به امضای آن مرحوم.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۸۹

می‌شود، به ویژه زمانی که ولیّ، مجنون باشد، و احتمال تفصیل هم وجود دارد؛ یعنی تفصیل بین قتل و جرح و غیبت و جنون ولیّ و کوتاهی یا درازی مدت، چنان که امام خمینی- رضوان اللّه علیه- گفته است. مگر این که گفته شود: اطلاق یا عمومی که دلالت کند ولایت، حتی شامل این موارد هم می‌شود در دست نیست.

آرای دیگر مذاهب

۱۶. شیبانی: اگر مردی که اولیای صغیر و کبیر دارد، کشته شود، کبار می‌توانند قاتل را بکشند. ابو یوسف و محمد گفته‌اند: کبار نمی‌توانند چنین کنند تا صغار، بالغ شوند. «۱»

۱۷. شافعی ...: قاتل زندانی می‌شود تا غایب، حاضر شود و طفل به بلوغ برسد. «۲»

و نیز گوید ...: اگر جنایت، صدمهٔ بدنی باشد، آن کس که چنین کرده زندانی می‌شود تا طفل بالغ شود و قصاص یا ارش را برگزیند. «۳»

۱۸. ابن حزم: مسأله: اگر در میان اولیای مقتول، غایب یا صغیر یا مجنون باشد، علما در آن اختلاف کرده‌اند. ابو حنیفه گفته است: اگر مقتول چند پسر دارد که یکی کبیر است و دیگران صغیرند آن کبیر حق دارد بکشد و منتظر بلوغ صغار نماند. گفته است: اگر در میان ایشان یکی غایب باشد، حاضران نمی‌توانند قصاص کنند تا غایب بیاید و این قول لیث بن سعد است و حمّاد بن ابی سلیمان نیز همین اعتقاد را دارد.

مالک دقیقا به همین صورت گفته و اضافه کرده است: مقتول اگر فرزند صغیر و برادر یا خواهر کبیری داشته باشد، آن برادر یا خواهر می‌تواند قصاص کند و منتظر بلوغ صغیر نماند و عصبه نیز چنین حقّی دارند و این قول اوزاعی است. نظر مالک در مورد عصبه «۴» - در صورتی که فرزند صغیر باشد- این است که، به دیه مصالحه کنند و حکم ایشان نافذ است.

ابن ابی لیلی، حسن بن حی، ابو یوسف، محمد و شافعی گفته‌اند: پسر کبیر، نمی‌تواند قصاص کند، مگر این که صغیر به بلوغ برسد و این قول از عمر بن عبد العزیز روایت شده است...

آن چه ما عقیده داریم ... این است که، کلام کسی که خواهان قصاص است مقدّم است

(۱). جامع الصغیر، ص ۴۹۵.

(۲). الام، ج ۸، ص ۲۳۹.

(۳). همان، ص ۱۳۷.

(۴). فامیل و کسانی که از طرف پدر منتسب می‌شوند (مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۲۲).

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۹۰

پس کبیر و حاضر عاقل، حق دارد جانی را بکشد و منتظر بلوغ صغیر و بهبود مجنون و حضور غایب نماند و اگر حاضران بالغ بخشیدند و درگذشتند بر صغیر و غایب و مجنون، نافذ نمی‌افتد و ایشان بر حقّ خودشان در قصاص باقی می‌مانند تا صغیر بالغ شود و مجنون بهبود یابد. در آن هنگام اگر یکی درخواست قصاص کرد، به قصاص حکم می‌شود و اگر همگی بر عفو اتفاق کردند، عفو می‌شود «... ۱»

۱۹. ابن قدامه: فصل: هر جایی که لازم است استیفای حق تأخیر افتد، قاتل زندانی می‌شود تا طفل، بالغ و مجنون، عاقل شود و غایب بیاید چنان که معاویه در زمان صحابه، هدبهٔ بن خشرم را برای قصاص زندانی کرد تا فرزند مقتول، بالغ شود؛ و کسی آن را مردود ندانست و حسن و حسین و سعید بن عاص به فرزند آن مقتول، هفت دیه دادند و او نپذیرفت.

اگر گفته شود: چرا قاتل را همانند کسی که معسر (تنگدست و تهیدست) است و نمی‌تواند دین را بپردازد رها نمی‌کنند؟

گوییم: چون اگر آزاد شود حقّی ضایع می‌شود؛ زیرا ممکن است بگریزد و فرق میان قاتل و معسر در چند چیز است:

الف) در صورت اعسار (تنگدستی) ادای دین واجب نیست پس برای غیر واجب زندانی نمی‌شود، ولی قصاص در اینجا واجب است و فقط کسی که استیفای حق می‌کند، مشکل دارد.

ب) اگر معسر را زندانی کنیم نمی‌تواند برای ادای دین به تحصیل درآمد بپردازد پس زندان فایده‌ای ندارد، بلکه برای هر دو طرف مضر است و در اینجا خود حق، با آزادی از دست می‌رود نه با حبس.

ج) او سزاوار قتل است و اگر کشته شود جان او و منافعش از میان می‌رود. حال که گرفتن جان او میسّر نیست، جایز است جلو منافع او گرفته شود؛ چون امکان آن وجود دارد.

اگر گفته شود: چرا باید برای غایب زندانی شود؛ در حالی که حاکم بر غایب مکلّف رشید، ولایت ندارد و اگر ببیند مال او غصب شده نمی‌تواند آن را بازپس گیرد؟

گوییم: زیرا قصاص حقّ میت نیز هست و حاکم بر میت ولایت دارد و برای همین، وصایای او را از محل دیه می‌پردازد و دین او را ادا می‌کند؛ مثل این که حاکم چیزی از ترکهٔ

(۱). محلّی، ج ۱۰، ص ۴۸۳، مسألهٔ ۲۰۷۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۹۱

میت را در دست کسی بیابد که غصب شده باشد و وارث هم غایب باشد در اینجا آن را می‌گیرد. «۱»

۲۰. قرافی: حبس در هشت مورد تجویز شده است:

الف) در صورتی که مجنیّ علیه غایب باشد، جانی حبس می‌شود تا محل قصاص حفظ شود. «۲»

۲۱. محیی الدین نووی: اگر قصاص، حقّ صغیر یا مجنون یا غیر رشید باشد ولیّ، حقّ او را استیفا نمی‌کند ... و اگر این مطلب ثابت شد، قاتل حبس می‌شود تا کودک به بلوغ برسد و مجنون به هوش آید و غیر رشید صلاحیت یابد. «۳»

۲۲. جزیری: شافعیان و حنبلیان در روشن‌ترین اظهاراتشان و دو تن از حنفیان، گفته‌اند: اگر در میان اولیای دم، صغیر و کبیر باشد، کبیر نمی‌تواند فوری قصاص کند، بلکه باید صبر کند و قاتل حبس می‌شود و با کفیل هم آزاد نمی‌شود تا صغیر به بلوغ برسد و مجنون بهبود یابد «... ۴»

۹. حبس مسلمان قاتل ذمّی

اشاره

از نظر فقیهان شیعه، خلافی نیست که مسلمان به عوض کافر کشته نمی‌شود؛ زیرا در قصاص، مساوات در دین شرط است. امّا اگر کافر ذمّی باشد برخی از فقیهان ادّعای اجماع کرده‌اند که اگر قاتل عادت به قتل دارد، پس از پرداخت ما به التفاوت دیه، کشته می‌شود و این رأی مهذّب بارع، انتصار، غایهٔ المراد، روضهٔ البهیّه، صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سلّار، علی بن حمزه، ابن زهره، ابن سعید، محقق حلّی در مختصر النافع و دیگران است، بلکه صاحب جواهر ادّعا کرده مشهور بر آنند که قصاص وی جایز است. امّا اگر به قتل عادت نداشته باشد از نظر نص و فتوا خلافی نیست که قاتل، تعزیر می‌شود و دیه می‌پردازد «۵» و تعزیر به معنای وسیعش شامل حبس نیز می‌شود، ولی گروهی از فقیهان

---

(۱). مغنی، ج ۷، ص ۷۴۰.

(۲). فروق، ج ۴، ص ۷۹.

(۳). مجموع، ج ۱۸، ص ۴۵۰، مسألهٔ ۴۴۲۳؛ نک: شرح الکبیر، ج ۹، ص ۳۸۵؛ نهایهٔ المحتاج، ج ۷، ص ۲۸۴؛ بحر الفائق، ج ۸ ص ۲۹۹؛ تشریع الجنائی، ج ۲، ص ۲۳۸.

(۴). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۲۷۳.

(۵). نک: جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۴۰؛ انتصار، ص ۲۷۲؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۱۱.

اهل سنّت تصریح به حبس کرده‌اند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: حاکم حق دارد کسی که عمدا کافر ذمّی را کشته است کیفری سخت دهد. «۱»

۲. شیخ طوسی: اگر مسلمانی کافری را بکشد، قصاص نمی‌شود؛ چه آن کافر، معاهد باشد یا مستأمن یا حربی. معاهد همان ذمّی است و مستأمن آن است که با امان بر ما وارد شده باشد؛ نامه‌ای یا کار دیگری مثل تجارت داشته باشد و امثال آن و حربی آن است که جدای از مسلمانان و بدون هیچ رابطه‌ای در دار الحرب زندگی کند. در حکم آن، اختلاف است و اگر ثابت شود که قصاص نمی‌شود باید تعزیر شود و دیه و کفّاره بپردازد. «۲»

۳. ابن زهره: هم چنین اگر به قتل اهل ذمّه عادت داشته باشد کشته می‌شود از باب این که در زمین فساد می‌کند نه از باب قصاص. «۳»

۴. محقق حلّی ...: پس مسلمان به جهت قتل کافر، ذمّی باشد یا مستأمن یا حربی، کشته نمی‌شود، ولی تعزیر می‌شود و دیهٔ قاتل را از او می‌گیرند. گفته شده: اگر به قتل اهل ذمّه عادت دارد، پس از پرداخت ما به التفاوت دیه، قصاص، جایز است. «۴»

آرای دیگر مذاهب

۵. مدوّنهٔ الکبری: ابن قاسم می‌گوید: از مالک به من خبر رسیده که گفته است:
هرگاه مرد مسلمانی به عمد کافری ذمّی یا عبدی را بکشد صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود. «۵»
۶. ابن حزم: اگر مسلمان عاقل بالغ، به عمد یا خطا کافر ذمّی یا مستأمن را بکشد قصاص نمی‌شود و دیه و کفّاره هم بر او نیست؛ ولی به خصوص در صورت عمد، تأدیب می‌شود و به زندان می‌افتد تا توبه کند و دیگر آزار نرساند...

---

(۱). مقنعه، ص ۷۳۹.
(۲). مبسوط، ج ۷، ص ۵.
(۳). غنیهٔ النزوع، ص ۴۰۷.
(۴). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۱۱.
(۵). ج ۶، ص ۴۰۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۹۳

در این باره علما اختلاف کرده‌اند؛ ابو حنیفه و دسته‌ای گفته‌اند: مسلمان در صورت قتل عمدی ذمّی، قصاص می‌شود و در صورت خطا، باید دیه و کفّاره بپردازد و در صورت قتل معاهد- گرچه عمدی باشد- کشته نمی‌شود. قبل از ایشان هیچ‌کس این حرف را نزده است.
مالک و دسته‌ای دیگر می‌گویند: مسلمان با قتل ذمّی قصاص نمی‌شود؛ مگر اینکه او را غافلگیرانه یا در راهزنی بکشد که حتما قصاص می‌شود و در صورتی که قتل خطا باشد یا عمد بدون غافلگیری باشد، تنها دیه می‌پردازد و در قتل خطایی، باید کفّاره بپردازد.
شافعی و جمعی دیگر می‌گویند: مسلمان با قتل ذمّی اصلا قصاص نمی‌شود و در صورت قتل عمدی یا خطایی دیه و کفّاره می‌دهد «...۱»

۱۰. حبس قاتل فراری (پس از اخذ دیه)

۱. حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعهٔ، عن أحمد بن الحسن المیثمی، عن أبان بن عثمان، عن أبی بصیر، قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن رجل قتل رجلا متعمّدا، ثمّ هرب القاتل فلم یقدر علیه؟ قال: إن کان له مال أخذت الدیهٔ من ماله، و إلّا فمن الأقرب فالأقرب، فإن لم یکن له قرابهٔ، وداه الإمام، فإنّه لا یبطل دم امرئ مسلم، و فی روایهٔ أخری: ثم للوالی بعد حبسه و أدبه؛ «۲»
ابو بصیر، گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: مردی عمدا مردی را کشته است، آنگاه فرار کرده و دسترسی به او نیست؟ فرمود: اگر مالی دارد، دیه از مال او برداشت می‌شود و اگر ندارد از خویشان نزدیک به ترتیب گرفته می‌شود. اگر خویشی ندارد، امام دیهٔ او را می‌پردازد؛ زیرا خون مسلمان هدر نمی‌رود؛ و در روایتی دیگر اضافه می‌کند: پس از آن، والی قاتل را حبس و تأدیب می‌کند.
در تهذیب الاحکام بدون اضافهٔ موجود در کافی، روایت شده است. «۳»
در روضهٔ المتّقین می‌گوید: این دو روایت در روایات موثق از ابو بصیر نقل شده است ... و در روایتی دیگر دارد: آن‌گاه حاکم می‌تواند پس از آن، او را زندانی و ادب

(۱). محلّی، ج ۱۰، ص ۳۴۷، مسألهٔ ۲۰۲۱ و ج ۱۱، ص ۳۹ و نک: ج ۱۰، ص ۳۵۹.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۳۶۵، ح ۳؛ روضهٔ المتقین، ج ۱۰، ص ۴۱۶؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۹، ص ۳۰۳، ح ۲.

(۳). ج ۱۰، ص ۱۷۰، ح ۱۱.

کند؛ یعنی اگر دیهٔ او را پرداخت و به قاتل دست پیدا کرد. بیشتر اصحاب به این دو روایت عمل کرده‌اند. «۱»

علّامه مجلسی می گوید: یک روایت موثق و روایت دیگر مرسل است. «۲»

نظر نگارنده: این اضافه را در غیر از کتاب کافی نیافتم و ندیدم کسی به روایت فتوا داده باشد. آری، مشابه آن را آورده‌اند که اگر قاتل فرار کرد و بر او دست نیافتند تا مرد، دیه از مال او برداشته می‌شود و اگر نداشت از خویشان نزدیک- الاقرب فالاقرب- گرفته می‌شود، بدون این که متعرّض دنبالهٔ روایت شده باشند. این روایت را سیّد مرتضی، شیخ در نهایه، ابن زهره، ابن برّاج و دیگران آورده‌اند. «۳»

گاهی گفته می‌شود: اعراض اصحاب از دنبالهٔ روایت، حجّیت آن را تضعیف می کند؛ ولی باید گفت: اعراض، متوقف بر این است که مسأله ذکر شود آن‌گاه از آن اعراض شود؛ در حالی که چنین چیزی ثابت نشده است.

۱۱. حبس قاتل در ماه‌های حرام

اشاره

دلیل‌های زیادی وارد شده است که دیه و کفّاره برای کسی که در ماه حرام قتل کرده است تشدید می‌شود، ولی کسی از فقیهان جز ابن حزم نگفته است که اگر به او تنها در ماه حلال دسترسی پیدا کردیم، می‌شود او را زندانی کرد یا قصاص را تا ماه حرام آینده تأخیر انداخت؛ زیرا آنان دلیلی بر وجوب مقابله به مثل در قصاص در ماه‌های حرام ندارند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ صدوق: اگر مردی در ماه‌های حرام، مردی را بکشد باید دیه بپردازد و دو ماه پی‌درپی از ماه‌های حرام را روزه بگیرد... «۴»

۲. شیخ طوسی: دیهٔ قتل خطا در ماه حرام و در حرم، تشدید می‌شود «... ۵»

۳. ابو الصلاح حلبی ...: اگر قتل در حرم یا در ماه حرام، رخ دهد روایت شده است

(۱). ج ۱۰، ص ۴۱۶.

(۲). مرآهٔ العقول، ج ۲۴، ص ۱۹۳.

(۳). نک: جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۱۰.

(۴). مقنع (چاپ جدید)، ص ۱۸۲.

(۵). خلاف، ج ۵، ص ۲۲۲، مسألهٔ ۶؛ مبسوط، ج ۷، ص ۱۱۶.

که، بر او یک دیه و یک سوم دیه واجب می‌شود. «۱»

۴. قاضـی ابن برّاج: اگر کسی را در حرم یا در یکی از ماه‌های حرام بکشد، یک دیهٔ کامل از او گرفته می‌شود و یک سوم دیه برای هتک حرمت حرم و ماه حرام «... ۲»

۵. سلّار بن عبد العزیز ...: اگر در حرم یا در ماه‌های حرام کسی را کشت، یک دیه و یک سوم دیه، بر او واجب می‌شود «... ۳»

۶. محقق حلّی: اگر در ماه حرام قتل کرد ملزم می‌شود یک دیهٔ کامل و یک سوم دیه، از هر نوع باشد، از باب تشدید مجازات بپردازد. «۴»

۷. شهید ثانی: تشدید دیه به اضافه کردن یک سوم دیه جهت قتل در ماه‌های حرام مورد اتفاق است و ادلّهٔ زیادی دارد. «۵»

۸. شیخ محمد حسن نجفی (به دنبال سخن محقق حلّی: «اگر در ماه حرام قتل کرد یک دیهٔ کامل و یک سوم دیه، از هر نوع باشد، به جهت تشدید مجازات باید بپردازد.»):

در این مسأله اختلافی نیافتم، بلکه هر دو قسم اجماع بر آن دلالت دارد و آن چه صریحا حکایت از وجود هر دو اجماع می‌کند مستفیض یا متواتر است. بلکه در مسالک الافهام گفته است: روایات زیادی بر آن دلالت می‌کند و از خلاف نقل شده است که آن را به اجماع شیعه نسبت داده است «... ۶»

آرای دیگر مذاهب

۹. ابن حزم: هر کس در ماه حرام بکشد یا مجروح سازد و در ماه حلال دستگیر شود، ولیّ قصاص، مخیّر است که قصاص را تا ماه حرام آینده تأخیر بیندازد و یا اگر نخواست، این مقداری از حقّ او بوده که چشم‌پوشی کرده است و در این مدت کسی که باید قصاص شود و مجنیّ علیه یا ولیّ دم خواستار تأخیر آن شده است تا ماه حرام بیاید، زندانی می‌شود؛ زیرا باید کیفر جنایتش را ببیند پس صلاح نیست آزاد شود و بدون هیچ اختلافی برای

---

(۱). کافی فی الفقه، ص ۳۹۱ و نک: ص ۴۲۰.

(۲). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۱۶.

(۳). مراسم، ص ۲۳۶.

(۴). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۴۶.

(۵). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۳۲۰.

(۶). جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۲۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۹۶

قصاص، توقیف و آزادی او سلب می‌شود. «۱»

۱۲. حبس مولایی که عبدش را کشته است

اشاره

روایات از هر دو گروه به ویژه از شیعه- که برخی از آن‌ها سندش هم اشکالی ندارد- آمده است که هر کس عبدش را بکشد یا به قدری شکنجه دهد تا بمیرد، حبس می‌شود. دلیل عدم قتل مولا این است که در قصاص، مساوات شرط است. هیچ‌یک از فقیهان

شیعه- به جز آیهٔ اللّه خوئی از معاصران- فتوا به حبس نداده است؛ گرچه تعزیر، کفّاره و صدقه را لازم دانسته‌اند. آری، از قدما یحیی بن سعید حلّی به تبعید فتوا داده است.

روایات

۱. عدّهٔ من أصحابنا عن، سهل بن زیاد، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن عبد اللّه بن عبد الرحمن الأصمّ، عن مسمع بن عبد الملک، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام رفع إلیه رجل عذّب عبده حتی مات فضربه مائهٔ نکالا و حبسه سنهٔ، و غرّمه قیمهٔ العبد فتصدّق بها عنه؛ «۲»

از امام صادق- علیه السلام- روایت شده است که فرمود: مردی را نزد امیر المؤمنین- علیه السلام- آوردند که عبدش را آن قدر شکنجه کرده بود که مرده بود. حضرت صد تازیانه به او زد تا عبرت باشد و یک سال زندانی کرد و به اندازهٔ قیمت عبد از او غرامت گرفت و از طرف عبد صدقه داد.

صدوق این روایت را به سندش از سکونی در من لا یحضره الفقیه نقل کرده است و در آن کلمهٔ «سنهٔ» نیست «۳»؛ و در مقنع به صورت مرسل روایت کرده است. «۴» سند روایت به دلیل وجود سهل بن زیاد و ابن شمون ضعیف است؛ در جامع الرواهٔ دربارهٔ سهل می‌گوید:

وی در حدیث ضعیف است و مورد اعتماد نیست و احمد بن محمد بن عیسی، به غلو و دروغگویی‌اش شهادت می‌داده است و او را از قم به ری اخراج کرد. «۵»

دربارهٔ ابن شمون می‌گوید: واقفی بود آن‌گاه غالی شد. وی بسیار ضعیف است و

---

(۱). محلّی، ج ۱۰، ص ۵۰۰، مسألهٔ ۲۰۸۴.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۶؛ تهذیب الاحکام (به نقل از: کافی)، ج ۱۰، ص ۲۳۵، ح ۵.

(۳). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۲، ح ۱.

(۴). مقنع، ص ۱۹۱.

(۵). رجال نجاشی، ص ۱۳۲؛ جامع الرواهٔ (به نقل از: رجال نجاشی)، ج ۱، ص ۳۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۹۷

فاسد المذهب. «۱»

امّا اصم، ضعیف و غالی است و قابل ذکر نیست. «۲»

نظر نگارنده: بیشتر فقیهان ما به کفّاره و تعزیر فتوا داده‌اند و برخی اضافه کرده‌اند به اندازهٔ قیمت عبد، جریمه می‌دهد سپس آن جریمه، صدقه داده می‌شود، چنان که ملاحظه خواهید کرد.

۲. عن علی بن إبراهیم، عن المختار بن محمد بن المختار و محمد بن الحسن، عن عبد اللّه بن الحسن العلوی جمیعا، عن الفتح بن یزید الجرجانی، عن أبی الحسن علیه السّلام: فی رجل قتل مملوکته أو مملوکه، قال: إن کان المملوک له، أدّب و حبس، إلّا أن یکون معروفا بقتل الممالیک فیقتل به؛ «۳»

از امام رضا- علیه السلام- دربارهٔ مردی که کنیز یا عبد خود را کشته است پرسیده شد، فرمود: اگر مملوک خودش بوده است تأدیب و زندانی می‌شود؛ مگر اینکه وی معروف به قتل برده باشد که در این صورت قصاص و کشته می‌شود.

مجلسی می‌گوید: حدیث مجهول است. «۴»

۳. أخبرنا عبد اللّه، أخبرنا محمد، حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه، أنّ علیّا علیه السّلام رفع إلیه رجل ضرب عبدا له و عذّبه حتی مات، فضربه علی علیه السّلام نکالا و حبسه سنهٔ، و غرّمه قیمهٔ العبد، فتصدّق به علیّ علیه السّلام؛ «۵»

مردی را نزد حضرت علی- علیه السلام- آوردند که عبدش را زده و شکنجه کرده تا مرده بود. علی- علیه السلام- برای عبرت، او را زد و یک سال زندانی کرد و به اندازهٔ قیمت عبد، جریمه‌اش کرد و آن را صدقه داد.

۴. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا حفص، عن حجاج، عن عمرو بن شعیب، أن أبا بکر و عمر کانا یقولان: لا یقتل المولی بعبده، و لکن یضرب و یطال حبسه و یحرم سهمه؛ «۶»

---

(۱). جامع الرواهٔ، ج ۲، ص ۹۲.

(۲). همان، ج ۱، ص ۴۹۴.

(۳). کافی، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۵؛ تهذیب الاحکام (به نقل از: کافی)، ج ۱۰، ص ۱۹۲، ح ۵۵؛ استبصار (به نقل از کافی)، ج ۴، ص ۲۷۳، ح ۸.

(۴). نک: ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۳۹۳؛ مرآهٔ العقول، ج ۲۴، ص ۶۸.

(۵). جعفریات، ص ۱۲۳؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۱۸، ص ۲۴۳، ح ۱.

(۶). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۳۰۵، ح ۷۵۶۴؛ کنز العمّال (به نقل از: مصنّف ابن ابی شیبه)، ج ۱۵، ص ۷۰، ح ۴۰۱۳۹ و (به نقل از: مصنّف عبد الرزاق)، ص ۹۳، ح ۴۰۲۲۸؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۳۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۹۸

ابو بکر و عمر معتقد بودند: مولا- به جهت عبدش کشته نمی‌شود؛ ولی کتک می‌خورد و حبس او طولانی می‌شود و از سهم بیت المال محروم می‌گردد.

۵. عن علیّ- رضی اللّه عنه-: أنّ رجلا قتل عبده فجلده النبی مائهٔ جلدهٔ و نفاه عاما، و محی اسمه من المسلمین. رواه سعید و الخلال و قال احمد: لیس بشیء من قبل إسحاق بن أبی فروهٔ؛ «۱»

از علی نقل است که، مردی عبدش را کشت. پس پیامبر او را صد تازیانه زد و یک سال او را تبعید کرد و نامش را از دفتر مسلمانان محو ساخت. این حدیث را سعید و خلال نقل کرده‌اند و احمد گفته است: به سبب وجود اسحاق بن ابی فروه، روایت قابل پذیرش نیست.

۶. عن ابن جریج، عن إسماعیل بن أمیّهٔ، قال: سمعت أنّ الذی یقتل عبدا یسجن و یضرب مائهٔ؛ «۲»

شنیدم کسی که عبدی را بکشد، زندانی می‌شود و صد ضربه تازیانه می‌خورد.

۷. عبد الرزّاق، عن ابن جریج، عن ابن شهاب، قال: إن قتل حرّ عبدا [عمدا] عوقب بجلد وجیع و سجن و عتق رقبهٔ؛ «۳»

اگر فرد آزادی، بنده‌ای را بکشد [اگر فرد آزادی، عمدا بکشد] به گونه‌ای دردناک تازیانه می‌خورد و زندانی می‌شود و برده‌ای را آزاد می‌سازد.

نظر نگارنده: اگر نفی در اینجا به معنای حبس باشد- چنان که برخی از مفسران، آیهٔ نفی را به حبس تفسیر کرده‌اند- این روایت موافق حدیثی می‌شود که از جعفریات نقل شد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: اگر مولا بنده‌اش را به خطا بکشد ... و اگر به عمد بکشد، حاکم او را مجازات می‌کند و قیمت آن را از او می‌گیرد و به مساکین صدقه می‌دهد و لازم است مولا به جهت کفّارهٔ کاری که کرده یک بندهٔ مؤمن آزاد کند و اگر اضافه بر آن، دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد و شصت مسکین اطعام کند بهتر و احوط است تا- ان شاء اللّه- کفّارهٔ گناهش باشد.

گفته است ...: بر سلطان است که قاتل عبد را کیفری دردناک دهد تا دیگر مرتکب

---

(۱). مغنی، ج ۷، ص ۶۵۹؛ أقضیه رسول اللّه (به نقل از: کتاب ابن شعبان)، ص ۸.

(۲). مصنّف عبد الرزاق، ج ۹، ص ۴۰۷، ح ۱۷۸۰۴.

(۳). همان، ج ۹، ص ۴۰۸، ح ۱۷۸۰۶. در نسخه بدل «عمدا» نیز آمده است بنابراین، ربطی به بحث ندارد.

چنین کاری نشود. «۱»

۲. شیخ طوسی: اگر آزاد، بنده را کشت قصاص نمی‌شود چه بندهٔ خودش باشد و چه بندهٔ دیگری. اگر بندهٔ خودش باشد او را تعزیر می‌کنیم و باید کفّاره بدهد و اگر بنده دیگری باشد تعزیر می‌شود و لازم است کفّاره و قیمت بنده را بپردازد و در این مسأله، اختلاف است. «۲»

۳. همو: بر حاکم است قاتل بردگان را چنان مجازات کند که در آینده دست به چنین کاری نزنند. «۳»

۴. ابن زهره: هرگاه مولا عبدش را کشت، حاکم او را شدیدا تأدیب می‌کند و قیمت آن را از او می‌گیرد و صدقه می‌دهد و اگر به قتل بردگان عادت کرده است و بر آن اصرار می‌ورزد، کشته می‌شود؛ زیرا مفسد فی الارض است. «۴»

۵. محقق حلّی: اگر مولا- عبدش را کشت، کفّاره می‌دهد و تعزیر می‌شود و قصاص نمی‌شود. گفته‌اند: برابر قیمت آن جریمه می‌پردازد و آن را صدقه می‌دهند. حدیث از جهتی ضعیف است. در برخی روایات است: اگر به قتل عادت کرده است، قصاص می‌شود. «۵»

۶. یحیی بن سعید: کسی که فرزند یا عبد خود را بکشد از مسقط الرأس خود تبعید می‌شود و مورد ضرب شدید قرار می‌گیرد و اگر مولا عبدش را شکنجه کرده تا مرده است، صد تازیانه می‌خورد. «۶»

۷. علّامه حلّی: مولا- به جهت عبد قصاص نمی‌شود. بلکه تعزیر می‌شود و کفّاره می‌پردازد و گفته شده: برابر قیمت عبد، جریمه می‌شود و آن را صدقه می‌دهند. «۷»

۸. همو: اگر مولا عبدش را کشت تأدیب می‌شود و کفّاره می‌پردازد و گفته شده:

ملزم می‌شود برابر قیمت عبد صدقه دهد و شاخص قیمت، بهای یک عبد در روز قتل است. «۸»

---

(۱). مقنعه، ص ۷۴۰ و ۷۴۹. نک: ابن برّاج، مهذّب البارع، ج ۲، ص ۴۸۷.

(۲). مبسوط، ج ۷، ص ۶ و مانند آن در: خلاف، ج ۵، ص ۱۴۸، مسألهٔ ۴.

(۳). نهایه، ص ۷۵۱.

(۴). غنیهٔ النزوع، ص ۴۰۷.

(۵). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۰۵ و مانند آن در: مختصر النافع، ص ۲۹۴.

(۶). جامع للشرائع، ص ۵۷۶.

(۷). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۵.

(۸). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۸۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۰

۹. فیض کاشانی: اگر مولا عبدش را کشت کفّاره می‌دهد و تعزیر می‌شود و بنابر مشهور، بهای آن صدقه می‌شود؛ زیرا روایت شده که حضرت امیر، ... و در سند آن، ضعف است. «۱»

۱۰. مجلسی دوم: حدیث ضعیف است و بر چند حکم دلالت دارد:

اوّل: وجوب صد تازیانه. اصحاب در این مورد تعزیر را ذکر کرده‌اند در حالی که به روشنی بیان داشته‌اند که تعزیر به اندازۀ حد نمی‌رسد، ولی مستند ایشان در تعزیر ظاهرا همین خبر است.

یحیی بن سعید گفته است: قاتل عمدی فرزند یا عبد، از محل تولدشان تبعید و مورد ضرب شدید واقع می‌شود و اگر مولا بنده‌اش را آن قدر بزند تا بمیرد، صد تازیانه می‌خورد. «۲»

دوم: یک سال زندان. من ندیدم کسی از اصحاب آن را ذکر کرده باشد.

سوم: وجوب تصدق به اندازۀ بهای عبد که بیشتر فقیهان به آن یقین دارند؛ ولی ابن جنید و علّامه در برخی کتاب‌هایش و شهید ثانی- رحمهم اللّه- در آن تردید کرده‌اند که بحث آن گذشت. «۳»

مرحوم مجلسی در مرآة العقول: این خبر بر چند حکم دلالت دارد:

اوّل: واجب شدن صد تازیانه؛ در حالی که اصحاب گفته‌اند: چنین شخصی تعزیر می‌شود و خود تصریح کرده‌اند: تعزیر نباید به اندازۀ حد برسد، ولی ظاهرا مستند ایشان در تعزیر همین خبر است «... ۴»

۱۱. آیة اللّه خوئی: اگر مولا عبدش را به عمد بکشد، اگر معروف به قتل نباشد صد تازیانۀ محکم می‌خورد و زندانی می‌شود و بهای عبد را از او می‌گیرند و صدقه می‌دهند یا به حساب بیت المال مسلمانان می‌ریزند. ولی اگر عادتش قتل است، قصاص می‌شود «۵...»

۱۲. آیة اللّه طبسی: حرّ را به جهت قتل عبد، نمی‌کشند و قصاص نمی‌کنند؛ ... بلکه ملزم به پرداخت بهای یک عبد در روز قتل می‌شود ... و دلیل آن روایت صحیح است که

---

(۱). مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۳۵.

(۲). نک: جامع للشرائع، ص ۷۵۶- در اصل به جای «و إن ضرب»؛ «و إن عذّب؛ ... و اگر شکنجه کند» دارد.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۴۹۷.

(۴). مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۶۹.

(۵). مبانی تکملة المنهاج، ج ۲، ص ۴۰، مسألة ۴۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۱

می‌گوید: شخص آزاد به تلافی عبد کشته نمی‌شود، ولی شدیدا زده می‌شود و به اندازۀ بهای عبد، جریمه می‌شود «... ۱»

آرای دیگر مذاهب

۱۳. ابن جلّاب: هر کس به عمد یا به خطا، عبدی را بکشد باید قیمت او را- هرچه باشد- بپردازد گرچه از دیۀ حرّ بیشتر باشد و مستحب است کفّارۀ قتل عمدی یا خطایی را بپردازد و در صورت عمد، صد تازیانه می‌خورد و یک سال زندانی می‌شود. «۲»

۱۴. ابن قدامه: فصل: به عقیدۀ بیشتر عالمان، مولا به تلافی قتل عبدش کشته نمی‌شود و از نخعی و داوود نقل شده که کشته می‌شود

به دلیل روایتی که قتاده، از حسن، از سمره، از پیامبر نقل کرده است «... ۳»

نظر نگارنده: هیچ‌یک از فقیهان ما فتوا به نفی و زندان نداده چنان که علّامهٔ مجلسی به آن تصریح کرده است، مگر یحیی بن سعید در جامع للشرائع و آیهٔ اللّه خوئی.

امّا دلیلی در مورد نفی نیافتیم، مگر آنچه را از مغنی، (حدیث سوم) روایت کرده‌ایم که آن هم ضعیف است و احتمال دارد مقصودش از نفی، حبس باشد که در این صورت مستند و دلیل آن، روایات خاص است.

امّا اگر دلیل و مستند حبس، روایتی باشد که کلینی و شیخ طوسی از مسمع نقل کرده‌اند که آن، ضعیف است و اگر مستند، روایت فتح بن یزید جرجانی باشد، آن هم ضعیف است و علت ضعف روایت، عدم توثیق برخی از روات آن است و اگر مستند روایت جعفریات باشد در سند آن نیز اشکال هست.

می‌ماند آن چه شیخ صدوق از سکونی نقل کرده است. البته سکونی بنابر مبنا، معتبر است و طریق صدوق هم- که به او می‌رسد- صحیح است. «۴»

امّا این که صدوق به روایاتی که تنها سکونی نقل کرده فتوا نداده است- چنان که در باب میراث مجوس به آن تصریح کرده- دلیل بر موثق نبودن وی نمی‌شود؛ زیرا شاید وثاقت او- به جهت سنی بودن سکونی- برای او ثابت نشده بود، ولی اگر عدالت را شرط ندانیم؛ بلکه

---

(۱). ذخیرة الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۶۷.

(۲). تفریع، ج ۲، فصل ۹۰۲، ص ۲۱۱.

(۳). مغنی، ج ۷، ص ۶۵۹؛ محلّی، ج ۱۰، ص ۴۶۲.

(۴). من لا یحضره الفقیه، «مشیخه»، ج ۴، ص ۵۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۲

وثاقت و صداقت را کافی بدانیم، بحثی نیست که روایت او را می‌پذیریم- چنان که مبنای آیهٔ اللّه خوئی همین است. «۱»

آری، مسألهٔ اعراض اصحاب وجود دارد که آن هم از نظر وی مایهٔ ضعف نیست؛ ولی بنابر مبنای کسانی که اعراض اصحاب را مایهٔ ضعف حجّیت می‌دانند، جایی برای فتوا دادن به حبس نیست. «۲»

۱۳. حبس بنده‌ای که به دستور مولایش مرتکب قتل شده است

اشاره

جمعی از فقیهان ما- قدس اللّه أسرارهم- فتوا به زندان ابد برای بنده‌ای داده‌اند که به دستور مولایش کسی را کشته است و روایاتی هم در این مورد وجود دارد؛ ولی بیشتر عالمان فتوا داده‌اند بنده باید کشته شود؛ چون مباشر کشتن بوده است و مولا باید زندانی شود چون به کشتن دستور داده است.

از کسانی که فتوا به حبس بنده داده‌اند، ابو الصلاح حلبی، یحیی بن سعید حلّی و آیهٔ اللّه خوئی هستند. از فقیهان دیگر مذاهب هم، ابو طالب- بنابر نقل مغنی- به حبس فتوا داده است.

روایات

۱. عليّ، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد اللّه عليه السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام في رجل أمر عبده أن يقتل رجلا، فقتله. فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: و هل عبد الرجل إلا كسوطه أو كسيفه؟ يقتل السيّد به و يستودع العبد السجن؛ «۳» امام صادق- عليه السلام- فرمود: امير المؤمنين- عليه السلام- دربارهٔ مردی که به بنده‌اش دستور داد مردی را بکشد و او کشت، فرمود: آیا جز این است که بندهٔ شخص، همانند تازیانه یا شمشیر اوست؟ مولا قصاص می‌شود و بنده تحویل زندان می‌شود.

صدوق این حدیث را در من لا يحضره الفقيه بدین صورت روایت کرده: بنده تحویل

---

(۱). نک: معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۰۷.

(۲). به هنگامی که این سطور را می‌نگارم، رادیو خبر رحلت امام خمینی- رضوان اللّه تعالی علیه- در ۲۹ شوال ۱۴۰۹ را پخش کرد که شاید این خبر، تلخ‌ترین خبری بود که در طول عمرم شنیدم.

(۳). کافی، ج ۷، ص ۲۸۵، ح ۳؛ وسائل الشيعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۹، ص ۳۳، ح ۲؛ مناقب، ج ۲، ص ۱۹۵؛ بحار الانوار (به نقل از: مناقب) ج ۱۰۴، ص ۳۸۶، ح ۴.

زندان می‌شود تا بمیرد. «۱»

تهذیب الاحکام «۲» و استبصار «۳» هم روایت را نقل کرده است. در استبصار گفته است: وجه در این دو خبر «۴» این است که آن‌ها را حمل کنیم بر کسی که عادت دارد به بندگانش دستور کشتن مردم را بدهد و آنان را بدین کار مجبور سازد. کشتن چنین فردی به جهت مفسد فی الارض بودن واجب است. علت این توجیه این است که خبر اوّل «۵» مطابق با ظاهر قرآن است. خداوند می‌فرماید ...: أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ؛ «... ۶» جان در برابر جان و دانستیم که بی‌هیچ خلافی مراد از نفس، همان شخص قاتل است نه جز او؛ پس سزاوار است به مخالف قرآن عمل نشود. «۷»

مجلسی اوّل می‌گوید: شیخ این دو روایت «۸» را رد کرده است؛ زیرا مخالف قرآن و اخبار است و آن‌ها را توجیه کرده به موردی که مولا به این امر عادت داشته باشد؛ و نیز می‌شود چنین توجیه کرد که مورد در صورتی است که بنده، صغیر باشد یا در آن زمانی که مولای مستبد به او دستور می‌دهد عقل او زایل شود؛ و با تخصیص، جمع میان این دو امکان دارد؛ چرا که در مورد بنده، نصّی غیر از این دو روایت نیامده و کنار گذاشتن آن‌ها چون معارض ندارند مشکل است. «۹»

در جای دیگر می‌گوید: بدان که مصنّف به خبر قبلی که می‌گفت: خطای بنده، عمد است عمل کرده؛ ولی در اینجا عمد بنده را نادیده گرفته است. البته می‌شود گفت: بنده در اینجا بنده غیر بالغ یا بنده‌ای است که مولایش بسیار ترسناک است که وقتی به او دستور می‌دهد اراده‌اش را از دست می‌دهد به ویژه اگر مولایش ترک باشد. «۱۰»

---

(۱). من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۸۸، ح ۹ و در ج ۳، ص ۱۹، ح ۲ از سکونی روایت کرده و در آن آمده است: «و استودع العبد السجن؛ عبد در زندان قرار داده می‌شود».

(۲). تهذيب الاحكام، ج ۱۰، ص ۲۲۰، ح ۱۲ از سکونی.

(۳). استبصار، ج ۴، ص ۲۸۳، ح ۳.

(۴). خبر دوم، روایت اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السّلام است در مورد مردی که بنده‌اش را فرمان دهد که کسی را بکشد و او چنین می‌کند، فرمود: مولا به سبب چنین کاری کشته می‌شود. تهذيب الاحكام، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۱۰۳

(۵). مقصودش روایت امام باقر علیه السّلام است که: و دستور دهنده به سبب قتل او، زندانی می‌شود. نک: «حبس آمر»، ح ۱.

(۶). مائده (۵) آیهٔ ۴۵.

(۷). استبصار، ج ۴، ص ۲۸۳.

(۸). اشاره به خبر اسحاق بن عمار و خبر سکونی است.

(۹). روضهٔ المتقین، ج ۶، ص ۸۸.

(۱۰). همان، ج ۱۰، ص ۳۵۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۴

مجلسی دوم می گوید: بنابر مشهور، ضعیف است. «۱»

۲. اخبرنا الربیع، قال: أخبرنا الشافعی، قال: أخبرنا حمّاد، عن قتادهٔ، عن خلاس، عن علیّ- رضی اللّه عنه- قال: إذا أمر الرجل عبده أن یقتل رجلا فإنّما هو کسیفه أو کسوطه، یقتل المولی و یحبس العبد فی السجن؛ «۲»

روایت شده از علی- رضی اللّه عنه- که گفت: وقتی مرد به بنده‌اش دستور داد مردی را بکشد، بنده همانند شمشیر یا تازیانهٔ اوست؛ مولا کشته می‌شود و بنده به زندان می‌افتد.

۳. عبد الرزاق، عن ابن جریج، عن سلیمان بن موسی، قال: لو أمر رجل عبدا له، فقتل رجلا لم یقتل الآمر و لکنه یدیه و یعاقب و یحبس؛ «... ۳»

اگر مردی، به بنده‌اش فرمان دهد که دیگری را بکشد، دستور دهنده کشته نمی‌شود؛ بلکه دیه می‌پردازد و تأدیب و زندانی می‌شود ...

آرای فقیهان شیعه

۱. ابن جنید: اگر مأمور به کشتن، بنده یا جاهل یا مجبور باشد که اگر مخالفت کند جانش در خطر است، وی را قصاص نمی کنی و دستور دهنده را قصاص می کنی و قاتل را پس از تعزیر زندانی می کنی تا بمیرد و او را فرمان می‌دهی که جرم کشتن را- چون خود او انجام داده- با روزه جبران کند. «۴»

۲. شیخ طوسی: وقتی انسان به شخص آزادی دستور می‌دهد مردی را بکشد و مأمور او را می کشد، قاتل قصاص می‌شود نه دستور دهنده و باید امام او را تا زنده است در زندان نگه دارد؛ و نیز اگر انسان به بنده‌اش دستور کشتن دهد و او انجام دهد، فرقی نمی کند، همین حکم را دارد. البته روایت شده که مولا قصاص می‌شود و بنده به زندان می‌افتد، ولی آنچه ما گفتیم مورد اعتماد است. «۵»

۳. همو: از نظر من اقوا این است که بگوییم: اگر بنده آگاه است به این که وی سزاوار

---

(۱). مرآهٔ العقول، ج ۲۴، ص ۳۵.

(۲). الامّ، ج ۷، ص ۱۷۷؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۵۱؛ محلّی، ج ۱۰، ص ۵۰۸؛ کنز العمّال، ج ۱۵، ص ۸۷، ح ۴۰۲۱۱ (به نقل از: شافعی و بیهقی).

(۳). مصنّف عبد الرزاق، ج ۹، ص ۴۲۵، ح ۱۷۸۸۳.

(۴). علّامه آن را در مختلف الشیعهٔ (ج ۹، ص ۳۲۹) نقل کرده است؛ ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۴۶۴.

(۵). نهایه، ص ۷۴۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۵

قتل نیست یا می‌تواند این آگاهی را پیدا کند باید قصاص شود؛ ولی اگر صغیر یا مجنون است قصاص نمی‌شود و دیه واجب است. «۱»

۴. همو: اگر بندهٔ صغیری دارد که درک ندارد و فکر می‌کند هرچه مولایش دستور داد باید انجام دهد یا کبیر بی‌شعور و گنگی باشد که فکر می‌کند هرچه مولایش دستور داد اطاعت او حتما واجب است و نمی‌داند در معصیت الهی نباید از کسی اطاعت کرد اگر چنین بود و دستور مولایش را اجرا کرد و کسی را کشت در اینجا مولا قصاص می‌شود؛ زیرا حرکت بنده به دستور مولایش بوده و او حکم ابزار و کارد و شمشیر او را داشته است و تنها او باید قصاص شود. «۲»

۵. ابو الصلاح حلبی ...: اگر مولا به دستور دادن به کشتن، عادت کرده باشد خود قصاص می‌شود و بنده تا ابد در زندان می‌ماند و اگر عادت او نیست و به ندرت برای او اتفاق می‌افتد، بنده کشته می‌شود و مولا تا پایان عمر در زندان می‌ماند. «۳»

۶. ابن ادریس: اگر به بنده‌اش دستور داد کسی را بکشد و او کشت، در اینجا اقوال اصحاب ما مختلف است ... قول قوی به نظر من این است که اگر بنده آگاه باشد که وی سزاوار کشتن نیست یا می‌تواند این آگاهی را پیدا کند، بنده باید قصاص شود نه مولا و اگر بنده صغیر یا مجنون باشد، قصاص ساقط می‌شود و مولا باید دیه بپردازد و قصاص نمی‌شود؛ چون در حقیقت او قاتل نیست. ما او را مجبور به دادن دیه می‌کنیم؛ چون پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فرموده است: خون هیچ مسلمانی هدر نمی‌رود «... ۴»

۷. علی بن حمزه: اگر به بندهٔ خود، صغیر یا کبیر غیر ممیّز دستور دهد، دستور دهنده قصاص می‌شود و اگر بنده ممیّز باشد وی که مباشر است قصاص می‌شود و هرگاه مباشر قصاص شود، دستور دهنده تا پایان عمر در زندان می‌ماند و هرگاه دستور دهنده قصاص شود، مباشر به زندان ابد می‌افتد، مگر این که صغیر یا مجنون باشد. «۵»

۸. یحیی بن سعید: اگر بنده‌اش را به قتل فردی مأمور کند مولا قصاص می‌شود؛ زیرا بنده همانند ابزار مولاست و بنده به زندان ابد می‌افتد. «۶»

---

(۱). خلاف، ج ۵، ص ۱۶۸، مسألهٔ ۳۰.

(۲). مبسوط، ج ۷، ص ۴۲.

(۳). کافی فی الفقه، ص ۳۸۷.

(۴). سرائر، ج ۳، ص ۳۴۹.

(۵). وسیله، ص ۴۳۸.

(۶). جامع للشرائع، ص ۵۸۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۶

۹. علّامه حلّی: وجه صحیح همان تفصیلی است که شیخ در مبسوط داده است؛...

زیرا کبیر در انجام کشتن، عامد است پس باید قصاص شود و دستور مولا یا اجبار او به کشتن باعث نمی‌شود که وی مباشر کشتن عمد نباشد. امّا صغیر [قصاص نمی‌شود]؛ زیرا همانند ابزار است ... و دو روایت (روایت سکونی و اسحاق بن عمّار) را بر آن جایی حمل می‌کنیم که بنده صغیر باشد؛ چون با ادلّهٔ عقلی سازگار است. «۱»

نظر نگارنده: این نظر موقوف است بر این که زندان ابد برای بندهٔ صغیر غیر ممیّز، جایز باشد و حال آن‌که من کسی را ندیده‌ام که

قائل به آن باشد و با اصول هم منافات دارد. «۲»

۱۰. آیة اللّه خوئی: مشهور این است در صورتی که مولا دستور دهد بنده‌اش شخصی را بکشد و او چنین کند، دستور دهنده زندانی می‌شود؛ ولی این مشکل است، بلکه بعید نیست بگوییم: مولا ـ که دستور داده است، قصاص شود و بنده زندانی ... تا این که می گوید: در هر حال اظهر این است که مولا کشته می‌شود و بنده به زندان می‌افتد و دلالت می کند بر آن «... ۳»

۱۱. آیهٔ اللّه طبسی – رحمه اللّه – (پس از نقل آرا و ادلّه در مقام): اقرب با توجه به اخبار صحیح و اشهر میان متأخران این است که بنده همانند حرّ در صورت بالغ و عاقل بودن، قصاص می‌شود و مولا در حبس ابد می‌ماند تا بمیرد. «۴»

گاهی گفته می‌شود: در این زمان‌ها حکم سرباز عادی، حکم بنده است و حکم فرماندهٔ ارتشی حکم مولاست، در نتیجه دستور دهنده و فرمانده‌ای که بر مباشر کشتن تسلّط نداشته باشد حبس می‌شود و در برابر قاتلی که مغلوب دستور فرمانده باشد به زندان می‌افتد؛ برخی از معاصران چنین نظر داده‌اند. «۵» گرچه مشهور، خلاف آن است.

آرای دیگر مذاهب

۱۲. ابن قدامه: در صورتی که بنده بداند کشتن حرام است، وی قصاص می‌شود و مولایش تأدیب؛ چون دستور او به کشتن منجر گشته است. تأدیب، مانند حبس و تعزیر به

---

(۱). مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۳۳۰، مسألهٔ ۳۰.

(۲). نک: ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۱.

(۳). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۴.

(۴). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۶۷.

(۵). نک: قضاء و شهاده، ص ۵۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۷

نظر امام بستگی دارد؛ ولی اگر به عظمت حرمت کشتن آگاهی نداشته است مولا قصاص و عبد تأدیب می‌شود. احمد گفته است: مورد ضرب و تأدیب قرار می گیرد. ابو طالب از او نقل کرده که گفته است: مولا ـ قصاص می‌شود و عبد تا پایان عمر در زندان می‌ماند؛ زیرا بنده تازیانه و شمشیر مولاست و علی و ابو هریره چنین گفته‌اند؛ و علی فرموده است: به زندان می‌افتد.

از کسانی که این عقیده را دارند شافعی است و از کسانی که گفته است مولا کشته می‌شود علی و ابو هریره‌اند و قتاده گفته است: هر دو کشته می‌شوند. «۱»

۱۳. مرداوی: ابو طالب نقل کرده است: هر کس به بنده‌اش دستور دهد که مردی را بکشد و او چنین کند، مولا قصاص می‌شود و بنده تا ابد در زندان می‌ماند؛ چون وی تازیانه و شمشیر مولاست؛ علی بن ابی طالب و ابو هریره چنین گفته‌اند. «۲»

نظر نگارنده: مضمون روایت که می گوید: دستور دهنده، قصاص می‌شود و مباشر، زندانی، مخالف قرآن و ادلّه است پس به ناچار باید آن را کنار گذارد یا به یکی از وجوه زیر توجیه کرد:

۱. روایت به جایی که مولا عادت بدین کار دارد، حمل شود و در نتیجه محارب و مفسد است و کشته می‌شود. این توجیه، اشکال کشتن دستور دهنده را حل می کند؛ ولی اشکال دوم که حبس مباشر باشد باقی می‌ماند که از نظر نفی و اثبات متعرّض آن نمی‌شود.

۲. امّا این که آن را با حمل به بندهٔ صغیر توجیه کنیم، اشکال از بین نمی‌رود؛ زیرا صغیر مکلّف نیست و دلیلی برای کیفر زندان او

نیست، مگر این که گفته شود: صغیر در برخی موارد، مانند دزدی، استمنا و ... مجازات می‌شود. «۳»

۳. امّا این توجیه که این روایت، عمومات را تخصیص می‌زند مبنی بر چند چیز است:

الف) عموم آیهٔ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ ابایی از تخصیص نداشته باشد؛

ب) جایز باشد عموم آیه با خبر واحد، تخصیص زده شود؛

ج) سند روایت صحیح باشد؛

د) اصالهٔ الجد تمام باشد.

۴. توجیه به این که این روایت چون موافق عامّه است کنار گذاشته می‌شود؛ که باید

---

(۱). مغنی، ج ۷، ص ۷۵۷.

(۲). انصاف، ج ۹، ص ۴۵۵.

(۳). نک: روضهٔ البهیّه، ج ۱۰، ص ۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۰۸

بگوییم: احادیث آنان مختلف است و از نظر آرا هم اختلاف دارند: برخی معتقدند: تنها دستور دهنده کشته می‌شود و بعضی می گویند: تنها مأمور کشته می‌شود و دیگری می گوید: هر دو کشته می‌شوند و دسته‌ای می گویند: هیچ‌یک کشته نمی‌شوند که این قول احمد است.

مگر این که گفته شود: مذهب مشهور عامّه- که در زمان صدور روایت بوده- همان قول احمد است که این حدیث به صورت تقیّه صادر شده است؛ ولی در جواب گفته می‌شود:

همین که در آرای عامّه اختلاف باشد امام را از تقیّه و عدم ارادهٔ جدّی بی‌نیاز می‌سازد پس ما نمی‌توانیم قاعدهٔ ترجیح را در اینجا اعمال کنیم؛ زیرا قول به کشتن بنده و قول به نکشتن او هر دو با اخبار و اقوال ایشان می‌سازد و زمان صدور روایت، قبل از احمد بوده است.

راه درست این است: روایتی که اکتفا به حبس بنده می کند کنار گذاشته شود؛ زیرا با کتاب و ادلّه مخالف است و توجیهاتی که برای آن شده صحیح نیست. مذهب صحیح آن است که جمعی از فقیهان مانند ابن ادریس، ابن حمزه و مرحوم والد برگزیده‌اند؛ یعنی بنده همانند حرّ قصاص می‌شود و صادر کنندهٔ دستور در زندان ابد می‌ماند تا بمیرد.

۱۴. حبس بنده‌ای که عمدا مرتکب قتل می‌شود

۱. یونس، عن أبان بن تغلب، عمّن رواه، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: إذا قتل العبد دفع إلی أولیاء المقتول؛ فإن شاءوا قتلوه، و إن شاءوا حبسوه، و إن شاءوا استرقّوه و یکون عبدا لهم؛ «۱»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: هرگاه بنده [کسی را] بکشد به اولیای مقتول تحویل داده می‌شود. اگر خواستند او را می کشند، یا حبس می کنند و یا او را به بندگی خود درمی‌آورند.

علّامه مجلسی: این خبر و خبر بعدی دلالت می کنند که ولیّ مقتول، در کشتن عمدی مختار است که قاتل را بکشد یا به بردگی و بندگی بگیرد و اختلافی نیست که ولی می‌تواند در مورد کشتن تصمیم‌گیری کند، امّا اگر خواست او را به بردگی بگیرد آیا به رضای مولای بنده احتیاج هست؟ اشهر بین فقیهان و ظاهر اخبار این است که احتیاجی نیست و گروهی گفته‌اند که، به رضای مولا بستگی دارد؛ زیرا کشتن عمد سبب قصاص می‌شود و مال در برابر آن- مگر با تراضی- پرداخت نمی‌شود. البته ضعف این قول در

برابر نصوص روايى

(۱). كافى، ج ۷، ص ۳۰۴، ح ۶.

واضح است. «۱»

۱۵. حبس قاتل شخص مستأمن (زنهار خواه)

۱. حدّثنا سعيد، قال: نا عبد اللّه بن مبارك، عن معمر، عن زياد بن مسلم، أن رجلا قدم من الهند بأمان إلى عدن، فقتله رجل بأخيه، فكتب فيه إلى عمر بن عبد العزيز، فكتب عمر أن لا تقتلوه به، و خذوا منه الدية و ابعثوا بها إلى ذرّيّته، و أمر به فسجن؛ «۲»

زياد بن مسلم بيان داشت كه مردى از هند با امان (زنهار) به عدن وارد شد. فرد ديگرى در برابر كشتن برادرش به دست اين مستأمن، او را كشت. در اين مورد براى عمر بن عبد العزيز نامه نوشتند او در پاسخ نوشت كه: او را نكشيد. از او ديه بگيريد و براى خانوادهٔ مقتول بفرستيد. بعد دستور داد قاتل را زندانى كنند.

۲. حدّثنا أبو بكر، قال: حدّثنا ابن مهدى، عن سفيان، عن يوسف بن يعقوب، أنّ رجلا من المشركين قتل رجلا من المسلمين، ثم دخل بأمان، فقتله أخوه، فقضى عليه عمر بن عبد العزيز بالدية، و جعله عليه فى ماله، و حبسه فى السجن، و بعث بديته إلى ورثته من أهل الحرب؛ «۳»

مشركى، مسلمانى را كشت آن‌گاه با امان وارد بلاد اسلامى شد، كه برادر مقتول او را كشت. عمر بن عبد العزيز دستور داد قاتل از مال خودش ديه بپردازد و او را زندانى كرد. بعد پول ديه را براى ورثه‌اش- كه حربى بودند- فرستاد.

نظر نگارنده: از نظر شيعه اختلافى نيست كه مسلمان در برابر مستأمن قصاص نمى‌شود، ولى تعزير مى‌شود؛ چون تساوى در دين از شروط قصاص است. امّا در مورد ديه، بايد ديهٔ ذمّى پرداخت شود. پس اگر بر مستأمن عنوان ذمّى صادق باشد ادلّه شامل او هم مى‌شود. از اين رو، ديه واجب است. «۴» امّا در مورد حبس، ملاك آن است كه بتوانيم حبس را نوعى تعزير بدانيم. در قسم دوم اين كتاب در مورد آن صحبت خواهيم كرد و مى‌گوييم كه بر آن عنوان تعزير صدق مى‌كند.

۱۶. حبس كسى كه مى‌خواهد فرزندش را بكشد

شايد دليل اين زندان، جلوگيرى از انجام كار حرام است. از ميان فقيهان شيعه و سنى

(۱). مرآة العقول، ج ۲۴، ص ۷۱.

(۲). سنن سعيد بن منصور، ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۲۸۲۶.

(۳). مصنّف ابن ابى شيبه، ج ۹، ص ۴۵۱، ح ۸۰۷۴- ۸۰۷۵ و ج ۱۲، ص ۴۶۴، ح ۱۵۲۷۳.

(۴). نك: جواهر الكلام، كتاب «قصاص» ج ۴۱، ص ۱۴۰.

تنها سرخسى در مبسوط به اين مسأله پرداخته است ...: كسى كه بخواهد فرزندش را نابود كند حبس مى‌شود. «۱»

آرى، فقيهان ما، به نوع ديگرى از مسأله- چنان كه گذشت- پرداخته‌اند و آن اين كه، اگر فرزندش را بكشد قصاص نمى‌شود، بلكه تبعيد مى‌شود، چنان كه يحيى بن سعيد بدان تصريح كرده «۲» و علّامه حلّى به تعزيرش فتوا داده است. «۳»

۱۷. حبس قصاص‌کننده (مقتصّ له) تا بهبود قصاص شونده (مقتصّ منه)

اشاره

۱. حدّثنا ابو بکر، قال: حدّثنا معاذ بن معاذ بن عوف، قال: شهدت عبد الرحمن بن أذینة، أقصّ رجلا حرصتین ثم حبس المقتصّ له حتی ینظر المقتصّ منه، قال: و کان ابن سیرین ینکر هذا الحبس؛ «۴»

معاذ بن معاذ بن عوف گفت: شاهد بودم عبد الرحمن بن أذینه مردی را دو حرصه [زخم خفیفی است در سر، که پوست را شکاف می‌دهد] قصاص کرد. سپس مقتصّ له را زندانی کرد تا وضع مقتصّ منه معلوم شود. راوی گفت: ابن سیرین این حبس را مردود می‌دانست.

۲. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا محمد بن بکر، عن ابن جریج، قال: قال عطاء: الْجُرُوحَ قِصٰاصٌ «۵» و لیس للإمام أن یضربه و لا أن یحبسه، إنّما هو القصاص، ما کان اللّه نسیّا، لو شاء لأمر بالسجن و الضرب؛ «۶»

عطاء گفته است: «در جروح قصاص است» و امام حق ندارد وی را بزند یا حبس کند و تنها قصاص است؛ خداوند فراموش کار نیست، اگر می‌خواست دستور زندان و زدن را می‌داد.

آرای فقیهان شیعه

۱. محقق حلّی: در جنایتی که مظنّهٔ هلاکت است، قصاص ثابت نیست؛ مانند جائفه [آن جراحتی است که به درون بدن برسد از هر جهتی که باشد، یعنی از پشت یا پهلو یا شکم، اگر چه از گودی زیر حلق باشد] و مأمومه [آن است که به أمّ الرأس، یعنی پرده‌ای که

---

(۱). ج ۲۰، ص ۹۰.

(۲). جامع للشرائع، ص ۵۷۶؛ ملاذ الاخیار (به نقل از: جامع للشرائع)، ج ۱۶، ص ۵۰۰.

(۳). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۸.

(۴). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۴۱۹، ح ۷۸۷۴.

(۵). مائده (۵) آیهٔ ۴۵.

(۶). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۴۱۹، ح ۷۹۷۵.

مغز را جمع می‌کند، برسد]، و در حارصه [آن است که پوست را بخراشد] و باضعه [آن است که گوشت زیادی از سر را گرفته باشد] و سمحاق [آن است که به سمحاقه، یعنی پوست نازکی که استخوان را پوشانده، برسد] و موضحه [آن است که سفیدی استخوان را نمایان سازد] و هر زخمی که در گرفتن قصاص، مظنّهٔ هلاکت نیست و غالبا خطر جانی ندارد، قصاص واقع می‌شود... «۱»

۲. علّامه حلّی: شرط است در قصاص شجاج [جمع شجّه؛ زخم‌های سر و صورت.

زخم در سایر بدن را جراحت می‌گویند و جمع آن جراح است] و اعضای بدن، عدم مظنّهٔ هلاکت، و در هر جا بیم هلاکت هست؛ مانند جائفه و مأمومه، قصاص نیست و همچنین شرط است استیفای حق بدون تجاوز و زیاده‌روی. پس قصاصی در هاشمه [آن

جراحتی است که استخوان را بشکند و خرد کند] و منقّله [آن است که انسان را به جا به جا کردن استخوان، محتاج کند] «۲» و... نیست، و در حارصه، باضعه، سمحاق و هر زخمی که مظنهٔ هلاکت ندارد، قصاص هست «... ۳»

نظر نگارنده: حارصه از زخم‌هایی است که قصاص در آن واقع می‌شود و مظنّهٔ هلاکت در آن نیست، چنان که جائفه و مأمومه چنین است. بنابراین قصاص، حقّ مجنیّ علیه است؛ در این صورت چرا زندانی می‌شود با آن‌که وی ضامن سرایت نیست؟ آیا این از مصادیق زندان کردن ظالمانه نیست!؟ آری، در صورتی که احتمال باشد قصاص جانی، جان او را به خطر اندازد به جهت ترس از سرایت، به دیه عدول می‌شود. پس در این صورت، مورد حبس کجاست!؟. «۴»

با توجه به این مطالب، از ابو یوسف، یکی از علمای اهل سنّت، نقل شده که به حبس- علاوه بر ارش و مجازات- فتوا داده و گفته است: اگر در مثل آن، قصاص ممکن نباشد، به ارش و مجازات حکم می‌شود و زندانش طولانی می‌شود تا توبه کند، آن‌گاه آزاد می‌شود. «۵»

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۳۴.

(۲). همان، ص ۲۷۵؛ روضهٔ البهیّه، ج ۱۰، ص ۲۶۷.

(۳). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۵۸.

(۴). نک: جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۳۵؛ روضهٔ البهیّه، ج ۱۰، ص ۹۳.

(۵). خراج، ص ۱۵۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۲

فصل دوم حبس مربوط به دزدی

۱. حبس کسی که برای بار سوم دست به دزدی زده

اشاره

از مسائلی که امامیه بر آن اتفاق دارند این است که دزد پس از این که بار اوّل دستش و بار دوم پایش قطع شد، اگر بار سوم دزدی کرد، زندانی می‌شود و برخی از اهل سنّت، مانند شعبی، حسن، نخعی، زهری، حماد و ثوری- بنابر نقل مغنی- بصری در تفریع و کاشانی در بدائع الصنائع بلکه حنفیه- آن طور که در الفقه علی المذاهب الأربعهٔ است- چنین گفته‌اند و در این باره، ادلّهٔ زیادی- که به سر حدّ استفاضه می‌رسد- وارد شده است.

ولی بحث در این است که آیا تا ابد در زندان می‌ماند، یا اگر توبه کرد آزاد می‌شود، یا بسته به صلاحدید امام است؟ از آرای شیخ مفید، سیّد مرتضی، دیلمی و دیگران برمی‌آید که اگر توبه کرد آزاد می‌شود که در بخش دوم کتاب، سخن از آن به میان خواهد آمد.

روایات

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه و عدّهٔ من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعا، عن ابن أبی نجران، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: قضی أمیر المؤمنین علیه السّلام فی السارق إذا سرق قطعت یمینه، و إذا سرق مرّهٔ أخری قطعت

رجله الیسری، ثم إذا سرق مرّة اخری سجنته و ترکت رجله الیمنی یمشی علیها إلی الغائط و یده الیسری یأکل بها و یستنجی بها، و قال: إنّی لأستحیی من اللّه أن أترکه لا ینتفع بشیء و لکنّنی أسجنه حتّی یموت فی السجن؛ «۱»

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۲۲، ح ۴؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۹۲، ح ۱؛ بحار الانوار (به نقل از: علل الشرائع)، ج ۷۶، ص ۱۸۵، ح ۱۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۳

امام باقر- علیه السلام- فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- در مورد دزد چنین حکم کرد: وقتی دزدی کرد دست راستش را می‌برم و اگر بار دیگر دزدی کرد پای چپش را قطع می‌کنم و اگر بار سوم دزدی کرد وی را به زندان می‌افکنم و پای راستش را می‌گذارم تا با آن قضای حاجت کند و دست چپش را می‌گذارم تا با آن بخورد و تطهیر کند و فرمود: من از خدا خجالت می‌کشم او را به گونه‌ای رها کنم که هیچ‌کاری از دستش نیاید، ولی من او را زندانی می‌کنم تا در زندان بمیرد.

مجلسی می‌گوید: این حدیث حسن و همانند صحیح است. «۱» شیخ در تهذیب الاحکام آن را از کلینی روایت کرده است. «۲»

۲. حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعهٔ، عن غیر واحد، عن أبان بن عثمان، عن زرارهٔ، عن أبی جعفر علیه السّلام قال:...

و سألته إن هو سرق بعد قطع الید و الرجل؟ فقال: أستودعه السجن أبدا و أغنی عن الناس شرّه؛ «۳»

زراره از امام باقر- علیه السلام- روایت کرد که از آن حضرت پرسیدم: اگر پس از قطع دست و پا، دزدی کرد؟ فرمود: او را به زندان می‌سپارم و مردم را از شرّش آسوده می‌سازم.

شیخ طوسی این حدیث را از کلینی در تهذیب الاحکام آورده است. «۴»

مجلسی گفته است: حدیث، مرسل و همانند موثق است. «۵»

نظر نگارنده: روایت مرسل است؛ زیرا در سند آن «عن غیر واحد» است که مشخص نیست راوی چه کسی است، مگر بر مبنای استاد ما و دیگران که آن را همانند مستفیض می‌دانند؛ زیرا راوی بیش از یک تن است.

۳. عدّهٔ من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عیسی، عن سماعهٔ بن مهران، قال، قال: إذا أخذ السارق قطعت یده من وسط الکفّ، فإن عاد قطعت رجله من وسط القدم، فإن عاد أستودع السجن، فإن سرق فی السجن قتل؛ «۶»

---

(۱). مرآهٔ العقول، ج ۲۳، ص ۳۴۴.

(۲). تهذیب الاحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۰۳، ح ۱۹.

(۳). کافی، ج ۷، ص ۲۲۲، ح ۳؛ نک: علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۳۶، ح ۲؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۹۲، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۴، ح ۱۲.

(۴). ج ۱۰، ص ۱۰۴، ح ۲۰.

(۵). مرآهٔ العقول، ح ۲۳، ص ۳۴۴؛ ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۲۰۲.

(۶). کافی، ج ۷، ص ۲۲۳، ح ۸؛ نک: تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۱۰۵؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۹۰، ح ۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۴

امام فرمود: وقتی دزد دستگیر شد، دستش از وسط کف بریده می‌شود؛ اگر تکرار کرد پایش از وسط قدم بریده می‌شود و در مرتبهٔ سوم، به زندان می‌افتد و اگر در زندان دزدی کرد کشته می‌شود.

شیخ در تهذیب الاحکام این حدیث را با این سند ذکر کرده: از یونس، از سماعه گفت: امام صادق فرمود «...: ۱»

مجلسی این روایت را موثق دانسته است. «۲»

۴. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن بعض أصحابه، عن حماد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: لا یخلّد فی السجن إلّا ثلاثة: الذی یمثّل؛ و المرأة ترتدّ عن الإسلام؛ و السارق بعد قطع الید و الرجل؛ «۳»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: تنها سه تن تا ابد در زندان می‌مانند: کسی که مثله کند و زنی که از اسلام بازگردد و سارق پس از این که دست و پایش به دلیل دزدی قطع شده باشد.

شیخ در تهذیب الاحکام «۴» و قاضی در دعائم الاسلام این حدیث را با کمی تفاوت نقل کرده‌اند. «۵»

نظر نگارنده: این روایت مرسل است و حکم به زندان ابد برای مثله‌کننده مخالف مشهور است که در فصل «آزار جسمی» آن را بیان کرده‌ایم.

۵. و روی الحسن بن محبوب، عن علی بن رئاب، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السّلام فی رجل سرق فقطعت یده الیمنی ثم سرق فقطعت رجله الیسری ثم سرق الثالثة، قال: کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یخلّده فی السجن؛ «... ۶»

از امام باقر- علیه السلام- در مورد مردی که دزدی کرده و دست راستش قطع شده و باز دزدی کرده و پای چپش قطع شده و برای بار سوم دزدی کرده است پرسیده شد، فرمود:

امیر المؤمنین- علیه السلام- چنین کسی را زندان ابد می‌کرد...

---

(۱). ج ۱۰، ص ۱۰۳، ح ۱۷.

(۲). مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۳۴۶؛ ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۲۰۱.

(۳). کافی، ج ۷، ص ۲۷۰، ح ۴۵؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۹۳، ح ۵.

(۴). ج ۱۰، ص ۱۴۴، ح ۲۹.

(۵). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۹، ح ۱۹۱۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۴۰۳، ح ۴.

(۶). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۶، ح ۱۸؛ وسائل الشیعة (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۸، ص ۴۹۵، ح ۱۲؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۹، ح ۱۹۱۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۲۶، ح ۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۵

۶. و بهذا الإسناد [عن محمد بن الحسن، عن الحسین بن الحسن بن أبان] عن الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن قاسم بن سلیمان، عن عبید بن زرارة، قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام:

هل کان علی یحبس أحدا من أهل الحدود؟ فقال: لا، إلّا السارق؛ فإنه کان یحبسه فی الثالثة بعد ما یقطع یده و رجله؛ «۱»

عبید بن زراره گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: آیا علی- علیه السلام- زندان را به عنوان حد برای کسی قرار می‌داد؟ فرمود: نه، جز دزد، که وی را در مرتبهٔ سوم پس از این که برای دزدی‌های قبلی دست و پایش قطع شده بود زندانی می‌کرد.

شاید مراد، حبس ابد باشد یا حمل شود بر این که، غالب زندانیان آن زمان دزد و افراد کمی به جرمی غیر از دزدی، زندانی بوده‌اند. در این صورت، حصر اضافی است.

۷ ... عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده، أنّ علیّا علیهم السّلام أتی بسارق فقطع یده الیمنی، ثم أتی به مرّة أخری فقطع رجله الیسری، ثم أتی به الثالثة، فقال علیّ علیه السّلام: إنّی لأستحیی من اللّه تعالی أن أدعه بلا ید یأکل بها و یستنجی و لا رجل یمشی علیها، فجلده و استودعه الحبس؛ «۲»

جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش، روایت کرده دزدی را نزد علی- علیه السلام- آوردند، دست راستش را قطع کرد، بار دیگر

نزد او آوردند پای چپش را قطع کرد برای بار سوم که آوردند علی- علیه السلام- فرمود: من از خداوند حیا می‌کنم که او را بدون دستی که با آن بخورد و تطهیر کند و بدون پایی که با آن راه برود، رها کنم پس او را تازیانه زد و به زندان افکند.

عیّاشی روایت را از سکونی نقل کرده و در آن چنین اضافه شده: «و أنفق علیه من بیت المال؛ و از بیت المال مخارج او را داد». «۳»

۸. عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السّلام عن رجل سرق فقطعت یده الیمنی ثم سرق فقطعت رجله الیسری ثم سرق الثالثة، قال: کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یخلّده فی السجن و یقول: إنّی لأستحیی من ربّی أن أدعه بلا ید یستنظف بها، و لا رجل یمشی بها إلی حاجته؛ «۴»

---

(۱). علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۳۷، ح ۳؛ وسائل الشیعة (به نقل از: علل الشرائع)، ج ۱۸، ص ۴۹۶، ح ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۵، ح ۱۵ و ص ۱۸۶، ح ۱۶.

(۲). جعفریات، ص ۱۴۰؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۱۸، ص ۱۲۵، ح ۱.

(۳). تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۰۶.

(۴). تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۱۰۴؛ بحار الانوار (به نقل از: تفسیر عیّاشی)، ج ۷۶، ص ۱۸۹، ح ۲۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۶

زراره از امام باقر- علیه السلام- در مورد مردی که دزدی کرد و در مرتبهٔ اوّل دست راستش بریده شد و باز دزدی کرد و در این بار، پای چپش قطع شد؛ آن‌گاه بار سوم دزدی کرد، پرسید، حضرت- علیه السلام- در پاسخ فرمود: امام علی- علیه السلام- او را به حبس ابد محکوم می‌کرد و می‌فرمود: من از خدا حیا می‌کنم که برای او دستی باقی نگذارم تا با آن خود را پاک سازد و پایی نگذارم که با آن برای برآوردن حاجتش گام بردارد.

۹. روی زید بن الحسن بن عیسی، قال أبو بکر بن أبی أویس: عن عبد اللّه بن سمعان، عن عبد اللّه بن علیّ بن الحسین، عن أبیه، عن جدّه، عن أمیر المؤمنین علیه السّلام إنّه کان یقطع ید السارق الیمنی فی أوّل سرقته، فإن سرق ثانیة قطع رجله الیسری، فإن سرق ثالثة خلّده فی السجن؛ «۱»

عبد اللّه بن علی بن الحسین، از پدرش، از جدّش از امیر المؤمنین- علیه السلام- روایت کرد که آن حضرت دست راست دزد را در اوّلین دزدی قطع می‌کرد. اگر بار دوم دزدی می‌کرد پای چپش را می‌برید. اگر برای بار سوم می‌دزدید زندان ابد می‌کرد.

۱۰. حدّثنی زید بن علی، عن أبیه، عن جدّه، عن علی- رضی اللّه عنهم- أنّه کان یقطع یمین السارق، فإن عاد فسرق، قطع رجله الیسری، فإن عاد فسرق استودعه السجن، و قال: إنّی لأستحیی من اللّه تعالی أن أترکه لیس له شیء یأکل به و لا یشرب و لا یستنجی به إذا أراد أن یصلّی؛ «۲»

زید بن علی برای من، از پدرش، از جدّش از علی- رضی اللّه عنهم- روایت کرد که آن حضرت دست راست دزد را می‌برید، اگر باز می‌دزدید پای چپش را قطع می‌کرد، اگر بار سوم به دزدی می‌پرداخت او را به زندان می‌افکند و می‌فرمود: من از خداوند تعالی حیا می‌کنم که او را رها کنم؛ در حالی که دستی نداشته باشد تا با آن بخورد و بیاشامد و وقتی می‌خواهد نماز بخواند نتواند تطهیر کند.

۱۱. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا جریر، عن (منصور، عن) أبی الضحی و عن مغیرة، عن الشعبی، قالا: کان علی یقول: إذا سرق السارق مرارا قطعت یده و رجله ثم إن عاد استودعته السجن؛ «۳»

علی- علیه السلام- می‌فرمود: اگر دزد چند بار دزدی کرد دستش و پایش را قطع می‌کنم و اگر باز دزدی کرد او را به زندان می‌اندازم.

۱۲. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا ابن إدریس، عن حصین، عن الشعبی و عن شعبهٔ، عن عمرو بن مرّهٔ، عن عبد اللّه بن سلمهٔ: إن علیّا أتی بسارق فقطع یده الیمنی، ثم أتی به فقطع رجله الیسری ثم أتی

(۱). مفید، ارشاد، ص ۲۶۷؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: مفید، ارشاد)، ج ۱۸، ص ۴۹۶، ح ۱۵.

(۲). مسند زید، ص ۳۰۲.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۵۰۹، ح ۸۳۰۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۷

به الثالثهٔ، فقال: إنّی أستحیی أن أقطع یده یأکل بها و یستنجی بها، و فی حدیث بعضهم: ضربه و حبسه؛ «۱»

عبد اللّه بن سلمه روایت کرد که، دزدی را نزد امام علی- علیه السلام- آوردند دست راستش را قطع کرد باز او را آوردند، پای چپش را بریـد. برای بار سوم فرمود: من خجالت می‌کشم دستش را که با آن می‌خورد و تطهیر می‌کند قطع کنم. در حدیث بعضی از آن‌ها آمده است: او را زد و زندانش کرد.

۱۳. حدثنا أبو بکر، قال: حدّثنا أبو أسامهٔ، عن عبد الرحمن بن یزید بن جابر، عن مکحول، إن عمر قال: إذا سرق فاقطعوا یده، ثم إن عاد فاقطعوا رجله، و لا تقطعوا یده الأخری، ذروه یأکل بها الطعام و یستنج بها من الغائط، و لکن احبسوه عن المسلمین؛ «۲»

عمر گفت: اگر کسی دزدی کرد دستش را قطع کنید. اگر تکرار کرد پایش را ببرید و دست دیگرش را قطع نکنید، بگذارید با آن غذا بخورد و تطهیر کند، ولی او را از مسلمانان بازدارید (زندانی کنید).

۱۴. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا ابن نمیر، عن عبد الملک، عن عطاء سئل: أ یقطع السارق أکثر من یده و رجله؟ قال: لا، و لکنه یحبس؛ «۳»

از عطا پرسیده شد: آیا دزدی بیش از یک دست و یک پایش بریده می‌شود؟ گفت: نه، ولی حبس می‌شود.

۱۵. عبد الرّزاق، عن معمر، عن جابر، عن الشعبی: کان علیّ لا یقطع إلّا الید و الرجل، و إن سرق بعد ذلک سجن و نکّل، و کان یقول: إنّی لأستحیی اللّه ألّا أدع له یدا یأکل بها و یستنجی؛ «۴»

شعبی روایت می‌کند که علی بیش از یک دست و یک پا را نمی‌برید و اگر پس از آن دزدی می‌کرد زندانی و مجازات می‌شد و می‌فرمود: من از خداوند خجالت می‌کشم برای او دستی باقی نگذارم که با آن بخورد و تطهیر کند.

۱۶. أخبرنا عبد الرزاق، عن إسرائیل بن یونس، عن سماک بن حرب، عن عبد الرحمن بن عائذ الأزدی، عن عمر، أنه أتی برجل قد سرق، یقال له: سدوم، فقطعه، ثم أتی به الثانیهٔ فقطعه، ثم أتی

(۱). همان، ج ۹، ص ۵۱۲، ح ۸۳۱۹؛ نک: سنن دارقطنی، ج ۳، ص ۱۸۰، ح ۲۸۷؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۷۵؛ کنز العمّال (به نقل از: بغوی)، ج ۵، ص ۵۵۳، ح ۱۳۹۲۹؛ محلّی، ج ۱۱، ص ۳۵۴.

(۲). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۵۱۰، ح ۸۳۱۲؛ کنز العمّال (به نقل از: مصنّف ابن ابی شیبه)، ج ۵، ص ۵۴۴، ح ۱۳۸۸۵.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۵۱۱، ح ۸۳۱۶.

(۴). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۸۶، ح ۱۸۷۶۴؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۱۳۹۰۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۸

به الثالثهٔ، فأراد أن یقطعه، فقال له علی: لا تفعل، إنّما علیه ید و رجل، و لکن احبسه؛ «۱»

دزدی به نام سدوم را نزد او (عمر) آوردند پس [دست] او را برید بار دیگر نزد او آوردند [پای] او را قطع کرد. بار سوم آوردند

خواست [دست یا پای او را] ببرد که امام علی به او گفت: قطع نکن. بیش از یک دست و پایش قطع نمی‌شود، ولی او را به زندان بیفکن.

۱۷. و حدّثنا الحجاج بن أرطاة، عن عمرو بن مرة، عن عبد اللّه بن سلمة، قال: کان علیّ- رضی اللّه عنه- یقول فی السارق: تقطع یده فإن عاد قطعت رجله، فإن عاد استودع السجن؛ «۲»

علی- علیه السلام- دربارهٔ دزد می‌فرمود: یک دست او قطع می‌شود و اگر باز انجام داد یک پایش قطع می‌شود و اگر باز انجام داد به زندان می‌افتد.

۱۸. حدّثنا الحجاج، عن عمرو بن دینار، إنّ نجدهٔ کتب إلی عبد اللّه بن عباس، یسأله عن السارق، فکتب إلیه بمثل قول علیّ- رضی اللّه عنه- و بلغنا أن أبا بکر فعل مثل ذلک بسارق؛ «۳»

نجده به عبد اللّه بن عباس نامه نوشت و دربارهٔ دزد پرسید، وی همان نظر علی- علیه السلام- را برای او نوشت؛ و به ما رسیده است که، ابو بکر با دزد چنین عمل کرد.

۱۹. حدّثنا الحجّاج، عن سماک، عمّن حدّثه: أنّ عمر استشار فی السارق فأجمعوا علی أنّه إن سرق قطعت یده، فإن عاد فقطعت رجله، فإن عاد استودع السجن؛ «۴»

عمر دربارهٔ دزد [با جمعی] مشورت کرد همه گفتند: اگر دزدی کرد یک دستش قطع می‌شود اگر تکرار کرد یک پایش قطع می‌شود و برای بار سوم به زندان سپرده می‌شود.

نظر نگارنده: روایات دیگری در بحث نفقهٔ زندانی آوردیم که به این باب مربوط است.

بنابراین، می‌شود ادّعای استفاضه، بلکه تواتر اخبار در این مقام کرد چنان که صاحب جواهر بدان تصریح کرده و می‌گوید ...: و دیگر ادلّه‌ای که ممکن است مدّعی شد متواترند یا قطع به مضمون آن‌ها پیدا کرد. «۵»

---

(۱). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۸۶، ح ۱۸۷۶۶؛ کنز العمّال (به نقل از: مصنّف عبد الرزاق)، ج ۵، ص ۵۴۵، ح ۱۳۸۸۹.

(۲). خراج، ص ۱۷۴؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۵۱۲، ح ۸۳۲۰.

(۳). خراج، ص ۱۷۴؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۵۵۳، ح ۱۳۹۲۳ (به نقل از: سعید بن منصور و مسلم و بخاری).

(۴). همان.

(۵). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۱۹

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ صدوق: وقتی دزد دستگیر شد دستش از وسط کف بریده می‌شود و اگر تکرار کرد پایش از وسط قدم بریده می‌شود و بار سوم به زندان می‌افتد و اگر در زندان دزدی کرد کشته می‌شود. «۱»

۲. شیخ مفید ...: اگر پس از اینکه پای چپش قطع شد، بار سوم دزدی کرد و دزدی‌اش از داخل حرز و به مقدار یک چهارم دینار بود، به زندان ابد می‌افتد تا بمیرد و یا امام دید که وی فردی صالح و تایب گشته و دیگر دست به دزدی نخواهد زد و بداند که آزادی او مصلحت است با وجود این شرایط آزاد شود. «۲»

۳. سیّد مرتضی: از دیدگاه‌های ویژهٔ امامیه این است که، هر کس به مقدار خاصّی از داخل حرز بدزدد، دست راستش از موضعی که گفتیم بریده می‌شود و اگر بار دوم دزدی کرد پای چپش بریده می‌شود و پس از قطع پای چپش اگر بار سوم دزدی کرد زندانی

می‌شود تا بمیرد یا امام تصمیم بگیرد. اگر در زندان از داخل حرز به مقدار نصاب قطع، دزدی کرد گردنش زده می‌شود. «۳»

۴. شیخ طوسی ...: اگر بار سوم دزدی کرد دسته‌ای می گویند: دست چپش بریده می‌شود، ولی نزد ما حبس ابد می‌شود. «۴»

۵. همو: اگر بیش از دو بار دزدی کرد به حبس ابـد می‌افتـد و اگر در زنـدان از داخل حرز به مقداری که گفتیم دزدی کرد، کشـته می‌شود. «۵»

۶. ابو الصـلاح حلبی ...: اگر بار سوم دزدی کرد در حبس ابد می‌ماند و اگر در زندان دزدی کرد به قتل صبر کشـته می‌شود؛ یعنی مثلا رگ او را می‌زنند و رهایش می کنند تا بمیرد. «۶»

۷. سلّار بن عبد العزیز: اگر بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد تا بمیرد یا اگر امام

---

(۱). مقنع (چاپ جدید)، ص ۱۵۰.

(۲). مقنعه، ص ۸۰۲.

(۳). انتصار، ج ۲۶۳.

(۴). مبسوط، ج ۸، ص ۳۵؛ نک: خلاف، ج ۶، ص ۴۳۶، مسألهٔ ۳۰.

(۵). نهایه، ص ۷۱۷.

(۶). کافی فی الفقه، ص ۴۱۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۰

دید توبه کرده و فردی شایسـته گشـته آزادش می کند. امّا اگر در حبس از داخل حرز به مقدار نصاب دزدید، گردنش زده می‌شود. «۱»

۸. علی بن حمزه ...: اگر دزد بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد و اگر در زندان دزدی کرد، کشته می‌شود. «۲»

۹. قاضی ابن برّاج ...: اگر بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد. «۳»

۱۰. ابن زهره: اگر شـروط قطع موجود بود، اوّلین بـار دست راست دزد قطع می‌شود، بـار دوم پـای چپ او قطع می‌شود و بار سوم تا ابد در حبس می‌ماند یا ولیّ امر راجع به او تصمیم می گیرد. «۴»

۱۱. ابن ادریس حلّی: اگر پس از این [یعنی پس از دو بار] دزدی کرد به حبس ابـد می‌افتـد. اگر در زندان از داخل حرز و به مقدار مذکور دزدید، نزد ما بدون هیچ اختلافی کشته می‌شود. «۵»

۱۲. محقق حلّی: اگر سه بار دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد. «۶»

۱۳. همو ...: اگر بار سوم دزدید تا ابد در حبس می‌ماند و اگر باز دزدی کرد، کشته می‌شود. «۷»

۱۴. یحیی بن سعید: اگر بار سوم دزدی کرد واجب است تا ابد در زندان بماند. «۸»

۱۵. علّامه حلّی ...: اگر بار سوم دزدی کرد تا پایان عمر در زندان می‌ماند. «۹»

۱۶. همو ...: اگر بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد سپس اگر از زندان یا جای دیگر، دزدی کرد، کشته می‌شود. «۱۰»

۱۷. شهید اوّل و ثانی: پس از قطع دست و پا، در دزدی سوم حبس ابد می‌شود تا

---

(۱). مراسم، ج ۲۵۹.

(۲). وسیله، ج ۴۲۰.

(۳). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۴۵.

(۴). غنیهٔ النزوع، ص ۴۳۲.

(۵). سرائر، ج ۳، ص ۴۸۹.

(۶). مختصر النافع، ص ۲۲۵.

(۷). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۶.

(۸). نزههٔ الناظر، ص ۱۲۲؛ نک: جامع للشرائع، ص ۵۶۱.

(۹). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۱۰). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۱

بمیرد و اعضای او بریده نمی‌شود. «۱»

۱۸. فاضل مقداد ...: مشهور نزد فقیهان بریدن از ناحیهٔ مفصلی است که کف را از مچ جدا می‌کند ولی نزد اصحاب ما چهار انگشت از دست راست بریده می‌شود و کف دست و انگشت شست باقی می‌ماند. اگر پس از قطع دست بار دیگر دزدی کرد و دارای شرایط قطع بود پای چپش قطع می‌شود و پاشنه‌اش باقی می‌ماند؛ اگر بار سوم پس از قطع پا دزدی کرد، در زندان می‌ماند تا بمیرد و اگر در زندان دزدی کرد، کشته می‌شود. «۲»

۱۹. شیخ بهائی: و امّا موارد حبس ابد، که برای چند دسته به عنوان حدّ است عبارتند از ...: دستهٔ دوم: کسانی که بار سوم پس از قطع یک دست و یک پا دزدی می‌کنند. «۳»

۲۰. شیخ حرّ عاملی: واجب است بریدن دست کسی که یک چهارم دینار به بالا یا چیزی به این قیمت را از داخل حرز بدزدد؛ یعنی از دست راست او چهار انگشت بریده می‌شود و کف دست باقی می‌ماند و اگر بار دوم دزدی کرد پای چپش از برآمدگی قطع می‌شود و پاشنهٔ پا باقی می‌ماند و واجب است پانسمان و معالجه شود و اگر بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد و اگر باز دزدی کرد کشته می‌شود. «۴»

۲۱. علّامه مجلسی ...: هر کس پس از قطع دست و پایش، بار سوم دزدی کرد، به حبس ابد می‌افتد. «۵»

۲۲. سیّد علی طباطبائی: اگر تکرار کرد و بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد و تنها در صورت فقر، نفقه‌اش از بیت المال داده می‌شود. «۶»

۲۳. فاضل هندی: اگر باز دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد تا بمیرد یا توبه کند و امام در او شایستگی و تصمیم جدّی بر ترک دزدی ببیند و آزادی او را صلاح بداند و اگر چیزی ندارد که مخارج خود را با آن بگذراند از بیت المال به او داده می‌شود. «۷»

۲۴. شیخ محمد حسن نجفی: در هر صورت اگر بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد تا بمیرد یا توبه کند و اگر چیزی ندارد نفقه‌اش از بیت المال داده می‌شود و عضوی از

---

(۱). روضهٔ البهیّه، ج ۹، ص ۲۸۵.

(۲). کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۵۰.

(۳). جامع عباسی، ص ۴۲۳.

(۴). بدایهٔ الهدایهٔ، ج ۲، ص ۴۶۸.

(۵). حدود، قصاص، دیات، ص ۳۷.

(۶). ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

(۷). کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۴۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۲

او بریده نمی‌شود و در هیچ یک از این امور، اختلافی- چه از نظر نص و چه از نظر فتوا- ندیدم بلکه از ناحیهٔ نصوص وارده می‌توان مدّعی قطع به آن شد. «۱»

۲۵. آیهٔ اللّه مامقانی: اگر بار سوم دزدی کرد عضوی از او بریده نمی‌شود، بلکه به حبس ابد می‌افتد تا توبه کند یا بمیرد و نفقهٔ او، در صورتی که چیزی ندارد، تا در زندان است از بیت المال پرداخت می‌شود. «۲»

۲۶. امام خمینی ...: اگر بار سوم به دزدی پرداخت به حبس ابد می‌افتد تا بمیرد و اگر فقیر باشد از بیت المال زندگی‌اش تأمین می‌شود. «۳»

۲۷. آیهٔ اللّه خوئی: اگر بار سوم دزدی کرد به حبس ابد می‌افتد و از بیت المال خرجی‌اش داده می‌شود و اگر در زندان دزدید کشته می‌شود و در این امور فرقی بین مسلمان و کافر، مرد یا زن، آزاد و برده نیست. «۴»

۲۸. آیهٔ اللّه طبسی: اگر بار سوم دزدید در حبس ابد می‌ماند تا بمیرد و اگر مالی ندارد از بیت المال نفقه‌اش داده می‌شود. «۵»

۲۹. آیهٔ اللّه گلپایگانی: هرکس پس از قطع یک دست و یک پایش در دزدی‌های قبلی، باز دزدی کند زندانی می‌شود تا بمیرد. «۶»

نظر نگارنده: ندیدم کسی از فقیهان ما با حبس دزدی که برای بار سوم دزدیده مخالفت کرده باشد.

آرای دیگر مذاهب

۳۰. مدوّنهٔ الکبری: گفتم: به من بگو: کسی که چند بار پی‌درپی دزدی کند آیا به نظر مالک، اوّل دست راستش بریده می‌شود، آن‌گاه پای چپش، بعد دست چپش و سپس پای راستش؟

گفت: آری. مالک گفته است: اگر پس از آن دزدی کرد، زده و زندانی می‌شود. «۷»

---

(۱). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۳۳.

(۲). مناهج المتقین، ص ۵۰۲.

(۳). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۰.

(۴). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۰۵.

(۵). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۸ ص ۵۵.

(۶). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۹.

(۷). ج ۶، ص ۲۸۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۳

۳۱. ابو یوسف: اگر مردی که دست راستش از کار افتاده و معیوب است دزدی کرد همان دست از کار افتاده و معیوب قطع می‌شود ولی اگر دست چپش معیوب بود، دست راستش قطع نمی‌شود؛ زیرا اگر دست راستش بریده شود بدون دست می‌شود و سزاوار نیست. همچنین اگر پای راستش شل و معیوب بود، دست راستش قطع نمی‌شود تا از یک نیمهٔ بدن، بدون دست و پا نباشد. حال اگر پای راست سالم و پای چپ شل بود، دست راستش بریده می‌شود؛ زیرا پای شل در نیمهٔ دیگر بدن است. اگر برای بار دوم دزدید، پای چپش که شل است، بریده می‌شود و اگر بار سوم دزدی کرد عضوی بریده نمی‌شود، ولی برای آسودگی مسلمانان حبس و مجازات می‌شود تا توبه کند «... ۱»

۳۲. ابن جلّاب: هر کس یک چهارم دینار طلا یا سه درهم نقره یا کالایی که برابر آن باشد، از حرز بدزد و بیرون ببرد، باید عضوش قطع شود و اوّلین عضوی که از دزد قطع می‌شود دست راستش است. آن دست با آتش داغ می‌شود و پانسمان می‌شود تا خون نیاید. اگر بار دوم دزدید پای چپ بریده می‌شود و بار سوم، دست چپ و بار چهارم پای راست، و بار پنجم کتک می‌خورد و حبس می‌شود. «۲»

۳۳. کاشانی ...: دست راست در اوّلین دزدی و پای چپ در دومین دزدی قطع می‌شود و پس از آن، به هیچ وجه عضوی بریده نمی‌شود، ولی ضامن شیء دزدی شده است و تعزیر و حبس می‌شود تا توبه کند. «۳»

۳۴. موصلی: دست راست دزد از مچ قطع و داغ می‌شود اگر بار دوم دزدی کرد، پای چپش بریده می‌شود و بار سوم عضوی را نمی‌برند بلکه حبس می‌شود تا توبه کند. «۴»

۳۵. ابن قدامه: خرقی گفته است: اوّلین بار دست راست دزد از مفصل کف دست بریده و جای آن داغ می‌شود. بار دوم پای چپش از مفصل برآمدگی قطع و جای آن داغ می‌شود. برای بار سوم تنها به حبس می‌افتد و دست و پایی از او بریده نمی‌شود.

مقدسی در شرح آن گفته است: علی- رضی اللّه عنه- حسن، شعبی، نخعی، زهری، حمّاد، ثوری و اصحاب رأی این نظر را داشته‌اند، ولی از احمد نقل است که بار سوم دست

---

(۱). خراج، ص ۱۷۴.

(۲). تفریع، ج ۲، فصل ۹۴۲، ص ۲۲۷.

(۳). بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۸۶.

(۴). اختیار، ج ۴، ص ۱۰۹.

چپش و بار چهارم پای راستش بریده می‌شود و بار پنجم تعزیر می‌شود و به حبس می‌افتد. «۱»

۳۶. مرداوی (در مورد گفتهٔ او: «اگر دوباره دزدی کرد، حبس می‌شود ولی عضوی از او قطع نمی‌شود.»): یعنی اگر پس از قطع دست راست و پای چپ دزدی کرد، زندانی می‌شود و عضوی از او قطع نمی‌شود، این بی‌هیچ شکی عقیدهٔ ماست. در فروع گفته است: این مذهب ماست که افراد زیر، آن را برگزیده‌اند: ابو بکر، خرقی، ابو الخطاب در کتاب خلاف خود، ابن عقیل، شیرازی، مصنّف، شارح و دیگران؛ و در خلاصه، مغنی، شرح، محرّر، نظم، رعایتین، حاوی الصغیر و جز آن‌ها، آن را مقدّم داشته‌اند...

پس بنابر مذهب ما، در مرتبهٔ سوم مثل مرتبهٔ پنجم زندانی می‌شود تا توبه کند. این مذهب ماست و اصحاب بدان اعتقاد و قطع پیدا کرده‌اند. مصنّف و جمعی، حبس را به صورت مطلق آورده‌اند و مرادشان قول اوّل (حبس) است.

در ایضاح گفته است: زندانی و مجازات می‌شود و در تبصره گفته است: حبس یا تبعید می‌شود. من می‌گویم: تبعید بعید است؛ و در بلغه و رعایه گفته است: تعزیر و حبس می‌شود تا توبه کند. «۲»

۳۷. ابن نجار: اگر پس از قطع دست و پایش باز دزدی کرد، حبس می‌شود تا توبه کند. «۳»

۳۸. جزیری: حنفیان گفته‌اند: اگر پس از قطع دست راست و پای چپ، باز دزدی کرد اجرای حد متوقف می‌شود در مرتبهٔ سوم قطع عضو واجب نیست، بلکه ضامن کالای دزدی شده است و به حبس می‌افتد و مورد ضرب واقع می‌شود تا از دزدی توبه کند.

ابو حنیفه معتقد است: در مرتبهٔ دوم، پای چپش قطع می‌شود و در مرتبهٔ سوم به حبس می‌افتد. شافعیان می‌گویند: اگر بار پنجم دزدی کرد تعزیر و حبس می‌شود. «۴»

۲. حبس دزد معیوب و دست و پا بریده

اشاره

اگر شخصی که دست‌ها و پاهایش قطع شده، دزدی کند حکم او حبس است چنان که

---

(۱). مغنی، ج ۸، ص ۲۶۴؛ نک: محلّی، ج ۱۱، ص ۳۵۴.

(۲). انصاف، ج ۱۰، ص ۲۸۵.

(۳). منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۸۹؛ نک: بهوتی، شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۳۷۴.

(۴). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۱۵۹؛ نک: انتصار، ص ۲۶۳؛ مزنی، مختصر (چاپ شده با کتاب الامّ)، ج ۸، ص ۲۶۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۵

شیخ طوسی در نهایه و ابن برّاج در الکامل فی الفقه- بنابر نقل مختلف الشیعهٔ علّامه- و علّامه حلّی در قواعد الاحکام به آن فتوا داده‌اند؛ و در تحریر الاحکام آن را قوی دانسته و فاضل هندی در کشف اللثام و صاحب جواهر برای آن دلیل آورده‌اند. مالک، شافعی، ابو ثور و اصحاب رأی به آن معتقدند گرچه خلاف مشهور است. دسته‌ای صریحا آن را رد کرده‌اند همانند ابن ادریس، محقق در مختصر النافع و شرائع الاسلام، علّامه در مختلف الشیعهٔ، اردبیلی در مجمع الفوائد و جمعی از معاصران.

روایات

۱. أخبرنا أبو حازم و أبو نصر بن قتادهٔ، قالا: أنبأ أبو الفضل الكرابيسی، أنبأ أحمد بن نجدهٔ، ثنا سعيد بن منصور، ثنا أبو الأحوص، ثنا سمّاك بن حرب، عن عبد الرحمن بن عائذ، قال: أتی عمر بن الخطّاب برجل أقطع اليد و الرجل قد سرق، فأمر به عمر أن يقطع رجله، فقاله علیّ- رضی اللّه عنه-:

إنّما قال اللّه عز و جل: إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ «... ۱» فقد قطعت يد هذا و رجله فلا ينبغی أن تقطع رجله فتدعه ليس له قائمهٔ يمشی عليها، إمّا أن تعزّره و إما أن تستودعه السجن، قال: استودعه السجن؛ «۲»

مردی را که یک دست و یک پایش به جهت دزدی قطع شده بود نزد عمر آوردند. عمر دستور داد: پایش قطع شود که علی- علیه السلام- گفت: خداوند- عزّ و جل- فرموده است:

«مجازات کسانی که با خدا و رسولش می‌جنگند ... این است که دست و پایشان به خلاف یکدیگر قطع شود.» و این شخص یک دست و یک پایش قطع شده، سزاوار نیست پایش را قطع کنی و پایی برای او باقی نگذاری که با آن راه برود؛ از این رو، یا تعزیرش کن یا به زندانش بسپار. عمر گفت: او را به زندان می‌سپارم.

۲. روی عن أبی سعيد المقبری، عن أبيه، قال: حضرت علی بن أبی طالب أتی برجل مقطوع اليد و الرجل قد سرق، فقال لأصحابه: ما ترون فی هذا؟ قالوا: اقطعه يا أمير المؤمنين!

قال: أقتله إذن، و ما عليه القتل، بأیّ شیء يأكل الطعام؟ بأیّ شیء يتوضّأ للصلاهٔ؟ بأیّ شیء يغتسل من جنابته؟ بأیّ شیء يقوم إلی حاجته؟ فردّه إلی السجن أيّاما ثم أخرجه فاستشار أصحابه، فقالوا مثل قولهم الأوّل، و قال لهم مثل ما قال أوّل مرهٔ، فجلده جلدا شديدا ثم أرسله؛ «۳»

---

(۱). مائده (۵) آيهٔ ۳۳.

(۲). سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۷۴؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۵۵۳، ح ۱۳۹۲۸؛ محلّی، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

(۳). شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۳۷۴- و گفته است: حکمت و فلسفه زندانی کردن دزد این بوده است که از دزدی

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۶

در حضور علی بن ابی طالب بودم، مردی را که یک دست و یک پایش قطع شده و دزدی کرده بود نزد ایشان آوردند به اصحابش فرمود: نظر شما دربارهٔ این شخص چیست؟

گفتند: ای امیر مؤمنان! قطع کن. فرمود: در این صورت گویا او را کشته‌ام؛ در حالی که جزای او کشتن نیست. اگر دست دیگر او را ببرم با چه غذا بخورد؟ چگونه برای نماز وضو بگیرد؟ چگونه غسل جنابت کند؟ چگونه قضای حاجت کند؟ چند روزی او را زندانی کرد سپس او را بیرون آورد و باز با اصحاب دربارهٔ او مشورت کرد ایشان همان سخن قبل را تکرار کردند و حضرت هم همان جواب قبلی را به ایشان داد آن‌گاه او را تازیانهٔ سختی زد و رهایش کرد.

آرای فقیهان شیعه (موافق حبس)

۱. شیخ طوسی: کسی که واجب شده دست راستش قطع شود و آن دست معیوب و از کارافتاده باشد همان دست، قطع می‌شود نه دست چپش و همچنین کسی که واجب شده پای چپش قطع شود و پای چپش از کارافتاده باشد همان پا قطع می‌شود نه پای راستش؛ و کسی که دزدی کرده و دست راست ندارد اگر این دست در قصاص یا غیر قصاص قطع شده باشد و دست چپ دارد، دست چپ او قطع می‌شود ... و امّا اگر پا ندارد، بنابر آنچه گفتیم، جز حبس کیفری بر او نیست. «۱»

۲. همو (در مسائل الحلبیه): کسی که هر دو دست و دو پایش قطع شده اگر چیزی دزدی کرد که موجب قطع است باید بگوییم: امام در تأدیب و تعزیر او مخیّر است، هرچه خواست انجام می‌دهد؛ زیرا برای کیفر خاص دلیلی نداریم؛ و اگر بگوییم: واجب است حبس ابد شود؛ چون در اینجا قطع امکان ندارد و کار دیگری هم نمی‌شود انجام داد و ترک آن مایهٔ مخالفت و اسقاط حدود است، قوی است. «۲»

۳. قاضی ابن برّاج (در الکامل فی الفقه): اگر کسی که دست راستش قطع شده و دست چپ دارد دزدی کرد، دست چپش قطع می‌شود، اگر دست چپ نداشت پایش قطع می‌شود و اگر پا نداشت غیر از حبس، کیفری بر او نیست. «۳»

دست بردارد و تعزیر شود.

(۱). نهایه، ص ۷۱۷؛ نک: مبسوط، ج ۸، ص ۳۹؛ خلاف، ج ۵، ص ۴۴۱، مسألهٔ ۳۷.

(۲). به نقل از: ابن ادریس، سرائر، ج ۳، ص ۴۸۹.

(۳). مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۲۲۲، مسألهٔ ۷۸ و نک: ج ۹، ص ۲۴۳ و ۲۵۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۷

۴. علّامه حلّی: اگر دست و پا ندارد، زندانی می‌شود. «۱»

۵. همو: در مورد کسی که هر دو دست و پایش قطع شده ... اگر بگوییم: واجب است حبس ابد شود؛ چون بریدن امکان ندارد و کار دیگری جز حبس نمی‌شود کرد و عدم اجرای حد هم جایز نیست این استدلال، قوی است و ابن ادریس تعزیر را انتخاب کرده است. «۲»

۶. فاضل مقداد: در چند جا حبس واجب است ...: کسی که پس از قطع دست و پایش در دو مرحلهٔ دزدی، بار سوم دزدی کند، یا این که شخص بی‌دست و پا دزدی کند. «۳»

۷. شهید ثانی: اگر پا نداشته باشد، حبس می‌شود. «۴»

۸. همو: البته در آن اشکالی است؛ چون نص به عنوان کیفر دزدی در مرتبهٔ سوم، پس از قطع دست و پای او وارد شده است و این معنا در اینجا انجام گرفته نشد پس این عقوبت (حبس) در سرقت اوّل، خروج از مورد اذن شرع است و قیاس مع الفارق است. «۵»

۹. فاضل هندی (پس از نقل کلام حلّی در قواعد الاحکام): زیرا در شرع اجمالا مجازات دزدی، حبس قرار داده شده است. «۶»

۱۰. شیخ محمد حسن نجفی (در مقام توجیه کلام شیخ طوسی): حبس ابد می‌شود و شاید علت آن این است که اجمالا حبس، مجازات دزدی قرار گرفته است. «۷»

آرای دیگر مذاهب

۱۱. مدوّنهٔ الکبری: گفتم: به من بگو: اگر کسی که نه دست دارد و نه پا، دزدی کرد و آدم فقیری بود و هیچ نداشت و مال دزدی را هم مصرف کرده بود اگر دستگیر شد آیا به قول مالک مورد ضرب واقع می‌شود و به زندان می‌افتد و ضامن کالای دزدی شده است؟

گفت: آری، ولی من خودم از او (مالک) نشنیدم. «۸»

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۱.

(۲). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۳). نضد القواعد الفقهیه، ص ۴۹۹.

(۴). روضهٔ البهیّه، ج ۹، ص ۲۸۵.

(۵). مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۵۲۲.

(۶). کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۴۹.

(۷). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۳۸.

(۸). ج ۶، ص ۲۸۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۸

۱۲. ابن قدامه: کسی که در حال دزدی دست راست دارد، ولی به دلیل قصاص یا مرض خوره قطع شده یا فردی متجاوز دست او را قطع کرد، اجرای حد ساقط می‌شود و فرد متعدّی تنها تأدیب می‌شود. مالک، شافعی، ابو ثور و اصحاب رأی، همین را گفته‌اند. «۱»

آرای فقیهان شیعه (مخالف حبس)

۱. ابن ادریس (پس از سخن شیخ در مسائل الحلبیه): اقوا به نظر من این است کسی که دست و پا ندارد اگر اوّلین بار است که دزدی کرده جایز نیست حبس ابد شود، بلکه باید تعزیر شود؛ زیرا حبس، حدّ کسی است که بار سوم دزدیده باشد؛ یعنی پس از دو بار، که در هر دو بار هم حد بر او جاری شده باشد پس چگونه، حدّی که برای بار سوم است بار اوّل اجرا شود. «۲»

۲. محقق حلّی: شیخ در نهایه گفته است: اگر پا ندارد بیش از حبس بر او چیزی نیست؛ و در همه فروع و از جمله این فرع، تردید و اشکال است. «۳»

۳. همو: در نهایه گفته است ...: اگر با وجود نداشتن دست و پا دزدید زندانی می‌شود؛ و در همهٔ فروع و از جمله این فرع، اشکال

است. «۴»

۴. علّامه حلّی: اگر دزدی کرد در حالی که نه دست دارد و نه پا، زندانی می‌شود و در همهٔ این سخن، اشکال است منشأ آن این است که حد به عضو تعلّق می‌گیرد و به جای دیگر انتقال نمی‌یابد. «۵»

۵. همو (پس از نقل سخن ابن ادریس): در کلام ایشان اشکالی نیست. «۶»

۶. ابن فهد حلّی ...: شایسته‌تر آن است که گفته شود: امام می‌تواند به هر نحوی- تعزیر یا حبس و یا به هر نحو دیگر- وی را تأدیب نماید. «۷»

۷. محقق اردبیلی: اگر دزد به هنگام دزدی هیچ دست و پایی نداشته باشد حبس ابد

(۱). مغنی، ج ۸، ص ۲۶۳؛ نک: انصاف، ج ۱۰، ص ۲۶۳.

(۲). سرائر، ج ۲۳، ص ۴۹۰.

(۳). مختصر النافع، ص ۲۲۵.

(۴). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۷.

(۵). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۶). مختلف الشیعة، ج ۹، ص ۲۲۳، مسألة ۷۸.

(۷). مهذّب البارع، ج ۵، ص ۱۱۳ و مانند در: ج ۵، ص ۹۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۲۹

می‌شود؛ مانند موقعی که شخصی بعد از قطع دست راست و پای چپ برای بار سوم دزدی کند حبس می‌شود، بلکه در این مورد، به طریق اولی باید حبس ابد شود؛ زیرا در صورتی که دست و پا داشته باشد آن دو بریده نمی‌شوند، بلکه وی زندانی می‌شود پس وقتی که اصلا دارای این دو عضو نباشد به طریق اولی قطع نمی‌شود. ولی در این استدلال اشکال است؛ زیرا ملازمه‌ای نیست میان این که چون بار سوم موجب می‌شود به حبس ابد بیفتد پس بار اوّل هم موجب حبس دائم می‌شود و این عدم ملازمه روشن است. پس دلیل، قیاس مع الفارق است. آری، اگر ثابت شود علت در مرتبهٔ سوم، دزدی به اضافهٔ عدم بقای محل قطع است، چنین ملازمه‌ای درست می‌شود ولی چگونه می‌شود چنین چیزی را اثبات کرد؟! «۱»

۸. سیّد علی طباطبائی ...: در صورت نداشتن دست و پا آیا زندانی می‌شود یا تعزیر؟

چند قول است که احوط اکتفای به تعزیر است. «۲»

۹. شیخ محمد حسن نجفی ...: پس وجه صحیح این است که وقتی موضوع حد- که با ادلّه به خصوص پس از سقوط حد به هنگام شبهه، ثابت شده است- ساقط شد حد هم ساقط می‌شود و تعزیر باقی می‌ماند و آن، در همهٔ موارد و در این مورد، یعنی دزدی که هر دو دست ندارد و یا پای چپ یا راست ندارد، به نظر حاکم وابسته است. امّا احتمال این که اجرای حد، به عضو دیگر یا به حبس ابد منتقل شود، اشکال آن برای شما معلوم شد بلکه گاهی گفته می‌شود: اگر این شخص بار دوم و سوم هم دزدی کرد گرچه محل موجود است در عین حال تعزیر می‌شود؛ زیرا می‌گویند: اجرای حد مترتب است بر این که در مرحلهٔ اوّل، قطع صورت گرفته باشد و فرض این است که قطع صورت نگرفته است. «۳»

۱۰. امام خمینی: در مورد دزدی که دست راست ندارد گفته شده: اگر آن دست در قصاص یا غیر قصاص قطع شده و دست چپ دارد، دست چپ او قطع می‌شود و اگر دست چپ هم ندارد پای چپش قطع می‌شود و اگر پا ندارد تنها به زندان می‌افتد و در همهٔ این موارد به نظر می‌آید که حد ساقط و دزد تعزیر می‌شود. «۴»

۱۱. آیة اللّه خوئی: اگر کسی که دست راست ندارد دزدی کند حدّ قطع بر او جاری

---

(۱). مجمع الفائده، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

(۲). ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۴۰.

(۳). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۳۹؛ نک: مجلسی، دیات، ص ۳۷.

(۴). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۰

نمی‌شود و به دیگر اعضای او انتقال نمی‌یابد و حبس هم جای آن را نمی‌گیرد. همچنین اگر بار اوّل دزدی کرد و دست راستش قطع شد بعد بار دوم دزدی کرد و پای چپ نداشت حد بر دیگر اعضای او جاری نمی‌شود و حبس هم جای آن را نمی‌گیرد؛ چنان که همین شخص اگر بار سوم دزدی کرد، حبس نمی‌شود و نیز می‌گوید ...: حبس، حکم کسی است که دو بار بر او حد جاری شده باشد نه کسی دیگر؛ و تجاوز از مورد، احتیاج به دلیل دارد. آری، در همهٔ این موارد تعزیر به مقداری که حاکم صلاح بداند، واقع می‌شود. «۱»

۱۲. آیة اللّه طبسی- قدّس سرّه-: این حبس خلاف مشهور است و سیّد در ریاض المسائل گوید: احوط اقوال این است که به تعزیر اکتفا شود؛ و چون مسأله تنقیح نشده است احوط قول سیّد است و خداوند به حقایق احکام خود داناست. «۲»

۱۳. آیة اللّه سبزواری: اگر دزدی کند و دست راستش به جهت قصاص یا جهت دیگر بریده شده بود، از برخی فقیهان نقل شده اگر دست چپ داشت قطع می‌شود و اگر نداشت پای چپش بریده می‌شود و اگر دارای پای چپ نیز نبود، زندانی می‌شود.

در شرح گفته است: این مطلب به گروهی از فقیهان، از جمله شیخ طوسی و علّامه نسبت داده شده که به عموم آیه‌ای تمسک جسته‌اند که در مورد دست راست- اگر وجود داشت- یا پای چپ نازل شده است، چنان که از مبسوط نقل شده یا اگر دست راست و پای چپ نداشت، برای مجازات کاری که انجام داده زندانی می‌شود.

آن گاه گفته است: در تمام این مطالب، جای اشکال و فی الجمله اصل تعزیر روشن است. در شرح گفته است: زیرا آن، بی‌دلیل معتبری از آن چیزی که شرع در مورد جایگاه قطع معیّن کرده، تخطی کرده است. امّا از مذاق شرع می‌توان دریافت که تعزیر حتما باید باشد، منتها خصوصیّات تعزیر به نظر حاکم بستگی دارد. «۳»

نظر نگارنده: وجه صحیح این است که با سقوط موضوع، حد ساقط شود چنان که جمعی از بزرگان فقها مانند ابن ادریس، صاحب جواهر، صاحب ریاض و از معاصران چون امام خمینی- قدّس سرّه- آیة اللّه خوئی و والد بزرگوار بر این عقیده‌اند. بلکه اصلا دلیلی برای ثبوت حبس وجود ندارد. آری، تعزیر می‌شود؛ زیرا اصل در هر کار حرامی که

---

(۱). مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۰۷، مسألهٔ ۲۴۴.

(۲). ذخیرة الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۵۹.

(۳). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۱۰۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۱

دلیل ویژه‌ای برای کیفر آن نیامده باشد، تعزیر است. «۱» پس می‌شود کلام شیخ را توجیه کرد به این که حبس از باب تعزیر است نه حد.

۳. حبس دزد زیورآلات

یحیی بن سعید می‌گوید: در دزدی زیورآلات حد جاری نمی‌شود، بلکه مورد ضرب قرار می‌گیرد و حبس می‌شود. «۲»
نظر نگارنده: شاید علت عدم اجرای حد این است که دزدی از غیر حرز است و عنوان مختلس بر او صدق می‌کند. مختلس کسی است که چیزی را از کوچه و بازار می‌رباید یا گوشواره از گوش دختر بچه‌ها درمی‌آورد که در روایات ضرب و زندانی شدن او وارد شده است؛ و من جز یحیی بن سعید کسی از فقیهانمان را ندیدم که فتوا به ضرب و حبس داده باشد، بلکه به این اکتفا کرده‌اند که حاکم هر طور صلاح بداند او را تعزیر می‌کند. ممکن است گفته شود: تعزیر شامل حبس هم می‌شود- چنان که در بخش دوم کتاب به آن اشاره کرده‌ایم.

۴. حبس طرّار (جیب‌بر)، مختلس (رباینده)، قفّاف «۳» (صرافی که با مهارت پول‌ها را در میان انگشتان پنهان می‌کند و می‌دزدد)

اشاره

روایاتی وارد شده است که طرّار، مختلس و قفّاف زندانی می‌شوند و اهل سنّت مانند ابو یوسف چنین رأی داده‌اند. ولی امامیه در مورد طرّار به قطع عضو و در مورد مختلس و قفّاف به تعزیر فتوا داده‌اند پس از نظر شیعه در این موارد، حبس نیست.

روایات

۱. و بهذا الإسناد [علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال]: إنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام أتی برجل اختلس درّة من أذن جاریة، قال: هذه الدغارة «۴» المعلنة، فضربه و حبسه؛ «۵»
مردی را نزد حضرت امیر- علیه السلام- آوردند که گوشواره‌ای از گوش دختر بچه‌ای

(۱). نک: ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۴۰.
(۲). جامع للشرائع، ص ۵۶۲.
(۳). در مورد معنای قفّاف ر. ک: معیار اللغه، ج ۲، ص ۲۱۶؛ نهایه، ج ۳، ص ۱۱۸.
(۴). دغاره: ربودن شیء است. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۸۸؛ نک: نهایه، ج ۲، ص ۱۲۳.
(۵). کافی، ج ۷، ص ۲۲۶، ح ۷؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۵۰۳، ح ۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۲

ربوده بود فرمود: این ربودن، علنی است؛ پس او را زد و حبس کرد.
شیخ در تهذیب الاحکام «۱» حدیث را ذکر کرده است و در آن به جای کلمهٔ «دغاره» کلمهٔ «زعاره» «۲» آمده است.
۲. و عنه [علی علیه السّلام] أنّه قال فی المختلس: لا یقطع و لکنّه یضرب و یسجن؛ «... ۳»
از او [علی- علیه السلام-] دربارهٔ مختلس «۴» روایت شده که فرمود: قطع عضو نمی‌شود، ولی مورد ضرب واقع و زندانی می‌شود ...
۳. عن جعفر بن محمد علیه السّلام أنه: لا یقطع الطرّار «۵»، و هو الذی یقطع النفقة من کمّ الرجل أو ثوبه، و لا المختلس، و هو الذی یختطف الشیء و لکن یضربان ضربا شدیدا أو یحبسان؛ «۶»
امام صادق- علیه السلام- فرمود: طرّار، قطع عضو نمی‌شود. طرّار کسی است که جیب مردم را می‌زند و همچنین است مختلس و او

کسی است که چیزی را [از کوچه و بازار] می‌رباید، ولی هر دو زده می‌شوند و به حبس می‌افتند.

۴. أخبرنا عبد اللّه، أخبرنا محمد، حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه: أنّ علیّا علیه السّلام رفع إلیه أنّ رجلا اختلس ظرفا من ذهب من جاریة، فقال علیّ علیه السّلام: أدر أ عنه الدغارة المغلبة فضربه و حبسه، و قال: لا قطع علی المختلس؛ «۷»

مردی را نزد علی- علیه السلام- آوردند که ظرف طلایی از دست دختری- یا کنیزی- ربوده بود. علی- علیه السلام- فرمود: از او این ربودن را برطرف می‌سازم. پس او را زد و

---

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۶۷.

(۲). زعاره: بدخلقی. لسان العرب، ج ۴، ص ۳۲۳.

(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۱۶۸۶؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۳۱، ح ۳.

(۴). مختلس: آن کسی که مال را از غیر حرز (جای آشکار) مخفیانه می‌دزدد. در مقابل مستلب، آن است که مال را آشکارا می‌دزدد و با این که او محارب نیست، می‌گریزد. گفته می‌شود: «خلست الشیء: آن را به سرعت غفلتا می‌رباید.» مجمع البحرین، ج ۴، ص ۶۶؛ نک: نهایه، ج ۲، ص ۶۱.

(۵). طرّار: آن کسی که مال را ناگهانی و غفلتا از صاحبش می‌دزدد. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۷۷. آن کس که جیب را می‌برد و محتوای آن را می‌برد. طرّار از طرّ به معنای: بریدن و پاره کردن گرفته شده است. نک: نهایه، ج ۳، ص ۱۱۸.

(۶). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۱۶۹۰؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۳۲، ح ۲.

(۷). جعفریات، ص ۱۳۹؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۱۸، ص ۱۳۱، ح ۱ در آن، به جای المغلبه، المعلنه دارد.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۳

کرد و فرمود: بر مختلس، قطع [عضو] نیست.

۵. أخبرنی عبد اللّه، أخبرنا محمد، کتب إلی محمد بن محمد بن الأشعث، حدّثنی موسی، قال:

حدّثنا أبی عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه علی بن الحسین، عن أبیه، عن علیّ علیه السّلام إنّه قال: أربعة لا قطع علیهم: المختلس، فإنّما هی الدغارة المغلبة، علیه ضرب و حبس؛ «... ۱»

علی- علیه السلام- فرمود: چهار دسته‌اند که قطع [عضو] بر آن‌ها نیست: مختلس؛ چون آن ربودن آشکار است، کتک می‌خورد و حبس می‌شود...

۶. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا محمد بن بشر، عن سعید، عن قتادة، أن غلاما اختلس طوقا، فرفع إلی عدیّ بن أرطاة، فسأل الحسن عن ذلک، فقال: لا قطع علیه، و سأل عن ذلک أیاس بن معاویة، فأمر بقطعه فلمّا اختلفا کتب فی ذلک إلی عمر بن عبد العزیز، فکتب إلیه عمر: إنّ العرب کانت تدعوها عدوة الظهیرة، لا قطع علیه، و لکن أوجع ظهره و أطل حبسه؛ «۲»

نوجوانی گردن‌بندی را ربود او را نزد عدی بن ارطاة بردند. وی از حسن در این باره پرسید. حسن گفت: قطع [عضو] بر او نیست و این مسأله را از ایاس بن معاویه پرسید: او دستور قطع داد. وقتی اختلاف کردند عدی به عمر بن عبد العزیز نامه نوشت. عمر جواب داد: عرب این را «عدوة الظهیرة» (تجاوز و دزدی نیمروز) می‌نامد؛ حکم او قطع نیست ولی بر پشتش تازیانه بزن و حبسش را طولانی کن.

عبد الرزاق آن را روایت کرده و در آن آمده است: «یعاقب المختلس و یخلّد الحبس؛ «۳» مختلس، مجازات و حبس ابد می‌شود.»

۷. أخبرنا عبد الرزاق، عن معمر، عن قتادة، قال: لا قطع علی المختلس، و لکن یسجن و یعاقب؛ «۴»

قتاده گفت: حکم مختلس قطع نیست، ولی حبس و مجازات می‌شود.

آرای فقیهان شیعه دربارهٔ طرّار، مختلس و قفّاف

۱. شیخ مفید: کیفر خیانت و ربودن، پایین‌تر از حدّ است. «۵»

---

(۱). جعفریات، ص ۱۳۹؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۱۷، ص ۴۰۳، ح ۲ و ج ۱۸، ص ۱۳۱، ح ۱. در آن «الدغارة المعلنه» دارد.

(۲). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۴۶، ح ۸۷۱۴.

(۳). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۲۰۹، ح ۱۸۸۵۴ و ۱۸۸۵۶.

(۴). همان.

(۵). مقنعه، ص ۸۰۴.

۲. شیخ طوسی: مختلس کسی است که از کوچه و بازار چیزی می‌رباید و حکم او قطع نیست، بلکه لازم است کیفری بازدارنده شود به اندازه‌ای که امام یا نماینده‌اش صلاح بداند. «۱»

۳. همو: اگر کسی از جیب شخصی دزدی کند و آن جیب در باطن باشد مثل این که لباس دیگری روی آن پوشیده باشد یا از آستین او بدزدد و آن نیز در باطن باشد حکم او قطع است؛ ولی اگر از آستین لباس رو یا جیب آن بدزدد حکم آن قطع نیست؛ چه آن‌که آن را در آستین، از داخل بسته باشد یا از خارج. همهٔ فقیهان گفته‌اند: حکم جیب‌بر قطع است و شرط نکرده‌اند لباسی روی لباسی باشد «... ۲»

۴. همو: جیب انسان اگر در باطن باشد حرز است برای آن چه در آن است و از نظر ما آستین نیز چنین است، ولی اگر ظاهر باشد، حرز نیست. دسته‌ای گفته‌اند: جیب برای چیزهایی که معمولا در آن می‌گذارند، حرز است و تفصیل نداده‌اند. اگر جیب‌بر، دستش را داخل جیب کرد و برداشت یا جیب را گشود یا جیب و کیسه را با هم گشود و برداشت حکم آن در این موارد قطع است و آستین به صورت مذکور مانند جیب است؛ یعنی اگر دستش را داخل آن کرد و برداشت یا آستین را پاره کرد یا شکافت یا آستین و خرقه را شکافت و برداشت، حکم آن قطع است. «۳»

۵. ابو الصلاح حلبی: حکم جیب‌بر، یعنی آن‌که از جیب و آستین باطن می‌دزدد، قطع است و حکم دزدی که از آستین ظاهر دزدی می‌کند تأدیب است. «۴»

۶. سلّار بن عبد العزیز: کسی که از جیب انسان یا آستین لباس دزدی کند حکمش قطع نیست، بلکه تعزیر می‌شود و اگر لباس زیرین باشد حکم آن قطع است. «۵»

۷. قاضی ابن برّاج: و امّا مختلس، کسی است که آشکارا از کوچه و بازار چیزی را می‌رباید. اگر کسی چنین کرد واجب است کیفری داده شود که او را از این چنین کاری بازدارد و این بستگی به نظر امام دارد که هرچه را شایسته‌تر و بازدارنده‌تر می‌داند انجام دهد؛ و در هیچ‌یک از این موارد حکم قطع، واجب نیست. «۶»

---

(۱). نهایه، ص ۷۲۲.

(۲). خلاف، ج ۵، ص ۴۵۱، مسألهٔ ۵۱؛ نک: نتف، ج ۲، ص ۶۵۳.

(۳). مبسوط، ج ۸، ص ۴۵.

(۴). کافی فی الفقه، ص ۴۱۲.

(۵). مراسم، ص ۲۵۸.

(۶). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۵

۸. علی بن حمزه طوسی: مختلس، یعنی کسی که چیز پیدایی را می‌رباید اگر با سلاح تهدید کند محارب است و اگر نکند مستحقّ کیفری بازدارنده، پایین‌تر از کشتن و بریدن است. «۱»

۹. محقق حلّی (دربارهٔ طرّار): کسی که از جیب یا آستین ظاهر، دزدی کند حکمش قطع نیست و اگر لباس زیرین باشد حکم آن قطع است. «۲»

۱۰. همو: حکم رباینده، مختلس، محتال، خورانندهٔ داروی خواب‌آور و بی‌هوش‌کننده، قطع [عضو] نیست بلکه اشیای دزدیده شده را از ایشان بازپس می‌گیرند و به مقداری که دست از این کارها بردارند، تعزیر می‌شوند. «۳»

۱۱. شهید اوّل: مختلس، رباینده و ... حکمشان قطع نیست، بلکه هر یک به مقدار صلاحدید حاکم تعزیر می‌شوند. «۴»

۱۲. شیخ محمد حسن نجفی (پس از نقل کلام محقق حلّی): مشهور میان اصحاب چنین است؛ بلکه در کشف اللثام گوید: اصحاب به تفصیل مزبور قطع دارند. «۵»

نظر نگارنده: مقتضای اطلاق روایت دعائم الاسلام: «لا- یقطع الطرّار» حتی شامل آن جایی هم که از جیب زیرین و همانند آن، دزدی کند، می‌شود ولی اصحاب بدان عمل نکرده‌اند. آری، مسلّما اگر از جیب ظاهر دزدی کند حکم آن قطع نیست بلکه تعزیر است- چنان که در کتاب مراسم تصریح کرده- و یکی از اقسام تعزیر حبس است.

دیگر این که من عنوان «قفّاف» (کف‌زن) را در کتاب‌های فقهی شیعه و کتاب‌های اهل سنّت جز کتاب خراج ندیدم و حکم آن تعزیر است؛ زیرا از غیر حرز، دزدی کرده است و حد بر او جاری نمی‌شود.

آرای دیگر مذاهب

۱۳. ابو یوسف: همچنین طرّار اگر آستین را ببرد و ده درهم بردارد دستش قطع

---

(۱). وسیله، ص ۴۲۳.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۵.

(۳). مختصر النافع، ص ۲۲۷.

(۴). روضهٔ البهیّه، ج ۹، ص ۳۰۴ و نک: ص ۲۴۶؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۰۶.

(۵). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۰۵؛ نک: کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۴۴؛ مجلسی، حدود، قصاص، دیات، ص ۳۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۶

می‌شود و اگر کمتر از ده درهم باشد قطع نمی‌شود، کیفر می‌بیند و زندانی می‌شود تا توبه کند. امّا قفّاف و مختلس باید ادب و زندانی شوند تا توبه کنند. «۱»

۵. حبس نقب‌زنندهٔ خانه و شکنندهٔ قفل و مانند آن

اشاره

روایاتی وارد شده است که نقب‌زنندهٔ به خانه و شکنندهٔ قفل و مانند آن، زندانی می‌شود ولی فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- دو دسته‌اند: دسته‌ای مانند محقق و مامقانی می گویند:

حکم فقط تعزیر و تأدیب است؛ زیرا بر این کار، دزدی صدق نمی‌کند و دسته‌ای دیگر مانند علّامه در تحریر آن را مصداق دزدی قرار داده‌اند که در نتیجه حکم آن حدّ است.

امّا از اهل سنّت، عمر بن عبد العزیز و ابو یوسف- چنان که در محلّی آمده است- دربارهٔ ایشان قائل به حبسند.

روایات

۱. عن علی علیه السّلام أنه أتی بلصّ نقب بیتا فعاجلوه و أخذوه، فقال: عجلتم علیه، و ضربه، و قال:

لا- یقطع من نقب بیتا، و لا- من کسر قفلا- و لا من دخل البیت و أخذ المتاع حتی یخرجه من الحرز، و لکن یضرب ضربا وجیعا و یحبس و یغرّم ما أفسده؛ «۲»

دزدی که به خانه‌ای نقب زده بود، دستگیر شد و نزد علی- علیه السلام- آوردند.

حضرت فرمود: پیش از دزدی او را گرفتید. حضرت- علیه السلام- او را تعزیر کرد و زد و گفت: حکم کسی که به خانه‌ای نقب زند یا قفلی بشکند یا وارد خانه‌ای شود و چیزی بردارد ولی هنوز آن را خارج نکرده، قطع نیست، بلکه شدیدا زده می‌شود و به حبس می‌افتد و غرامت اشیای از بین برده را می‌دهد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر گروهی با هم نقب زدند و وارد محلی شدند و بسته‌بندی کردند و تنها یکی از آن‌ها جنس را بیرون آورد تنها همان یکی در صورتی که به حدّ نصاب باشد، قطع [عضو] می‌شود ... و گفته است: اگر دو نفر نقب زدند و یکی از آن‌ها وارد خانه شد و کالا

---

(۱). خراج، ص ۱۷۱؛ نک: اختیار، ج ۴، ص ۱۰۸؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۱۸۲.

(۲). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۳، ح ۱۶۹۱؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام) ج ۱۸، ص ۱۳۵، ح ۴، ص ۱۲۸، ح ۴ و در آن کلمهٔ «یحبس» نیست.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۷

را نزدیک دریچهٔ نقب آورد و دیگری دستش را بیرون آورد و آن را از داخل حرز برداشت [عضو] او قطع می‌شود نه آن‌که داخل خانه است. این نظر ماست و دسته‌ای گفته‌اند: بر هیچ‌یک، حکم قطع جاری نمی‌شود. حال اگر یکی نقب زد و منصرف شد و نقب باقی بود و شخص دیگری گذر کرد دید حرز باز است، وارد شد و چیزی برداشت بر هیچ‌یک حکم قطع جاری نمی‌شود؛ زیرا اولی نقب زده و چیزی برنداشته و دیگری از حرزی که باز است برداشته است. «۱»

۲. محقق حلّی: اگر نقب زد و به مقدار نصاب برداشت و در آن نقصی ایجاد کرد که قیمتش از نصاب کمتر می‌شود و سپس آن را بیرون برد، حکم آن قطع نیست، مثل این که لباس را پاره کند یا گوسفند را ذبح کند. «۲»

۳. همو: اگر انسان نقبی زد و چیزی بیرون نبرد گرچه آن را جمع و بسته‌بندی و حمل کرده باشد قطع بر او واجب نیست، بلکه تأدیب و عقوبت می‌شود. «۳»

۴. علّامه حلّی: اگر نقب زد یا حرز بسته‌ای را باز کرد، دزدی تحقق یافته است «... ۴»

۵. آیـهٔ اللّه مامقـانی: اگر نقب زد و به مقـدار نصـاب برداشت و پیش از این که به مقـدار نصاب از حرز بیرون بیاورد دسـتگیر شـد، حکم آن قطع نیست بلکه تعزیر می‌شود. «۵»

نظر نگارنده: فقیهان امامیه- رضوان اللّه علیهم- چند صورت برای نقب ذکر کرده‌اند که در هیچ‌یک حبس نیست. آری، در کلمات بعضـی از ایشـان عقـوبت و تـأدیب وجـود دارد کـه گرچـه ظاهرش تازیـانه زدن است؛ ولی به معنـای گسـترده‌اش شامـل حبس هم می‌شود.

آرای دیگر مذاهب

۱. ابو یوسف: کسـی که به خانه‌ای یا مغازه‌ای نقب زده و وارد آن شـد و جنس را جمع‌آوری کرد، ولی قبل از بیرون بردن دسـتگیر شد، حکم آن قطع نیست، مجازات و

---

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۲۹.

(۲). شـرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۹؛ نکت: وسـیله، ص ۴۱۹؛ مبانی تکملـهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۱۵؛ بدایـهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۴۵۰؛ مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۴۰.

(۳). نکت النهایه، ج ۳، ص ۳۲۱.

(۴). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۳.

(۵). مناهج المتقین، ص ۵۰۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۸

زندانی می‌شود تا توبه کند. «۱»

۲. مصنّف عبد الرزاق: خبر داد ما را عبد الرزاق، از معمر، از خصیف جزری، گفت:

گروهی جنسـی را که در میان خود داشـتند گم کردند [در حال جسـتجو] نقبی را در خانه دیدند بیرون آمده، نگاه کردند دیدند دو نفر در حال فرارنـد به یکی از آنان که جنس در دست او بود رسـیدند و دیگری خود را نجات داد. اوّلی را آوردنـد و او گفت: من دزدی نکرده‌ام این شخص (یعنی شخص فراری) مرا اجیر کرده و این جنس را به من داده بود تا ببرم، نمی‌دانم آن را از کجا آورده. خصـیف گفت: جریـان او را به عمر بن عبـد العزیز نوشـتیم او به مـا دسـتور داد وی را مجازات و در زنـدان نگه داریم و عضوی را نبریم. «۲»

نظر نگارنده: در این مورد ضرب، عقوبت و زندان مشکل است؛ چون جرم او ثابت نشده است.

۳. ابن حزم: عـدی بن ارطـاهٔ، بـا عمر بن عبـد العزیز دربـارهٔ شخصـی که خانه‌ای را نقب زده، وارد خانه شـده، اجناس را جمع‌آوری کرده و در خـانه دسـتگیر شـده بود، مکـاتبه کرد. وی جواب داد: او به خـانه نقب نزده تـا اجنـاس آن را برای کار خیری جمع‌آوری کند.

او را مجازات شدید کن، به زندان بینداز و فراموش نکن که دربارهٔ او به من گزارش کنی. «۳»

۶. حبس نبش کنندهٔ قبر

اشاره

قاضی در دعائم الاسلام روایتی از امام صادق- علیه السلام- آورده است که، نبّاش حبس می‌شود، ولی فقیهان بین خارج ساختن کفن از قبر و عدم آن یا این که قیمت کفن بیش از یک چهارم دینار باشد یا کمتر و بین تکرار عمل از طرف او و یا عدم تکرار و نیز بین آنجا که از دست قانون گریخته یا نه، تفصیل قائل شده‌اند.

فقیهان دربارهٔ او به قطع [عضو] یا کشتن یا لگدمال کردن به حسب جرمش، نظر داده‌اند. چنان که فتوا داده‌اند اگر نبش کرد ولی کفن را برنداشت، تأدیب می‌شود؛ زیرا خود نبش از نظر ایشان معصیت و جرم است و باید به جهت آن تأدیب شود. در عین حال کسی در مورد نبش، فتوا به حبس نداده است.

---

(۱). خراج، ص ۱۷۱.

(۲). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۹۸، ح ۱۸۸۲۰؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۱۱۸، ح ۸۹۶۹.

(۳). محلّی، ج ۱۱، ص ۳۲۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۳۹

روایات

۱. قال جعفر بن محمد علیهم السّلام: لا تقطع ید النبّاش إلّا أن یؤخذ و قد نبش مرارا، و یعاقب فی کلّ مرّة عقوبة موجعة و ینکّل و یحبس؛ «۱»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: دست نبّاش قطع نمی‌شود؛ مگر اینکه پس از چند بار نبش کردن دستگیر شود و هر بار که نبش کند مجازات شدید و زندانی می‌شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: اگر ارزش کفن‌هایی که نبّاش دزدیده، یک چهارم دینار باشد، قطع [عضو] می‌شود؛ مانند دیگر دزدان که از حرز بدزدند. اگر انسانی به نبش قبر معروف شود و از دید حاکم سه بار پنهان مانده باشد، حاکم می‌تواند او را بکشد یا مجازات کند و عضوش را ببرد؛ اختیار با اوست؛ هر عملی که بداند برای این عاصیان و جانیان بازدارنده‌تر است همان را به کار می‌برد. «۲»

۲. شیخ طوسی: کسی که نبش قبر کند و کفن مرده را برباید همانند دزد واجب است قطع [عضو] شود و اگر نبش کرد، ولی چیزی نبرد شدیدا مجازات می‌شود و مسلّما، قطع [عضو] نمی‌شود. امّا اگر چند بار به این کار پرداخت و از دست قانون گریخت امام می‌تواند او را بکشد تا برای آیندگان درس عبرتی باشد و گرد چنین کاری نگردد. «۳»

۳. همو: اگر نبّاش، کفن را کاملا از قبر بیرون بیاورد، حکم آن قطع است ولی اگر در قبر آن را جابه‌جا کرده باشد حکمش قطع نیست؛ مثل آن جایی که جنس را از داخل حرز برداشته و جابه‌جا کرده است. پس قبر هم مانند خانه است اگر آن را کاملا از خانه بیرون بیاورد، حکم آن قطع است و گرنه قطع نمی‌شود. جمعی گفته‌اند: حکم نبّاش قطع نیست، ولی مذهب ما، قول اوّل است. «۴»

۴. همو (پس از نقل اخبار این مورد): تمام این اخبار دلالت می‌کند در صورتی حکم

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۱۷۰۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۳۶، ح ۲ در آن «ینکل به» دارد.

(۲). مقنعه، ص ۸۰۴.

(۳). نهایه، ص ۷۲۲.

(۴). مبسوط، ج ۸، ص ۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۰

نبّاش قطع است که عادتش این باشد ولی اگر عادتش نباشد در صورتی که نبش کرده و کفن را برده است قطع واجب است، ولی اگر کفن را برنداشته است تنها تعزیر می‌شود و اخبار قبلی را هم که ذکر کردیم بر این وجه حمل می‌کنیم.

دربارهٔ دو روایتی که در آن‌ها بیان شده نبّاش زیر پا له می‌شود تا بمیرد می‌گوید: وجه صحیح آن است که آن دو را چنین حمل کنیم، اگر سه بار این کار را تکرار کرد و حد هم بر وی جاری شد واجب است مانند سارق [پس از سه بار] کشته شود و در کیفیت قتل، امام اختیار دارد هر گونه خواست آن را انجام دهد به هر گونه‌ای که به نظر او بازدارنده‌تر است. «۱»

۵. ابو الصلاح حلبی: نبّاش اگر کفن بدزدد حکم آن قطع است، در صورتی که به مقدار نصاب باشد. «۲»

۶. سلّار بن عبد العزیز: قبر از نظر ما حرز است. از این رو، نبّاش قبر که به اندازهٔ نصاب دزدیده، در صورتی که عادتش این باشد و از تأدیب حاکم سه بار گریخته باشد، در این مورد هرچه حاکم خواست درباره‌اش اجرا می‌کند؛ می‌تواند او را بکشد یا عضوش را ببرد یا بزند. «۳»

۷. قاضی ابن برّاج ...: اگر نبش قبر کرد ولی چیزی نبرد، تأدیب و مجازات شدید می‌شود، ولی در هیچ حال قطع [عضو] نمی‌شود و اگر چند بار این کار از او سر زد و امام او را تأدیب نکرد می‌تواند او را بکشد تا دیگران در آینده دست به چنین کاری نزنند. «۴»

۸. علی بن حمزه: نبّاش، یعنی کسی که قبرها را می‌شکافد، اگر قبری را شکافت ولی چیزی نبرد- چه کفن را روی قبر آورده باشد چه نیاورده باشد، تعزیر می‌شود و اگر به اندازهٔ نصاب کاملا از قبر بیرون آورده باشد قطع [عضو] می‌شود و اگر سه بار این کار را انجام داد و از دست قانون گریخت وقتی پس از سه بار دستگیر شد امام مخیّر است وی را مجازات یا قطع [عضو] کند و اگر سه بار تعزیر شد بار چهارم کشته می‌شود. «۵»

۹. ابن زهره: نبّاش به دلیل اجماع امامیه و نیز ظهور آیه و خبر در این مورد، قطع [عضو] می‌شود، در صورتی که هر یک از کفن‌هایی که برداشته ارزشش یک چهارم دینار به

---

(۱). استبصار، ج ۴، ص ۲۴۱ و ۲۴۷.

(۲). کافی فی الفقه، ص ۴۱۲.

(۳). مراسم، ص ۲۵۸.

(۴). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۲ و ۵۵۴.

(۵). وسیله، ص ۴۱۸ و ۴۲۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۱

بالا باشد؛ زیرا دزد کسی است که چیزی را مخفیانه بردارد که ظهور آیه آن را در برمی‌گیرد. «۱»

۱۰. ابن ادریس: آن چه من به آن اطمینان دارم غیر از این سخنان و فتاواست. به نظر من نبّاش وقتی کفن را از قبر بیرون آورد و میت را برهنه کرد حکمش قطع [عضو] است، چه ارزش کفن یک چهارم دینار باشد یا کمتر و یا بیشتر، بار اوّل باشد یا دوم؛ زیرا اجماع اصحاب و تواتر اخبار دلالت بر وجوب قطع [عضو] نبّاش می‌کند بدون این که تفصیلی داشته باشد و فتوا و عمل آن‌ها نیز بر این است و این که در بعضی اخبار یا قول برخی از مصنّفین، به دفعهٔ اوّل مقیّد شده، چنین چیزی نمی‌تواند مخصّص عموم باشد؛

زیرا تخصیص عموم باید به دلیل محکمی باشد و در دلالت، مثل خود عموم باشد. «۲»

۱۱. محقق حلّی: اگر نبش قبر کرده ولی چیزی برنداشته، تعزیر می‌شود و اگر چند بار عمل را انجام داد و حاکم به او دست نیافت، حاکم می‌تواند او را بکشد تا درس عبرت شود. «۳»

۱۲. علّامه حلّی: صحیح این است که بگوییم: اگر نبش قبر کرد و کفنی که ارزش آن یک چهارم دینار است به خارج از قبر بیرون آورد، بار اوّل واجب است قطع [عضو] شود و اگر چند بار نبش قبر کرد قتل او جایز است، چه این که کفن را برده باشد یا نه؛ و اگر چیزی غیر از کفن، بدزدد، قطع [عضو] بر او واجب نمی‌شود، چه به اندازهٔ نصاب باشد یا نه، مگر این که نبش قبر تکرار شود و در صورتی که ارزش کفن کمتر از نصاب باشد قطع در کار نیست مگر تکرار شود. «۴»

۱۳. همو ...: اگر نبش کرد و چیزی نبرد، تعزیر می‌شود اگر این کار را تکرار کرد و حاکم متوجه نشد، می‌تواند او را بکشد تا برای دیگران درس عبرت باشد. «۵»

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۱۴۱

۱۴. شهید اوّل و ثانی: نبّاش قبر، چه چیزی ببرد و چه نبرد، تعزیر می‌شود؛ زیرا کار حرامی کرده و سزاوار تعزیر است. «۶»

---

(۱). غنیهٔ النزوع، ص ۴۳۴.

(۲). سرائر، ج ۳، ص ۵۱۳.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۶.

(۴). مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۲۴۱، مسألهٔ ۹۲.

(۵). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۰.

(۶). روضهٔ البهیّه، ج ۹، ص ۲۷۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۲

۱۵. سیّد علی طباطبائی: اگر نبش قبر کرد ولی کفن نبرد طبق نظر حاکم تعزیر می‌شود؛ زیرا کار حرام انجام داده است. «۱»

۱۶. امام خمینی: کفن دزد اگر قبر را نبش کرد و دزدید، عضوش قطع می‌شود گرچه تکه‌های مستحبی کفن باشد؛ البته به شرط این که به مقدار نصاب برسد و اگر نبش کرد و کفن را نبرد قطع نمی‌شود؛ بلکه تعزیر می‌شود و قبر، حرز برای غیر کفن نیست پس اگر چیزی با میت در قبر بگذارند و کسی نبش کند و آن را بردارد حکم آن بنابر احوط، قطع نیست. اگر چند بار نبش کرد بدون این که کفن را ببرد و از دست حاکم فرار کرد گفته شده (پس از دستگیری) کشته می‌شود، ولی در آن تردید است. «۲»

۱۷. آیهٔ اللّه خوئی: اگر نبش قبر کرد و کفن را ندزدید، تعزیر می‌شود و خود وی گفته است: زیرا گناه کبیره‌ای را انجام داده است که با آن تعزیر ثابت می‌شود. «۳»

۱۸. آیهٔ اللّه طبسی: چند فرع: اوّل: اگر قبر را نبش کرد ولی از کفن چیزی برنداشت با نظر حاکم شرع، تعزیر می‌شود؛ زیرا کار حرامی از او سر زده است. پس به دلیل روایت صحیح تعزیر می‌شود و اگر چند بار تکرار کرد و حاکم به او دست نیافت؛ یعنی حاکم نتوانست اجرای حد کند، وقتی که بعدها حاکم به او دست یافت می‌تواند او را بکشد تا درس عبرت برای دیگران باشد... «۴»

نظر نگارنده: کسی را نیافتیم که فتوا به زندانی داده و به این روایت عمل کرده باشد. در این صورت با چشم‌پوشی از سند آن و

تعارض آن با روایات دیگر، که از نظر سند و دلالت و عدد اقوا هستند، روایت را حمل می‌کنیم بر موقعی که کفن کمتر از حدّ نصاب باشد یا موردی که، نبش قبر کرده ولی نبرده است ولی به جهت ارتکاب حرام تعزیر می‌شود با توجه به این که قبول کنیم زندان از موارد و مصادیق تعزیر است، یا بنابر قول اهل سنّت و بعضی از فقهای ما که قبر را حرز نمی‌دانند، بگوییم: عمل حرامی انجام داده از این رو، تعزیر می‌شود.

آرای دیگر مذاهب

۱۹. ابو یوسف: دربارهٔ نبّاش میان فقیهان اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند: قطع

(۱). ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۱۸.

(۲). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۹، مسألهٔ ۱۷.

(۳). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۴۲، مسألهٔ ۲۸۷؛ نک و ج ۱، ص ۲۹۶.

(۴). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۵۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۳

می‌شود و برخی گفته‌اند: قطع نمی‌شود؛ چون در حرز نیست، ولی بهترین رأیی که ما در این مورد دیده‌ایم- و خدا بهتر می‌داند- قطع است. «۱»

۲۰. موصلی: حکم قطع برای خیانتکار، نبّاش، غارتگر و رباینده نیست. «۲»

۲۱. ابن رشد: یکی از آن‌ها اختلاف ایشان است دربارهٔ قبر که آیا حرز است تا نبش کنندهٔ آن قطع ید شود و یا حرز نیست؟ مالک، شافعی، احمد و جماعتی گفته‌اند:

قبر حرز است و باید دست نباش بریده شود و عمر بن عبد العزیز هم این قول را گفته است.

ابو حنیفه گفته است: حکم قطع بر او (نبّاش قبر) نیست و سفیان هم همین را گفته است. «۳»

۲۲. مرداوی (در مورد گفتهٔ او: «حرز کفن، قبر است که بر میت پوشانده شده پس اگر قبری را نبش کرد و کفن را برداشت، دستش قطع می‌شود.»): یعنی در صورتی که کفن مشروعی باشد و مذهب ما این است و اصحاب بدان معتقدند؛ در رعایتین، حاوی الصغیر و فروع گفته است: بنابر اصح قطع می‌شود؛ و خرقی، صاحب هدایه، مذهب، مسبوک الذهب، مستوعب، خلاصه، هادی، مغنی، شرح، ابن منجا در شرحش، زرکشی و وجیز ... بدان جزم پیدا کرده‌اند. «۴»

۲۳. جزیری: حنفیان گویند ...: دست نبّاش بریده نمی‌شود؛ ولی شافعیان، مالکیان، حنبلیان و ابو یوسف گویند: واجب است قطع دست کسی که کفن‌های مردگان را می‌دزدد. «۵»

۷. حبس فروشندهٔ شخص آزاد

اشاره

از ابن عباس و ابن عبد العزیز روایت شده هر کس مرد آزادی را بفروشد حبس می‌شود، ولی مشهور از نظر امامیه و آن چه بر آن دلیل هست، قطع دست اوست- چنان که علّامه در مختلف الشیعهٔ به آن تصریح کرده است.

(۱). خراج، ص ۱۷۱.

(۲). اختیار، ج ۴، ص ۱۰۵ و ۱۰۸.

(۳). بدایهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۴۴۹.

(۴). انصاف، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

(۵). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۱۷۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۴

گرچه شیخ طوسی در موردی که مسروق، صغیر باشد، مخالفت کرده است. در هر صورت کسی از فقیهان شیعه قائل به حبس نیست.

روایات

۱. محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن الحسین، عن حنّان، عن معاویهٔ بن طریف، عن سفیان الثوری، قال: سألت جعفر بن محمد علیهما السّلام عن رجل سرق حرّهٔ فباعها؟ قال، فقال: فیها أربعهٔ حدود: أمّا أوّلها، فسارق تقطع یده، و الثانیهٔ، إن کان وطأها جلد الحدّ، و علی الذی اشتری إن کان وطأها و قد علم، إن کان محصنا رجم، و إن کان غیر محصن جلد الحدّ، و إن کان لم یعلم فلا شیء علیه، و علیها هی، إن کان استکرهها فلا شیء علیها، و إن کانت أطاعته جلدت الحدّ؛ «۱»

سفیان ثوری گفت: از امام صادق- علیه السلام- در مورد مردی که زن آزادی را دزدیده و فروخته، پرسیدم. امام فرمود: در اینجا چهار حدّ است: اوّل این که، او دزد است و دستش قطع می‌شود. دوم این که، اگر با آن زن نزدیکی کرده حد می‌خورد و کسی که وی را خریده است اگر با آگاهی از ماجرا، با آن زن مجامعت کرده چنان‌چه محصن (زن‌دار) باشد، سنگسار می‌شود و اگر محصن نباشد حد می‌خورد ولی اگر نمی‌دانسته چیزی بر او نیست و امّا نسبت به خود زن اگر با اجبار و اکراه با او نزدیکی شده چیزی بر او نیست، ولی اگر با کمال میل بدین کار راضی شده باشد، حد می‌خورد.

۲. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام أتی برجل قد باع حرّا فقطع یده؛ «۲»

از امام صادق- علیه السلام- روایت شده که فرمود: شخصی را خدمت حضرت امیر- علیه السلام- آوردند که حرّی را فروخته بود. آن حضرت دست او را برید.

۳. علی بن إبراهیم، عن محمد بن حفص، عن عبد اللّه بن طلحهٔ، قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن الرجل یبیع الرجل و هما حرّان یبیع هذا هذا، و هذا هذا یفرّان من بلد إلی بلد فیبیعان أنفسهما و یفرّان بأموال الناس؟ فقال: تقطع یدیهما؛ لأنّهما سارقان أنفسهما و أموال الناس؛ «۳»

عبد اللّه بن طلحه گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: مرد آزادی مرد آزاد دیگری را می‌فروشد؛ این آن را می‌فروشد و آن این را؛ و از شهری به شهر دیگر فرار می‌کنند

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۲۹، ح ۱؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۵۱۴، ح ۱ (با تفاوت در نقل).

(۲). کافی، ج ۷، ص ۲۲۹، ح ۲؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۵۱۵، ح ۳ (با تفاوت در نقل).

(۳). کافی، ج ۷، ص ۲۲۹، ح ۳؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۵۱۵، ح ۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۵

خودشان یکدیگر را می‌فروشند سپس با اموال مردم فرار می‌کنند [حکم چیست؟]

فرمود: دست هر دو را قطع می‌کنی؛ زیرا ایشان دزد خود و اموال مردم هستند.

۴. أخبرنا عبد الرزاق، عن ابن جریج، قال: أخبرت أنّ علیّا قطع البائع و قال: لا یکون الحرّ عبدا.

و قال ابن عباس: لیس علیه قطع و علیه شبیه بالقطع، الحبس؛ «۱»

ابن جریج گفت: به من خبر رسیده که علی دست فروشندهٔ شخص حرّ را برید و فرمود: آزاد، برده نمی‌شود؛ و ابن عباس گفته است: حکم او قطع دست نیست، بلکه چیزی شبیه به قطع، یعنی زندان است.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: کسی که فرد آزادی را بدزدد و او را بفروشد واجب است دستش قطع شود؛ زیرا مصداق مفسد فی الارض است. «۲»

۲. همو: اگر فرد آزاد صغیری را بدزدد، حکمش قطع دست نیست. ابو حنیفه و شافعی همین را گفته‌اند مالک گفته است: حکم او قطع دست است و اصحاب ما عدم قطع را روایت کرده‌اند. دلیل ما این است که اجماع فرقهٔ امامیه و اخبار ایشان بر این است که قطع دست در ربع دینار به بالا است در حالی که نمی‌توان برای حر قیمتی تعیین کرد و گفتهٔ پیامبر که قطع در ربع دینار است نیز بر این دلالت دارد؛ زیرا مراد ایشان چیزی است که ارزش آن ربع دینار باشد و شخص آزاد [آن قدر والاست که] قیمتی ندارد. «۳»

۳. ابو الصلاح حلبی: کسی که زنی آزاد را، چه زن خودش باشد چه بیگانه، بفروشد دستش بریده می‌شود؛ زیرا مفسد فی الارض است. «۴»

۴. علّامه حلّی ...: مشهور، اوّل [یعنی قطع] است؛ زیرا علّت وجوب قطع در دزدی مال، صیانت و حفاظت آن است؛ در حالی که حفاظت نفس اولی است لذا به طریق اولی باید در آن قطع، واجب باشد، نه از این جهت که او دزد مال است، بلکه از این جهت که مفسد فی الارض است. «۵»

---

(۱). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۹۵، ح ۱۸۸۰۶.

(۲). نهایه، ص ۷۲۲؛ و مثل آن در: مبسوط، ج ۸، ص ۳۱.

(۳). خلاف، ج ۵، ص ۴۲۸، مسألهٔ ۱۹.

(۴). کافی فی الفقه، ص ۴۱۲.

(۵). مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۲۴۹، مسألهٔ ۱۰۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۶

۵. آیهٔ اللّه خوئی: کسی که انسان آزادی را بفروشد، صغیر باشد یا کبیر، مرد باشد یا زن، دستش بریده می‌شود- چنان که از شیخ و گروهی نقل شده است- بلکه در تنقیح الرائع فاضل مقداد گوید: مشهور است. «۱»

۶. آیهٔ اللّه طبسی: فروشندهٔ مملوک و حر دستش قطع می‌شود به دلیل روایت وسائل الشیعهٔ از نوفلی و سکونی که در آن آمده از عبد اللّه بن طلحه، از امام صادق- علیه السلام؛ ...- و در خبری دیگر، از مردی که زن آزادی را دزدید و فروخت. «۲»

نتیجه این که، وجود شهرت یا اجماع و نصوص در مقام کافی است که آن چه بر خلاف است ترک شود اگر چه از ابن عباس باشد.

در کلام علّامه حلّی ممکن است مناقشه شود: اگر علت حکم، مفسد بودن است، لازمه‌اش قطع دست نیست، بلکه تبعید و کشتن و

قتل- به ویژه بنابر قول به تخییر- است و اگر علت آن روایاتی باشد که در آن‌ها، روایات صحیح هم هست پس قطع، تعیّن پیدا می‌کند ولی نه به جهت مفسد فی الارض بودن، بلکه از جهت این که دزد است و اطلاق السّارِقُ وَ السّارِقَةُ شامل او می‌شود.

آرای دیگر مذاهب

۷. حدثنا أبو بکر، قال: حدثنا زید بن حیان، عن حماد بن سلمة، عن قتادة: فی رجل باع امرأة و هما حرّان فأخذا عند الحسن فی أوسطهما الزنانیر، فکتب إلی عمر بن عبد العزیز، فکتب فیهما أن یعزّرا و یستودعا السجن؛ «۳»

قتاده روایت کرده دربارهٔ مردی که زنی را فروخته است در حالی که هر دو آزاد بوده‌اند.

هر دو را نزد حسن برده‌اند در حالی که در کمر زنّار داشته‌اند پس با عمر بن عبد العزیز مکاتبه کرد عمر دربارهٔ ایشان نوشت: تعزیر شوند و زندان بیفتند.

۸. ابن حزم: هیچ خلافی در این نمی‌شناسیم که هر کس بردهٔ صغیری را که چیزی نمی‌فهمد بدزدد، دستش قطع می‌شود، ولی اختلاف در آن جایی است که اگر کسی بردهٔ کبیری را که تکلم می‌کند بدزدد و همچنین اگر کسی آزاد صغیر یا کبیری را بدزدد چه حکمی دارد ... امّا کسی که آزادی را بدزدد ... ابن عباس گفته است: قطع دست او واجب نیست و

---

(۱). مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۱۷، مسألة ۲۵۹.

(۲). ذخیرة الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۵۶.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۵۵، ح ۸۷۵۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۷

شبیه به قطع، یعنی حبس بر او واجب است؛ و ابو حنیفه، سفیان، احمد و ابو ثور گفته‌اند:

کسی که آزاد صغیر یا کبیری را بدزدد حکمش قطع دست نیست و مالک و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: کسی که آزاد صغیری را بدزدد حکمش قطع است و این رأی از حسن بصری و شعبی نقل شده است. سپس ابو محمد (ابن حزم) گفته است: در این باره روایتی آمده است که باکی نیست آن را ذکر کنیم؛ زیرا حنفیان به کمتر از این، استدلال می‌کنند البته اگر موافق نظر ایشان باشد: هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل کرده است که مردی را نزد رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- آوردند که بچه‌ها را می‌دزدید؛ آن حضرت دستور داد دستش قطع شود. «۱»

۸. حبس دزد به هنگام غیبت مالباخته

اشاره

به نظر برخی از اهل سنّت سارق زندانی می‌شود تا صاحب مال حاضر شود؛ زیرا ممکن است با آمدن او مسأله حل شود و دست او قطع نشود. ولی شیخ طوسی- رضوان اللّه علیه- در مسأله، میان ثبوت دزدی با بینه یا با اقرار فرق گذاشته است؛ یعنی در صورت اوّل نه قطع است و نه حد؛ زیرا احتمال دارد مجاز بوده آن مال را بردارد و در صورت دوم با استناد به آیهٔ شریفه و روایت حد می‌خورد و دستش قطع می‌شود، در هر دو صورت جایی برای حبس وجود ندارد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر مالباخته غایب باشد، ولی وکیلش حاضر باشد و مال را مطالبه کند باید شاهد به این صورت شهادت دهد که این شخص از حرز فلان فرزند فلان به گونه‌ای که کاملا ـ معرفی و مشخص شود دزدی کرده است و این شخص هم، وکیل آن غایب است. اگر چنین شهادت داده شد و وکیل هم مطالبهٔ مال کرد آن وقت، دست دزد قطع می‌شود و باید غرامت را بپردازد. ولی اگر در ابتدا بینه بر ضد او اقامه شود و غایب، وکیلی در این زمینه نداشته باشد و شهادت، با آن تفصیلی که گفتیم، داده شد به دزدی یا به این که با خواهر آن شخص غایب زنا کرده است دسته‌ای گفته‌اند: نه می‌برند و نه حد جاری می‌شود و دسته‌ای دیگر گفته‌اند: هم می‌برند و هم حد جاری می‌شود و جمعی گفته‌اند:

(۱). محلّی، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۸

بر زانی حد جاری می‌شود ولی دست دزد را نمی‌برند. اقوا از نظر من این است که، در صورت غایب بودن مالباخته دست دزد قطع نمی‌شود و همچنین در صورت غایب بودن صاحب کنیز، حدّ زنا جاری نمی‌شود؛ زیرا کالا با اجازه، مباح می‌شود و ممکن است آن را مباح کرده باشد و همچنین کنیز از نظر ما جایز است که آن را برای آن شخص حلال کرده باشد. این در صورتی بود که ثبوت جرم با بینه باشد ولی اگر ثبوت جرم به اعتراف باشد؛ یعنی شخص اقرار کند به مقدار نصاب از داخل حرز از شخص غایب دزدیده است یا با کنیز او زنا کرده است در اینجا همان سه قول است و اقوا از نظر من در اینجا این است که در هر دو مورد به دلیل آیه و حدیث، حد جاری شود. امّا در قول کسانی که می‌گویند: حدّ قطع جاری می‌شود بحثی نیست؛ ولی کسانی که گفته‌اند: حدّ قطع جاری نمی‌شود؛ بعضی از ایشان گفته‌اند: دزد زندانی می‌شود تا غایب در هر حال حاضر شود؛ چه این که مال دزدیده شده موجود باشد یا مفقود؛ اگر مفقود باشد بر ذمّهٔ دزد حقّی مسلّم برای شخص غایب است. پس زندانی می‌شود تا آن غایب، حاضر شود و اگر مال موجود باشد از او گرفته می‌شود و خودش به زندان می‌افتد تا دستش بریده شود و دسته‌ای دیگر گفته‌اند: اگر مال موجود باشد از او گرفته می‌شود و در صورتی که غایب در فاصله‌ای نزدیک است دزد زندانی می‌شود تا وی بیاید و اگر در فاصله‌ای دور است دزد آزاد می‌شود تا حبس طولانی، زیان بسیار به او نرساند. «۱»

۲. آیهٔ اللّه خوئی: اگر دزدی با اقرار یا بینه ثابت شد بنابر قبول بینهٔ حسبیه- چنان که قبلا آن را قوی دانستیم- در این که آیا امام بدون درخواست مالباخته می‌تواند بر دزد حد جاری کند یا نه، اختلاف است و اظهر جواز اقامهٔ حدّ است. «۲»

نظر نگارنده: ظاهرا وجهی برای حبس نیست؛ زیرا اگر دزدی با بینه ثابت شده است یا می‌گوییم: اقامهٔ حد جایز است پس دستش قطع می‌شود یا می‌گوییم: اقامهٔ حد جایز نیست، در این صورت، حبس هم نیست؛ و چون احراز نشده است که این مال از دیگری باشد نمی‌شود گفت زندانی شود؛ زیرا شاید بعدها معلوم شود که به او بخشیده بوده است و بر این مبناست که گفته می‌شود: اقامهٔ حد جایز نیست؛ زیرا حدود در موارد شبهه اجرا نمی‌شود، مگر اقرار در کار باشد.

(۱). مبسوط، ج ۸ ص ۴۲.

(۲). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۱۳، مسألهٔ ۲۵۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۴۹

آرای دیگر مذاهب

۳. شافعی: اگر مالباخته غایب باشد دزد تا آمدن او، زندانی می‌شود؛ زیرا ممکن است وقتی آمد باعث شود حد، یا حد و ضمان هر

دو ساقط شود.

و نیز می‌گوید: اگر صاحب جنس نیامد، سارق زندانی می‌شود تا بیاید. «۱»

۴. نووی: وقتی گفتیم: بایـد صبر کند تا غایب بیاید، دو صورت دارد: یکی این که وی زندانی شود؛ زیرا حد واجب شده و استیفای حق باقی مانـده است، هم چنان که کسـی که بایـد قصاص شود زنـدانی می‌شود تا کودک بالغ شود و غایب بیایـد؛ دزد هم زندانی می‌شود تا مالباخته بیایـد. صورت دیگر این که اگر سـفر نزدیک باشـد زنـدانی می‌شود تا غایب بیایـد و اگر سـفر دور باشد زندانی نمی‌شود؛ زیرا به دزد زیان می‌رساند و حق هم حقّ اللّه است و به جهت آن، زندانی نمی‌شود. «۲»

۵. بهوتی ...: دزد زندانی می‌شود تا غایب بیاید که یا مطالبه می‌کند یا رهایش می‌سازد. «۳»

۹. حبس راهزن

اشاره

روایـاتی در حبس راهزن آمـده است که عیّاشـی از امـام جـواد- علیه السـلام- و در مسـند زیـد از امیر المؤمنین- علیه السـلام- نقل کرده‌انـد. رأی دسـته‌ای از فقیهان ما مثل حلبی، ابن زهره و ... همین است؛ زیرا «نفی» را در آیه به حبس تفسـیر کرده‌انـد. ابو حنیفه هم از عامّه، چنین نظر داده است.

روایات

۱. عن أحمـد بن الفضـل الخاقـانی من آل رزین، قال: قطع الطریق بجلولاء «۴» علی السابلهٔ «۵» من الحجّـاج و غیرهم و أفلت القطاع، فبلغ الخبر المعتصم، فکتب إلی العامل له کان بها: تأمّر الطریق بذلک

---

(۱). الامّ، ج ۷، ص ۱۵۱، ج ۸، ص ۲۶۴.

(۲). مجموع، ج ۲۰، ص ۹۷.

(۳). شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۳۷۳.

(۴). جلولاء: در راه خراسان قرار دارد و بین آن و خانقین هفت فرسنگ راه است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۵۶.

(۵). سابله: کسانی که در مسافرت به دنبال نیازهای خود می‌روند. جمع آن سوابل است. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۲۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۰

فتقطع علی طرف اذن أمیر المـؤمنین ثم انفلت القطـاع، فـإن أنت طلبت هؤلاـء و ظفرت بهم، و إلّـا أمرت بـأن تضـرب ألف سوط ثم تصـلب بحیث قطع الطریق. قال: فطلبهم العامل حتی ظفر بهم و اسـتوثق منهم، ثم کتب بـذلک إلی المعتصم، فجمع الفقهاء و ابن أبی داود، ثم سأل الآخرین عن الحکم فیهم، و أبو جعفر محمـد بن علی الرضا علیهما السّـلام حاضـرا، فقالوا: قـد سـبق حکم اللّه فیهم فی قوله: إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْـعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَـلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْـدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ «... ۱»

و لأـمیر المؤمنین أن یحکم بـأی ذلـک شـاء فیهم، قـال: فالتفت إلی أبی جعفر علیه السّـلام فقال له: ما تقول فیما أجابوا فیه؟ فقال: قد تکلّم هؤلاء الفقهاء و القاضی بما سمع أمیر المؤمنین. قال: و أخبرنی بما عندک. قال:

إنّهم قد أضلّوا فیما أفتوا به و الذی یجب فی ذلک أن ینظر أمیر المؤمنین فی هؤلاء الذین قطعوا الطریق، فإن کانوا أخافوا السبیل فقط

و لم يقتلوا أحدا و لم يأخذوا مالا أمر بإيداعهم الحبس. قال: ذلك معنى نفيهم من الأرض بإخافتهم السبيل، و إن كانوا أخافوا السبيل و قتلوا النفس، و أخذوا المال أمر بقطع أيديهم و أرجلهم من خلاف و صلبهم بعد ذلك.

قال: فكتب إلى العامل بأن يمثّل ذلك فيهم؛ «۲»

احمد بن فضل خاقانی، از آل رزین گفت: در جلولا راهزنان، راه را بر حاجیان و دیگر مردم بستند و سپس رفتند. خبر به معتصم رسید. معتصم به کارگزار خود در جلولا نوشت:

در آنجا راه را در دست گیر؛ زیرا کنار گوش امیر المؤمنین راهزنی می‌شود و راهزنان نجات پیدا می‌کنند. اگر آن‌ها را تعقیب و دستگیر کردی که کردی وگرنه دستور می‌دهم هزار تازیانه بخوری و در همان جایی که راهزنی شده به دار آویخته شوی. گفت: کارگزار، آنان را تعقیب و دستگیر کرد و به بند کشید و سپس خبر آن را به معتصم نوشت. معتصم فقیهان و ابن ابی داوود را گردآورد و در حالی که امام جواد- علیه السلام- حاضر بود از ایشان دربارهٔ راهزنان دستگیر شده پرسید. گفتند: خداوند حکم ایشان را گفته است: «مجازات کسانی که با خدا و رسولش می‌جنگند و در زمین فساد می‌کنند این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان بر خلاف، بریده شود یا از زمین نفی (تبعید) شوند »...

امیر المؤمنین حق دارد هر قسم را می‌خواهد دربارهٔ ایشان اجرا کند. معتصم به امام جواد

---

(۱). مائده (۵) آیهٔ ۳۳.

(۲). تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۱؛ تفسیر برهان (به نقل از: تفسیر عیّاشی)، ج ۱، ص ۴۶۷، ح ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۹۷، ح ۱۳؛ نک: فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۳۹؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۵۳۵، ح ۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۱

- علیه السلام- نگاه کرد و گفت: راجع به جواب اینان چه می‌گویی؟ فرمود: امیر المؤمنین شنید که فقیهان و قاضیان چه گفتند. معتصم گفت: نظر خودتان را برای من بگویید.

فرمود: ایشان در فتوا اشتباه کردند. واجب در این مورد این است که امیر المؤمنین ببیند اگر این افراد راهزن تنها راه را ناامن کرده و کسی را نکشته و مالی را نبرده‌اند دستور دهد به زندان سپرده شوند؛ این معنای نفی از زمین به جهت ناامن کردن راه است و اگر راه را ناامن کرده و کسی را کشته و مال برده‌اند دستور دهد دست و پایشان بر خلاف قطع شود و پس از آن به دار آویخته شوند.

راوی گفت: معتصم به عامل خود نوشت این دستور العمل دربارهٔ آنان اجرا شود.

۲. حدّثنی زید بن علی، عن أبیه، عن علی- رضی اللّه عنهم- قال: إذا قطع الطريق اللصوص، و أشهروا السلاح و لم يأخذوا مالا و لم يقتلوا مسلما، ثمّ أخذوا، حبسوا حتى يموتوا، و ذلك نفيهم من الأرض فإذا أخذوا المال و لم يقتلوا، قطعت أيديهم و أرجلهم من خلاف و صلبوا حتى يموتوا، فإن تابوا قبل أن يؤخذوا ضمنوا المال و اقتص منهم، و لم يحدّوا؛ «۱»

علی فرمود: هرگاه دزدان راه را بستند و سلاح کشیدند ولی مالی نگرفتند و مسلمانی را نکشتند، اگر دستگیر شدند حبس می‌شوند تا بمیرند و این معنای نفی از زمین است؛ و اگر مال گرفتند ولی کسی را نکشتند دست و پایشان بر خلاف بریده می‌شود و به دار آویخته می‌شوند تا بمیرند. اگر پیش از دستگیری توبه کردند ضامن مال هستند و از ایشان استیفای حق می‌شود و حد نمی‌خورند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: افراد شرور که در دار الاسلام سلاح می‌کشند و مال مردم را می‌گیرند امام در مجازات ایشان مخیّر است؛ اگر بخواهد آنان را با شمشیر می‌کشد و اگر خواست مصلوبشان می‌کند تا بمیرند و اگر خواست دست و پایشان را بر خلاف می‌برد و اگر

خواست از آن شهر به جایی دیگر تبعیدشان می‌کند و کسی را بر آنان می‌گمارد تا از آنجا به جای دیگر و باز از آنجا به جای دیگر تبعیدشان می‌کند و هیچ جای امنی برایشان نمی‌گذارد تا این که توبه و شایستگی در ایشان به ظهور رسد. «۲»

---

(۱). مسند زید، ص ۳۲۳.

(۲). مقنعه، ص ۸۰۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۲

۲. شیخ طوسی: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِینَ یُحَارِبُونَ ... همهٔ فقیهان گفته‌اند: مراد از این آیه راهزنان هستند؛ یعنی کسانی که سلاح می‌کشند و راه را ناامن می‌کنند تا راهزنی کنند؛ و آنچه اصحاب ما روایت کرده‌اند این است: مراد از آیه هر کسی است که سلاح بکشد و مردم را بترساند در خشکی باشد یا دریا، در شهر باشد یا بیابان و روایت کرده‌اند: دزد نیز محارب است. در برخی روایات ما دارد که مراد از آیه، قطّاع الطریق هستند- چنان که فقیهان گفته‌اند. کسانی که این را گفته‌اند در احکام قطّاع الطریق و کیفیت مجازات و کیفر آن‌ها اختلاف کرده‌اند: دسته‌ای گفته‌اند: هر وقت سلاح کشید و راه را ناامن کرد تا راهزنی کند حکمش این است: وقتی امام او را دستگیر کرد تعزیر کند؛ یعنی از شهرش تبعید و در جای دیگر زندانی شود. در میان اهل سنّت هم کسانی گفته‌اند: در غیر شهر خودش زندانی می‌شود. این مذهب ماست ولی اصحاب ما روایت کرده‌اند: وی را در آن شهر هم ثابت نمی‌گذارند؛ بلکه از همهٔ شهرهای اسلامی رانده می‌شود حتی اگر خواست به سرزمین مشرکان پناهنده شود به آن‌ها اخطار می‌شود که او را راه ندهید اگر راه دادید بر سر او با شما جنگ می‌شود تا این شخص بترسد و توبه کند.

اگر قطّاع الطریق بکشند ولی چیزی نبرند، کشته می‌شوند و کشتن آن‌ها حتمی است و عفو آن‌ها جایز نیست البته در صورتی کشتن آن‌ها ناگزیر است که هدف آن‌ها از کشتن، بردن مال باشد. امّا اگر کسی را به جز این هدف بکشند قصاص، واجب غیر حتمی است و اگر بکشند و مال ببرند، کشته و بر دار می‌شوند و اگر مال ببرند و نکشند دست و پایشان بر خلاف بریده می‌شود. پس هرگاه شروع به راهزنی کنند از زمین نفی (تبعید) می‌شوند و نفی آن‌ها به این است که تعقیب شوند، هر جا رفتند دنبال شوند و هر وقت به ایشان دسترسی پیدا شد بر آنان حد اجرا کنند ... خلاصه این که، هر کس برای راهزنی سلاح بکشد و ناامنی ایجاد کند، تعزیر می‌شود.

امّا معنای أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ این است که اگر آن‌ها کاری کنند که باعث یکی از این کیفرها شود امام همواره به تعقیب ایشان دست می‌زند و نمی‌گذارد در یک جا آرام گیرند؛ از نظر ما نفی از زمین معنایش این است. ولی از نظر گروهی، نفی، یعنی حبس و منفیّ کسی است که پس از سلاح کشیدن و پیش از این که کاری انجام دهد دستگیر شود؛ ولی مذهب ما همان قول اوّل است. «۱»

---

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۴۷؛ نک: خلاف، ج ۵، ص ۴۵۷، مسألهٔ ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۳

۳. قاضی ابن برّاج: هرگاه عده‌ای راه را ببندند و بدان اقرار کنند حکمشان همان است که گفتیم و همو گفته است: هر کس متهم باشد و سلاح بکشد در خشکی یا در دریا، در شهر یا غیر شهر، در سرزمین مسلمانان یا مشرکان، شب باشد یا روز، چنین فردی محارب است. محارب اگر کشت و مال نبرد، کشتن او واجب است و اولیای مقتول به هیچ وجه نمی‌توانند او را ببخشند. اگر آنان ببخشند امام باید او را بکشد؛ و اگر کشت و مال برد اوّل لازم است مال را بازگرداند بعد به سبب دزدی دستش را می‌برند. آن‌گاه کشته و به دار آویخته می‌شود؛ و اگر مال برد ولی کسی را نکشت و زخمی نکرد لازم است دستش بریده و سپس از شهر خودش

تعبیـد شود؛ و اگر زخمی کرد ولی نه مـال برد و نه کسـی را کشت لازم است قصاص شود و از جایی که چنین کاری کرده به جای دیگری تبعیـد شود؛ و اگر زخمی نکرده و مـالی هم نـبرده- چنـان که گفتیم- تبعیـد می‌شود و بـا آن جـایی که تبعیـد شـده مکـاتبه می‌شود که این شخص، تبعیدی و محارب است هیچ‌کس با وی هم‌نشینی و خریدوفروش نکند و هم غذا نشود؛ و اگر این شخص به جـای دیگری رفت بـاز بـا آنجـا هم، چنین مکـاتبه‌ای می‌شود و این کـار با او ادامه می‌یابـد تا توبه کنـد؛ و اگر خواست به سـرزمین مشرکان برود، ممنوع می‌شود و اگر آن‌ها به او راه دادند بر سر او، با آنان کارزار می‌شود. «۱»

۴. یحیی بن سـعید: مسـلمان محارب، مرد یا زنی است که در خشکی یا دریا، در سفر یا وطن، شب یا روز، سلاح بکشد. اگر ناامنی کرد و جنـایتی نکرد، از زمین نفی می‌شود و نفی بنـابر قولی به این است که غرق شود و بنـابر قول دیگر، حبس شود یـا یک سال از سرزمین اسـلامی تبعید شود تا توبه کند و با آنان مکاتبه می‌شود که این شخص تبعیدی و محارب است به او پناه ندهید، با او معامله نکنید و اگر به او پناه دادند با ایشان جنگ می‌شود «... ۲»

نظر نگارنـده: در جای خود راجع به محارب، بحث کافی کرده‌ایم و اقوال فقیهان را آورده‌ایم، ولی از کلمات ایشان فهمیده می‌شود که محـارب و قـاطع طریق به یـک معنـاست یـا محارب اعم از قاطع طریق است، چنان که از کلمات جمعی از فقیهان امامیه اسـتفاده می‌شود که محارب اگر سلاح بکشد و مالی نبرد، حبس می‌شود که ابو الصلاح حلبی «۳»،

---

(۱). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۳.

(۲). جامع للشرائع، ص ۲۴۱.

(۳). کافی فی الفقه، ص ۲۵۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۴

ابن زهره «۱»، اشارة السبق «۲» و جامع للشرائع «۳» بدان تصریح کرده‌اند. از مبسوط شیخ طوسی «۴» هم چنین برمی‌آید و شاید علت آن این باشد که از کلمهٔ «نفی» در آیهٔ شـریفه، حبس فهمیده‌اند و روایت عیّاشـی از امام جواد- علیه السلام- و روایت مسند زید هم آن را تأییـد می‌کننـد. ولی بسیاری بـه مضـمون روایت عمـل نکرده‌انـد؛ زیرا سـند آن ضـعیف است و بـا روایـات دیگر که سند و دلالتشان قوی‌تر است، تعارض دارد و چنان که صاحب جواهر استظهار کرده است احتمال تقیّه هم در آن می‌رود. «۵»

آرای دیگر مذاهب

۵. مدوّنـهٔ الکبری: من اشـکالی نمی‌بینم اگر با کسـی که با عصا یا هر چیزی دیگر خروج می‌کند و با آن حالت دسـتگیر می‌شود در حـالی که نـاامنی نکرده و مـالی نگرفته و قتلی مرتکب نشـده است بـا آسـان‌ترین روش رفتـار شود. گفتم: آسـان‌ترین آن نزد مالک چیست؟

گفت: آسان‌ترین و سـبک‌ترین آن این است که تازیانه بخورد و تبعیـد شود و در آنجا (تبعیـدگاه) به زنـدان افتـد. گفتم: اگر چنین شخصـی در شـهر دستگیر شود به کجا تبعید می‌شود؟ گفت: عمر بن عبد العزیز از شهر به دره تبعید کرد و من از مالک در این باره چیزی نشـنیدم جز این که وی گفت: گـاهی کسـی نزد مـا به فـدک یـا خیبر تبعیـد می‌شـد و آنجا زنـدانی داشـتند که او را زنـدانی می‌کردند. گفتم: تا چه مدت در آنجا زندانی شود؟ گفت: مالک گفته است: زندانی می‌شود تا معلوم شود که توبه کرده است. «۶»

۶. موصلی: هرگاه دسته‌ای یا فردی برای راهزنی بیرون آمد و پیش از عمل دستگیر شد، امام زندانش می‌کند تا توبه کند. «۷»

۷. ابن تیمیه: اگر امـام بفهمـد دسـته‌ای راه را نـاامن کرده‌انـد، ولی مـال و جـانی را نگرفته‌انـد، آنـان را با زنـدان یا دیگر چیز، تعزیر می‌کند. «۸»

(۱). غنیهٔ النزوع، ص ۲۰۲.

(۲). اشارهٔ السبق، ص ۱۴۴.

(۳). جامع للشرائع، ص ۲۴۱.

(۴). ج ۸، ص ۴۸.

(۵). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۹۳.

(۶). ج ۶، ص ۲۹۸.

(۷). اختیار، ج ۴، ص ۱۱۴.

(۸). منهاج السنه، ص ۵۳۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۵

۸. شوکانی: حسن بصری، ابن مسیب و مجاهد گفته‌اند: هرگاه ناامنی کنند امام مخیّر است؛ فقط بکشد یا هم بکشد و هم مصلوب سازد یا تنها دست و پا قطع کند یا تنها زندانی کند؛ زیرا وی [از ناحیهٔ آیه] مخیّر است. «۱»

۹. جزیری: حنفیان، شافعیان و حنبلیان می‌گویند: حدّ قطّاع الطریق به ترتیبی است که در آیهٔ کریمه آمده است: هرگاه دسته‌ای به قصد بستن راه، قیام کنند یا یکی که بتواند چنین کاری بکند قیام نماید، اگر پیش از این که مالی ببرند یا کسی را بکشند، دستگیر شدند امام آن‌ها را زندانی می‌کند تا توبه کنند و این حبس همان نفی از زمین است.

مالکیان می‌گویند: محارب همان کسی است که راه را می‌بندد تا مانع رفت و آمد شود اگر چه قصد گرفتن مال عابران را نداشته باشد، بلکه قصدش تنها این است که جلو بهره‌برداری از راه را بگیرد. اگر محارب بکشد، کشته می‌شود ... ولی اگر نکشت و دستگیر شد امام در چهار چیز مخیّر است ...: چهارم، تبعید مرد آزاد به جایی مثل فدک و خیبر و زندانی شدن در آنجا به مدت نزدیک یک سال و پیدایش توبه، و پیش از تبعید، مورد ضرب واقع می‌شود به مقداری که حاکم فکر می‌کند مایهٔ بازدارندگی آنان و دیگران خواهد شد.

شافعیان و حنبلیان می‌گویند: قطع طریق، یعنی بیرون آمدن برای گرفتن مال یا برای کشتن یا برای ایجاد رعب به صورت قهرآمیز با پشت‌گرمی به قدرت خود و دوری از فریادرس. علت نام‌گذاری ایشان به قاطع طریق این است که مردم می‌ترسند و از آن راه نمی‌روند؛ خواه همراه راهزنان سلاح باشد یا نه. مثل این که افرادی قوی باشند و بر دیگران گرچه با مشت و لگد، بتوانند غلبه کنند؛ و بعضی گفته‌اند: حتما باید ابزاری برای جنگیدن داشته باشند.

اگر پیش از این که کسی را بکشند یا مالی بگیرند یا هتک آبرویی کنند، دستگیر شدند واجب است امام با حبس و جز آن، ایشان را تعزیر کند؛ زیرا مرتکب گناه (یعنی قیام بدین شکل) شده‌اند و آن گناه نه حدّی دارد و نه کفّاره‌ای. تفسیر نفی در آیهٔ کریمه همین تعزیر است و نوع این تعزیر به امام مربوط است؛ می‌تواند جمع میان ضرب و حبس و غیر آن کند و می‌تواند اگر صلاح دانست هیچ‌یک را انجام ندهد. حبس مدت خاصّی ندارد، بلکه ادامه می‌یابد تا معلوم شود توبه کرده است. برخی گفته‌اند: مقداری کمتر

(۱). نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۵۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۶

از شش ماه حبس می‌شود؛ تا از مدت تبعید عبد در مورد زنا بیشتر نشود؛ و بعضی گفته‌اند: اندکی کمتر از یک سال زندانی

می‌شود، تا از مدت تبعید حرّ در مورد زنا بیشتر نشود. «۱»

۱۰. حبس یاری رساننده به راهزنان

اشاره

کسانی که به راهزنان کمک می‌کنند مانند طلیع (دیده‌بان) و رده (کمک رسان)، حکم آنان بر طبق نظر فقیهان ما، حکم قطّاع الطریق نیست گرچه کارشان حرام است و تعزیر می‌شوند.

آرای فقیهان شیعه

۱. محقق حلّی: این حکم برای دیده‌بان و کمک‌رسان ثابت نیست. «۲»
۲. شیخ محمد حسن نجفی (در شرح کلام محقق- اعلی اللّه مقامه): به دلیل اصل و احتیاط و خارج شدن از مفاد ادلّه [این حکم برای دیده‌بان و کمک‌رسان ثابت نیست]؛ بر خلاف ابو حنیفه که فرقی میان مباشر و غیر مباشر نگذاشته است و فساد قول او واضح است؛ زیرا به غیر مباشر نمی‌توان محارب گفت. آری، اگر ملاک این بود که بشود نام آن را افساد گذاشت حرف خوبی بود؛ در حالی که شما دریافتید که همه فتوا داده‌اند اعتبار محاربه، با تحقق اوصاف مذکور است و اگر چه در ادلّه صریحا نداشت که مفسد در این اوصاف منحصر است، ولی با کمک اتفاق مذکور و سیاق و ملاحظهٔ برخی مفاهیم در روایات درمی‌یابیم آنچه اصحاب گفته‌اند صحیح است؛ یعنی ملاک، مصداق محاربه است با اوصافی که ما ذکر کردیم. «۳»
طلیع، کسی است که برای راهزنان دیده‌بانی می‌کند و اخبار رفت و آمدها را به ایشان می‌رساند؛ رفت و آمد قافله‌ها و یا مأموران حکومتی را گزارش می‌کند.
رده، کسی است که برای راهزنان کار می‌کند بدون اینکه در کار اصلی راهزنی دخالتی داشته باشد. «۴»

---

(۱). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۰۹.
(۲). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۱.
(۳). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۷۱.
(۴). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۱۲؛ نک: ابن عابدین، ج ۳، ص ۲۱۲.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۷

آرای دیگر مذاهب

امّا اهل سنّت، شافعیان: معین و یاری رساننده از باب تعزیر، زندانی می‌شود. جزیری گوید: شافعیه گفته‌اند: هر کس به قطّاع الطریق یاری رساند و تنها سیاهی لشکر باشد نه بیشتر؛ یعنی مالی به مقدار نصاب نبرده و کسی را نکشته باشد امام وی را با حبس یا تبعید یا چیز دیگر تعزیر می‌کند، همانند دیگر گناهان ... بعضی گفته‌اند: تعزیر باید تنها با تبعید کردن به جایی که امام مصلحت می‌داند، باشد؛ زیرا کیفر چنین آدمی در آیه، نفی است. «۱»
نظر نگارنده: در اینجا مقدار نصاب، شرط نیست چنان که علّامه حلّی در تحریر الاحکام بدان تصریح کرده است. «۲»

۱۱. حبس متهم به دزدی

اشاره

روایاتی وارد شده است که متهم به دزدی تا زمانی که جنس دزدیده شده را بیاورد یا تا زمان تعدیل شهود و یا تا زمان حضور شهود؛ و همچنین متهمی که مدّعی است آن جنس را خریداری کرده است حبس می‌شوند. بعضی از عامّه، فتوا به برخی از این موارد داده‌اند، ولی زندان در این موارد، محل تأمل و مناقشه است؛ زیرا دلیل آن ضعیف است.

الف) حبس متهم تا زمان آوردن کالای مسروقه

روایات

۱. أخبرنا عبد الرّزاق، عن ابن جریج، قال: أخبرنی یحیی بن سعید، عن عراک بن مالک، قال:
أقبل رجلان من بنی غفّار حتی نزلا منزلا بضجنان «۳» من میاه المدینهٔ و عندها ناس من غطفان عندهم ظهر لهم، فأصبح الغطفانیون، قد أضلّوا قرینین من إبلهم، فاتّهموا الغفاریین، فاقبلوا بهما إلی النبی و ذکروا له أمرهم، فحبس أحد الغفاریین، و قال للآخر: اذهب فالتمس، فلم یکن إلا یسیرا حتی جاء بهما، فقال النبی لأحد الغفاریین- قال: حسبت أنّه قال: المحبوس عنده- استغفر لی!

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۴.

(۲). نک: مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۱۹؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۸۴ و ج ۸، ص ۲۳۷.

(۳). کوهی در منطقهٔ یمامه و به قولی: کوه کوچکی است در دو منزلی یا دو فرسنگی مکه. در آنجا، غمیم قرار دارد که در پایین آن، مسجدی است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن نماز گزارده است ... واقدی گفته است: بین ضجنان و مکه، ۲۵ میل فاصله است. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۵۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۸

قال: غفر اللّه لک یا رسول اللّه! فقال رسول اللّه: و لک، و قتلک فی سبیله. قال: فقتل یوم الیمامهٔ؛ «۱»

عراک بن مالک گفت: دو تن از بنی غفار آمدند و در ضجنان از آب‌های مدینه منزل کردند. در آنجا مردمی از غطفان بودند که شتران باری داشتند. صبح که شد غطفانیان یک جفت از شترانشان را گم کردند و آن دو غفاری را متهم ساختند. آنان را نزد پیامبر آورده و جریان را گفتند. پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- یکی از ایشان را بازداشت کرد و به دیگری گفت: برو بگرد؛ او رفت و چیزی نگذشت که شتران را آورد.

پیامبر به یکی از دو غفاری- به گمانم به آن یکی که پیش او زندانی بود- گفت: برای من آمرزش بطلب. وی گفت: خدا تو را ببخشد ای رسول خدا! پیامبر گفت: و تو را [ببخشد] و تو را در راه خودش به شهادت برساند. راوی گفت: وی در جنگ یمامه شهید شد.

۲. حدّثنا عبد الوهاب بن نجدهٔ، ثنا بقیهٔ، ثنا صفوان، ثنا أزهر بن عبد اللّه الحرازی: إنّ قوما من الکلاعیین سرق لهم متاع فاتّهموا أناسا من الحاکهٔ، فأتوا النعمان بن بشیر صاحب النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فحبسهم أیاما ثم خلّی سبیلهم، فأتوا النعمان، فقالوا: خلّیت سبیلهم بغیر ضرب و لا امتحان؟! فقال النعمان:

ما شئتم؛ إن شئتم أن أضربهم، فإن خرج متاعكم فذاك، و إلّا أخذت من ظهوركم مثل ما أخذت من ظهورهم. فقالوا: هذا حكمك؟ فقال: هذا حكم اللّه و حكم رسوله.

قال أبو داود: إنّما أرهبهم بهذا القول، أي: لا يجب الضرب إلّا بعد الاعتراف؛ «۲»

جنسی از عده‌ای کلاعی از کلاعیان دزدیده شد و آنان، عده‌ای از بافندگان را متهم کردند و نزد نعمان بن بشیر از اصحاب پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- شکایت آوردند.

نعمان چند روز ایشان را حبس کرد و آن‌گاه آزادشان ساخت. کلاعیان نزد نعمان آمدند و گفتند: بدون ضرب و امتحان، آنان را آزاد کردی؟! نعمان گفت: چه می‌خواهید؟

می‌خواهید آنان را بزنم اگر اموال دزدیده‌شدهٔ شما پیدا شد که شد وگرنه همان کاری که با آن‌ها کردم با شما هم می‌کنم. گفتند: داوری تو این است؟ گفت: این داوری خدا و داوری رسول خداست. ابو داوود گوید: با این سخن آنان را ترسانید و خواست بگوید: زدن پس از اعتراف، واجب است.

---

(۱). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۲۱۷، ح ۱۸۸۹۲- ۱۸۸۹۳.

(۲). سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۳۵، ح ۴۳۸۲؛ نک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۶۶؛ انصاف، ج ۱۱، ص ۲۶۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۵۹

آرای دیگر مذاهب

۱. سیّد سابق: مالک اجازه داده است متهم به دزدی زندانی شود. «۱»

۲. ماوردی (در مورد حبس متهم به زنا و دزدی ...): حاکم می‌تواند برای کشف ماجرا و بری ساختن، در حبس متهم عجله کند. در مورد مدت حبس متهم برای این مطلب، اختلاف شده است: عبد اللّه زبیری از اصحاب شافعی گفته است: حبس او برای کشف ماجرا و بری ساختن، بیش از یک ماه نیست. دیگری گفته است: بلکه مقدار مشخصی ندارد و بسته به نظر و رأی حاکم است و این درست‌تر است؛ چرا که قاضیان نمی‌توانند کسی را حبس کنند مگر به جهت حقّ واجبی. «۲»

نظر نگارنده: بدون بینه و اقرار مشکل است ادّعا شود متهم به دزدی حبس می‌شود به ویژه در آن جایی که علیه او دو شاهد وجود ندارد و حتی در مورد حبس متهم به کشتن گفتیم که اختلافی است.

ب) حبس متهم به دزدی تا حضور شهود

روایات

۱. أخبرنا عبد الرزاق، عن معمر، عن ابن طاوس، عن عكرمة بن خالد، قال: كان علي لا يقطع سارقا حتى يأتي بالشهداء، فيوقفهم عليه و يسجنه، فإن شهدوا عليه قطعه و إن نكلوا تركه. قال: فأتي مرة بسارق، فسجنه حتى إذا كان الغد دعا به و بالشاهدين، فقيل: تغيّب الشهيدان، فخلّى سبيل السارق و لم يقطعه؛ «۳»

امام علی دست دزد را قطع نمی‌کرد تا دو شاهد بیایند. پس شاهدان را به شهادت دادن علیه او فرامی‌خواند و او را حبس می‌کرد؛

اگر بر ضد او شهادت می‌دادند دست او را قطع می‌کرد و اگر شهادت نمی‌دادند او را رها می‌ساخت. گفت: یک بار دزدی را آوردند، او را حبس کرد وقتی صبح شد متهم و دو شاهد را صدا زد. گفتند: شاهدان غایبند؛ آن حضرت دزد را رها کرد و دست او را نبرید.

(۱). فقه السنّة، ج ۱۴، ص ۸۳.

(۲). احکام السلطانیه، ص ۲۲۰.

(۳). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۹۰، ح ۱۸۷۷۹.

متقی از مصنّف چنین نقل کرده است: «فیوقفهم علیه و یثبطه؛ «۱» پس شاهدان را به شهادت دادن علیه او فرامی‌خواند و او را زندانی می‌کرد».

و تعلیق‌زننده گفته: در نسخهٔ چاپی آمده است: «یوقفهم علیه و یبطحه؛ «۲» شاهدان را به شهادت دادن علیه او فرامی‌خواند و او را زندانی می‌کرد». «۳»

نظر نگارنده: این تنها روایتی است که بر جواز حبس برای متهم به دزدی دلالت دارد و متیقن، موردی است که قراین موجود، حاکی از صحت ادّعا باشد، نه هر تهمتی، و لو این که از قراین صحت خالی باشد. من کسی را نیافتم به مضمون روایت فتوا داده باشد.

ج) حبس متهم تا تعدیل شهود

مدوّنهٔ الکبری: گفتم: به من بگو: اگر شهادت دادند که این شخص دزدیده است از نظر مالک اگر قاضی، شهود را نشناسد آیا متهم زندانی می‌شود تا عدالت شاهدان ثابت شود یا قاضی از دزد، ضامن می‌خواهد؟ گفت: از نظر مالک قاضی از متهم ضامن نمی‌خواهد، ولی او را حبس می‌کند؛ در حدود و قصاص از نظر مالک ضمانت وجود ندارد. «۴»

نظر نگارنده: ظاهرا علتی برای کیفر حبس در اینجا وجود ندارد. بنابراین، اگر مدّعی دو شاهد عادل آورد دزدی ثابت و در صورت خواست مدّعی، حد جاری می‌شود وگرنه رهایش می‌سازند، زیرا موجبی برای حبس نیست.

د) حبس متهم مدّعی مال

حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا محمد بن بکر، عن ابن جریج، قال: کتب عمر بن عبد العزیز بکتاب قرأته: إذا وجد المتاع مع الرجل، فقال: ابتعته فلم یقطعه، فاشدده فی السجن وثاقا و لا تخله بکلام أحد حتی یأتی أمر اللّه. قال: فذکرت ذلک لعطاء فأنکره؛ «۵»

ابن جریج گفت: عمر بن عبد العزیز نامه‌ای نوشته بود که من آن را خواندم [چنین بود]:

(۱). ثبط، یعنی زندان کردن. لسان العرب، ج ۷، ص ۲۶۷.

(۲). همان، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۳). کنز العمّال، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۱۳۹۰۸. به نقل دیگر: «یوفقهم علیه و یبطحه» است.

(۴). ج ۶، ص ۲۶۷.

(۵). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۱۱۹، ح ۱۸۹۷۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۱

اگر جنسی در دست کسی بود و گفت: آن را خریده‌ام ولی نتوانست آن را اثبات کند، وی را در زندان محکم نگاه‌دار و با حرف هیچ‌کس او را آزاد نکن تا حکم خدا برسد. گفت: این را برای عطا ذکر کردم، ولی او آن را انکار کرد.

عبد الرزاق این حدیث را روایت کرده است با این تفاوت که در آن گفته است: «سرقة مع رجل سوء یتّهم ... فلم ینفذه بدل یقطعه ؛ «...۱ ...» آدم بدی که متهم است ... و نتواند آن (خریداری) را اثبات کند »....

نظر نگارنده: انکار عطاء، برای ردّ حدیث کافی است، اضافه بر آن‌که «قاعدهٔ ید» اماره است که تصرف او ملکی است نه عدوانی.

۱۲. حبس شخص معروف به دزدی

گفته شده: دزد معروف به دزدی اگر دستگیر شد، زندانی می‌شود. «۲»

شاید به این علت باشد که امام وظیفه دارد اشرار را حبس کند و از بیت المال به آنان خرجی دهد تا از مردم، دفع شر شود و مردم هم مخارج آنان را عهده‌دار می‌شوند؛ و کسی که به دزدی، معروف شده است از بارزترین مصادیق اشرار است ممکن است علت حبس او، گرفتن حق مردم باشد، مگر این که اشکال شود پیش از این که صاحب حق مطالبه کند حبس او جایز نیست؛ و من کسی را غیر از خطیب در فتاوی ندیدم متعرّض این مسأله شده باشد. داوود بن یوسف خطیب گوید: از محمد بن مقاتل پرسیدند: شخصی به دنبال کاری بوده است که دزد معروفی را می‌بیند؛ ولی در آن ساعت دزدی نمی‌کرده است آیا می‌تواند او را بکشد یا نزد امام آورد؟ گفت: می‌تواند او را دستگیر کند و نزد امام آورد و به زندانش افکند تا توبه کند، ولی نمی‌تواند او را بکشد.

---

(۱). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۲۱۶، ح ۱۸۸۹۲- ۱۸۸۹۳. نک: قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۰۹؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۶، ص ۹۷؛ معجم رجال الحدیث؛ ح ۱۳، ص ۴۲.

(۲). فتاوی الغیاثیه، ص ۱۰۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۲

فصل سوم حبس در موارد آزار جسمی غیر از جرح

۱. حبس ممثّل (مثله‌کننده)

اشاره

روایتی وارد شده است که مثله‌کننده زندانی می‌شود ولی این روایت مبهم است؛ زیرا احتمال دارد مقصود از تمثیل، مثله کردن آدم زنده باشد یا مثله کردن آدم مرده یا مثله کردن حیوان یا اصلا معنای مثله در آن نباشد، بلکه تمثیل به معنای تصویر، یعنی صورتگری باشد؛ و این کارها گرچه اجمالا حرام است ولی کسی نگفته است مرتکب آن زندانی می‌شود. از این رو، گاهی گفته می‌شود: اصحاب از این بخش روایت، اعراض کرده‌اند و آن را حجّت ندانسته‌اند علاوه بر این که سند روایت به جهت ارسال، ضعیف است.

البته یکی از معاصران در کتاب خود، تمثیل را به عنوان یکی از موارد حبس در اسلام، آورده است. «۱»

روایات ما و کلمات فقیهان

۱. على بن إبراهيم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن حمّاد، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال: لا يخلّد فى السجن إلّا ثلاثة: الذى يمثّل؛ و المرأة ترتدّ عن الإسلام؛ و السارق بعد قطع اليد و الرجل؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: در زندان نمی‌مانند مگر سه دسته: کسی که تمثیل کند، زنی که از اسلام برگردد و دزدی که پس از قطع دست و پایش، باز دزدی کند.

---

(۱). قضاء و شهاده، ص ۱۶۴.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۲۷۰، ح ۴۵؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۹۳، ح ۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۳

علّامه مجلسی در ذیل «کسی که تمثیل کند» می‌گوید: تمثیل دو معنا دارد: یکی صورتگری و دیگر به معنای تنکیل و تغییر دادن قیافهٔ انسان با بریدن بینی و گوش و اعضا؛ زندان در هر دو معنا بر خلاف مشهور است و در تهذیب الاحکام «یمسک علی الموت» «۱» دارد و این معنا با دیگر روایات و با اقوال اصحاب موافق است پس شاید در اصل «یمسک» بوده آن‌گاه تصحیف گشته است. «۲»

فیض کاشانی: تمثیل، یعنی بریدن بعضی از اعضا مانند گوش و بینی و امثال آن و شاید مراد آن تمثیلی است که باعث قصاص و دیه نشود؛ مثل آن جایی که مولا، برده‌اش را مثله کند. «۳»

ولایهٔ الفقیه: اگر خبر کلینی صحیح باشد ناچار منظور از «الذی یمثّل» کسی است که اصرار بر این کار دارد و ادامه می‌دهد؛ زیرا استمرار، یکی از معانی فعل مستقبل است و بعید نیست جایز باشد امام حکم به زندان کند برای کسی که به عمل حرام و زشتی اصرار می‌ورزد و هیچ‌چیز مانع کار او نمی‌شود مگر زندان. دقت بفرمایید. «۴»

نظر نگارنده: ظاهرا مقصود از تمثیل در روایت در صورت صحت، همان تغییر در جسم و مثله کردن باشد؛ زیرا از کلمهٔ تمثیل این معنا به ذهن می‌آید و تنها با قرینه، معنای صورتگری از آن فهمیده می‌شود.

ابن اثیر: «مثلت بالحیوان، أمثل به مثلا؛ اعضای آن حیوان را بریدم و آن را زشت و معیوب ساختم». «مثّلت بالقتیل؛ بینی یا گوش یا آلت آن کشته را بریدم» و اسم مصدر آن «مثله» است و باب تفعیل آن برای مبالغه می‌آید. به همین معناست این روایت: «نهی أن یمثّل بالدواب»؛ رسول خدا نهی کرده است که چارپایان زنده را ببندند که حرکت نکنند و آن‌گاه مانند هدف ثابت به سوی آن‌ها تیراندازی کنند یا اعضایشان را ببرند. «۵»

ابن منظور گفته است: «مثل بالرجل یمثل مثلا و مثلهٔ، و مثل؛ او را شکنجه و مایهٔ عبرت کرد»؛ و از باب تفعیل برای مبالغه است؛ و «مثّل بالقتیل؛ اعضای او را برید»؛ و «أمثله؛ او را مثله کرد». «۶»

---

(۱). ج ۱۰، ص ۱۴۴، ح ۲۹.

(۲). مرآهٔ العقول، ج ۲۳، ص ۴۲۰.

(۳). وافی، ج ۱۵، ص ۴۹۳، ح ۳۱.

(۴). ج ۲، ص ۵۳۲.

(۵). نهایه، ج ۴، ص ۲۹۴.

(۶). لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۱۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۴

بنابراین، ظاهر لغت این است که مراد از تمثیل، شکنجهٔ جسم و مثله کردن است، حال انسان باشد یا حیوان، زنده باشد یا مرده و روایات متعددی در این زمینه آمده است.

روایات [در عمومیت معنای مثله]

۱. محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن جعفر بن محبوب، عمّن ذکره، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام: کلّ عبد مثّل به فهو حرّ؛ «۱»

از امام صادق- علیه السلام- روایت شده که فرمود: هر عبدی که مثله شود آزاد می‌شود.

۲. بإسناده عن أبی جعفر الثانی علیه السّلام إنه قال: سئل الرضا علیه السّلام عن نبّاش نبش قبر امرأة ففجر بها و أخذ أکفانها، فأمر بقطعه للسرقة و نفیه لتمثیله بالمیت؛ «۲»

امام جواد- علیه السلام- نقل فرمود: از امام رضا- علیه السلام- دربارهٔ شخصی که قبر زنی را نبش کرده و با او زنا انجام داده و کفن او را برده است، پرسیده شد، امام دستور داد:

دست او را به جهت دزدی ببرند و به سبب تمثیل میت، تبعید شود.

۳. عن أبی حمزة الثمالی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: کان رسول اللّه إذا أراد أن یبعث سریّة دعاهم، فأجلسهم و یقول: سیروا بسم اللّه ... و لا تمثّلوا؛ «۳»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: هرگاه رسول اللّه می‌خواست لشکری اعزام کند، آنان را می‌خواند و دستور می‌داد: بنشینند و می‌فرمود: به نام خدا حرکت کنید ... و مثله نکنید.

۴. عن أبی عبد اللّه علیه السّلام ... فإن مثّل به عوقب به و عتق العبد علیه؛ «۴»

از امام صادق- علیه السلام- روایت شده که فرمود ...: و اگر او را مثله کرد، مجازات می‌بیند و بنده آزاد می‌گردد.

۵. عن أمیر المؤمنین علیه السّلام فی وصیّته للحسن علیه السّلام: یا بنی عبد المطّلب ...! و لا یمثّل بالرجل؛ فإنّی سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یقول: إیّاکم و المثلة، و لو بالکلب العقور؛ «۵»

---

(۱). کافی، ج ۶، ص ۱۸۹، ح ۱؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۶، ص ۲۶، ح ۱.

(۲). اثبات الوصیه، ص ۱۸۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: اثبات الوصیه)، ج ۱۸، ب ۲، ص ۱۹۰، ح ۱.

(۳). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۶۹؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۱، ص ۳۹، ح ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۳، ح ۳.

(۴). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۴۲۷؛ نک: مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۶۳.

(۵). وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۹۶، ح ۶ (به نقل از: نهج البلاغه، از وصیت امیر المؤمنین- علیه السلام- به هنگامی که ابن ملجم- لعنه اللّه- بر او ضربت وارد کرد).

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۵

از امیر المؤمنین- علیه السلام- در وصیت‌نامه‌اش به امام حسن- علیه السلام-: ای فرزندان عبد المطلب ...! آن مرد مثله نشود؛ زیرا من از رسول خدا شنیدم که فرمود: از مثله کردن بپرهیزید، اگر چه سگ گازگیرنده باشد.

۶. إنّ هیاج بن عمران أتی عمران بن حصین، فقال: إنّ أبی قد نذر لئن قدر علی غلامه، لیقطعنّ منه طابقا أو لیقطعنّ یده. فقال: قل لأبیک: یکفّر عن یمینه، و لا یقطع منه طابقا؛ فإنّ رسول اللّه کان یحثّ فی خطبته علی الصدقهٔ و ینهی عن المثلهٔ؛ «۱»

هیاج بن عمران نزد عمران بن حصین آمد و گفت: پدرم نذر کرده است اگر غلامش را گرفت عضوی از او را ببرد یا دست او را قطع کند. او گفت: به پدرت بگو: کفّارهٔ سوگندش را بدهد و عضو غلامش را قطع نکند؛ زیرا رسول خدا در خطبه‌اش تشویق به صدقه می‌کرد و از مثله کردن نهی می‌فرمود.

۷ ... عن سلیمان بن بریدهٔ، عن أبیه، قال: کان رسول اللّه إذا بعث أمیرا علی جیش أوصاه فی خاصهٔ نفسه و من معه من المسلمین خیرا. فقال: اغزوا بسم اللّه و فی سبیل اللّه ... و لا تغدروا و لا تمثّلوا. «۲»

رسول اللّه هرگاه امیری برای لشکر می‌فرستاد به او دربارهٔ خودش و مسلمانان همراهش، به خیر و خوبی سفارش می‌کرد و می‌گفت: به نام خدا و در راه خدا بجنگید...

خیانت نورزید و مثله نکنید.

فقیهان فتوا داده‌اند که مثله کردن حرام است و مثله کردن برده، از چیزهایی است که باعث آزادی قهری او می‌شود.

روایات و آرای فقیهان شیعه در این زمینه [یعنی آزادی قهری برده به وسیله مثله]

۱. کان لزنباع عبد یسمّی سندر (أو ابن سندر) فوجده یقبّل جاریهٔ له فأخذه فجبّه و جدع أذنیه و أنفه فأتی إلی رسول اللّه فأرسل إلی زنباع، فقال: لاـ تحملوهم ما لا یطیقون و أطعموهم ممّا تأکلون و اکسوهم ممّا تلبسون، و ما کرهتم فبیعوا و ما رضیتم فامسکوا و لا تعذّبوا خلق اللّه.

ثم قال رسول اللّه: من مثّل به أو حرق بالنار فهو حرّ و هو مولی اللّه و رسوله، فأعتقه رسول اللّه؛ «۳»

---

(۱). مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۸؛ نک: ص ۲۴۶، ۴۳۹- ۴۴۰ و ج ۵، ص ۱۲ و ۲۰؛ سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۵۳؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۹۹.

(۲). جامع الصحیح، ج ۴، ص ۲۲.

(۳). سنن الکبری، ج ۸، ص ۳۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۶

زنباع برده‌ای داشت به نام سندر- یا ابن سندر- که دید آن برده، یکی از کنیزهای او را می‌بوسد او را گرفت، آلتش را قطع کرد و گوش‌ها و بینی‌اش را برید. غلام نزد رسول اللّه آمد پیامبر دنبال زنباع فرستاد و به او گفت: به آنچه طاقت ندارند تکلیف نکنید. از آنچه می‌خورید به آن‌ها هم بدهید و از آنچه می‌پوشید به ایشان هم بپوشانید. از هر کدام خوشتان نمی‌آید بفروشید و هر کدام را می‌خواهید نگه‌دارید خلق خدا را شکنجه ندهید.

سپس رسول خدا فرمود: هر برده‌ای که مثله یا آتش زده شود، آزاد است و آزادشدهٔ خدا و رسول خداست و پیامبر او (سندر) را آزاد کرد.

محقق حلّی: در اینکه هر برده‌ای که مولایش او را مثله کند آزاد می‌شود، تردید است ولی روایت شده که او آزاد می‌شود. «۱»

همو: هرگاه یکی از این عوارض: کوری، جذام و عذاب به دست مولا برای عبد حاصل شد، وی آزاد می‌شود؛ و زمین‌گیر شدن را هم اصحاب به آن ملحق کرده‌اند. «۲»

محقق عراقی (دربارهٔ مثله کردن): جایز نیست مثله کردن کفّار، یعنی بریدن بینی و گوش آنان؛ زیرا رسول خدا نهی کرد و فرمود:

مثله جایز نیست و لو سگ گازگیرنـده باشد و اطلاق روایت می‌رساند که در هیچ شـرایطی جایز نیست، زمان جنگ باشد یا پیش و یا پس از آن، با مسلمانان چنین کرده باشند یا نکرده باشند. «۳»

آرای دیگر مذاهب

ابو عیسی: حدیث پیش گفتهٔ بریده، حدیث خوب و صحیحی است و علما مثله کردن را مکروه می‌دانند. «۴»
ابن قدامه: مکروه است نقل سـرهای مشرکان از شهری به شهر دیگر و مثله کردن کشته‌های آنان و آزار روحی ایشان؛ زیرا سمرهٔ بن جندب روایت کرده است که پیامبر ما را به صدقه تشویق می‌کرد و از مثله کردن برحذر می‌داشت. «۵»

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۴.
(۲). مختصر النافع، ص ۲۳۸؛ نک: جواهر الکلام، ج ۳۴، ص ۱۱۹.
(۳). شرح تبصرهٔ المتعلمین، ج ۶، ص ۵۰۰.
(۴). جامع الصحیح، ج ۴، ص ۲۳، ح ۱۴۰۸.
(۵). مغنی، ج ۸، ص ۴۹۴.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۷

۲. حبس تراشنده یا از بین برندهٔ موی زن‌ها

اشاره

روایتی بـا سـند ظـاهرا صـحیح آمـده است که هر کس موی زنی را بتراشـد، زنـدانی می‌شود تا مویش برویـد. از فقیهان ما یحیی بن سعید در جامع للشرائع، به آن فتوا داده است و از مجلسی و صاحب جواهر هم چنین برمی‌آید. دیگر فقیهان ما حکم به دیه کرده‌اند؛ و احتمالا ایشان در مقام ذکر مجازات نبوده‌اند پس نمی‌شود گفت که از روایت اعراض کرده‌اند.

روایات

۱. علی، عن أبیه، عن محمد بن سلیمان، عن عبد اللّه بن سنان، قال: قلت لأبی عبد الله علیه السّلام:
...جعلت فداک، فما علی رجل الذی و ثب علی امرأهٔ، فحلق رأسـها؟ قال: یضـرب ضـربا وجیعا، و یحبس فی سـجن المسلمین حتی یستبرأ شعرها، فإن نبت أخذ منه مهر نسائها، و إن لم ینبت، أخذت منه الدیهٔ کاملهٔ خمسهٔ آلاف درهم؛ «... ۱»
عبد اللّه بن سـنان گفت: به امام صادق- علیه السلام- عرض کردم ...: فدایت شوم، حکم مردی که زنی را به زور می‌گیرد و سرش را می‌تراشد چیست؟ فرمود: به شدت زده می‌شود و در زندان مسـلمانان، زندانی می‌شود تا کاملا موی زن بروید اگر رویید از جانی مهریهٔ یک زن به اندازهٔ مهریهٔ زنان هم‌شأن او گرفته می‌شود و اگر نرویید از او دیهٔ کامل، یعنی پنج هزار درهم گرفته می‌شود...
شیخ طوسـی- قدس سـرّه- در تهذیب الاحکام روایت را با سند صحیح ذکر کرده، گفته است: محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از سـلیمان منقری، از عبد اللّه بن سـنان، گفت: به امام صادق- علیه السلام- عرض کردم: و در آن دارد: «فما علی رجل وثب ؛ ...حکم مردی که زنی را به زور می‌گیرد » «... ۲»

مجلسی اوّل آن را در روضهٔ المتقین آورده و از آن به «قوی» تعبیر کرده است و در آن روایت به جای زندان مسلمانان، زندان مؤمنان دارد. «۳»

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۶۱، ح ۱۰؛ تهذیب الاحکام (به نقل از: کافی)، ج ۱۰، ص ۶۴، ح ۱؛ وافی، ج ۱۵، ح ۳۵۶.

(۲). ج ۱۰، ص ۲۶۲، ح ۶۹.

(۳). ج ۱۰، ص ۴۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۶۸

مجلسی دوم در ملاذ الاخیار در دو جا آن را آورده و می گوید: مجهول است. «۱»

نظر نگارنده: روایت به دلیل وجود محمد بن سلیمان، ضعیف است؛ زیرا احتمال دارد وی دیلمی باشد که فردی ضعیف است و اگر کسی جز او باشد مجهول است. «۲»

۲. قال جعفر بن محمد علیهما السّلام: و إن كانت امرأة فحلق رجل رأسها حبس فی السجن حتی ينبت و يخرج بين ذلك، ثم يضرب فيردّ إلى السجن، فإذا نبت أخذ منه مثل مهر نسائها، إلّا أن يكون أكثر من مهر السنّة، فإن كان أكثر من مهر السنّة ردّ إلى السنّة؛ «۳»

امام صادق- علیه السلام- می‌فرماید: اگر مردی سر زنی را بتراشد آن مرد زندانی می‌شود تا موی آن زن بروید و در این فرصت او را بیرون می‌آورند و می‌زنند و به زندان بازمی گردانند. هر وقت مو رویید از مرد، مبلغی به اندازهٔ مهر زنان همسان او، گرفته می‌شود؛ مگر اینکه از مهر السنّهٔ بیشتر باشد که در آن صورت به اندازهٔ مهر السنّهٔ گرفته می‌شود.

۳. حدّثنا أبو بكر، قال: حدّثنا وكيع، قال: حدّثنا المنهال بن خليفة العجلی، عن سلمة بن تمام الشقری، قال: مرّ رجل بقدر فوقعت على رأس رجل فأحرقت شعره، فرفع إلى علی فأجّله سنة، فلم ينبت، فقضى فيه علی بالدية؛ «۴»

سلمهٔ بن تمام شقری گفت: مردی از کنار دیگی می گذشت، دیگ افتاد روی سر مردی دیگر و موی او را سوزانید شکایت نزد علی- علیه السلام- بردند آن حضرت یک سال به او مهلت داد. پس از یک سال موی آن مرد نرویید در این هنگام حضرت به دیه حکم کرد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید ...: اگر موی سر آسیب دید و نرویید، دیه‌اش صد دینار است. «۵»

۲. سلّار بن عبد العزیز: آنچه در انسان یکی هست و عضو هم نیست، مانند ریش و موی سر اگر از بین برود و نروید، دیه‌اش دیهٔ کامل است. «۶»

---

(۱). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۱۲۷ و ۵۶۱.

(۲). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۷.

(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۳۰، ح ۱۴۸۹؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۳۷۲، ح ۳ (با تفاوت در نقل).

(۴). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۱۶۳، ح ۶۹۲۸؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۹، ص ۳۱۹، ح ۱۷۳۷۴؛ محلّی (به نقل از: مصنّف عبد الرزاق)، ج ۱۰، ص ۴۳۳؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۹۸، از طریق سعید بن منصور، از ابو معاویه.

(۵). مقنعه، ص ۷۵۶.

(۶). مراسم، ص ۲۴۴.

۳. شیخ طوسی: هر کس روی سر انسانی آب داغ بریزد و موی او بریزد و نروید دیهٔ کامل بر اوست و اگر رویید و به حالت اوّل برگشت باید ارش [ما به التفاوت] آن را با نظر امام بپردازد و اگر زن بود و مویش درنیامد باید دیهٔ آن را بپردازد و اگر درآمد باید مهریهٔ او را به اندازهٔ مهریهٔ زنان هم‌شأن، بپردازد. «۱»

۴. همو: اگر موی سر، ریش، دو ابرو و مژه‌های دو چشم، رویش خود را از دست بدهند، دیه دارند. در موی سر و ریش، دیهٔ کامل است و در موی دو ابرو، پانصد [دینار] و در مژه‌های دو چشم دیه است؛ و در غیر این چهارتا، در همهٔ بدن، حکومت [به پرداخت ارش] است ... ابو حنیفه می‌گوید: در آن چهار دیه است و تفصیل نداده و در باقی حکومت است؛ و شافعی می‌گوید: در مو اصلا دیه نیست، در همه آن‌ها حکومت است. «۲»

۵. یحیی بن سعید: کسی که موی زنی را بتراشد مورد ضرب دردناک قرار می‌گیرد و زندانی می‌شود تا موی زن کاملا بروید اگر رویید یا نرویید حکمش چنان است که گذشت. «۳»

۶. علّامه مجلسی: کسی که موی سر زنی را بکند در حدیث آمده است: مورد ضرب دردناک واقع و زندانی می‌شود. «۴»

۷. شیخ محمد حسن نجفی: در موی زن دیهٔ کامل است و اگر مو رویید دیه‌اش به مقدار مهریهٔ زنان هم‌شأن است. در این مسأله خلافی نیست جز اسکافی که تنها در مورد دوم قائل به یک سوم دیه است. این قول نادر و بدون دلیل است، بلکه اجماع- که از غنیهٔ النزوع نقل شده- بر خلاف آن است چنان که در مورد اوّل (عدم رویش موی زن)، یعنی مویی که بدون شک برای زن اهمیت بیشتری نسبت به مرد دارد، خلافی نیست حتی از ناحیهٔ اسکافی. تا اینکه می‌گوید: احتمالا، حبس و ضرب به صورت مذکور در این موارد حمل می‌شود بر نوعی تعزیر که با صلاحدید حاکم اجرا می‌شود. «۵»

۸. سیّد محمد جواد عاملی (پس از نقل روایت): امّا حبس و ضرب، جابری ندارد؛

---

(۱). نهایه، ص ۷۶۴.

(۲). خلاف، ج ۵، ص ۱۹۷، مسألهٔ ۶۷.

(۳). جامع للشرائع، ص ۶۰۱ و نک: ص ۵۹۰.

(۴). حدود، دیات، قصاص، ص ۶۲.

(۵). جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۱۷۴؛ نک: وسیله، ص ۴۴۴؛ غنیهٔ النزوع، ص ۴۱۶؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۶۱؛ نکت النهایه، ج ۳، ص ۴۲۸؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۵۹؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۰۷؛ الروضهٔ البهیه، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۳۹۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۱۴؛ مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۲۶۹ و ۳۷۴؛ ذخیرهٔ الصالحین، ج ۸، ص ۹۱؛ ولایهٔ الفقیه، ج ۲، ص ۵۰۱.

یعنی روایت حبس و ضرب ضعیف است و چیزی که ضعف آن را جبران کند، نداریم. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۹. ابن حزم: ابو محمد می‌گوید ...: مردی از کنار دیگی گذشت و باعث شد دیگ بیفتد روی سر مردی و مویش را بسوزاند، شکایت نزد علی بن ابی طالب بردند حضرت یک سال به وی مهلت داد، ولی مو نرویید. آن‌گاه آن حضرت حکم کرد که باید به

او دیه بپردازد؛ و از طریق سعید بن منصور، ابو معاویهٔ الضریر (نابینا) ما را حدیث کرد، حجاج ما را حدیث کرد، از مکحول، از زید بن ثابت، که گفت: در مو اگر نروید، دیه است. در بسیاری از این ابواب به این روایت استدلال کرده‌اند و این قول شعبی است. ابو سفیان ثوری، ابو حنیفه، حسن بن حی، احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: در موی سر و نیز ریش اگر نروید، دیه است، ولی از نظر مالکیان و شافعیان در این موارد فقط حکومت است. «۲»

نظر نگارنده: موضوع حکمی که از طرق ما در روایات آمده و فقیهان ما از آن بحث کرده‌اند ستردن عمدی موی سر زن است، ولی آنچه در روایت محلّی است از بین بردن خطایی موی سر مرد است که احتمال دارد گفته شود: ثبوت حکم برای حالت عمدی به طریق اولی است و نیز این حکم برای زن هم ثابت می‌شود؛ چون فرقی میان مرد و زن نیست، بلکه به طریق اولی برای زن نیز هست.

۳. حبس زنندهٔ بردهٔ خویش

گفته شده: کسی که برده‌اش را بدون گناه بزند، زندانی می‌شود. شاید علت حبس، ارتکاب حرام باشد. کندی در مصنّف خود می‌گوید: از ابو علی روایت است: هر کس بنده‌اش را بدون گناه بزند، حبس می‌شود. «۳»

---

(۱). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

(۲). محلّی، ج ۱۰، ص ۴۳۳، مسألهٔ ۲۰۳۳.

(۳). ص ۲۰.

فصل چهارم حبس در موارد دشنام، آزار و افترا

۱. آیا دشنام دهنده به پیامبر – صلّی اللّه علیه و آله و سلّم– حبس می‌شود؟

اشاره

امامیه اتفاق دارند که دشنام‌دهنده به پیامبر اکرم یا یکی از معصومان- علیهم السّلام- حتی فاطمه زهرا- سلام اللّه علیها- واجب القتل است و در این زمینه روایات زیادی وارد شده است.

ولی بعضی از اهل سنّت «۱» در این مسأله مخالفت کرده‌اند و فتوا به حبس و تعزیر داده‌اند چنان که از روایتی در کافی برمی‌آید فتوای عامّه، حبس است و طرح این بحث در اینجا به همین جهت است.

روایات شیعه

۱. عدّهٔ من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن علی بن أسباط، عن علی بن جعفر، قال: أخبرنی أخی موسی علیه السّلام قال: کنت واقفا علی رأس أبی حین أتاه رسول زیاد بن عبید اللّه الحارثی عامل المدینهٔ، قال: یقول لک الأمیر: انهض إلیّ، فاعتلّ بعلّهٔ فعاد إلیه الرسول، فقال له: قد أمرت أن یفتح لک باب المقصورهٔ فهو أقرب لخطوتک، قال: فنهض أبی و اعتمد علیّ و دخل علی الوالی و قد جمع فقهاء المدینهٔ کلهم و بین یدیه کتاب فیه شهادهٔ علی رجل من أهل وادی القری «۲»، فذکر النبی فنال منه،

---

(۱). بحث آنان، مختصّ کسانی است که تنها به پیامبر- نعوذ باللّه- دشنام داده باشند.

(۲). وادیی است بین مدینه و شام و جزء مدینه که روستاهای بسیاری دارد. معجم البلدان، ج ۵۰، ص ۳۴۵؛ طبری گفته است: اسم دژی نزدیک خیبر است که یهود به هنگام هجرت پیامبر به مدینه، در آنجا سکنا داشتند.

مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۴۱۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۲

فقال له الوالی: یا أبا عبد اللّه! انظر فی الکتاب. قال: حتی أنظر ما قالوا فالتفت إلیهم فقال: ما قلتم؟

قالوا: قلنا یؤدّب و یضرب و یعزّر و یحبس. قال، فقال لهم: أ رأیتم لو ذکر رجلاً من أصحاب النبی بمثل ما ذکر به النبی ما کان الحکم فیه؟ قالوا: مثل هذا. قال: سبحان اللّه! فقال: فلیس بین النبی و بین رجل من أصحابه فرق؟! فقال الوالی: دع هؤلاء یا أبا عبد اللّه! لو أردنا هؤلاء لم نرسل إلیک. فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام:

أخبرنی أبی: أن رسول اللّه قال: [إنّ] الناس فیّ أسوة سواء، من سمع أحدا یذکرنی، فالواجب علیه أن یقتل من شتمنی و لا یرفع إلی السلطان و الواجب علی السلطان إذا رفع إلیه أن یقتل من نال منی، فقال زیاد بن عبید اللّه: أخرجوا الرجل فاقتلوه، بحکم أبی عبد اللّه علیه السّلام؛ «۱»

علی بن جعفر گفت: برادرم موسی- علیه السلام- به من گفت: من بالای سر پدرم ایستاده بودم که فرستادهٔ زیاد بن عبید اللّه حارثی والی مدینه آمد و به او گفت: امیر می‌گوید:

نزد من بیا. پدرم به علتی عذر خواست. فرستاده بازگشت و گفت: دستور دادم به جهت شما در مقصوره را که نزدیک‌تر است باز کنند. پدرم برخاست و به من تکیه کرد؛ وارد بر والی شد در حالی که همهٔ فقیهان مدینه را گردآورده بود؛ در جلو او نوشته‌ای بود که در آن، شهادتی علیه مردی از اهالی وادی القری بود که به پیامبر دشنام داده بود.

والی به پدرم گفت: ای ابا عبد اللّه! به نوشته بنگر. پدرم گفت: ببینم اینان چه گفتند و به آن‌ها نگاه کرد و گفت: شما چه گفتید؟ گفتند: ما گفتیم: تأدیب می‌شود و کتک می‌خورد و تعزیر و زندانی می‌شود. پس پدرم به آنان گفت: بگویید ببینم اگر دربارهٔ یکی از اصحاب پیامبر، چنین امری رخ دهد، حکم شما در آن چیست؟ گفتند: مثل همین. گفت:

سبحان اللّه! سپس گفت: پس میان پیامبر و یکی از اصحابش هیچ فرقی نیست؟! والی گفت: ای ابا عبد اللّه! این‌ها را رها کن. اگر نظر ایشان را می‌خواستیم دنبال تو نمی‌فرستادیم. پس امام صادق- علیه السلام- گفت: خبر داد به من پدرم که رسول اللّه فرمود: مردم همه در مورد من برابرند؛ هر کس بشنود کسی دربارهٔ من چیزی می‌گوید واجب است دشنام‌دهنده را بکشد و لازم نیست نزد حاکم ببرد و بر حاکم واجب است اگر نزد او شکایت بردند کسی را که به من بدی گفته، بکشد. زیاد بن عبید اللّه گفت: به حکم ابو عبد اللّه- علیه السلام- این مرد را ببرید و بکشید.

علّامه مجلسی می‌گوید: قول حضرت: «فهو أقرب لخطوتک» ظاهرا این کلمه با حرف

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۶۶، ح ۳۲؛ نک: مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۴۱۴؛ مسائل علی بن جعفر، ص ۲۹۰، ح ۷۴۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۸۴، ح ۳۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۳

خاء صحیح است «خطوتک» یعنی مسافت کمتری است و برای شما راحت‌تر است و احتمال دارد این کلمه با حاء و ظاء باشد؛ یعنی دستور داده است آن در را باز کنند زیرا نزدیک‌تر است و این کار را به دلیل حظوه، یعنی منزلت و قرب و محبت به شما انجام داده است. «۱»

روایاتی که دلالت می‌کند دشنام‌دهنده کشته می‌شود زیاد است و اینکه ما تنها این یکی را آوردیم به جهت این بود که در این روایت، مسألهٔ حبس مطرح شده بود. علاقه‌مندان به بررسی مفصل‌تر می‌توانند به وسائل الشیعهٔ «۲» و مستدرک الوسائل «۳» مراجعه کنند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ صدوق: کسی که رسول اللّه یا أمیر المؤمنین- علیه السلام- یا یکی از امامان را ناسزا گوید، از همان لحظه، ریختن خونش حلال است. «۴»

۲. سیّد مرتضی: از مسائل ویژهٔ امامیه این است که هر کس به پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- دشنام یا ناسزا گوید، مسلمان باشد یا ذمّی در همان لحظه کشته می‌شود و باقی فقیهان مخالفت کرده‌اند. «۵»

۳. شیخ طوسی: هر کس رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- یا یکی از امامان را دشنام دهد خونش هدر است و هر کس از او بشنود می‌تواند او را بکشد. «۶»

۴. ابو الصلاح حلبی: هر کس رسول اللّه یا یکی از امامان اهل بیت یا از پیامبران را دشنام دهد لازم است سلطان او را بکشد و اگر یکی از مؤمنان که دشنام را شنیده است او را بکشد، سلطان حقّ تعرّض به وی را ندارد ... و لازم است اگر بشنود کسی به یکی از امامان دشنام دهد یا ببیند ... خبر برای سلطان ببرد تا او را بکشد و اگر پیشدستی کرد و او را کشت کسی حق تعرّض به وی را ندارد به شرطی که ثابت شود قتل بدین جهت بوده است. «۷»

۵. علی بن حمزه: هر کس دیگری را با سخنی آزاردهنده یاد کند چهار صورت دارد:

الف) قتل او لازم است؛ ب) حد بر او جاری شود؛ ج) تعزیر شود؛ د) هیچ یک نباشد.

---

(۱). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۱۶۵.

(۲). ج ۱۸، ص ۵۵۴، باب ۷.

(۳). ج ۱۸، ص ۱۷۱، باب ۶.

(۴). هدایه، ص ۶۲.

(۵). انتصار، ص ۲۳۴.

(۶). نهایه، ص ۷۳۰ و مثل آن در: سرائر، ص ۴۶۷.

(۷). کافی فی الفقه، ص ۴۰۳، ۴۱۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۴

اوّلی در مورد کسی است که پیامبر یا یکی از امامان را دشنام دهد «... ۱»

۶. قاضی ابن برّاج: هرگاه شخصی، پیامبر یا یکی از امامان را دشنام گوید کشتن او واجب است و هر کس خود بشنود می‌تواند وی را بکشد البته در صورتی که بر جان خود یا دیگری نترسد و اگر از جان ترسید یا ترس داشت که در حال یا آینده زیانی متوجه یکی از مؤمنان شود، دنبال کشتن او نمی‌رود و وی را وامی‌گذارد. «۲»

۷. محقق حلّی: هر کس پیامبر را دشنام دهد، برای شنونده جایز است او را بکشد...

و همچنین کسی که یکی از امامان را دشنام دهد. «۳»

۸. یحیی بن سعید: مردم دربارهٔ کسی که از او شنیده‌اند به پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- یا علی بن ابی طالب- علیه السلام-

دشـنام می‌دهـد، مساوی‌انـد و بر همه واجب است او را بکشـند مگر اینکه ترس از جـان خویش داشـته باشـند و اگر او را نزد حـاکم بردند، بر او قتلش واجب است. «۴»

۹. علّامه حلّی: همچنین هر کس خود بشـنود، شخصـی پیامبر یا یکی از امامان را دشنام می‌دهد می‌تواند او را بکشد البته در صورتی که ترس زیان جانی یا مالی برای خود یا دیگر مؤمنان را نداشته باشد. «۵»

۱۰. همو: دشـنام‌دهنده به پیامبر یا یکی از امامان کشـته می‌شود و جایز است هر کس که خود از او شنیده، وی را بکشد در صورتی که بر جان و مال خود و دیگر مؤمنان ایمن باشد «... ۶»

۱۱. شـهید اوّل و ثـانی: دشـنام‌دهندهٔ پیامبر یا یکی از امامان کشـته می‌شود و جایز است هر کس بر او دست یافت وی را بـدون اذن امام بکشد. «۷»

۱۲. شـهید ثـانی: «قول مرحوم محقق حلّی: کسـی که پیامبر را دشـنام دهـد » ... این حکم اتفاقی است و راجع به آن روایاتی هست. «۸»

---

(۱). وسیله، ص ۴۲۲.

(۲). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۱.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۶۷.

(۴). جامع للشرائع، ص ۵۶۷.

(۵). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۶.

(۶). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۶۴ و مثل آن در: تذکرهٔ الفقهاء (چاپ سنگی)، ج ۲، ص ۴۵۷.

(۷). روضهٔ البهیّه، ج ۹، ص ۱۹۴.

(۸). مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۴۵۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۵

۱۳. فیض کاشـانی: هر کس پیـامبر یا یکی از امامان را دشـنام دهـد همه می‌تواننـد به دلیل روایات و اجماع در صورتی که از مال و جان خود و دیگر مسلمانان نترسند، او را بکشند. «۱»

۱۴. شـیخ محمد حسن نجفی (پس از نقل کلام شرائع الاسلام): بدون هیچ خلافی که من دیده باشم، بلکه هر دو قسم اجماع، اضافه بر نصوص، دلیل بر آن است. «۲»

۱۵. امام خمینی: کسـی که پیامبر را- پناه بر خـدا- دشـنام دهد واجب است هر کس بشـنود او را بکشد و همچنین است اگر یکی از امامان را دشـنام دهد و در ملحق کردن فاطمهٔ زهرا- علیها السلام- به امامان در این حکم، وجهی وجود دارد، بلکه اگر دشنام به آن حضرت بازگشتش به پیامبر باشد بدون اشکال، کشته می‌شود. «۳»

۱۶. آیهٔ اللّه خوئی: هر کس بشنود کسی پیامبر را دشنام می‌دهد واجب است او را بکشد در صورتی که بر جان و مال و آبروی خود از ضرر زیاد نترسد. «۴»

۱۷. آیـهٔ اللّه طبسـی: هر کس پیامبر یا یکی از امامان بلکه حضـرت زهرا- علیها السـلام- را دشـنام دهـد، کشـته می‌شود بـدون هیچ اختلافی، بلکه اجماع منقول و محصّل بر آن است و مستند آن، روایت صریح است «... ۵»

۱۸. آیهٔ اللّه گلپایگانی: سؤال: دشنام‌دهنده به پیامبر آیا عاصی و واجب القتل است چنان که برخی عالمان گفته‌اند یا محکوم به کفر و ارتداد است؟ جواب: بر او حکم مرتد جاری می‌شود. در پاسخ سؤال شمارهٔ ۴۶ می گوید:

حکم دشنام به امامان همان حکم دشنام به پیامبر است و باعث کفر و ارتداد می‌شود و کشتن دشنام‌دهنده، واجب است. «۶»

۱۹. شیخ زین العابدین مازندرانی در ذخیرة المعاد بحثی کامل در این زمینه کرده است. «۷» بدان جا مراجعه کنید.

نظر نگارنده: هیچ‌یک از فقیهان ما فتوا به کمتر از کشتن، مثل حبس و تعزیر نداده‌اند و

(۱). مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۵.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۳۲ و نک: ص ۴۳۹.

(۳). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۲۹.

(۴). مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۶۴.

(۵). ذخیرة الصالحین، ج ۸، ص ۵۰ و مانند آن در: ج ۵، ص ۳۰.

(۶). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۱.

(۷). ص ۵۸۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۶

در این حکم فرقی میان مسلمان و کافر و مرد و زن نگذاشته‌اند.

آرای دیگر مذاهب

۲۰. ابو یوسف: هر مرد مسلمانی که به پیامبر دشنام دهد یا او را دروغگو معرفی کند یا از او بدگویی یا عیب‌جویی کند، به خداوند کفر ورزیده است و زنش از او جدا می‌شود و اگر توبه نکرد، کشته می‌شود و همچنین است زن؛ جز اینکه ابو حنیفه می‌گوید: زن کشته نمی‌شود «... ۱»

۲۱. ابو القاسم: کسی که به خداوند- جلّ جلاله- یا رسولش دشنام دهد مسلمان باشد یا کافر، کشته می‌شود و از او خواسته نمی‌شود توبه کند. «۲»

۲۲. ابن حزم: علما راجع به کسی که به پیامبر اسلام یا یکی از پیامبران دشنام می‌دهد و ادّعای مسلمانی هم می‌کند، اختلاف کرده‌اند: دسته‌ای گفته‌اند: این کفر نیست و جمعی گفته‌اند: کفر است و دیگران در این مسأله توقف کرده‌اند که اصحاب ما از ایشانند «... ۳»

۲۳. ابن قدامه: فصل: تهمت و نسبت ناروا به پیامبر و به مادرش، مایهٔ خروج از اسلام و دین است و همچنین است دشنام به پیامبر بدون تهمت و نسبت ناروا؛ جز اینکه دشنام بدون تهمت، با اسلام آوردن ساقط می‌شود؛ زیرا دشنام به خداوند تعالی با اسلام آوردن از میان می‌رود پس دشنام به پیامبر به طریق اولی ساقط می‌شود. «۴»

۲۴. ابن تیمیه: از این‌رو، ائمه اتفاق کرده‌اند که هر کس به یکی از پیامبران دشنام دهد کشته می‌شود و هر کس به غیر از پیامبر دشنام دهد کشته نمی‌شود مگر برخی از دشنام‌ها؛ مثلا هر کس به مادر پیامبر تهمت زند کشته می‌شود، مسلمان باشد یا کافر؛ زیرا مایهٔ ایراد عیب در نسب آن حضرت است و اگر غیر از مادر پیامبر را متهم کند که علم به برائت او نداریم، کشته نمی‌شود. «۵»

۲۵. سیّد مرتضی (در انتصار ...): ابو حنیفه و اصحابش می‌گویند: هر کس به پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- دشنام دهد یا عیب گوید و مسلمان باشد، مرتد می‌شود و اگر

(۱). خراج، ص ۱۸۲.

(۲). تفریع، ج ۲، ص ۲۳۲.

(۳). محلّی، ج ۱۱، ص ۴۰۸.

(۴). مغنی، ج ۸، ص ۲۳۲ و ر. ک: ص ۱۵۰.

(۵). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۷۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۷

ذمّی باشد، تعزیر می‌شود و کشته نمی‌شود. ابن قاسم از مالك نقل کرده است: مسلمانی که به پیامبر دشنام دهد کشته می‌شود و از او نمی‌خواهند توبه کند و یهودی یا نصرانی اگر به پیامبر دشنام دهد کشته می‌شود مگر اینکه مسلمان شود. ثوری گفته است: ذمّی تعزیر می‌شود؛ و ولید بن مسلم از اوزاعی و مالك دربارهٔ دشنام به پیامبر نقل کرده‌اند که گفته‌اند:

این ارتداد است و از او خواسته می‌شود توبه کند. اگر توبه کرد مجازات می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود وگرنه صد تازیانه می‌خورد و رها می‌شود وقتی خوب شد باز صد تازیانه می‌خورد. «۱»

۲۶. جزیری: مالکیان و حنبلیان گفته‌اند: قتل زندیق پس از دست یافتن بر او و بدون درخواست توبه از وی واجب است و همچنین کسی که به پیامبری- که همه به پیامبری قبولش دارند- دشنام دهد، از او خواسته نمی‌شود که توبه کند و اگر توبه هم کرد، توبه‌اش قبول نمی‌شود؛ قتل او از باب حدّ است و دشنام‌دهنده عذر جاهل را ندارد. «۲»

۲. حبس دشنام‌دهنده یا هجو کنندهٔ شخص مسلمان

اشاره

مشهور از نظر ما این است که اگر کسی به دیگری ناسزا گوید و به درجهٔ قذف- که موجب حدّ است- نرسد، تعزیر می‌شود و نیز هر سخنی که مخاطب آن را ناپسند می‌داند و باعث آزار او می‌شود، چنین است. نقل فتوای شیخ طوسی، سلّار بن عبد العزیز و قاضی ابن برّاج برای ما کافی است. امّا اهل سنّت از عمر نقل کرده‌اند که حطیئه را به جهت هجو زبرقان، زندانی کرد. از این‌رو، معتقدند: باید وی را زد و زندانی و توبیخ کرد. پس از نظر فریقین تعزیر وجود دارد، امّا جواز حبس مبنی بر این است که تعزیر شامل حبس هم بشود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: هر کس به دیگری بگوید: ای فاسق! یا ای خائن! یا ای شراب‌خوار! در حالی که او ظاهرا عادل است، حدّ قذف بر وی جاری نمی‌شود، ولی تأدیب می‌شود و اگر به مسلمانی بگوید: تو آدم رذل یا پست یا احمق یا خوك یا سگ یا مسخ شده یا مشابه این‌ها هستی، تعزیر می‌شود و اگر انسان دیگری را به سخنی مورد خطاب قرار دهد که

---

(۱). انتصار، ص ۲۳۴.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۸ و ر. ك: ص ۴۲۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۸

احتمال دشنام در آن است، تعزیر و تأدیب می‌شود تا دیگر از اهل ایمان بدگویی نکنند. هر کلامی که مایهٔ ایذا و آزار مسلمانان شود واجب است گویندهٔ آن تعزیر گردد. «۱»

۲. سلّار بن عبد العزیز: دشنام و نسبت گمراهی یا یکی از معصیت‌های الهی به دیگری دادن یا با لقب زشت خواندن افراد، مرد باشد یا زن یا بچه، موجب تعزیر و تأدیب می‌شود. «۲»

۳. ابن برّاج: اگر به دیگری بگوید: ای کافر! در حالی که او ظاهرا مسلمان است، مورد ضرب دردناك قرار می گیرد ... و اگر دیگری را با کلامی که احتمال دشنام می‌رود، خطاب کند تأدیب و تعزیر می‌شود تا با اهل ایمان برخورد بد نکند و هرگاه او را با یکی از بلاهای الهی مانند پیسی، جذام، کوری، جنون و مشابه این‌ها سرزنش کند یا یکی از گرفتاری‌های مخفی او را آشکار سازد، لازم است تأدیب شود مگر اینکه مخاطب او فردی گمراه و کافر باشد. هر لفظی که انسان با آن دیگر مسلمانان را ایذا و آزار رساند واجب است گویندهٔ آن تعزیر شود. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۱. از ابن شبه: حدیث کرد ما را صلت بن مسعود، گفت: حدیث کرد ما را احمد بن شبویه از سلیمان بن صالح، از عبد اللّه بن مبارك، از عبد العزیز بن ابی سلمه: عمر، حطیئه را حبس کرد. «۴»

۲. همو: زبرقان رفت تا زکات قومش را برای عمر ببرد. در راه، حطیئه را دید که همراه اهل و عیالش برای فرار از قحطی و خشك‌سالی عازم عراق است. زبرقان «۵» به او نشانه‌ای داد و گفت: به عنوان مهمان او، پیش طایفهٔ زبرقان برود تا او برگردد؛ و حطیئه

---

(۱). نهایه، ص ۷۲۹.

(۲). مراسم، ص ۲۵۶.

(۳). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۱.

(۴). تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۵۲۶ و ج ۲، ص ۷۸۵؛ اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۸؛ کنز العمّال، ج ۳، ص ۸۴۳، ح ۸۹۱۹ و ص ۸۴۵، ح ۸۹۲۱.

(۵). یکی از بزرگان جاهلیت و دارای منزلت فراوان در اسلام بود. پیامبر او را مسئول جمع‌آوری زکات قوم خودش، بنی عوف کرد. نك: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۳۷؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹۴؛ اغانی، ج ۲، ص ۴۳؛ فوات الوفیات، ج ۱، ص ۹۹؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۵۲۶؛ مامقانی گفته است: ولی من دقیقا به احوال او آگاه نشدم.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۷۹

چنین کرد ولی بعدها او را با این شعر هجو کرد:

مکارم را رها کن، برای طلب آن کوچ نکن. سر جایت بنشین! زیرا این تو هستی که واقعا نیازمند طعام و لباسی!

زبرقان از او به عمر شکایت برد. عمر از حسان بن ثابت پرسید: این شعر هجو است؟

و او داوری کرد: آری، هجو و مایهٔ تحقیر اوست. پس عمر او را در حبس کرد تا اینکه عبد الرحمن بن عوف و زبیر واسطه شدند و عمر پس از اینکه از او پیمان گرفت دیگر کسی را هجو نکند آزادش کرد و گفت: اگر کسی را هجو کند شدیدا با او برخورد می‌شود. «۱»

۳. مدوّنهٔ الکبری: گفتم: اگر مردی به دیگری بگوید: ای فرزند زن فاجره! یا ای فرزند زن فاسقه! یا ای فرزند زن خبیثه! حکمش چیست؟ گفت: اگر بگوید: ای پسر زن فاسقه یا فاجره! جز عقوبت چیزی بر او نیست و امّا اگر بگوید: ای پسر زن خبیثه! باید قسم بخورد که قصد تهمت نداشته. امّا اگر قسم نخورد به نظر من، باید حبس شود تا قسم بخورد و اگر حبس طولانی شد، (و او حاضر

به سوگند نشد بر طبق نظر حاکم) کیفر سخت می‌بیند.

گفتم: مقدار کیفر در این موارد از نظر مالک چه قدر است؟ گفت: به مقداری که امام صلاح بداند و افراد در این موارد مختلفند: برخی به آزاررسانی معروفند؛ چنین شخصی باید کیفری دردناک ببیند. گاهی شخص اتفاقا لغزشی از او سر می‌زند، در حالی که معروف به درستی و خوبی است. امام ملاحظه می‌کند اگر دشنام بزرگی است، به اندازه‌ای که آدم بزرگواری مثل او تأدیب می‌شود، وی را تنبیه می‌کند و اگر دشنام کوچکی است مالک گفته است: حاکم، موارد جزئی را که از آدم‌های جوانمرد سر می‌زند، چشم‌پوشی می‌کند. «۲»

۴. داوود بن یوسف خطیب ...: شخصی که به مردم ناسزا می‌گوید، اگر جوانمرد است موعظه می‌شود و اگر چنین نیست، زندانی می‌شود و اگر بدزبانی عادت اوست مورد ضرب واقع و زندانی می‌شود. «۳»

۵. کتانی: قاضی ابن سعید در کتاب التیسیر فی احکام التفسیر می‌گوید: اگر نویسنده یا شاعری کسی را سبّ یا هجو کند، زندانی و تأدیب می‌گردد و عمر این کار را با حطیئه

---

(۱). تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۷۸۵؛ نک: تتمة المنتهی، ص ۴۲.

(۲). ج ۶، ص ۲۲۳ و ج ۴ (چاپ چهار جلدی)، ص ۳۹۱.

(۳). فتاوی الغیاثیه، ص ۹۹.

کرد و او را زندانی کرد؛ زیرا او با شعر خود (و اقعد فإنّک أنت الطاعم الکاسی) به زبرقان تمیمی طعنه زده بود. «۱»

۶. جزیری: هر کس به مسلمانی بگوید: ای فاسق! یا ای خبیث! یا ای کافر! یا ای دزد! یا ای خنثی! یا ای آدم‌کش! یا ای فاجر! یا ای بی‌نماز! و دیگر عیوب که تهمت زنا در آن نباشد، در هیچ‌یک از این‌ها حدّ اجرا نمی‌شود. تنها حاکم به مقداری که برای تأدیب و بازدارندگی او صلاح می‌داند، او را به زدن و زندانی کردن و توبیخ تعزیر می‌کند. «۲»

نظر نگارنده: عقوبتی که متوجه دشنام‌دهنده و تهمت‌زنندهٔ غیر از زنا می‌شود- چنان که ملاحظه کردید- از نظر فریقین، تعزیر است پس جواز حبس، توقف دارد بر اینکه تعزیر شامل حبس هم بشود.

فرع: اگر قاضی به عدالت افرادی که شاهد قذف هستند آگاهی ندارد، آیا متهم زندانی می‌شود تا عدالت شهود ثابت شود یا نه؟ ظاهرا به صرف تهمت جایی برای حبس نیست، مگر در یک مورد که اتهام کشتن در کار باشد با اختلافی که بحث آن گذشت. ولی یکی از فقیهان اهل سنّت در اینجا هم قائل به حبس است. سرخسی می‌گوید: اگر قاضی به عدالت شاهدان قذف آگاهی نداشت، متهم را زندانی می‌کند تا راجع به عدالت ایشان تحقیق کند؛ و علت حبس این است که او به جهت ارتکاب حرام، یعنی پرده‌دری و ایذای مردم با تهمت، اکنون متهم است و قاضی از او ضامن نمی‌خواهد؛ زیرا ضمانت برای اطمینان و احتیاط است؛ در حالی که حد بر پایهٔ دفع و سقوط است. «۳»

۳. حبس مردم‌آزار

۱. ابن نجار حنبلی: کسی که به ایذای مردم، حتی با اشارهٔ چشمش معروف است تا ابد در زندان می‌ماند. «۴»

شارح گفته: حبس می‌شود تا بمیرد یا توبه کند. «۵»

---

(۱). تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۹۹.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۲۱۸.

(۳). مبسوط، ج ۹، ص ۱۰۶.

(۴). منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۷۹.

(۵). شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۳۶۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۸۱

۲. مرداوی: در کتاب رعایه گفت: کسی که معروف است به مردم‌آزاری، حتی با چشمش و دست‌بردار نیست، زندانی می‌شود. در احکام السلطانیه می گوید: والی این کار را انجام می‌دهد نه قاضی و برای دفع شرّ این فرد، مخارجش از بیت المال داده می‌شود. «۱»

نظر نگارنده: گاهی برای این حبس به عمل علی- علیه السلام- استدلال می‌شود؛ زیرا آن حضرت آدم شرور («داعر») را زندانی می کرد: علی بن ابی طالب- علیه السلام- اگر در میان قبیله، آدم شروری بود، او را حبس می کرد. اگر خودش مال داشت از مال خودش برمی‌داشت و به او خرجی می‌داد وگرنه از بیت المال مسلمانان به او می‌داد و می‌فرمود:

برای دفع شرّ او از سر مردم به زندان می‌افتد و از بیت المال به او خرجی داده می‌شود. «۲»

داعر، یعنی خبیث، مفسد، مردم‌آزار، فاجر، راهزن. «۳»

ممکن است گفته شود: اگر حاکم صلاح دانست برای حفظ امنیت شهر و نظر جامعه، او را زندانی می کند مگر اینکه اشکال شود ولایت حاکم تا این حد نیست.

۴. حبس فرمان‌دهندهٔ به تهمت زدن

۱. شافعی: به من بگویید: مردی به مرد دیگر می گوید: به شخصی تهمت بزند و او هم تهمت زد، آیا هر دو حد می‌خورند یا اینکه فقط تهمت‌زننده حد می‌خورد؟ از نظر شما باید هر دو حد بخورند که این درست نیست؛ جز فاعل کسی حد نمی‌خورد و جز قاتل، کسی دیگر کشته نمی‌شود و دیگری [دستوردهنده] تعزیر و حبس می‌شود. «۴»

نظر نگارنده: این فرع را در مراجعات خود به کتاب‌های فریقین نیافتم و این حکم بر این مبناست که تعزیر شامل حبس هم بشود.

---

(۱). انصاف، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

(۲). خراج، ص ۱۵۰.

(۳). لسان العرب، ج ۴، ص ۲۸۶.

(۴). الامّ، ج ۷، ص ۳۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۸۲

فصل پنجم حبس برای ترک واجبات و ارتکاب محرمات

۱. حبس مرتکب‌شوندهٔ محرمات الهی

روایات

۱. روی الحسن بن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: جاء رجل إلی رسول اللّه فقال: إنّ أمّی لا تدفع ید لامس. قال: فاحبسها. قال: فعلت. قال: فامنع من یدخل علیها. قال: قد فعلت. قال: فقیّدها؛ فإنّک لا تبرّها بشیء أفضل من أن تمنعها

من محارم اللّه عزّ و جلّ؛ «۱»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: شخصی خدمت رسول گرامی اسلام رسید و گفت:

مادرم دست نامحرم را رد نمی‌کند. فرمود: او را حبس کن. گفت: انجام دادم. گفت:

نگذار کسی بر او وارد شود. گفت: انجام دادم. فرمود: او را ببند؛ زیرا هیچ خوبی در حقّ او به اندازهٔ اینکه او را از گناهان الهی بازداری، نیست.

نظر نگارنده: طریق صدوق به این روایت چنین است: محمد بن موسی بن متوکل از عبد اللّه بن جعفر حمیری و سعد بن عبد اللّه، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب و این طریق صحیح است «۲» و علّامه مجلسی در روضه آن را صحیح دانسته و گفته است:

«دست اجنبی را رد نمی‌کند» یعنی زنادهنده است و مانع کسی نمی‌شود. «نگذار کسی بر او وارد شود» یعنی گرچه با زدن و زخمی کردن و کشتن باشد. «او را در بند کن» یعنی تا نتواند

---

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۱، ح ۶؛ وسائل الشیعة (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۸، ص ۴۱۴، ح ۱؛ وافی، ج ۱۵، ص ۵۱۱- ۵۵۲، ح ۱۵۶۷۴.

(۲). نک: من لا یحضره الفقیه، «مشیخه»، ج ۴، ص ۴۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۹۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۸۳

بیرون رود. حدیث دلالت می‌کند ترک گناه گرچه به اختیار و برای خدا نباشد، سودمند است؛ زیرا شکی نیست که مکلّف با انجام دادن گناهان، سزاوار کیفر می‌شود و با ترک آن سزاوار کیفر نمی‌شود؛ امّا اینکه سزاوار پاداش شود ظاهرا به این شرط است که ترک گناه برای خدا باشد جز در ترک شراب (که اگر برای خدا هم نباشد پاداش دارد). «۱»

۲. صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، قال: حدثنی عمّار الساباطی، قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن المرأة الفاجرة یتزوّجها الرجل؟ فقال لی: و ما یمنعه؟ و لکن إذا فعل، فلیحصن بابه؛ «۲»

عمّار ساباطی گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: آیا مرد با زن زنادهنده، ازدواج می‌کند؟ به من فرمود: چه اشکالی دارد، ولی اگر با او ازدواج کرد در خانه‌اش را محکم کند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ حرّ عاملی (در عنوان یکی از باب‌هایش فتوا به مضمون روایت اوّلی داده است): ۴۸: باب جواز منع امام از زنا و محرمات، گرچه به حبس افکندن و در بند کردن باشد. «۳»

ولی در بدایهٔ الهدایه مطلب دیگری از روایت اوّلی استفاده کرده و گفته است: بر امام مسلمانان است که زن زنادهنده را به وسیلهٔ شوهر ببندد چنان که شتر فراری را با ریسمان می‌بندند. «۴»

۲. ولایهٔ الفقیه (پس از نقل روایت اوّل): عموم تعلیل در این حدیث صحیح دلالت می‌کند که جایز است، آن‌که را امکان جلوگیری‌اش از ارتکاب محرمات الهی نیست، حبس و در بند کرد. «۵»

پس از نقل روایتی که امام در آن، منجّم را تهدید می‌کند اگر ادامه دهد، زندانش می‌کند می‌گوید: این روایت نیز آنچه را ما به آن اشاره کردیم؛ یعنی جواز حکم امام به

---

(۱). روضة المتقین، ج ۱۰، ص ۲۱۵.

(۲). نوادر، ص ۱۳۲، ح ۳۴۲؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: نوادر)، ج ۱۸، ص ۷۳، ح ۱؛ تحفة الاشراف (به نقل از: نسائی)، ج ۱۳، ص ۲۵۸.

(۳). وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۱۴؛ مرحوم والد می‌فرمود: بیشتر عناوین ابواب وسائل الشیعة، فتاوای حرّ عاملی است.

(۴). ج ۲، ص ۴۶۲.

(۵). ج ۲، ص ۴۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۸۴

حبس برای کسی که اصرار بر گناه می‌ورزد، و تا دست برنداشته در زندان می‌ماند، تأیید می کند. «۱»

نظر نگارنده: هیچ اشکالی در صحت روایت از نظر سند نیست، تنها کلام در دلالت است اگر ظاهر آن را بگیریم؛ یعنی مقصود از دربند کردن، حبس و منع باشد- چنان که مجلسی اوّل و حرّ عاملی- رحمهما اللّه- فهمیده‌اند-، در این صورت می‌شود گفت: زندان در این موارد، جایز و یکی از مراتب امر به معروف و نهی از منکر است، بلکه می‌شود ادّعا کرد دلالت آن کامل است و به صورت دلیل برای مقام درمی‌آید و خصوصیتی برای زنا و مادر ندارد، بلکه شامل حبس برای منع همهٔ فواحش و محرمات می‌شود خصوصا با ملاحظهٔ تعلیل که عام است. ولی بعید نیست که مراد از دربند کردن، بستن او به وسیلهٔ شوهر باشد؛ یعنی او را شوهر بده، چنان که شیخ حرّ عاملی در بدایة الهدایه فهمیده است.

در این صورت این روایت از مقام استدلال بیرون می‌رود و روایت دوم اگر سندش تمام باشد برای اثبات مطلب کافی است.

گاهی گفته می‌شود: این حبس ارتباطی با حاکم ندارد، بلکه وظیفهٔ فرزند از باب خوبی به مادر است که در این صورت از دایرهٔ موضوع ما خارج می‌شود.

آرای دیگر مذاهب

۳. قرافی: حبس در هشت مورد جایز است ...: پنجم: حبس جنایتکار از باب تعزیر و جلوگیری از معصیت الهی. «۲»

۲. حبس تارک واجبات

اشاره

بحثی نیست کسی که از روی سستی و تنبلی واجبات را ترک کند یا محرمات را انجام دهد- نه اینکه عقیده داشته باشد واجب نیست- چنین شخصی تعزیر می‌شود. در مرتبهٔ اوّل و دوم تعزیر می‌شود و در مرتبهٔ سوم یا چهارم- بنابر اختلاف میان فقیهان شیعه- کشته می‌شود؛ ولی بحث این است که آیا حبس هم در کار است؟ چنان که ابو حنیفه و مالک و مزنی از یاران شافعی در مورد تارک الصلاة گفته‌اند و قرافی در هر موردی که شخص از

(۱). ج ۲، ص ۵۳۴.

(۲). فروق، ج ۴، ص ۷۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۸۵

حقّ اللّه سرپیچی کند، گفته است.

ظاهر این است که هیچ یک از فقیهان ما جز آنچه از علّامه در تذکرة الفقهاء آمده، فتوا به حبس نداده است گرچه فتوا به تأدیب و تعزیر داده‌اند. پس مسأله مبتنی بر این است که تعزیر شامل حبس هم بشود یا در صورت اقتضای مصلحت بدان قائل شویم که حاکم او را حبس می‌کند چنان که در جواهر الکلام به آن تصریح شده است.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر نماز را ترک کرد ... جمعی گفته‌اند: کشته نمی‌شود، بلکه زندانی می‌شود تا نماز بخواند و برخی گفته‌اند: با این کار کافر می‌شود؛ ولی از نظر ما کافر نمی‌شود و بار اوّل تعزیر می‌شود که اگر تکرار کرد بار دوم و نیز بار سوم تعزیر می‌شود و برای بار چهارم کشته می‌شود؛ زیرا از امامان روایت شده است: مرتکبان کبیره بار چهارم کشته می‌شوند. «۱»

۲. همو: کسی که نماز را با اعتقاد به اینکه واجب نیست ترک کند، کافر می‌شود و قتلش واجب است و اگر اعتقاد به حرمت ترک آن دارد؛ ولی از روی سستی و تنبلی آن را ترک کرد، فاسق است و به جهت ترک آن تأدیب می‌شود و کشتن او واجب نیست.

ابو حنیفه و مالک می‌گویند: زندانی می‌شود تا نماز بخواند و شافعی می‌گوید: کشتن او واجب است پس از اینکه از وی خواسته می‌شود توبه کند؛ چنان که از مرتد خواسته می‌شود توبه کند و اگر توبه نکرد کشتن او واجب است. احمد بن حنبل می‌گوید: با این کار کافر می‌شود. «۲»

۳. ابن ادریس: همچنین کسی که نماز را بدون عذری ترک کند، بار اوّل و دوم تعزیر و بار سوم کشته می‌شود؛ زیرا امامان فرموده‌اند: مرتکبان کبیره بار سوم کشته می‌شوند. «۳»

۴. محقق حلّی: هر کس مرتکب حرامی شود یا واجبی را ترک کند امام او را به کمتر از حد، تعزیر می‌کند و اندازهٔ آن به دست امام است؛ در حرّ به اندازهٔ مادون حدّ حرّ و در عبد به اندازهٔ مادون حدّ عبد. «۴»

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۱۸۵

---

(۱). مبسوط، ج ۷، ص ۲۸۴.

(۲). خلاف، ج ۵، ص ۳۵۸، مسألهٔ ۹.

(۳). سرائر، ج ۳، ص ۵۳۵.

(۴). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۶۸ و مانند آن در: مختصر النافع، ص ۲۲۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۸۶

۵. علّامه حلّی: هر کس مرتکب حرامی شود یا واجبی را ترک کند امام باید او را به کمتر از حد، تعزیر کند و مقدار آن، به نظر امام بستگی دارد و با حالات مختلف جنایتکاران فرق می‌کند. «۱»

۶. همو: مسألهٔ: اگر وجوب زکات را معتقد باشد، ولی آن را نپردازد فاسق است.

امام بر او سخت می‌گیرد و در تنگنایش قرار می‌دهد و با او به مقابله می‌پردازد تا مال را بدهد؛ زیرا زکات حق واجبی بر اوست که باید بپردازد. اگر مالش را پنهان ساخت، امام زندانی‌اش می‌کند تا آن را آشکار کند. پس اگر آشکار ساخت به نظر همهٔ فقیهان شیعه به اندازهٔ زکات از مالش برمی‌دارد نه بیشتر، بلکه او را تعزیر می‌کند. به این مطلب ابو حنیفه و مالک و شافعی- در فتوای جدیدش- قائل شده است. «۲»

۷. همو: هر کس مرتکب حرامی شود یا واجبی را ترک کنـد، حق امام است که او را به کمتر از حـد، به انـدازه‌ای که صـلاح بداند تعزیر کند. «۳»

۸. همو (دربارهٔ کسی که با داشتن هشت زن، مسلمان شده است): اگر چهار زن را برگزید (که ترک واجب نکرده) وگرنه حاکم او را به دلیل ترک واجب از باب تعزیر، زندانی می‌کند. «۴»

۹. فیض کاشانی: هر کس مرتکب کبیره شود یا واجبی را ترک کند حاکم می‌تواند تعزیرش کند. «۵»

۱۰. فاضل هنـدی (پس از نقل کلام علّامه در قواعد الاحکام): وجوب تعزیر در هر حرامی- چه فعل باشد چه ترک- در صورتی که مرتکب آن بـا نهی و توبیـخ و امثـال آن، دست برنـدارد، ظـاهر است؛ چون انکار منکر، واجب است ولی اگر با کمتر از زدن دست برداشت دلیلی برای تعزیر جز در موارد خـاص- که نص موجود است- نـداریم و امکـان دارد تعزیر در کلاـم وی و دیگران، شـامل دیگر مراتب انکار که کمتر از ضرب است، بشود. «۶»

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۷.

(۲). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۵ (چاپ جدید)، ص ۸.

(۳). قواعد الاحکام، ص ۲۶۲.

(۴). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۲، ص ۶۵۶.

(۵). مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۶.

(۶). کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۳۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۸۷

۱۱. شـیخ محمـد حسن نجفی (پس از کلاـم محقق حلّی و فاضل هنـدی: «ممکن است از روایتی که دلالت می‌کنـد، برای هر چیزی حدّی است و برای کسی که از حد تجاوز کند، حدّی است، استفادهٔ تعمیم شود»): بنابراین که مراد از حد در این حدیث تعزیر فعلی باشـد؛ به علاوه می‌شود تعمیم را از اسـتقرای نصوص به دست آورد چنان که بر محققان پوشـیده نیست. آری، گاهی گفته می‌شود: تعزیر اختصاص به گناهان کبیره دارد نه صغیره، البته برای کسانی که از گناهان کبیره اجتناب می‌کنند؛ چون در این صورت گناهان صغیرهٔ آن‌هـا محو شـده است و چیزی بر آنـان نیست، ولی اگر از گناهان کبیره اجتناب نمی‌کنـد بعیـد نیست بر گناهان صـغیره هم، تعزیر شود. خدا آگاه است. «۱»

او گفته است: هیـچ خلاـف و اشـکالی از نظر نص و فتـوا نیست که هر کس حرامی را مرتکب شود یـا واجبی را ترک کنـد که آن عمل از گناهان کبیره باشد، امام او را تعزیر می‌کند «... ۲»

۱۲. آیـهٔ اللّه خوئی: هر کس کار حرامی انجام دهـد یا واجبی الهی را با علم و عمـد ترک کند، حاکم به آنچه مصلحت بداند او را تعزیر می‌کنـد. مرحـوم خـوئی گفتـه اسـت: بر طبـق گفتـهٔ مشـهور و شـهرت عظیمی که در این زمینه وجـود دارد، بلکه اجمالاـ هیچ اختلافی در آن نیست و بر این مسأله چند امر دلالت دارد:

الف) فعل امیر المؤمنین- علیه السلام- در موارد مختلف؛

ب) اسـلام، به حفظ نظام مادی و معنوی و جریان امور در مجاری طبیعی بسـیار اهمیت می‌دهـد و طبیعتا این مسأله اقتضا می‌کند که حاکم کسی را که با نظام مخالفت کند، تعزیر کند؛

ج) ادلّهٔ صریح و ویژه که در موارد خاصّی وارد شده دلالت می‌کند حاکم حتی در مورد طفل و برده حقّ تعزیر و تأدیب دارد؛

د) آنچه در تعدادی از روایات آمده است. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۱۳. ابن حزم (پس از نقل آرا و ادلّه): فرمایش پیامبر در این حدیث، چنان که گفتیم

(۱). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۴۸.

(۲). همان.

(۳). مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳۳۷، مسألة ۲۸۲.

حدیثی صحیح است: هر کس از شما ناپسندی را دید اگر توانست، با دستش آن را تغییر دهد، امر و دستور است که هر کس منکری را انجام دهد باید ادب شود؛ و خودداری از نماز، غسل جنابت، روزهٔ ماه رمضان، زکات، حج، ادای تک‌تک واجبات و ادای حقّ الناس، به هر صورت که باشد، بدون تردید و بدون هیچ اختلافی، منکر است؛ برای این که همهٔ این‌ها حرام و حرام هم یقینا منکر است. پس به دستور رسول خدا صحیح است که بگوییم: زدن با دست به همهٔ افراد مذکور، جایز است و حدیث صحیح دیگری از رسول خداست که می‌فرماید: در تعزیر بیش از ده تازیانه زده نشود، که روایات آن را بعدها خواهیم آورد ... در نتیجه واجب است افراد مذکور ده تازیانه بخورند. پس اگر نماز یا غیر آن را به جا آورد، گناهی ندارد و چیزی بر او نیست و اگر بر به جا نیاوردن اصرار ورزید و منکر دیگری را با به جا نیاوردن جدید، ایجاد کرد، دوباره ده تازیانه می‌خورد و همین‌طور ادامه دارد تا حقّی که خدا بر گردن او دارد انجام دهد یا بمیرد البته قصد جانش نمی‌شود، ولی هیچ‌گاه زدن پایان نمی‌پذیرد تا این که وقت نماز بگذرد و وقت نماز دیگر برسد که زده می‌شود تا نماز جدید را بخواند «... ۱»

۱۴. خرقی: کسی که نماز را ترک کند تا سه روز دعوت به نماز می‌شود ... اگر خواند (به او کاری ندارند) وگرنه چه منکر باشد چه غیر منکر، کشته می‌شود. «۲»

۱۵. قرافی: حبس در هشت مورد مشروع است ...: هشتم: از نظر شافعیان کسی که از ادای حقّ اللّه تعالی، حقّی که نیابت‌پذیر نیست، مانند روزه خودداری کند زندانی می‌شود و از نظر مالکیان مثل مورد نماز، کشته می‌شود. «۳»

۱۶. ابن تیمیه: امّا بی‌نماز به اتفاق ائمهٔ [مذاهب] سزاوار کیفر است؛ و بیشتر آن‌ها مانند مالك و شافعی و احمد می‌گویند: از او خواسته می‌شود توبه کند اگر توبه نکرد به جرم کفر و ارتداد و یا فسق کشته می‌شود؛ زیرا در مرتکبان کبیره دو قول است. اگر اقامهٔ حد بر چنین آدمی ممکن نباشد؛ به گونه‌ای ممکن با او عمل می‌شود؛ مثلا مورد قهر و توبیخ قرار می‌گیرد تا واجب را به جا آورد و حرام را ترک کند و از کسانی نباشد که خداوند دربارهٔ آنان گفته است: «از پس ایشان گروهی آمدند که نماز را ضایع کردند و دنبال شهوات رفتند و به زودی به گمراهی می‌افتند.» در حالی که ضایع کردن نماز به این است که از

(۱). محلّی، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

(۲). مغنی، ج ۸، ص ۱۳۱.

(۳). فروق، ج ۴، ص ۸۰؛ نک: ماوردی، الاحکام السلطانیه، ص ۲۴۸.

وقتش تأخیر بیفتد نه این که کاملا آن را ترک کند. «۱»

۱۷. جزیری ...: حنفیان و مزنی از اصحاب شافعی گفته‌اند: بی‌نماز کافر نیست و کشته نمی‌شود، بلکه تعزیر و زندانی می‌شود تا

بخواند. «۲»

نظر نگارنده: بحثی نیست که مرتکبان محرمات و تارکان واجبات تعزیر می‌شوند؛ ولی ظاهر اقوال فقیهان ما جز علّامه حلّی در تذکرهٔ الفقهاء، این است که به کمتر از حد، تازیانه می‌خورند. آری، اگر حاکم مصلحت دید می‌تواند او را با حبس کردن، تعزیر کند، چنان که در جواهر الکلام گفته است: آری، گاهی در برخی موارد مصلحتی هست که اقتضا می‌کند حاکم بتواند حبس کند. «۳»

۳. حبس بدعت‌گذار

۱. مرداوی: احمد دربارهٔ بدعت‌گذار تصریح کرده است: بدعت‌گذار حبس می‌شود تا دست بردارد. «۴»

۲. شهید اوّل: قاعدهٔ ۲۰۵: امور جدیدی که پس از عهد پیامبر رخ می‌دهد اقسام زیادی دارد که از نظر ما تنها آن‌هایی که حرام است نام بدعت می‌گیرد:

قسم اوّل: واجب، مانند تدوین و گردآوری قرآن و سنّت در صورتی که احتمال گریز [و از یاد بردن] از سینه‌های آن‌ها باشد؛ زیرا رساندن احکام الهی برای آیندگان به اجماع و صریح آیهٔ قرآن، واجب است و این با حفظ و تدوین آن، کمال می‌یابد و در زمان غیبت، چنین کاری واجب است؛ ولی در زمان ظهور امام واجب نیست؛ زیرا او خود به گونه‌ای آن را حفظ خواهد کرد که هیچ گزندی به آن نرسد.

قسم دوم: حرام، مانند کاری که اصول و ادلّهٔ تحریم از ناحیهٔ شریعت شامل آن می‌شود؛ مانند مقدّم داشتن دیگران بر امامان معصوم، غصب منصب امامان معصوم، اختصاص اموال شرعی به والیان جور و ندادن آن به مستحق، مبارزه با اهل حق و تبعید و آواره ساختن آنان، قتل بر اساس حدس و گمان، اجبار به بیعت با فاسقان، باقی ماندن بر بیعت فاسقان و تحریم مخالفت با آنان، شستن به جای مسح، مسح غیر قدم، نوشیدن انواع

---

(۱). الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۳۰۱.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۵۸.

(۳). جواهر الکلام، ج ۴۱، «حدود» ص ۲۴۹.

(۴). انصاف، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۰

مشروبات، خواندن نمازهای مستحبی به جماعت، اذان دوم در روز جمعه، تحریم متعهٔ زنان و حج، شورش بر ضد امام، ارث بردن دوردستان و محروم کردن نزدیکان، ندادن خمس به اهلش، افطار در غیر وقت، مکس «۱» (باج)- که به اجماع فریقین حرام است- و گماشتن افراد غیر صالح در مناصب مختلف از راه ارث و بذل و بخشش و دیگر بدعت‌های مشهور. قسم سوم ...: قسم چهارم: «۲...»

۳. نراقی: شکی نیست که بدعت و داخل کردن مسائل غیر شرعی در دین، حرام است و امّت بر این اجماع دارند، بلکه از مسائل ضروری دین و مذهب است ... و ملاک در بدعت‌گذاری این است که کسی به عنوان شرع، حکمی را برای موردی وضع کند و آن را از احکام شارع قلمداد کند نه حکم جعلی خودش. پس بدعت عملی است که غیر شارع به عنوان شرع برای موردی، بدون دلیل شرعی وضع کند و شکی نیست که این بدعت است ... امّا فعلی که از ناحیهٔ شرع نیست، ولی کسی بدون این که آن را از دریچهٔ شرعیت ببیند، بدان عمل کند، اصلا حرام نیست گرچه اندکی عقیده به مشروع بودن آن هم داشته باشد. آری، ممکن است

فعلی که از ناحیهٔ شرع نیست از جهت دیگری حرام باشد که در این بحثی نیست. «۳»

نظر نگارنده: پس بنابر مذهب احمد، بدعت‌گذار زندانی می‌شود تا دست بردارد و بنابر مذهب ما تعزیر می‌شود؛ چون کار حرام انجام داده است و زندانی می‌شود اگر بگوییم: تعزیر، حبس را هم در برمی‌گیرد ... این در صورتی بود که منجر به انکار خدا و پیامبر و قرآن نشود وگرنه به جهت ارتداد کشته می‌شود البته اگر مرتد فطری باشد؛ امّا اگر مرتد ملی باشد توبه داده می‌شود و اگر زن باشد تا ابد در حبس می‌ماند.

۴. آیا کسی که از پیامبر – صلّی اللّه علیه و آله و سلّم – زیاد روایت کند، زندانی می‌شود؟

روایات

۱. حدّثنا أبو بکر محمد بن أحمد بن بالویه، ثنا محمد بن غالب، ثنا عفان، ثنا شعبهٔ، و أخبرنی أحمد بن یعقوب الثقفی، ثنا محمد بن أیوب، أنبأ أبو عمرو الحوضی، ثنا شعبهٔ، عن سعید بن إبراهیم،

---

(۱). مالیاتی که باج‌گیر می‌ستاند. نهایه، ج ۴، ص ۳۴۹؛ دراهمی که از فروشندهٔ کالا در بازار در زمان جاهلیت گرفته می‌شد. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۲۰.

(۲). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۴۴؛ نک: قرافی، فروق، ج ۴، ص ۲۰۲.

(۳). عوائد الایام، (چاپ جدید)، ص ۳۲۵.

عن أبیه، إن عمر بن الخطّاب، قال لابن مسعود و لأبی الدرداء و لأبی ذر: ما هذا الحدیث عن رسول اللّه! و أحسبه حبسهم بالمدینهٔ حتی أصیب؛ «۱»

عمر بن خطاب به ابن مسعود و ابو درداء و ابو ذر گفت: «این همه حدیث از رسول اللّه– صلّی اللّه علیه و آله و سلّم– چیست؟» و گمان می‌کنم ایشان را در مدینه زندانی کرد تا این که کشته شد.

۲. روی الذهبی أن عمر حبس ثلاثهٔ: ابن مسعود و أبا الدرداء و أبا مسعود الأنصاری، فقال:

أکثرتم الحدیث عن رسول اللّه؛ «۲»

ذهبی روایت کرده است که عمر سه نفر را زندانی کرد: ابن مسعود و ابو درداء و ابو مسعود انصاری و گفت: از رسول اللّه حدیث فراوانی نقل کردید.

نظر نگارنده: من کسی را از فقیهان فریقین ندیدم که فتوا داده باشد حبس به جهت نقل حدیث زیاد از پیامبر جایز باشد، بلکه شیعه و سنی روایت کرده‌اند که پیغمبر سه بار فرمود:

خدایا! رحمت کن خلفای مرا. گفتند: ای رسول خدا! خلفای تو کیانند؟ گفت: کسانی که پس از من می‌آیند و حدیث و سنّت مرا نقل می‌کنند. «۳»

نمی‌شود آن روایت را چنین توجیه کرد که این صحابهٔ بزرگوار به پیامبر دروغ می‌بسته‌اند. ناچار علت حبس ایشان شاید به جهت نقل احادیث معیّنی بوده یا جهت سیاسی خاصّی داشته است.

---

(۱). مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۶.

(۲). تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷، شرح حال عمر؛ نک: معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۴.

(۳). کنز العمّال (به نقل از: اوسط)، ج ۱۰، ص ۲۲۹، ح ۲۹۲۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۲

فصل ششم حبس در مورد سحر و دیگر اعمال مشابه آن

۱. حبس ساحر، کاهن و عرّاف

اشاره

مسلمانان اتفاق دارند بر این که سحر حرام است «۱» و هر کس آن را حلال بداند کافر و قتل او واجب است؛ زیرا مفسد فی الارض است- چنان که شهید ثانی بدان تصریح کرده- و کسی فتوای به حبس در مورد سحر نداده است. آری، روایتی در مصنّف عبد الرزاق آمده:

«ساحری را نزد پیامبر آوردند فرمود: زندانش کنید که اگر مسحور مرد، وی را بکشید.» «۲»

ولی روایت از نظر سند و دلالت قاصر است، بلکه حتی اگر گفته شود: سندش هم صحیح است، اصحاب به این روایت عمل نکرده‌اند.

برخی از اهل سنّت در مورد کاهن و عرّاف ادّعا کرده‌اند: در این دو مورد، حبس است. کهانت، اگر چه به اجماع حرام است، چنان که سیّد در ریاض المسائل به آن تصریح و روایاتی از فریقین بر آن دلالت می‌کند؛ امّا دلیلی بر خصوص حبس، وجود ندارد مگر از این باب که مرتکب حرام، تعزیر می‌شود و تعزیر، حبس را هم در برمی‌گیرد.

---

(۱). ر. ک: خلاف، ج ۵، ص ۳۳۰، مسألهٔ ۱۶؛ مبسوط شیخ طوسی، ج ۷، ص ۷۲ و ۲۶۰؛ کافی فی الفقه، ص ۴۰۳؛ مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۲؛ وسیله، ص ۴۲۵؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۶۷؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۹؛ مسالك الافهام، ج ۱۴، ص ۴۵۴ و ج ۱۵، ص ۷۵؛ کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۶۰؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۴۲؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۰؛ مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۲۶۶؛ مستدرك الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۹۲، ح ۴؛ مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۲۹۳؛ ذخیرهٔ الصالحین، ج ۵، ص ۹۲ و ج ۸، ص ۵۱؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۱۳۶؛ تفریع، ج ۲، ص ۲۳۳؛ محلّی، ج ۱، ص ۳۹۴؛ بدایهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۶.

(۲). ج ۱۰، ص ۱۸۴، ح ۱۸۷۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۳

معنای کهانت

در معنای کهانت گفته شده: کهانت خبر دادن از حوادث آینده است؛ چون کاهن با شیاطین در ارتباط است؛ یا خبر دادن از اتفاقات زمینی است؛ چون کاهن با جن رابطه دارد.

طریحی می‌گوید: «کهن یکهن کهانهٔ، مانند کتب یکتب کتابهٔ. جمع کاهن، کهّان و کهنه مانند کافر، کفّار و کفره است». کاهن کسی است که اخبار اتفاقات آینده را دریافت می‌کند و مدّعی است اخبار سرّی را می‌داند.

گفته‌انـد: در میـان عرب، کاهنـانی همچـون شـق و سـطیح و دیگران بوده‌انـد. برخی از ایشـان می‌پنداشـته‌اند کـه یکی از جنیـان، فرمان‌بردار اوست و به وی اخبار را گزارش می‌کند و بعضی می‌پنداشته‌اند از کلام سائل یا اعمال و رفتارش پی به مسائلی می‌برند و آن را در جای خود استفاده می‌کنند که نام این عرّاف است؛ مانند کسی که ادّعا می‌کند می‌تواند اشیای دزدی را پیدا کند یا دانا به جای گم‌شده است و امثال آن‌ها.

برخی از شارحان می‌گویند: کهانت کاری است که باعث می‌شود بعضـی از جنیان از فرمان کاهن اطاعت کنند که به سـحر نزدیک است و یا دایره‌اش از آن محدودتر است و در صحاح گفته: کاهن، یعنی ساحر. «۱»

در لسان العرب می‌گوید: در حدیث که می‌گوید: «هر کس نزد کاهنی آید» شامل عرّاف و منجّم هم می‌شود. «۲»

و در مصـباح الفقاهه می‌گوید: گفته شده: عرّاف مثل کاهن است، جز این که عرّاف کسـی را گویند که از اخبار آینده خبر می‌دهد و کاهن کسی است که از اخبار گذشته می‌گوید. «۳»

در ریاض المسائل می‌گویـد: کهانت کاری است که باعث می‌شود برخی از جنیان از او فرمان‌برداری کنند و آن نزدیک به سـحر یا محدودتر از آن است. «۴»

---

(۱). مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۰۵؛ نهایه، ج ۴، ص ۲۱۴.

(۲). ج ۱۳، ص ۳۶۳.

(۳). ج ۱، ص ۴۱۶.

(۴). ج ۸، ص ۱۶۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۴

آرای فقیهان شیعه

۱. علّامه حلّی: یـادگیری سـحر، شـعبده، کهانت و قیافه و یاد دادن آن‌ها و گرفتن پول در مقابل آن‌ها حرام است ... و کاهن کسـی است که دوست جنی دارد و اخبار را برایش می‌آورد. کاهن اگر توبه نکند کشته می‌شود. «۱»

۲. شیخ ابراهیم قطیفی: یاد دادن و یادگرفتن و کاربرد آن در شرع ما حرام است. «۲»

۳. محقق سبزواری: خلافی در مورد حرام بودن کهانت نمی‌شناسم. «۳»

۴. سیّد علی طباطبائی: اصل در تحریم آن پس از اجماع- که در عبارات عده‌ای از اصحاب بدان تصریح شده است- روایات صریح مستفیض است. «۴»

۵. شیخ انصاری: در هر حال هیچ خلافی در حرام بودن کهانت نیست. «۵»

۶. آیـهٔ اللّه خوئی: در هر حال کهانت دو قسم است: الف) کاهن از حوادث آینده خبر دهد به جهت ارتباط با شـیاطینی که در محل استراق سـمع از آسـمان می‌نشسـتند و بر اسرار، آگاهی می‌یافتند سپس می‌آمدند و برای اولیای خود بازگو می‌کردند. ب) کاهن از اتفاقـات و حوادث زمینی به جهت ارتبـاط بـا دسـته‌ای از جنیان و شـیاطینی که فقط اخبار و حوادث زمینی را به کاهن القا می‌کردند خبر دهد؛ زیرا پس از بعثت پیامبر اکرم شـیاطین از رفتن به آسمان و خبرگیری ممنوع شدند ... و بخشی از روایات خاصّه و عامّه به علاوهٔ خبر احتجاج، دلالت بر حرمت هر دو قسم کهانت می‌کند «... ۶»

۷. آیهٔ اللّه طبسی: امّا نصوص ... و دیگر اخبار دلالت دارند بر مبغوضیت این عمل و حرمت آن و هیچ خلافی در حرمت آن نیست. «۷»

(۱). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۶۱؛ نک: المنتهی، ج ۲، ص ۱۰۱۴؛ روضهٔ البهیّه، ج ۳، ص ۲۱۵.

(۲). ایضاح النافع (به نقل از: شیخ والد، ذخیرهٔ الصالحین، ج ۵، ص ۹۷) و آن شرح النافع فی مختصر الشرائع؛ از شیخ ابراهیم بن سلیمان قطیفی، معاصر محقق کرکی است. ر. ک: الذّریعهٔ، ج ۲، ص ۵۰۲.

(۳). کفایهٔ الاحکام، ص ۸۷.

(۴). ریاض المسائل، ج ۸، ص ۱۶۷.

(۵). مکاسب المحرمه (چاپ جدید)، ج ۴، ص ۲۲۷.

(۶). مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۱۷.

(۷). ذخیرهٔ الصالحین، ج ۵، ص ۹۷ (در این کتاب بحث گسترده‌ای در مورد موضوع و حکم آمده که به جهت اختصار، آن را ترک کردیم).

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۵

آرای دیگر مذاهب

۸. ابن قدامه: امّا کاهن کسی است که با جن ارتباط دارد، برایش خبر می‌آورد و عرّاف کسی است که حدس و گمان می‌زند. احمد بنابر نقل حنبل گفته است: نظر من دربارهٔ عرّاف، کاهن و ساحر این است که از او خواسته می‌شود از این کارها توبه کند. اگر از او پرسیده شود: آیا کشته می‌شود؟ گوید: نه، زندانی می‌شود شاید توبه کند. گفته است:

عرافه نزدیک به سحر است و ساحر خبیث‌تر از کاهن است؛ زیرا سحر شعبه‌ای از کفر است؛ و گفته است: حکم ساحر و کاهن قتل است یا حبس، تا توبه کنند برای این که آن دو، کار خود را می‌پوشانند و در حدیث عمر آمده است: هر ساحر و کاهنی را بکشید که ربطی به اسلام ندارند. «۱»

۹. جزیری: شافعیان: کاهن اگر عقیده به آن چه موجب کفر است، داشته باشد؛ مانند تقرب به ستارگان و فاعل دانستن آن‌ها در مورد خواسته‌های خود، کافر است.

حنفیان: کاهن اگر عقیده داشته باشد شیاطین هرچه او بخواهد، انجام می‌دهند، کفر ورزیده است و اگر عقیده داشت که چنین پنداشته است، کافر نشده است.

حنبلیان: حکم کاهن مثل ساحر است پس کشته می‌شود؛ چون عمر گفته است. امّا قتل ساحر واجب است و از او خواسته نمی‌شود توبه کند البته وقتی که مسلّم شود وی سحر را برای تلاش در فساد زمین به کار می‌برد و به مجرد عمل سحر کشته نمی‌شود؛ البته در صورتی که عقیده‌اش کفرآمیز نباشد. «۲»

نظر نگارنده: حبس در مورد کاهن مبنی بر این است که تعزیر شامل حبس شود که در این صورت برای جلوگیری از حرام الهی، زندانی می‌شود. این در صورتی است که عنوان کافر و مفسد بر او صدق نکند چنان که بعضی ادّعا کرده‌اند وگرنه کشته می‌شود، مگر بنابر قول برخی از اهل سنّت که می‌گویند مرتد، زندانی می‌شود.

۲. حبس منجّم

اشاره

۱. من کلام علی علیه السّلام إلی مسافر بن عفیف الأزدی: لئن بلغنی أنک تنظر فی النجوم لأخلدنّک

(۱). مغنی، ج ۸، ص ۱۵۵.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۶۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۶

فی الحبس ما دام لی سلطان. فو اللّه! ما کان محمد منجّما و لا کاهنا؛ «۱»

از سخنان علی- علیه السلام- به مسافر بن عفیف ازدی: اگر به من خبر رسد که تو به کار ستاره‌شناسی می‌پردازی تا وقتی من حاکمم تو را به زندان می‌اندازم. سوگند به خدا! محمد نه منجّم بود و نه کاهن.

۲. روی ابن دیزیل، قال: عزم علی علیه السّلام علی الخروج من الکوفهٔ إلی الحروریّهٔ «۲» و کان فی أصحابه منجّم، فقال له: یا أمیر المؤمنین! لا تسر فی هذه الساعهٔ و سر علی ثلاث ساعات مضین من النهار، فإنّک إن سرت فی هذه الساعهٔ أصابک و أصحابک أذی و ضرّ شدید و إن سرت فی الساعهٔ التی أمرتک بها ظفرت و ظهرت، و أصبت ما طلبت.

فقال له علی علیه السّلام: أ تدری ما فی بطن فرسی هذه: أذکر هو أم أنثی؟ قال: إن حسبت علمت.

فقال علی: من صدّقک بهذا فقد کذّب بالقرآن، قال اللّه تعالی: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ «... ۳»

ثم قال علیه السّلام: إن محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما کان یدّعی ما ادّعیت علمه، أ تزعم أنّک تهدی إلی الساعهٔ التی یصیب النفع من سار فیها، و تصرف عن الساعهٔ التی یحیق السوء بمن سار فیها؟ فمن صدّقک بهذا فقد استغنی عن الاستعانهٔ باللّه جلّ ذکره فی صرف المکروه عنه، و ینبغی للموقن بأمرک أن یولّیک الحمد دون اللّه جلّ جلاله؛ لأنّک بزعمک هدیته إلی الساعهٔ التی یصیب النفع من سار فیها و صرفته عن الساعهٔ التی یحیق السوء بمن سار فیها، فمن آمن بک فی هذا، لم آمن علیه أن یکون کمن اتّخذ من دون اللّه ضدّا و ندّا، اللهم لا طیر إلّا طیرک، و لا ضرّ إلّا ضرّک، و لا إله غیرک.

ثم قال: نخالف و نسیر فی الساعهٔ التی نهیتنا عنها. ثم أقبل علی الناس، فقال: أیّها الناس! إیّاکم و التعلّم للنجوم إلّا ما یهتدی به فی ظلمات البرّ و البحر، إنما المنجّم کالکاهن و الکاهن کالکافر و الکافر فی النار. أما و اللّه! لإن بلغنی أنّک تعمل بالنجوم لأخلّدنّک السجن أبدا ما بقیت و لأحرمنّک العطاء ما کان لی من سلطان.

ثم سار فی الساعهٔ التی نهاه عنها المنجّم فظفر بأهل النهر و ظهر علیهم. ثم قال: لو سرنا فی الساعهٔ

(۱). نهج السعادهٔ (به نقل از: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۹۷)، ج ۲، ص ۳۷۲؛ نک: وسائل الشیعهٔ، ج ۸، ص ۲۶۹؛ مرآهٔ العقول (چاپ سنگی)، ج ۴، ص ۴۱؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

(۲). روستایی در پشت شهر کوفه، و به قولی، جایی در دو میلی کوفه که در آن خوارجی که با علی علیه السّلام مخالفت کردند، جمع شدند؛ و به همین سبب آنان را بدان جا نسبت دادند و «حروری» گفتند. مراصد الاطلاع (چاپ سنگی)، ص ۱۳۲.

(۳). لقمان (۳۱) آیهٔ ۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۷

التی أمرنا بها المنجّم، لقال الناس: سار فی الساعهٔ التی أمر بها المنجّم فظفر و ظهر، أما إنه ما کان لمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منجّم و لا لنا من بعده، حتی فتح اللّه علینا بلاد کسری و قیصر. أیّها الناس! توکّلوا علی اللّه وثقوا به؛ فإنّه یکفی ممّن سواه؛ «۱»

ابن دیزیل روایت کرده است: علی- علیه السلام- تصمیم گرفت از کوفه به حروریه برود. در میان اصحاب او منجّمی بود به آن حضرت گفت: ای امیر مؤمنان! در این ساعت حرکت نکن؛ سه ساعت که از روز گذشت حرکت کن. اگر در این ساعت راه بیفتی

به تو و یارانت آزار و زیان سختی خواهد رسید و اگر در آن ساعتی که من گفتم: حرکت کنی موفق می‌شوی و به آن چه خواهی دست می‌یابی.

علی- علیه السلام- به او گفت: آیا می‌دانی در شکم این اسب من چیست؟ نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم می‌دانم.

علی- علیه السلام- گفت: هر کس این حرف تو را باور کند، قرآن را دروغ پنداشته است خداوند تعالی می‌فرماید: «خداوند است که علم به قیامت دارد و باران فرو می‌فرستد و می‌داند که در رحم‌ها چیست.» سپس فرمود: محمد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- مدّعی آن چه تو ادّعا می‌کنی نبود. تو خیال می‌کنی می‌توانی به آن ساعتی که هر کس حرکت کند سود می‌برد، رهنمون شوی و از آن ساعتی که هر کس در آن ساعت حرکت کند بدی می‌بیند، بازداری؟ هر کس این پندارت را باور کند از استعانت به خدای- جلّ ذکره- در دفع شرّ از خود، بی‌نیاز شده است و سزاوار است که اگر به کار تو یقین دارد سپاس تو گوید نه خداوند- جلّ جلاله-؛ زیرا به خیال خود، این تو هستی که او را به ساعت حرکتی که سود می‌برد، رهنمون شده‌ای و از ساعت حرکتی که هر کس در آن سفر کند به او بدی می‌رسد، بازداشته‌ای. هر کس به این پندار تو ایمان بیاورد من می‌ترسم که او همانند کسی باشد که برای خدا همتا و مشابهی قرار داده باشد. خدایا! فالی، جز فال تو نیست و هیچ زیانی جز از جانب تو نیست و هیچ خدایی جز تو وجود ندارد.

آن‌گاه فرمود: ما مخالفت می‌کنیم و در همین ساعتی که ما را نهی کردی حرکت می‌کنیم، و به مردم رو کرد و فرمود: ای مردم! هرگز دنبال یادگیری ستاره‌شناسی نروید، مگر مقداری که برای راهیابی در بیابان و دریا به کار می‌آید. منجّم همانند کاهن و کاهن همانند کافر و کافر در دوزخ است [و خطاب به آن مرد گفت:] به خدا سوگند! اگر به من

---

(۱). شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۶۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۸

برسد که تو به کار ستاره‌شناسی می‌پردازی تا من زنده‌ام تو را در زندان نگه می‌دارم و تا من حاکم هستم از حقوق بیت المال محرومت می‌کنم.

سپس در همان ساعتی که منجّم، نهی کرده بود حرکت کرد و بر نهروانیان دست یافت و بر آنان پیروز گشت. آن‌گاه گفت: اگر ما در آن ساعتی که منجّم گفته بود حرکت می‌کردیم مردم می‌گفتند: در آن ساعتی که منجّم گفت حرکت کرد و در نتیجه موفق و پیروز شد. آگاه باشید که محمد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- منجّم نداشت پس از او برای ما هم نیست با این که خداوند سرزمین ایران و روم را بر ما گشود. ای مردم! بر خدا توکل کنید و به او دل ببندید که با وجود خدا نیازی به هیچ کس نیست.

معنای متنجّم

ابن منظور: منجّم و متنجّم کسی است که به ستارگان می‌نگرد و اوقات و گردش آنان را محاسبه می‌کند. «۱»

سیّد عبد اللّه جزائری: منجّم کسی است که معتقد به قدیم بودن افلاک و نجوم است و عقیده به صاحب فلک و آفرینندهٔ آن ندارد و این‌ها دسته‌ای از مادیون هستند که از ستارگان باران می‌طلبند «... ۲»

نظر نگارنده: تنجیم مصدر باب تفعیل است و معنای لغوی آن شناخت منافع و سرنوشت مردم از روی حرکات ستارگان و سیر آن‌هاست. «۳»

آرای فقیهان شیعه

۱. سیّد مرتضی: چگونه بر یک مسلمان بطلان احکام ستاره‌شناسی، مخفی می‌ماند در حالی که همهٔ مسلمانان گذشته و حال، بر تخطئهٔ منجّمان و گواهی به فساد عقیده و بطلان گفته‌های ایشان اجماع دارند و از دین پیامبر فهمیده می‌شود که لازم است ادّعای منجّمان، تکذیب شود و آنان سرزنش و محکوم شوند. چیزی که در دین اسلام این همه معروف است چگونه مسلمان و آن‌که رو به قبله نماز می‌خواند، بر خلاف آن فتوا می‌دهد. «۴»

---

(۱). لسان العرب، ج ۱۲، ص ۵۷؛ نک: جوهری، صحاح اللغه، ج ۴، ص ۱۸۱؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۷۳.

(۲). مکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۳۲۲.

(۳). نک: معیار اللغه، ج ۲، ص ۵۵۲.

(۴). مکاسب المحرمه (چاپ جدید)، ج ۲، ص ۳۰۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۱۹۹

۲. علّامه حلّی: تنجیم حرام است و هم چنین فراگیری علم نجوم، با این اعتقاد که ستارگان مؤثرند یا دخالتی در تأثیر دارند، حرام است. ولی اگر یاد گیرد که مقدار حرکت ستارگان و فاصلهٔ آن‌ها و دیگر حالات، مثل اندازهٔ سیر ستارگان و دوری و حالات آن‌ها و کسوف و غیره را بداند، اشکالی ندارد. «۱»

۳. همو (پس از فتوا به تحریم تنجیم): به طور خلاصه، هر کس عقیده داشته باشد که حرکت‌های نفسانی و طبیعی در ارتباط با حرکت‌های فلکی و ستارگان است، کافر و گرفتن اجرت بر این کار حرام است. امّا کسی که علم تنجیم را بیاموزد که به مقدار گردش ستارگان و دوری آن و حالات مختلف مانند بهار و پاییز و غیره پی ببرد، اشکالی ندارد. «۲»

۴. شهید اوّل: عقیده به تأثیر استقلالی ستارگان یا با شرکت آن‌ها و خبر از اتفاقات از طریق ستارگان، حرام است. ولی اگر خبر دهد که خداوند معمولاـ در این موقعیت، چنین می‌کند، این حرام نیست گرچه مکروه است. علاوه بر این که معمولاـ حکم کلی از آن استنباط نمی‌شود. امّا علم نجوم را برخی از اصحاب، تحریم کرده‌اند و شاید بدین علت باشد که به واسطهٔ آن ابتلا به گناه و عقیده به تأثیر پیدا می‌شود یا از این جهت که نتایج آن تخمینی است. امّا علم هیئت حرام نیست، بلکه ممکن است گاهی مستحب باشد؛ زیرا با آن از حکمت‌های الهی و عظمت قدرت او آگاه می‌شویم. «۳»

۵. همو: هر کس معتقد باشد که ستارگان، مدبّر این جهان و پدیدآورندهٔ هستی هستند شکی نیست که چنین شخصی کافر است. «۴»

۶. محقق کرکی: بدان که تنجیم با این اعتقاد که ستارگان در موجودات زمینی دارای اثر هستند یا حتی دخالتی دارند، حرام است و همچنین است فراگیری این علم همراه با این عقیده، بلکه این عقیده به تنهایی کفر است. به خدا پناه می‌بریم. «۵»

۷. شیخ بهائی: آنچه منجّمان پنداشته‌اند که برخی حوادث زمینی در ارتباط با اجرام آسمانی است، اگر گمان کرده‌اند که این اجرام به صورت مستقل یا شراکت، علت و مؤثر در این حوادث هستند، چنین عقیده‌ای برای مسلمان جایز نیست و علم نجومی که بر این

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۶۱.

(۲). منتهی المطلب، ج ۲، ص ۱۰۱۴.

(۳). دروس، ج ۳، ص ۱۶۵.

(۴). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۳۵.

(۵). جامع المقاصد، ج ۴، ص ۳۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۰۰

تفکر اتکا دارد کفر است. «۱»

۸. مجلسی دوم: در میان امّت اسلامی خلافی نیست که هر کس معتقد باشد ستارگان مدبّر این جهان و آفرینندهٔ حوادث و خیر و شرّ آنند، کافر مطلق است. در جای دیگر گوید:

این عقیده، که ستارگان علت فاعلی همراه با اراده و اختیارند گرچه تأثیرشان توقف بر شرایطی داشته باشد، کفر و با ضرورت دین مخالف است. «۲»

۹. شیخ حرّ عاملی: علمای ما تصریح کرده‌اند که علم نجوم و عمل به آن حرام است و بیان داشته‌اند: هر کس عقیده به تأثیر ستارگان یا دخالت آن‌ها در تأثیر داشته باشد کافر است و گفته‌اند: بطلان چنین عقیده‌ای از ضروریات دین است و اجماع بر این مسأله را نقل کرده‌اند. از کسانی که به آن چه گفتیم، تصریح کرده‌اند، شیخ مفید و سیّد مرتضی در درر و غرر، شهید اوّل در قواعد و فوائد و دروس، علّامه در تذکرهٔ الفقهاء، منتهی المطلب، قواعد الاحکام و تحریر الاحکام، شیخ علی در شرح قواعد، شهید ثانی در شرح شرائع الاسلام، محقق در معتبر، کراجکی در کنز الفوائد و دیگران هستند و آن‌طور که من به یادم هست هیچ‌یک از ایشان مخالفتی در این زمینه نکرده است. «۳»

۱۰. آیهٔ اللّه خوئی: آیا آموختن علم نجوم به تنهایی بدون عقیده به تأثیر و عدم تأثیر ستارگان، جایز است یا نه؟ شهید در محکّی دروس قول به حرمت را به بعضی از اصحاب نسبت داده است؛ ولی ظاهر برخی از احادیث این است که اگر آموختن فقط برای شناخت حرکت ستارگان و جایگاه خاص آنان باشد، جایز است و جمعی از بزرگان- رضوان اللّه علیهم- با آن موافقند و آنچه از احادیث شیعه و سنی، که به حرمت آموختن علم نجوم اشاره دارد، بر کاربردهای دیگر حمل می‌شود. و خداوند داناست. «۴»

۱۱. ابن ابی الحدید: آنچه ضروری دین است، باطل دانستن حکم علم نجوم و تحریم عقیده به آن و نهی از تصدیق گفتار منجّمان است و این معنای کلام امیر المؤمنین- علیه السلام- است که فرمود: هر کس سخن تو را، تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده و از استعانت به درگاه الهی بی‌نیازی جسته است. «۵»

---

(۱). مکاسب المحرمه (چاپ جدید)، ج ۲، ص ۳۰۵.

(۲). بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۹۱.

(۳). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

(۴). مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۲۴۸؛ نک: مکاسب المحرمه، ج ۲، ص ۲۷۹ و ۳۶۹؛ سبزواری، کفایهٔ الاحکام، ص ۸۷.

(۵). شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۲؛ نک: سنن الکبری، ج ۸ ص ۱۳۸؛ بیان و تحصیل، ص ۱۷، ص ۴۰۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۰۱

نظر نگارنده: سخنی در حرمت تنجیم نیست، ولی کلام در معنای آن است که آیا به معنای اعتقاد به تأثیر اوضاع فلکی در عالم زیرین است یا اعتقاد به این که ستارگان نشانهٔ حوادث جهانند یا اعتقاد به این که خداوند تعالی در حالات مختلف ستارگان، خصوصیاتی به ودیعت نهاده که مایهٔ وقوع برخی حوادث می‌شوند یا به معنای پیشگویی وقایع از روی حرکت‌های فلکی به حدس و گمان است، چنان که این معانی را در کلمات فقیهان مشاهده می‌کنی. امّا اگر سند روایت مذکور تمام باشد دلالت بر حرمت عمل به نجوم و کیفر حبس ابد و محرومیت از سهم بیت المال می‌کند و بر حرمت آموختن آن دلالتی ندارد و فقیهان فتوا داده‌اند که آموختن علم نجوم برای اهداف مباح جایز است.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۰۲

فصل هفتم حبس افراد دارای رفتارهای ناهنجار و افراد محکوم به حدود الهی

۱. حبس شهادت‌دهندهٔ به دروغ (شاهد زور)

اشاره

از طریق شیعه روایتی موثق از امیر المؤمنین- علیه السلام- دربارهٔ حبس شاهد زور وارد شده است و اهل سنّت نیز روایاتی روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب شاهد زور را زندانی می‌کرد گرچه برخی از آن روایات، ضعیف یا دارای معارض است چنان که ابن قدامه بدان تصریح کرده است.

علمای ما اتفاق کرده‌اند باید شاهد زور به صلاحدید حاکم، تعزیر شود و کسی را نیافتم جز شیخ حرّ عاملی در بدایهٔ الهدایه که فتوا به حبس داده باشد. امّا برخی از اهل سنّت فتوا داده‌اند در صورت صلاحدید حاکم، زندانی می‌شود.

روایات شیعه و سنی

۱. عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن یحیی، عن غیاث بن إبراهیم، عن جعفر، عن أبیه، إنّ علیّا علیه السّلام کان إذا أخذ شاهد زور، فإن کان غریبا بعث به إلی حیّه، و إن کان سوقیّا بعث به إلی سوقه، فطیف به، ثم یحبسه أیّاما ثم یخلّی سبیله؛ «۱»

علی- علیه السلام- هرگاه شاهد زور را دستگیر می‌کرد اگر غریب بود، او را به

---

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۸۰، ح ۱۷۵، وسائل الشیعهٔ (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۸، ص ۲۴۴، ح ۳؛ نک: کنز العمّال، ج ۷، ص ۲۹.

قبیله‌اش می‌فرستاد و اگر بازاری بود به بازار می‌برد و او را می‌گرداند پس چند روز زندانی و آن‌گاه آزادش می‌کرد.

مجلسی گفته است: این حدیث موثق است. «۱»

صدوق آن را در من لا یحضره الفقیه با کمی تفاوت به صورت مرسل، روایت کرده است. «۲»

در روضهٔ المتقین گفته است: این حدیث را شیخ طوسی جزء احادیث موثق آورده است ... و مدت حبس به نظر امام، بستگی دارد: یا سه روز است؛ چون سه روز حدّ اقل مفاد جمع [ایام] است؛ و این نیز یکی از اقسام تعزیر است و ظاهرا در مورد هر گناهی که دلیل صریح نداشتیم، با نظر و صلاحدید امام یا حاکم، تعزیر جاری می‌شود. «۳»

۲. قال ابن وهب: و أخبرنی رجال من أهل العلم، عن مکحول و الولید بن أبی مالک: إنّ عمر بن الخطّاب کتب إلی عمّاله بالشام: إذا أخذتم شاهد زور، فاجلدوه أربعین و سخّموا وجهه و طوفوا به حتی یعرفه الناس و یطال حبسه و یحلق رأسه؛ «۴»

عمر بن خطاب به کارگزارانش در شام نوشت: هرگاه کسی را که شهادت دروغ داده، گرفتید چهل تازیانه بزنید و صورتش را سیاه کنید و بگردانید تا مردم او را بشناسند و حبس او طولانی و سرش تراشیده می‌شود.

۳. أخبرنا الشریف أبو الفتح العمری، أنبأ عبد الرحمن بن أبی شریح، أنبأ أبو القاسم البغوی، ثنا علی بن الجعد، أنبأ شریک، عن عاصم بن عبید اللّه، عن عبد اللّه بن عامر، قال: أتی عمر بشاهد الزور فوقفه للناس یوما إلی اللیل، یقول: هذا فلان یشهد بزور، فاعرفوه ثم حبسه؛ «۵»

عبد اللّه بن عامر گفت: شخصی را که شهادت دروغ داده بود نزد عمر آوردند او را یک روز تا شب جلو مردم نگاه داشت؛ در

حالی که می‌گفت: این فلانی است که شهادت دروغ می‌دهد او را بشناسید و سپس او را زندانی کرد.

همو گفته است: این حدیث را ابو ربیع از شریک، از عاصم روایت کرده است و اضافه

---

(۱). ملاذ الاخیار، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

(۲). ج ۳، ص ۳۵، ح ۳.

(۳). ج ۶، ص ۱۶۳.

(۴). مدوّنة الکبری، ج ۵، ص ۲۰۳.

(۵). سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۴۰؛ نک: خلاف، ج ۶، ص ۲۴۱، مسألة ۳۹؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۴۱، ح ۸۶۹۲ و ص ۵۸، ح ۸۷۶۲؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۲۶، ح ۱۵۳۹۲؛ کنز العمّال، ج ۷، ص ۲۸.

کرده است: او را تازیانه زد و جلو مردم نگاه داشت. «۱»

۴. عن مکحول: إنّ عمر بن الخطّاب کتب إلی عمّاله فی کور الشام فی شاهد الزور أن یجلد أربعین و یحلق رأسه و یسخّم وجهه و یطاف به و یطال حبسه؛ ۲

عمر بن خطاب به کارگزارانش در سرزمین شام دربارهٔ شاهد زور نوشت: چهل تازیانه می‌خورد، سرش تراشیده و صورتش سیاه می‌گردد و او را می‌گردانند و حبس او طولانی می‌شود.

۵. عن مکحول و عطیة بن قیس: إنّ عمر بن الخطّاب ضرب شاهد الزور أربعین سوطا و سخّم وجهه و طاف به بالمدینة.

قال البیهقی: هاتان الروایتان ضعیفتان و منقطعتان و الروایتان الأولیان موصولتان، إلّا أن فی کلّ واحد منهما من لا یحتج به- و اللّه اعلم؛ «۳»

عمر بن خطاب شاهد زور را چهل تازیانه زد و صورتش را سیاه کرد و آن را دور شهر مدینه گرداند.

بیهقی گفته است: این دو روایت ضعیف و منقطعند «۴» و دو روایت قبلی موصوله‌اند «۵»؛ ولی در هر یک از آن‌ها افرادی هستند که قولشان حجّت نیست. و خدا بهتر می‌داند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: شاهد زور بدون اختلاف تعزیر و رسوا می‌گردد. کیفیت رسوا کردن این است که در قبیله‌اش یا مسجد یا بازار و مکان‌هایی مانند آن‌ها، منادی فریاد می‌زند که این شخص به دروغ شهادت می‌دهد، او را بشناسید. [کارهای دیگر] مثل تراشیدن سر و سوار چارپا کردن و دور گرداندن صورت نمی‌گیرد و خودش منادی علیه خودش نمی‌شود؛ ولی شافعی گفته است: این موارد هم انجام می‌شود «... ۶»

---

(۱) (۱ و ۲). همان.

(۳). سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۴۰؛ نک: خلاف، ج ۶، ص ۲۴۱، مسألة ۳۹؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۴۱، ح ۸۶۹۲ و ص ۵۸، ح ۸۷۶۲؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۲۶، ح ۱۵۳۹۲.

(۴). از اقسام روایات مرسل و ضعیف است.

(۵). از اقسام روایات مسند است.

(۶). خلاف، ج ۶، ص ۲۴۰، مسألهٔ ۳۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۰۵

۲. همو: سزاوار است امام شاهدان زور را تعزیر کند و آنان را در میان محلهٔ خودشان رسوا سازد تا در آینده کسی چنین کاری انجام ندهد. «۱»

۳. ابو الصلاح حلبی: اگر کشف شد شاهدی شهادت باطل داده است، خودش اقرار کرد یا بینه وجود داشت یا علم پیدا شد، تعزیر و در شهر رسوا می‌شود. «۲»

۴. قاضی ابن برّاج: واجب است آن دو تن که به دروغ شهادت داده‌اند در میان خویشان یا قبیله‌شان تأدیب شوند و در صورتی که با شهادت آنان خسارتی پیدا شده باشد، غرامت بپردازند. «۳»

همو: بر امام است که شاهدان زور را تعزیر کند و در محله‌های خود رسوا سازد تا دیگران درس عبرت بگیرند. «۴»

۵. ابن ادریس: سزاوار است امام شاهدان زور را- به گونه‌ای که قبلا گفتیم- تعزیر کند و در میان مردم محله و بازار رسوا سازد تا دیگران در آینده مرتکب چنین کاری نشوند و کیفیت رسواسازی این است که در میان محله و بازار و مراکز تجمع جار بزنند: فلانی و فلانی به دروغ شهادت داده‌اند. جایز نیست که آنان را سوار خر کنند و سرشان را بتراشند و یا خودشان علیه خود جار بزنند و یا مثله شوند. «۵»

۶. محقق حلّی: واجب است شهادت‌دهنده به دروغ، رسوا شود و به گونه‌ای که امام صلاح می‌داند تعزیر گردد تا ریشهٔ گستاخی از بین برود. «۶»

۷. علّامه حلّی: واجب است شاهد زور تعزیر شود تا در آینده برای دیگران درس عبرت باشد و لازم است در قبیله و محله‌اش رسوا شود. «۷»

۸. همو: واجب است شاهد زور به هر وسیله‌ای که امام تشخیص می‌دهد که بازدارندهٔ او و دیگران در آینده است، تعزیر و در میان قبیله‌اش رسوا شود تا مردم او را بشناسد و علی- علیه السلام ...- چند روز شاهد زور را حبس می‌کرد. «۸»

---

(۱). نهایه، ص ۳۳۶.

(۲). کافی فی الفقه، ص ۴۴۰.

(۳). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۲.

(۴). همان، ج ۲، ص ۵۶۴.

(۵). سرائر، ج ۲، ص ۱۵۰.

(۶). مختصر النافع، ص ۲۹۱.

(۷). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۹.

(۸). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۰۶

۹. شهید اوّل: اگر دروغ شاهدان ثابت شود، حکم، نقض و مال بازگردانده می‌شود. اگر اعادهٔ مال ممکن نباشد، شاهدان غرامت می‌پردازند و در هر صورت، تعزیر و رسوا می‌شوند. «۱»

۱۰. حرّ عاملی: شاهد زور به مقداری که امام مصلحت بداند، تازیانه می‌خورد و پس از این که او را گرداندند تا شناخته شود، زندانی می‌شود و دیگر شهادت او را نمی‌پذیرند، مگر این که توبه کند. «۲»

۱۱. سیّد علی طباطبائی: واجب است شاهدان زور در شهر خود و اطراف آن رسوا شوند تا از شهادت دوبارهٔ ایشان پرهیز شود و دیگران هم درس عبرت بگیرند و تعزیر به اندازه‌ای است که امام و حاکم برای قطع ریشهٔ گستاخی صلاح بداند و دلیل آن روایت سماعه است که در من لا یحضره الفقیه و تهذیب الاحکام و جز آن با طرق مختلف و معتبر وارد شده است روایاتی که موثق و قوی در میان آن است و می گوید: شاهدان زور به عنوان حد تازیانه می‌خورند و وقت معیّنی ندارد [هر وقت می‌شود این کار را انجام داد]. این به دست امام است و دور گردانده می‌شوند تا شناخته شوند. در بعضی روایات اضافه شده است: تا این که دیگر چنین کاری نکنند. «۳»

۱۲. فاضل هندی: شاهدان زور همانند دیگر مرتکبان کبیره باید تعزیر شوند تا درس عبرت برای دیگران باشد ... به این که در محله یا قبیله یا مسجدشان جار بزنند که فلانی شاهد زور است او را بشناسید و سرش را نمی‌تراشند و سوارش نمی کنند او را نمی گردانند و خودش علیه خودش جار نمی‌زند و مثله نمی‌شود؛ زیرا اصل- بدون این که معارضی داشته باشد- عدم انجام چنین کارهایی است ...«۴»

۱۳. فاضل نراقی: واجب است شاهد زور به دلیل سه روایت موثق، در شهرش و اطراف آن رسوا شود تا آنان را کسی به شهادت نگیرد و دیگران هم درس عبرت بگیرند و واجب است به اندازه‌ای که حاکم صلاح می‌داند، تعزیر شود. «۵»

۱۴. شیخ محمد حسن نجفی: بی‌هیچ اختلافی واجب است شاهد زور به آنچه حاکم صلاح می‌داند تعزیر شود؛ مثلا تازیانه بخورد یا در قبیله و محله‌اش جار بزنند که فلانی

---

(۱). روضهٔ البهیّه، ج ۳، ص ۱۵۹.

(۲). بدایهٔ الهدایه، ج ۲، ص ۴۴۱.

(۳). ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۴۳۱.

(۴). کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۱۲.

(۵). مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۶۸۵.

چنین است تا خود و دیگران، در آینده گرد چنین کاری نگردند. «۱»

۱۵. آیهٔ اللّه مامقانی: سزاوار است شاهدان زور در شهر خود و اطرافش، رسوا شوند تا آنان را کسی به شهادت نگیرد و برای دیگران هم درس عبرت باشد و حاکم به هرچه صلاح بداند، تعزیرشان می کند. «۲»

۱۶. محدّث نوری (در مستدرک الوسائل، بابی گشوده و در آن به حبس اشاره کرده گرچه در خود باب، حدیثی که متضمّن حبس باشد ذکر نکرده است. وی چنین گفته): بابی در این که شاهد زور از باب حد به مقدار صلاحدید امام تازیانه می‌خورد و پس از دور گرداندن برای شناخته شدن، زندانی می‌شود و شهادتش پذیرفته نیست، مگر این که توبه کند. «۳»

۱۷. آیهٔ اللّه خوانساری: امّا وجوب رسوا کردن و تعزیر شاهد زور، دلیلش قول امام صادق- علیه السلام- است بنابر آنچه در حدیث موثق از سماعه و در خبر عبد اللّه بن سنان آمده است ... ولی استفادهٔ وجوب از این روایات برای غیر امام و نایب خاصش، محل اشکال است. «۴»

۱۸. امام خمینی: واجب است شاهدان زور در شهر یا محلهٔ خودشان رسوا شوند تا کسی ایشان را به شهادت نگیرد و دیگران درس عبرت بگیرند و حاکم به آن چه صلاح می‌داند تعزیرشان می کند و شهادتشان پذیرفته نیست، مگر این که توبه و خود را اصلاح کنند و عدالت آنان آشکار شود. «۵»

۱۹. آیهٔ اللّه طبسی: واجب است حاکم شرع، شاهد زور را رسوا کند به این صورت که در شهر و اطراف آن گردانده شود و شخصی او را همراهی و به مردم معرفی کند: این کسی است که شهادت دروغ داده است، تا مردم وی را بشناسند و لازم است به مقداری که امام تشخیص می‌دهد تعزیر شود تا درس عبرت برای او و دیگران شود و دیگر کسی چنین کاری نکند «... ۶»

---

(۱). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۵۲، «حدود».

(۲). مناهج المتقین، ص ۴۹۵.

(۳). ج ۱۷، ص ۴۲۰، باب ۱۲.

(۴). جامع المدارک، ج ۶، ص ۱۶۲.

(۵). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۹، مسألهٔ ۱۵.

(۶). ذخیرهٔ الصالحین، ج ۸، ص ۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۰۸

نظر نگارنده: رأی به وجوب حبس در این مقام مبنی بر چند مطلب و مقدّمه است:

اوّل: در صورتی که در ادلّه کلمهٔ تعزیر وجود داشته باشد؛ در حالی که چنین چیزی نیست، بلکه در حدیث موثق سماعه دارد که از باب حد تازیانه می‌خورند «۱» و در خبر عبد اللّه بن سنان «۲» دارد که تازیانه می‌خورند.

دوم: باید تعزیر واجب باشد، در حالی که ادلّه مشتمل بر صیغهٔ امر نیست و از این روست که در نهایه، سرائر و مناهج المتقین فتوا به عدم وجوب داده‌اند. بنابراین، نمی‌شود ادّعای جواهر الکلام مبنی بر عدم خلاف را پذیرفت، مگر این که گفته شود: در ادلّه جمله‌های فعلیه به کار رفته است و دلالت جمله‌های فعلیه که در مقام انشا استعمال می‌شوند بر وجوب، قوی‌تر و بیشتر از دلالت صیغهٔ امر است؛ زیرا آن‌ها دلالت می‌کنند بر این که مطلوب در موقع طلب در خارج وقوع دارد. «۳»

سوم: تعزیر شامل حبس هم بشود چنان که علّامه در تذکرهٔ الفقهاء، تحریر الاحکام و قواعد الاحکام گفته است و در بخش دوم کتاب خواهد آمد و من کسی از فقیهان شیعه را ندیدم که فتوا به حبس داده باشد جز حرّ عاملی در بدایهٔ الهدایه و آن چه از ظاهر کلام محدث نوری فهمیده می‌شود. خبر- یا موثقهٔ «۴» -غیاث دلالت ندارد که حبس برای غیر از امام و نایب خاصش جایز باشد- چنان که آیهٔ اللّه خوانساری به آن اشاره کرد. بنابراین، احتیاط آن است که به تازیانهٔ کمتر از مقدار حد اکتفا شود آن هم در صورتی که حاکم صلاح بداند؛ ولی برخی از فقیهان اهل سنّت قائل به حبس هستند.

آرای دیگر مذاهب

۲۰. سرخسی: نقل شده است که شریح وقتی شاهد زور دستگیر می‌شد، اگر بازاری بود او را به محل کارش می‌فرستاد و اگر بازاری نبود نزد خویشانش می‌فرستاد و پس از عصر همه را جمع می‌کرد و [جارچی] می‌گفت: شریح- رحمه اللّه- به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: ما متوجه شده‌ایم که این شخص شهادت دروغ می‌دهد از او برحذر باشید و دیگران را برحذر دارید.

---

(۱). وسائل الشیعهٔ (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۸، ص ۲۴۴، ح ۱.

(۲). همان، ح ۲.

(۳). محاضرات فی الاصول، ج ۲، ص ۱۳۲.

(۴). اشاره به اختلاف مبنا در وثاقت یا عدم وثاقت غیاث بن ابراهیم است.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۰۹

ابو حنیفه به این استدلال کرده و گفته: قاضی در مورد شاهد زور به معرفی و رسوا کردن او بسنده می‌کند و تعزیر نمی‌کند و ابو یوسف و محمد گفته‌اند: او را با تعزیر و حبس هر قدر صلاح بداند مجازات می‌کند تا معلوم شود توبه کرده و تعزیر کمتر از ۷۵ تازیانه می‌باشد. این دو تن دربارۀ تعزیر در حق شاهد زور به حدیث عمر استدلال کرده‌اند که گفته است: شاهد زور چهل تازیانه می‌خورد و صورتش سیاه و دور گردانده می‌شود و دلیل داریم که حکم سیاه کردن صورت، نسخ شده است؛ زیرا سیاه کردن صورت مثله است و پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- از مثله کردن، گرچه در مورد سگ درنده باشد، نهی کرده است.

آنچه از عمر نقل شده است از باب تنبیه و تأدیب و در موقعیتی است که امام بداند راهی برای بازداشتن شاهد زور جز از این طریق نیست و سیاه کردن صورت هم از این باب است و اگر مصلحت باشد از باب تنبیه جایز است و تعزیر هم همین حکم را دارد. «۱»

نظر نگارنده: اگر ثابت شد سیاه کردن صورت، مثله است و پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- هم از آن نهی کرده است دیگر کسی حق ندارد برای تنبیه و سیاست کردن مرتکب آن شود و منکر را با منکر دفع کند، بلکه خلیفه اولی و سزاوارتر است که از سنّت پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- پیروی کند و از آن چه نهی کرده بازایستد.

۲۱. ابن قدامه: مسأله: هر کس شهادت دروغ دهد تأدیب و در مراکز اجتماعی، که محل معرفی شاهد زور است، قرار داده می‌شود البته در صورتی که ثابت شود وی به عمد شهادت دروغ داده است.

اگر ثابت شود که شاهد زور عمدی است، تأدیب او معیّن نشده است و این تأدیب به دست حاکم است اگر صلاح دانست تازیانه می‌زند یا زندانی می‌کند یا سرش را برهنه و برعکس روی حیوان سوار می‌کند و او را خوار می‌گرداند؛ هر یک را خواست با وی انجام می‌دهد و بیش از ده تازیانه نمی‌زند و شافعی گفته است بیش از ۳۹ تازیانه نمی‌زند تا به کمترین حدها نرسد و ابن ابی لیلی گفته است: ۷۵ تازیانه می‌خورد که این یکی از دو قول ابو یوسف است و اوزاعی در مورد دو شاهد طلاق گفته است: هر یک صد تازیانه می‌خورند و غرامت صداق را می‌پردازند...

آنچه از عمر روایت شده- که چهل تازیانه می‌خورد و سیاه و حبسش طولانی می‌شود-

---

(۱). مبسوط، ج ۱۶، ص ۱۴۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۰

خلاف آن هم روایت شده است: او را یک روز حبس کرد بعد آزاد ساخت. «۱»

۲. زندان عالم فاسق، طبیب جاهل و مکری مفلس

اشاره

«۲» روایت مرسلی از طرق شیعه آمده است که واجب است حبس عالمان فاسق و پزشکان جاهل و کسانی که در ادای حقوق مردم تأخیر می‌کنند. فقیهان ما متعرّض این روایت شده‌اند و برخی از ایشان در کتاب‌های فقهی خود آن را آورده و خواسته‌اند به مضمون آن فتوا دهند؛ مانند یحیی بن سعید در جامع للشرائع و مجلسی اوّل و از معاصران آیة اللّه گلپایگانی.

روایت

۱. و فی روایة أحمد بن أبی عبد اللّه البرقی، عن علی علیه السّلام قال: یجب علی الإمام أن یحبس الفسّاق من العلماء، و الجهّال من

الأطبّاء، و المفالیس من الأکریاء؛ «... ۳»

علی- علیه السلام- فرمود: بر امام واجب است عالمان فاسق و پزشکان جاهل و کسانی که چارپا کرایه می‌دهند و وجه آن را می‌ستانند، ولی به هنگام سفر چارپایی ندارند را حبس کند...

این روایت را شیخ طوسی در تهذیب الاحکام «۴» از احمد بن ابو عبد اللّه برقی از پدرش از علی- علیه السلام- نقل کرده است.

مجلسی اوّل: مرسل بودن حدیث به جهت این است که ممکن نیست برقی، علی- علیه السلام- را دیده باشد. این روایت دلالت دارد که بر امام واجب است، امّا در این که بر حاکمان هم واجب باشد اشکال است. البته شکی نیست که این حکم لازمی است؛ زیرا منشأ اصلی فساد در جان و مال و دین مردم، غالبا این افراد هستند. «۵»

مجلسی دوم: حدیث مرسل است. «۶»

---

(۱). مغنی، ج ۹، ص ۲۶۰؛ نک: فقه السنّة، ج ۱۴، ص ۷۹.

(۲). کرایه دهندهٔ بی‌چیز؛ آن‌که ستور به کرایه دهد و وجه کرایه بگیرد و چون هنگام سفر فرا رسد او را ستوری نباشد.

(۳). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰، ح ۶؛ وافی، ج ۱۶، ص ۱۰۷۶، ح ۳.

(۴). ج ۶، ص ۳۱۹، ح ۸۵؛ وسائل الشیعة (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۸، ص ۲۲۱، ح ۳.

(۵). روضة المتقین، ج ۶، ص ۹۰.

(۶). ملاذ الاخیار، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۱

ابن اثیر: «اکرینا فی الحدیث؛ یعنی سخن را اطاله و ادامه دادیم»؛ و «أکری» از اضداد است. هم به معنای طولانی کردن و هم به معنای کوتاه کردن و هم به معنای زیاد کردن و هم به معنای کم کردن آمده است. «کریّ: کسی است که چارپایش را کرایه می‌دهد». گفته می‌شود: «أکری و مکری و کری «۱»: فقیر شد؛ یعنی هنگامی که مالی برای او نمانده باشد». «۲»

طریحی: «کروة و کراء به کسر؛ یعنی اجرت مستأجر» و «المفالیس من الأکریاء؛ یعنی کسانی که حقوق دیگران را تأخیر می‌اندازند». «۳»

«أفلس الرجل؛ یعنی گویا پس از این که دارای درهم بود به حالتی گشت که برای او فلوسی (پولی) باقی نماند و می‌خواهد برساند که از حالت راحتی به سختی افتاد». «۴»

فیض کاشانی: «أکریاء، یعنی کسانی که اموال مردم را نمی‌پردازند و تأخیر می‌اندازند از أکری الأمر؛ یعنی آن را تأخیر انداخت». «۵»

ولایة الفقیه: «أکریاء جمع مکری است. مکری، به معنای مکاری و مکتری هر دو استعمال می‌شود». احتمالا معنای آن شامل دلالان و واسطه‌های معاملات در موارد مختلف بشود. «۶» گفته است: گفته شده: «أکریاء، پیمان‌کاران و مقاطعه‌کارانی هستند که مردم را گول می‌زنند و به تعهد خود عمل نمی‌کنند». «۷»

آرای فقهای شیعه

۱. یحیی بن سعید: امیر المؤمنین- علیه السلام- طبیبان جاهل و مکریان مفلس و عالمان فاسق را زندانی می‌کرد تا دین و جان و مال مردم را حفظ کند. «۸»

۲. آیة اللّه گلپایگانی (در جواب سؤالی از موارد حبس در اسلام): بر امام واجب است عالمان فاسق و طبیبان جاهل و مکریان مفلس

را حبس کند. «۹»

(۱). ابن اثیر، نهایه، ج ۴، ص ۱۷۰.

(۲). همان، ج ۳، ص ۴۷۰.

(۳). مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۵۸.

(۴). همان، ج ۴، ص ۹۳.

(۵). وافی، ج ۱۶، کتاب «قضاء»، ص ۱۰۷۶، ح ۳؛ کنی، قضاء (به نقل از: وافی)، ص ۲۱۰.

(۶). ج ۲، ص ۴۳۲.

(۷). ج ۲، ص ۴۸۳.

(۸). جامع للشرائع، ص ۵۶۸.

(۹). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۹، مسألهٔ ۸۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۲

آرای دیگر مذاهب

۳. ابن رشد: طبیب و مشابه وی اگر در کارش اشتباه کند در صورتی که در کار خود شناخت داشته باشد، در مورد نفس، چیزی بر او نیست و مبلغ دیه اگر بیش از یک سوم باشد بر عاقله است و در کمتر از یک سوم در مال خود اوست و اگر پزشک دارای دانش پزشکی نبود بر او تازیانه، زندان و دیه است؛ بعضی گفته‌اند: دیه در مال خود طبیب است و برخی گفته‌اند: بر عهدهٔ عاقله اوست. «۱»

نظر نگارنده: امّا مسألهٔ ضمان را فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- در باب‌های ضمان، اجاره و دیات بحث کرده‌اند و فرق گذاشته‌اند میان جایی که پزشک شخصا مباشر معالجه باشد و آنجا که مباشر نباشد و دستور دهد و آنجا که نسخه بپیچد بدون این که دستور دهد که گفته‌اند: در صورت اوّل ضامن است گرچه پزشک حاذق باشد و در صورت دوم و سوم ضامن نیست، البته با کمی تأمل و اشکال در مسأله. چنان که فرق گذاشته‌اند میان آنجا که پزشک از ابتدا ضمانت نکند و مریض یا ولیّ او بپذیرد و پزشک سعی خود را بکند و احتیاط را از دست ندهد و میان آنجا که چنین نباشد که در صورت اوّل ضامن نیست و در صورت دوم ضامن است. «۲»

۳. حبس مستان چاقوکش

روایات

۱. و روی السکونی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: کان قوم یشربون فیسکرون فتباعجوا بسکاکین کانت معهم فرفعوا إلی أمیر المؤمنین علیه السّلام فسجنهم فمات منهم رجلان و بقی رجلان، فقال أهل المقتولین:

یا أمیر المؤمنین! أقدهما بصاحبینا. فقال علی علیه السّلام للقوم: ما ترون؟ فقالوا: نری أن تقیدهما. فقال علی علیه السّلام: لعلّ ذینک الذین ماتا قتل کلّ واحد منهما صاحبه؟ قالوا: لا ندری. فقال علی علیه السّلام: بل أنا أجعل دیهٔ المقتولین علی قبائل الأربعهٔ، فأخذ دیهٔ جراحهٔ الباقین من دیهٔ المقتولین؛ «۳»

(۱). بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۲۳۳.

(۲). نک: جواهر الکلام، ج ۲۷، ص ۳۲۴؛ مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۲۶۴ و ج ۱۰، ص ۲۷۱؛ مستند العروة الوثقی، کتاب «اجاره» ص ۲۴۸.

(۳). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۸۷، ح ۷ و از آن: وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۱۷۳، ح ۲. نک: مفید، ارشاد، ص ۱۰۶؛ مقنعه، ص ۱۱۸؛ جعفریات، ص ۱۲۵؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۳، ح ۱۴۷۵ و از آن دو:

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۳

امام صادق- علیه السلام- فرمود: عده‌ای شراب نوشیدند مست شدند و با چاقو شکم یکدیگر را دریدند. آنان را نزد امیر المؤمنین- علیه السلام- بردند. زندانی‌شان کرد. دو تن از آنان مردند و دو تن دیگر از مرگ رستند. خانوادهٔ مقتولان گفتند: ای امیر مؤمنان! آن دو را در مقابل کشته‌های ما قصاص کن. علی- علیه السلام- به آن جمع فرمود: نظرتان چیست؟

گفتند: به نظر ما، آن دو را قصاص کن. امام فرمود: شاید آن دو تنی که مردند هر یک دیگری را کشته باشد؟ گفتند: ما نمی‌دانیم.

فرمود: بلکه من دیهٔ کشته‌شده‌ها را بر چهار قبیله تقسیم می‌کنم و دیهٔ جراحت این دو تن زنده را از دیهٔ مقتولان برمی‌دارم.

شیخ طوسی در تهذیب الاحکام آن را روایت کرده که این زیادت را دارد: اسماعیل بن حجاج بن ارطاة از سماک بن حرب از عبد اللّه بن ابی الجعد که گفت: من چهارمی ایشان بودم. علی- علیه السلام- این قضاوت را در مورد ما انجام داد «... ۱»

مجلسی اوّل حدیث را تقویت «۲» و مجلسی دوم، آن را تضعیف کرده است. «۳»

مجلسی اوّل: بدان که قدمای شیعه و عالم به نصوص، به آن دو عمل کرده‌اند؛ امّا متأخران، به دلیل مخالفت آن دو با اصول و قواعد، بدان عمل نکرده‌اند و گفته‌اند: این حکم در آن واقعهٔ خاص بود و نمی‌توان آن را به دیگر موارد تسرّی داد، «۴» بلکه مناسب آن است در این مورد برای تعیین قاتل، به قرعه متوسل شویم و هر یک از آن سه نفر دیگر، یک چهارم دیهٔ قتل را به قاتل، یعنی کسی که قرعه به نام او افتاده، بپردازند و عمل به منصوص بر عمل به عمومات مقدّم است و بدین دلیل که هر یک از آن دو خبر، با دیگر معارض است.

به خبر محمد بن قیس به جهت صحیح بودنش و دوری آن از مخالفت با اصول، عمل می‌شود؛ زیرا اگر عمل مست به اعتبار ایجاد سبب به اختیار خودش، عمدی نباشد لا اقل شبیه به عمد هست. خداوند می‌داند. «۵»

مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۳۱۱، ح ۱ و ۲؛ بحار الانوار (به نقل از: ارشاد)، ج ۱۰۱، ص ۳۹۴، ح ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۶۴، ح ۳۳.

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۴۰، ح ۵.

(۲). روضة المتقین، ج ۱۰، ص ۳۵۱.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۵۰۸.

(۴). ابن فهد: و این اختلاف در حکایت واقعه، موجب توقفی در حکم می‌شود و اصل این است که، آن حکم مخصوص در مورد واقعهٔ خاصّی بوده است پس شاید امام علیه السّلام در این ماجرا بر آن چه موجب حکم مذکور می‌شود آگاهی داشته است. مهذّب البارع، ج ۵، ص ۱۲۸۳.

(۵). روضة المتقین، ج ۱۰، ص ۳۵۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۴

ابن منظور: «بعج بطنه بالسکین؛ شکمش را با کارد درید و دل و روده‌اش آویزان شد». «۱»

نظر نگارنده: شاید دستور حبس ایشان، برای اخلال در نظم عمومی و مصلحت امنیت جامعه، نه به دلیل مستی باشد؛ زیرا اگر شراب‌خواری ثابت شود باید فرد حد بخورد و یا از آن رو که باید مست، بیدار و هوشیار شود بعد حد بر او جاری شود تا درد آن را بچشد.

با توجه به این مطلب، فقیهان در حکمی که از روایت استفاده می‌شود مناقشه کرده‌اند و ما به کلام صاحب جواهر بسنده می‌کنیم: ...بلکه در کشف الرموز است که، این خبر، به صواب نزدیک‌تر است؛ زیرا قاتل مشخص نیست و اشتراک آنان در قتل هم نامعلوم است؛ چون احتمال دارد یکی از آنان قاتل باشد که در این صورت به دیه رجوع می‌شود؛ زیرا خون مسلمان نباید به هدر برود و دیه بر چهار قبیله تقسیم می‌شود برای این که هر کدام از آنان در قتل، تأثیر داشتند اگر چه در آن اشکال هست که غرامت پرداختن عاقله بر خلاف اصل است به خصوص بعد از اتفاق ظاهری بر این که عمل عمدی مست، موجب قصاص یا شبه عمد موجب دیه از مال مست می‌شود و قائلی به خطای محض بودن آن نیست، بنابراین که اگر دانسته شود که هر یک از آنان در قتل تأثیر داشتند اولیای مقتولین می‌توانند بقیه را بکشند و اگر چه معلوم نیست چرا دیه بر عاقلهٔ آنان باشد ...؟ آری، آن چه اصول در مثل این موارد اقتضا می‌کند این است که یا باید حکم «لوث» را در آن اجرا کرد یا دیه ساقط شود و هر کدام از آنان به دلیل عدم آگاهی از ماجرا، قصاص شوند. «۲»

۴. زندانی کردن اشرار و فاسدان

اشاره

روایاتی از شیعه و سنی وارد شده که امیر المؤمنین- علیه السلام- اشرار، گناهکاران، مفسدان را زندانی می‌کرد همچنان که غایهٔ المأمول و سرخسی در مبسوط به همین فتوا داده‌اند و از فقیهان ما شیخ مفید متعرّض افراد بدذات فاسد شده و همان حکم راهزنان و محاربان را در مورد اینان داده است.

روایات

۱. و بهذا الإسناد [أخبرنا محمد، حدّثنی موسی، حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد،

---

(۱). لسان العرب، ج ۲، ص ۲۱۴ و مانند آن در: مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۷۸؛ معیار اللغه، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۹۲، نک: شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۲۵۳؛ مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۳۵۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۵

عن أبیه] أنّ علیّا علیه السّلام کان یخرج الفسّاق إلی الجمعهٔ، و کان یأمر بالتضییق علیهم؛ «۱»

امام باقر- علیه السلام- فرمود: علی- علیه السلام- فاسقان را به نماز جمعه می‌آورد و دستور می‌داد: آنان را در تنگنا قرار دهند.

۲. زید بن علی، عن أبیه، عن جده، عن علی- رضی اللّه عنهم- أنه کان یحبس فی النفقهٔ، و فی الدین، و فی القصاص، و فی الحدود، و فی جمیع الحقوق، و کان یقیّد الدعّار بقیود لها أقفال، و یوکّل بهم من یحلّها لهم فی أوقات الصلاهٔ من أحد الجانبین؛ «۲»

امام علی در مورد ندادن نفقه، دین، قصاص، حدود و در مورد تمام حقوق، زندانی می‌کرد و شخص مفسد را در غل و زنجیرهایی که قفل‌هایی داشت قرار می‌داد و کسی را بر آنان می‌گماشت که به هنگام نماز از یک طرف، غل و زنجیرها را باز کند.

۳. قال أبو یوسف: حدّثنی إسماعیل بن إبراهیم بن المهاجر، عن عبد الملك بن عمیر، قال: كان علی بن أبی طالب إذا كان فی القبیلهٔ أو القوم الرجل الداعر حبسه، فإن كان له مال أنفق علیه من ماله و إن لم یكن له مال، أنفق علیه من بیت مال المسلمین و قال: یحبس عنهم شرّه و ینفق علیه من بیت مالهم؛ «۳»

امام علی اگر در میان قبیله یا جماعتی شخص مفسدی بود، او را حبس می‌کرد. اگر مال داشت آن را خرج او می‌کرد و اگر نداشت خرجش را از بیت المال می‌پرداخت.

به جهت در امان ماندن از شرّش او را حبس می‌کرد و از مال همان مردم خرج او را می‌داد.

طریحی گفته است: «دعر- به حرکت دال و عین- یعنی فساد و شر» و «رجل داعر، یعنی مرد ناپاك تبهکار». «۴»

شیرازی گفته است: «دعر مانند سبب، یعنی فساد، فسق و خباثت » ... و «به ذال (ذعر) تصحیف است». «۵»

ابن منظور گفته است: «دعر الرجل و دعر دعارهٔ؛ گناه کرد و رجل دعر و دعرهٔ؛ مرد خیانتکار که به یارانش عیب وارد می‌کند »... ابن شمیل گفت: «دعر الرجل دعرا؛ یعنی فرد دزدی و زنا کرد و مردم را آزار داد». به چنین کسی «داعر» می‌گویند. «دعّار: مفسد و دعر، یعنی فساد». در حدیث عمر آمده است: «اللهم ارزقنی الغلظهٔ و الشدّهٔ علی أعدائک

---

(۱). جعفریات، ص ۴۴، مستدرك الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۶، ص ۲۷، ح ۲.

(۲). مسند زید، ص ۲۶۵.

(۳). خراج، ص ۱۵۰.

(۴). مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۰۲.

(۵). معیار اللغه، ج ۱، ص ۴۱۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۶

و أهل الدعارهٔ و النفاق؛ ... خدایا! به من خشونت و صلابت در مورد دشمنانت و فاسدان و منافقان بده». «دعارهٔ: فساد و شر» و «رجل داعر، یعنی شخص خبیث و مفسد».

در حدیث حضرت علی آمده است: «فأین دعّار طی» که مراد راهزنان قبیلهٔ طی هستند.

«دعارهٔ: فسق و فجور و خبث». «۱»

احتمال دارد که در اصل، «ذاعر به مبنای خبیث و ترساننده باشد «۲» و ممکن است داغر به معنای خبیث و مفسد و جیب‌بر و مهاجم باشد». «۳»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: هرگاه مفسدان و ناپاکان در دار الاسلام سلاح بیرون بکشند و مال مردم را بگیرند امام می‌تواند اینان را با شمشیر بکشد یا به دارشان بکشد تا بمیرند و یا می‌تواند دست و پایشان را مخالف یکدیگر ببرد و یا آنان را از آن شهر به جای دیگر تبعید نماید و بر ایشان کسی را بگمارد که آنان را از شهر دیگر براند به گونه‌ای که در هیچ شهری نتوانند استقرار پیدا کنند. به قدری باید این کار ادامه یابد تا آثار توبه و صلاح از اینان آشکار شود.

اگر با سلاح بر کشیدن کسی را کشته باشند، واجب است یا با شمشیر کشته شوند و یا به صلیب کشیده شوند تا بمیرند و به هیچ وجه آنان را زنده نگذارند. «۴»

آرای مذاهب دیگر

۲. سرخسی: شخص خبیث و ترساننده تا آخر عمر حبس می‌شود. «ذاعر» کسی است که مردم را می‌ترساند و مال را از آنان می‌ستاند و در حقیقت همان راهزن است.
خداوند فرمود: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ؛ «... ۵» سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند «... ۶»
۳. ناصف علی ...: بر امام و جانشینانش است که اشرار را طبق نظر خودشان تأدیب کنند تا آنان را بازدارند و جلو اخلاقشان را بگیرند. این کار از راه زدن و حبس و تبعید و

---

(۱). لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۸۶.

(۲). نک: معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۵۵؛ مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۳۵۰؛ عیون الازهار، ص ۴۸۵.

(۳). نک: همان.

(۴). مقنعه، ص ۸۰۴.

(۵). مائده (۵) آیهٔ ۳۳.

(۶). مبسوط، ج ۹، ص ۹۱.

گرداندن در شهر و مانند آن می‌تواند باشد تا بدین وسیله عظمت و غرورشان شکسته شود و مردم امنیت جانی پیدا کنند. خدا داناتر است. «۱»

نظر نگارنده: اگر «ذعار» به معنای راهزن یا محارب باشد حکمش- چنان که در آیهٔ «حراب» آمده- کشته شدن یا به دار کشیده شدن یا نفی یا قطع از جهت مخالف- البته اگر خونی نریخته‌اند- است و حبس جزء این موارد نیست، مگر این که نفی را به حبس تفسیر کنیم که در این صورت حبس، تعیّن پیدا نمی‌کند. آری، اگر حاکم مصلحت دید که حبس را برای مجازات برگزیند می‌تواند این کار را بکند؛ یعنی او را حبس کند تا آثار توبه از او آشکار شود.
۴. ماوردی: امیر می‌تواند در مورد کسی که جرایم مکرری انجام داده است و با اجرای حد از آن دست برنمی‌دارد، مدت حبس را طولانی کند تا بمیرد، البته در صورتی که با این جرایم به مردم ضرر وارد می‌سازد. در این مدت باید غذا و لباس او را از بیت المال بپردازد تا مردم از شر و ضررش در امان باشند، اگر چه این وظیفهٔ قاضیان نیست. «۲»

۵. حبس کسی که حدّ قطع عضو بر او جاری شده تا بهبود عضوش

روایات

۱. الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن علی بن مرداس، عن سعدان بن مسلم، عن بعض أصحابنا، عن الحارث بن حصیرة، قال: مررت بحبشی و هو یستقی بالمدینة، و إذا هو أقطع، فقلت له:
من قطعک؟ فقال: قطعنی خیر الناس. إنا أخذنا فی سرقة و نحن ثمانیة نفر، فذهب بنا إلی علی بن أبی طالب علیه السّلام فأقررنا بالسرقة. فقال لنا: تعرفون أنّها حرام؟ قلنا: نعم. فأمر بنا فقطعت أصابعنا من الراحة و خلّیت الإبهام، ثم أمر بنا فحبسنا فی بیت یطعمنا فیه السمن و العسل حتی برئت أیدینا، ثم أمر بنا، فأخرجنا و کسانا فأحسن کسوتنا، ثم قال لنا: إن تتوبوا و تصلحوا فهو خیر لکم، یلحقکم اللّه بأیدیکم فی الجنة، و إن لا تفعلوا یلحقکم اللّه بأیدیکم فی النار؛ «۳»

حارب بن حصیره گفت: به مرد حبشی دست بریده‌ای که در مدینه سقّایی می‌کرد گذشتم. گفتم: چه کسی آن را برید؟

---

(۱). غایة المأمول، ج ۳، ص ۳۳.

(۲). احکام السلطانیه، ص ۲۲۰.

(۳). کافی، ج ۷، ص ۲۶۴، ح ۲۲؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۵۲۸، ح ۱ (با تفاوتی اندک در عبارت)؛ مرآهٔ العقول، ج ۲۳، ص ۴۱۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۸

گفت: بهترین مردمان. ما هشت نفر بودیم که دزدی می‌کردیم. ما را دستگیر کردند و به نزد علی بن ابی طالب- علیه السلام- بردند. ما به دزدی اقرار کردیم. به ما گفت: آیا می‌دانید دزدی حرام است؟ گفتیم: آری. بدین رو، دستور داد انگشتان ما را ببرند و انگشت شست را باقی بگذارند. آن‌گاه دستور داد ما را در خانه‌ای حبس کنند و به ما روغن و عسل خوراند تا دست‌هایمان خوب شد. آن‌گاه فرمان آزادی ما را صادر کرد و ما را با بهترین لباس‌ها پوشاند و به ما گفت: اگر توبه کنید و انسان‌های شایسته‌ای شوید، برایتان بهتر است که خداوند در عوض، دستتان را در بهشت به شما ملحق می‌کند وگرنه، آن را در جهنم به شما ملحق می‌گرداند.

۲. عن أمیر المؤمنین علیه السّلام أنّه أمر بقطع سرّاق، فلما قطّعوا أمر بحبسهم ثم قال: یا قنبر! خذهم إلیک، فداو کلومهم و أحسن القیام علیهم، فإذا برءوا فأعلمنی، فلما برءوا أتاه، فقال: یا أمیر المؤمنین! قد برئت جراحتهم. قال: اذهب فاکس کلّ رجل منهم ثوبین و ائتنی بهم ففعل و أتاه بهم [فأتی بهم إلیه] کأنّهم محرومون [محرمون] قد اتّزر کلّ واحد منهم بثوب و ارتدی بآخر، فمثلوا بین یدیه فأقبل علی الأرض ینکتها «۱» بإصبعه ملیّا، ثم رفع رأسه، فقال: اکشفوا أیدیکم فکشفوا. فقال: ارفعوا إلی السماء، ثم قولوا: اللّهمّ إنّ علیّا قطعنا، ففعلوا. فقال: اللّهمّ علی کتابک و سنّهٔ نبیّک، ثم قال لهم: یا هؤلاء! إنّ أیدیکم سبقتکم إلی النار؛ فإن أنتم تبتم انتزعتم أیدیکم من النار، و إلّا لحقتم بها؛ «۲»

امیر مؤمنان- علیه السلام- دستور داد دست دزدانی را ببرند چون بریدند فرمان حبس آنان را داد. آن‌گاه گفت: قنبر! اینان را ببر و زخم‌هایشان را مداوا کن و به آنان خوب برس و چون خوب شدند به من خبر بده. وقتی بهبود یافتند به نزد علی- علیه السلام- آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! جراحتشان خوب شد. فرمود: برو، به هر فردی دو پیراهن بده و آنان را بیاور. او آنان را آورد گویی که قومی محروم (یا محرم) هستند که هر یک لباسی پوشیده‌اند و دیگری را بر دوش افکنده‌اند. در مقابل حضرت قرار گرفتند. حضرت به زمین نگریست و متفکرانه با انگشتش آرام بر زمین می‌کوبید آن‌گاه فرمود: دست‌هایتان را نشان دهید. آنان این کار را کردند. بعد فرمود: آن را به آسمان بلند کنید و بگویید: خدایا! دستمان را علی قطع کرد. آنان نیز چنین کردند. پس فرمود: خدایا! بر اساس قرآن و سنّت پیامبرت، این کار را کردم. آن‌گاه بدیشان فرمود: ای گروه! دستتان پیش از شما به آتش

---

(۱). یعنی انسان غمین و اندوهگینی که بر روی زمین خطوطی را رسم می‌کند. نک: مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۲۶.

(۲). مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۱۶۷۸ که در آن به جای «أمر بحبسهم»، «أمر بحسمهم فحسموا؛ دستور به داغ کردن موضع بریدگی کرد که این کار را کردند.» دارد) ح ۱۸، ص ۱۴۶، ح ۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۱۹

جهنم رفته است. اگر توبه کنید دستتان را از آتش نجات دادید وگرنه شما هم به آن ملحق می‌شوید.

۳. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا عبد الرحیم بن سلیمان، عن عبد الملک بن أبجر، عن سلمهٔ بن کهیل، عن حجیهٔ، إنّ علیّا علیه السّلام

کان یقطع اللصوص و یحسمهم و یحبسهم و یداویهم، فإذا برءوا، قال: ارفعوا أیدیکم، فیرفعونها کأنّها أیور الحمر، فیقول: من قطعکم؟ فیقولون: علی، فیقول: و لم؟ فیقولون: إنّا سرقنا. فیقول: اللّهمّ اشهد، اللّهم اشهد، و اذهبوا؛ «۱»

علی- علیه السلام- دست دزدان را می‌برید و آن‌ها را با آتش یا روغن داغ می‌سوزاند تا خونش بند بیاید و زندانی‌شان می‌کرد تا مداوا شوند. و چون بهبود می‌یافتند به آنان می‌فرمود: دستتان را بلند کنید. آنان دست‌ها بلند می‌کردند که چون نرینهٔ خران بود آن‌گاه می‌فرمود: چه کسی آن را برید؟ می‌گفتند: علی می‌فرمود: برای چه؟ می‌گفتند: برای این که ما دزدی کردیم. می‌فرمود: خدایا شاهد باش! خدایا شاهد باش! اکنون بروید.

نظر نگارنده: جمعی از فقیهان فتوا داده‌اند که بند آوردن با سوزاندن یا با مالیدن روغن داغ واجب است. کما این که عده‌ای دیگر به استحباب آن فتوا داده‌اند. این نوع از حبس با عناوین حبس‌های متعارف و عادی منطبق نیست و بعید نیست که هدف این نوع حبس، حفظ کرامت دست بریدگان یا برای پیش‌گیری از به کارگیری آنان برای اسائهٔ ادب به اسلام و دولت اسلامی باشد. از این رو، به اجبار در حبس می‌مانند و معالجه می‌شوند. هرگاه سند روایت تمام باشد این نوع از زندان برای کسی که در این عصر، بر او حد جاری می‌شود، احوط است.

بیهقی: شیخ گفته است: گویی او به نگاهداری آنان امر کرده است تا بهبود یابند نه این که آنان را برای تعزیر حبس کرده باشد.

تمام این مطلب در صورتی بود که نگوییم که آن تنها یک مورد و به اصطلاح موردی است و علم آن نیز نزد امام معصوم- علیه السلام- بوده است پس نمی‌توان آن را در سایر موارد تسرّی داد و قائل بدان حکم شد.

۶. حبس برای توبه از گناه

ابن حزم: ابو محمد گفته است: چون توبه راهی است که خداوند پی سپری آن را

---

(۱). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۳۱، ح ۸۶۵۵؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۷۱ (با تفاوت در عبارت)؛ کنز العمّال (به نقل از: مصنّف ابن ابی شیبه و سنن الکبری)، ج ۵، ص ۵۵۲، ح ۱۳۹۲۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۰

واجب گردانیده و از کارهای نیکوست، بر هر مسلمانی واجب است که به دلیل نصوصی که ما ذکر کردیم، بدان فرابخواند. توبه قبل از اجرای حد، واجب است ... پس اگر بگوید:

توبه نمی‌کنم منکری را به جای آورده که باید- بر اساس آن چه در «کتاب تعزیر» آوردیم- تعزیر شود؛ به دلیل قول پیامبر: کسی که منکری ببیند اگر می‌تواند باید آن را با دست تغییر دهد وگرنه، باید با قلبش آن را انکار کند؛ این پایین‌ترین درجهٔ ایمان است. پس واجب است پیوسته زده شود تا توبه کند. این در زمانی است که صریحا بگوید: من نمی‌کنم. اگر این ضرب، به مرگش بینجامد او کشتهٔ راه خدا و حق است و بر متولی چیزی نیست؛ زیرا متولی در مورد او نیکویی کرده است و خداوند فرموده است...: مٰا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ؛ «... ۱»

[و نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست. اگر ساکت ماند و نگفت توبه می‌کنم یا نمی‌کنم باید زندانی شود و مکررا از او بخواهند توبه کند آن‌گاه آزاد شود. «۲»

نظر نگارنده: این گناه یا موجب حد می‌شود یا تعزیر. اگر سبب حد یا تعزیر روشن شد، بر او جاری می‌شود و دلیلی برای توبه خواستن و حبس نیست؛ زیرا حبس یا بعد از حد است که ظلم است یا پیش از حدّ که وجهی برای آن نیست. به علاوه این کار تأخیر و تعطیل حدود الهی است. مگر این که بگوییم: مقصودش مرتد ملی- به نظر ما- یا مطلق مرتد- از نظر آنان- باشد که در این

صورت، برای توبه کردن به حبس می‌افتد و بعد از توبه آزاد می‌شود.

---

(۱). توبه (۹) آیهٔ ۹۱.

(۲). محلی، ج ۱۱، ص ۱۴۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۱

فصل هشتم حبس مرتد

۱. حبس مرد مسلمان مرتد

اشاره

فقیهان ما اتفاق دارنـد که مرتد اگر فطری باشد، کشـته می‌شود و اگر ملی باشد تا سه روز از او می‌خواهند توبه کند و دربارهٔ حبس او چیزی نگفته‌انـد. این در صورتی است که مرد باشـد و اگر زن باشد حبس می‌شود تا توبه کند و در این زمینه فتاوا و روایاتی نقل کرده‌اند.

ولی از طریق اهل سنّت، فتوا به حبس مرتـد وارد شـده است: موصـلی در اختیار و سـمرقندی در تحفـهٔ الفقهاء فتوا داده‌اند که مرتد حبس می‌شود و تا سه روز اسلام به او عرضه می‌شود، چنان که ابو حنیفه معتقد است مرتد در مرتبهٔ سوم، حبس می‌شود.

روایات از طریق شیعه

۱. عـدهٔ من أصـحابنا، عن سـهل بن زیاد و علی بن إبراهیم، عن أبیه و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد جمیعا، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عمار الساباطی، قال: سـمعت أبا عبد اللّه علیه السّـلام یقول: کل مسـلم بین مسـلمین ارتدّ عن الإسلام و جحد محمدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نبوّته و کذّبه فإنّ دمه مباح لکل من سـمع ذلک منه و امرأته بائنهٔ منه یوم ارتدّ فلا تقربه و یقسّـم ماله علی ورثته و تعتدّ امرأته [بعد] عدّهٔ المتوفّی عنها زوجها، و علی الإمام أن یقتله و لا یستتیبه؛ «۱»

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۵۷، ح ۱۱؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۵۴۵، ح ۳؛ نک: من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸۹، ح ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۶، ح ۲؛ استبصار، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۲

عمّار ساباطی گفت: شنیدم از امام صادق- علیه السلام- می‌گفت: هر مرد مسلمانی از مسلمانان که از اسلام برگردد و نبوت محمد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- را انکار و تکذیب کند خونش برای هر که از او شنیده باشد، مباح است و زنش از روز مرتد شدن وی، دیگر زن او نیست و عـدّهٔ وفات می‌گیرد و نباید نزدیک او شود و اموالش میان ورثه تقسیم می‌شود و بر امام است که او را بکشد و از او درخواست توبه نمی‌کند.

۲. محمـد بـن یحیی، عـن العمرکی بن علی النیسابوری، عن علی بن جعفر، عن أخیه أبی الحسن علیه السّـلام قـال: سـألته عن مسـلم تنصّر؟ قال: یقتل و لا یستتاب. قلت: فنصرانی أسلم ثم ارتدّ عن الإسلام؟ قال: یستتاب فإن رجع، و إلّا قتل؛ «۱»

امام کاظم- علیه السلام- فرمود: از او دربارهٔ مسلمانی که نصرانی شده پرسیدم. گفت:

کشته می‌شود و از او درخواست توبه نمی‌شود. گفتم: اگر یک نصرانی مسلمان شود و آن‌گاه از اسلام برگردد؟ گفت: از وی خواسته می‌شود توبه کند اگر توبه نکرد کشته می‌شود.

۳. الحسين بن سعيد، قال: قرأت بخطّ رجل إلى أبى الحسن الرضا عليه السّلام: رجل ولد على الإسلام ثم كفر و أشرك و خرج عن الإسلام، هل يستتاب أو يقتل و لا يستتاب؟ فكتب: يقتل؛ «۲»

حسین بن سعید گفت: خواندم نامهٔ شخصی را که به امام رضا- علیه السلام- نوشته بود: مردی مسلمان به دنیا آمده آن‌گاه کفر و شرک ورزیده و از اسلام خارج شده است آیا از او خواسته می‌شود توبه کند یا کشته می‌شود و از او درخواست توبه نمی‌شود؟ امام رضا- علیه السلام- نوشت: کشته می‌شود.

روایات در این باب فراوان است.

روایات از طریق اهل سنّت

۱. حدّثنا عبد الرحيم بن سليمان، عن عبد الرحمن بن عبيد العامرى، عن أبيه، قال: كان أناس يأخذون العطاء و الرزق و يصلّون مع الناس، كانوا يعبدون الأصنام فى السرّ، فأتى بهم على بن أبى طالب فوضعهم فى المسجد أو قال: فى السجن. ثم قال: يا أيّها الناس! ما ترون فى قوم كانوا يأخذون معكم العطاء و الرزق و يعبدون هذه الأصنام؟ قال الناس: اقتلهم. قال: لا، و لكن أصنع بهم كما صنعوا

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۵۷، ح ۱۰؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۵۴۵، ح ۵.

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۶، ح ۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۳

بأبينا إبراهيم، فحرقهم بالنار؛ «۱»

عبد الرحمن بن عبید عامری از پدرش نقل کرد که گفت: افرادی بودند که جیره و حقوق می‌گرفتند و با مردم نماز می‌خواندند؛ ولی در نهان بت می‌پرستیدند. امام علی- علیه السلام- آن‌ها را آورد و درون مسجد گذاشت یا اینکه گفت: در زندان گذاشت. سپس فرمود: ای مردم! نظر شما دربارهٔ کسانی که با شما جیره و حقوق می‌گیرند و این بت‌ها را می‌پرستند چیست؟ گفتند: آنان را بکش. امام فرمود: نه، با آنان همان کاری را می‌کنم که با پدر ما ابراهیم کردند. پس آنان را با آتش سوزانید.

۲. أخبرنا عبد الرزاق، عن الثورى، عن داود، عن الشعبى، عن أنس- رضى اللّه عنه- قال: بعثنى أبو موسى بفتح تستر إلى عمر- رضى اللّه عنه- فسألنى عمر- و كان ستّة نفر من بنى بكر بن وائل قد ارتدّوا عن الإسلام و لحقوا بالمشركين- فقال: ما فعل النفر من بكر بن وائل؟ قال: فأخذت فى حديث آخر لأشغله منهم، قال: ما فعل النفر من بكر بن وائل؟ قلت: يا أمير المؤمنين! قوم ارتدّوا عن الإسلام و لحقوا بالمشركين، ما سبيلهم إلّا القتل. فقال عمر: لأن أكون أخذتهم سلما أحبّ إلىّ مما طلعت عليه الشمس من صفراء أو بيضاء. قال، قلت: يا أمير المؤمنين! و ما كنت صانعا بهم لو أخذتهم؟ قال: كنت عارضا عليهم الباب الذى خرجوا منه أن يدخلوا فيه؛ فإن فعلوا ذلك، قبلت منهم، و إلّا استودعتهم السجن؛ «۲»

أورده البيهقى بسند آخر عن محمد بن عبد الله الغفارى بتفاوت فى المتن «۳» و أورده ابن قدامة عن الموطأ و فيه: إنه قدم على عمر رجل من قبل أبى موسى فقال له عمر: هل كان من معربة خبر؟ «۴» قال:

نعم، رجل كفر بعد إسلامه. فقال: ما فعلتم به؟ قال: قرّبناه فضربنا عنقه. فقال عمر: فهلّا حبستموه ثلاثا فأطعمتموه كلّ يوم رغيفا و استتبتموه، لعلّه يتوب أو يراجع أمر اللّه؟ اللّهمّ إنّى لم أحضر و لم آمر و لم أرض إذ بلغنى؛ «۵»

انس- رضى الله عنه- گفت: ابو موسی مرا فرستاد تا خبر فتح شوشتر را به عمر برسانم- و چون شش نفر از بنی بکر بن وائل از اسلام

برگشته و به مشرکان پیوسته بودند- عمر از من پرسید: آن چند نفر از بکر بن وائل چه کردند؟ انس گفت: من برای این که ذهن او را از این

---

(۱). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۲۷۰، ح ۱۲۷۹۱.

(۲). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۶۵، ح ۱۸۶۹۶؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۲۶۶، ح ۱۲۷۸۳؛ سنن سعید بن منصور، ج ۲، ص ۱۶۵؛ کنز العمّال، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱۴۶۶ و ص ۳۱۲، ح ۱۴۶۸.

(۳). سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۰۷.

(۴). در کتاب خراج (ص ۱۸۰) دارد: «هل من مغربهٔ خبر؟ آیا خبر جدید و شگفت‌آوری هست؟».

(۵). مغنی، ج ۸، ص ۱۲۵؛ نیل الاوطار (به نقل از: شافعی)، ج ۷، ص ۱۹۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۴

مسأله منصرف کنم، سخن دیگری پیش کشیدم. عمر گفت: آن چند نفر از بکر بن وائل چه کردند؟ گفتم: گروهی که از اسلام برگشتند و به مشرکان پیوستند باید کشته شوند. عمر گفت: اگر من آنان را سالم می‌گرفتم از آن چه خورشید بر آن می‌تابد برای من محبوب‌تر بود. گفتم: اگر آنان را می‌گرفتی با ایشان چه می‌کردی؟ گفت: به آنان پیشنهاد می‌کردم از دری که بیرون رفتند [از ارتداد] بازگردند اگر برمی‌گشتند می‌پذیرفتم و گرنه آنان را به زندان می‌سپردم.

این روایت را بیهقی با سندی دیگر از محمد بن عبد اللّه غفاری با اندک تفاوتی در متن آورده است. «۱»

ابن قدامه به نقل از موطّأ این روایت را نقل کرده که در آن چنین آمده است: شخصی از طرف ابو موسی نزد عمر آمد، عمر به او گفت: آیا خبر تازه‌ای داری؟ گفت: آری، شخصی پس از اسلام، کافر شد. عمر گفت: با او چه کردید؟ گفت: او را گرفتیم و گردنش زدیم. عمر گفت: چرا او را سه روز حبس نکردید تا به او هر روز یک نان بدهید و از وی بخواهید توبه کند؟ شاید توبه می‌کرد یا به امر خدا گردن می‌نهاد. خدایا! من حضور نداشتم و دستور ندادم و وقتی به من خبر آن رسید خشنود نشدم.

نظر نگارنده: جای شگفتی است که جریان سوزانیدن مرتد را به علی بن ابی طالب- علیه السلام- نسبت می‌دهند و ایشان را مظهر خشونت و سنگدلی معرفی می‌کنند و دیگران را مظهر رأفت و عطوفت، و این که از اعدام، متأثر و نگران می‌شوند!

جالب این که مرحوم مجلسی پس از نقل چنین روایاتی که مفادش سوزانیدن کافر به دست علی- علیه السلام- است، می‌فرماید: هیچ‌کس از عالمان شیعه ظاهر این خبر را اخذ نکرده است. «۲»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: از نظر ما مرتد دو قسم است: مرتدی که با سرشت اسلام به دنیا آمده چنین کسی اسلامش پذیرفته نمی‌شود و هر زمان مرتد شد کشتنش واجب است. قسم دیگر کافری است که مسلمان، بعد مرتد می‌شود، چنین کسی از او می‌خواهند توبه کند اگر توبه

---

(۱). سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۰۷.

(۲). مرآهٔ العقول، ج ۲۳، ص ۴۰۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۵

نکرد کشته می‌شود. «۱»

۲. ابو الصلاح حلبی: اگر مؤمنی که با فطرت [اسلام] به دنیا آمده، مرتد شود کشته می‌شود؛ ولی اگر کافر ذمّی یا غیر ذمّی پس از این که کافر بود اسلام آورد بعد مرتد شد به او توبه پیشنهاد می‌شود اگر به حق بازگشت [توبه‌اش را می‌پذیرند] وگرنه کشته می‌شود و اگر این شخص اسلام آورد و دوباره مرتد شد کشته می‌شود. «۲»

۳. ابن برّاج: اگر مرتد با سرشت اسلام به دنیا آمده بود قتلش واجب است بدون این که از او خواسته شود توبه کند و اگر توبه کرد کسی نمی‌تواند متعرّض او شود و اگر توبه نکرد در هر حال، کشته می‌شود. «۳»

۴. ابن حمزه: کسی که از اسلام برمی‌گردد دو قسم است: کسی که با سرشت اسلام به دنیا آمده؛ و کسی که بر سرشت اسلام نبوده است. از اوّلی اسلام پذیرفته نمی‌شود و هرگاه گرفتار شد کشته می‌شود و به مجرد این که مرتد شد زنش از او جدا می‌شود و اگر مدخول بها بود (یعنی با او نزدیکی کرده بود) باید عدّه نگه‌دارد و اموالش به ورثهٔ مسلمانش می‌رسد. دومی توبه‌اش پذیرفته می‌شود و واجب است از او خواسته شود توبه کند اگر توبه کرد از او پذیرفته می‌شود. «۴»

۵. محقق حلّی: قسم دوم کسی است که اصلا کافر بوده و بعد مسلمان و بعد مرتد شده از این شخص خواسته می‌شود توبه کند اگر خودداری کرد کشته می‌شود و درخواست توبه از او واجب است. و این که تا چه مدت از او خواسته می‌شود توبه کند؟ برخی گفته‌اند: تا سه روز و گفته شده: به مدتی که امکان برگشت برای او باشد. قول اوّل روایت شده است و این مدت خوبی است؛ زیرا فرصت مناسبی است تا عذر او برطرف شود. «۵»

۶. یحیی بن سعید: مسلمان در حالی که میان مسلمانان به دنیا آمده باشد اگر مرتد شد خونش برای هر که بشنود مباح است و از او خواسته نمی‌شود توبه کند؛ ولی اگر شخصی، مسلمان شده باشد بعد مرتد شود از او می‌خواهند که توبه کند اگر توبه نکرد با شمشیر کشته می‌شود یا زیر پا انداخته می‌شود و او را لگدمال می‌کنند و [تا بمیرد]

---

(۱). مبسوط، ج ۷، ص ۲۸۲.

(۲). کافی فی الفقه، ص ۳۱۱.

(۳). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۲.

(۴). وسیله، ص ۴۲۴.

(۵). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۴؛ نک: مختصر النافع، ص ۴۶۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۶

و ذبیحهٔ او خورده نمی‌شود. «۱»

۷. علاء الدین حلبی: امّا کسی که اظهار ارتداد کرده است، گرچه در حکم اهل بغی نیست؛ زیرا اگر اصلا کافر بوده بعد مسلمان سپس مرتد شده، تا سه روز از او خواسته می‌شود توبه کند اگر توبه نکرد کشته می‌شود. «۲»

۸. شهید اوّل: اگر کافر مسلمان شود و بعد اظهار ارتداد کند کشته نمی‌شود، بلکه به مدتی که امید بازگشتش می‌رود از او خواسته می‌شود توبه کند که گفته شده است: مدت آن سه روز است؛ چون در این مورد روایت وارد شده است. پس اگر توبه نکرد کشته می‌شود و پیشنهاد توبه به او از نظر ما واجب است «... ۳»

۹. شیخ مفلح صیمری: مرتدی که از او خواسته می‌شود توبه کند اگر به اسلام بازگشت و بعد کافر شد و باز مسلمان شد و سپس کافر شد در مرتبهٔ چهارم کشته می‌شود و از او توبه خواسته نمی‌شود و شافعی گفته است: همیشه از او خواسته می‌شود توبه کند فقط در دفعات بعد تعزیر می‌شود و ابو حنیفه گفته است: در مرتبهٔ سوم زندانی می‌شود؛ چون از نظر او حبس نوعی تعزیر است و اسحاق بن راهویه گفته است: در مرتبهٔ سوم کشته می‌شود و این قول قوی است؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْراً لَمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ؛ «... ۴» کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ آن‌گاه به کفر خود افزودند، قطعا خدا آنان رای نخواهد بخشید.

پس خداوند بیان کرد که بعد از مرتبهٔ سوم آنان را نمی‌بخشد. بنابراین، در مرتبهٔ چهارم کشته می‌شود و شیخ استدلال کرده است به اجماع فرقهٔ امامیه که هر مرتکب گناه کبیره در مرتبهٔ چهارم، کشته می‌شود. «۵»

۱۰. شیخ محمد حسن نجفی (پس از نقل کلام محقق حلّی): هیچ گونه اختلاف مهمی در هیچ‌یک از این احکام مذکور نیست، بلکه اجماع بر هر دو نوعش قائم است «... ۶»

---

(۱). جامع للشرائع، ص ۵۶۷؛ نک: همان، ص ۲۴۱.

(۲). اشارهٔ السبق، ص ۱۴۴.

(۳). دروس، ج ۲، ص ۵۲؛ نک: مجلسی، حدود، ص ۴۹.

(۴). نساء (۴) آیهٔ ۱۳۷.

(۵). تلخیص الخلاف، ج ۳، ص ۲۷۰، مسألهٔ ۴.

(۶). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۵ و ۶۱۳ و نک: ج ۶، ص ۲۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۷

نظر نگارنده: خلافی نیست نزد فقیهان امامیه که اجرای حد بر مرتد فطری، بدون درخواست هیچ توبه‌ای، فوری است و مرتد ملی پس از سه روز یا کمتر و یا بیشتر حد بر او جاری می‌شود و لازمهٔ مهلت دادن و توبه خواستن، حبس است، گرچه هیچ‌یک از فقیهان ما به حبس تصریح نکرده‌اند.

آرای دیگر مذاهب

۱۱. قاضی ابو یوسف ...: بهترین شنیدهٔ ما در این مورد- خدا بهتر می‌داند- این است که درخواست توبه از آنان می‌شود اگر توبه کردند [پذیرفته می‌شود] وگرنه گردنشان زده می‌شود، بنابر احادیث مشهور و عقیدهٔ فقیهانی که ما آنان را درک کرده‌ایم. «۱»

۱۲. موصلی: اگر مسلمان- پناه بر خدا- مرتد شد به زندان می‌افتد آن‌گاه اسلام بر او عرضه و شبهه‌اش برطرف می‌شود، اگر اسلام آورد [پذیرفته می‌شود] وگرنه او را می‌کشند. «۲»

۱۳. سمرقندی: مرد مرتد اگر اسلام نیاورد ناچار کشته می‌شود و به بردگی گرفته نمی‌شود؛ ولی مستحب است اوّل اسلام بر او عرضه شود اگر اسلام آورد [کشته نمی‌شود] وگرنه همان ساعت کشته می‌شود؛ زیرا درخواست تأخیر نکرده است؛ امّا اگر خواست، سه روز به او مهلت داده شود تا در کار خویش بنگرد به او مهلت داده می‌شود، ولی بیشتر از این مدت به او مهلت نمی‌دهند، لکن بزرگان ما گفته‌اند: بهتر این است که به او سه روز مهلت بدهند و زندانی شود و اسلام را بر او عرضه کنند اگر امیدی به اسلام او نبود کشته می‌شود.

امّا نوجوان عاقل اگر مرتد شد از نظر ابو حنیفه و محمد ارتداد او مانند اسلام او صحیح است و از نظر ابو یوسف اسلام او صحیح است، ولی ارتداد او صحیح نیست و از نظر شافعی هیچ‌یک صحیح نیست و مسأله معروف است، لکن [نوجوان عاقل مرتد] کشته نمی‌شود و اسلام به او پیشنهاد می‌شود [و در این مدت] زندانی نمی‌شود و کتک نمی‌خورد و اگر در این زمان به بلوغ رسید به زور بر او اسلام عرضه می‌شود و کتک می‌خورد، ولی کشته نمی‌گردد؛ زیرا با این ارتداد، قتل واجب نمی‌شود. «۳»

---

(۱). خراج، ص ۱۸۰.

(۲). اختیار، ج ۴، ص ۱۴۵.

(۳). تحفهٔ الفقهاء، ج ۳، ص ۳۰۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۸

۱۴. ابن قدامه: خرقی گفته است: هر مرد یا زن بالغ و عاقلی که از اسلام بازگردد تا سه روز او را به اسلام دعوت می‌کنند و در تنگنا گذاشته می‌شود اگر بازنگشت کشته می‌شود. «۱»

۱۵. ابو دقیقه (در حاشیه بر اختیار): امّا حبس او و دعوتش به اسلام، واجب نیست؛ چون به او دعوت اسلام رسیده است و وقتی به کافر، دعوت رسید، لازم نیست تکرار شود پس این کار، اولی است؛ ولی مستحب است دعوت تکرار شود. «۲»

۱۶. جزیری: حنفیه گفته‌اند: اگر مسلمان- پناه بر خداوند متعال- از اسلام بازگردد اسلام بر او عرضه می‌شود اگر شبهه‌ای دارد برطرف می‌شود؛ چون ممکن است شبهه‌ای در دین داشته باشد که باید برطرف شود؛ زیرا به این کار، شرّ او با یکی از بهترین دو وجه، اسلام آوردن یا کشته شدن، دفع می‌شود؛ ولی دعوت او به اسلام مستحب است ... اگر مهلت خواست مستحب است قاضی سه روز به او فرصت دهد و این سه روز حبس می‌شود اگر اسلام آورد [پذیرفته می‌شود] وگرنه او را می‌کشند.

شافعیه: هرگاه مسلمان مرتد شود ... واجب است امام سه روز او را فرصت دهد و پیش از آن جایز نیست او را بکشد.

مالکیه: واجب است امام، مرتد را سه شبانه روز فرصت دهد و ابتدای سه روز را از روزی به حساب آورند که ارتداد بر او ثابت شده نه از روزی که به حاکم معرفی شده است و این سه روز را با هم تلفیق نکنند که باعث شود روز ثبوت الغا گردد. البته در صورتی که متصل به فجر بوده است.

حنابله: در یکی از اقوال همانند مالکیه و شافعیه می‌گویند: واجب است سه روز از مرتد طلب توبه شود و در قول دیگر گویند: واجب نیست توبه درخواست شود، بلکه به او اسلام عرضه می‌شود اگر پذیرفت رها می‌شود وگرنه لازم است در حال کشته شود. «۳»

نظر نگارنده: اهل سنّت در مهلت دادن سه روز به مرتد میان مرتد فطری و ملی فرقی نگذاشته‌اند، بلکه هیچ‌یک متعرّض این تفصیل نشده است، البته بعضی از آنان مهلت دادن را شرط ندانسته ولی معتقد است عرضهٔ اسلام بر او لازم است و اگر نپذیرفت کشته می‌شود.

---

(۱). مغنی، ج ۲، ص ۱۲۳.

(۲). اختیار، ج ۴، ص ۱۴۵.

(۳). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۲۹

ولی امامیه قائل به تفصیل میان فطری و ملی است، اوّلی بدون مهلت و بدون عرضهٔ اسلام بر او کشته می‌شود- گرچه توبهٔ او میان خود و خدایش پذیرفته شود- زیرا ارتداد موجب تعلّق حد به ذمّهٔ اوست و با توبه زایل نمی‌شود؛ مثل کسی که در مرتبهٔ چهارم دزدی کند یا کسی که محصن باشد و زنا کند یا محاربی که خون بریزد همهٔ این‌ها اگر توبه کنند هیچ تأثیری در سقوط حد ندارد و امّا در مورد ملی، سه روز فرصت داده می‌شود- و شاید لازمهٔ عرفی یا عادی‌اش این باشد که در حبس باشد- پس اگر توبه نکرد کشته می‌شود و علت فرق [میان فطری و ملی] روایت صریح است و امّا حکم زن مرتد خواهد آمد.

۲. حبس زن مرتد

اشاره

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن غیر واحد من أصحابنا، عن أبی جعفر و أبی عبد اللّه علیهما السّلام فی المرتد یستتاب، فإن تاب و إلّا قتل، و المرأة إذا ارتدّت عن الإسلام استتیبت فإن تابت و رجعت و إلّا خلّدت فی السجن و ضیق علیها فی حبسها؛ «۱»

از امام باقر و امام صادق- علیهما السلام- روایت شده: از مرتد خواسته می‌شود توبه کند اگر توبه کرد [رها می‌شود] وگرنه او را می‌کشند و اگر زن از اسلام برگشت، از وی می‌خواهند توبه کند، اگر توبه کرد و بازگشت [رها می‌شود] وگرنه به زندان ابد با اعمال شاقّه می‌افتد.

۲. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن بعض أصحابه، عن حمّاد، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: لا یخلّد فی السجن إلّا ثلاثة: الذی یمثل؛ و المرأة ترتدّ عن الإسلام؛ و السارق بعد قطع الید و الرجل؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: زندان ابد تنها برای سه نفر می‌باشد: کسی که مثله کند؛ زنی که از اسلام برگردد و دزدی که پس از قطع دست و پایش به دزدی دست زند.

این روایت را من لا یحضره الفقیه با اندک تفاوت آورده است «۳» و با همین تفاوت شیخ در تهذیب الاحکام «۴» و قاضی در دعائم الاسلام «۵» آن را نقل کرده‌اند.

علّامه مجلسی فرمود: این روایت صحیح است و حصر در آن اضافی است. «۶»

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۵۶، ح ۳؛ نک: تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۳۷، ح ۴؛ استبصار، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۴.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۲۷۰، ح ۴۵.

(۳). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰، ح ۴.

(۴). ج ۱۰، ص ۱۴۲، ح ۲۹؛ استبصار، ج ۴، ص ۲۵۵، ح ۱۱.

(۵). ج ۲، ص ۵۳۹، ح ۱۹۱۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۶۶، ح ۳.

(۶). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۲۸۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۰

۳. و فی روایة غیاث بن إبراهیم، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، إنّ علیّا علیه السّلام قال: إذا ارتدّت المرأة عن الإسلام لم تقتل و لکن تحبس أبدا؛ «۱»

علی- علیه السلام- فرمود: هرگاه زن از اسلام برگردد کشته نمی‌شود؛ ولی حبس ابد می‌شود.

شیخ این روایت را در تهذیب الاحکام، که سندش به غیاث بن ابراهیم می‌رسد، نقل کرده است. «۲»

علّامه مجلسی آن را توثیق کرده است. «۳»

۴. عنه [الحسین بن سعید] عن الحسن بن محبوب، عن عباد بن صهیب، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

المرتد یستتاب فإن تاب، و إلّا قتل. و قال: و المرأة تستتاب فإن تابت، و إلّا حبست فی السجن و أضرّ بها؛ «۴»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: از مرتد خواسته می‌شود توبه کند اگر توبه کرد [رها می‌گردد] وگرنه کشته می‌شود. و فرمود: از زن [مرتد] خواسته می‌شود توبه کند اگر توبه کرد [رها می‌شود] وگرنه به زندان می‌افتد و بر او سخت می‌گیرند.

مجلسی گفته است: روایت حسن است و در ملاذ الاخیار گفته: موثق است. «۵»

۵. الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: قضی أمیر المؤمنین علیه السّلام فی ولیدة کانت نصرانیّة فأسلمت و ولدت لسیّدها، ثم إن سیّدها مات و أوصی بها عتاقة السریّة علی عهد عمر فنکحت نصرانیّا دیرانیّا فتنصّرت فولدت منه ولدین و حبلت بالثالث؟ قال:

قضی أن یعرض علیها الإسلام، فعرض علیها، فأبت. فقال: ما ولدت من ولد نصرانی فهم عبید لأخیهم الذی ولدت لسیّدها الأوّل، و أنا أحبسها حتی تضع ولدها الذی فی بطنها فإذا ولدت قتلتها؛ «۶»

امام باقر- علیه السلام- فرمود: [در زمان علی- علیه السلام-] کنیزی نصرانی، مسلمان شد و برای مولایش فرزندی آورد، مولا- در زمان حکومت عمر- از دنیا رفت و وصیت کرد کنیز آزاد شود. بعد کنیز با راهبی نصرانی ازدواج کرد و از او دو فرزند آورد و به فرزند سوم باردار شد، حضرت امیر دربارهٔ این زن چنین قضاوت کرد که اسلام بر او عرضه شود. به او

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹۰، ح ۴.

(۲). ج ۱۰، ص ۱۴۴، ح ۲۵؛ استبصار، ج ۴، ص ۲۵۵، ح ۱۰.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

(۴). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۴، ح ۳۰؛ استبصار، ج ۴، ص ۲۵۵، ح ۱۲.

(۵). مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۳۹۷؛ ملاذ الاخیار، ج ۱، ص ۲۸۶.

(۶). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۳، ح ۲۸ و ج ۹، ص ۳۷۴ (با اختلاف در سند)؛ استبصار، ح ۴، ص ۲۵۵، ح ۱۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۱

اسلام عرضه شد، ولی نپذیرفت. پس حضرت فرمود: فرزندان نصرانی او بردهٔ آن فرزندی است که زن از مولای اوّلی خود به دنیا آورده است و فرمود: من این زن را حبس می‌کنم تا فرزندی که در شکم دارد به دنیا آورد سپس او را می‌کشم.

۶. عنه، عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر، عن حماد عن أبی عبد اللّه علیه السّلام فی المرتدة عن الإسلام، قال: لا تقتل و تستخدم خدمة شدیدة و تمنع الطعام و الشراب. إلّا ما یمسک نفسها و تلبس خشن الثیاب و تضرب علی الصلوات؛ «۱»

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه‍ ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۲۳۱

مجلسی فرمود: موثق است و شیخ در نهایه به مضمون آن عمل کرده، ولی ابن ادریس آن را رد کرده است «۲». از امام صادق- علیه السلام- در مورد زن مرتد پرسیده شده، حضرت در جواب فرمود: کشته نمی‌شود، بلکه او را به کاری سخت وامی‌دارند و به او غذا و آب به اندازه‌ای می‌دهند که زنده بماند و لباس زبر بر او می‌پوشانند و به وقت نماز زده می‌شود.

مرحوم مجلسی فرموده است: این روایت، صحیح است. «۳»

معنای روایت

الف) شیخ طوسی گفته است: این حکم اختصاص دارد به موردی که حضرت علی- علیه السلام- حکم کرده است و به موارد دیگر سرایت نمی‌کند؛ چون بعید نیست امام- علیه السلام- به جهت ارتداد زن و ازدواجش، قتل او را صلاح دانسته باشد و شاید آن زن با مسلمانی ازدواج کرده بوده سپس مرتد شده و ازدواج کرده است و به این جهت و به علت این که از رجوع به اسلام خودداری کرده، مستحقّ قتل شده است. امّا حکم مرتده این است که اگر به اسلام بازنگشت حبس ابد شود «... ۴» و در استبصار مشابه این

توجیه آمده است. «۵»

ب) علّامه مجلسی گفته است: ظاهر این است که حضرت او را تهدید کرده است تا مسلمان شود؛ مثل کلام آن حضرت محمد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- در خبر ثعلبیه که می‌فرماید: [اگر بار دیگر مرتد شوی] دیگر بازگشت تو را به اسلام نمی‌پذیرم، با این که آن

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۳، ح ۵۶۵.

(۲). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

(۴). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

(۵). استبصار، ج ۴، ص ۲۵۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۲

شخص مرتد ملی بوده است. مثل این تهدیدات در کلام آن حضرت- علیه السلام- زیاد است- چنان که در باب «یمین» خواهد آمد- که امام- علیه السلام- می‌فرماید: به خدا سوگند! معاویه را خواهم کشت! تا اصحاب خود را به جهاد تشویق کند در حالی که حضرت بنابر خبر پیامبر می‌دانست مرگش پیش از معاویه است «... ۱»

ج) آیهٔ اللّه خوئی گفته است: این روایت گرچه صحیح است لکن باید معنای آن به اهلش ارجاع شود؛ چون برای ما معلوم نیست چرا فرزندان نصرانی این زن باید بردهٔ آن برادری باشند که از مولای آن زن است؟! چنان که علت کشتن زن پس از وضع حمل برای ما معلوم نیست. و در جواب توجیه شیخ طوسی گفته است: گذشته از بعید بودن توجیه، این که کشتن در روایت، بر عدم توبه مترتب است، با آن منافات دارد؛ زیرا اگر علت کشتن آن باشد که ایشان فرموده نباید با توبه ساقط شود. «۲»

د) در ولایهٔ الفقیه گفته است: شاید این زن با اسلام دشمن شده و بر ضد آن تبلیغ کرده است و در نتیجه مفسد و مستحقّ کشته شدن گردیده است. «۳»

۶. حدّثنا أحمد بن الحسن القطان، قال: حدّثنا الحسن بن علی العسکری، قال: حدّثنا أبو عبد اللّه محمد بن زکریا البصری، قال: حدّثنا جعفر بن محمد بن عمارهٔ، عن أبیه، عن جابر بن یزید الجعفی، قال: سمع أبا جعفر محمد بن علی الباقر یقول ...: و إذا ارتدّت المرأهٔ عن الإسلام استتیبت، فإن تابت، و إلّا خلّدت فی السجن، و لا تقتل کما یقتل الرجل إذا ارتدّ، و لکنّها تستخدم خدمهٔ شدیدهٔ و تمنع من الطعام و الشراب، إلّا ما تمسک به نفسها و لا تطعم إلّا جشب الطعام و لا تکسی إلّا غلیظ الثیاب و خشنها و تضرب علی الصلاهٔ و الصیام؛ «۴»

از جابر بن یزید جعفی نقل شده که گفت: از امام باقر- علیه السلام- شنیده است که می‌فرمود ...: هرگاه زن از اسلام برگشت، از او خواسته می‌شود توبه کند اگر توبه کرد [رها می‌شود] وگرنه به حبس ابد می‌افتد و مثل مرد نیست که اگر مرتد شد کشته شود. ولی در حبس به کارهای سخت گماشته می‌شود و در خوردن و آشامیدن، قوت لا یموت به او داده می‌شود، غذای خشک و لباس خشن به او می‌دهند و برای نماز و روزه کتک می‌خورد.

۷. عن علی علیه السّلام انه قال: إذا ارتدّت المرأهٔ فالحکم فیها أن تحبس حتی تسلم أو تموت، و لا تقتل

(۱). روضهٔ المتقین، ج ۶، ص ۳۸۷.

(۲). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۳۱.

(۳). ج ۲، ص ۴۹۲.

(۴). خصال، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۱۲؛ بحار الانوار (به نقل از: خصال)، ج ۷۶، ص ۲۲۰، ح ۲ و ج ۱۰۳، ص ۲۵۵، ح ۱؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۱۶۲، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۳

و إن کانت أمـهٔ فاحتاج موالیها إلی خـدمتها اسـتخدموها و ضـیق علیها بأشـدّ الضـیق و لم تلبس إلّا من خشن الثیاب بمقدار ما یواری عورتها و یدفع عنها ما یخاف منه الموت من حرّ أو برد و تطعم من خشن الطعام حسب ما یمسک رمقها؛ «۱»

از علی- علیه السـلام- نقل شـده: اگر زن مرتد شد حکمش این است که زندانی شود تا مسـلمان گردد یا بمیرد و کشـته نمی‌شود و اگر کنیز باشد و صاحبان او نیاز به کارش داشته باشند او را به کار می‌گیرند و کاملا در تنگنا گذاشته می‌شود و لباس خشن، تنها به مقـداری که عورتش را حفـظ کنـد، بر او می‌پوشاننـد و از گزنـد سـرما و گرما، در آن جایی که ترس مرگ است، حفظ می‌شود و غذای خشک، به اندازه‌ای که سدّ رمق کند، به او می‌دهند.

۸. و عنه فالمرتد و إن کانت امرأهٔ حبست حتی تموت أو تتوب؛ «۲»

از حضرت علی- علیه السلام- روایت شده است: پس مرتد، اگر زن باشد حبس می‌شود تا بمیرد یا توبه کند.

۹. روینـا عنه [علی علیه السّـلام] و من ارتـدّ من نسـائهم حبست حـتی تموت أو تتوب، و إذا بلغ أطفـالهم عرض علیهم الإسـلام، فإن أسلموا و إلّا قتلت الرجال و حبست النساء حتی یسلمن أو یمتن؛ «۳»

از علی- علیه السـلام- روایت شده است: هر زنی از ایشان مرتد شود زندانی می‌شود تا بمیرد یا اسلام بیاورد و هرگاه کودکان آن‌ها بالغ شدند اسلام بر آنان عرضه می‌شود اگر اسلام آوردند [رها می‌شوند] وگرنه مردها کشته و زن‌ها حبس می‌شوند تا اسلام آورند یا بمیرند.

۱۰. عن عاصم، عن أبی رزین، عن ابن عباس، فی المرأهٔ ترتدّ عن الإسلام، تحبس و لا تقتل؛ «۴»

در مورد زنی که از اسلام برمی‌گردد از ابن عباس روایت شده: حبس می‌شود و کشته نمی‌شود.

۱۱. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا أبو داود، عن أبی حرّهٔ، عن الحسن: فی المرأهٔ ترتدّ عن الإسلام، قال: لا تقتل، تحبس؛ «۵»

دربارهٔ زنی که از اسلام برمی‌گردد از حسن روایت شده که گفت: کشته نمی‌شود، بلکه حبس می‌شود.

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۸۰؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۶۶، ح ۲.

(۲). همان.

(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۹۸.

(۴). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۷۷، ح ۱۸۷۳۱؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۰۳؛ خراج، ص ۱۸۱.

(۵). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۲۷۸، ح ۱۲۸۲۳ و نک: ج ۱۰، ص ۱۴۰، ح ۹۰۴۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۴

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر مرتـد، زن باشـد از نظر ما زنـدانی می‌شود و از او خواسـته می‌شود توبه کند و کشـته نمی‌شود. پس اگر به دار الحرب پیوست اسیر و برده گرفته می‌شود و دسـته‌ای گفته‌انـد: زن هم مثل مرد کشـته می‌شود؛ زیرا پیامبر هنگامی که مکه فتح شـد دسـتور کشتن دو زن آوازه‌خوان را صادر کرد. این دو زن از آن ابو جهل بودند و در ضمن خوانندگی، پیامبر را دشنام می‌دادند که

کشته شدند.

ولی این درست نیست؛ زیرا پیامبر به جهت ارتداد دستور کشتن ایشان را نداد؛ چون اصلا مسلمان نشده بودند، بلکه به جهت کفر و دشنام به آن حضرت کشته شدند. «۱»

۲. همو: امّا زن هر وقت مرتد شد از نظر آن‌ها [اهل سنّت] حکمش مثل مرد است؛ یعنی با ارتداد کشته می‌شود، ولی از نظر ما [امامیه] کشته نمی‌شود، بلکه حبس ابد می‌شود تا بمیرد و در آن اختلافی هست. «۲»

۳. همو: زنی که از اسلام برمی‌گردد واجب القتل نمی‌شود، بلکه سزاوار است حبس ابد شود و در خوردن و آشامیدن و لباس در تنگنا قرار می‌گیرد و در اوقات نماز کتک می‌خورد. «۳»

۴. همو: زن اگر مرتد شد کشته نمی‌شود، بلکه به زندان می‌افتد و مجبور می‌شود به اسلام بازگردد یا در زندان بمیرد. «۴»

۵. ابو الصلاح حلبی: و اگر زن‌ها مرتد شدند، توبه به ایشان پیشنهاد می‌شود اگر خودداری کردند در حبس ابد می‌مانند و در خوردن و آشامیدن در تنگنا قرار می‌گیرند تا ایمان بیاورند یا هلاک شوند. «۵»

۶. قاضی ابن برّاج: زنی که از اسلام برگشته واجب القتل نیست، بلکه توبه داده می‌شود اگر توبه نکرد حبس ابد می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد و در خوردن و آشامیدن در تنگنا قرار می‌گیرد. «۶»

---

(۱). مبسوط، ج ۷، ص ۲۸۲.

(۲). همان، ج ۸، ص ۷۲.

(۳). نهایه، ص ۷۳۱ و مانند آن در: ابن ادریس، سرائر، ج ۳، ص ۵۳۲؛ محقق حلّی، نکت النهایه، ج ۳، ص ۳۵۳.

(۴). خلاف، ج ۵، ص ۳۵۲، مسألهٔ ۱.

(۵). کافی فی الفقه، ص ۳۱۱.

(۶). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۵۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۵

۷. علی بن حمزه: و امّا اگر زن مرتد شد لازم القتل نمی‌شود، بلکه زندانی می‌شود تا توبه کند و در وقت هر نمازی کتک می‌خورد و در صورتی که به دار الحرب پیوست اگر به او دسترسی پیدا شد اسیر و برده گرفته می‌شود. «۱»

۸. محقق حلّی: زن با ارتداد، گرچه مرتد فطری باشد، کشته نمی‌شود، بلکه زندانی می‌شود و در اوقات نماز زده می‌شود. «۲»

۹. همو: زن گرچه مرتد فطری باشد کشته نمی‌شود، بلکه زندانی می‌شود و در اوقات نماز مورد ضرب قرار می‌گیرد تا توبه کند. «۳»

۱۰. یحیی بن سعید: زنی که مرتد شده در هر دو حال [فطری و ملی] حبس ابد می‌شود تا توبه کند و در اوقات نماز کتک می‌خورد و به کارهای سخت وادار و بر او لباس خشن پوشانده می‌شود و به او خوردنی و آشامیدنی به مقدار سدّ رمق می‌دهند. «۴»

۱۱. علّامه حلّی: زنی که از اسلام برگشته فطری باشد یا ملی، کشته نمی‌شود بلکه حبس ابد می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد و اگر توبه کرد توبه‌اش قبول می‌شود و از زندان آزاد می‌شود گرچه مرتد فطری باشد. «۵»

۱۲. همو: زن، گرچه مرتد فطری باشد، توبه داده می‌شود اگر توبه کرد بخشوده می‌شود و اگر توبه نکرد، گرچه مرتد فطری باشد، کشته نمی‌شود، بلکه حبس ابد می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد اگر توبه کرد بخشیده می‌شود وگرنه پیوسته با او چنین رفتار می‌شود. «۶»

۱۳. شهید اوّل: زن، گرچه مرتد فطری باشد، کشته نمی‌شود، بلکه حبس ابد می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد و به بدترین

کارها گماشته می‌شود و خشن‌ترین لباس‌ها را بر او می‌پوشانند و خشک‌ترین غذا به او خورانده می‌شود. «۷»

۱۴. همو: زن [مرتدّه] در هیچ صورت کشته نمی‌شود، بلکه در اوقات نماز کتک می‌خورد و در حبس می‌ماند تا توبه کند یا بمیرد و اگر به دار الحرب پیوست، شیخ [طوسی]

---

(۱). وسیله، ص ۴۲۵.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۳.

(۳). مختصر النافع، ص ۲۶۴ و مانند آن در: سیّد علی طباطبائی، ریاض المسائل، ج ۲، ص ۳۳۹.

(۴). جامع للشرائع، ص ۲۴۱ و مثل آن در: نزهة الناظر، ص ۱۲۱.

(۵). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۵.

(۶). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۵.

(۷). روضهٔ البهیّه، ج ۹، ص ۳۴۳ و نک: ج ۸، ص ۳۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۶

گفته است: برده گرفته می‌شود. «۱»

۱۵. شهید ثانی: زن با ارتداد کشته نمی‌شود تنها اگر از توبه خودداری کرد حبس ابد می‌شود و اگر توبه کرد به نظر فقیهان شیعه از او پذیرفته می‌شود گرچه مرتد فطری باشد «... ۲»

۱۶. محقق اردبیلی: زن مرتد ... وادار کردن او در کارهای سخت در کلام اصحاب نیست و شاید به رأی امام بستگی داشته باشد و حاکم نیز اگر صلاح دانست او را از کفر بازمی‌دارد «... ۳»

۱۷. همو: امّا دلیلی بر کتک زدن به هنگام نماز تا توبه کند یا بمیرد- آن چنان که در شرح آمده و مشهور بین طلاب است- ندیدم. شاید آن از باب نهی از منکر بوده است و مراد، کتک زدن فی الجمله و مختصر است و مراد این نیست که آن قدر کتک زده شود تا توبه کند یا بمیرد، وگرنه، چنین کاری، مرگ با زجر و سختی است. «۴»

۱۸. شیخ بهائی: حبس ابد ... حدّ زنی است که مرتد شده است «... ۵»

۱۹. علّامه مجلسی: مشهور در مورد زن این است که حبس شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد تا توبه کند یا در حبس بمیرد. «۶»

۲۰. شیخ حرّ عاملی: برای زن، کشتن در کار نیست، بلکه حبس می‌شود و کتک می‌خورد و بر او سخت گرفته می‌شود. «۷»

۲۱. فیض کاشانی: زن بدون هیچ اختلافی در میان علما با ارتداد کشته نمی‌شود، گرچه مرتدّ فطری باشد، بلکه توبه داده می‌شود اگر خودداری کرد حبس ابد می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد و دلیل آن روایات صحیح مستفیض است. «۸»

۲۲. فاضل هندی: زن، گرچه مرتد فطری باشد، کشته نمی‌شود به دلیل اتّفاق فقیهان و به دلیل وجود روایات، بلکه توبه داده می‌شود اگر توبه کرد از او گذشت می‌شود؛ چون

---

(۱). دروس، ج ۲، ص ۵۲.

(۲). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶.

(۳). مجمع الفائده، ج ۱۳، ص ۳۳۶.

(۴). همان، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۵). جامع عباسی، ص ۴۲۳.

(۶). حدود، قصاص، دیات، ص ۴۸.

(۷). بدایة الهدایه، ج ۲، ص ۴۷۳.

(۸). مفاتیح الشرائع، ج ۲، ص ۱۰۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۷

موجب و باعث مجازات از میان رفته است و هرگاه مجازات اخروی با توبه سقوط کرد، در دنیا به طریق اولی سقوط می‌کند و به دلیل قاعدهٔ «الإسلام یجبّ ما قبله؛ اسلام آوردن، کفر و گناه گذشته را از بین می‌برد»، و باز به دلیل اینکه در مرد هم اگر مرتد ملی باشد [با توبه] عقوبت سقوط می‌کند و امام صادق- علیه السلام- هم فرموده است: زن اگر مرتد شد توبه داده می‌شود اگر توبه کرد و بازگشت [رها می‌شود] وگرنه به حبس ابد می‌افتد و در تنگنا قرار می‌گیرد. «۱»

۲۳. شیخ محمد حسن نجفی (پس از نقل کلام محقق حلّی در مورد زن مرتد):

به جهت وجود اجماع منقول و محصل و وجود روایات [توبهٔ زن مرتد پذیرفته می‌شود]. «۲»

۲۴. ملّا محمد اشرفی: اگر زن مرتد توبه کرد، از او پذیرفته می‌شود وگرنه حاکم دستور می‌دهد وی را حبس کنند و در اوقات نماز مورد ضرب و تعزیر قرار دهند، در غذا و لباس بر او سخت می‌گیرند؛ لباس خشن و غذای نامرغوب به او می‌دهند تا بازگردد یا بمیرد. «۳»

۲۵. آیهٔ اللّه خوانساری: زن را به دلیل ارتداد نمی‌کشند، اگر چه مرتد فطری باشد، بلکه حبس می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد تا توبه کند. «۴»

۲۶. امام خمینی: زن مرتد کشته نمی‌شود، گرچه فطری باشد، بلکه حبس ابد می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد، در مایحتاج زندگی بر او سخت می‌گیرند و توبهٔ وی پذیرفته می‌شود، اگر توبه کرد از زندان آزاد می‌شود. «۵»

۲۷. آیهٔ اللّه خوئی: اگر زن مرتد شد، گرچه فطری باشد، کشته نمی‌شود. از شوهرش جدا می‌شود و عدّهٔ طلاق می‌گیرد و توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد [قبول می‌شود] وگرنه به حبس ابد می‌افتد و در اوقات نماز کتک می‌خورد و به کارهای سخت وادار و تنها به اندازهٔ سدّ رمق به او آب و غذا داده می‌شود و بر او لباس‌های خشن می‌پوشانند. «۶»

۲۸. همو: اگر زنی پس از اسلام و هجرت از دار الکفر به دار الاسلام دوباره مرتد شود، او را به دار الکفر بازنمی‌گردانند، بلکه احکام زن مسلمان که مرتد شده بر او جاری

---

(۱). کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۵۶.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۸ و نک: ج ۳۰، ص ۴۸ و ج ۱۳، ص ۱۳۱ و ج ۳۹، ص ۳۴؛ ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۹۳؛ مناهج المتقین، ص ۱۹۵.

(۳). شعائر الاسلام، ج ۲، ص ۸۳۵.

(۴). جامع المدارک، ج ۵، ص ۲۹۰.

(۵). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۵.

(۶). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۳۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۸

می‌شود از زندان و زدن به هنگام نماز تا توبه کند یا بمیرد. «۱»

۲۹. آیهٔ اللّه گلپایگانی: سؤال: حکم زن مسلمانی که با مردی مسلمان ازدواج کرده بعد نصرانی شده چیست و وظیفهٔ شوهر چیست؟

جواب: اگر ممکن باشد حبس می‌شود و در اوقات نماز مورد ضـرب قرار می گیرد به گونه‌ای که ضرب صدق کند، اگر توبه کرد و قبـل از انقضای عـدّه، بازگشت، عقـد صـحیح است و زوجیت باقی است وگرنه عقـد باطل است و کشف می‌شود که عقـد از همان موقع ارتداد از بین رفته است. «۲»

و در مسألهٔ ۶ در جواب از موارد زنـدان در اسـلام گفته است: زنی که مرتـد شده کشـته نمی‌شود، بلکه به حبس می‌افتد و در تنگنا قرار می گیرد. «۳»

۳۰. آیهٔ اللّه طبسی: امّا حکم زن مرتد، گرچه مرتد فطری باشد، این است که حبس می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد- چنان که در خبر مرسل و خبر غیاث است- تا این که توبه کند یا بمیرد. «۴»

نظر نگارنـده: پس قول به عـدم قتـل مرتـده و حبس و زدن در اوقـات نمـاز از مسـائلی است که امـامیه بر آن اتفـاق دارد و تقریبا از ضروریات مذهب شده است. آری، اختلاف است که توبه‌اش قبول و از زندان آزاد می گردد یا نه؛ که بحث آن خواهد آمد.

آرای دیگر مذاهب

۳۱. ابو یوسف: امّـا زن اگر از اسـلام برگشت حکمش مخـالف حکم مرد است. در مرتـده قول عبـد اللّه بن عباس را عمل می کنیم؛ زیرا ابو حنیفه حـدیث کرد برای من از عـاصم بن ابی نجود، از ابی رزین از ابن عبـاس- رضـی اللّه عنهم- که گفت: زن‌ها هرگاه از اسلام برگردند کشته نمی‌شوند، ولی حبس می‌شوند و به اسلام دعوت و اجبار می‌شوند. «۵»

۳۲. ابو عیسـی ...: اختلاـف کرده‌انـد در زنی که از اسـلام برگردد: طـایفه‌ای از عالمان گفته‌انـد: کشـته می‌شود و این قول اوزاعی، احمد و اسحاق است و دسته‌ای دیگر گفته‌اند:

---

(۱). ملحق منهاج الصالحین، ص ۴۰۳، مسألهٔ ۱۳۶۸.

(۲). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۰.

(۳). همان، ص ۲۰۹.

(۴). ذخیرهٔ الصالحین، ج ۸، ص ۲۹.

(۵). خراج، ص ۱۸۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۳۹

حبس می‌شود و کشته نمی‌شود و این قول سفیان ثوری و دیگران از اهل کوفه است. «۱»

۳۳. موصلی: و مرتده کشته نمی‌شود، بلکه حبس می‌شود و همه روزه مورد ضرب قرار می گیرد تا اسلام بیاورد. «۲»

۳۴. ابن رشـد: در قتـل زن [مرتـد] و این که پیش از کشـتن تـوبه داده می‌شود یـا نه اختلاـف کرده‌انـد. جمهور گفته‌انـد: زن کشـته می‌شود و ابو حنیفه گفته است: کشـته نمی‌شود و آن را مشابه زنی دانسـته که کافر اصـلی [مرتد ملی] باشد و اندکی گفته‌اند: کشته می‌شود گرچه به اسلام بازگردد. «۳»

۳۵. سـمرقندی: زن از نظر [مذهب] ما کشـته نمی‌شود بر خلاف شافعی؛ لکن حبس می‌شود و بر بازگشت به اسلام، اجبار می‌شود و سه روز کتک می‌خورد تا اسلام بیاورد.

در کنیز هم، چنین است جز این که کنیز در خانهٔ مولا-یش حبس می‌شود؛ چون مـالکیت آن بـاقی است. بر خلاـف زنی که ازدواج کرده و مرتد شده باشد؛ چون نکاح به واسطهٔ ارتداد باطل می‌شود. «۴»

۳۶. ابن قـدامه: خرقی گفته است: هر مرد یـا زن بـالغ و عاقلی که از اسـلام برگردد سه روز به اسـلام دعوت می‌شود و در فشار قرار

می گیرد اگر برگشت [پذیرفته می‌شود] وگرنه کشته می‌شود. «۵»

...و از علی، حسن و قتاده روایت شده: زن، به بردگی گرفته می‌شود و کشته نمی‌شود و ابو حنیفه گفته است: زن با حبس و کتک، مجبور به بازگشت به اسلام می‌شود و کشته نمی‌شود. «۶»

۳۷. مرداوی (در مورد گفتهٔ او: «هر مرد یا زنی بالغ و عاقل و مختاری که از اسلام بازگردد، سه روز واجب است به اسلام دعوت شود و در فشار قرار می گیرد، اگر توبه نکرد کشته می‌شود.»): این مذهب [ما] ست و جمهور اصحاب بر آنند و در وجیز و ... به آن جزم پیدا کرده است و در خلاصه و ... آن را صحیح دانسته است. در مغنی، شرح و فروع و

---

(۱). سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۸، ذیل ح ۱۴۵۶.

(۲). اختیار، ج ۴، ص ۱۴۹.

(۳). بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۴۵۹.

(۴). تحفة الفقهاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

(۵). مغنی، ج ۸، ص ۱۲۳.

(۶). همان.

دیگران آن را مقدّم داشته‌اند. در نظم گفته است: این مشهورترین دو روایت است. زرکشی گفته است: این مذهب اصحاب ماست و از نظر خودش استتابه واجب نیست، بلکه مستحب است و می‌شود فوری او را کشت.

در فروع گفته است: از او نقل است که توبه دادن او واجب نیست و همچنین از او نقل است که مهلت دادن هم لازم نیست؛ و در هدایه، و مذهب و محرر، آن دو [استتابه (توبه دادن) و تأجیل (مهلت دادن)] را به صورت مطلق آورده است. «۱»

۳۸. جزیری: شافعیه، مالکیه و حنابله گفته‌اند: زنی که مرتد شده حکمش مثل مرد است پس واجب است پیش از کشتن، سه روز توبه داده و اسلام به او عرضه شود؛ چون خون او به واسطهٔ اسلام محترم بوده است.

مالکیه: زن مرتد اگر شیرده باشد کشتن او تأخیر می‌افتد تا شیر کودکش کامل شود.

حنفیه: زن مرتد کشتن او واجب نیست، بلکه زندانی می‌شود و کتک می‌خورد.

و این که گفته شده: رسول اللّه یک زن مرتد را کشت گفته شده: آن حضرت به صرف ارتداد او را نکشت، بلکه چون آن زن، ساحر و شاعر بود که پیامبر را هجو می‌کرد، و سی پسر داشت که همگی را برای جنگ با رسول اللّه تشویق می‌کرد. پیامبر به این دلایل او را کشت.

البته حبس ابد واجب است تا اسلام بیاورد یا بمیرد و روزانه ۳۹ تازیانه می‌خورد و این در حقیقت، نوعی کشتن است؛ زیرا تازیانه روزانه و پی‌درپی منجر به مرگ می‌شود. علت وجوب حبس این است که آن زن پس از اقرار، از ایفای حقّ خداوند متعال خودداری کرده است و برای الزام به ایفای حق، زندانی می‌شود چنان که در موارد حقّ الناس چنین عمل می‌شود. «۲»

نظر نگارنده: پس حنفیه از اهل سنّت با ما موافقند؛ زیرا کشتن را برای زن مرتد واجب نکرده‌اند، بلکه می گوییم: کشتن، مشروع و جایز نیست حتی اگر به اسلام بازنگردد و حبس ابد می‌شود تا بمیرد.

آیا زن مرتد تا ابد در زندان می‌ماند؟

از کلام ابن ادریس در سرائر و کلام علّامه در تحریر الاحکام چنین برمی‌آید که در قبول توبهٔ زنی که مرتد فطری است و

آزادی‌اش بعد از توبه، اختلافی وجود دارد:

---

(۱). انصاف، ج ۱۰، ص ۳۲۸.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۱

۱. ابن ادریس گفته است ...: فرقی نمی‌کند زن مرتد فطری باشد یا مرتد ملی. «۱»

۲. علّامه حلّی گفته است: اگر زن مرتد توبه کرد صحیح این است که توبه‌اش قبول است و حبس از او برداشته می‌شود گرچه مرتد فطری باشد. «۲»

۳. شهید ثانی به این اختلاف تصریح کرده است. ایشان پس از ذکر روایت عباد بن صهیب و حدیث صحیح حمّاد که می‌گوید: در اوقات نماز کتک می‌خورد، گفته است: در این اخبار چیزی که نشانهٔ قبول توبهٔ وی [مرتدّه] در هر دو صورت [فطری و ملی] باشد وجود ندارد و حدیث صحیح ابن محبوب همان‌طور که می‌رساند توبهٔ زن قبول می‌شود، قبول توبهٔ مرد را هم می‌رساند و اگر [در مرد] حمل بر مرتد ملی شود در زن هم باید حمل بر آن شود. آن وقت می‌توان اخباری را که دلالت بر حبس ابد می‌کنند و تفصیل ندارند، آن‌ها را بر فطری [مرتدهٔ فطریه] حمل کرد؛ یعنی حدّ او حبس ابد است بدون این که توبه‌اش پذیرفته شود آن چنان که توبهٔ مرتد فطری پذیرفته نمی‌شود. «۳»

در تحریر الاحکام فرموده است: اگر زن مرتد، اگر چه مرتد فطری باشد، توبه کرد صحیح آن است که توبه‌اش پذیرفته می‌شود و زندانی نمی‌شود و آن اشعار دارد به خلافی در پذیرفته شدن توبهٔ زن مرتد فطری و همین جهت، با نصوص مناسبت دارد. «۴»

۴. صاحب جواهر از آن جواب داده است: بهتر این است که حدیث صحیح ابن محبوب را به قرینهٔ دو خبر مذکور که با عمل اصحاب ضعفشان جبران شده است بر آن جایی حمل کنیم که توبه نکرده است و منافات ندارد که این دو روایت بگوید: توبهٔ مرد مرتد قبول می‌شود؛ زیرا حمل می‌شود بر مرتد ملی مانند باقی نصوص که با عمل نیز پشتیبانی شده‌اند. «۵»

۵. ولایهٔ الفقیه: اظهر آن است که ما گفتیم و تقویت کردیم و می‌توان برای آن آرامش و استیناسی جست، به سبب روایاتی که می‌گوید: زن مرتد، شکنجه و در فشار قرار می‌گیرد و در اوقات نماز کتک می‌خورد و شاهد آن روایات ذکر شده از دعائم الاسلام است. اضافه بر این، حاکم می‌تواند از حدود عفو کند در صورتی که حد با اقرار ثابت شده باشد، بلکه بنا بر قول مفید مطلقا [چه با اقرار و چه با بینه] حاکم می‌تواند عفو کند- چنان که گذشت.

---

(۱). سرائر، ج ۳، ص ۵۳۲.

(۲). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۵.

(۳). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶.

(۴). مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۶.

(۵). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۱۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۲

فتأمل. منظور از زندان ابد چنان که گذشت این است که برای حبس او زمان تعیین نکنند نه اینکه اگر توبه کرد و زنی نیکوکار شد بازهم در زندان باقی بماند. «۱»

نظر نگارنده: گرچه ظاهر حدیث صحیح حریز، خبر غیاث و روایات دعائم الاسلام این است که حتی در صورت توبه، حبس زن

ادامه می‌یابـد، ولی خبرهـای عبـاد، ابن محبـوب و جـابر جعفی آن را مقیّـد می‌سازنـد؛ زیرا در این روایـات دارد: اگر توبه کرد (که پـذیرفته می‌شود)، وگرنه تا ابـد در زنـدان باقی می‌ماند. پس حبس ابد در صورتی است که توبه نکند و اشـکال شـهید ثانی به قرینهٔ صـدر روایت، وارد نیست که گفته، حکم اختصاص دارد به زنی که مرتـد ملی باشد وگرنه لازم می‌آید حکم شامل مردی که مرتد فطری باشد نیز بشود؛ زیرا اگر اجماع محصّل و منقول و روایات نمی‌گفتند که قتل مرتد فطری، لازم است و توبه‌اش قبول نمی‌شود، ما به عدم قتل ملتزم می‌شدیم. علاوه بر این، حکم به حبس ابد حتی در صورت توبه، خلاف مشهور است.

۳. حبس قائلان به خدایی علی – علیه السلام –

۱. حدّثنی محمد بن قولویه القمّی، قال: حدّثنی سعید بن عبد اللّه بن أبی خلف القمّی، قال:

حدّثنی محمد بن عثمان العبدی، عن یونس بن عبد الرحمن، عن عبد اللّه بن سـنان، قال: حدّثنی أبی، عن أبی جعفر علیه السّـلام: إنّ عبد اللّه بن سبأ کان یدّعی النبوهٔ و یزعم أن أمیر المؤمنین هو اللّه [تعالی عن ذلک] فبلغ ذلک أمیر المؤمنین علیه السّلام فدعاه و سأله فـأقرّ بـذلک، و قـال: نعم، أنت هو و قـد کان ألقی فی روعی أنّک أنت اللّه و إنّی نبی. فقال له أمیر المؤمنین علیه السّـلام: ویلک! قد سخر منک الشیطان فارجع عن هذا، ثکلتک أمّک و تب.

فأبی فحبسه و استتابه ثلاثهٔ أیام فلم یتب، فأحرقه بالنار و قال: إن الشیطان استهواه، فکان یأتیه و یلقی فی روعه ذلک؛ «۲»

عبـد اللّه بن سـنان گفت: حـدیث کرد مرا پـدرم از امام باقر– علیه السـلام– که عبـد اللّه بن سـبأ مـدّعی نبوت بود و می‌پنداشت امیر المؤمنین– علیه السـلام– خـداست. این خبر به امیر المؤمنین– علیه السلام– رسـید او را فراخواند و از او پرسـید، و او به موضوع اقرار کرد و گفت: آری، تـو اویی. در دل من چنین افتـاده است که تـو خـدایی و من پیـامبرم. علی– علیه السـلام– به او فرمود: وای بر تو! شیطـان تو را ریشـخند کرده از این پنـدار دست‌بردار. مـادرت به عزایت بنشـیند. توبه کن. او امتناع ورزیـد. امام– علیه السـلام– او را حبس کرد و

---

(۱). ج ۲، ص ۵۲۲.

(۲). رجال کشی، ص ۱۰۷، شمارهٔ ۱۰۷؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: رجال کشی)، ج ۱۸، ص ۵۵۳، ح ۴.

سه روز از او خـواست تـوبه کنـد، ولی تـوبه نکرد. پس او را به آتش سوزانیـد و فرمود: شـیطان عقلش را گرفته، وی را از راه به در برده و هوایش را زینت داده و او پیش وی می‌آمده و در ذهنش چنین القا می‌کرده است.

نظر نگارنـده: اگر بگوییم: سـند این روایت صـحیح است– به جهت وجود افرادی که در سلسـله سـند کامل الزیاره هسـتند– مورد از مصادیق مرتـد ملی است؛ چون ابن سـبأ ابتدا یهودی بود و بعد مسـلمان شد و بعد به کفر بازگشت؛ «۱» پس بایـد سه روز او را توبه دهنـد، یـا (کشـتن او بـدین جهت بوده) که دعوی نبوت کرد؛ چون هر کس ادّعـا کنـد پیغمبر است خونش مباح و کشـتن او واجب می‌شود. «۲» یا به جهت اینکه ادّعای خدا بودن کسی غیر از خداوند متعال را کرده است و روایت دلالت دارد بر اینکه برای این نوع مرتدان جایز است سوزانده شوند چنان که در کیفر لواط چنین است.

علّامه حلّی: مرتد با شمشیر کشته می‌شود و واجب نیست سوزانده شود و نوع کشتن به دست امام است. «۳»

---

(۱). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

(۲). نک: نهایه، ص ۷۳۰.

(۳). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۶. طبق نظری، ماجرای ابن سبأ و خود او، اسطوره‌ای است که سیف بن عمر کذّاب آن را ساخته است. نک: علّامه عسکری، عبد اللّه بن سبأ و نیز مائهٔ و خمسون صحابی مختلق، که هر دو به فارسی ترجمه شده است.
آیهٔ اللّه خوئی گفته است: اسطورهٔ عبد اللّه بن سبأ و قصهٔ آشوب و فتنه‌های خطرناکش، ساختگی است که آن را سیف بن عمر کذّاب ساخته است. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۹۴.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۴

فصل نهم حبس در فحشا

۱. حبس برای اقامهٔ حدّ

اشاره

روایاتی از شیعه و سنی وارد شده، کسی که قرار است حد بر او جاری شود، زندانی می‌شود؛ مانند زن باردار که تا وضع حمل در حبس می‌ماند و مانند کسی که چهار بار اقرار به زنا کرده است و مثل قاتل که تا زمان قصاص حبس می‌شود.
شیخ مفید در مقنعه و ابن حمزه در وسیله و سرخسی- از عامّه- در مبسوط به این مسأله فتوا داده‌اند. امّا مدت زندان زن باردار، از نظر ما تا زمانی است که وضع حمل کند و اگر از آخرین مدت حمل، که نه ماه است، گذشت و وضع حمل نکرد، کشف می‌شود که حامله نیست.
امّا از نظر اهل سنّت: سرخسی معتقد است زن باردار تا دو سال در حبس می‌ماند و مشهور از نظر ایشان تا پنج سال است و این مبنایی است که قضای اهل سنّت، بر آن بنا شده و از نظر ما باطل است.

روایات

۱. روی یونس بن یعقوب، عن أبی مریم، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: أتت امرأهٔ أمیر المؤمنین علیه السّلام فقالت: إنی قد فجرت، فأعرض بوجهه عنها، فتحوّلت حتی استقبلت وجهه، فقالت: إنی قد فجرت، فأعرض بوجهه عنها، ثم استقبلته، فقالت: إنّی قد فجرت، فأعرض عنها، ثم استقبلته، فقالت: إنّی قد فجرت. فأمر بها فحبست و کانت حاملا، فتربّص بها حتی وضعت، ثم أمر بها بعد ذلک فحفر لها حفیرهٔ فی الرحبهٔ و خاط علیها ثوبا جدیدا و أدخلها الحفرهٔ إلی الحقو و موضع الثدیین و أغلق باب الرحبهٔ
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۵
و رماها بحجر؛ و قال: «بسم اللّه، اللهم علی تصدیق کتابک و سنّهٔ نبیک» ثم أمر قنبر فرماها بحجر، ثم دخل منزله، ثم قال: یا قنبر! ائذن لأصحاب محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فدخلوا فرموها بحجر حجر ثم قاموا لا یدرون أ یعیدون حجارتهم أو یرمون بحجارهٔ غیرها، و بها رمق، فقالوا: یا قنبر! أخبره أنّا قد رمینا بحجارتنا و بها رمق، فکیف نصنع؟ فقال: عودوا فی حجارتکم فعادوا حتی قضت. فقالوا له: فقد ماتت فکیف نصنع بها؟ قال: فادفعوها إلی اولیائها و امروهم أن یصنعوا بها کما یصنعون بموتاهم؛ «۱»
امام باقر- علیه السلام- گفت: زنی نزد امیر المؤمنین- علیه السلام- آمد و گفت: من زنا دادم. حضرت روی خود را از او گردانید. زن به همان سمت برگشت تا روبه‌روی آن حضرت قرار گرفت و گفت: من زنا دادم. امام رویش را از وی گردانید سپس روبه‌روی او ایستاد و گفت: من زنا دادم. امام رو از او گردانید باز به او رو کرد و گفت: من زنا دادم.
حضرت دستور داد: وی را، که باردار بود، حبس کنند. در حبس ماند تا وضع حمل کرد.

سپس دستور داد: گودالی در فضایی باز برای او بکنند و دستور داد: برای او لباس جدیدی دوخته شود و او را تا کمر و جای دو پستان، داخل حفره کرد و در حیاط را بست و سنگی به او زد و گفت: «به نام خدا، خدایا! برای اجرای کتاب تو و سنّت پیامبرت.» سپس به قنبر دستور داد سنگی به او بزند. پس وارد خانه‌اش شد و گفت: قنبرا! به اصحاب محمد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- اجازهٔ ورود بده. آنان وارد شدند و یکی‌یکی، سنگ‌ها را زدند. سپس برخاستند و نمی‌دانستند آیا همان سنگ‌ها را دوباره بزنند یا [باید] با سنگ‌های دیگر بزنند و آن زن هنوز رمقی داشت. گفتند: قنبرا! به امام خبر ده که ما سنگ‌هایمان را زدیم، ولی هنوز جان دارد، چه کنیم؟ امام فرمود: سنگ‌ها را دوباره بزنید و آنان زدند تا جان داد. سپس گفتند: مرد. با [جسد] او چه کنیم؟ فرمود: او را به اولیایش بدهید و به ایشان دستور دهید با وی همانند دیگر مردگان خود رفتار کنند.

نظر نگارنده: گاهی گفته می‌شود: این روایت معتبر نیست؛ چون ابو مریم مشترک است میان ابو مریم انصاری، که ثقه است و میان بکر بن حبیب کوفی، که وثاقت وی ثابت نشده است؛ ولی معروف میان اهل حدیث اوّلی است و در اینجا که بدون وصف آمده انصراف به وی دارد. علاوه بر این، کسی که از او روایت کرده یونس بن یعقوب است و او از راویان ابو مریم انصاری است.

---

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۰، ح ۳؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۸، ص ۳۸۰، ح ۵؛ وافی، ج ۱۵، ص ۲۷۴، ح ۱۵۰۴۴؛ مسند زید، ص ۲۹۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۶

۲. الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن عاصم بن حمید، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: قضی أمیر المؤمنین علیه السّلام فی ولیدهٔ کانت نصرانیّهٔ، فأسلمت و ولدت لسیّدها، ثم إنّ سیدها مات و أوصی بها عتاقهٔ السریّهٔ علی عهد عمر، فنکحت نصرانیّا دیرانیّا فتنصّرت فولدت منه ولدین حبلت بالثالث. قال:

قضی فیها أن یعرض علیها الإسلام، فعرض علیها الإسلام فأبت. فقال: ما ولدت من ولد نصرانی فهم عبید لأخیهم الذی ولدت لسیّدها الأوّل، و أنا أحبسها حتی تضع ولدها الذی فی بطنها فإذا ولدت قتلتها؛ «۱»

عاصم بن حمید از امام باقر- علیه السلام- روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- دربارهٔ کنیزی مرتد چنین قضاوت کرد: کنیزی نصرانی بود، اسلام آورد و برای مولایش فرزندی آورد سپس مولایش- در زمان حکومت عمر- مرد و وصیت کرد که کنیز آزاد شود. کنیز با راهبی نصرانی ازدواج کرد و خود نصرانی شد و از او دو فرزند آورد و به سومی باردار شد. امام دربارهٔ او چنین قضاوت کرد که اسلام به او عرضه شود. اسلام به او عرضه شد، ولی از پذیرفتن آن خودداری کرد. امام فرمود: فرزندان نصرانی او بردهٔ آن برادرشان هستند که از آن مولای اوّلی آن زن است و زن را من حبس می‌کنم تا فرزندی که در شکم دارد بزاید. وقتی به دنیا آورد او [زن] را می‌کشم.

دربارهٔ سند و دلالت این روایت در فصل «ارتداد زن» بحث کردیم.

۳. روی أنّه اعترف عنده رجل محصن أنّه قد زنی مرّهٔ بعد مرّهٔ و هو یتجاهل حتی اعترف الرابعهٔ فأمر بحبسه ثم نادی فی الناس ثم أخرجه بالغلس؛ «۲»

پیش امام علی- علیه السلام- مردی زن‌دار چند بار به زنا اعتراف کرد و حضرت خود را به ناآگاهی می‌زد تا اینکه مرتبهٔ چهارم نیز اقرار کرد و حضرت او را حبس کرد آن‌گاه مردم را فراخواند و او را در تاریکی بیرون آورد.

۴. قال أبو عبد اللّه: جاء رجل إلی أمیر المؤمنین فقال له: یا أمیر المؤمنین! إنی زنیت، فطهّرنی! فقال امیر المؤمنین علیه السّلام: أبک جنّهٔ؟ فقال: لا. فقال: فتقرأ من القرآن شیئا؟ قال: نعم. فقال له: ممّن أنت؟ فقال:

أنا من مزینهٔ أو جهینهٔ. قال: اذهب حتی أسأل عنک. فسأل عنه. فقالوا: یا أمیر المؤمنین! هذا رجل صحیح مسلم. ثم رجع إلیه، فقال: یا

أمیر المؤمنین! إنّی زنیت، فطهّرنی! فقال: ویحک! أ لک زوجهٔ؟ قال: نعم.

فقال: کنت حاضرها أو غائبا لها؟ فقال: بل کنت حاضرها. قال: اذهب حتی ننظر فی أمرک.

فجاء الثالثهٔ فذکر له ذلک. فأعاد علیه أمیر المؤمنین فذهب. ثم رجع فی الرابعهٔ، و قال: إنّی زنیت،

---

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۳، ح ۲۸؛ استبصار، ج ۴، ص ۲۵۵، ح ۱۳؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: استبصار) ج ۱۸، ص ۵۵۰، ح ۵.

(۲). بحار الانوار (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۳۸، ص ۶۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۷

فطهّرنی. فأمر أمیر المؤمنین أن یحبس؛ «... ۱»

مردی پیش امیر المؤمنین- علیه السلام- آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من زنا کردم، پاکم کن.

امام- علیه السلام- فرمود: دیوانه شدی؟ گفت: نه. فرمود: آیا از قرآن چیزی می‌خوانی؟ گفت: آری. فرمود: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از مزینه یا جهینه [تردید از راوی است]. فرمود: برو، تا از آنان وضعیت تو را بپرسم. حضرت- علیه السلام- در مورد او سؤال کرد گفتند: ای امیر مؤمنان! او مسلمان درستی است. آن مرد باز برگشت و گفت:

ای امیر مؤمنان! من زنا کردم، پاکم کن. فرمود: وای بر تو! آیا زن داری؟ گفت: آری.

فرمود: نزد توست یا نه؟ گفت: آری، هست. فرمود: برو تا در کارت بیندیشم. بار سوم برگشت و همان سخن را بازگفت. امیر مؤمنان- علیه السلام- نیز همان سخنان را بیان داشت. او رفت و بار چهارم آمد و گفت: من زنا کردم، پاکم گردان. آن‌گاه امیر مؤمنان- علیه السلام- فرمان داد او را حبس کنند.

۵. عن علی علیه السّلام: إنّه أتی برجل قد أقرّ علی نفسه بالزنی، فقال له: أحصنت؟ فقال: نعم. قال:

إذا ترجم. فرفعه إلی السجن فلمّا کان من العشیّ جمع الناس لیرجمه. فقال رجل منهم: یا أمیر المؤمنین! إنّه تزوّج امرأهٔ و لم یدخل بها بعد، ففرح بذلک علی علیه السّلام و ضربه الحد؛ «۲»

مردی را نزد حضرت علی- علیه السلام- آوردند که به زنا اقرار کرد؛ امام به او گفت:

زن داشتی؟ گفت: آری. فرمود: در این صورت سنگسار می‌شوی. او را به زندان فرستاد وقتی شام شد مردم را جمع کرد تا او را رجم کنند. یکی از آنان گفت: ای امیر مؤمنان! او با زنی ازدواج کرده، ولی هنوز آمیزش نکرده است. علی- علیه السلام- با این سخن خوش‌حال شد و بر وی حد اجرا کرد.

۶. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا أبو معاویهٔ، عن الأعمش، عن أبی سفیان، عن أشیاخه، إنّ امرأهٔ غاب عنها زوجها، ثم جاء و هی حامل فرفعها إلی عمر، فأمر برجمها. فقال معاذ: إن یکن لک علیها سبیل فلا سبیل علی ما فی بطنها. فقال عمر: احبسوها حتی تضع. فوضعت غلاما له ثنیتان فلما رآه أبوه، قال: ابنی. فبلغ ذلک عمر فقال: عجزت النساء أن یلدن مثل معاذ، لو لا معاذ هلک عمر؛ «۳»

---

(۱). همان (به نقل از: تفسیر قمی)، ج ۷۶، ص ۳۵، ح ۷.

(۲). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۱۵۷۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۵، ص ۵۶، ح ۱ و ج ۱۸، ص ۴۴، ح ۱؛ سنن سعید بن منصور، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۸۵۶.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۸۸ ح ۸۸۶۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۸

زنی شوهرش در سفر بود وقتی آمد، آن زن باردار بود. از او به عمر شکایت کرد، عمر دستور داد او را سنگسار کنند. معاذ گفت: اگر تو می‌توانی در مورد آن زن چنین حکمی کنی در مورد بچهٔ او که در شکمش است نمی‌توانی چنین کاری انجام دهی. عمر گفت: او را حبس کنید تا وضع حمل کند. زن پسری به دنیا آورد که دو دندان پیشین داشت. وقتی پدرش بچه را دید گفت: پسر من است. خبر به عمر رسید گفت: زنان عاجزند از اینکه کسی همچون معاذ به دنیا آورند. اگر معاذ نبود عمر هلاک شده بود.

۷. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا وکیع، عن إسرائیل، عن جابر، عن عامر، عن ابن أبزی، عن أبی بکر، قال: أتی ماعز بن مالک النبی فأقرّ عنده ثلاث مرّات، فقلت: إن أقررت عنده الرابعة، فأمر به فحبس؛ یعنی ترجم؛ «۱»

ماعز بن مالک خدمت پیامبر رسید و سه بار نزد او اقرار کرد، من گفتم: اگر بار چهارم نزد پیامبر اقرار کنی [رجم می‌شوی و او اقرار کرد] پس پیامبر دستور داد سنگسار شود.

۸. عن الشعبی، قال: جیء بشراحة الهمدانیّة إلی علی. فقال لها: ویلک! لعلّ رجلا وقع علیک و أنت نائمة؟ قالت: لا. قال: لعلّک استکرهک؟ قالت: لا ـ قال: لعلّ زوجک من عدوّنا هذا أتاک فأنت تکرهین أن تدلی علیه. یلقّنها لعلّها تقول نعم. قال: فأمر بها فحبست، فلمّا وضعت ما فی بطنها، أخرجها یوم الخمیس فضربها مائة و حفر لها یوم الجمعة فی الرحبة «۲» و «۳».

شراحهٔ همدانیه را نزد علی آوردند. امام به او فرمود: وای بر تو! شاید مردی با تو وقتی خواب بودی همبستر شده؟ گفت: نه. فرمود: شاید تو را مجبور کرده؟ گفت: نه. فرمود:

شاید شوهرت از دشمنان ماست و این شخص [به زور] پیش تو آمده و تو دوست نداری او را محکوم کنی. به او تلقین می‌کرد شاید بگوید: آری [و از حد رهایی یابد]. فرمود: سپس دستور داد: او را حبس کنند. وقتی وضع حمل کرد روز پنج‌شنبه او را بیرون آورد و صد [تازیانه] به او زد و روز جمعه در فضای باز برای او گودال کند.

۹. عن علی، إنّ امرأة أتته، فقالت: إنّی زنیت، فقال: لعلّک أتیت و أنت نائمة فی فراشک أو أکرهت؟ قالت: أتیت طائعة غیر مکرهة. قال: لعلّک غضبت علی نفسک؟ قالت: ما غضبت، فحبسها.

---

(۱). همان، ج ۱۰، ص ۷۲، ح ۸۸۱۸؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۲۶، ح ۱۳۳۵۰ و ص ۳۲۶، ح ۱۳۳۵۱؛ کنز العمّال (به نقل از: مصنّف عبد الرزاق)، ج ۵، ص ۴۱۰، ح ۱۳۴۵۰ (با اختلاف در تعابیر).

(۲). رحبه: دهی در مقابل قادسیه و در یک منزلی کوفه. رحبه در لغت به معنای فضای باز جلو خانه یا قبیله یا مسجد است (معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۳.

(۳). سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۲۰؛ کنز العمّال (به نقل از: سنن الکبری)، ج ۵، ص ۴۲۱، ح ۱۳۴۹۱ (آن را با تفصیل آورده است).

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۴۹

فلمّا ولدت و شبّ ابنها جلدها؛ «۱»

زنی نزد علی آمد و گفت: من زنا دادم. امام فرمود: شاید تو در بسترت خواب بودی و یا به زور با تو زنا شده؟ گفت: به خواست خودم بود و زوری در کار نبود. فرمود: شاید تو از روی خشم تصمیم گرفتی؟ گفت: نه.

پس امام او را حبس کرد. وقتی که وضع حمل کرد و پسرش بزرگ شد او را تازیانه زد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: اگر زن باردار زنا داد حبس می‌شود تا وضع حمل کند و از نفاس خارج شود بعد از آن حد بر او جاری می‌شود. «۲»

۲. علی بن حمزه: اگر ولی در برابر دریافت مال (دیه) حاضر به عفو نشد، قاتل را تا وقت قصاص حبس می‌کند. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۳. شافعی ...: اگر زن کسی را بکشد که به جهت آن باید قصاص شود پس بگوید: من باردارم یا شبهۀ حمل در او باشد، حبس می‌شود تا وضع حمل کند و پس از وضع حمل قصاص می‌شود. «۴»

۴. سرخسی: اگر آبستن باشد حبس می‌شود تا بزاید ... و امام نمی‌تواند حد را پس از اینکه با بینه برای او ثابت شد از دست بدهد. از این رو، باید زن را حبس کند تا بزاید و سپس اگر حدّش رجم است، سنگسارش می‌کند؛ زیرا او مستحقّ اعدام است و تأخیر آن به جهت فرزندی است که در شکم دارد. «۵»

۵. نووی ...: اصحاب ما در آن اختلاف کرده‌اند، ابو سعید اصطخری گفته است:

حبس نمی‌شود تا چهار زن شهادت دهند که او آبستن است؛ زیرا قصاص واجب شده و با حرف او به تأخیر نمی‌افتد، ولی بیشتر اصحاب ما گفته‌اند: به گفتۀ او اعتماد می‌شود؛ زیرا

---

(۱). کنز العمّال (به نقل از: ابن راهویه)، ج ۵، ص ۴۵۷، ح ۱۳۵۵۹.

(۲). مقنعه، ص ۷۸۲.

(۳). وسیله، ص ۴۳۹.

(۴). الامّ، ج ۶، ص ۱۴۶.

(۵). مبسوط، ج ۹، ص ۷۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۰

اقامۀ بینه بر بارداری و مسائل مربوط به زن‌ها مشکل است و قول خود او پذیرفته می‌شود. «۱»

۶. جزیری: ائمۀ [اهل سنّت] اتفاق دارند که زن باردار وقتی قصاص نفس یا اعضای او واجب شد، اگر مجنیّ علیه درخواست حبس او را کرد، حبس می‌شود تا وضع حمل کند. «۲»

نظر نگارنده: مقتضای این روایات جواز حبس است تا حد در مورد اعدامی‌ها، مثل زناکار محصن، کسی که قتل عمد کرده، محارب و باغی و مرتد فطری اقامه شود. حکم به موارد دیگر، مثل زانی غیر محصن و ... یعنی کسانی که حدّشان قتل نیست سرایت نمی‌کند؛ مگر تنقیح مناط قطعی شود، البته اگر دلیل خاصّی در کار نباشد، مثل اینکه علی- علیه السلام- نجاشی را یک شب حبس کرد تا بر او اقامۀ حد کند...

ولی می‌شود چنین استدلال کرد: اگر حبس نباشد جنایتکار فرار می‌کند یا ترس فرار او هست پس برای استیفای حد در حقّ الناس و حقّ اللّه زندانی می‌شود.

امّا در گفتۀ سرخسی که حبس آبستن جایز است؛ چون مستحق اعدام است؛ اشکالی است و آن اینکه، حمل، ملازم با احصان زن نیست؛ زیرا گاهی حمل با وطی شبهه یا جذب نطفه یا اجبار به زنا و یا عقد باطل و ... حاصل می‌شود. حال اگر پس از اینکه به واسطۀ یکی از این جهات باردار شده بود و بعد زنا داد، صدق نمی‌کند که او زانیۀ محصنه است تا مستحقّ اعدام باشد.

دو یادآوری

اوّل: مدت زندان آبستن از نظر ما، نه ماه است و به اعتقاد بعضی ده ماه و آخرین مدّتی که گفته شده یک سال است «۳» که آخرین

مدّت ممکن بارداری است.

امّا از نظر اهل سنّت: برخی گفته‌اند: تا دو سال زندانی می‌شود- چنان که از سرخسی نقل است. بنابر مذهب مالکی تا پنج سال «۴»، آخرین مدت آن است که باید رعایت شود که این نظر، نزد ما باطل است.

(۱). مجموع، ج ۱۸، ص ۴۵۰ و ۴۵۳.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۶۴.

(۳). نک: روضهٔ البهیّه، ج ۵، ص ۴۳۲. طبق روایت ضعیفی، تا دو سال. نک: من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۳۰، روضهٔ المتقین، ج ۹، ص ۱۰۰.

(۴). البته تا هفت سال هم گفته‌اند همان‌طور که از زهری نقل شده است. نک: المغنی لابن قدامه، ج ۷، ص ۴۷۷؛ بدایهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۵۵؛ ابن قتیبه، معارف، ص ۵۹۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۱

سرخسی ...: آنچه بر قاضی مشکل می‌شود به اهل بصیرت در آن زمینه مراجعه می‌کند ... اگر زن‌ها گفتند: آن زن آبستن است تا دو سال وی را حبس می‌کند، اگر نزایید وی را سنگسار می‌کند؛ زیرا یقین پیدا می‌کند آنان دروغ گفته‌اند؛ چون فرزند بیش از دو سال [در رحم] باقی نمی‌ماند. «۱»

جزیری ...: مالکیه گفته‌اند: کمترین زمان بارداری شش ماه است و بیشترین آن پنج سال و این قول مشهور است که قضاوت ایشان بر پایهٔ آن است. «۲»

دوم: اگر به کسی که حبس شده تا بعدها حد بر او جاری یا قصاص شود، تعدّی شد؛ یعنی کسی او را کشت یا زخمی کرد حکمش چیست؟ در مدوّنهٔ الکبری گفته است: گفتم:

بگو: اگر کسی قتل عمد انجام داد پس زندانی شد تا کشته شود؛ در زندان شخصی به او پرید و چشمش را به عمد یا اشتباه بیرون آورد [حکمش چیست]؟ گفت: مالک گفته است: این فردی است مانند همهٔ مسلمانان، و از او و به نفع مجروح قصاص می‌شود و دیهٔ جراحاتش مادامی که کشته نشده، به خود او پرداخت می‌شود. ابن قاسم گفته است: من فکر می‌کنم خودش به جراحاتی که به او رسیده- عمدی باشد یا خطایی- اولی باشد؛ یعنی اگر عمدی باشد می‌تواند قصاص کند که اگر خواست قصاص می‌کند و اگر نخواست می‌بخشد و اگر خطایی باشد می‌تواند ارش بگیرد و اولیای مقتول در این زمینه حقّی ندارند فقط جان او را می‌توانند بگیرند و صاحب خون مقتول هستند و از قاتل به خودش، شایسته‌تر هستند. امّا در مورد جرح قاتل، از خود او اولی نیستند. «۳»

نظر نگارنده: در ملحقات بحث «حبس در مورد متهم به قتل» به این مسأله اشاره کرده‌ایم، حال می‌گوییم: حتی اگر این زندانی مهدور الدم باشد نسبت به غیر اولیای دم مصونیت دارد؛ چنان که جایز نیست اولیای دم چشم او را درآورند و جراحتی بر او وارد سازند در این صورت بعید نیست بگوییم: ولیّ [قاتل] حق دارد در صورت عمد قصاص کند و در صورت خطا دیه بگیرد، خواه جارح ولیّ دم باشد یا دیگری.

۲. حبس برای فاصله انداختن میان دو حد

اشاره

روایت شده است: پس از اینکه امیر مؤمنان علی- علیه السلام- برای حدّ شرب خمر

(۱). مبسوط، ج ۹، ص ۷۳.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۲۳؛ نک: اختیار، ج ۳، ص ۱۷۹؛ انصاف، ج ۹، ص ۲۷۴.

(۳). ج ۶، ص ۴۳۲؛ نک: الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۸۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۲

هشتاد تازیانه به نجاشی زد، او را حبس کرد و بعد بیست تازیانه بر او نواخت.

شافعی فتوا داده است در هر مورد، که فاصله میان دو حد می‌افتد، حبس می‌شود و ابو یوسف در مورد قذف، فتوا داده است و سرخسی در مورد مستی که قذف کند و کاشانی در موارد زنا و دزدی و، ... ولی ما از فقیهان بزرگوارمان کسی را ندیدیم که چنین فتوایی داده باشد، مگر آنچه در مبسوط از شیخ طوسی- رحمه الله- استظهار می‌شود.

ریشهٔ این مسأله در حدیث مرفوع ابو مریم است، که اگر صحیح باشد، به شرب خمر در روز ماه رمضان اختصاص دارد، مگر اینکه تنقیح مناط شود و بگوییم: مورد خصوصیت ندارد و چنان که ملاحظه می‌کنید [کار درستی نیست] مخصوصا اگر زندان، خود مجازات باشد یا گفته شود: احتیاطا زندانی می‌شود تا از فرار او پیش‌گیری شود.

روایات

۱. أبو علی الأشعری، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر رفعه، عن أبی مریم، قال: أتی أمیر المؤمنین علیه السّلام بالنجاشی الشاعر، قد شرب الخمر فی شهر رمضان، فضربه ثمانین ثم حبسه لیلة، ثم دعی به من الغد فضربه عشرین سوطا. فقال له: یا أمیر المؤمنین! فقد ضربتنی ثمانین فی شرب الخمر، و هذه العشرین ما هی؟ فقال: هذا لتجرّیک علی شرب الخمر فی شهر رمضان؛ «۱»

ابو مریم می‌گوید: نجاشی شاعر را که در ماه رمضان شراب نوشیده بود نزد امیر مؤمنان علی- علیه السلام- آوردند. حضرت هشتاد تازیانه به او زد و یک شب او را حبس کرد سپس فردا او را فراخواند و بیست تازیانه بر او نواخت. نجاشی گفت: ای امیر مؤمنان! هشتاد تازیانه جهت شرب خمر به من زدی، این بیست تازیانه برای چیست؟ فرمود: برای گستاخی تو بر شرب خمر در ماه رمضان.

این روایت را صدوق در من لا یحضره الفقیه «۲» از عمرو بن شمر از جابر نقل کرده و طریق او چنین است: محمد بن موسی بن متوکل- رضی اللّه عنه- از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد اللّه برقی از پدرش از احمد بن نصر خزاز، که طریق، صحیح است. «۳»

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۱۶، ح ۱۵؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۷۴، ح ۱. در سندش «محمد بن سالم» نیست و به جای «عشرین»، «هذه العشرون» دارد.

(۲). ج ۴، ص ۴۰، ح ۲؛ روضهٔ المتقین (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۰، ص ۱۳۵.

(۳). من لا یحضره الفقیه «مشیخه»، ج ۴، ص ۸۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۳

و شیخ در تهذیب الاحکام «۱» نقل کرده از ابو علی اشعری، که همان احمد بن ادریس اشعری است و طریق او به اشعری در مشیخه، صحیح است گرچه در فهرست ضعیف است. امّا عمرو بن شمر وثاقتش ثابت نشده ولی محدّث نوری او را توثیق کرده و این توثیق از آن روست که پنج تن از اصحاب اجماع از او روایت کرده‌اند و شیخ مفید به وی اعتماد کرده است. «۲»

همچنین این روایت را دعائم الاسلام به صورت مرسل نقل کرده و در آن دارد: «پس به او سی و نه تازیانه زد». «۳»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی (در صورتی که مردی زنش را قذف کند به این صورت که بگوید:
ای زنا دهنده دختر زناکار!): اگر این مطلب ثابت شد، دو حد با هم بر او واجب می‌شود و اگر حدّ مادر بر او جاری شد، آن حدّ دیگر بلافاصله بر او جاری نمی‌شود، بلکه صبر می‌کنند تا از اثر حدّ اوّل بهبود پیدا کند بعد حدّ دیگر را بر او جاری می‌کنند؛ چون ممکن است [اگر دو حدّ بلافاصله اجرا شود] بمیرد. «۴»

آرای دیگر مذاهب

۲. شافعی: کسی که دو حد بر او واجب شده یک جا هر دو حد بر او جاری نمی‌شود، بلکه یک حد جاری می‌شود تا خوب شود سپس دیگر حد بر او جاری می‌شود. «۵»
۳. ابو یوسف ...: کسی که پیش حاکم برده شده در حالی که مرد آزاد مسلمانی را قذف

---

(۱). ج ۱۰، ص ۹۴، ح ۱۹؛ ملاذ الاخیار (به نقل از: تهذیب الاحکام) ج ۱۶، ص ۱۸۴.
(۲). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۴۲ و ج ۱۳، ص ۱۰۷ و ج ۲۱، ص ۲۴۶.
(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۶۴، ح ۱۶۴۴ و نک: ص ۴۶۷، ح ۱۶۶۴؛ غارات، ج ۲، ص ۵۳۵؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام و غارات) ج ۱۸، ص ۱۱۳، ح ۱؛ وافی (به نقل از: کافی و تهذیب الاحکام) ج ۱۵، ص ۳۹۴؛ مصنّف ابن ابی شیبه (به نقل از: عطاء بن ابی مروان از پدرش) ج ۱۰، ص ۳۶، ح ۸۶۷۳؛ فتح الباری (به نقل از: مصنّف ابن ابی شیبه) ج ۲۷، ص ۳۲۶؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۸۲، ح ۱۳۵۵۶ و ج ۹، ص ۲۳۱، ح ۱۷۰۴۲؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۳۲۱؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۴۸۴، ح ۱۳۶۸۸؛ مؤتلف و مختلف، ج ۳، ص ۲۴۱.
(۴). مبسوط، ج ۵، ص ۱۹۶.
(۵). الامّ؛ ج ۸، ص ۱۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۴

کرده است ... اگر هشتاد تازیانه خورد و بلافاصله دیگری را قذف کرد، [این بار] پس از حبس، هشتاد تازیانهٔ دیگر می‌خورد تا برای او قابل تحمّل باشد. «۱»
نظر نگارنده: مشکل است در غیر از مورد نص، حکم به حبس شود چون حبس کیفر است و موجب آن اثبات نشده است. از این رو، ندیده‌ام هیچ‌یک از فقیهان ما به آن فتوا داده باشند، البته مگر اینکه ترس فرار او باشد.
۴. سرخسی: اگر مست، مردی را قذف کند، حبس می‌شود تا هوشیار شود سپس برای قذف، حد می‌خورد آن‌گاه زندانی می‌شود تا تحمّل پیدا کند و سپس برای مستی‌اش حد می‌خورد؛ چون حد قذف در واقع حقّ الناس است و مستی او مانع وجوب حد به جهت قذف نمی‌شود و آدم مست هم مورد خطاب است. «۲»
۵. همو: اگر در روز ماه رمضان خمر نوشید حدّ خمر می‌خورد بعد حبس می‌شود تا برایش قابل تحمّل باشد و آن‌گاه به جهت افطار در ماه رمضان تعزیر می‌شود؛ زیرا شرب خمر باعث حد می‌شود و کسی که حرمت ماه رمضان و روزه را نگه ندارد سزاوار تعزیر

می‌شود. ولی چون حد، از تعزیر اقواست ابتدا حد می‌خورد و سپس تعزیر می‌شود و میان آن دو فاصله می‌افتد تا به مرگ او نینجامد. اصل در این حکم حدیث علی- علیه السلام- است که نجاشی حارثی را، که شراب نوشیده بود، نزدش آوردند او را حد زد سپس زندانی‌اش کرد و چون فردا شد از زندان بیرون آورد و بیست تازیانه به او زد و فرمود:

این [بیست تا] برای گستاخی تو در برابر خداوند و افطار در ماه رمضان بود. «۳»

۶. علاء الدین کاشانی: هرگاه جمع شود قذف، شرب خمر، مستی، زنای غیر احصان و دزدی به این صورت که به شخصی نسبت زنا دهد ... سپس او را نزد امام آورند، امام ابتدا حدّ قذف را جاری می کند؛ چون قذف از جهتی حقّ اللّه است و از جهتی حقّ الناس، ولی بقیه تنها حقّ الناس هستند پس اوّل حدّ قذف اجرا می‌شود و سپس هرچه حقّ الناس خالص است و در آخر، حق اللّه استیفا می‌شود چون امکان استیفا هست و اجرای هر یک از این حدود، باعث اسقاط دیگر حدود نمی‌شود. امّا وقتی حدّ قذف خورد، زندانی می‌شود تا خوب شود «... ۴»

---

(۱). خراج، ص ۱۶۶.

(۲). مبسوط، ج ۲۴، ص ۳۲.

(۳). همان.

(۴). بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۶۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۵

۳. حبس برای پیش‌گیری از زنا

روایات

۱. روی الحسن بن محبوب، عن عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: جاء رجل إلی رسول اللّه فقال: إنّ أمّی لا تدفع ید لامس. قال: فاحبسها. قال: قد فعلت. قال: فامنع من یدخل علیها.

قال: قد فعلت. قال: فقیّدها فإنّك لا تبرّها بشیء أفضل من أن تمنعها من محارم اللّه عز و جل؛ «۱»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: شخصی خدمت رسول اللّه آمد و گفت: مادرم، دست بیگانه را رد نمی کند (یعنی به او زنا می‌دهد). پیامبر فرمود: او را حبس کن. گفت:

کردم. فرمود: نگذار کسی پیش او رود. گفت: چنین کردم. فرمود: او را دربند کن هیچ خوبی در مورد او بهتر از این نیست که جلو او را از گناهان بگیری.

نظر نگارنده: صدوق- قدس سرّه- تنها کسی است که این روایت را نقل کرده است و ظاهرا دلالت آن تمام و از موارد زندان برای پیش گیری از حرام است.

۲. صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، قال: حدّثنی عمّار الساباطی، قال: سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن المرأة الفاجرة یتزوّجها الرجل؟ فقال لی: و ما یمنعه؟ و لکن إذا فعل فلیحصّن بابه؛ «۲»

عمّار ساباطی گفت: از امام صادق- علیه السلام- در مورد کسی که با زن زنادهنده ازدواج می کند، پرسیدم. فرمود: چه اشکالی دارد؟ ولی اگر این کار را کرد باید در خانه‌اش را محکم ببندد.

بحث راجع به سند و دلالت این حدیث در فصل «زندان برای جلوگیری از محرمات» گذشت.

آرای دیگر مذاهب

۱. ابن تیمیه: زنی که شوهر کاملی دارد و دارای چند فرزند است اگر به شخص بیگانه‌ای دل بست و با او به فسق و فجور پرداخت و وقتی رسوا شـد کوشـید تا از شوهرش جـدا شود آیا پس از این کارها حقّی بر گردن فرزنـدان دارد؟ و اگر فرزنـدان با او قطع رابطه کنند گناه کرده‌اند؟ و آیا جایز است کسی که برایش ثابت شده، در نهان او را بکشد؟ و اگر

---

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۱، ح ۶؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۸، ص ۴۱۴، ح ۱؛ روضهٔ المتقین، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ نک: تحفهٔ الاشراف (به نقل از: نسائی)، ج ۱۳، ص ۲۵۸.

(۲). احمد بن عیسی، نوادر، ص ۱۳۳، ح ۳۴۲؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: نوادر)، ج ۱۸، ص ۷۳، ح ۱.

دیگری او را کشت گناه کرده است؟

جواب: الحمـد للّه. واجب است بر فرزنـدان و خانواده‌اش او را از محرمات بازدارنـد و اگر جز با حبس نمی‌شود، او را حبس کنند و اگر لازم شـد او را در بنـد کننـد، ولی جایز نیست فرزنـد، مادرش را بزنـد، امّا نمی‌توانند به او نیکی نکنند [نیکی کردن به مادر حقّ مادر است] و جایز نیست با او قطع رابطه کننـد به طوری که با این کار امکان پیـدا کنـد دنبال کار بـد رود، بلکه به مقـدار قـدرت و توان، او را بازمی‌دارنـد و اگر نیـاز به خوراک و پوشاک داشت به او می‌دهنـد و نمی‌تواننـد آن‌ها اقامـهٔ حـد کننـد و او را بکشـند و دیگری هم نمی‌تواند این کار را بکند و اگر چنین کنند گناه کرده‌اند. «۱»

۴. حبس زناکننده با خواهر خویش

اشاره

در مذهب ما اختلاف نیست که حکم زنای با محارم، کشتن است، ولی دو روایت یکی در کافی و دیگری در من لا یحضـره الفقیه دربارهٔ زنای با خواهر آمـده است که زناکار با شمشیر زده می‌شود اگر زنده ماند، حبس ابد می‌شود که گاهی گفته می‌شود: با این دو روایت، اطلاقـات وجـوب کشـتن، تخصـیص می‌خـورد؛ ولی اضـافه بر اینکه این دو روایت ضـعیفند هیـچ‌یک از فقیهـان امـامیه- رضوان اللّه علیهم- قائل به مضـمون آن نشده‌اند و از این دو روایت اعراض شده است. آری، تقریبا از بدایهٔ الهدایه و مجمع المسائل چنین چیزی استظهار می‌شود، گرچه ایشان [آیهٔ اللّه گلپایگانی] در درس- چنان که در تقریرات ایشان هست- تصریح بر خلاف آن کرده‌اند.

روایات

۱. محمـد بن یحیی، عن محمـد بن أحمـد، عن بعض أصـحابه، عن محمـد بن عبـد اللّه بن مهران، عمّن ذکره، عن أبی عبـد اللّه علیه السّلام قال: سألته عن رجل وقع علی أخته؟ قال: یضرب ضربهٔ بالسیف. قلت:

فإنه یخلص؟ قال: یحبس أبدا حتی یموت؛ «۲»

راوی می‌گوید: از امام صادق- علیه السـلام- دربارهٔ به مردی که با خواهرش همبستر شده پرسـیدم، فرمود: یک ضربت شمشیر به او زده می‌شود.

گفتم: [از مرگ] رهایی می‌یابد؟ فرمود: حبس ابد می‌شود تا بمیرد.

---

(۱). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۸۸، مسألهٔ ۴۱۵.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۱۹۰، ح ۳؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۳۸۵، ح ۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۷

این را شیخ در تهذیب الاحکام «۱» و استبصار «۲» نقل کرده است.

مجلسی گفته است: روایت ضعیف است و من کسی را ندیدم که به آن قائل شده باشد، بلکه مسألهٔ قطعی در کلامشان قتل است. «۳»

۲. روی صفوان بن مهران، عن عمرو بن السمط، عن علی بن الحسین علیهما السّلام فی الرجل یقع علی أخته؟ قال: یضرب ضربهٔ بالسیف، بلغت منه ما بلغت، فإن عاش خلّد فی الحبس حتی یموت؛ «۴»

از علی بن الحسین- علیهما السلام- دربارهٔ مردی که با خواهرش همبستر می‌شود روایت شده که فرمود: یک ضربهٔ شمشیر با شدت هرچه تمام‌تر بر او زده می‌شود اگر زنده ماند در حبس می‌ماند تا بمیرد.

مجلسی اوّل پس از نقل روایت گفته است: روایت حسن و همانند روایت صحیح است و عامر بن سمط مجهول است. «۵»

نظر نگارنده: صدوق دو طریق به صفوان دارد:

اوّل: محمد بن علی بن ماجیلویه از عمویش محمد بن ابو القاسم از احمد بن خالد از پدرش از ابن ابی عمیر از صفوان.

دوم: از پدرش از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی از موسی بن عمر از عبید اللّه از حجال از صفوان. «۶»

آیهٔ اللّه خوئی پس از نقل هر دو طریق گفته است: طریق، صحیح و همانند طریق شیخ به او [صفوان] است گرچه در طریق شیخ ابن ابی جید وجود دارد؛ چون بنابر اظهر وی ثقه است. «۷»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: امّا کسی که در هر حال قتل او واجب است، همسر داشته باشد یا نه،

---

(۱). ج ۱۰، ص ۲۳، ح ۷۰.

(۲). ج ۴، ص ۲۰۸، ح ۵.

(۳). مرآهٔ العقول، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

(۴). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹، ح ۱؛ روضهٔ المتقین (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۶، ص ۸۷؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۳۸۷، ح ۱۰ در سند وسائل الشیعهٔ، عامر بن السمط دارد.

(۵). روضهٔ المتقین، ج ۶، ص ۸۷. در آن «عامر بن السمط» دارد.

(۶). من لا یحضره الفقیه، «مشیخه»، ج ۴، ص ۲۵.

(۷). معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۲۳، شمارهٔ ۵۹۲۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۸

حرّ باشد یا عبد، مسلمان باشد یا کافر، پیر باشد یا جوان، و یا به هر شکل دیگر، کسی است که با محرم خود- مادر باشد یا دختر یا خواهر یا دختر خواهر یا دختر برادر یا عمه یا خاله- مجامعت کند که در هر حال کشتن او واجب است. «۱»

۲. سلّار بن عبد العزیز: هر کس با آگاهی به حرمت، با یکی از محارم خود مجامعت کند کشته می‌شود، خواه عقد کرده باشد یا نه. «۲»

۳. قاضی ابن برّاج: امّا موردی که کشتن در هر حال واجب است آنجاست که کسی با محرم خود- مادر یا دختر یا خواهر یا دختر خواهر یا دختر برادر یا عمه یا خاله- عمل زناشویی انجام دهد، [فرقی نمی‌کند] آن شخص حرّ باشد یا عبد، مسلمان باشد یا کافر، پیر باشد یا جوان، محصن باشد یا غیر محصن و همچنین کافر ذمّی اگر با زنی مسلمان زنا کند در هر حال کشته می‌شود گرچه بعدها مسلمان شود. «۳»

۴. محقّق حلّی: امّا کشتن واجب است برای کسی که با محرم خود زنا کند؛ مثل مادر، دختر و همانند ایشان ... و در این موارد احصان شرط نیست؛ بلکه در هر صورت کشته می‌شود، پیر باشد یا جوان، حرّ باشد یا عبد، مسلمان باشد یا کافر. «۴»

۵. یحیی بن سعید: اگر با خواهرش زنا کرد، با شمشیر، یک ضربت به او زده می‌شود که اگر نمرد، روایت شده حبس ابد می‌شود. «۵»

۶. شهید ثانی: هیچ خلافی نیست در اینکه کشتن ثابت شده است برای کسی که با محرم‌های نسبی خود، زنا کند. «۶»

۷. شیخ حرّ عاملی: هر کس با محرمش زنا کند یک ضربه با شمشیر به او زده می‌شود به هر مقدار که کارگر شد. اگر زنده ماند در حبس می‌ماند تا بمیرد. «۷»

۸. سیّد علی طباطبائی ...: واجب است کشتن کسی که با محرم نسبی خود، مانند مادر، دختر، خواهر و ... زنا کند، ولی ظاهر بیشتر روایات این است که به یک ضربت، به گردن یا هر جای دیگر اکتفا می‌شود. لازمهٔ این یک ضربت کشتن نیست- چنان که در برخی

---

(۱). نهایه، ص ۶۹۲.

(۲). مراسم، ص ۲۵۱.

(۳). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۱۹.

(۴). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۵۴.

(۵). جامع للشرائع، ص ۵۴۹.

(۶). مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۳۶۰.

(۷). بدایهٔ الهدایه، ج ۲، ص ۴۵۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۵۹

روایات به آن تصریح شده. [راوی] می‌گوید: مردی که با خواهرش همبستر می‌شود حکمش چیست؟ فرمود: یک ضربت شمشیر به او زده می‌شود.

گفت: [از مرگ] رهایی می‌یابد؟ فرمود: حبس می‌شود تا بمیرد.

روایتی دیگر به همین معنا آمده است و این چیزی است که نه متقدّمان آن را ذکر کرده‌اند و نه متأخران، بلکه عبارت‌های ایشان پر است از قتلی که با شمشیر و غیر آن، حاصل شود. «۱»

۹. شیخ محمد حسن نجفی: شما موارد اجماعات محکی را شنیدید و در روایت نبوی که ضعف آن با این مطلب (هر کس با محرم خود همبستر شود وی را بکشید) جبران شده و همچنین شنیدید مراد از عبارت «یضرب عنقه؛ گردنش زده می‌شود» در مرسل جمیل- که در من لا یحضره الفقیه آمده- کشتن است، بلکه شاید مراد از ضربت در روایت حسن اوّل هم، قتل باشد و لو به این

قرینه که نص و فتوا می گوینـد: حکم زنـای بـا غیر محرم در صورت زور، کشـتن است، گرچه در بعضـی موارد، ضـربت بـا شمشـیر داشت. پس تنها یک چیز باقی می‌ماند و آن اینکه در صورت خلاصـی، حبس ابد می‌شود و شـکی نیست که این نمی‌تواند با آنچه گفته شد، معارضه کند، بلکه نسبت به آن، شاذ است. «۲»

۱۰. امام خمینی: حد اقسامی دارد: اوّل کشتن است. واجب است کشتن کسی که با محرم نسبی خود مثل مادر، دختر، خواهر و مانند آن، زنا کند «... ۳»

۱۱. آیـهٔ اللّه خوئی: کسـی که بـا محرم خود مثـل مادر، دختر، خواهر وماننـد این‌ها زنا کنـد با شمشـیر که به گردنش زده می‌شود، کشـته می‌شود ... و همو دربارهٔ دو روایتی که در آن‌ها حبس آمـده گفته است: امّا روایت محمد بن عبد اللّه بن مهران ... و روایت عامر بن سـمط ... ندیـدم کسـی به مضـمون آن‌ها قائل باشـد. اضافه بر این، روایت اوّلی از دو جهت مرسل است و محمد بن مهران غـالی و کـذّاب است و در روایت دوم وثـاقت عـامر بن سـمط ثـابت نشـده است علاوه بر اینکه در نسـخهٔ من لا یحضـره الفقیه- که روایت از آنجا نقل شده- عمرو بن سمط دارد که فردی مجهول و مهمل است پس به این دو روایت نمی‌شود اعتماد کرد. «۴»

---

(۱). ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۴۷۳؛ نک: تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۲۲؛ کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۱۸.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۱۱.

(۳). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۱۷.

(۴). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۱۸۹، مسألهٔ ۱۵۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۰

۱۲. آیهٔ اللّه گلپایگانی (در جواب سؤالی دربارهٔ موارد حبس در اسلام): از علی بن الحسین- علیهما السلام- سؤال شد دربارهٔ مردی که با خواهرش همبستر شده است.

فرمود: با شمشیر کشته می‌شود «... ۱»

در تقریرات ایشان آمده است ...: مستفاد از برخی از این روایات این است که مراد از ضـرب رقبه (گردن)، قطع آن است چنان که در قرآن می‌فرماید ... فَضَرْبَ الرِّقابِ؛ «... ۲»

گردن‌ها [یشان] را بزنیـد ... معنایش این است که بایـد قطع شود. این روایات از نظر سـند معتبرنـد، بلکه گردن زدن ظهور دارد در قطع گردن و کشتن به این صورت و نیز بعضی گفته‌اند: زدن گردن معمولا باعث مرگ می‌شود، بلکه امام- علیه السلام- به این معنا تصـریح کرده است. در خبری راجع به حدّ لواط دارد: «سپس با شمشیر یک ضربه با شدت هرچه تمام‌تر زده می‌شود. من گفتم: این کشـتن است؟ فرمود: آری، کشـتن است.» مؤیّد این مطلب حـدیث نبوی است: «هر کس بـا محرم خود همبسـتر شود او را بکشـید.» خلاصه، حکم او کشتن با این کیفیت است. امّا آنچه بر خلاف این دلالت دارد دو روایت است:

الف) محمـد بن عبـد اللّه بن مهران از ... از امـام صادق- علیه السّـلام؛ ب) عامر بن سـمط از علی بن الحسـین- علیهما السـلام- که هیـچ‌یک از اصـحاب به آن عمل نکرده‌انـد چنان که در مرآهٔ العقول گفته است. پس چون به آن عمل نشده از درجهٔ اعتبار ساقطند گرچه سندشان تمام باشد. «۳»

۱۳. آیهٔ اللّه طبسـی: گویا همه در مسألهٔ محرم‌ها، متفقند که هر کس با یکی از ایشان زنا کند کشته می‌شود تنها بحث دربارهٔ بعضی از محارم است؛ مثل مادرزن و یا دختر زن که به آن‌ها ملحق می‌شوند یا نه؟ «۴»

نظر نگارنده: حاصل اینکه دلیل قول به کشـتن، شهرت یا اجماع محکی است و دلیل قول به یک ضربت با شمشیر و اگر نمرد حبس ابـد، آن دو روایت است و مؤیّد این قول این است که صـفوان خود از اصـحاب اجماع است و دیگر این که در حـدود باید احتیاط

کرد و در جای شبهه، حد را اجرا نکرد، ولی هیچ کس به آن قائل نشده و هر دو روایت ضعیفند و معارض دارند.

---

(۱). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۱۰.

(۲). محمد (۴۷) آیهٔ ۴.

(۳). سیّد علی میلانی، تقریرات بحث آیهٔ اللّه گلپایگانی.

(۴). ذخیرهٔ الصالحین، ج ۸، ص ۳۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۱

۵. حبس زن زنادهنده

اشاره

در آغاز اسلام کیفر زن زنادهنده- بنابر قولی ثیّب (بیوه) و بنابر قول دیگر مطلقا (ثیّب و غیر ثیّب)- زندان بود و این آیهٔ شریفه بدان اشاره دارد ...: فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ؛ «... ۱» آنان رای در خانه‌ها نگاه دارید. سپس این آیه به وسیلهٔ آیهٔ تفصیلی حدود، نسخ شد. این، مشهور بین مفسران و فقها بود. ولی یکی از بزرگان معاصر، نسخ آیه را انکار کرده و گفته است: ظاهر آیه این است که زن را در خانه نگه‌دارید تا نتواند دوباره مرتکب فحشا شود و این از باب جلوگیری از منکر است که بدون شک در تمام کارهای مهم، بلکه به نظر بعضی در همهٔ منکرات، وجوبش ثابت شده پس این حکم نسخ نشده، بلکه همچنان باقی است.

آیه [/ ۱۵ سوره نساء]

اشاره

خداوند می‌فرماید: وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ، لَهُنَّ سَبِيلًا؛ «۲»

و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان رای در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد.

روایات [ذیل این آیه]

۱. عن إسماعيل بن جابر، عن أبی عبد اللّه عليه السّلام عن آبائه، عن أمير المؤمنين فی حديث الناسخ و المنسوخ، قال: فكان من شريعتهم فی الجاهليّة، أنّ المرأة إذا زنت حبست فی بيت و أقيم بأودها حتى يأتيها الموت، و إذا زنى الرجل نفوه عن مجالسهم و شتموه و آذوه و عيروه و لم يكونوا يعرفون غير هذا، قال اللّه تعالى فی أوّل الإسلام: وَ اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا* وَ الَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً «۳» فلما كثر المسلمون و قوى الإسلام و

---

(۱). نساء (۴) آیهٔ ۱۵.

(۲). همان.

(۳). همان، آیات ۱۵- ۱۶.

استوحشوا أمور الجاهلیّة أنزل اللّه تعالی: الزّانِیَةُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ «... ۱»

فنسخت هذه، آیة الحبس و الأذی؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- از پدرانش از امیر مؤمنان- علیه السلام- در حدیث ناسخ و منسوخ روایت کرد که آن حضرت فرمود: یکی از احکام جاهلیت این بود که زن اگر زنا می‌داد در خانه‌ای حبس و جلو انحرافش گرفته می‌شد تا مرگش فرارسد و اگر مرد زنا می‌کرد او را به مجالس خود راه نمی‌دادند، به او دشنام می‌دادند، مورد آزار قرار می‌گرفت و تقبیح می‌شد و غیر از این چیزی نمی‌دانستند. خداوند متعال در آغاز اسلام فرمود:

...« و از میان شما، آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می‌شوند، آزارشان دهید؛ پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرف‌نظر کنید؛ زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است.»

ولی وقتی مسلمانان زیاد شدند و اسلام قوی شد و از کارهای جاهلیت دوری گزیدند خداوند این آیه را نازل فرمود: الزّانِیَةُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ؛ ... به هر زن زنادهنده و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید. این آیه، آیات حبس و آزار را نسخ کرد.

. أخبرنا أبو الحسن علی بن محمد المقری، حدّثنا الحسن بن محمد بن إسحاق، حدّثنا یوسف بن یعقوب القاضی، حدّثنا محمد بن منهال، حدّثنا یزید بن زریع، حدّثنا یونس، عن الحسن فی هذه الآیة:

وَ اللّاتِی ... قال: کان أوّل حدود النساء کنّ یحبسن فی بیوت لهنّ حتی نزلت الآیة التی فی النور:

الزّانِیَةُ وَ الزّانِی؛ «... ۳»

یونس از حسن دربارهٔ این آیه روایت کرد که: وَ اللّاتِی ... گفت: در آغاز، حد برای زنان این بود که حبس می‌شدند در خانه‌هایشان تا اینکه آیهٔ سوره نور نازل شد: الزّانِیَةُ وَ الزّانِی...

آرای مفسران

۱. علی بن ابراهیم قمی ...: در جاهلیت اگر مرد زنا می‌کرد مورد آزار قرار می‌گرفت و زن در خانه‌ای حبس می‌شد تا بمیرد. بعد با این آیه: الزّانِیَةُ وَ الزّانِی نسخ شد. «۴»

---

(۱). نور (۲۴) آیهٔ ۲.

(۲). وسائل الشیعة (به نقل از: رسالهٔ محکم و متشابه، ص ۸ با تفاوت در تعبیر)، ج ۱۸، ص ۳۵۱، ح ۱۹؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۹، ح ۵۶.

(۳). سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۱۰؛ معجم الکبیر (به نقل از: ابن عباس)، ج ۱۱، ص ۸۷، ح ۱۱۱۳۴.

(۴). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۳؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۶۳.

۲. محمد بن مسعود عیّاشی: از امام صادق- علیه السلام- نقل شده که در تفسیر آیه فرمود: آیهٔ وَ اللّاتِی ... نسخ شده است و مقصود از سبیل، حدود است. روایت شده که از ایشان در مورد آیهٔ وَ اللّاتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَهَ پرسیده شد، فرمود: این آیه نسخ شده است. گفتند: چگونه بود؟ فرمود: زن اگر زنا می‌داد و چهار شاهد بر آن اقامه می‌شد او را در خانه‌ای قرار می‌دادند و کسی با او حرف نمی‌زد و هم‌نشینی نمی‌کرد. به او غذا و آب می‌دادند تا وقتی که بمیرد یا خداوند برای آن‌ها راهی قرار دهد. فرمود: راهی که خدا قرار داد تازیانه زدن، سنگسار کردن و نگه‌داشتن در خانه بود. از وَ الَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ پرسیده شد فرمود: یعنی باکره اگر همان فاحشه‌ای را انجام داد که ثیّب (بیوه) انجام داده آن دو را آزار دهید. گفت: ایذا در مورد زن، یعنی زندانی می‌شود، پس اگر توبه کردند «... ۱»

۳. علّامه طبرسی: فَأَمْسِکُوهُنَّ یعنی آنان را در خانه حبس کنید تا مرگ آنان فرارسد و در آن خانه بمیرند. در آغاز اسلام چنین بود که اگر زنی زنا می‌داد و چهار مرد شهادت می‌دادند در خانه حبس می‌شد تا بمیرد. سپس این حکم، با حکم سنگسار در شوهردار و تازیانه در باکره، نسخ شد. «۲»

۴. فاضل مقداد: در اینجا فوایدی است و احکامی را در پی دارد:

الف) برخی گفته‌اند: منظور از فاحشه، مساحقه (طبق زدن) است، ولی اکثر گفته‌اند:

مراد زناست و بنابراین معنا، گفته شده که منظور [زن] محصنه است و مراد از ثیّب [از زنان خ ل] همین محصنه است؛ چون در آیه آنان را اضافه کرده و نسبت زوجیت داده [مِنْ نِسائِکُمْ] که اگر منظور غیر از زنان ایشان بود می گفت: من النساء.

ب) فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ. گفته شده: منظور نگه‌داشتن و حفظ کردن زنان از انجام دوبارهٔ فاحشه است و امساک، کنایه است، ولی اکثر بر آنند که این امساک در خانه، حدّ است برای زنا که در اوّل اسلام چنین بود سپس با آیهٔ «جلد» نسخ شد. اینکه فرمود: حَتَّی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ یعنی ملک الموت. مضاف (ملک) چون معلوم است حذف شده است؛ چون امکان ندارد توفّی را به موت نسبت دهیم؛ زیرا هر دو به یک معنا هستند.

ج) أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا. گفته شده: سبیل، یعنی ازدواج که موجب بی‌نیازی از زنا

---

(۱). تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۲۲۸، ح ۶۱؛ تفسیر صافی (به نقل از: تفسیر عیّاشی)، ج ۱، ص ۳۳۹؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۵۳.

(۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۴

می‌شود، ولی در این صورت با آن چه فرض شد؛ یعنی اینکه مراد از زنان در آیه، محصنه باشد، جور درنمی‌آید. گفته شده: سبیل، همان حکم ناسخ است و برای همین بود که وقتی آیهٔ «جلد» نازل شد پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فرمود: خداوند برای آن‌ها (زنان) راهی قرار داد و اینکه منظور از سبیل، توبه باشد دلیلی ندارد گرچه محتمل است و در این صورت جعل، کنایه از توفیق است. «۱»

۵. فیض کاشانی: فَأَمْسِکُوهُنَّ یعنی آنان را حبس کنید ... این آیه و آیهٔ بعدی با آیهٔ الزّانِیَهُ وَ الزّانِی ... نسخ شده است. «۲»

۶. علّامه طباطبائی: فاحشه از فحش، یعنی زشتی است. پس فاحشه، یعنی راه زشت که استعمال آن بیشتر در زناست و در قرآن بر لواط و همچنین بر لواط و سحق با هم اطلاق شده است در آنجا که می‌فرماید: إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الْفاحِشَهَ ما سَبَقَکُمْ بِها مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعالَمِینَ. «۳»

ظاهرا مراد از فاحشه در اینجا [وَ اللّاتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَهَ]- ... آن‌طور که جمهور مفسران گفته‌اند- زناست و روایت کرده‌اند که پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- موقع نزول آیهٔ «جلد» فرمود: جلد همان سبیلی است که خداوند برای زنان، هنگامی که زنا کنند

قرار داده و ظهور آیه هم شاهد است که این حکم به زودی نسخ می‌شود؛ چون می‌فرماید: «یا اینکه خداوند راهی برای ایشان قرار دهد» و نسخ حدّ سحق با حدّ دیگری یا اجرای این حد بر کسی از زنان مساحقه‌کننده، نقل نشده است.
فرمایش خداوند: فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ امساک را- که حبس ابد باشد- بر شهادت مقیّد کرده، نه بر اصل تحقق فاحشه (زنا)، گرچه در صورت عدم شهادت شهود معلوم باشد و این از منّت‌ها و بخشش‌های خداوند سبحان بر امت اسلامی است.
حکم، حبس ابد است به قرینهٔ غایتی که در آیه آمده؛ یعنی این فرموده: «تا مرگ آنان را دریابد» ولی تعبیر به حبس و سجن نکرد، بلکه فرمود: آنان را در خانه نگه‌دارید و این هم، آسان‌گیری و چشم‌پوشی بزرگوارانه است.
فرمودهٔ خدا: حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ، أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا یعنی راهی برای آزادی و نجات از امساک دائم. «۴»

---

(۱). کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۳۸.

(۲). تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

(۳). عنکبوت (۲۹) آیهٔ ۲۸.

(۴). تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۴۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۵

علّامه در ادامه می‌گوید: اینکه فرمود: «تا مرگ آنان فرارسد یا خدا راهی پیش پای ایشان نهد»، می‌خواهد بفهماند امید این است که حکم نسخ شود و این چنین شد و حکم جلد آمد و آن را نسخ کرد؛ چون بدیهی است حکمی که در اواخر زمان پیامبر و پس از وی میان مسلمانان دربارهٔ زنان زنادهنده، جاری شده است، جلد بوده نه امساک و نگه‌داری در خانه. پس آیه بر فرض که حکم و حدّ زنان زنادهنده را بفهماند با آیهٔ «جلد» منسوخ شده است و راهی که در آن آمده بدون شک همان جلد است. «۱»
۷. آیهٔ اللّه خوئی ...: حق این است که در این دو آیه اصلا نسخی در کار نیست: مراد از فاحشه، عملی است بسیار زشت و ناپسند که این عمل گاهی میان دو زن است که مساحقه نامیده می‌شود و گاهی میان دو مرد است که آن را لواط می‌نامند و گاهی میان مرد و زن است که می‌شود زنا و لفظ فاحشه هیچ ظهوری در خصوص زنا ندارد نه از نظر وضع و نه از نظر انصراف. دیگر اینکه نسخ آیهٔ اوّلی بر دو مسأله توقف دارد: یکی اینکه امساک در خانه، حدّ است برای ارتکاب فاحشه و دیگر اینکه منظور از «جعل سبیل»، ثبوت رجم و جلد است و اثبات این دو مسأله امکان ندارد؛ چون ظاهر آیهٔ شریفه این است که امساک زن در خانه برای این است که او را از تکرار ارتکاب فاحشه بازدارد؛ یعنی این یک نوع دفع منکر است که در امور مهم مثل آبرو و جان مردم، بلکه در همهٔ منکرات- بنابر بعضی اقوال- واجب شده است و اشکالی در آن نیست. وانگهی ظاهر «جعل سبیل» و پیدا شدن راه برای زنی که مرتکب فاحشه شده است این است که راهی برای او گذاشته شود که از عذاب خلاصی پیدا کند نه اینکه تازیانه بخورد و سنگسار شود! آیا هیچ زن عاقلی که در خانه نگه‌داری می‌شود و در رفاه زندگی می‌کند راضی می‌شود سنگسار شود و تازیانه بخورد؟! و این چگونه راه [خلاصی] برای اوست؛ اگر این راه به نفعش می‌باشد پس آن راهی که به ضرر اوست کدام است؟
بنابراین، احتمال دارد مراد از فاحشه، تنها مساحقه باشد چنان که در آیهٔ دیگر منظور فقط لواط است- که توضیح خواهیم داد -... و احتمال دارد مراد از فاحشه چیزی اعم از مساحقه و زنا باشد و بنابراین دو احتمال، حکم این است که واجب است زنی که مرتکب فاحشه شده است در خانه نگه‌داری شود تا خدا برای او گشایشی ایجاد کند و اجازهٔ خروج از خانه را به او بدهد و این گشایش ممکن است با یکی از این موارد تحقق یابد: زن توبهٔ واقعی

---

(۱). همان، ص ۲۵۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۶

کنـد به طوری که از تکرار ارتکـاب فـاحشه، ایمنی حاصـل شود یـا زن به جهت بزرگسالی از قابلیت بیفتـد و به طور طبیعی مرتکب فـاحشه نشود و یـا اینکه زن مایل به ازدواج شود و با مردی ازدواج کنـد که او را حفظ کنـد و یا دیگر اسـبابی که باعث شود وی از ارتکاب فاحشه دست بردارد و این حکم امساک در خانه همیشگی است [نسخ نشده و نمی‌شود] امّا تازیانه و سنگسار حکم دیگری است که برای تأدیب مرتکبان فاحشه تشـریع شـده است و ربطی به حکم اوّل نـدارد و معنا ندارد که ناسخ آن باشد و به تعبیر دیگر، حکم اوّل برای پیش‌گیری از تکرار ارتکـاب فـاحشه تشریع شـده است و حکم دوم، برای کیفر ارتکـاب فاحشه و برای عبرت دیگر زنان از انجام چنین گناهی. پس اصـلا منافاتی میان دو حکم نیست تا اوّلی با دومی نسخ شده باشد. آری، اگر زن به سـنگسار شدن یـا تازیـانه خوردن مرد، لزوم امساک در خانه از میان می‌رود؛ چون نتیجه حاصل شـده است و در غیر این مورد، حکم همچنان باقی است تا زمانی که خداوند برای آن‌ها گشایشی حاصل نکرده باشد.

خلاصـهٔ کلام اینکه، هر کس در معنای آیه دقت کنـد چیزی دربارهٔ نسـخ به نظرش نمی‌رسـد و فرقی نمی‌کند آیهٔ «جلد» پس از آن آمده باشد یا پیش از آن. «۱»

نظر نگارنده: شـکی نیست که کیفر زناکار تازیانه یا سنگسار است و به آیهٔ الزّانِیَةُ وَ الزّانِی عمل می‌شود، ولی بحث در این است آیا آن طور که اکثر گفته‌اند نسخ در کار است یا اینکه از اوّل حکم موقتی بوده است یا اینکه امساک برای جلوگیری از تکرار ارتکاب فـاحشه است [و هنوز بـاقی است]. در صورت سوم است که مورد، از موارد حبس برای جلوگیری از محرمات می‌شود و امّا بنابر اوّل و دوم نمی‌تواند شاهد برای حبس در اسلام باشد، بلکه دلیل مشروعیت حبس هم نمی‌شود بر خلاف آنچه برخی تصور کرده‌اند.

آرای مفسران دیگر مذاهب

۸. فخر رازی: خداوند متعال حبس در خانه را به زن اختصاص داد و ایذا را به مرد.

علت آن این است که زن وقتی از خانه بیرون می‌آید و جلوه‌گری می‌کند در دام زنا می‌افتد، ولی وقتی در خانه حبس شد ریشهٔ این گنـاه قطع می‌شود؛ امّـا مرد را نمی‌شود در خـانه زنـدانی کرد؛ زیرا برای کـار و کسب معیشت و تهیـهٔ مایحتاج، مجبور است از خانه بیرون رود پس ناچار برای زن حبس و برای مرد، ایذا و فشار روحی قرار داده شد و اگر مرد توبه کرد،

(۱). البیان، ص ۲۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۷

دیگر ایـذا نمی‌شود و نیز احتمـال دارد گفته شود: ایـذا برای مرد و زن و حبس ویژهٔ زنـان بود که اگر توبه می‌کردنـد ایـذا از ایشـان برداشته می‌شد و حبس برای زن باقی می‌ماند و این بهترین وجهی است که ذکر شده است «... ۱»

۹. صابونی: در صدر اسـلام کیفر زنا سـبک و موقتی بود؛ زیرا مردم به زندگی جاهلی نزدیک‌تر بودند و یکی از سـنّت‌های الهی در تشـریع قوانین این است که امّت را تدریجا به راه آورد تا در عمل قرین موفقیت باشد و به خوبی جا بیفتد و بر کسی گران نیاید و از روی رضـا و رغبت و آرامش خـاطر شـریعت الهی را بپـذیرد- چنـان که در مسألـهٔ تحریم خمر و ربا و دیگر احکام شـرعی مشاهـده کردیم. در صـدر اسـلام کیفر و مجازات همـان بود که خداونـد در سورهٔ نسـاء برای مـا تعریف کرده است: وَ اللّاتِی ... و کیفر زن حبس در خانه و عدم اجازهٔ خروج از خانه بود و کیفر مرد، توبیخ و سرزنش لفظی، آن‌گاه با این آیه نسخ شد:

الزّانِیَةُ ... به نظر می‌آیـد در آغـاز اسـلام این کیفر، حـد نبود، بلکه یـک نوع تعزیر و تأدیب موقتی بود؛ چون در خود آیه به موقتی

بودن آن اشاره می‌کند و می‌گوید: تا مرگ، ایشان را دریابد یا خداوند برای آن‌ها راهی قرار دهد؛ آن‌گاه این کیفر به کیفری سخت‌تر تبدیل گشت و آن، تازیانه برای زناکار غیر محصن (مجرد) و سنگسار برای زناکار محصن (متأهل) است و آن حکم موقتی به این مجازات بازدارنده و دردناک انجامید. «۲»

آرای فقیهان شیعه

۱. سعید بن هبهٔ راوندی: در آغاز اسلام، خداوند چنین قانون‌گذاری کرد که اگر زن ثیّب (غیر باکره) زنا داد، زندانی شود تا بمیرد و باکره، ایذا و سرزنش شود تا توبه کند سپس این قانون، نسخ شد و واجب شد غیر باکره سنگسار شود و باکره صد تازیانه بخورد. «۳»

۲. علّامه حلّی: در آغاز اسلام حدّ ثیّب (غیر باکره) زندان بود تا بمیرد و حدّ باکره، سرزنش و آزار لفظی بود تا توبه کند سپس نسخ شد و به جای آن سنگسار برای غیر باکره و تازیانه برای باکره آمد. «۴»

۳. شهید ثانی: بدان که زنا از محرمات است ... و در صدر اسلام زناکار حبس و ایذا

---

(۱). تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۲۳۲.

(۲). روائع البیان، ج ۲، ص ۲۰.

(۳). فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۶۷.

(۴). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۲۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۸

می‌شد چنان که خداوند متعال می‌فرماید: وَ اللّاتِی یَأْتِینَ ... و از ظاهر آیات برمی‌آید حبس در مورد زنان بود و ایذا در مورد مردان، تا وقتی که حدود مفصّل در شرع مقرر گشت. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۴. سرخسی: حبس، کیفر مشروعی است و بدین جهت در آغاز اسلام، حبس، حدّ زنا بود. «۲»

۵. ابن حزم: قول خداوند که می‌فرماید: فَأَمْسِکُوهُنَّ به اجماع امّت، نسخ شده است. «۳»

۶. بیهقی: شافعی گفته است: این اوّلین کیفر دنیوی زن و مرد زناکار بود؛ حبس و آزار و سپس خداوند آن را نسخ کرد و فرمود: الزّانِیَةُ وَ الزّانِی. «۴»

۶. حبس زناکار مجرد (غیر محصن)

اشاره

بحثی نیست در اینکه زناکار مجرد صد تازیانه می‌خورد و یک سال تبعید می‌شود، ولی آیا پس از آن زندانی می‌شود؟

روایتی در مسند زید در مورد زندانی شدنش آمده است، چنان که نظر ابو حنیفه است، که اگر امام خواست زندانی می‌کند و اگر خواست تبعید می‌کند.

من از فقیهان خودمان- رضوان اللّه علیهم- کسی را ندیدم که فتوای به زندان داده باشد.
ولی از مدوّنهٔ الکبری و تفریع برمی‌آید که میان زندان و تبعید جمع می‌شود.

روایات

۱. حدّثنی زید بن علی، عن أبیه، عن جدّه، عن علی- رضی اللّه عنهم- قال، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: الثیّب بالثیّب، جلد مائهٔ و الرجم، و البکر بالبکر جلد مائهٔ و الحبس سنهٔ؛ «۵»

---

(۱). مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۳۲۵.

(۲). مبسوط، ج ۲۰، ص ۸۹.

(۳). محلّی، ج ۱۱، ص ۱۳۳.

(۴). سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۰.

(۵). مسند زید، ص ۲۹۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۶۹

علی- علیه السلام- فرمود: رسول خدا فرمود: کیفر بیوه با بیوه، صد تازیانه و سنگسار است و کیفر بکر با بکر، صد تازیانه و یک سال حبس.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: بکر همان غیر محصن و مجرد است. پس اگر بکر زنا کرد صد تازیانه می‌خورد و یک سال تبعید می‌شود- هر یک از این دو، خود یک حدّ است- در صورتی که مرد باشد، ... ولی ابو حنیفه گفته است: تازیانه تنها حدّ است و تبعید حد نیست، بلکه تعزیر است و بستگی به اجتهاد امام دارد و مقدار خاص هم ندارد؛ اگر خواست او را، چه مرد باشد و چه زن، حبس می‌کند و اگر خواست به شهر دیگر بدون مدت خاصّی تبعید می‌کند. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۲. مدوّنهٔ الکبری: گفتم: بگو: از نظر مالک اگر دختر و پسر زنا کردند آیا هر دو تبعید می‌شوند؟ یا به نظر او زن اصلا تبعید نمی‌شود؟ و آیا از نظر مالک باید بین آن دو وقتی به جایی تبعید شدند جدایی انداخت یا لازم نیست؟
گفت: مالک گفته است: نفی و تبعید اصلا برای زنان و بردگان نیست. گفتم: آیا مرد جوان از نظر مالک در آن جایی که تبعید شده، زندانی می‌شود؟ گفت: آری، زندانی می‌شود و اگر زندانی نشود هر جا می‌خواهد می‌رود. گفت: مالک گفته است: تبعید نمی‌شود مگر زانی و محارب و هر دو در همان محل تبعید، زندانی می‌شوند، زناکار یک سال، و محارب تا وقتی که معلوم شود توبه کرده است. «۲»
۳. ابن جلّاب: حدّ زناکار حرّ بکر، صد تازیانه و یک سال تغریب است و تغریب، یعنی تبعید به شهری غیر از شهر خودش و حبس او در آنجا یک سال است، و بر بنده و زن، تغریب نیست. «۳»
۴. شوکانی: ظاهر احادیثی که در باب آمده است این است که تغریب، یعنی تبعید

(۱). خلاف، ج ۵، ص ۳۶۸، مسألهٔ ۳؛ نک: شرائع الاسلام، ج ۴۲، ص ۱۵۵؛ مختلف الشیعهٔ، ص ۹، ص ۱۵۰، مسألهٔ ۹؛ ریاض المسائل، ج ۲، ص ۴۶۷؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۲۳.

(۲). ج ۶، ص ۲۳۷.

(۳). تفریع، ج ۲، ص ۲۲۲، فصل ۹۲۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷۰

زانی از محل خودش به مدت یک سال ... و در بحر از علی، زید بن علی، صادق و ناصر در یکی از دو قولش حکایت کرده است که تغریب، حبس به مدت یک سال است.»(۱)

نظر نگارنده: ندیدم هیچ‌یک از فقیهان ما به حبس زناکار غیر محصن پس از جلد و تغریب او فتوا داده باشد، مگر اینکه حبس از معانی تغریب و نفی باشد چنان که از ابن زهره در غنیه نقل شده است؛ ولی بسیاری از اهل سنّت، قائل به حبس هستند که به برخی اشاره کردیم.

۷. حبس مردی که زنی را نگه دارد تا دیگری با او زنا کند

شافعی گفته است: آیا مردی که زنی را نگه‌دارد تا مردی با او زنا کند آیا هر دو حد می‌خورند یا آن که کار را انجام داده؟ و اگر هر دو محصن باشند هر دو رجم می‌شوند ؟...

تا اینکه گفته است: حد اجرا نمی‌شود مگر بر فاعل و کشته نمی‌شود مگر قاتل، ولی دیگری را باید، تأدیب و زندانی کرد.»(۲)

نظر نگارنده: هیچ‌یک از فقیهان ما و فقیهان اهل سنّت غیر از شافعی متعرّض این فرع نشده است و در این مورد روایتی هم ندیدم. شاید وجه و دلیل این کار از نظر شافعی این باشد که حاکم شرع لازم است مرتکب کار حرام را تأدیب کند و یکی از راه‌های تأدیب، زندان است، ولی اشکالش در این است که ایشان حبس را عطف به تعزیر کرده است [چون می‌رساند که هم تأدیب شود و هم حبس شود]. شاید گفته شود: وجه آن این است که ممسک بر زنا را با ممسک برای قتل قیاس کرده است و این بر مبنای اهل سنّت درست است، ولی از نظر ما صغرا و کبرای این قیاس مردود است.

۸. حبس قوّاد (پاانداز)

اشاره

یک روایت مرسل آمده است که قوّاد حبس می‌شود، ولی مشهور میان امامیه- بلکه اجماع ایشان- این است که تعزیر می‌شود؛ یعنی ۷۵ ضربه شلاق می‌خورد و از شهرش- که اختلاف است در مرتبهٔ اوّل یا دوم- تبعید می‌شود و در این مورد روایات صریحی وجود دارد و من ندیدم از فقیهان امامیه کسی فتوای به حبس داده باشد.

امّا از اهل سنّت، ابن تیمیه در مورد زن قوّاد (پاانداز) گفته است: حکمش زندان یا تبعید و یا هرچه حاکم صلاح بداند، است.

(۱). نیل الاوطار، ج ۷، ص ۹۰.

(۲). الامّ، ج ۷، ص ۳۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷۱

روايات

۱. و إن قامت بينة على فؤاد جلد خمسة و سبعين، و نفى عن المصر الذى هو فيه، و روى أنّ النفى هو الحبس سنة أو يتوب؛ «۱»
اگر بینه قائم شد که شخصی قوّاد است ۷۵ تازیانه می‌خورد و از شهری که در آن است نفی می‌شود و روایت شده که نفی، یک سال حبس است تا توبه کند.

۲. على، عن أبيه، عن محمد بن سليمان، عن عبد اللّه بن سنان، قال، قلت لأبى عبد اللّه عليه السّلام:
أخبرنى عن القوّاد ما حدّه؟ قال: لا حدّ على القوّاد. أ ليس إنّما يعطى الأجر على أن يقود؟ قلت: جعلت فداك إنّما يجمع بين الذكر و الأنثى حراما؟ قال: ذاك المؤلّف بين الذكر و الأنثى حراما؟ فقلت: هو ذاك، جعلت فداك؟ قال: يضرب ثلاثة أرباع حدّ الزانى [خمسة و سبعين سوطا] و ينفى من المصر الذى هو فيه؛ «... ۲»
عبد اللّه بن سنان گفت: به امام صادق- علیه السلام- گفتم: حدّ قوّاد چیست؟ فرمود:
هیچ حدّی بر قوّاد نیست. مگر قوّاد کسی نیست که پول به او می‌دهند تا هدایت کند؟ گفتم:
فدایت شوم! میان زن و مرد به صورت حرام جمع می‌کند؟ فرمود: آن که میان زن و مرد به صورت حرام جمع می‌کند؟ گفتم: آری، فدایت شوم! فرمود: سه چهارم حدّ زانی [۷۵ تازیانه] می‌خورد و از شهری که در آن است تبعید می‌شود...

---

(۱). فقه الرضا، ص ۳۱۰، باب ۵۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: فقه الرضا)، ج ۱۸، ص ۸۷، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۶.
در مورد کتاب فقه الرضا چهارگونه نظر وجود دارد:
الف) بعضی انتسابش را به امام درست می‌دانند و خود حضرت رضا- علیه السلام- را بیان‌کننده احادیث می‌انگارند. این، نظر مجلسی اوّل و دوم و سیّد بحر العلوم و فاضل هندی و محدّث بحرانی و صاحب ریاض و وحید بهبهانی است.
ب) بعضی معتقدند مؤلفش ناشناخته است. این نظر حرّ عاملی، تحفة الابرار، فصول، روضات الجنات و آیة اللّه خوئی است. ایشان می‌گویند: این کتاب بسیار ضعیف است، بلکه احتمال دارد تألیف یکی از علما باشد.
ج) این کتاب نامهٔ علی بن موسی بن بابویه قمی به پسرش است. این قول صاحب ریاض العلماء است. این رأی را از استادش و سیّد قزوینی نقل می‌کند.
د) آن، همان کتاب تکلیف محمد بن علی شلمغانی است. این نظر سیّد حسن صدر است و در این مورد کتابی به نام فصل القضاء فی الکتاب المشتهر بفقه الرضا نوشته است. نک: مستدرک الوسائل، «خاتمه» (چاپ جدید)، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مکاسب (چاپ جدید)، ج ۱، ص ۵۱؛ معتمد، ج ۲، ص ۱۷۰.
(۲). کافی، ج ۷، ص ۲۶۱، ح ۱۰.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: اگر بینه قائم شد کسی میان زنان و مردان و نوجوانان برای فسق و فجور جمع می‌کند، بر حاکم است که او را ۷۵ تازیانه زند و سرش را بتراشد و در شهری که این کار را می‌کند بگرداند ... اگر این شخص تازیانه خورده دوباره دست به این کار زد مانند دفعهٔ اوّل تازیانه می‌خورد و از شهری که در آن است به جای دیگر تبعید می‌شود. «۱»

۲. سیّد مرتضی: از چیزهایی که فقط امامیه گفته‌اند این است که هر کس در مورد او بینه قائم شد که جمع میان زنان و مردان یا

مردان و نوجوانان برای گناه می‌کند، واجب است ۷۵ تازیانه بخورد و سرش را بتراشند و در شهری که مرتکب این کار می‌شود بگردانند. «۲»

۳. شیخ طوسی: اگر دو شاهد، علیه جمع کنندهٔ میان زنان و مردان و نوجوانان برای معصیت شهادت دادند یا خودش به آن اقرار کرد، واجب است سه چهارم حدّ زانی، یعنی ۷۵ تازیانه بخورد و سرش تراشیده شود و در شهر او را بگردانند. سپس از شهری که در آن چنین کاری کرده به شهری دیگر تبعید می‌شود و اگر زن چنین کاری انجام داد فقط به مقدار مرد تازیانه می‌خورد ولی دور شهر گرداندن و تراشیدن سر و تبعید، در مورد او اجرا نمی‌شود. «۳»

۴. ابو الصلاح حلبی ...: در این مورد ۷۵ تازیانه می‌خورد، سر مرد تراشیده و در شهر گردانده می‌شود. «۴»

۵. سلّار بن عبد العزیز ...: قوّاد ۷۵ تازیانه می‌خورد. اگر مرد بود علاوه بر حد، سرش تراشیده و گردانده می‌شود، ولی زن تنها تازیانه می‌خورد. سپس دو حالت دارد: یا باز تکرار می‌کنند یا نمی‌کنند. اگر تکرار کردند پس از اجرای کیفر استحقاقی، از آن شهر تبعید می‌شوند. «۵»

---

(۱). مقنعه، ص ۷۹۱.

(۲). انتصار، ص ۲۵۴.

(۳). نهایه، ص ۷۱۰.

(۴). کافی فی الفقه، ص ۴۱۰.

(۵). مراسم، ص ۲۵۷؛ نک: مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۳۴؛ وسیله، ص ۴۱۴؛ غنیهٔ النزوع، ص ۴۲۶؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۶۲؛ الجامع للشرائع، ص ۵۵۷؛ ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۲۸؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۰۱؛ مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۲۵۰؛ ذخیرهٔ الصالحین، ج ۸، ص ۴۷؛ مهذّب الاحکام، ج ۲۷، ص ۲۹۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷۳

نظر نگارنده: آنچه از نظر امامیه اجماعی است ۷۵ ضربه تازیانه است. اضافه بر آن روایت عبد اللّه بن سنان است که گذشت و مشهور این است: در آن شهر گردانده شود و در مرتبهٔ اوّل آن‌طور که در نهایه است و در مرتبهٔ دوم آن‌طور که از مفید نقل شده است، تبعید شود و من ندیدم کسی فتوا به حبس داده باشد و علت آن شاید مرسل بودن روایت و اشکال در درستی کتاب فقه الرضا باشد. آری، اگر گفتیم: منظور از نفی، حبس است یا گفتیم:

قوّاد در تبعیدگاه، زندانی می‌شود، زمینه‌ای برای قول به حبس پیدا می‌شود...

امّا اگر اجماع و شهرتی بر مسأله قائم نشود، جای بحث وجود دارد؛ زیرا در سند روایت عبد اللّه بن سنان، شخصی است به نام محمد بن سلیمان بصری یا نصری یا مصری دیلمی که غالی است و به روایتی که، او به تنهایی نقل کرده عمل نمی‌شود گرچه از رجال ابن قولویه است و ابن قولویه او را توثیق کرده است، لکن در مقابل، نجاشی و شیخ او را تضعیف کرده‌اند و این تضعیف پشتوانه‌اش تضعیف ابن غضائری «۱» است. در این صورت گفته می‌شود: این اجماع با این شکل، اجماع مدرکی است و شهرت هم نمی‌تواند ضعف سند را جبران کند، لکن در عین حال به کمتر از حد، از باب حبس و تعزیر بر ارتکاب محرمات، تعزیر می‌شود. البته در اعتبار کتاب ابن غضائری نیز بحث است.

آرای دیگر مذاهب

۶. ابن تیمیه: آیا حاکم می‌تواند زن قوّادی را که میان مردان و زنان جمع می‌کند و مورد ضرب واقع شده و حبس هم شده ولی باز

دست به این کار می‌زند و به همسایه‌ها ضرر می‌رساند به جای دیگر تبعید کند یا نه؟
جواب: آری، ولیّ امر به عنوان رئیس نیروی انتظامی می‌توانـد جلو آزار او را به هر نحو صـلاح می‌داند بگیرد یا او را حبس یا تبعید کنـد یا از روش‌های دیگر که صـلاح می‌دانـد اسـتفاده کند. عمر بن خطاب دسـتور می‌داد عزب‌ها میان متأهّلان زندگی نکنند و نیز متأهّلان در میان عزب‌ها. و مهاجران هم در زمان پیامبر وقتی به مـدینه آمدند چنین کردند، و جوانی را که ترس فتنه از او داشـتند از مدینه به بصره تبعید کردند و در صحیحین آمده است که پیامبر مخنّث‌ها را تبعید کرد و دستور داد: آنان را از خانه‌ها بیرون کنند از ترس اینکه مبادا زنان را به فساد بکشانند. امّا قوّاد از همهٔ این‌ها بدتر است و خداوند او را با کسانی که

---

(۱). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۲۶.

طبسی، نجم الـدین، حقوق زنـدانی و موارد زنـدان در اسـلام، در یک جلـد، بوسـتان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زنـدانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۲۷۴

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷۴

مرتکب گناه می‌شوند کیفر می‌دهد. «۱»

مدّت تبعید

محقق حلّی: قول شیخ طوسی که، «قوّاد در شهر گردانده می‌شود سپس از شهری که در آن چنین کاری کرده به شهری دیگر تبعید می‌شود» آیا این تبعید مدت مشخصی دارد یا نه؟
جواب: این تبعیـد، مـدت مشخصـی نـدارد و به نظر امـام بسـتگی دارد؛ زیرا شـرع مـدتی را تعیین نکرده است و در نتیجه به نظر امام بستگی دارد؛ چون امام برای تشخیص مصلحت، نصب شده است. «۲»
نظر نگارنده: بحث دربارهٔ این موضوع- إن شاء اللّه- مفصّلا در کتاب ما (النفی و التغریب) خواهد آمد.

۹. آیا در لواط، حبس هست؟

اشاره

از نظر امامیه حدّ لواط برای فاعل و مفعول کشتن است و دلیل آنان، روایات صریح و اجماع است، روایات به زودی خواهد آمد، امّا اجماع را ابن زهره در غنیـهٔ النزوع و سیّد مرتضـی در انتصار، مـدّعی شده‌اند. امّا اهل سنّت برخی نظر به تعزیر و حبس ابد در لواط دارند چنان که در معالم القربه از قرشی آمده است.

روایات

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب، عن مالک بن عطیّـهٔ، عن أبی عبـد اللّه علیه السّـلام فی حـدیث: إنّ أمیر المؤمنین علیه السّـلام قال لرجل أقرّ عنـده باللواط أربعا: یا هذا! إنّ رسول اللّه حکم فی مثلک بثلاثهٔ أحکام فاختر أیّهنّ شـئت. قال: و ما هنّ یا أمیر المؤمنین؟ قال: ضـربهٔ بالسـیف فی عنقک بالغهٔ ما بلغت؛ أو إهـداء من جبل مشـدود الیدین و الرجلین، أو إحراق بالنار

؛ «۳...»

از امام صادق- علیه السلام- روایت شده که حضرت امیر- علیه السلام- به مردی که چهار بار نزد او به لواط اقرار کرده بود فرمود: ای مرد! پیامبر خدا دربارهٔ مثل تو به سه چیز

---

(۱). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۹۹، مسألهٔ ۴۳۳.

(۲). نکت النهایه، ج ۳، ص ۳۱۴.

(۳). کافی، ج ۷، ص ۲۰۱، ح ۱؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۱۹، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷۵

حکم کرده است هر کدام را می‌خواهی برگزین. گفت: ای أمیر مؤمنان! آن سه حکم چیست؟ فرمود: یک ضربهٔ شمشیر به شدت هرچه تمام‌تر به گردنت؛ انداختن از کوه با دست و پای بسته؛ سوزاندن به آتش...

۲. محمد بن علی بن محبوب، عن بنان بن محمد، عن العباس غلام لأبی الحسن الرضا علیه السّلام یعرف بغلام ابن شراعهٔ، عن الحسن بن الربیع، عن سیف التمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: أتی علی بن أبی طالب علیه السّلام برجل معه غلام یأتیه، و قامت علیها بذلک البیّنهٔ. فقال: یا قنبر! النطع «۱» و السیف، ثم أمر بالرجل فوضع علی وجهه و وضع الغلام علی وجهه ثم أمر بهما، فضربهما بالسیف حتی قدّهما بالسیف جمیعا؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: مردی را به همراه نوجوانی که با او لواط می‌کرد خدمت علی- علیه السلام- آوردند و بینه علیه آنان قائم شده بود. حضرت فرمود: ای قنبر! فرش چرمی و شمشیر. سپس دستور داد مرد و نوجوان هر دو، صورتشان را بر زمین گذاشتند و با یک ضربهٔ شمشیر سر هر دو را جدا کرد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ صدوق: بدان کیفر کسی که با نوجوانی لواط کرده این است که به آتش سوخته شود یا دیواری بر روی او خراب شود یا یک ضربت شمشیر بخورد. «۳»

۲. شیخ مفید: لواط، یعنی امر منکر با مردان و دو قسم است: یکی انجام عمل در غیر از دبر که در ران‌ها باشد در این صورت فاعل و مفعول صد تازیانه می‌خورند در صورتی که عاقل و بالغ باشند و کاری به محصن بودن یا نبودن ندارد- چنان که در زنا رعایت می‌شد- بلکه حدّ این دو، برای این کار تازیانه است. قسم دوم داخل کردن در دبر است که حدّ آن کشتن است، چه محصن باشند و چه نباشند. «۴»

۳. شیخ طوسی: هر کسی حکم لواط بر او ثابت شود و ادخال کرده باشد حدّش این

---

(۱). فرش چرمین که محکوم به اعدام را بر آن نشانیده سرش را می‌بریدند. نک: محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۴، ص ۴۷۴۵.

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۵۴، ح ۸؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: تهذیب الاحکام) ج ۱۸، ص ۴۱۹، ح ۲.

گفته است: این مورد، حمل می‌شود بر اینکه، آن غلام، بالغ بوده است. نک: مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۸۰.

(۳). مقنع، ص ۱۴۴.

(۴). مقنعه، ص ۷۸۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷۶

است که یا از کوه یا دیواری بلند رها شود یا دیواری روی او خراب گردد یا گردنش زده شود یا امام و مردم او را سنگسار کنند یا به آتش او را بسوزانند. امام هر کدام را خواست انجام می‌دهد و اگر هر یک از این حدها غیر از سوزاندن را جاری کرد می‌تواند پس از آن وی را بسوزاند به جهت اینکه کیفر را شدید و بزرگ نشان دهد و می‌تواند نسوزاند هر طور که مصلحت و موقعیت ایجاب کند. «۱»

۴. قاضی ابن برّاج: اگر بر لواطکننده، حکم لواطی که همراه با دخول است، ثابت شد حدّش یکی از این اقسام است: از دیوار بلند پرت شود یا دیواری بر او خراب شود یا از کوه انداخته شود یا گردنش زده شود یا امام و مردم او را سنگسار کنند یا به آتش سوزانده شود و امام هر یک را خواست اجرا می‌کند، به صلاحدید امام بستگی دارد و اگر هر یک، غیر از سوزاندن را جاری کرد می‌تواند پس از آن وی را نیز بسوزاند. «۲»

۵. یحیی بن سعید: در لواط با مرد، اگر دخول کند موجب رجم یا سوزاندن به آتش یا انداختن از بلندی یا خراب کردن دیوار روی او یا زدن گردن می‌شود و حاکم می‌تواند پس از آن در صورتی که زنده‌اش را نسوزانده، مرده‌اش را بسوزاند. «۳»

آرای دیگر مذاهب

برخی از اهل سنّت با ما موافقت کرده‌اند و برخی میان فاعل و مفعول فرق گذاشته‌اند و حنفیه تنها به حبس یا تعزیر فتوا داده‌اند.

۱. ابن حزم: اگر لواط ثابت شود نه کشتنی در کار است و نه حدّی؛ چون نه خداوند آن را واجب کرده و نه رسولش. پس حکمش این می‌شود که منکری انجام داده و آن چه به دستور رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- در اینجا واجب است تغییر منکر با دست است. پس واجب است تعزیر شود به مقداری که رسول اللّه در منکرات تعیین فرموده است نه بیشتر و جلو زیان و آزار او به مردم گرفته شود ... امّا زندان کردن لواطکننده چون خداوند متعال می‌فرماید ...: وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ؛ «... ۴» و در

---

(۱). نهایه، ص ۷۰۴؛ مبسوط، ج ۸، ص ۷.

(۲). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۳۰.

(۳). جامع للشرائع، ص ۵۵۵؛ نک: خلاف، ج ۵، ص ۳۸۱، مسألهٔ ۲۲؛ غنیهٔ النزوع، ص ۴۲۶؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۶۰؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، کتاب «حدود»، ص ۳۸۱.

(۴). مائده (۵) آیهٔ ۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۷۷

نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدّی دستیار هم نباشید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است. یقینا هر انسانی که دارای شعوری سالم است می‌داند که دور کردن چنین ضرری- عمل قوم لوط که فاعل و مفعول واقع می‌شدند- از مردم، کمک به خوبی‌ها و تقواست و رها کردنشان و آزاد گذاشتن آن‌ها کمک به گناهان و تجاوزگری است. پس باید به گونه‌ای آنان را بازداریم که خونشان و جان و مالشان حلال نگردد. «۱»

۲. قرشی: ابو حنیفه گفته است: حدّی در لواط نیست، ولی تعزیر و حبس می‌شود تا بمیرد؛ چون خداوند آن را «فاحشه» نامیده است و حدّ فاحشه را زندان ابد قرار داده است. «۲»

۳. جزیری ...: حنفیه گفته‌اند: حدّی بر لواط نیست، ولی تعزیری که به نظر امام بازدارندهٔ مجرم باشد، لازم است و اگر دوباره از او سرزد و دست برنداشت با شمشیر اعدام می‌شود از باب تعزیر نه از باب حد؛ چون نصّی در این زمینه نرسیده است. «۳»

نظر نگارنده: در این استدلال اشکال است مخصوصا استدلال به آیهٔ شریفه؛ چون به اجماع شیعه و سنی- مگر یکی از معاصران- آیه نسخ شده است.

۱۰. حبس وطی‌کننده با کنیز مشترک

اشاره

اگر کنیزی مال دو مرد مسلمان یا یک مسلمان و یک کافر باشد و یکی بدون اجازهٔ شریکش کنیز را وطی کند، فقیهان ما گفته‌اند: به اندازه‌ای که مال خودش بوده، حد از او ساقط می‌شود و به مقدار باقی تازیانه می‌خورد و این حکم را مقیّد به مسلمان نکرده‌اند، ولی از بعضی چنین برمی‌آید که حکم در صورت اشتراک میان مسلمان و یهودی است و در صورت وطی، حبس می‌شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: اگر دو تن صاحب یک کنیز باشند و یکی از آن‌ها کنیز را وطی کرد

---

(۱). محلّی، ج ۱۱، ص ۳۸۵.

(۲). معالم القربه، ص ۲۸۱.

(۳). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۱۴۱؛ نک: خلاف، ج ۵، ص ۳۸۱، مسألهٔ ۲۲؛ محلّی، ج ۱۱، ص ۳۸۵؛ مغنی، ج ۸، ص ۱۸۸؛ لباب، ج ۳، ص ۱۹۲. در آن، این عبارت اضافه است: «و یودع فی السجن؛ و در زندان قرار داده می‌شود».

نصف حد می‌خورد و اگر کسی کنیزی را که جزء غنایم است پیش از تقسیم، وطی کرد امام هر مقدار صلاح بداند او را تعزیر می‌کند و کنیز را برای او قیمت می‌گذارد و سهم او را کم و باقی را میان مسلمانان تقسیم می‌کند. «۱»

۲. محقق حلّی: دهم: اگر یکی از دو شریک مالک کنیز، وی را وطی کرد، در صورتی که وطی به شبهه باشد، حد ساقط می‌شود و اگر به شبهه نباشد حد ثابت است، ولی به اندازه‌ای که وطی‌کننده سهم دارد حد از او ساقط می‌گردد و به مجرد وطی، بنابر قول اصح برای او قیمت‌گذاری نمی‌شود «... ۲»

صاحب جواهر متعرّض شرح این عبارت شده و دلیل‌های مورد را کاملا و به خوبی ذکر کرده است. مراجعه شود. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۳. کندی: مسأله: اگر کنیزی مشترک میان یهودی و مسلمانی باشد و یهودی او را وطی کند حکمش چیست؟ گفت: حد از او ساقط است، ولی با حبس و تعزیر، کیفر می‌بینند و الزام می‌شود سهم خودش را به نفع مسلمانان بفروشد. «۴»

---

(۱). مقنعه، ص ۷۸۵.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۶۰.

(۳). جواهر الکلام، ج ۲۴، ص ۲۴۶.

(۴). مصنّف، ص ۲۲۹.

فصل دهم حبس برای شراب و مست‌کننده‌ها

اشاره

به مواردی از حبس دست یافتیم که می‌شود عنوان آن را «حبس برای شراب و مست‌کننده‌ها» گذاشت؛ مانند حبس شراب‌خوار در روز ماه رمضان، ساقی شراب، مست تا وقتی که هوشیار شود و مست در صورتی که به چیزی اقرار کند.

البته در برخی از عناوین فوق نص وارد شده، مثل مورد اوّل، ولی- تا آنجا که ما اطلاع داریم- هیچ‌یک از فقیهان ما به حبس در آن فتوا نداده‌اند مگر مقداری که در بحث سابق به آن اشاره کردیم. و در بعضی از آن‌ها فقط فتوا هست بدون اینکه به نص و حدیثی مستند شده باشد. شاید به قواعد و اصولی که نزد ایشان مقبول بوده است استناد جسته‌اند؛ مانند ساقی شراب که در آن نص و حدیثی نیامده و قائلی هم غیر از شافعی ندارد و مانند حبس مست چنان که در مصنّف ابن ابی شیبه است و مانند مستی که اقرار به چیزی می‌کند یا مسلمانی را قذف می‌کند چنان که در الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است، با اینکه اقرارهای مست از نظر ما مردود است و اعتباری ندارد و در ذیل، تفصیل این موارد می‌آید:

۱. حبس مشروبخوار در روز ماه مبارک رمضان

اشاره

۱. أبو علی الأشعری، عن محمد بن سالم، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر رفعه، عن أبی مریم، قال: أتی أمیر المؤمنین علیه السّلام بالنجاشی الشاعر قد شرب الخمر فی شهر رمضان فضربه ثمانین ثم حبسه لیلهٔ، ثم دعی به من الغد، فضربه عشرین سوطا، فقال له: یا أمیر المؤمنین! فقد ضربتنی فی شرب الخمر و هذه العشرین ما هی؟ فقال: هذا لتجرّیک علی شرب الخمر فی شهر رمضان؛ «۱»

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۱۶، ح ۱۵؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۷۴، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۴۰،

نجاشی شاعر را خدمت حضرت امیر- علیه السلام- آوردند. وی در روز رمضان شراب نوشیده بود حضرت هشتاد تازیانه به او زد و او را یک شب حبس کرد فردا او را فراخواند و بیست تازیانه دیگر به او زد. نجاشی گفت: ای امیر مؤمنان! برای شرب خمر تازیانه زدی، ولی این بیست تا، دیگر چیست؟ فرمود: این برای گستاخی نوشیدن خمر در ماه رمضان است.

این روایت را در عنوان «حبس در فاصلهٔ میان دو حد» همراه با مصادر آن آوردیم و راجع به آن بحث کردیم.

آرای فقیهان شیعه

۱. ابن برّاج: اگر در ماه رمضان یا در مکان شریفی مثل حرم خداوند متعال و حرم رسول اللّه یا حرم یکی از امامان مسکر نوشید علاوه بر حد، تعزیر هم می‌شود، به جهت اینکه حرمت این زمان یا مکان را زیر پا گذاشته است. «۱»

۲. علّامه حلّی: اگر در ماه رمضان یا در مکان و زمان شریفی مسکر نوشید، حد بر او جاری می‌شود و سپس به مقداری که امام صلاح بداند تعزیر می‌شود. «۲»

۳. شیخ عباس قمی: هر کس در ماه رمضان خمر بنوشد هشتاد تازیانه می‌خورد و یک شب زندانی می‌شود و سپس برای حرمت ماه، بیست تازیانه می‌خورد. حضرت علی- علیه السلام- با نجاشی شاعر چنین کرد. «۳»

نظر نگارنده: شاید این حبس در فاصلهٔ میان دو حد (یا یک حد و یک تعزیر) برای ترس از فرار باشد نه اینکه یک عقوبت مستقل باشد که شراب‌خوار روز ماه رمضان، مستحقّ آن باشد؛ بر خلاف آن چه از لبّ الوسائل و ولایهٔ الفقیه، «۴» برمی‌آید. مراجعه فرمایید.

۴. آیهٔ اللّه خوانساری: ادعا شده که خلافی در وجوب حکم، یعنی عقوبت بیشتر از حد به جهت شکستن حرمت مکان یا زمان نیست؛ مانند وجوب اصل حد. ولی در این مطلب اشکال است؛ زیرا اگر در روایت مرسل مذکور، از جهت ارسال اشکالی نباشد

ص ۲۹۷، ح ۷۲؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۸۲، ح ۱۳۵۵۶.

(۱). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۵۳۶؛ نک: کافی فی الفقه، ص ۴۱۹.

(۲). تحریر الکلام، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۳). لبّ الوسائل (در ضمن بدایهٔ الهدایه از حرّ عاملی)، ج ۲، ص ۴۶۸.

(۴). ج ۲، ص ۴۵۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۱

حکایت از فعل است و جهت وجوب و استحباب دانسته نشد پس دلیلی بر وجوب نیست و علتی که ذکر شد به گونه‌ای نیست که از آن وجوب استفاده شود. «۱»

۲. حبس ساقی شراب

شافعی: بفرمایید اگر مردی به دیگری خمر نوشانید، آیا هر دو حدّ خمر می‌خورند یا فقط کسی که می‌نوشد، حد می‌خورد...؟ گفت ...: حد نمی‌خورد، مگر فاعل و کشته نمی‌شود مگر قاتل، ولی دیگری تعزیر و حبس می‌شود. «۲»

نظر نگارنده: در حدیث «مناهی» آمده است:

محمد بن علی بن الحسین بإسناده، عن شعیب بن واقد، عن الحسین بن زید، عن الصادق، عن آبائه علیهم السّلام: إنّ رسول اللّه نهی أن یشتری الخمر، و أن یسقی الخمر، و قال: لعن اللّه الخمر و غارسها و عاصرها و شاربها و ساقیها و بایعها و مشتریها و آکل ثمنها و حاملها و المحمولهٔ إلیه؛ «۳»

همانا رسول اللّه نهی کرد که شراب، فروخته و یا نوشانده شود و فرمود: خداوند لعنت کند شراب را و کسی که آن را کاشته است و کسی که آن را فشرده است و نوشندهٔ آن و نوشانندهٔ آن و فروشنده و خریدار آن و خورندهٔ پول آن و کسی که آن را حمل و نقل می‌کند و کسی که شراب برای او برده می‌شود.

این روایت را با کمی تفاوت، ابن ابی شیبه نیز نقل کرده است. «۴»

پس می‌توان گفت: نوشاندن شراب با توجه به این روایت، حرام و کمک بر گناه است و از این رو تعزیر می‌شود، البته در صورتی که بگوییم: تعزیر بر محرمات، شامل حبس هم می‌شود.

لکن بعضی گفته‌اند: سند روایت «مناهی»، ضعیف است و هر اعانتی حرام نیست که بحث آن گذشت. مراجعه شود. «۵» و من کسی

از فقیهان را ندیدم که متعرّض این فرع شده باشد.

---

(۱). جامع المدارک، ج ۷، ص ۶۵.

(۲). الامّ، ج ۷، ص ۳۳۱؛ نک: تفریع، ج ۲، ص ۲۲۶.

(۳). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۱۶۵، ح ۵؛ نک: مرآهٔ العقول، ج ۲۲، ص ۲۵۴.

(۴). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۴۴۷، ح ۱۶۶۶؛ نک: کنز العمّال، ج ۵، ص ۳۴۸، ح ۱۳۱۷۷؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۳۳، ح ۱۲۹۷۶.

(۵). همین کتاب، ص ۴۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۲

۳. حبس مست تا هوشیاری

آرای دیگر مذاهب

ابو ماجد حنفی: من نزد عبد اللّه بن مسعود نشسته بودم یکی از مسلمانان پسر برادرش را پیش او آورد و گفت: ای ابو عبد الرحمن! این پسر برادرم را مست یافتم. عبد اللّه گفت:

خوب تکانش دهید و دهانش را بو کنید. تکانش دادند و دهانش را بو کردند دیدند مست است. او را به زندان بردند فردا که شد من آمدم و او را آوردند. «۱»

بیهقی: ابو عبیده گفت: این حدیث را برخی از اهل علم قبول ندارند. شیخ گفته است: به جهت اینکه یحیی بن جابر ضعیف و ابو ماجد مجهول است. «۲»

نظر نگارنده: وجهی برای تأخیر حد نیست، مگر اینکه گفته شود: آدم مست چون درد و شکنجهٔ حد را حس نمی‌کند برای اینکه آن را بچشد تأخیر می‌افتد یا نصّی در مقام- اگر باشد- هست و شیخ طوسی هم به فاصله فتوا داده بدون اینکه به حبس اشاره کند و گفته است: بر مست در حالت مستی حد جاری نمی‌شود، بلکه صبر می‌کنند تا هوشیار شود بعد بر او حد جاری می‌شود. «۳»

بیهقی: فقیهان اهل مدینه می‌گفتند: مست تازیانه نمی‌خورد تا هوشیار شود. «۴»

۴. حبس مست اقرارکننده به حق

اشاره

مست اگر به حقّی اقرار کرد از او پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا از نظر ما اقرارهای مست غیر از آن چه دلیل داریم؛ مثل ضمان تلف‌شده‌ها، کافی نیست. آری، از فقیهان ما ابن جنید اسکافی نظرش این است که اقرار مست پذیرفته می‌شود. ولی از نظر اهل سنّت اقرارهای مست در حقّ الناس قبول می‌شود؛ مانند اقرار به قذف که حبس می‌شود تا هوشیار شود و برای قذف حد می‌خورد سپس حبس می‌شود و برای شرب خمر حد می‌خورد.

---

(۱). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۳۶، ح ۸۶۷۴؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۷۰، ح ۱۳۵۱۹؛ کنز العمّال، ج ۵، ص ۴۰۱، ح

.۱۳۴۲۶

(۲). سنن الکبری، ج ۸، ص ۳۱۸.

(۳). نهایه، ص ۷۱۲؛ نک: محلّی، ج ۱۱، ص ۳۷۱؛ اختیار، ج ۴، ص ۹۸.

(۴). سنن الکبری، ج ۸، ص ۳۱۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۳

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: از نظر ما حکم اقرار مست در مورد چیزهایی که به نفع یا به ضررش می‌باشد، فرق می‌کند؛ مثلا از نظر ما سخن او در مورد طلاق، عتق و همهٔ عقودش صحیح نیست، امّا اگر زنا کرد یا لواط کرد یا جنابت انجام داد یا قذف نمود یا دزدی کرد، مثل آدم هوشیار همهٔ این احکام بر او بار می‌شود. امّا در مورد کفر، صحیح این است که بگوییم:

حکم کفر بر او بار می‌شود. «۱»

۲. محقق حلّی: حتما اقرارکننده باید مکلّف، حرّ، مختار و جایز التصرف باشد ... و اگر مجنون اقرار کرد صحیح نیست همچنین آدم مکره و مست. «۲»

۳. علّامه حلّی: محجوران هفت دسته‌اند ...: دوم، مجنون است که در همهٔ موارد قولش مردود است و در حکم آن است آدم خواب، بی‌هوش، مبتلا به برسام (که هذیان می‌گوید)، مست و کسی که [داروی] خواب‌آور خورده است، گرچه با قصد بدون هیچ ضرورتی باشد. «۳»

۴. سیّد عاملی: امّا در مورد مست، در تذکرة الفقهاء گفته است: مستی که در حال مستی نمی‌فهمد یا خوب نمی‌فهمد، اقرارش از نظر همهٔ علمای ما پذیرفته نیست و نیز گفته است: از نظر ما فرقی نمی‌کند در اینکه از روی عمد مست کرده باشد یا نه؛ و به مخالفت ابو علی که گفته است: اگر مستی او به جهت نوشیدن اختیاری حرام باشد، به اقرار خودش ملزم می‌شود همچنان که ملزم می‌شود نمازش را قضا کند، التفات نمی‌شود و در این کلام ابو علی اشکال است؛ زیرا اینکه از او خواسته می‌شود نمازش را قضا کند، اقتضا ندارد که به دیگر اقوال و افعالش توجه شود. و چه بسا بین آن که عمدا مست کرده و غیر آن، فرق است «... ۴»

۵. شیخ محمد حسن نجفی گفته است: همچنین اقرار از جانب مست، هرچند به وسیلهٔ حرام باشد، صحیح نیست گرچه قضای نماز بر او واجب است بر خلاف اسکافی که گفته است: هر کس با حرام و با اختیار مست کرده باشد، ملزم به اقرار آن می‌شود «... ۵»

---

(۱). مبسوط، ج ۷، ص ۲۸۷.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۵۲.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۲۷۷.

(۴). مفتاح الکرامه، ج ۹، ص ۲۲۸.

(۵). جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۱۰۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۴

آرای دیگر مذاهب

جزیری: (از اهـل سنّت نقـل کرده است که اقرارهـای وی قبول می‌شود): علمـا گفته‌انـد: اگر مست به حقّی از حقّ الناس اقرار کرد، برای مجـازاتش آن حق از او گرفته می‌شود؛ چون خودش به خودش نقص و ضـرر وارد کرده است. پس وقـتی به قـذف مرد یـا زن مسلمان در حال مستی اقرار کرد حبس می‌شود تا هوشیار شود و حدّ قذف می‌خورد.

باز زندانی می‌شود تا تحمّل پیدا کند آن وقت، بار دیگر برای شرب خمر حد می‌خورد. «۱»

۵. حبس تکرار کنندهٔ جرم شراب‌خواری

۱. عن معمر، عن أیوب، عن ابن سیرین، قال: کان أبو محجن لا یزال یجلد فی الخمر، فلمّا أکثر علیهم سجنوه و أوثقوه؛ «... ۲»

ابو محجن پیوسته به دلیل شـرب خمر حد می‌خورد؛ چون در این کار زیاده‌روی کرد (و ترسی از حد و تازیانه نداشت)؛ زندانی‌اش کردند و در بندش کشیدند...

نظر نگارنـده: امّا از نظر ما، مرتکبان گناه کبیره، در مرتبهٔ سوم یا چهارم بعد از اقامهٔ دو بار حد، کشـته می‌شوند. «۳» پس جایی برای زنـدان و دربنـد کشـیدن نیست. ابـو محجن، نـامش عمرو بن حـبیب ثقفی از صـحابه است که در سـال نهم اسـلام آورد. او غرق در شراب‌خـواری بود که از ترس حـد و سـرزنش، آن را ترک نمی‌کرد. عمر او را هفت یـا هشت بـار تازیـانه زد و به جزیره‌ای در دریا تبعید کرد «... ۴»

---

(۱). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۲۸.

(۲). مصنّف عبد الرزاق، ج ۹، ص ۲۴۳.

(۳). روضهٔ البهیّه، ج ۹، ص ۲۰۵ و ۳۴۵.

(۴). اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۹۰. نظر نگارنده: عجیب نیست که صـحابیی شراب بنوشد. عبد الرزاق در مصنّف خود (ج ۹، ص ۲۴۰) بابی را به عنوان؛ فیمن حـدّ من أصـحاب النبی؛ اصـحابی که حـد خوردنـد» قرار داده است و این دلالت می‌کنـد که نظریـهٔ «عـدالت صحابه» صحیح نیست.

فصل یازدهم حبس در مسائل زناشویی

۱. حبس «مولی» که از رجوع یا طلاق امتناع می‌ورزد

اشاره

روایات درباره «مولی» که از رجوع یا طلاق امتناع می‌ورزد به مرز «استفاضه» می‌رسد و در میان ما مخالفی وجود ندارد چنان که در ریاض المسائل و جواهر الکلام به آن تصریح شده است.

در این باره گفتار صدوق در مقنع و شـیخ طوسـی در مبسوط، خلاف و نهایه و دیلمی در مراسم و قاضی در مهذّب و دیگران، برای ما کافی است گرچه برخی همانند حلبی در کافی فی الفقه به «حبس» تصریح ندارند و به سخت‌گیری در خوردن و آشامیدن بسنده کرده‌اند.

در میان عامّه یکی از اقوال، حبس است چنان که در سنن ترمذی و الأمّ شافعی به آن اشاره شده است.

معنای «ایلاء»

علّامه مجلسی گفته است: ایلاء از نظر لغت، یعنی سوگند و از نظر شرع، یعنی زوج دائم سوگند بخورد زوجهٔ مدخول بهای خود را برای همیشه یا در مدت بیش از چهار ماه، وطی در قبل نکند تا اینکه [از این راه] به او آزار رساند. در جاهلیت ایلاء همانند ظهار یک نوع طلاق بوده است که شرع حکم آن را تغییر داد و برای آن احکام خاصّی وضع کرد که اگر دارای آن شرایط بود [ایلاء محسوب می‌شود] و اگر شرایط را دارا نبود، قسم به حساب می‌آید و

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۶

آن چه در قسم معتبر است در آن هم اعتبار دارد و یا حکم قسم در مورد آن اجرا می‌شود. «۱»

آیه [/ ۲ سوره بقره]

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ، فَإِنْ فَاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ* وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ «۲»

برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود، سوگند می‌خورند [ایلاء]، چهار ماه انتظار [و مهلت] است، پس اگر [به آشتی] بازآمدند، خداوند آمرزنده و مهربان است و اگر آهنگ طلاق کردند، در حقیقت خدا شنوای داناست.

روایات

۱. الحسین بن محمد، عن معلی بن محمد، عن الحسن بن علی، عن حمّاد بن عثمان عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال فی المؤلی إذا أبی أن یطلق قال: کان أمیر المؤمنین علیه السّلام یجعل له حظیرة من قصب و یحبسه فیها و یمنعه من الطعام و الشراب حتی یطلّق؛ «۳»

حمّاد بن عثمان از امام صادق- علیه السلام- در مورد «مولی» که از طلاق دادن امتناع ورزد روایت کرد که فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- او را در اتاقکی از نی زندانی می‌کرد و مانع خوردن و آشامیدن وی می‌گشت تا طلاق دهد.

شیخ طوسی این روایت را در تهذیب الاحکام «۴» و استبصار «۵» از کافی نقل کرده است.

۲. الحسین بن محمد، عن حمدان القلانسی، عن إسحاق بن بنان، عن ابن بقاح، عن غیاث بن إبراهیم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: کان أمیر المؤمنین علیه السّلام إذا أبی المؤلی أن یطلّق جعل له حظیرة من قصب و أعطاه ربع قوته حتی یطلق؛ «۶»

غیاث بن ابراهیم از امام صادق- علیه السلام- روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- هنگامی که «مولی» از طلاق دادن امتناع می‌ورزید او را در اتاقکی از نی قرار می‌داد و به اندازهٔ یک چهارم غذا به وی می‌داد تا طلاق دهد.

---

(۱). مرآة العقول، ج ۲۱، ص ۲۲۰.

(۲). بقره (۲) آیات ۲۲۶- ۲۲۷.

(۳). کافی، ج ۶، ص ۱۳۳، ح ۱۰، وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۵، ص ۵۴۵، ح ۱.

(۴). ج ۸، ص ۶، ح ۱۳.

(۵). ج ۳، ص ۲۵۷، ح ۱.

(۶). کافی، ج ۶، ص ۱۳۳، ح ۱۳؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۵، ص ۵۴۵، ح ۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۷

۳. روی عن أمیر المؤمنین علیه السّلام أنّه بنی حظیرة من قصب و جعل فیها رجل [رجلا- فی وسائل الشیعهٔ] آلی من امرأته بعد أربعهٔ

أشهر و قال له: إما ترجع إلى المناكحة أو أن تطلّق و إلّا أحرقت عليك الحظيرة؛ «۱»

روایت شده که امیر المؤمنین- علیه السلام- اتاقکی از نی ساخت و در آن مردی را قرار داد که زنش را بیش از چهار ماه ایلاء کرده بود و به او گفت: یا با او همبستر می‌شوی یا طلاقش می‌دهی وگرنه اتاقک را به آتش می‌کشم.

۴. حدّثنی أبی عن صفوان، عن ابن مسکان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: الإیلاء هو أن یحلف الرجل علی امرأته ألّا یجامعها، فإن صبرت علیه فلها أن تصبر، فإن رفعته إلی الإمام، أنظره أربعة أشهر، ثم یقول له بعد ذلك: إمّا أن ترجع إلی المناكحة و إمّا أن تطلّق و إلّا حبستک أبدا؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: ایلاء این است که مرد سوگند بخورد که با زنش همبستر نشود در این صورت اگر زن خواست، می‌سازد و اگر به امام شکایت کرد، مرد را چهار ماه مهلت می‌دهد سپس به او می‌گوید: یا با او همبستر می‌شوی و یا وی را طلاق می‌دهی وگرنه تو را حبس ابد می‌کنم.

۵. و روی أنّه إن فاء و هو أن یرجع إلی الجماع، و إلّا حبس فی حظیرة من قصب و شدّد علیه فی المأكل و المشرب حتی یطلّق؛ «۳»

روایت شده که اگر رجوع کرد؛ یعنی حاضر شد به همبستری [که مطلوب حاصل شده] وگرنه در اتاقکی از نی زندانی می‌شود و در خوردن و آشامیدن سختگیری می‌شود تا طلاق دهد.

۶. و عنه [محمد بن یعقوب] عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحكم، عن علی بن أبی حمزة، عن أبی بصیر، قال: سمعت أبا عبد اللّه علیه السّلام یقول: إذا آلی الرجل من امرأته، و هو أن یقول: و اللّه لا أجامعک كذا و كذا أو یقول: و اللّه لأغیظنك، ثم یغاضبها، ثم یتربّص بها أربعة أشهر، فإن فاء، و الإیفاء أن یصالح أهله أو یطلّق عند ذلك و لا یقع بینهما طلاق حتی یوقف و إن كان بعد الأربعة أشهر حبس حتی یفیء أو یطلّق؛ «۴»

(۱). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۳؛ وسائل الشیعة (به نقل از: تفسیر قمی)، ج ۱۵، ص ۵۴۶، ح ۶. در وسائل الشیعة «إما ان ترجع» دارد؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۶۹، ح ۱.

(۲). تفسیر قمی، ج ۱، ص ۷۳؛ وسائل الشیعة (به نقل از: تفسیر قمی)، ج ۱۵، ص ۵۴۱، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۶۹، ح ۲؛ جامع احادیث الشیعة، ج ۲۲، ص ۳۱۰ و ۳۱۲.

(۳). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۳۹، ح ۲؛ وسائل الشیعة (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۵، ص ۵۴۵، ح ۴.

(۴). تهذیب الاحكام، ج ۸، ص ۲، ح ۲؛ استبصار (به نقل از: كافی، ج ۶، ص ۱۳۱، ح ۳. در آن كلمهٔ «حبس» نیست.)، ج ۳، ص ۲۵۵، ح ۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۸

ابو بصیر گفت: شنیدم از امام صادق- علیه السلام- كه می‌فرمود: اگر مرد زن خود را ایلاء كند؛ یعنی بگوید: سوگند به خدا كه با تو همبستر نشوم چنین و چنان؛ یا بگوید:

سوگند به خدا كه تو را به خشم آورم! آن‌گاه به خشمش آورد و چهار ماه او را در انتظار بگذارد. پس اگر رجوع كرد و رجوع به این است كه با زنش مصالحه می‌كند [كه مشكل حل می‌شود] یا در این موقع طلاق می‌دهد و تا توقیف نشده طلاق میان آن دو واقع نمی‌شود.

اگر پس از چهار ماه باشد زندانی می‌شود تا رجوع كند یا طلاق دهد.

۷. و اعلم- یرحمك اللّه- أنّ الإیلاء أن یحلف أن لا یجامع امرأته، فله إلی أن یذهب أربعة أشهر، فإن فاء بعد ذلك و هو أن یرجع إلی الجماع، فهی امرأته و علیه كفّارة الیمین، و إن أبی أن یجامع بعد أربعة أشهر، قیل له: طلّق، فإن فعل، و إلّا حبس فی حظیرة من

قصب، و شدّد علیه فی المأکل و المشرب حتی یطلّق؛ «۱»

بدان- خدا تو را رحمت کناد- ایلاء این است که مرد سوگند بخورد با زنش همبستر نشود در این صورت چهار ماه که گذشت اگر رجوع کرد؛ یعنی حاضر شد همبستر شود آن زن همسر اوست و کفّارهٔ قسم باید بدهد، ولی اگر پس از چهار ماه از همبستری امتناع ورزید به او گفته می‌شود: طلاق بده. وگرنه در اتاقکی از نی زندانی می‌شود و در خوردن و آشامیدن بر او سخت می‌گیرند تا طلاق دهد.

۸. حدّثنی زید بن علی، عن أبیه، عن جدّه، عن علی- رضی اللّه عنهم- أنّه کان یوقف المولی بعد الأربعهٔ الأشهر، فیقول: إمّا أن تفیء، و إمّا أن تعزم الطلاق، فإن عزم للطلاق کانت تطلیقهٔ واحدهٔ؛ «۲»

علی «مولی» را پس از چهار ماه توقیف می‌کرد و می‌گفت: یا رجوع می‌کنی یا طلاق می‌دهی. اگر تصمیم به طلاق می‌گرفت یک طلاقه شمرده می‌شد (نه طلاق بائن).

۹. حدّثنا أبو بکر النیسابوری، حدّثنا علی بن حرب، حدّثنا سفیان بن عیینهٔ، عن الشیبانی، عن الشعبی، عن عمرو بن سلمهٔ بن حرب: إنّ علیّا کان یوقف المولی بعد أربعهٔ أشهر حتی یفیء أو یطلّق؛ «۳»

---

(۱). فقه الرضا، ص ۲۴۸، باب ۳۵؛ بحار الانوار (به نقل از: فقه الرضا)، ج ۱۰۱، ص ۱۷۰، ح ۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۰۳، ح ۴.

(۲). مسند زید، ص ۲۹۶.

(۳). مؤتلف و مختلف، ج ۲، ص ۷۱۴؛ سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۶۱، ح ۱۴۷؛ نک: بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۷۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۰۳؛ سنن الکبری، ج ۷، ص ۳۷۶؛ مسند شافعی، ج ۸، ص ۴۲۶؛ اختلاف العلماء، ص ۱۸۳؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۵۶؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۴۵۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۸۹

علی «مولی» را پس از چهار ماه توقیف می‌کرد تا رجوع کند یا طلاق دهد.

۱۰. أخبرنا القاضی أبو بکر أحمد بن الحسن الحرشی، حدّثنا أبو العباس محمد بن یعقوب الأصم، أخبرنا الربیع بن سلیمان، أخبرنا الشافعی، أخبرنا ابن عیینهٔ، عن أبی إسحاق الشیبانی، عن الشعبی، عن عمرو بن سلمهٔ، قال: شهدت علیا أوقف المولی؛ «۱»

عمرو بن سلمه روایت کرده که علی را دیدم که ایلاءکننده را بازداشت کرد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ صدوق: ایلاء، یعنی مرد به زنش بگوید: به خدا سوگند! تو را خشمگین خواهم کرد و تا فلان وقت با تو همبستر نمی‌شوم. در این صورت چهار ماه که گذشت اگر بازگشت- یعنی با زنش مصالحه کرد و همبستر شد- خداوند آمرزنده و مهربان است و اگر از جماع امتناع ورزید، به او گفته می‌شود طلاق بده؛ اگر داد [مشکلی نیست] وگرنه در اتاقکی از نی زندانی می‌شود و در خوردن و آشامیدن در تنگنا قرار می‌گیرد تا طلاق دهد. «۲»

۲. شیخ طوسی: ایلاء در لغت عبارت است از: قسم خوردن برای هر چیزی و در شرع در مورد خاصّی استعمال شده که مرد سوگند بخورد با زنش همبستر نشود ... تا اینکه می‌گوید: اگر طلاق داد سخنی نیست و اگر از طلاق امتناع ورزید و وقت‌گذرانی کرد، از نظر ما، حاکم وی را زندانی می‌کند و به او فشار می‌آورد تا رجوع کند یا طلاق دهد و کسی نمی‌تواند او را طلاق بدهد. برخی گفته‌اند: طلاق می‌دهد و بعضی گفته‌اند: با انقضای عدّه، طلاق خود به خود واقع می‌شود. «۳»

۳. همو: اگر پس از چهار ماه از رجوع و طلاق امتناع ورزید و وقت‌گذرانی کرد جایز نیست [حاکم] طلاق دهد، ولی سخت‌گیری و زندانی‌اش می‌کند تا زن را طلاق دهد یا رجوع کند و حاکم نمی‌تواند خود، طلاق را اجرا کند. «۴»

۴. همو: ایلاء این است که مرد سوگند بخورد به خداوند متعال که با زنش همبستر نشود و به سوگند خود باقی بماند. اگر چنین کرد زن اختیار دارد صبر کند و با او بسازد و اگر خواست به حاکم شکایت کند. اگر مرد حاضر شد کفّارهٔ قسم بدهد و با زنش مصالحه

---

(۱). موضح الاوهام، ج ۱، ص ۳۳۲.

(۲). مقنع، ص ۳۵۱.

(۳). مبسوط، ص ۱۱۴ و ۱۲۳ و ۱۳۳.

(۴). خلاف، ج ۴، ص ۵۱۵، مسألهٔ ۸ و نک: ج ۴، ص ۵۲۸، مسألهٔ ۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۰

کند، زن دیگر حقّی ندارد، ولی اگر بر حرف خود باقی بود و حاضر به همبستری نشد حاکم او را میان کفّاره دادن و بازگشت به همسرش و میان طلاق دادن مخیّر می‌کند، اگر از هر دو، سرباز زد و بر اذیّت و آزار به زن باقی ماند، حاکم وی را در اتاقکی از نی زندانی می‌کند و در خوردن و آشامیدن سخت‌گیری می‌کند تا به امر خدا گردن نهد. «۱»

۵. ابو الصلاح حلبی ...: اگر امتناع ورزید، در خوردن و آشامیدن بر او سخت‌گیری می‌شود تا رجوع کند. «۲»

۶. سلّار بن عبد العزیز ...: اگر بر سوگند خود پابرجا بود و از رجوع خودداری کرد او را ملزم به طلاق می‌کند و اگر، نه طلاق داد و نه رجوع کرد او را زندانی می‌کند و در خوردن و آشامیدن بر وی سخت می‌گیرد تا مصالحه کند یا طلاق دهد. «۳»

۷. قاضی ابن برّاج: اگر از رجوع به زن و طلاق هر دو خودداری کرد و بر اضرار باقی ماند حاکم در خوردن و آشامیدن بر وی سخت می‌گیرد و گفته شده حاکم وی را در اتاقکی از نی زندانی می‌کند تا به امر خداوند متعال گردن نهد و به زنش رجوع کند یا طلاق دهد. «۴»

۸. علی بن حمزه: ایلاء در صورتی است که ... و اگر از هر دو امتناع ورزید حاکم او را در اتاقکی از نی زندانی می‌کند تا رجوع کند یا طلاق دهد. «۵»

۹. راوندی: وقتی مرد سوگند خورد با زنش همبستر نشود زن اختیار دارد تا آخر صبر کند یا به حاکم شکایت برد. اگر زن دادخواست، حاکم مرد را پس از شکایت زن، چهار ماه مهلت می‌دهد تا برای زن چاره‌ای اندیشد. پس اگر کفّاره داد و مراجعه کرد [مشکلی نیست] وگرنه پس از آن حاکم او را مخیّر می‌کند یا کفّاره دهد و رجوع کند یا طلاق دهد.

پس اگر بر زیان‌رسانی به زن ادامه داد حاکم وی را زندانی می‌کند و در خوردن و آشامیدن بر وی سخت می‌گیرد تا به امر خدا گردن نهد و کفّاره دهد و رجوع کند یا طلاق دهد. «۶»

۱۰. ابن زهره ...: در ایلاء ... اگر امتناع ورزید، در تصرفات و خوردن و آشامیدن بر او سخت‌گیری می‌شود تا یکی از آن دو را که خواست، انجام دهد. «۷»

---

(۱). نهایه، ص ۵۲۹.

(۲). کافی فی الفقه، ص ۳۰۲.

(۳). مراسم، ص ۱۵۹.

(۴). مهذّب البارع، ج ۲، ص ۳۰۲.

(۵). وسیله، ص ۳۳۶.

(۶). فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۰۲.

(۷). غنیهٔ النزوع، ص ۳۶۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۱

۱۱. محقق حلّی ...: اگر بر امتناع اصرار ورزید و پس از سپری شدن مدت، زن از او شکایت کرد، حاکم وی را میان رجوع و طلاق مخیّر می‌کنـد؛ اگر خودداری کرد زنـدانی‌اش می‌کند و در خوردن و آشامیدن بر وی سـخت می‌گیرد تا کفّاره دهد و رجوع کند یا طلاق دهد. «۱»

۱۲. همو ...: اگر از هر دو کار سرباز زد، زندانی می‌شود و به او فشار می‌آید تا رجوع کند یا طلاق دهد. «۲»

۱۳. علّامه حلّی ...: اگر از هر دو کار خودداری کرد به زنـدان می‌افتـد و در خوردن و آشامیدن بر او سـخت‌گیری می‌شود تا طلاق دهد یا رجوع کند. «۳»

۱۴. فخر المحققین (پسـر علّامه حلّی در حاشـیهٔ گفتار پـدرش در قواعـد الاحکام): این همان است که رأی امام المجتهـدین، پدرم- قدس سرّه- بر آن قرار گرفت و من به آن فتوا می‌دهم. «۴»

۱۵. فاضل مقداد: وقتی که ایلاء به صورت مذکور انجام گرفت، اگر زن صبر کرد سـخنی نیست و اگر به حاکم شکایت برد، به مرد دستور می‌دهد کفّاره دهد و رجوع کند، اگر امتناع ورزید چهار ماه به او مهلت می‌دهد، سپس او را ملزم به طلاق یا رجوع و کفّاره می‌کند. اگر از هر دو سرباز زد وی را به زندان می‌افکند و در خوردن و آشامیدن بر او سخت می‌گیرد. «۵»

۱۶. شـهید ثـانی: اگر از هر دو کار خودداری کرد، حاکم از طرف او طلاق نمی‌دهـد؛ چون طلاق به دست شوهر است، بلکه وی را زندانی و تعزیر می‌کند و در خوردن و آشامیدن بر او سخت می‌گیرد؛ به گونه‌ای که عادتا نمی‌توان بر آن صبر کرد «... ۶»

۱۷. سیّد علی طباطبائی (پس از نقل کلام مختصر النافع): بدون هیچ گونه خلافی در مسأله. «۷»

۱۸. شیخ محمد حسن نجفی (پس از نقل کلام شرائع الاسلام): بدون هیچ گونه

---

(۱). مختصر النافع، ص ۲۰۷.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۸۶.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۸۸.

(۴). ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۴۲۳.

(۵). کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۹۲.

(۶). مسالك الافهام، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

(۷). ریاض المسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۲

خلافی در مسأله. «۱»

۱۹. سیّد ابو الحسن اصـفهانی: در ایلاء ... پس اگر یکی را انجام داد [مشـکلی نیست] وگرنه بر او سخت می‌گیرند و [حاکم او را] زندانی می‌کند تا یکی را برگزیند. «۲»

۲۰. آیـهٔ اللّه خوئی: وقتی زن شـکایت کرد حـاکم مرد را از زمـان شـکایت چهـار ماه مهلت می‌دهـد. اگر بازگشت و پس از وطی،

کفّاره داد [مشکلی نیست] وگرنه او را ملزم به طلاق یا رجوع و کفّاره می‌کند و در خوردن و آشامیدن بر وی سخت می‌گیرد. «۳»

۲۱. آیـهٔ اللّه گلپایگانی: مولا اگر پس از انقضای مـدت از طلاق امتناع ورزیـد و رجوع هم نکرد، امام او را زندانی می‌کند و بر وی سخت می‌گیرد. «۴»

آرای دیگر مذاهب

۲۲. شافعی: در این مسأله دو قول است ...: قول دوم: با زندان بر او سخت گرفته می‌شود تا رجوع کند یا طلاق دهد. «۵»

۲۳. ابو عیسـی: وقتی چهار ماه گذشت اهل علم در آن اختلاف کرده‌اند: برخی اهل علم از اصـحاب پیامبر و دیگران گفته‌اند: وقتی چهار ماه گـذشت توقیف می‌شود، که یا رجوع می‌کنـد یا طلاق می‌دهد. این قول مالک بن انس، شافعی، احمد، اسـحاق، ابو ثور و ابو عبید است. برخی دیگر از اصـحاب پیامبر و دیگران گفته‌اند: هرگاه چهار ماه گذشت این طلاق بائن است. این قول سفیان ثوری و اهل کوفه است. «۶»

۲۴. فیروزآبادی: وقتی مدت منقضی شد و زن درخواست رجوع کرد، مرد توقیف و از او خواسته می‌شود رجوع کند. «۷»

۲۵. ابن رشد: اگر از رجوع و طلاق امتناع ورزید، آیا قاضی طلاق می‌دهد یا اینکه

---

(۱). جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۳۱۵.

(۲). وسیلهٔ النجاه (چاپ سنگی)، ص ۳۹۰؛ و مانند آن در: تحریر الوسـیله، ج ۲، ص ۳۲۱ و تعلیقات والد بزرگوارم بر وسیلهٔ النجاهٔ، ص ۳۹۰.

(۳). منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۴). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۰۹.

(۵). الامّ، ج ۸، ص ۲۰۰.

(۶). سنن ترمذی، ج ۳، ص ۵۰۵، باب ۲۱؛ مروزی، اختلاف العلماء، ص ۱۸۳؛ نک: تفریع، ج ۲، ص ۹۳ (در این کتاب، این باب با تفصیل آمده است).

(۷). تنبیه، ص ۱۸۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۳

زنـدانی می‌شود تا خود طلاق دهد؟ مالک گفته است: قاضـی طلاق را اجرا می‌کند و اهل ظاهر گفته‌اند: زندانی می‌شود تا خود، او را طلاق دهد. «۱»

۲۶. ابن قدامه: خلاصهٔ مطلب اینکه چهار ماه به مولی مهلت داده می‌شود چنان که خدا فرموده است و چیزی از او خواسته نمی‌شود. وقتی که چهـار ماه گـذشت و زنش شـکایت پیش حاکم برد او را توقیف می‌کنـد و دسـتور رجوع می‌دهـد. اگر امتناع ورزیـد به او دستور می‌دهد طلاق دهد و با صرف گذشت مدت [چهار ماه]، زنش مطلّقه نمی‌شود. «۲»

۲۷. احمد بن یحیی ...: زندانی می‌شود تا اینکه طلاق دهد یا آن که قدرت وطی دارد رجوع کند. «۳»

۲. حبس «مظاهر» که از رجوع یا طلاق امتناع می‌ورزد

اشاره

شیخ طوسی در تهذیب الاحکام از امام صادق- علیه السلام- نقل کرده «مظاهر» ی که از رجوع یا طلاق امتناع ورزد، زندانی می‌شود.

جمعی از فقیهان به این حکم فتوا داده‌اند همانند سیّد علی طباطبائی در ریاض المسائل، فاضل هندی در کشف اللثام، فاضل مقداد در کنز العرفان و شیخ محمد حسن نجفی در جواهر الکلام. از معاصران: سیّد ابو الحسن اصفهانی در وسیلهٔ النجاهٔ، امام خمینی- رحمه اللّه- در تحریر الوسیله، آیهٔ اللّه گلپایگانی- رحمه اللّه- در وسیله و مرحوم والد- رحمه اللّه-. چنان که برخی دیگر به سخت‌گیری در خوردن و آشامیدن، فتوا داده‌اند که شاید مفهوم آن حبس باشد؛ زیرا سخت‌گیری، ملازم این است که در زندان باشد.

این فتوا از اهل سنّت در عیون الازهار نقل شده و رأی مذهب حنفی است، چنان که در الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است.

روایات

۱. محمد بن أحمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن وهیب بن حفص، عن أبی بصیر، قال:

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن رجل ظاهر من امرأته؟ قال: إن أتاها فعلیه عتق رقبهٔ أو صیام شهرین متتابعین أو

---

(۱). بدایهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۱۰۲.

(۲). مغنی، ج ۷، ص ۳۱۸.

(۳). عیون الازهار، ص ۲۳۴.

إطعام ستّین مسکینا، و إلّا ترک ثلاثهٔ أشهر، فإن فاء و إلّا أوقف حتی یسأل: أ لک حاجهٔ فی امرأتک أو تطلّقها؟ فإن فاء فلیس علیه شیء و هی امرأته، فإن طلّق واحدهٔ فهو أملک برجعتها؛ «۱»

ابو بصیر گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: حکم مردی که زنش را «ظهار» کرده چیست؟ فرمود: اگر با او همبستر شد باید بنده‌ای آزاد کند یا دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد یا به شصت مسکین غذا دهد وگرنه سه ماه آزاد گذاشته می‌شود، اگر رجوع کرد [مشکلی نیست] وگرنه توقیف و از او پرسیده می‌شود: زنت را می‌خواهی یا طلاقش می‌دهی؟ اگر رجوع کرد اشکالی ندارد و وی، زن اوست و اگر یک بار طلاق داد، باز او به رجوع اولویت دارد.

نظر نگارنده: از حبس، تعبیرات مختلفی می‌شود که شاید همه یک معنا داشته باشند؛ مانند وقف، ایقاف، حصر، اثبات، اقرار و امساک، گرچه مشهور و مصطلح همان سجن و حبس است. بنابراین کلمهٔ «أوقف» در گفتار امام از موارد سجن به حساب می‌آید؛ چون به معنای حبس است.

آرای فقیهان شیعه (تصریح به حبس)

۱. علّامه حلّی ...: اگر سه ماه گذشت و یکی را انتخاب نکرد حاکم او را زندانی می‌کند و در خوردن و آشامیدن سخت می‌گیرد تا یکی را برگزیند. «۲»

۲. فاضل مقداد: اگر ظهار با همهٔ شرطهایش تحقق پیدا کرد در صورتی که زن بسازد، سخنی نیست، ولی اگر به حاکم شکایت برد وی را می‌خواهد و مخیّر می‌سازد میان نگه‌داشتن یا طلاق دادن. اگر یکی را انتخاب کرد [سخنی نیست ...] و اگر، از هر دو

خودداری کرد سه ماه فرصت می‌دهد و دوباره او را احضار و همان خواسته را تکرار می‌کند اگر بر حرف خود اصرار داشت وی را به زندان می‌اندازد و در خوردن و آشامیدن بر او سخت می‌گیرد تا یکی را انتخاب کند. «۳»

۳. سیّد علی طباطبائی ...: اگر یکی را انتخاب نکرد زندانی می‌شود و در خوردن و آشامیدن بر او سخت می‌گیرند و به اندازهٔ سدّ رمق به او می‌دهند تا رجوع کند یا طلاق دهد.

یا یکی از دو کار را انجام می‌دهد و مجبور به یکی از دو کار نخواهد شد، بلکه مخیّر بین آن

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۲۴، ح ۵۵؛ نک: مصنّف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۴۳۹.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۶.

(۳). کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۹۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۵

دو می‌شود و در این امور، هیچ مخالفتی نشده، بلکه از ظاهر کلام گروهی اجماع فهمیده می‌شود و اجماع حجّت است. «۱»

۴. فاضل هندی ...: اگر آن چند ماه گذشت و یکی را انتخاب نکرد حاکم وی را زندانی می‌کند و در غذا و آب بر او سخت می‌گیرد. «۲»

۵. شیخ محمد حسن نجفی ...: اگر مدت منقضی شد و یکی را انتخاب نکرد وی را زندانی می‌کند و در غذا و آب بر او سخت می‌گیرد تا یکی را برگزیند. «۳»

۶. سیّد ابو الحسن اصفهانی: اگر زنی که ظهار شده صبر کرد، اعتراضی به مرد نخواهد شد، ولی اگر زن به حاکم شکایت برد وی را میان کفّاره و رجوع یا طلاق مخیّر می‌کند. اگر یکی را انتخاب کرد [مشکلی نیست] وگرنه وی را از زمان شکایت سه ماه مهلت می‌دهد. اگر این مدت منقضی شد و یکی را انتخاب نکرد حاکم او را زندانی می‌کند و در غذا و آب بر او سخت می‌گیرد تا یکی را برگزیند و [حاکم] او را به یکی از آن دو مجبور نخواهد کرد و طلاق هم از طرف او واقع نمی‌شود. «۴»

آرای فقیهان شیعه (عدم تصریح به حبس)

۱. ابو الصلاح حلبی ...: اگر امتناع ورزید، [حاکم] سه ماه به او مهلت می‌دهد، اگر به امر خداوند متعال گردن نهاد [سخنی نیست] وگرنه در غذا و آب بر او سخت می‌گیرد تا به امر خداوند سبحان گردن نهد یا طلاق دهد یا رجوع کند و کفّاره بپردازد. «۵»

۲. محقق حلّی: اگر زنی که ظهار شده صبر کند حرفی نیست، ولی اگر به حاکم شکایت کرد مرد را میان کفّاره و رجوع یا طلاق مخیّر می‌کند و از زمان شکایت، سه ماه به او مهلت می‌دهد اگر مدت منقضی شد و یکی را انتخاب نکرد در غذا و آب بر او سخت می‌گیرد تا یکی را برگزیند. «۶»

(۱). ریاض المسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۱.

(۲). کشف اللثام، ج ۱، ص ۱۵۹ و مثل آن در: مجلسی اوّل، فقه، ص ۱۶۰.

(۳). جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۱۶۴.

(۴). وسیلة النجاة (چاپ سنگی)، ص ۳۸۹؛ نک: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۱۸؛ وسیلة النجاة (با تعالیق آیة اللّه گلپایگانی)، ج ۳، ص ۲۶۹؛ و تعلیق مرحوم آیة اللّه والد، ص ۳۸۹؛ منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۳۴۶.

(۵). کافی فی الفقه، ص ۳۰۳.

(۶). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۶۶؛ نکک: نهایه، ص ۵۲۶؛ خلاف، ج ۲، ص ۵۲۸؛ سرائر، ج ۲، ص ۷۱۲؛ مهذّب البارع، ج ۲، ص ۳۰۰؛ غنیهٔ النزوع، ص ۳۶۵؛ مختصر النافع، ص ۲۰۶؛ تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۶۲؛

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۶

نظر نگارنده: شکی نیست که پس از انقضای مدت، واجب است [مظاهر] زندانی شود چنان که جماعتی از فقیهان ما بدان تصریح کرده‌اند و دلیل آن اضافه بر روایات، این است که مورد از حقوق الناس است و تحصیل آن بر حبس توقف دارد. شهید هم در قواعد و فوائد تصریح کرده است: ضابطهٔ حبس، این است که تحصیل حق متوقف بر آن باشد. «۱»

شاید مقصود کسانی که فتوا داده‌اند باید بر او سخت‌گیری کرد، همان حبس باشد؛ زیرا معمولا با حبس امکان سخت‌گیری هست.

آرای دیگر مذاهب

۱. احمد بن یحیی: زوجه حق دارد بخواهد تحریم از بین برود. پس اگر طلاقش نداد به دلیل این حق، زندانی می‌شود. «۲»

۲. جزیری ...: حنفیه در این صورت دو رأی دارند: عده‌ای از آن‌ها می گویند:

گرچه قاعده حکم می کند که نمی‌شود مرد را بیش از یک بار در عمر، مجبور به جماع کرد و در نتیجه نمی‌شود مظاهر را مجبور به کفّاره کرد تا با جماع، جلو زیان به همسرش را بگیرد، ولی از این جهت که ظهار گناه است و خداوند متعال آن را تحریم کرده و برای پیش گیری از آن، حدّ دنیوی قرار داده است، بر قاضی واجب است که وی را در مرحلهٔ اوّل با زندانی کردن، به دادن کفّاره ملزم کند و اگر انجام نداد او را می‌زند تا کفّاره بپردازد یا طلاق دهد «... ۳»

نظر نگارنده: در قسمت اوّل کلام ایشان، جای بحث و اشکال است.

۳. حبس امتناع‌کننده از تعیین زوجه یا زوجات

اشاره

یکی از موارد حبس از نظر ما این است: اگر مشرکی که بیش از چهار زن دارد، مسلمان شود و همه آن‌ها را نگه‌دارد با توجه به جایز نبودن نکاح بیش از چهار زن، حاکم وی را مجبور می کند [که بقیه را ترک کند]. اگر امتناع ورزید او را حبس می کند تا از میان آنان [به تعداد مجاز] برگزیند و- تا آنجا که ما اطلاع داریم- افراد ذیل فتوا به این حکم داده‌اند: شیخ

- کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۹۰؛ جواهر الکلام، ج ۳۳، ص ۱۶۴؛ مناهج المتقین، ص ۳۸۹.

(۱). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۹۲.

(۲). عیون الازهار، ص ۲۳۱.

(۳). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۰۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۷

طوسی در مبسوط، علّامه حلّی در تذکرهٔ الفقهاء، شهید اوّل در قواعد الاحکام، فاضل مقداد در نضد القواعد و قرافی از اهل سنّت در فروق. در این مورد هیچ نصّی وجود ندارد، ولی شاید علت آن این باشد کسی که امتناع می‌ورزد از اقدام واجبی که نیابت‌پذیر نیست، استحقاق حبس پیدا می کند چنان که شهید در قواعد به آن تصریح کرده است.

آرای فقیهان شیعه

شیخ طوسی (قدس سره) در مبسوط از صفحهٔ ۲۲۰- ۲۳۲ فصلی دربارهٔ ازدواج مشرکان، گشوده است که بخشی از مسائل و فروع آن چنین است:

۱. اگر اسلام آورد در حالی که هشت زن داشت و آن‌ها هم با او مسلمان شدند، لازم است چهار تن را برگزیند و از بقیه جدا شود. اگر انجام داد [مسأله‌ای نیست] وگرنه حاکم وی را بر این کار مجبور می‌سازد؛ چون مسلمان نمی‌تواند بیش از چهار زن بگیرد و نه بیش از چهار زن نگه دارد، و حاکم می‌تواند او را به عنوان تعزیر در ترک واجب حبس کند. اگر انجام داد [مشکلی نیست] وگرنه وی را از حبس بیرون می‌آورد و او را با زدن، تعزیر می‌کند باز اگر انجام داد [سخنی نیست] وگرنه او را به حبس بازمی‌گرداند و کتک می‌زند تا انتخاب کند؛ زیرا این انتخاب، حق است و به همین جهت باید عملی شود. «۱»

۲. همو: این در صورتی است که وی مسلمان شود و زن‌ها اهل کتاب باشند و کتابی باقی بمانند یا همراه او مسلمان شوند یا اینکه زن‌ها بت‌پرست و مجوسی باشند و اسلام بیاورند. امّا اگر بر شرک باقی بمانند جایز نیست از آن‌ها، زن انتخاب کند؛ چون مسلمان نمی‌تواند بت‌پرست و مجوسی را به زنی بگیرد. البته مسأله اختلافی است. «۲»

۳. علّامه حلّی: مسأله: وقتی کافر با بیش از چهار زن اسلام آورد و زنان با او یا پس از او، پیش از عدّه، اسلام آوردند یا همچنان اهل کتاب باقی ماندند، به سبب اسلام آوردن، زاید بر چهار زن از او جدا می‌شوند و لازم است وی چهار زن را مشخص کند؛ چون پیامبر اکرم به غیلان بن سلمه ثقفی فرمود: از ایشان چهار تن را برگزین و از باقی جدا شو.

پیامبر وی را امر کرد که انتخاب کند و امر، دلالت بر وجوب می‌کند و دیگر اینکه اگر چهار تن را انتخاب نکرد به ازدواج پس از اسلام باید تن دهد که در آن [بیش از چهار تن]

---

(۱). مبسوط، ج ۴، ص ۲۳۱؛ نک: جامع للشرائع، ص ۴۳۳.

(۲). مبسوط، ج ۴، ص ۲۲۰.

جایز نیست؛ زیرا مسلمان همان‌طور که جایز نیست بیش از چهار زن بگیرد، جایز نیست بیش از چهار زن نگه‌دارد. اگر چهار تن را برگزید [که مقصود حاصل شده است] وگرنه حاکم وی را حبس می‌کند تا به دلیل ترک واجب تعزیر شود. اگر با زندان، باز اصرار ورزید، او را بیرون می‌آورد و به آنچه صلاح می‌داند با زدن یا چیز دیگر تعزیر و حد را اجرا می‌کند. اگر انجام داد [که مشکل حل است] وگرنه به زندان برمی‌گرداند و می‌زند تا برگزینند؛ زیرا این حقّی است که جز از این راه به دست نمی‌آید. «۱»

۴. شهید اوّل: ضابطهٔ حبس این است که تحصیل حق بدان بستگی داشته باشد و در چند مورد است ...: کسی که از انجام دادن عملی که بر گردن اوست و نیابت‌پذیر نیست، امتناع ورزد؛ مثل مشخص کردن زن انتخابی و زن مطلّقه «... ۲»

آرای دیگر مذاهب

۵. قرافی مالکی: کسی که از اقدام واجبی که نیابت‌پذیر نیست، خودداری ورزد، زندانی می‌شود؛ مثلا کسی که اسلام بیاورد در حالی که با دو خواهر یا یک زن و دخترش یا با ده زن ازدواج کرده است و حاضر نیست یکی را انتخاب کند «... ۳»

نظر نگارنده: در مقام، دلیل خاصّی وجود ندارد، بلکه این، از موارد تعزیر بر ترک واجب و ارتکاب حرام است و بر این اساس قرار دارد که تعزیر شامل حبس هم بشود چنان که نظر علّامه در تذکرهٔ الفقهاء، تحریر الاحکام و قواعد الاحکام چنین است و در بخش

دوم این کتاب بدان اشاره می‌شود.

۴. حبس یکی از دو زوج (مرد) خودداری‌کننده از طلاق

علّامه حلّی در قواعد الاحکام تنها کسی است که احتمال حبس داده است در موردی که دو ولی، یک زن را برای مردی عقد کرده باشند و معلوم نباشد کدام عقد مقدّم بوده است و هر دو مرد از طلاق خودداری کنند. در اینجا علّامه احتمال زندان داده است تا طلاق دهند، چنان که احتمال فسخ حاکم یا زن را داده است. وی گفته است:

---

(۱). تذکرهٔ الفقهاء (چاپ سنگی)، ج ۲، ص ۶۵۶ و مانند آن در: تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۹؛ نک: قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۱؛ نک: اسد الغابهٔ، شرح حال «غیلان»، ج ۴، ص ۱۷۲؛ اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۱۹۱.

(۲). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۹۳ و مانند آن در: فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، ص ۴۹۹.

(۳). فروق، ج ۴، ص ۸۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۲۹۹

۱. در این مسأله که دو ولی، زنی را برای دو مرد عقد کنند و معلوم نباشد کدام جلوتر بوده، اگر هر دو از طلاق خودداری کردند احتمال حبس هر دو و احتمال فسخ حاکم یا زن، داده می‌شود. «۱»

۲. فخر المحققین (در شرح بر قواعد الاحکام): اگر هر دو از طلاق خودداری کردند احتمال حبس هر دو می‌رود؛ چون طلاق بر هر دو واجب است و این دو از ادای حقّ شخصی کسی که درخواست حق خود را کرده، امتناع ورزیده‌اند؛ پس مانند سایر حقوق است و برای تحصیل آن باید حبس شوند و احتمال فسخ حاکم نیز می‌رود؛ زیرا جایز نیست به طلاق مجبور شوند و احتمال فسخ زن داده می‌شود؛ چون برای زن در صورتی که مرد معیوب باشد، مثل اینکه مقطوع الذکر باشد، فسخ جایز است و در اینجا به طریق اولی است؛ چون زنی که شوهرش مقطوع الذکر است از برخی حقوق محروم می‌شود، ولی در اینجا از همهٔ حقوق محروم است.

به نظر من (فخر المحققین) احتمال دارد زن و شوهر هر دو حقّ فسخ داشته باشند چنان که شوهر در صورتی که زنش دارای عیب رتق [به هم آمدن فرج که مانع وطی شود] باشد فسخ می‌کند و بالعکس [اگر مرد عیب خاصّیی داشته باشد زن فسخ می‌کند] و از نظر من اولی این است که حاکم، فسخ می‌کند؛ چون او ولیّ کسی است که از طلاق خودداری می‌کند و این مسأله، چون اجتهادی است و در آن اشکال و التباس است، به دقت و اجتهاد کافی احتیاج دارد. «۲»

۵. حبس زوج و ولی به دلیل ترک نفقه

اشاره

روایاتی دربارهٔ حبس زوج به علت ترک نفقه وارد شده است. در روایاتی که از غیر شیعه رسیده حتی در صورت اعسار (فقر) هم، به مانند ترک نفقهٔ فرزند حبس وارد شده است.

دربارهٔ حبس زوج موسر (ثروتمند)، شیخ طوسی در مبسوط و خلاف، محقق در شرائع الاسلام و علّامه در تحریر الاحکام، فتوا داده‌اند، ولی شیخ بنابر نقل مختلف توقف کرده است.

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۸.

(۲). ایضاح الفوائد، ج ۳، ص ۳۸.

از معاصـران کسـی ندیدم که به حبس فتوا داده باشد. آری، برخی گفته‌اند: حاکم یا مؤمنان عادل او را وادار می‌سازند. برخی دیگر گفته‌انـد: حـاکم وی را به یکی از دو کـار، انفـاق یـا طلاق ملزم می‌کنـد و اگر انجام نـداد حاکم از طرف وی طلاق می‌دهـد. رأی بسیاری از اهل سنّت نیز در این مورد، حبس است.

امّا در مورد نفقهٔ نزدیکان و عبـد، علّامـهٔ حلّی در قواعد الاحکام و تحریر الاحکام تصـریح کرده است که در صورت امتناع، زندانی می‌شود؛ امّا از نظر [اهل] سـنّت، ظاهر عبارت مبسوط سرخسی و عیون الازهار و شرح منتهی الارادات و سبل السلام و ... نیز، حبس در صورت امتناع است.

روایات

۱. أخبرنا عبـد اللّه، أخبرنا محمـد، حـدّثنی موسـی، قال: حـدّثنا أبی، عن أبیه، عن جـدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه، عن علی علیهما السّلام: إنّ امرأهٔ اسـتعدت علیّا علیه السّلام علی زوجها، فأمر علی علیه السّلام بحبسه، و ذلک الزوج لا ینفق علیها إضرارا بها، فقال الزوج: احبسها معی، فقال علی علیه السّلام: ذلک لک، انطلقی معه؛ «۱»

زنی از علی- علیه السلام- علیه شوهرش دادخواست. علی- علیه السلام- دستور داد وی را زندانی کنند. این زوج، نفقهٔ زوجه‌اش را نمی‌داد تا به وی زیان رساند. زوج به علی- علیه السلام- گفت: زنم را با من حبس کن. علی- علیه السلام- فرمود: این حقّ توست. [و خطاب به زن گفت:] همراه او برو.

۲. أخبرنا عبـد اللّه، أخبرنا محمـد، حـدّثنی موسـی، قال: حـدّثنا أبی، عن أبیه، عن جـدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه، عن علی علیه السّلام قال: یجبر الرجل علی النفقهٔ علی امرأته، فإن لم یفعل حبس؛ «... ۲»

علی- علیه السلام- فرمود: مرد برای نفقهٔ زن اجبار می‌شود، اگر انجام نداد حبس می‌شود...

۳. حـدّثنی زیـد بن علی، عن أبیه، عن جـدّه، عن علی- رضـی اللّه عنهم- إنّه کـان یحبس فی النفقـهٔ فی الـدین و فی القصاص و فی الحدود و فی جمیع الحقوق؛ «۳»

---

(۱). جعفریات، ص ۱۰۸، مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۱۳، ص ۴۳۲، ح ۳.

(۲). همان، ج ۱۵، ص ۱۵۷، ح ۳.

(۳). مسند زید، ص ۲۶۵.

حضرت علی- علیه السلام- به دلیل نفقه، وام، قصاص، حدود و همهٔ حقوق، حبس می‌کرد.

۴. محمد بن علی بن محبوب، عن بنان، عن أبیه، عن عبد اللّه، عن السکونی، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن علی علیه السّلام: إنّ امرأهٔ استعدت علی زوجها أنّه لا ینفق علیها و کان زوجها معسرا، فأبی علی علیه السّلام أن یحبسه، فقال: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً «۱»؛ «۲»

زنی از علی- علیه السـلام- دادخواست که شوهرش نفقهٔ او را نمی‌دهد و شوهرش نادار بود. علی- علیه السـلام- او را حبس نکرد و فرمود: «به درستی که با هر دشواری، آسانی است».

این روایت را شـیخ در تهـذیب الاحکام نیز نقل کرده با این سـند: از ابن قولویه از پـدرش از سعد از احمـد بن محمـد بن عیسـی از پدرش از عبد اللّه بن مغیره از سکونی «... ۳»

مجلسی اوّل گفته است ...: از جمله روایات، روایتی است که شیخ آن را در روایات صحیح از عبد اللّه بن مغیره از سکونی ... نقل کرده است ... سپس گفته است: «استعدت؛ یعنی یاری خواست». «۴»

مجلسی دوم گفته است: مشهور، روایت را ضعیف می‌دانند و پدرم علّامه- تغمّده اللّه بالغفران- فرموده است: حدیث دلالت می‌کند در صورت فقر، به حبس نمی‌افتد و عقد فسخ نمی‌گردد. «۵»

۵. عن ابن جریج، عن عمرو بن شعیب، عن سعید بن المسیّب: إنّ عمر حبس عصبهٔ صبیّ أن ینفقوا علیه، الرجال دون النساء؛ «۶»

عمر خویشان طفلی را حبس کرد تا نفقهٔ او را بدهند البته مردان را نه زنان.

۶. روی عبد اللّه بن الحسن العنبری: إن الزوج إذا أعسر عن النفقهٔ، حبسه الحاکم حتی یجدها؛ «۷»

---

(۱). انشراح (۹۴) آیهٔ ۶.

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۹۹، ح ۴۴؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۳، ص ۱۴۸، ح ۲؛ نک: کافی، ج ۵، ص ۵۱۲، ح ۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۹.

(۳). تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۵۴؛ جعفریات، ص ۱۰۸؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات) ج ۱۵، ص ۲۱۸، ح ۵؛ جامع احادیث الشیعهٔ، ج ۲۱، ص ۴۵۴.

(۴). روضهٔ المتقین، ج ۶، ص ۸۴.

(۵). ملاذ الاخیار، ج ۱۰، ص ۲۰۵.

(۶). محلّی، ج ۱۰، ص ۱۰۲.

(۷). نیل الاوطار، ج ۵، ص ۳۲۶.

اگر زوج نتوانست نفقه بدهد، حاکم وی را حبس می‌کند تا توانا شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: در صورتی که زوج توانا باشد نفقه بدهد ولی ندهد، حاکم وی را موظف به ادای نفقهٔ زن می‌کند اگر نداد، او را وادار می‌سازد. اگر زیر بار نرفت وی را به حبس می‌افکند تا بر زوجه انفاق کند. «۱»

۲. همو: وقتی نفقه، نفقهٔ روزانه یا مخارج اضافه بر یک روز، برای زوجه یا دیگر منسوبان بر مرد واجب شد و مرد از دادن آن خودداری کرد، حاکم وی را ملزم می‌کند بدهد، اگر نداد، او را حبس می‌کند، اگر بازهم نداد در صورتی که چیزی از جنس نفقه دارد [حاکم برمی‌دارد و] به واجب النفقه می‌دهد و اگر از غیر جنس باشد آن را از طرف او می‌فروشد و به واجب النفقه می‌دهد. شافعی هم همین نظر را داده است. ابو حنیفه گفته است: اگر از جنس نفقه چیزی داشته باشد می‌دهد وگرنه او را حبس می‌کند... «۲»

۳. محقق حلّی: اگر در پرداخت نفقهٔ واجب، تعلل ورزید، حاکم وی را مجبور می‌سازد، اگر خودداری کرد او را حبس می‌کند. «۳»

۴. علّامه حلّی (در بحث ناتوانی مرد در نفقهٔ زوجه): دارا اگر در دادن نفقه سستی کرد و نداد، حاکم وی را مجبور می‌کند بدهد، اگر خودداری کرد، حبس می‌شود تا بدهد. «۴»

۵. همو: نفقهٔ نزدیکان از این جهت که کمک به رفع احتیاج است واجب می‌شود...

اگر دارا از انفاق سرباز زد، برای کسانی که واجب النفقه هستند، جایز است اگر دسترسی به حاکم نداشتند، از مال او به اندازهٔ

احتیاج بردارنـد و اگر دسترسـی دارند به او شـکایت می‌برند و حـاکم وی را ملزم به انفاق می‌کند. اگر خودداری کرد او را به حبس می‌اندازد تا انفاق کند. «۵»

۶. همو: اگر آقـا [صاحب برده] از دادن نفقه خودداری کرد، ملزم می‌شود یا نفقه دهـد یا بفروشـد و فرقی میان اقسام برده- قنّ [عبد خالص]، مدبّر [عبدی که پس از مرگ مولا آزاد

(۱). مبسوط، ج ۶، ص ۲۲؛ نک: نهایه، ص ۳۶۰.

(۲). خلاف، ج ۵، ص ۱۲۹، مسألهٔ ۳۲.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۳۵۳.

(۴). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۴۹.

(۵). همان، ص ۵۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۰۳

می‌شود] و امّ ولد [کنیزی که از مولایش فرزند دارد]- نیست و اگر امتناع ورزید حاکم وی را حبس می‌کند. «۱»

۷. همو (در مختلف الشیعهٔ در این مسأله که زوجه در صورت ناداری زوج، خیار فسخ دارد): ما حبس را واجب نمی‌دانیم، بلکه قائل به خیار در فسخیم. ما در مورد حبس متوقف هستیم. «۲»

۸. همو: اگر دارا نفقه را تأخیر انـداخت حاکم وی را مجبور می‌سازد و اگر خودداری کرد زنـدانی‌اش می‌کند. دربارهٔ نفقه خویشان نزدیک گفته است: اگر در نفقهٔ ایشان تأخیر کرد، حاکم وی را وادار می‌کند و اگر امتناع ورزید، او را حبس می‌کند. «۳»

۹. شـهید اوّل: حاکم، کسـی را که از دادن نفقه خودداری می‌کند، مجبور می‌سازد و اگر مالی دارد حاکم آن را می‌فروشد و از آن نفقه را می‌دهد. «۴»

۱۰. شـیخ یوسف بحرانی: گفته‌انـد: اگر کسـی که پرداخت نفقه بر او واجب است، تـأخیر ورزیـد، حـاکم او را مجبور می‌کنـد، اگر خودداری کرد به زنـدانش می‌افکنـد. گفته شـده است: حاکم مخیّر است میان حبس و تأدیب، تا خود انفاق کنـد یا اینکه از مال او، اگر مال مشخصـی داشته باشد، به مقدار نفقه بردارد و بدهد و اگر لازم باشد چیزی از ملک و مالش بفروشد، جایز است؛ چون حقّ نفقه، واجب و مثل دین است «... ۵»

۱۱. شـیخ محمـد حسن نجفی ...: اگر خودداری کرد زندانش می‌کند، البته در صورتی که به دست آوردن مالی که مخفی کرده به حبس متوقف باشد. «۶»

امّا معاصران سخن از حبس نگفته‌اند، بلکه به اجبار و امر حاکم اکتفا کرده‌اند:

۱۲. سیّد ابو الحسن اصـفهانی: اگر واجب النفقه از انفـاق خودداری کرد، حاکم وی را مجبور می‌کنـد و اگر حاکمی وجود نـدارد، مؤمنان عادل [این کار را انجام می‌دهند]. «۷»

۱۳. آیهٔ اللّه خوئی: اگر دارا از انفاق خودداری کند جایز است زن به حاکم شرع

(۱). همان.

(۲). مختلف الشیعهٔ، ج ۷، ص ۳۲۷؛ مسألهٔ ۲۳۸.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۵۶؛ نک: کشف اللثام، ج ۱، ص ۱۰۹.

(۴). روضهٔ البهیّه، ج ۵، ص ۴۸۱.

(۵). حدائق الناضرهٔ، ج ۲۵، ص ۱۳۸.

(۶). جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۳۸۸.

(۷). وسیلهٔ النجاهٔ، ج ۳، ص ۳۶۵ و مانند آن در: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۸۹؛ نجاهٔ العباد، ج ۲، ص ۳۸۸؛ وسیلهٔ النجاهٔ (با تعالیق آیهٔ اللّه گلپایگانی)، ج ۳، ص ۲۳۴ و تعالیق مرحوم والد، ص ۳۶۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۰۴

شکایت کند. حاکم او را به انفاق یا طلاق ملزم می‌کند. اگر از هر دو امتناع ورزید و برای حاکم امکان نداشت از مالش بردارد، می‌تواند زن را طلاق دهد و فرقی نمی‌کند شوهر حاضر باشد یا غایب. «۱»

نظر نگارنده: اگر گفتیم: حبس در مورد کسی که حقوق دیگران را نمی‌دهد لازم است- چنان که مسلّم است- این مورد هم، از موارد حقّ النـاس است پس در صورت دارا بودن و مسامحه در پرداخت، زندانی می‌شود. به علاوه، روایاتی در همین زمینه آمده است که می‌تواند دلیل و شاهد- اگر چه سندش تمام نیست- باشد. حال اگر امتناع ورزید بعید نیست آنچه را آیهٔ اللّه خوئی به جهت دفع ضرر گفته است [صحیح باشد]، گرچه علّامه حلّی در مختلف در این مورد توقف کرده است.

آرای دیگر مذاهب

۱۴. سرخسی: پدر و مادر در مورد [منع] نفقهٔ فرزند، حبس می‌شوند و نفقه مثل دین نیست؛ چون نفقهٔ فرزند به جهت حفظ جان فرزند، تشریع شده است و کسی که از آن خودداری ورزد مثل کسی است که قصد جان او را کرده باشد و هر که قصد جان فرزند خود را کند البته زندانی می‌شود. «۲»

همو: اگر قاضی نمی‌داند که زوج نادار است و زن به دلیل [منع] نفقه، درخواست حبس او را کند، در مرتبهٔ اوّل قاضی وی را زندانی نمی‌کند؛ چون حبس، مجازاتی است که ظالم، سزاوار آن است و در اوّلین مرتبه، ظلم او آشکار نیست پس او را حبس نمی‌کند؛ ولی به او دستور می‌دهد نفقهٔ زن را بدهد و به او اطلاع می‌دهد که اگر نداد حبس می‌شود.

اگر زن دو بار یا بیشتر شکایت کرد قاضی او را حبس می‌کند؛ چون با خودداری از دادن حقّ واجب، ظلم او آشکار شده است. ولی اگر بداند که زوج نادار است، او را رها می‌کند؛ چون نادار مستحقّ فرصتی است تا دارا شود و در خودداری، با وجود ناتوانی ظالم نیست- تا اینکه می‌گوید: و اگر دارا باشد وی را از حبس آزاد نمی‌کند تا نفقه و دین را بپردازد.

دربارهٔ مدت حبس، نیز چنین گفته است: وقتی قاضی کسی را به دلیل نفقه یا دین، دو ماه یا سه ماه حبس کرد خوب است سراغ او را بگیرد. در بعضی موارد چهار ماه ذکر

---

(۱). منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۳۲۴.

(۲). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۰۵

کرده است. در روایت حسن از ابو حنیفه دارد که مقدار حبس شش ماه است. طحاوی از ابو حنیفه نقل کرده است که کمترین مدت زندان یک ماه است. نتیجه اینکه در حبس مقدار خاصّی لازم نیست؛ چون حبس برای به تنگ آمدن است و افراد معمولا در این زمینه با هم فرق دارند. پس نظر قاضی ملاک است تا مرحله‌ای که احساس کند با این مدت واجب النفقه به تنگ آمده و چیزی از اموال را ظاهر می‌کند. «۱»

۱۵. کندی: حرّ اگر از دادن پوشش و نفقهٔ زنش ناتوان باشد، لازم است که حبس شود تا نفقه بدهد و این شخص عذری ندارد. این

مثل دین (وام) نیست که فرصت داشته باشد تا دارا شود و قدرت پیدا کند. «۲»

گفته است: اگر نفقهٔ زن را نه عبد و نه مولایش هیچ‌یک ندادند آیا مولا حبس می‌شود تا انفاق کند یا طلاق دهد؟ من می‌گویم: آری، مولا حبس می‌شود تا نفقه دهد یا طلاق گوید. «۳»

۱۶. موصلی: پدر برای دین فرزندش حبس نمی‌شود مگر اینکه از دادن نفقه بر او خودداری ورزد. «۴»

۱۷. احمد بن یحیی: پدر به جهت نفقهٔ کودک زندانی می‌شود، ولی به جهت دین او حبس نمی‌شود. «۵» در باب نفقهٔ زوجه گفته است: حاکم از مال غایب به عنوان کفیل، نفقه می‌دهد و از مال متمرّد [هم می‌دهد] و وی را حبس می کند تا به دست آورد. «۶»

۱۸. بهوتی: اگر امتناع ورزید حاکم وی را مجبور می کند تا بدهد. اگر خودداری کرد، او را به حبس می‌افکند یا اینکه از مال او روزانه در صورت امکان برمی‌دارد و به زن می‌دهد؛ چون در موقع خودداری شخص از نفقهٔ واجب و سایر دیون، حاکم، قائم مقام وی است و اگر غیر از کالا یا ملک، چیز دیگری نیافت آن را می‌فروشد و از آن به او نفقه می‌دهد. پس اگر مالش را پنهان کرد و حاضر شد حبس بکشد، زن می‌تواند عقد را فسخ کند؛ چون در این صورت همانند شخص معسر، نفقه دادن به زن غیر ممکن است. «۷»

---

(۱). همان، ج ۵، ص ۱۸۸.

(۲). مصنّف، ص ۵۳.

(۳). همان، ص ۲۱۷.

(۴). اختیار، ج ۲، ص ۹۰.

(۵). عیون الازهار، ص ۴۶۹.

(۶). همان، ص ۲۴۱.

(۷). شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۲۵۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۰۶

۱۹. محمد بن اسماعیل صنعانی: قول سوم این است که زوج در صورت اعسار، حبس می‌شود تا موسر (ثروتمند) شود و این قول عنبری است. هادویه گفته‌اند: حبس می‌شود تا دنبال مال برود. هر دو قول، مشکل است؛ زیرا واجب، ناهار و شام در وقت خودش است پس در وقت خود واجب است. بنابراین، اگر حبس در خلال وجوب واجب باشد مانع از آن می‌شود و نقض غرض است و اگر پیش از آن باشد دیگر وجوبی در کار نیست و چگونه به جهت غیر واجب حبس می‌شود و اگر پس از آن باشد مثل دین می‌شود که در صورت ظهور اعسار، اجماع است که حبس در کار نخواهد بود. «۱»

۲۰. شوکانی (پس از نقل قول عنبری): این نظر در نهایت ضعف است؛ زیرا اگر از افرادی باشد که نتواند به خواستهٔ خود دست یابد و همهٔ درها به رویش بسته باشد برای او تحصیل رزق، مقدور نیست، مگر اینکه بگوییم: وی از دنبال کردن اسباب رزق و کوشش برای آن کوتاهی می کند و این تلاش برایش امکان دارد در این صورت برای این قول وجهی هست. «۲»

۲۱. جزیری: حنفیه گفته‌اند: اگر زوج دارا باشد، زن حق دارد مال او را برای مخارج خود بفروشد و اگر مال در دسترس نبود، او را حبس می کند تا نفقه دهد. امّا اگر نادار بود لکن پسری متمکن از غیر آن زن داشت یا عمویی داشت که متمکن بود یا زوجه، برادر یا عمویی داشت که متمکن بودند، مأمور می‌شوند که نفقهٔ زن را بدهند و اگر ندهند حبس می‌شوند تا بدهند، ولی چون نفقه بر زوج واجب بوده نه ایشان، هرگاه مرد دارا شد باید هرچه داده‌اند به ایشان بازپس دهد.

مالکیه ...: اگر خود زوج مدّعی توانگری بود، ولی از نفقه دادن خودداری کرد بعضی گفته‌اند: حبس می‌شود تا انفاق کند و

بعضی گفته‌اند: [قاضی] از طرف او طلاق می‌دهد.

حنفیه (دربارهٔ نفقه اولاد): اگر پدر توانگر باشد و از نفقهٔ اولادش خودداری کند، حبس می‌شود. پدر به جهت دین فرزند زندانی نمی‌شود، مگر به جهت دین نفقه.

گفته‌اند: اگر فرزندان، جدّ متمکن نداشتند، ولی عمو یا برادر متمکن داشتند، نفقه بر یکی از ایشان لازم است؛ مادر می‌تواند از یکی از آنان بدون اینکه فرقی بگذارد بخواهد که نفقه دهد. پس از هر کدام که درخواست کرد انفاق بر او واجب می‌شود و اگر خودداری کرد حبس می‌شود. در صورتی که برادر یا عموی متمکن نداشتند بر خویشان نزدیک، یکی پس

---

(۱). سبل السلام، ج ۳، ص ۴۶۰.

(۲). نیل الاوطار، ج ۶، ص ۳۲۶.

از دیگری- به حسب نزدیکی- نفقه واجب می‌شود. «۱»

۶. حبس زوج خودداری‌کننده از «لعان»

اشاره

اگر مرد به زن خود نسبت زنا دهد و حاضر به ملاعنه نشود- از نظر ما- حد بر وی جاری می‌شود و اگر مرد ملاعنه کرد، ولی زن حاضر به ملاعنه نشد بر زن، حدّ قذف جاری می‌شود.

ابو حنیفه و پیروانش گفته‌اند: مرد اگر از ملاعنه خودداری کرد، حبس می‌شود و همچنین زن. عذاب در آیهٔ شریفه به حبس تفسیر شده است.

آیه [/ ۲۴ سورهٔ نور]

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ* وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ* وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ* وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ «۲»

و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند، هر یک از آنان [باید] چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعا از راستگویان است. و [گواهی در دفعهٔ] پنجم این است که [شوهر بگوید:] لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و از [زن] کیفر ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که [شوهر] او جدّا از دروغگویان است. و [گواهی] پنجم آن که خشم خدا بر او باد اگر [شوهرش] از راستگویان باشد.

آثار اهل سنّت

۱. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا معتمر بن سلیمان، عن محمد بن الزبیر، عن مکحول، قال: إذا لا- عن الرجل و أبت المرأة أن تلاعن رجمت. قال: حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا معاذ بن معاد، عن أشعث، عن الحسن قال: تحبس؛ «۳»

مکحول گفت: وقتی مرد ملاعنه کرد و زن از ملاعنه خودداری کرد، سنگسار

(۱). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۵۸۱ و ۵۸۶.

(۲). نور (۲۴) آیات ۶- ۹.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۵۵۷، ح ۸۵۰۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۰۸

می‌شود. حسن گفت: [زن] حبس می‌شود.

۲. و قال عیسی: سمعت عن الشعبی، یقول: یجبران علی اللعان و یحبسان حتی یتلاعنا؛ «۱»

شعبی گفت: بر ملاعنه اجبار و حبس می‌شوند تا هر دو ملاعنه کنند.

آرای مفسران

۱. شیخ طوسی: درء، یعنی دفع؛ و عذاب، یعنی آنچه با سوگند زن و مرد، از ایشان دفع می‌شود؛ چون مثل این است که چهار شاهد شهادت دهند که زنی زنا داده است.

گروهی گفته‌اند: عذاب، حبس است؛ چون با چهار شاهد، بینه کامل نیست، بلکه آنچه باعث دفع حد از مردی که نسبت زنا به زن خود داده است، می‌شود این است که خود را لعان می‌کند. «۲»

۲. علّامه طبرسی: یدرؤا العذاب، یعنی از زن حدّ زنا را دفع می‌کند. «۳»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: هرگاه پیش از اتمام سوگندها، مرد از لعان خودداری ورزد، بر وی حد جاری می‌شود و هرگاه زن پیش از اتمام سوگندها از لعان خودداری کرد، سنگسار می‌شود. «۴»

۲. همو: اگر مرد، زن آزاد مسلمان را ملاعنه کرد و زن از لعان خودداری ورزید بر زن حد جاری می‌شود و شافعی نیز چنین گفته است «... ۵»

۳. همو: اگر زن مدّعی شد که شوهرش به او نسبت زنا داده است و مرد منکر شد، ولی دو شاهد شهادت دادند که مرد نسبت زنا به زن داده است، می‌تواند ملاعنه کند و این لعان تکذیب خودش نیست؛ زیرا او می‌گوید: من این را انکار کردم که نسبت داده باشم، و

(۱). همان، ص ۵۵۸، ح ۸۵۰۶.

(۲). تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۳۶۶؛ نک: خلاف، ج ۲، ص ۲۸۶، مسألهٔ ۱۲.

(۳). مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ نک: کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۹۷؛ تفسیر صافی، ج ۳، ص ۴۱۹؛ تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۸۹؛ در المنثور، ج ۵، ص ۲۴؛ تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۱۶۷؛ مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۵۸۴؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۰۹؛ روائع البیان، ج ۲، ص ۹۰.

(۴). نهایه، ص ۵۲۱.

(۵). خلاف، ج ۵، ص ۱۴، مسألهٔ ۱۲.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۰۹

بینه (دو شاهد) شهادت داده است که من به او گفته‌ام: ای زناده! و این قذف نیست؛ چون من راست می‌گویم پس قذف نیست و در نتیجه تکذیب خودم نیست، تا اینکه می‌فرماید:

امّا اگر زن مدّعی شد که مرد به او گفته است: ای زناده! و مرد گفت: من نگفته‌ام و او زناده نیست. سپس بینه قائم شد که چنین حرفی را زده است در این صورت او خودش را تکذیب می‌کند و حد بر او جاری می‌شود؛ چون بینه قائم شده است و او نمی‌تواند ملاعنه کند؛ زیرا خود، اقرار کرده است که وی زانیه نیست پس حق ندارد با لعن بر خود ثابت کند که وی زانیه است، در حالی که پیش از آن، منکر شده بود. «۱»

۴. محقق حلّی: اگر در اثنای لعان، اعتراف کرد که دروغ می‌گوید یا از ملاعنه خودداری کرد حد بر او جاری می‌شود و احکام دیگر بر او جاری نمی‌شود ... و اگر زن از لعان خودداری کرد یا [به زنا] اقرار کرد سنگسار می‌شود و حد بر مرد جاری نمی‌شود و فراش (زوجیت) از بین نمی‌رود و تحریم [مؤبّد] به وقوع نمی‌پیوندد. «۲»

۵. سیّد ابو الحسن اصفهانی ...: اگر مرد زن را قذف کرد، سپس ملاعنه کرد و زن از لعان سرباززد، مرد از حدّ قذف رهایی می‌یابد و زن حدّ زنا می‌خورد؛ چون ملاعنهٔ مرد به منزلهٔ بینه در اثبات زنای زوجه است. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۱. شافعی ...: اگر مرد به زنش نسبت زنا دهد و شهود هم به آن قذف شهادت دهند، ولی خودش انکار کند در این مورد ابو حنیفه می‌گفت: اگر به امام این خبر برسد وی را زندانی می‌کند تا ملاعنه کند و به آن حکم می‌کند «... ۴»

گفت: ابو حنیفه گفته است: اگر زن از ملاعنه خودداری کرد حبس می‌شود تا ملاعنه کند. «۵»

۲. ابن حزم: در مورد حکم به نکول، قول «زفر» باقی ماند که دو مصاحب او، یعنی

---

(۱). مبسوط، ج ۵، ص ۱۹۳.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۰۰؛ نک: جواهر الکلام، ج ۳۴، ص ۶۷.

(۳). وسیلهٔ النجاه، ص ۳۹۲؛ نک: وسیلهٔ النجاهٔ (با تعالیق آیهٔ اللّه گلپایگانی)، ج ۳، ص ۲۷۴؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۲۵.

(۴). الام، ج ۷، ص ۱۵۴.

(۵). همان، ج ۸، ص ۲۱۲؛ بدایهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۱۲۰؛ خلاف، ج ۵، ص ۱۴، مسألهٔ ۱۲.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۰

ابو یوسف و محمد بن حسن نیز موافق او هستند. یکی از آنان در استدلال خود آیهٔ لعان را ذکر کرده و گفته است: خلافی نیست که هر یک از زوج یا زوجه اگر از سوگند امتناع کردند حکمی از جهت نکول، بر آنان جاری می‌شود؛ یعنی یا زندان و یا حد. «۱»

۳. موصلی: باب لعان: با نسبت دادن زنا به زوجه یا نفی کردن ولد، ملاعنه واجب می‌شود در صورتی که هر دو اهل شهادت باشند و زن از کسانی باشد که قاذف او حد می‌خورد [یعنی زنی پاکدامن باشد] و خود درخواست ملاعنه کند. پس اگر مرد از ملاعنه خودداری کرد حبس می‌شود تا ملاعنه کند یا بگوید: دروغ گفته است و حد بخورد ... و زن حبس می‌شود تا اینکه ملاعنه کند یا سخن مرد را تصدیق کند. «۲»

۴. ابو یعلی فرّاء: وقتی که مرد خود را لعن کرد و زن خود را لعن نکرد حدّی بر زن جاری نمی‌شود، ولی در اینکه آیا حبس

می‌شود تا ملاعنه یا اقرار کند؟ دو روایت موجود است: یکی می گوید: حبس می‌شود و دیگری می گوید: حبس نمی‌شود. «۳»

۵. ابن جلّاب: اگر یکی از دو زوج از لعن بر خود امتناع ورزد، قاضی وی را زندانی می کند تا لعن کند و از نظر شافعی حبس نمی‌شود، ولی حدّ قذف بر او جاری می‌شود. «۴»

۶. مرداوی (در مورد گفتهٔ ابن قدامهٔ مقدسی: «اگر مرد ملاعنه کرد، ولی زن خودداری ورزید، زن رها و فرزند به مرد ملحق می‌شود، همان‌طور که خرقی گفته است»): اگر مرد ملاعنه کرد و زن خودداری ورزید، بنابر مذهب صحیح حدّی بر زن جاری نمی‌شود و جمهور اصحاب بر این عقیده‌اند و شمار زیادی از آنان به آن، یقین پیدا کرده‌اند به طوری که زرکشی گفته است: امّا در اینکه حدّی بر زن جاری نمی‌شود، هیچ‌گونه مخالفتی را در مذهب خود سراغ نداریم ... و از امام احمد نقل شده است حبس می‌شود تا اقرار یا ملاعنه کند و این قول را قاضی و ابن بنا و شیرازی اختیار کرده‌اند. «۵»

۷. بهوتی: اگر مرد ملاعنه کرد و زن خودداری ورزید، حبس می‌شود تا چهار بار

---

(۱). محلّی، ج ۹، ص ۳۷۵.

(۲). اختیار، ج ۳، ص ۱۶۷.

(۳). احکام السلطانیه، ص ۲۷۲.

(۴). تحفهٔ الفقهاء، ج ۱، ص ۲۲۳.

(۵). انصاف، ج ۹، ص ۲۴۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۱

اقرار و یا ملاعنه کند. «۱»

۸. جزیری: حنفیه گفته‌اند: اگر مرد از ملاعنه خودداری کرد حبس می‌شود تا لعان کند؛ چون به نصّ قرآن کریم بر او واجب شده است. پس چون قدرت دارد حبس می‌شود تا لعان و یا خود را تکذیب کند و حد بخورد ... و اگر مرد ملاعنه کرد بر زن واجب می‌شود به نصّ قرآن کریم ملاعنه کند. پس اگر از لعان و از اقرار خودداری کرد، حبس می‌شود تا ملاعنه و یا زوج را تصدیق نماید که دیگر احتیاجی به لعان نیست. «۲»

۹. صابونی: در صورتی که یکی از دو زوج از لعان خودداری ورزد اختلاف است که آیا حد بر وی واجب می‌شود؟ مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) این است: وقتی زوج از لعان خودداری کرد حدّ قذف بر او جاری می‌شود و اگر زوجه امتناع کرد، حدّ زنا بر او جاری می‌شود. ابو حنیفه گفته است: اگر زوج از لعان خودداری کرد حبس می‌شود تا ملاعنه کند و یا بگوید: دروغ گفته است و اگر زن خودداری ورزید حبس می‌شود تا ملاعنه کند یا به زنا اقرار کند که در این صورت حد بر او جاری می‌شود. «۳»

۷. حبس زوج در برخی از موارد طلاق

اشاره

۱. مدوّنهٔ الکبری: اگر یکی از دو شاهد بگوید: شخصی به زنش گفته است:

تو مطلّقه‌ای اگر من داخل خانه شوم، و وی وارد خانه شده است و شاهد دیگر بگوید: آن شخص به زنش چنین گفته است: تو مطلّقه‌ای اگر من با فلانی حرف بزنم، و با فلانی حرف زده است [در این صورت] آیا زن مطلّقه می‌شود یا نه؟ مالک گفته است: مطلّقه نمی‌شود و در جای دیگر گفته است: زوج ملزم می‌شود سوگند یاد کند که طلاق نداده است- و سوگند به گونه‌ای است که

شرح داده شد- [و] اگر از قسم خودداری کرد، حبس می‌شود. «۴»

نظر نگارنده: این نوع طلاق از نظر ما باطل است؛ چون این، طلاق مشروط است.

اکنون به آرای فقیهان شیعه توجه کنید:

۱. شیخ طوسی: در صورتی که بگوید: اگر با تو شروع به سخن کنم، تو مطلّقه‌ای،

(۱). شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۵۶۶.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۱۰۹.

(۳). روائع البیان، ج ۲، ص ۸۹.

(۴). ج ۳، ص ۴۱ و ۴۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۲

مطلّقه نمی‌شود، ... چون این طلاق مشروط است. «۱»

۲. شهید ثانی: طلاق واقع نمی‌شود ... اگر معلّق به شرط باشد و شرط، یعنی چیزی که وقوع و عدم آن، هر دو امکان داشته باشد؛ مثل آمدن مسافر و وارد شدن زن به خانه و همچنین [طلاق واقع نمی‌شود] اگر معلّق به صفتی باشد و صفت چیزی است که معمولاً به حصول آن یقین هست؛ مثل طلوع خورشید و زوال خورشید. این مسأله از نظر ما اتفاقی است. «۲»

فرع

در موردی که زوجه ادّعا کند زوج او را طلاق گفته یا دو شاهد یا یک شاهد به طلاق شهادت دهند، آیا زوج [در صورت انکار] حبس می‌شود؟

بعضی از اهل سنّت مدّعی شده‌اند که زوج زندانی می‌شود تا قسم یاد کند. پس اگر حبس او طولانی شد وثیقه‌ای می‌گذارد و آزاد می‌شود، چنان که در مدوّنهٔ الکبری و التفریع آمده است:

۱. مدوّنهٔ الکبری: اگر زن مدّعی شد زوج او را طلاق داده آیا به نظر مالک، مرد باید قسم بخورد؟ گفت: مالک گفته است: سوگند نمی‌خورد مگر اینکه زن یک شاهد بیاورد آن وقت قسم می‌خورد. حال اگر از سوگند خودداری کرد؟ آخرین سخن مالک این است که زندانی می‌شود تا سوگند بخورد و بر این عقیده باقی مانده است. البته یک بار به ما می‌گفت: اگر مرد از سوگند خودداری کرد او را از زوجه‌اش جدا می‌کنند.

ابن قاسم گفته است: نظر من این است که اگر از سوگند خودداری کرد و زندانش طولانی گشت، آزاد شود و چیزی وثیقه بگذارد. گفته است: این مطلب از مالک به من رسیده است. «۳»

۲. ابن جلّاب: اگر زن مدّعی شد شوهرش او را طلاق داده، مرد با ادّعای وی سوگند نمی‌خورد و اگر زن یک شاهد آورد نمی‌تواند قسم هم بخورد تا با [این سوگند و یک شاهد] طلاق ثابت شود، ولی مرد می‌تواند سوگند بخورد و اگر خورد از ادّعای زن تبرئه می‌شود.

امّا اگر مرد از سوگند خودداری کرد دو روایت است: یکی اینکه زن مطلّقه می‌شود؛ چون شاهد و نکول وجود دارد و این دو از شاهد و یمین قوی‌ترند؛ زیرا شاهد و نکول دو سبب از

(۱). مبسوط، ج ۵، ص ۱۳ و ۳۹.

(۲). روضهٔ البهیّه، ج ۶، ص ۱۶.

(۳). ج ۵، ص ۱۳۶ و نک: ص ۱۷۸ و ج ۳، ص ۴۷؛ محلّی، ج ۹، ص ۳۷۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۳

دو جهت مختلفند [بر خلاف شاهد و یمین که هر دو از یک جهتند]؛ روایت دیگر این است که اگر از سوگند خودداری کرد، زندانی می‌شود پس اگر زندانش طولانی شد، آزاد می‌شود و لازم است زن از او کناره گیری کند، زینت خود را مخفی دارد و مانع دسترسی وی به خود شود و جز با اکراه هم‌نشین او نگردد. «۱»

نظر نگارنده: لازم است ملاحظه شود که مورد با دو شاهد، اثبات می‌شود یا یک شاهد هم کافی است یا یک شاهد با یک سوگند کفایت می‌کند؟ در این مورد اضافه کنم که طلاق جز با دو شاهد اثبات نمی‌شود پس اگر زوجه یک شاهد آورد، وجهی برای حبس زوج وجود ندارد وانگهی انکار زوج- چنان که مشهور است- «۲» خود از اقوالی است که مفید رجوع است. امّا در مورد آزادی نیز، اگر کسی مدّعی آزادی شد، اثبات آن متوقف بر دو شاهد است.

۱. شیخ طوسی: اگر برده‌ای مدّعی شد که مولایش او را آزاد کرده ولی مولا منکر شد و عبد دو شاهد آورد و نزد حاکم شهادت دادند ولی حاکم شناختی دربارهٔ عدالت آن دو نداشت و عبد گفت: مرا آزاد کن تا از عدالت آن‌ها پی‌جویی کنیم [در این مورد] عده‌ای گفته‌اند: عبد از دست مولا رها می‌شود و دیگران گفته‌اند: رها نمی‌شود، و قول اوّل اقواست ... این در صورتی است که دو شاهد بیاورد، امّا در صورتی که یک شاهد آورد و گفت: یک شاهد دیگر هم در این نزدیکی است و من آن را می‌آورم، عده‌ای گفته‌اند: رها می‌شود و دیگران گفته‌اند: رها نمی‌شود؛ چون بینهٔ کامل نیاورده است. همچنین است هر حقّی که با دو شاهد ثابت می‌شود؛ مانند نکاح، طلاق، قصاص و ... که اگر دو شاهد آورد، خصم او حبس می‌شود و اگر یک شاهد آورد اختلاف است که آیا خصم حبس می‌شود تا شاهد دیگر را بیاورد یا نه «... ۳» تا اینکه می‌گوید: در هر موردی که با یک شاهد کسی را حبس کردیم، موقتی خواهد بود و به مدّعی گفته می‌شود: تا سه روز مهلت داری یک شاهد دیگر بیاوری وگرنه ما او را آزاد می‌کنیم. «۴»

۲. شهید ثانی: قول محقق حلّی: «إذا ادّعی العبد العتق؛ ... اگر بنده‌ای ادعای آزاد بودن کند» امّا در صورتی که یک شاهد اقامه کند پیش از قسم، کامل نبودن [بینه] روشن‌تر

---

(۱). تفریع، ج ۲ فصل ۶۹، ص ۱۰۶ و نک: فصل ۶۸۴، ص ۱۰۵.

(۲). مسالک الافهام، ج ۹، ص ۱۸۶.

(۳). مبسوط، ج ۸، ص ۲۵۴.

(۴). همان.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۴

است، چون می‌توانست با سوگند اثبات حق کند، ولی این کار را انجام نداده است. پس جایی برای زندان کردن پیش از ثبوت حق وجود ندارد. اینکه مصنّف، شاهد را مقیّد به «مال» کرد به جهت این است که مورد از جاهایی باشد که بتوان با قسم آن را اثبات معجّل کرد تا در قوّهٔ بینهٔ کامل باشد. پس اگر حق از مواردی باشد که جز با دو شاهد اثبات نمی‌شود؛ مانند طلاق، حبس نمی‌شود؛ چون در این صورت بینه کامل نیست. شیخ این چنین گفته و البته احتمال حبس را هم داده است. گفته شده: اگر حاکم صلاح دانست جایز است حبس کند که اشکالی ندارد؛ چون این مسأله‌ای اجتهادی است و به نظر حاکم بستگی دارد. «۱»

۸. حبس آزاردهندهٔ زن خویش

گاهی گفته می‌شود: حاکم کسی را که زنش را آزار می‌دهد، حبس می کند، بلکه علاوه بر حبس، شکنجه هم می‌دهد، ولی این سخن مبنی بر این است که حاکم ولایت مطلقه داشته باشد و این مورد را هم فراگیرد.

کندی گفته است: پرسیدم: اگر پیش حاکم ثابت شود که مرد به زن آزار می‌رساند و به او ناسزا می گوید آیا او را وادار می‌سازد که طلاقش دهد و یا اینکه جلو آزار او را می گیرد ؟...

جواب داد: اگر ثابت شد که به او آزار می‌رساند یا به او ناسزا می گوید وی را حبس می کند و وی را هر طور صلاح دانست با زدن یا چیز دیگر، کیفر می‌دهد. «۲»

---

(۱). مسالك الافهام، ج ۱۴، ص ۳۲۰.

(۲). مصنّف، ص ۱۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۵

فصل دوازدهم حبس دشمنان و مخالفان دولت

۱. آیا جاسوس حبس می‌شود؟

اشاره

مقتضای برخی احادیث و شواهد تاریخی در کتب اهل سنّت و شیعه این است که جاسوس، اعدام می‌شود و اگر مسلمان بود یا اسلام آورد امام حق دارد او را عفو کند، چنان که روایت شده امام حسن- علیه السلام- دو تن از جاسوسان معاویه را اعدام کرد و از امام صادق- علیه السلام- روایت شده که جاسوس اعدام می‌شود. ولی فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- در مورد جاسوس مسلمان فتوا داده‌اند که [اعدام نمی‌شود، بلکه] اگر امام بخواهد تعزیر و از غنیمت محروم می‌شود.

شیخ در مبسوط و علّامه حلّی در قواعد الاحکام و منتهی المطلب چنین رأی داده‌اند و به داستان «حاطب» استدلال کرده‌اند ... بلکه غیر از امام هم می‌تواند از باب امر به معروف و نهی از منکر او را تعزیر کند، چنان که از عبارت محقق قمی در جامع الشتات، چنین برمی‌آید.

امّا نظر اهل سنّت: از ابو حنیفه، اوزاعی و ابو یوسف نقل است که جاسوس مسلمان زندانی می‌شود. در «ترغیب» هم همین نظر را داده و بستی در معالم السنن و دیگر کتب همین را گفته است.

از برخی دیگر [علمای سنّت] مانند ابن عقیل، داوی، ابن قاسم و احمد بن یحیی در عیون الازهار نقل است که، کشته می‌شود. عده‌ای دیگر مانند ابن تیمیه و ابن جوزی فرق گذاشته‌اند میان کسی که یک بار جاسوسی کند و کسی که چند بار دست به جاسوسی بزند.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۶

شاید آنچه به نظر می‌آید فرق گذاشتن میان مسلمان و ذمّی و حربی باشد. حربی کشته می‌شود؛ چون کشتن حربی گرچه جاسوسی نکرده باشد جایز است؛ امّا ذمّی اگر با این کار مصداق پیمان‌شکن شود، اعدام یا برده می‌شود و اختلافی که در آن هست خواهد آمد. امّا مسلمان تعزیر می‌شود، چون کار حرام انجام داده است. این چیزی است که از روایات و فتاوای فقیهان، می‌توان به دست آورد.

روایات دربارهٔ جاسوس

۱. فلمّا بلغ معاویهٔ بن أبی سفیان وفاهٔ أمیر المؤمنین علیه السّلام و بیعهٔ الناس ابنه الحسن علیه السّلام دسّ رجلا من حمیر إلی الکوفهٔ و رجلا من بنی القین إلی البصرهٔ لیکتبا إلیه بالأخبار و یفسدا علی الحسن علیه السّلام الأمور فعرف ذلک الحسن علیه السّلام فأمر باستخراج الحمیری من عند لحّام بالکوفهٔ فأخرج و أمر بضرب عنقه و کتب إلی البصرهٔ باستخراج القینی من بنی سلیم فأخرج و ضربت عنقه و کتب الحسن علیه السّلام إلی معاویهٔ: أمّا بعد، فإنّک دسست الرجال للاحتیال و الاغتیال و أرصدت العیون کأنّک تحبّ اللقاء؛ «... ۱»

وقتی به معاویهٔ بن ابی سفیان خبر رحلت امیر مؤمنان- علیه السلام- و بیعت مردم با فرزندش امام حسن- علیه السلام- رسید، مردی حمیری را برای جاسوسی به کوفه و شخصی از بنی قین را به بصره فرستاد تا اخبار را برای او بنویسند و اوضاع را بر ضد امام حسن- علیه السلام- آشفته سازند. امام حسن- علیه السلام- مسأله را فهمید. دستور داد: حمیری را که پیش قصابی در کوفه [مخفی] بود بیرون بکشند و گردن او را بزنند و به بصره نامه نوشت، جاسوسی را که میان بنی سلیم [مخفی] بود بیرون بیاورند. او را بیرون آورده و گردنش را زدند. امام حسن- علیه السلام- به معاویه نوشت: امّا بعد، تو افراد را برای سم‌پاشی و ترور فرستادی و جاسوسان را به کار گماردی گویا برخورد (جنگ) را دوست داری...

۲. روینا ذلک عن أبی جعفر محمد بن علی علیهما السّلام ...: و الجاسوس و العین إذا ظفر بهما قتلا. کذلک روینا عن أهل البیت؛ «۲»

---

(۱). ارشاد، ص ۱۸۸؛ کشف الغمّه (به نقل از: ارشاد)، ج ۲، ص ۱۶۴ و در کشف الغمّه دارد: «و یفسدا علی الحسن علیه السّلام الأمور و قلوب الناس؛ آن دو کارها و قلوب مردمان را علیه امام حسن- علیه السلام- خراب و تباه می‌ساختند».

شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۳۱؛ اغانی، ج ۲۱، ص ۲۸.

(۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۱، ص ۹۸، ح ۲ و ج ۱۸، ص ۱۹۷، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۷

امام باقر- علیه السلام- فرمود ...: جاسوس و دیده‌بان هرگاه دستگیر شوند، کشته می‌شوند. از اهل بیت چنین به ما رسیده است.

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۳۱۷

۳. سورهٔ الممتحنهٔ: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِٔ «... ۱» نزلت فی حاطب بن أبی بلتعهٔ ... و کان سبب ذلک أنّ حاطب، کان قد أسلم و هاجر إلی المدینهٔ و کان عیاله بمکّهٔ و کانت قریش تخاف أن یغزوهم رسول اللّه فصاروا إلی عیال حاطب و سألوهم: أن یکتبوا إلی حاطب، یسألوه عن خبر محمد رسول اللّه و هل یرید أن یغزو مکّهٔ؟ فکتبوا إلی حاطب یسألونه عن ذلک، فکتب إلیهم حاطب، أنّ رسول اللّه یرید ذلک و دفع الکتاب إلی امرأهٔ تسمّی صفیّهٔ، فوضعته فی قرنها [أی الذؤابهٔ] و مرّت فنزل جبرئیل علیه السّلام علی رسول اللّه فأخبره بذلک، فبعث رسول اللّه أمیر المؤمنین علیه السّلام و الزبیر فی طلبها، فلحقوها فقال لها أمیر المؤمنین علیه السّلام: أین الکتاب؟ فقالت: ما معی. ففتّشوها فلم یجدوا معها شیئا. فقال الزبیر: ما نری معها شیئا. فقال أمیر المؤمنین: و اللّه! ما کذّبنا رسول اللّه و لا کذّب رسول اللّه علی جبرئیل علیه السّلام و لا کذّب جبرئیل علی اللّه- جلّ ثناؤه- و اللّه! لتظهرنّ لی الکتاب، أو لأوردنّ رأسک إلی رسول اللّه. فقالت: تنحّیا حتی أخرجه، فأخرجت

الکتاب من قرنها، فأخذه أمیر المؤمنین علیه السّلام و جاء به إلی رسول اللّه فقال رسول اللّه: یا حاطب! ما هذا؟ فقال حاطب: و اللّه! یا رسول اللّه ما نافقت و لا غیّرت و لا بدّلت و إنّی أشهد أن لا إله إلّا اللّه و أنّک رسول اللّه حقّا، و لکن أهلی و عیالی کتبوا إلیّ بحسن صنیع قریش إلیهم فأحببت أن أجازی قریشا بحسن معاشرتهم، فأنزل اللّه- جل ثناؤه- علی رسول اللّه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ... الآیة؛ «۲» «به نام خداوند رحمتگر مهربان* ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آن‌ها اظهار دوستی کنید » ... این آیه دربارهٔ حاطب بن أبی بلتعه نازل شده است ... و شأن نزول آن این است که حاطب اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد و خانواده او در مکه بود. قریش که می‌ترسیدند پیامبر به جنگ ایشان بیاید پیش خانوادهٔ حاطب رفتند و از آنان خواستند به حاطب نامه بنویسند و کسب خبر کنند که آیا پیامبر قصد جنگ با مکیان را دارد؟ آنان هم به حاطب نامه نوشتند و از او در این باره

---

(۱). ممتحنه (۶۰) آیات ۱- ۲.

(۲). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۶۱؛ نور الثقلین (به نقل از: تفسیر قمی)، ج ۵، ص ۲۹۹، ح ۳؛ برهان، ج ۴، ص ۳۲۳، ح ۱؛ تفسیر صافی، ج ۵، ص ۱۶۰. در تفسیر برهان فعل به صورت تثنیه آمده است و در تفاسیر دیگر- به جز تفسیر صافی تنها در کلمهٔ «فلحقاها» و «تنحیّا» و در تفسیر قمی و نور الثقلین تنها «تنحیّا» - به صورت جمع آمده است و ظاهرا ضمیر جمع نادرست است؛ زیرا دو نفر، یعنی حضرت امیر- علیه السلام- و زبیر در تعقیب آن زن رفته بودند. «مترجم».

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۱۸

پرسیدند. حاطب به ایشان نوشت: پیامبر چنین قصدی دارد و نامه را به زنی صفیّه نام داد.

صفیّه نامه را در میان زلف‌هایش گذاشت و رفت. جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او خبر داد. پیامبر امیر المؤمنین- علیه السلام- و زبیر را دنبال آن زن فرستاد. آن‌ها به او رسیدند.

امیر المؤمنین- علیه السلام- به او فرمود: نامه کجاست؟ زن گفت: چیزی همراه من نیست.

او را بازرسی کردند چیزی نیافتند. زبیر گفت: ما که چیزی با او نمی‌بینیم. امیر المؤمنین- علیه السلام- فرمود: پیامبر به ما دروغ نگفته و بر جبرئیل دروغ نبسته و جبرئیل بر خداوند دروغ نبسته. یا نامه را به من نشان می‌دهی یا سرت را پیش رسول اللّه می‌برم. زن گفت:

کنار بروید تا آن را بیرون آورم. پس نامه را از میان زلفانش بیرون آورد. امیر المؤمنین- علیه السلام- آن را گرفت و نزد رسول خدا آورد. پیامبر گفت: حاطب این چیست؟

حاطب گفت: به خدا سوگند! ای رسول خدا! من منافق نشده‌ام و در دین من تغییر و تبدیلی صورت نگرفته. من شهادت می‌دهم خدایی جز خدای یگانه نیست و تو واقعا رسول خدایی، ولی اهل و عیالم برای من نامه نوشتند که قریش با آنان خوش‌رفتاری کرده من خواستم خوش‌رفتاری آن‌ها را جبران کرده باشم که خداوند متعال بر رسول اللّه این آیه را نازل کرد.

۴. و کتب فی الکتاب: من حاطب بن أبی بلتعة إلی أهل مکّة: إنّ رسول اللّه یریدکم فخذوا حذرکم ... فرجعوا بالکتاب إلی رسول اللّه، فأرسل إلی حاطب، فأتاه فقال له: هل تعرف الکتاب؟ قال:

نعم، قال: ما حملک علی ما صنعت؟ قال: یا رسول اللّه! و اللّه! ما کفرت منذ أسلمت، و لا غششتک منذ نصحتک، و لا أحببتهم منذ فارقتهم، و لکن لم یکن أحد من المهاجرین إلّا و له بمکّة من یمنع عشیرته و کنت عریرا فیهم [أی غریبا] و کان أهلی بین ظهرانیهم، فخشیت علی أهلی، فأردت أن أتّخذ عندهم یدا، و قد علمت أن اللّه ینزل بهم بأسه، و أنّ کتابی لا یغنی عنهم شیئا فصدّقه رسول اللّه ؛ «۱...»

در نامه نوشته شده بود: از حاطب بن ابی بلتعه به اهل مکه: رسول اللّه قصد شما را دارد. سلاح‌هایتان را برگیرید ... نامه را نزد رسول اللّه آوردند. پیامبر دنبال حاطب فرستاد. او آمد. پیامبر به او فرمود: این نامه را می‌شناسی؟ گفت: آری. فرمود: چه باعث شد چنین کاری کردی؟ گفت: ای رسول خدا! سوگند به خدا! از زمانی که مسلمان شده‌ام کفر نورزیده‌ام و از زمانی که خالصانه به تو ایمان آورده‌ام تا به حال به تو خیانت نکرده‌ام و از آن موقع که از مکیان جدا شده‌ام به آنان علاقه‌مند نشده‌ام؛ ولی هیچ‌یک از مهاجران نیست،

(۱). امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۰.

مگر اینکه در مکه کسی دارد که از قبیله‌اش دفاع می‌کند، ولی من در میان ایشان غریبم و خانوادهٔ من در میان مکیان است و من نسبت به آنان بیم داشتم خواستم نزد آنان موقعیتی پیدا کنم، ولی می‌دانستم خداوند عذابش را بر آنان نازل خواهد کرد و نامهٔ من به دردشان نمی‌خورد. پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- هم او را تصدیق کرد...

۵. معنعنا عن ابن عباس- رضی اللّه عنه ...-: فبعث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رجلین من أصحابه فی أثرها [ساره]: أمیر المؤمنین علیه السّلام و الزبیر بن العوام و أخبرهما خبر الصحیفة فقال: إن أعطتکم الصحیفة فخلّوا سبیلها و إلّا فاضربوا عنقها ... ثم رجعا إلی النبی فأعطیاه الصحیفة، فإذا فیها: من حاطب بن أبی بلتعة إلی أهل مکّة: إنّ محمدا قد نفر؛ فإنّی لا أدری إیّاکم أراد، أو غیرکم فعلیکم بالحذر؛ «... ۱»

...رسول اللّه دو تن از اصحابش، یعنی علی- علیه السلام- و زبیر بن عوام را دنبال وی (ساره) فرستاد و به آن‌ها جریان نامه را خبر داد و گفت: اگر نامه را به شما داد رهایش کنید وگرنه گردنش را بزنید ... آنان نزد پیامبر بازگشتند و نامه را به وی دادند. در آن نامه چنین آمده بود: از حاطب بن ابی بلتعه به اهل مکه: محمد حرکت کرده، ولی نمی‌دانم قصد شما را دارد یا دیگری را، شما مواظب باشید...

علّامه طباطبائی گفته است: این مضمون در شماری از روایات، از عده‌ای از صحابه مانند انس، جابر، عمر و ابن عباس و از عده‌ای از تابعین مانند حسن و دیگران روایت شده است. روایت از نظر متن قابل خدشه است؛ زیرا ظاهر، بلکه صریح این روایت می‌گوید که، حاطب با این کارش سزاوار قتل یا کیفری کمتر از آن بود، ولی فقط بدین دلیل که بدری بود، مجازات نشد. در نتیجه بدری، هر گناهی انجام دهد کیفر نمی‌بیند چنان که صریحا در این روایت پیامبر به عمر می‌گوید: وی در بدر حضور داشته است. در روایت حسن [بصری] آمده است: ایشان اهل بدرند، از اهل بدر درگذر، ایشان اهل بدرند، از اهل بدر درگذر، ایشان اهل بدرند، از اهل بدر درگذر.

ولی آن چه در داستان «افک» آمده است با این منافات دارد. پیامبر پس از اینکه بی‌گناهی عایشه نازل شد، مسطح بن اثاثه را حد زد؛ چون از مفتریان بود، در حالی که این مسطح از سابقان و از مهاجران اوّلیه بود و در بدر شرکت کرده بود چنان که در صحیح

(۱). تفسیر فرات بن ابراهیم، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار (به نقل از: تفسیر فرات بن ابراهیم)، ج ۲۰، ص ۱۳۶، ح ۳۰؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۰۵، ح ۳۰۶۶.

بخاری و صحیح مسلم آمده است، پیامبر او را حد زد و روایات بی‌شمار، که دربارهٔ تفسیر آیات افک آمده است، گویای آن است «۱...»

۶. عن سلمهٔ بن الأکوع، قال: أتی النبی عین من المشرکین، و هو فی سفر فجلس عند أصحابه ثم انسلّ. فقال النبی: اطلبوه فاقتلوه. قال: فسبقتهم إلیه فقلته و أخذت سلبه، فنفلنی إیّاه؛ «۲»

جاسوسی از مشرکان پیش پیامبر که در سفر بود، آمد و پیش اصحاب آن حضرت نشست سپس مخفیانه رفت. پیامبر فرمود: دنبالش بروید و او را بکشید. سلمه می گوید:

من پیشی گرفتم و او را کشتم و آنچه داشت برداشتم. [پیامبر] آن‌ها را به من عطا کرد.

۷. عن سلمهٔ، قال: غزوت مع رسول اللّه هوازن، قال: فبینما نتضحّی و عامّتنا مشاهٔ و فینا ضعفهٔ؛ إذ جاء رجل علی جمل أحمر فانتزع طلقا من حقو البعیر فقیّد به جمله ثم جاء یتغذّی مع القوم، فلمّا رأی ضعفتهم، و رقّهٔ ظهرهم، خرج یعدو إلی جمله، فأطلقه ثم أناخه فقعد علیه ثم خرج یرکضه، و أتبعه رجل من أسلم علی ناقهٔ ورقاء هی أمثل ظهر القوم. قال: فخرجت أعدو، فأدرکته و رأس الناقهٔ عند ورک الجمل، ثم تقدّمت حتی کنت عند ورک الجمل، ثم تقدّمت حتی أخذت بخطام الجمل، فأنخته، فلمّا وضع رکبته بالأرض اخترطت سیفی فاضرب رأسه، فندر فجئت براحلته و ما علیها أقودها، فاستقبلنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قال: له سلبه أجمع؛ «۳»

سلمه گفت: همراه رسول اللّه به جنگ هوازن رفته بودیم هنگامی که مشغول خوردن ناهار بودیم و در حالی که همهٔ ما پیاده بودیم و در میان ما افراد خسته و ناتوان زیاد بود یک باره مردی سوار بر شتر قرمزی آمد. طنابی از پشت شترش برداشت و آن را بست. سپس آمد و با جمعیت شروع به غذا خوردن کرد. وقتی ضعف و ناتوانی و کمبود مرکب آنان را دید به طرف شترش دوید آن را باز کرد و خواباند، بعد روی آن نشست و آن را به حرکت درآورد.

مردی از اسلم سوار بر ماده شتری خاکستری- که بهترین مرکب گروه بود- او را دنبال کرد.

من شروع به دویدن کردم و به او رسیدم در حالی که سر ماده شتر به پشت شتر او رسیده بود.

من جلوتر رفتم تا به شتر رسیدم باز جلوتر رفتم و افسار شتر را گرفتم آن را خواباندم همین که زانویش به زمین رسید شمشیرم را کشیدم تا سرش را بزنم. پس سرش جدا شد و روی زمین افتاد. افسار مرکب او را گرفته با آن چه بر پشتش بود، آوردم. رسول اللّه- صلّی اللّه

---

(۱). المیزان، ج ۱۹، ص ۲۷۲.

(۲). سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۴۸، ح ۲۶۵۳؛ نک: صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۲۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۲؛ اقضیهٔ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: ص ۷۷؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۲۹، ح ۶۲۷۲ و ۶۲۷۳.

(۳). سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۴۹، ح ۲۶۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۲۱

علیه و آله و سلّم- به استقبال من آمد و فرمود: هرچه داشته از آن اوست.

نظر نگارنده: ظاهرا هر دو روایت، یک داستان است که به صورت مختلف نقل شده است.

۸. عن حارثهٔ بن مضرب، عن فرات بن حیّان، إنّ رسول اللّه أمر بقتله و کان عینا لأبی سفیان و کان حلیفا لرجل من الأنصار، فمرّ بحلقهٔ من الأنصار، فقال: إنّی مسلم، فقال رجل من الأنصار:

یا رسول اللّه! إنّه یقول: إنّی مسلم؟ فقال رسول اللّه: إنّ منکم رجالا نکلهم إلی إیمانهم، منهم فرات بن حیّان؛ «۱»

و اضاف ابن الاثیر فی روایته ...: منهم فرات بن حیّان و أطلقه و لم یزل یغزو مع رسول اللّه إلی أن توفّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فانتقل إلی مکّهٔ فنزلها و کان عقبهٔ بها و لمّا أسلم، حسن إسلامه وفقّه فی الدین و کرم علی النبی صلّی اللّه علیه و آله و

سلّم؛ «... ۲»

رسول اللّه دستور کشتن او [فرات] را صادر کرد. وی جاسوس ابو سفیان و حلیف مردی از انصار بود. به جمعی از انصار رسید و گفت: من مسلمانم. یکی از انصار گفت:

ای رسول خدا! او می‌گوید: من مسلمانم. رسول اللّه فرمود: از شما افرادی هستند که ما آن‌ها را وامی‌گذاریم تا به ایمان خود عمل کنند و یکی از ایشان فرات بن حیّان است.

ابن اثیر در روایت خود چنین اضافه کرده است ...: یکی از ایشان فرات بن حیّان است که او را آزاد کرد و پیوسته با پیامبر در جنگ شرکت می‌کرد تا آن حضرت رحلت کرد. سپس به مکه رفت و در آنجا سکونت یافت و نسل او در مکه ماندند. فرات وقتی اسلام آورد مسلمان خوبی شد و با مبانی دین آشنا گشت و در نزد پیامبر مورد احترام بود...

۹. فی غزوة المریسیع: فلما نزل [أی النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم] ببقعاء «۳» أصاب عینا للمشرکین، فقالوا له:

ما وراءک؟ أین الناس؟ قال: لا علم لی بهم، قال عمر: لتصدقنّ، أو لأضربنّ عنقک. قال: فأنا رجل من بلمصطلق، ترکت الحارث بن أبی ضرار، قد جمع لکم المجموع و تجلّب إلیه ناس کثیر و بعثنی إلیکم لآتیه بخبرکم و هل تحرّکتم من المدینة فأتی عمر بذلک رسول اللّه فأخبره الخبر، فدعاه رسول اللّه إلی الإسلام، فأبی، ... فقال عمر: یا رسول اللّه! أضرب عنقه؟ فقدمه رسول اللّه فضرب عنقه؛ «۴»

---

(۱). همان، ج ۳، ص ۴۸، ح ۲۶۵۲؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۲۰۸، ح ۹۳۹۶.

(۲). اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ نک: معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۴۵.

(۳). اسم روستایی از روستاهای یمامه. نک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۱.

(۴). واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۴۰۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۲۲

وقتی که پیامبر به بقعاء رسیدند در آنجا به جاسوسی از مشرکان برخورد کردند. به او گفتند: چه خبر؟ مردم کجا هستند؟ گفت: من خبری از آن‌ها ندارم. عمر گفت: راست می‌گویی یا گردنت را بزنم! گفت: من مردی از بلمصطلق هستم. از نزد حارث بن ابی ضرار که نیروهای زیادی برای مقابله با شما گرد آورده بود و مردم زیادی دور او جمع شده بودند، آمده‌ام. وی مرا فرستاده تا برایش خبر ببرم که آیا شما از مدینه حرکت کرده‌اید یا نه.

عمر نزد پیامبر آمد و جریان را گفت. پیامبر وی را به اسلام، دعوت کرد، ولی او خودداری کرد. عمر گفت: ای رسول خدا! گردنش را بزنم؟ پیامبر او را به وی داد تا گردنش را بزند.

۱۰. حدّثنی عبد اللّه بن جعفر، عن یعقوب بن عتبة، قال: بعث رسول اللّه علیّا فی مائة رجل إلی حیّ سعد بفدک و بلغ رسول اللّه أنّ لهم جمعا یریدون أن یمدّوا یهود خیبر فسار اللیل و کمن النهار، حتی انتهی إلی الهمج «۱» فأصاب عینا فقال: ما أنت؟ هل لک علم بما وراءک من جمع من بنی سعد؟ قال:

لا ـ علم لی به فشدّوا علیه، فأقرّ أنّه عین لهم بعثوه إلی خیبر یعرض علی یهود خیبر نصرهم علی أن یجعلوا لهم من تمرهم کما جعلوا لغیرهم و یقدمون علیهم فقالوا له: فأین القوم؟ قال: ترکتهم و قد تجمّع منهم مائتا رجل و رأسهم وبر بن علیم، قالوا: فسر بنا حتی تدلّنا. قال: علی أن تؤمّنونی؟ قالوا: إن دللتنا علیهم و علی سرحهم امنّاک، و إلّا فلا أمان لک. قال: فذلک. فخرج بهم دلیلا لهم حتی ساء ظنّهم به و أوفی بهم علی فدافد و آکام، ثم أفضی بهم إلی سهولة، فإذا نعم کثیر و شاء. فقال: هذا نعمهم و شاؤهم، فأغاروا علیه فضمّوا النعم و الشاء. قال: أرسلونی. قالوا: لا، حتی نأمن الطلب و نذر بهم الراعی رعاء الغنم و الشاء، فهربوا إلی جمعهم فحذّروهم

فتفرّقوا و هربوا. فقال الدلیل: علام تحبسنی؟ فقد تفرّقت الأعراب و أنذرهم الرعاء؟ قال علی: لم نبلغ معسکرهم، فانتهی بهم إلیه، لم یر أحد فأرسلوه و ساقوا النعم و الشاء، النعم خمسمائة بعیر و ألفا شاة؛ «۲»

پیامبر، علی را با صد تن به سوی طایفهٔ سعد در فدك فرستاد؛ زیرا به پیامبر خبر رسیده بود گروهی از ایشان قصد کمك به یهود خیبر دارند. علی- علیه السلام- شب حرکت می‌کرد و روز در استتار بود تا به همج رسید. در آنجا جاسوسی را دید. فرمود: تو کیستی؟ آیا از تجمع بنی سعد اطلاعی داری؟ گفت: من هیچ خبری ندارم. او را در فشار قرار دادند. اقرار کرد که جاسوس آن‌هاست و او را به خیبر فرستاده‌اند تا از آنان درخواست کمك کند به اینکه، همان‌طور که از خرمایشان به دیگران می‌دهند به آن‌ها هم بدهند و

---

(۱). آب و چشمه‌ها و نخل‌هایی در آن است که به سمت مدینه از سوی وادی القری است. معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۱۰.

(۲). همان، ج ۲، ص ۵۶۲.

ایشان را بر دیگران مقدّم بدارند. به او گفتند: حالا کجا هستند؟ گفت: من در حالی ایشان را ترک کردم که دویست تن از ایشان به ریاست وبر بن علیم تجمع کرده بودند. گفتند: ما را پیش ایشان ببر. گفت: به شرط اینکه به من امان دهید. گفتند: اگر ما را به آن‌ها و چارپایانشان راهنمایی کنی در امانی، وگرنه در امان نیستی. گفت: باشد.

به عنوان راهنما با ایشان حرکت کرد تا اینکه به او شک کردند. وی آنان را به ارتفاعات و تپه‌های کوچکی برد و سپس به دشت وسیعی رسانید که در آنجا شتران و گوسفندان زیادی بود و گفت: این شتران و گوسفندان از آن ایشان است. [مسلمانان] حمله کردند و شتران و گوسفندان را جمع‌آوری کردند. جاسوس گفت: مرا رها کنید. گفتند: نه، تا موقعی که از تعقیب در امان باشیم. چوپانان متوجه قضیه شدند، به سوی بنی سعد فرار کرده و دربارهٔ آمدن دشمن هشدار دادند. آنان پراکنده گشتند و فرار کردند.

گفت: دیگر برای چه مرا نگه داشته‌ای؟ اعراب متفرق شده‌اند و چوپانان آن‌ها را ترسانده‌اند. علی- علیه السلام- فرمود: ما به اردوی آنان نرسیدیم. وی آنان را به اردو برد، کسی را ندیدند. پس او را رها کردند. شتران و گوسفندان را با خود بردند. پانصد شتر بود و دو هزار گوسفند.

نظر نگارنده: فقها متعرّض مسألهٔ استعانت از مشرکین در جهاد شده‌اند، ولی ندیده بودم کسی متعرّض خود مسألهٔ استخدام جاسوس کافر شده باشد که از این روایت- با قطع نظر از صحت سند- ظاهرا جواز آن به صورت مطلق فهمیده می‌شود چنان که روایت دلالت می‌کند چنین شخصی مهدور الدم است به این قرینه که امیر المؤمنین- علیه السلام- وی را عفو کرد.

آرای فقیهان شیعه (قائل به تعزیر)

۱. شیخ طوسی: اگر مسلمانی برای کافر حربی جاسوسی کرد، به آنان نامه نوشت و در مورد مسلمانان اطلاعات داد با این کار قتلش مباح نمی‌شود؛ زیرا حاطب بن ابی بلتعه به اهل مکه نامه نوشت و اخبار مسلمانان را به ایشان داد، ولی پیامبر قتل او را مباح نکرد... امام می‌تواند از او درگذرد و می‌تواند تعزیرش کند؛ چون پیامبر از حاطب درگذشت. «۱»

۲. ابن برّاج طرابلسی: مسأله: وقتی کسی برای کافر حربی جاسوسی کرد و اخبار

---

(۱). مبسوط، ج ۲، ص ۱۵.

مسلمانان را به آنان داد آیا با این کار قتلش جایز است یا نه؟

جواب: قتل او جایز نیست؛ چون حاطب بن ابی بلتعه با اهل مکه راجع به اخبار مسلمانان مکاتبه کرد، ولی رسول اللّه کشتن او را با این کار جایز ندانست. البته امام به دلیل این کار او را تعزیر می‌کند و حق دارد او را ببخشد. «۱»

۳. علّامه حلّی: اگر مسلمانی برای کافر حربی جاسوسی کند و آنان را از اسرار مسلمانان آگاه سازد کشتن او مباح نمی‌شود، بلکه اگر امام خواست تعزیر می‌شود. «۲»

۴. همو: اگر یکی از مسلمانان اخبار امام و تصمیمات وی را برای مشرکان بنویسد و آنان را از احوال امام آگاه سازد چنین شخصی کشته نمی‌شود؛ زیرا روایت شده که حاطب بن ابی بلتعه ... وقتی این معلوم شد البته امام با توجه به حال او و با توجه به آن چه صلاح می‌داند وی را تعزیر می‌کند و از غنیمت سهم نمی‌برد مگر اینکه توبه کند و در صورت توبه از غنیمت بهره‌ای می‌برد. «۳»

۵. محقق قمی: سؤال: آیا مسلمان می‌تواند در تسخیر سرزمین‌های اسلامی و کشتن و غارت و اسارت مسلمانان با کفار همکاری کند؟ و اگر پیروزی بر کافران در این جنگ [جنگ ایران و روس] متوقف باشد بر بیرون راندن آنان و کیفر برخی از متمرّدان و بیرون راندن کسانی که جاسوس مشرکان را پناه می‌دهند و اسرار مسلمانان را فاش می‌کنند آیا این امور جایز است یا نه؟

جواب: اسیر کردن مسلمان و غارت اموالش جایز نیست، ولی دفاع از اسلام و مسلمانان متوقف بر قتل او باشد، جایز است. امّا اینکه آیا وی تحت عنوان محارب درمی‌آید که احتمالاـ جزایش کشتن است می‌گوییم که، حکم اختصاص به این ندارد که در حال جنگ باشد، بلکه حکم تابع اسم است. البته قتل او متوقف بر این است که در زمان غیبت، اجرای حدود جایز باشد که در آن صورت وظیفهٔ مجتهد عادل است و من در این مسأله متوقف هستم- بله، حاکم آن‌طور که صلاح بداند ایشان را تعزیر می‌کند، ولی اگر حاکم نتوانست تعزیر کند غیر حاکم از باب امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند کاری مناسب انجام دهد، بلکه واجب است، البته با رعایت آسان و آسان‌تر. «۴»

---

(۱). جواهر الفقه، ص ۵۱.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۱.

(۳). منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۵۹ و مثل آن در: ص ۹۳۹.

(۴). جامع الشتات، ج ۱، ص ۹۰.

۶. ولایهٔ الفقیه: از روایات و احادیث اسلامی چنین برمی‌آید که کیفر مناسب برای این گناه بزرگ (یعنی جاسوسی) کشتن و اعدام است، مگر اینکه به جهاتی توجیه‌پذیر، وی عفو شود؛ زیرا بزرگی جنایت و کیفر آن با پی‌آمدهای آن تناسب دارند ... خلاصه: ظاهر این است که استحقاق جاسوسی برای مرگ مسألهٔ روشنی در زمان پیامبر و ائمه- علیهم السلام- بوده است گرچه گاهی برای عذرهای موجه، عفو شده‌اند. علاوه بر این عنوان منافق، مفسد، محارب و باغی، غالبا بر افراد جاسوس صدق می‌کند، دقت فرمایید ...حاصل اینکه حفظ نظام که از اوجب واجبات است، بر سیاست احتیاط‌آمیز با منافقان و جاسوسان دشمن توقف دارد «... ۱»

نظر نگارنده: حتی اگر عنوان منافق بر او صدق کند، این مجوّز قتل نمی‌شود و شاید از این جهت باشد که نویسنده امر به دقت کرده است.

دیگر اینکه ظاهر احادیث و متون تاریخی و فتوای فقیهان، تفصیل میان مسلمان و ذمّی و کافر است. مسلمان کشته نمی‌شود، بلکه تعزیر می‌شود- چنان که طوسی، حلّی و قمی گفته‌اند- و شاید حبس هم یک نوع تعزیر باشد تا توبه کند.

امّا ذمّی، بنابر قول بعضی حکم ذمّی تابع شرایط در عقد ذمّه است و بنابر قول دیگر، عقد ذمّه منحل می‌شود، حتی اگر شرطی در

کار نباشد و دیگر اقوال خواهد آمد.

امّا حربی، مهدور الدم است گرچه جاسوسی نکرده باشد؛ چون با اسلام در حال جنگ است.

تأیید برای عدم جواز قتل جاسوس مسلمان علاوه بر احتیاط در خون و اصل، این است که علما فتوا داده‌اند مکروه است جاسوس مسلمان به جهاد رود چنان که قاضی ابن برّاج، علّامه حلّی، کاشف الغطاء و ... به آن تصریح کرده‌اند. اگر حکم جاسوس مسلمان اعدام بود چگونه فتوا می‌دهند خروج او برای جهاد کراهت دارد مگر اینکه بگوییم: این کراهت مربوط به صورتی است که امام او را عفو کند و این منافات ندارد با اینکه حکم او قتل باشد. مؤیّد عدم قتل جاسوس مسلمان، داستان ابن ابی بلتعه و ازدی است «۲»، مگر اینکه بگوییم: حکم این دو، قتل بوده است و پیامبر و علی از ایشان درگذشته‌اند. امّا اینکه امام حسن- علیه السلام- جاسوس معاویه را کشت، ممکن است از باب بغی و افساد باشد نه

---

(۱). ج ۲، ص ۷۴۰.

(۲). نک: همین کتاب، «حبس اسیر»، ص ۳۴۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۲۶

صرف جاسوسی و شاهد آن جواب امام است به معاویه که می‌گوید: تو افراد را برای خرابکاری و ترور فرستادی و جاسوسان را به کار گماردی گویا طالب جنگی و «... ۱»

امّا روایت دعائم الاسلام: «جاسوس و دیده‌بان هرگاه دستگیر شوند کشته می‌شوند» مرسل است یا اینکه میان آن و روایات دیگر بدین شکل جمع می‌شود: در آن روایت، جاسوس کافر اراده شده است.

آرای دیگر مذاهب (قائل به حبس)

۱. ابو یوسف: ای امیر مؤمنان! از جاسوسان ذمّی یا حربی یا مسلمان پرسیدی، اگر حربی یا ذمّی (یهود، نصاری و مجوس که جزیه می‌دهند) باشند گردنشان را بزن و امّا اگر از مسلمانان شناخته شده‌اند کیفرشان ده و حبس آنان را طولانی کن تا توبه کنند. «۲»

۲. بستی: آن (یعنی داستان حاطب) دلیل است که جاسوس اگر مسلمان باشد کشته نمی‌شود و دربارهٔ نوع کیفر اختلاف کرده‌اند. اصحاب رأی دربارهٔ مسلمان گفته‌اند: اگر به دشمن نامه نوشت و اسرار مسلمانان را به ایشان گفت کیفر سخت می‌بیند و حبس طولانی می‌شود. «۳»

۳. عینی ...: از ابو حنیفه و اوزاعی نقل شده است: کیفر سخت می‌بیند و حبس طولانی می‌شود. «۴»

آرای فقیهان شیعه دربارهٔ جاسوسی ذمّی

۱. شیخ طوسی: امّا اگر کاری که با «امان» منافات داشته باشد، کردند؛ مثل این که برای جنگ با مسلمانان گردآیند، پیمان شکسته‌اند و فرقی نیست که در عقد ذمّه شرط شده باشد یا نه؛ زیرا شرط ذمّه مقتضی این است که آن‌ها در امان مسلمانان باشند و مسلمانان هم از دست آنان در امان باشند. امّا آن چه ضرر مسلمانان در آن است، شش مورد ذکر می‌شود ...: و راه را بر مسلمانان ناامن نکند و کمبودی را به مشرکان اطلاع ندهد و با نوشتن نامه یا به صورتی دیگر برای تضعیف مسلمانان، اخبار و اسرارشان را به

---

(۱). مفید، ارشاد ص ۱۸۸.

(۲). خراج، ص ۱۹۰.

(۳). معالم سنن، ج ۲، ص ۲۷۴.

(۴). عمدة القاری، ج ۱۴، ص ۲۵۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۲۷

دشمن حربی نرساند. اگر یکی از این شروط را زیر پا گذاشت ملاحظه می‌شود در صورتی که در عقد ذمّهٔ، آن شرط نباشد پیمان، نقض نشده است، ولی اگر عمل او موجب حد باشد، حد بر او جاری می‌شود و اگر موجب حد نباشد، تعزیر می‌شود. امّا در صورتی که در عقد ذمّه، آن شرط باشد، نقض پیمان شده است؛ چون کاری کرده که با «امان» منافات دارد. «۱»

۲. علی بن حمزه ...: کافران دو قسمند: یک دسته جایز است با دو شرط بر دین خود باقی بمانند و آن‌ها یهود، نصاری و مجوس هستند. آن دو شرط یکی قبول جزیه است و دیگر اینکه خود را با احکام اسلام منطبق سازند و تظاهر به ارتکاب محرمات نکنند. این احکام مجموعا هیجده چیز است که باید رعایت کنند: ترک تضعیف مسلمانان به اینکه دشمن حربی را از احوال مسلمانان، مطلع نسازند، با آنان در این زمینه نامه‌نگاری نکنند، جاسوس آن‌ها را پناه ندهند و ... اگر ملتزم به ترک همهٔ این‌ها شدند که همان «صغار» باشد [یعنی به ذلّت تن دهند] جایز است با آنان عقد ذمّه بسته شود و اگر با هر یک از این امور مخالفت کردند از ذمّه خارج می‌شوند. «۲»

۳. ابن زهره: شرایط جزیه این است که تظاهر به کفر خود نکنند ... کمک به دشمن مسلمانان نکنند ... و هر زمان یکی را مرتکب شوند خونشان هدر است و اهل و مالشان به غنیمت مسلمانان درمی‌آید به دلیل اجماع، که به آن اشاره شد. «۳»

۴. ابن ادریس: شرایط ذمّه عبارت است از: به خوردن گوشت خوک، در میان مسلمانان تظاهر نکنند، ... جاسوس دشمن را پناه ندهند، بر ضد هیچ‌یک از مسلمانان به تحقیق نپردازند. هر وقت یکی از این شرایط را نقض کردند از ذمّه خارج می‌شوند و حکم کافران حربی غیر اهل کتاب بر آنان جاری می‌شود. «۴»

۵. محقق حلّی: ذمّه شش شرط دارد ...: سوم اینکه به مسلمانان آزار نرسانند با کارهایی مانند زنا با زنان مسلمان ... و جا دادن به مشرکان و جاسوسی به نفع آنان، و اگر هر یک از این کارها را انجام دادند که ترک آن در پیمان‌نامه، شرط بوده است، موجب نقض عهد می‌شود، ولی اگر شرط نشده باشد بر پیمان باقی هستند و به مقتضای جنایتشان کیفر

---

(۱). مبسوط، ص ۴۳.

(۲). وسیله، ص ۲۰۰.

(۳). غنیة النزوع، ص ۲۰۳.

(۴). سرائر، ج ۲، ص ۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۲۸

مناسب، یعنی حد یا تعزیر می‌شوند. «۱»

۶. علّامه حلّی: شرایط ذمّه یازده چیز است ...: هفتم: پناه دادن به جاسوس مشرکان؛ هشتم: کاری که بر ضرر مسلمانان باشد به اینکه مشرکان را به اسرار مسلمانان آگاه سازد یا با آنان مکاتبه کند. این شش شرط اگر در عقد ذمّه بیاید با مخالفت یکی از آن‌ها، پیمان نقض می‌شود وگرنه نقض نمی‌شود. آری، حدّ و تعزیر مناسب با جنایت، اجرا می‌شود. اگر یکی از آنان قصد یکی از این کارها را داشت از او ممانعت می‌شود و اگر با جنگ در مقام مقابله برآمد، عهد و پیمان خود را شکسته است. «۲»

۷. شهید اوّل و ثانی: اهل کتاب همچنین هستند. با آنان جنگ می‌شود تا اسلام بیاورند یا کشته شوند، مگر اینکه به شرایط ذمّه تن

دهند. شرایط عبارت است از…:

هرگز با فتنه در دین مسلمانان، متعرّض آنان نشوند، مال مسلمانان ندزدند، جاسوس مشرکان را پناه ندهند، به اسرار آنان راهنمایی نکنند.

شهید ثانی در شرح گفته است: دو شرط اوّل در عقد ذمّه، لازم است … ولی باقی شرطها، ظاهر عبارت این است که آن‌ها هم لازمند و در دروس به آن تصریح کرده است و گفته شده: با مخالفت این شرایط از ذمّه خارج نمی‌شوند، مگر اینکه [قبلا] با آن‌ها شرط شده باشد که اظهر این قول است. «۳»

۸. شیخ جعفر کاشف الغطاء: هر کس معلوم شود با جاسوسی و خبرچینی برای کفّار خیانتی به مسلمانان کرده است یا تلاش در فتنه‌انگیزی و تفرقه میان مسلمانان کند و کلام ایشان را تضعیف کند، پیمان او منحل می‌شود. «۴»

همچنین گفته است: کسانی که برای جزیه یا جهت دیگر مصونیت پیدا کرده‌اند این مصونیت با اخلال در امور مسلمانان از میان می‌رود؛ مثل اینکه برای مشرکان جاسوسی کنند یا باعث شکست مسلمانان شوند یا فتنه‌گری کنند و از این قبیل کارها که مقتضی ضعف و شکست اسلام است. «۵»

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۹.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۰۲؛ نک: جامع المقاصد، ج ۳، ص ۳۷۸؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۵۹؛ ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۷۷.

(۳). روضة البهیّه، ج ۲، ص ۳۸۸.

(۴). کشف الغطاء، ص ۴۰۰؛ نک: محقق قمی، غنائم الایام، ص ۵۹۲.

(۵). همان.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۲۹

۹. امام خمینی: به مسلمانان آزار نرسانند؛ مثل زنا با زنان مسلمانان، … پناه دادن به جاسوس مشرکان و جاسوسی برای آن‌ها. بعید نیست دوتای آخر مخصوصا دومی از چیزهایی باشد که با «امان» منافات دارد و لزوم ترک آن دو، مقتضای امان است. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۱۰. ابو یعلی فرّاء: لازم است ذمّی، آن چه را موجب آزار مسلمانان و فرد فرد آنان، در مال و جان می‌شود، ترک کند و آن هشت چیز است …: جاسوس مشرکان را پناه ندهد و بر ضد مسلمانان همکاری نکند؛ یعنی اخبار مسلمانان را مکاتبه نکند «… ۲»

۱۱. فیروزآبادی: اگر یکی از ایشان با زن مسلمانی زنا کند یا جاسوسی را پناه دهد…

عهدنامه ملاحظه می‌شود اگر این شرط در عقد ذمّه نیامده باشد، پیمان نقض نمی‌شود و اگر شرط شده باشد بعضی گفته‌اند: نقض می‌شود و برخی گفته‌اند: نقض نمی‌شود. «۳»

۱۲. ابن تیمیه: در مورد اهل ذمّه کسی که ناامنی در راه مسلمانان ایجاد کند یا بر ضد آنان جاسوسی کند یا به دشمن در اسارت مسلمانان یاری رساند یا اسیران مسلمان را به دار الحرب ببرد و امثال این کارها، که کمک به دشمنان مسلمانان است، کشته می‌شود گرچه مسلمان شود. «۴»

۱۳. عینی: اوزاعی در مورد جاسوس کافر گفته است: اگر جاسوس کافر باشد، ناقض عهد شناخته می‌شود. «۵»

آرای فقیهان شیعه دربارهٔ رفتن جاسوس به جهاد

از چیزهایی که دلالت می‌کند جاسوس مسلمان به جهت جاسوسی، کشته نمی‌شود فتوای فقیهان- بنابر اختلاف آرا- ست که، جایز و یا واجب است جاسوس مسلمان از رفتن به جبهه همراه مسلمانان، منع شود و اگر حکم وی اعدام بود امام یا حاکم مبسوط الید در اجرای حد، درنگ نمی‌کند و در نتیجه جایی برای طرح این مسأله باقی نمی‌ماند. مگر این

(۱). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۵۲؛ مرحوم والد، ذخیرهٔ الصالحین، ج ۵، ص ۵.

(۲). احکام السلطانیه، ص ۱۵۸.

(۳). تنبیه، ص ۲۳۹.

(۴). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۶۰۱.

(۵). عمدهٔ القاری، ج ۱۴، ص ۲۵۶.

که [بگوییم: حکم او اعـدام است، ولی] فعلا مانعی از ناحیهٔ خاندانش وجود دارد یا اینکه گفته شود: امام او را عفو کرده است. ولی در این صورت [این سؤال بـاقی می‌مانـد] علت جلوگیری از رفتن او به جهـاد چیست؟ که می‌شود گفت: علت آن، عـدم اطمینـان به اوست.

۱. قاضـی ابن برّاج: اگر امـام بفهمـد کسـی ایجاد آشوب می‌کنـد و مسـلمانان را از جنگ بازمی‌دارد و به مشـرکان کمک می‌کنـد، می‌توانـد او را از جنگ منع کنـد ... کمک، یعنی اینکه همانـند جاسوس عمل کند، آنان را از اسـرار مسـلمانان مطلع سازد یا اینکه اخبار مسلمانان را با مکاتبه به ایشان بدهد. هر کس یکی از این صفات را داشته باشد امام می‌تواند وی را از رفتن به جبهه، منع کند. اگر منع نکرد و او به جبهه رفت، غنیمت و سـهمی به او داده نمی‌شود؛ زیرا او از مجاهـدان نیست، بلکه او با کردارش از گناهکاران است. «۱»

۲. علّامه حلّی: سـزاوار نیست امام با خود «مخـذل» [کسـی که از جنگ بازمی‌دارد] را به جبهه برد؛ مثل کسـی که میل برای رفتن به جبهه نـدارد و به جهت گرمـا و ماننـد آن عـذر می‌آورد. همچنین است «مرجف» یعنی کسـی که می‌گویـد: ارتش مسـلمانان از بین رفت! همچنین کسی که کمک به جاسوسی و آگاهی کافران از اسرار مسلمانان می‌کند. «۲»

۳. محقق کرکی (پس از نقـل کلام علّامه): مقصود از «لا ینبغی؛ یعنی سـزاوار نیست» لا یجوز است؛ زیرا می‌گویـد ...: « و نه کسـی که [به جاسوسی] یاری می‌کند» و علت عدم جواز، این است که این موارد برای مسلمانان ضرر دارد. «۳»

آرای دیگر مذاهب (قائل به غیر حبس)

۱. بستی: اوزاعی گفته است: اگر جـاسوس، مسـلمان باشـد امـام به او کیفری بازدارنـده می‌دهـد و دست و پا بسـته به یکی از مناطق تبعید می‌کند و اگر ذمّی باشد، پیمان او شکسـته می‌شود. مالک گفته است: چیزی در این باره نشنیده‌ام و نظرم این است که امام در آن اجتهـاد کنـد. شـافعی گفته است: اگر این کار از جانب فردی متشـخص، ولی از روی جهالت، باشـد همان‌طور که از حاطب این کار جاهلانه سرزد و مورد اتهام نبود، من دوست دارم از او درگذرند، ولی اگر از طرف شخصی غیر متشخص انجام شد، امام

(۱). مهذّب، ج ۱، ص ۲۹۷.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۳ و مانند آن در: تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۳۴؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۹۰۶.

(۳). جامع المقاصد، ج ۳، ص ۳۸۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۱

می‌تواند وی را تعزیر کند. «۱»

۲. حرانی: کسی که چند بار دست به جاسوسی بزند، کشته می‌شود. «۲»

۳. قرطبی: سحنون گفته است: هرگاه مسلمانی با کافرانی که با مسلمانان در جنگند (کافران حربی) نامه‌نگاری کند کشته می‌شود و توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و مال او متعلّق به ورثه است. دیگری گفته است: به شکلی دردناک تازیانه می‌خورد و مدت طولانی در زندان می‌ماند و به جایی که نزدیک کافران است تبعید می‌شود. «۳»

همو: در مستخرجه آمده است: ابن القاسم در مورد جاسوس گفته: کشته می‌شود و توبه‌اش مقبول نیست. او، چون زندیق است. در قرآن آمده ...: « و در میان شما جاسوسانی دارند [که] به نفع آنان [اقدام می‌کنند » «...] ۴» چنین شخصی جاسوس است.

در این میان قول سحنون صحیح‌تر است «... ۵»

۴. مرداوی: ابن عقیل قتل مسلمان را، که برای کافران جاسوسی می‌کند، تجویز کرده است. ابن جوزی اضافه کرده است: اگر ترس از تکرار آن باشد و احمد در آن توقف کرده است. ابن جوزی در کشف المشکل گفته است: داستان حاطب نشان می‌دهد که جاسوس مسلمان کشته نمی‌شود و در فروع آن را رد کرده و همین صحیح است. «۶»

۵. احمد بن یحیی: فصل در اقامهٔ حدود: اقامهٔ حدود تنها در اختیار امام است ... و [همین‌طور] کشتن جاسوس. «۷»

۶. عینی: داوی گفته است: جاسوس کشته می‌شود و علت نکشتن حاطب، مسأله‌ای بوده که پیامبر دربارهٔ وی می‌دانسته است. ولی مذهب شافعی و دسته‌ای دیگر این است که، جاسوس مسلمان تعزیر می‌شود و کشتن او جایز نیست و اگر شخصیت دارد بخشوده می‌شود به علت حدیث حاطب. ابن وهب از علمای مالکی گفته است: کشته می‌شود مگر اینکه توبه کند. برخی دیگر گفته‌اند: اگر عادت او جاسوسی است کشته می‌شود و ابن ماجشون همین را گفته است. ابن قاسم گفته است: گردنش زده می‌شود؛ چون علم به

---

(۱). معالم السنن، ج ۲، ص ۲۷۴.

(۲). اختیارات العلمیه (فتاوی الکبری) ج ۴، ص ۶۰۱.

(۳). اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۸۰.

(۴). توبه (۹) آیهٔ ۴۷.

(۵). اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۸۰.

(۶). انصاف، ج ۱۰، ص ۲۴۹- ۲۵۰.

(۷). عیون الازهار، ص ۱۲۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۲

توبه او پیدا نمی‌شود. سحنون همین را قائل شده است. هر کس به قتل قائل شده با حدیث [حاطب] و اقوال متقدّمین مخالفت کرده است.

اوزاعی گفته است: اگر کافر باشد، عهدش را نقض کرده است. اصبغ گفته است:

جاسوس حربی کشته می‌شود و جاسوس مسلمان و ذمّی، کیفر می‌شوند مگر اینکه بر ضد اسلام فعّالیت کنند که به قتل می‌رسند. در آن چنان که طبرانی گفته است: اگر برای امام آشکار گشت که به کافران هشدار می‌دهد آن چه را مسلمانان مخفی کرده‌اند و

تصـمیمی که دارند، در حالی که این شـخص بدخواه اسلام و مسلمانان نبوده و این کار لغزشی از او بوده و مورد دیگری از وی سر نزده، جایز است بخشوده شود چنان که رسول خدا با حاطب چنین کرد و پس از آگاهی از جرمش او را بخشید.

عینی نیز در مورد آن چه از داسـتان حـاطب اسـتفاده می‌شود گفته است: [جـایز است] رسوا کردن جـاسوس- مرد باشـد یـا زن- در صورتی که مصـلحتی در آن باشد یا اینکه در ستر و عدم افشا، مفسده‌ای باشد و اسـتفاده می‌شود که جاسوسی شخص را از ایمانش بیرون نمی‌کند. «۱»

۷. محمـد بن علی شوکانی: جایز است برده گرفتن عرب و کشـتن جاسوس؛ ... امّا کشـتن جاسوس به جهت حدیث سلمهٔ بن اکوع نزد بخاری و غیر آن ... و اتفاقی است که آن بر کشتن جاسوس حربی حمل می‌شود. امّا معاهد و ذمّی: مالک و اوزاعی گفته‌اند: با این کار عهدش نقض می‌شود و احمد و ابو داوود از فرات بن حیّان نقل کرده‌اند که، پیامبر دستور کشتن او را داد. وی جاسوس ابو سفیان و هم پیمان مردی از انصار بود...

این حدیث از سـفیان بن بشـر بن سـری بصری هم روایت شده وی از کسانی است که بخاری و مسلم در استدلال به روایت او اتفاق دارند، و عباد بن ازرق- که ثقه است- از ثوری نیز آن را روایت کرده است. «۲»

آرای فقیهان شیعه دربارهٔ معاهد و مستأمن جاسوس

۱. شـیخ طوسـی: مسـتأمن و معاهـد یک معنا دارنـد و او کسـی است که با دریافت امان به میان ما آمده است؛ نه برای ماندن دائمی. پس جایز نیست امام وی را در سرزمین اسلام یک سال بدون جزیه اسکان دهد، ولی او را کمتر از یک سال هر طور صلاح بداند با عوض یا

---

(۱). عمدهٔ القاری، ج ۱۴، ص ۲۵۶.

(۲). دراری المضیئه، ج ۲، ص ۲۹۲.

بدون عوض اسکان می‌دهد. اگر امام ترسید خیانت کند امان او را می‌شکند و به محل خود بازمی‌گرداند. «۱»

همو: اگر به جهت خوف امام، عقـد مصالحه از بین رفت بایـد دیـد علت آن چیست. اگر حقّی بر ضـد او [معاهـد] لازم نیامده، مثلا جاسوس دشـمن را پناه نداده باشد و اخبار و اسرار مسلمانان را به دشمن نگفته باشد به محل خود بازگردانده می‌شود و کیفری بر او نیست «... ۲»

۲. علّامه حلّی ...: هرگاه پیمان آتش‌بس از بین رفت در علت زوال دقت می‌شود.

پس اگر حقّی بر ضد او لازم نیامده؛ مثل اینکه جاسوس دشمن را پناه دهد، یا خبر مسلمانان را به دشمن برساند و اسرارشان را فاش کند به محل خود برگردانده می‌شود و مجازاتی ندارد «... ۳»

۳. کاشف الغطاء: اگر فرسـتادهٔ آنان (یعنی معاهـدین) آمد و معلوم شد که قصد او آگاهی از اوضاع و احوال مسـلمانان است تا خبر برای کافران ببرد یا اینکه ترس این را داشتند که چنین کاری را انجام دهد، مسلمانان می‌توانند مانع بازگشت او شوند. «۴»

نظر نگارنده: حکم جاسوس ذمّی و مسـتأمن را آوردیم تا مذاق و نظر شـرع راجع به کسـی که این جرم را مرتکب شده، معلوم شود که کیفر او کشتن و اعدام نیست تا چه رسد به مسلمان، بلکه تفصیل در مسأله اقواست.

۲. حبس باغی

اشاره

اسیر اهل بغی اگر در ضمن جنگ به اسارت درآید کشته نمی‌شود، بلکه زندانی می‌شود تا جنگ به پایان برسد. شیخ طوسی در مبسوط و خلاف به این حکم تصریح کرده است و همچنین علّامه حلّی در تحریر الاحکام و تذکرة الفقهاء و شهید اوّل در دروس چنین فرموده‌اند. روایتی هم تصریح می‌کند که حضرت امیر- علیه السلام- چنین کرده است. ولی از ظاهر جواهر الکلام خلاف آن برمی‌آید چون به برخی دیگر از روایات که در این مورد رسیده، استناد کرده است.

امّا در اهل سنّت، از خراج و عیون الازهار برمی‌آید که باغی کشته می‌شود و از غیر این

(۱). مبسوط، ج ۲، ص ۴۳.

(۲). همان، ۵۹.

(۳). تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۳۱۷.

(۴). کشف الغطاء، ص ۳۹۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۴

دو استفاده می‌شود که زندانی می‌شود.

در ذیل معنای باغی، روایات و آرای فقیهان می‌آید:

نظر فقیهان شیعه در معنای باغی

۱. شیخ طوسی: هر کسی که بر ضد امام عادل بشورد و بیعت او را بشکند و با اوامر او مخالفت کند، باغی است و امام می‌تواند با او بجنگد. «۱»

۲. علی بن حمزه: باغی هر کسی است که بر ضد امام عادل بشورد. «۲»

۳. ابن ادریس: جنگ با اهل بغی واجب نیست و احکام آن بر آنان جاری نمی‌شود مگر با سه شرط: یکی اینکه آنان در پناهگاهی باشند که پیش‌گیری از آن‌ها و متفرق کردنشان ممکن نباشد مگر با صرف اموال و تجهیز ارتش و کارزار.

دوم اینکه از چنگ امام خارج شوند و در شهر یا روستایی مستقل زندگی کنند، ولی اگر با امام باشند و در چنگ او، اهل بغی نیستند.

سوم اینکه برای جدایی از رهبری توجیه درستی از نظر خودشان داشته باشند، امّا کسی که بدون توجیه، از رهبری جدا شده است این قاطع طریق است و حکم ایشان حکم محارب است نه باغی. «۳»

۴. یحیی بن سعید: باغی کسی است که در بیعتی که مسلمانان با امام انجام داده‌اند داخل نشده باشد یا اینکه بیعت با امام را بشکند. «۴»

۵. علّامه حلّی: هر کس بر ضد امام عادل بشورد باغی است و باید با او جنگید. «۵»

۶. همو (پس از نقل مضمون کلام سرائر): من به این مسأله اشکال دارم. «۶»

۷. شهید اوّل: هر کس بر یکی از امامان معصوم بشورد، باغی است و واجب است با او کارزار شود. «۷»

(۱). نهایه، ص ۲۹۶.

(۲). وسیله، ص ۲۰۵.

(۳). سرائر، ج ۲، ص ۱۵.

(۴). جامع للشرائع، ص ۲۴۱.

(۵). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۱۸؛ و علّامه حلّی در مختلف الشیعهٔ (باب «جهاد»، ج ۴، ص ۴۴۸) عدم تسلیم حق به او را اضافه کرده است.

(۶). تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۵۵.

(۷). روضهٔ البهیّه، ج ۲، ص ۴۰۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۵

آرای دیگر مذاهب

۸. سمرقندی: [گروه باغی] گروهی‌اند که تشکیلات نظامی دارند و با توجیه و تأویل در بعضی از احکام با مسلمانان مخالفت ورزیده‌اند؛ مانند خوارج و جز آنان، و به یکی از بلاد اسلامی دست یافته و برای خود تجمعی دارند و احکام خود را اجرا می‌کنند. «۱»

نیز گفته است: دسته‌ای که با توجیه و تأویل بر امام بشورند و با جماعت مخالفت کنند. «۲»

۹. قرافی: گروه باغی کسانی‌اند که بر ضد امام بشورند و خواستار خلع او باشند یا مانع از اطاعت او شوند یا بخواهند جلو حقّ واجبی را بگیرند و در همهٔ این موارد برای خود توجیهی داشته باشند. «۳»

۱۰. نیشابوری: گروه باغی- در اصطلاح فقیهان- دسته‌ای هستند که با امام مخالفت کنند و برای خود توجیه باطلی داشته باشند «۴» و این بطلان، ظنّی باشد نه قطعی. پس مرتد

---

(۱). تحفهٔ الفقهاء، ج ۳، ص ۱۵۷.

(۲). همان، ص ۳۱۳.

(۳). فروق، ج ۴، ص ۱۷۱.

(۴). اگر از سایر چیزهایی که این شرط را رد می‌کند؛ یعنی آیهٔ شریفه این شرط و قیدی را که اهل سنّت آورده‌اند مردود می‌شمارند. و اینکه خود این مطلب، به جهت نامعقول بودن صحیح نیست و دیگر موارد، بگذریم، برمی‌آید مقصود این است که معاویه را باغی قرار دهد وگرنه، باید معاویه را یا کافر شمرد- کما اینکه از علی- علیه السلام- بدین- علیه السلام- تصریح شده و به زودی ذکر می‌شود- یا لااقل محارب باشد، اگر از همهٔ این‌ها چشم بپوشیم، ما بیان می‌داریم که این مطلب، معنایش این است که خروج کنندگان علیه امیر المؤمنین- علیه السلام- در صفین بلکه در جمل نیز تا چه رسد به نهروان ... باغی به معنای مصطلح کلمه نبودند؛ زیرا آنان حق و امر الهی را در مورد علی- علیه السلام- می‌دانستند با این حال معاند بودند ... به خصوص که امیر المؤمنین- علیه السلام- پیش از جنگ دلایل روشن و قاطعی می‌آورد که هیچ عذری برای هیچ‌کس نمی‌گذاشت. شاید روشنی برهان سبب شده بود که خود حضرت و یاران برگزیده‌اش، در صفین محاربان را کافر بخوانند. حتی می‌بینیم که حضرت قسم یاد می‌کند که آنان اسلام نیاوردند، ولی به ظاهر تسلیم شدند و کفر را پنهان کردند و چون یارانی برای خودشان یافتند به دشمنی‌شان با ما بازگشتند جز اینکه اینان نماز خواندن را رها نکردند. به علی- علیه السلام- وقتی خواست نامه‌ای برای معاویه و شامیان بنویسد، گفته شد: آیا قبول داری که آن‌ها مؤمن و مسلمان هستند؟ فرمود: من مؤمن و مسلمان بودن معاویه و یارانش را قبول ندارم. (وقعهٔ

صفین، ص ۲۱۵). کما اینکه، حضرت علی- علیه السلام- خود و یارانش و معاویه و یاران او را مصداق قول خداوند تعالی...: فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ؛ ... بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند (بقره (۲) آیهٔ ۲۵۳) دانست و فرمود:

(فنحن الذین آمنوا و هم الذین کفروا)؛ ما کسانی هستیم که ایمان آوردیم و آنان کسانی‌اند که کفر ورزیدند و آن حضرت- علیه السلام- در روز نبرد صفین فرمود: «باقی‌ماندهٔ این گروه و اولیای شیطان را بکشید. بکشید هر کس را که می گوید: خدا و پیامبر دروغ گفتند و ما می گوییم: خدا و رسولش درست گفتند. آن‌گاه غیر آن چه را در دل

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۶

خارج می‌شود؛ چون باطل بودن توجیه مرتد، قطعی است و همین‌طور خوارج ... و کسی که از روی عناد مانع اجرای حقّ شرعی- که از آن خدا یا خلق است- شود نیز خارج می‌شود؛ چون توجیهی ندارد. «۱»

نظر نگارنده: روشن شد باغی به مسلمانی گفته می‌شود که بر ضد امام عادل بشورد، محارب باشد یا نباشد، و محارب به کسی گفته می‌شود که با امام عادل یا مسلمانان بجنگد مسلمان باشد یا کافر.

روایات

۱. و فی شرح الأخبار لصاحب الدعائم: عن موسی بن طلحهٔ بن عبید اللّه، و کان فیمن أسر یوم الجمل و حبس مع من حبس من الأساری بالبصرهٔ، فقال: کنت فی سجن علی علیه السّلام بالبصرهٔ، حتی سمعت المنادی ینادی: أین موسی بن طلحهٔ بن عبید اللّه؟ قال: فاسترجعت و استرجع أهل السجن و قالوا:

یقتلک. فأخرجنی إلیه. فلما وقفت بین یدیه، قال لی: یا موسی! قلت: لبّیک یا أمیر المؤمنین! قال، قل:

أستغفر اللّه! قلت: أستغفر اللّه و أتوب إلیه، ثلاث مرّات. فقال لمن کان معی من رسله: خلّوا عنه. و قال لی: اذهب حیث شئت؛ و ما وجدت لک فی عسکرنا من سلاح، أو کراع فخذه، و اتّق اللّه فیما تستقبله من أمرک و اجلس فی بیتک فشکرت و انصرفت.

و کان علی علیه السّلام قد أغنم أصحابه ما أجلب به أهل البصرهٔ إلی قتاله [أی أتوا به فی عسکرهم] و لم یعرض لشیء و غیر ذلک لورثتهم، و خمس ما أغنمه مما أجلبوا به علیه، فجرت أیضا بذلک السنهٔ؛ «۲»

صاحب دعائم الاسلام گوید: از موسی بن طلحهٔ بن عبید اللّه، که خود از کسانی که روز جمل اسیر شده و با اسیران در بصره زندانی بود، نقل است که، من در زندان امام علی

نهان داشتند اظهار می کنند و می گویند: خدا و رسولش درست گفتند». جمل، ص ۳۰، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۸.

چاره‌ای نیست که بگوییم: مقصود از کفرشان- به دلیل تأویل- کفر (ارتداد) ملی است نه کفر ردّه (ارتداد) از شرع، با اینکه فی الجمله اظهار اسلام می کردند و لذا از زمرهٔ مسلمین آنان را خارج نکردند. الاسلام و مبدأ المقابلهٔ بالمثل، ص ۶۴؛ نک: معالم المدرستین، ج ۲، ص ۶۸.

جرم محاربان با علی- علیه السلام- از جرم محاربان با رسول خدا بیشتر است؛ زیرا اینان قرآن می‌خواندند و برتری اهل فضل را می‌شناختند، ولی با وجود این، بعد از آگاهی به چنان عملی دست زدند.

(۱). غرائب القرآن (با حاشیهٔ طبری)، ج ۲۶، ص ۸۴.

(۲). مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۵۷، ح ۵؛ جامع احادیث الشیعهٔ (به نقل از: مستدرک الوسائل)، ج ۱۳، ص ۱۰۵، ح ۲۲۷. شرح

الاخبار ۱: ۳۳۱؛ تهذیب الکمال، ج ۱۸، ص ۴۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۶۴؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۱۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۷

– علیه السلام– در بصره بودم که شنیدم کسی صدا می‌زند: موسی بن طلحهٔ بن عبید اللّه کجاست؟ من گفتم: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ و اهل زندان هم استرجاع کردند و گفتند: تو را می‌کشد. امام مرا پیش خود خواند، وقتی که در برابر او ایستادم به من فرمود: موسی! گفتم: بله، ای امیر مؤمنان! فرمود: بگو: «استغفر اللّه»، سه بار گفتم: «أستغفر اللّه و أتوب إلیه.» سپس به یارانش– که همراه من بودند– فرمود: رهایش کنید. به من فرمود: هرجا می‌خواهی برو و اگر چیزی از خودت در اردوی ما یافتی، سلاح یا مرکب، بردار و در آیندهٔ امورت پرهیزگار باش و در خانه‌ات بنشین. من تشکر کردم و بازگشتم.

علی– علیه السلام– آن چه را اهل بصره به جبهه آورده بودند، به عنوان غنیمت به اصحابش داد و متعرّض اموال دیگری که از ایشان باقی مانده بود نشد و خمس غنیمت هم از همان چیزهایی بود که به جبهه آورده بودند و در نتیجه سنّت بر این جاری شد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر اسیری از اهل بغی در دست اهل عدل افتاد اگر رزمنده باشد؛ یعنی جوان چابکی که توان جنگ دارد می‌تواند زندانی‌اش کند و نباید او را بکشد. بعضی از ایشان گفته‌اند: می‌تواند او را بکشد و مذهب ما همان قول اوّل است. وقتی ثابت شد که کشته نمی‌شود، زندانی و بیعت به او عرضه می‌شود. اگر به بیعت در حال برپایی جنگ گردن نهاد، از او پذیرفته می‌شود و رها می‌شود و اگر بیعت نکرد در زندان می‌ماند تا جنگ تمام شود. پس از جنگ اگر توبه کردند یا سلاح را کنار گذاشتند و از جنگ دست کشیدند یا به طرفی غیر از گروه تشکیلاتی رفتند، آنان را آزاد می‌گذاریم و اگر به گروه تشکیلاتی رو آوردند در این حالت از نظر ما آزاد گذاشته نمی‌شوند. بعضی از ایشان گفته‌اند: آزاد گذاشته می‌شوند؛ زیرا فراری آن‌ها دنبال نمی‌شود، در حالی که ما گفتیم در صورتی که در حال شکست به طرف گروه تشکیلاتی فرار کردند، فراری آن‌ها دنبال می‌شود. «۱»

۲. همو: اگر یکی از جنگجویان اهل بغی اسیر شود امام می‌تواند وی را حبس کند و نمی‌تواند بکشد و شافعی همین را گفته است، ولی ابو حنیفه گفته است: می‌تواند بکشد. «۲»

---

(۱). مبسوط، ج ۷، ص ۲۷۱.

(۲). خلاف، ج ۵، ص ۳۴۰، مسألهٔ ۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۸

۳. علّامه حلّی: اگر فردی از اهل بغی اسیر اهل عدل شود، اگر جوانی قوی باشد زندانی می‌شود تا بیعت کند یا اینکه یارانش شکست بخورند و گروهی برای آنان باقی نماند و سلاح‌هایشان را کنار بگذارند. «۱»

۴. همو: اگر فردی از اهل بغی در دست اهل عدل افتد در صورتی که جوان جنگجو باشد، پیشنهاد بیعت به او می‌شود، اگر در حال برپایی جنگ بیعت کرد، از او پذیرفته و آزاد می‌شود و اگر بیعت نکرد در زندان می‌ماند، پس از پایان جنگ اگر توبه کردند و سلاح را زمین گذاشتند و از جنگ دست کشیدند یا فرار کردند بدون اینکه به طرف تشکیلات بروند، آزاد گذاشته می‌شوند، ولی اگر به طرف تشکیلات رفتند در آن حال، از نظر ما رها نمی‌شوند. برخی از ایشان گفته‌اند: آزاد گذارده می‌شود؛ چون فراری آن‌ها دنبال نمی‌شود و ما خلاف آن را بیان کردیم. «۲»

۵. شهید اوّل: اگر رزمنده‌ای از ایشان اسیر شود، زندانی می‌شود تا جنگ تمام شود. «۳»

۶. شیخ محمد حسن نجفی: اگر رزمنده‌ای از آن‌ها اسیر شود، در دروس گفته است:

زندانی می‌شود تا جنگ تمام شود، ولی در بعضـی اخبار آمده است «۴»: عمّار، اسیری از ایشان را نزد امام علی- علیه السلام- آورد آن حضرت او را کشت. خدا آگاه و داناست. «۵»

آرای دیگر مذاهب

۷. ابو یوسف: بعضـی از اصـحاب ما گفته‌اند: اگر اردوی اهل بغی برپا باشد اسـیرانشان کشته و فراریشان دنبال و مجروحشان تعقیب می‌شونـد، ولی اگر لشـکر و تشـکیلاتی نداشـته باشـند که به آن پناه ببرنـد فراریشان دنبال و مجروحشان تعقیب و اسـیرانشان کشـته نمی‌شونـد و اگر ترس این باشـد که اسـیران اگر آزاد شونـد تشـکیلات برپا کنند به زندان سپرده می‌شوند تا توبهٔ ایشان حتمی شود. «۶»

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۵۶.

(۲). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۹، ص ۴۲۳.

(۳). دروس، ج ۱، ص ۴۲.

(۴). نک: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۵۰، ح ۲.

(۵). جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۴۲.

(۶). خراج، ص ۲۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۳۹

۸. فیروزآبادی: اهل بغی: اگر مردی از ایشان اسیر شود حبس می‌شود تا جنگ تمام شود سپس رها و از او پیمان گرفته می‌شود که به جنگ بازنگردد و اگر بچه و یا زنی اسیر شود بنابر نص، آزاد می‌شوند و گفته شده: حبس می‌شوند. «۱»

۹. ابو یعلی فرّاء: حالـات اسـیران اهل بغی ملاحظه می‌شود. اگر از بازگشت اسـیر به جنگ در امان باشـیم، آزاد می‌شود و هر کـدام خوف این باشد که به جبهه برگردد، حبس می‌شود تا جنگ از بین برود، آن‌گاه آزاد می‌شود و پس از آن حبس نمی‌شود. «۲» گفته است: هر کدام از آن‌ها دارای فکر مستقیم و قدرت و تندی زیاد نباشد تعزیر و حبس می‌شود. «۳»

۱۰. سـمرقندی: اگر دارای محـل امن نباشـند که در آن اجتماع کننـد، امام نمی‌توانـد اسـیران و فراریشان را بکشـد، ولی او را حبس می‌کنـد تا توبه کننـد و بعـد از توبه آزادشان می‌کنـد. بعد از توبه اموال و سـلاحی که امام از ایشان گرفته است- اگر امام روی کار باشد- به ایشان بازمی‌گرداند و ضمانتی در مورد آن چه خرج کرده‌اند ندارند. «۴»

۱۱. ابن قدامه: اهل بغی اگر جنگ را به گونه‌ای رها کردند؛ یعنی یا به اطاعت گردن نهادند یا سـلاح را زمین گذاشـتند یا به طرف گروه یا غیر گروه عقب‌نشـینی کردنـد، یا اینکه از ادامـهٔ جنگ به واسـطهٔ زخمی شـدن یا مرض یا اسارت ناتوان شدند [در همهٔ این احوال] کشتن و تعقیب آن‌ها حرام است. شافعی هم همین را گفته است. ابو حنیفه نیز در صورتی که شکست خوردند، در حالی که تجمعی نداشـته باشـند نیز مثل قول ما گفته است، ولی در صورتی که تجمعی داشته باشند که بدان پناه ببرند، گفته است: جایز است کشـتن فراری و اسـیرشان و تعقیب و کشـتن مجروحشان، و اگر تجمعی نداشـتند کشته نمی‌شوند، ولی کتک دردناکی می‌خورند و حبس می‌شونـد تا از پنـدار خود دست بردارنـد و توبه کنند. این را در مورد خوارج ذکر کرده‌اند. از ابن عباس هم این گونه روایت است. برخی از اصحاب شافعی آن را اختیار کرده‌اند؛ زیرا اگر ایشان را نکشد، اجتماع می‌کنند و سپس به جنگ بازمی‌گردند. «۵»

---

(۱). تنبیه، ص ۲۲۹.

(۲). احکام السلطانیه، ص ۶۲.

(۳). همان، ص ۵۵.

(۴). تحفة الفقهاء، ج ۳، ص ۳۱۳.

(۵). مغنی، ج ۸، ص ۱۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۰

۱۲. احمد بن یحیی: فصلی در حدود ...: امام است که می‌تواند اقامهٔ حدود کند...

جاسوس و اسیر کافر یا باغی را در صورتی که جنگ ادامه داشته باشد، بکشد وگرنه باغی، حبس و دربند می‌شود. «۱»

۱۳. مرداوی (گفتهٔ او: «هر کس از مردانشان اسیر شود، حبس می‌شود تا جنگ تمام شود سپس رها می‌شود.»): مذهب این است و جمهور اصحاب بر آنند و به آن در هدایه، مذهب، مسبوک الذهب، مستوعب، خلاصه، هادی، بلغه، محرّر، نظم، وجیز و دیگر کتب جزم پیدا کرده‌اند. در رعایتین و فروع و غیر این دو، آن را مقدّم داشته‌اند. گفته شده است: اگر از بازگشت او به جنگ ایمن باشیم رها می‌شود. در ترغیب گفته است: در صورتی که تشکیلات آن‌ها برقرار باشد، آزاد نمی‌شود. من می‌گویم: صواب همین است و شاید مراد کسی که به صورت مطلق آورده، همین باشد. بنابراین، اگر تشکیلات آن‌ها درهم شکسته باشد ولی احتمال اجتماع آن‌ها در آن زمان باشد در آزادی آنان دو وجه است و در رعایتین، حاوی الصغیر و فروع به صورت مطلق آورده‌اند و من می‌گویم: صواب آزاد نکردن اوست. «۲»

۱۴. جزیری: حنفیه گفته‌اند: امام با اهل بغی ابتدای به جنگ نمی‌کند ... و اگر خبر به امام رسد که آن‌ها سلاح می‌خرند و آمادهٔ جنگ می‌شوند، باید آنان را دستگیر و حبس کند تا دست بردارند و توبه کنند و این به جهت آن است که به قدر امکان دفع شرّ شود.

حنفیه و مالکیه گفته‌اند: امّا امام دربارهٔ اسیر اختیار دارد. ملاحظه می‌کند کدام یک برای درهم کوبیدن تشکیلات آن‌ها مؤثرتر است: کشتن یا حبس، که به حسب موقعیت فرق می‌کند و برای هوای نفس و تشفّی خاطر نباید کاری انجام دهد. «۳»

۳. حبس اسیران

اشاره

اسارت، عنوان مستقلی در مقابل حبس است، ولی ما آن را در اینجا مطرح کردیم؛ زیرا حبس از یک نظر شامل اسارت هم می‌شود و در این جهت از بعضی معاصران پیروی کردیم؛ چرا که وی اسارت را در موارد سجن و زندان آورده است.

---

(۱). عیون الازهار، ص ۵۲۱.

(۲). انصاف، ج ۱۰، ص ۳۱۵؛ نک: شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۳۸۳.

(۳). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۱

روایات

۱. عن عمر، فی إسناده، قال: و کان من أهل الشام بصفین رجل یقال له: الأصبغ بن ضرار الأزدی و کان یکون طلیعة و مسلّحة

لمعاوية، فندب على له الأشتر، فأخذه أسيرا من غير أن يقاتل و كان على ينهى عن قتل الأسير الكاف، فجاء به ليلا و شدّ وثاته و ألقاه عند أصحابه [مع أضيافه] ينتظر به الصباح و كان الأصبغ شاعرا مفوّها و نام أصحابه فرفع صوته فأسمع الأشتر، فقال:

ألا ليت هذا الليل طبق سرمدا على الناس لا يأتيهم بنهار

فغدا به الأشتر على على، فقال: يا أمير المؤمنين! هـذا رجل من المسلّحة لقيته بالأمس، فو اللّه! لو علمت أنّ قتله الحقّ، قتلته و قد بات عندنا الليلة و حرّكنا (بشعره) فإن كان فيه القتل، فاقتله و إن أغضبنا فيه و إن ساغ لک العفو عنه (إن كنت فيه بالخيار خ ل) فهبه له.

قال: هو لـك يا مالك، فإذا أصبت [منهم] أسيرا فلا تقتله؛ فإنّ أسير أهل القبلة لا يفادى و لا يقتل فرجع به الأشتر إلى منزله و قال: لک ما أخذنا منک، ليس لک عندنا غيره؛ «۱»

در صفین مردی از اهل شام بود به نام اصبغ بن ضرار ازدی. وی جاسوس و دیده‌بان مسلح معاویه بود. علی- علیه السلام- مالك اشتر را مأمور دستگیری او کرد. مالك بدون جنگ وی را به اسارت درآورد. علی- علیه السلام- از قتل اسیری که مقاومت نکرده است، نهی می‌کرد. مالـك شبانه او را آورد، محکم بست و نزد اصحاب و- مهمانش- گـذاشت و منتظر صبح شـد. اصبغ شاعری سخنور بود همه خوابیدند و او صدایش را بلند کرد به طوری که مالك بشنود و گفت:

[چه شب خوبی!] ای کاش این شب تا ابد سایهٔ خود را بر مردم می‌گسترد و برای آن‌ها روز نمی‌شد!

صبح، اشتر او را نزد علی- علیه السلام- برد و گفت: ای امیر مؤمنان! این فرد از دیده‌بانان مسلح است که دیروز او را گرفتم. به خدا سوگند! اگر می‌دانستم کشتنش حقّ است وی را می‌کشتم [امّا] دیشب که پیش ما به سر برد [با شعر خود] ما را تکان داد. اگر حکم او قتل است او را بکش گرچه ما را ناخشنود سازد و اگر عفوش جایز است [و اگر شما دربارهٔ او مختارید] او را به ما ببخش.

---

(۱). نصر بن مزاحم منقری، وقعهٔ صفین، ص ۴۶۶؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: وقعهٔ صفین)، ج ۱۱، ص ۵۵، ح ۹؛ جامع احادیث الشیعهٔ، ج ۱۳، ص ۹۹، ح ۱۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۲

علی- علیه السلام- فرمود: او از آن تو باد ای مالك! و هرگاه اسیری [از ایشان] گرفتی، نکش؛ زیرا از اسیر اهل قبله نه فدیه گرفته می‌شود و نه کشته می‌شود. اشتر او را به منزل خود آورد و گفت: هرچه از تو گرفته‌ایم بردار [و برو]، چیز دیگری از تو پیش ما نیست.

۲. و لمّا جيء بالأسارى [بنى قريظة] إلى المدينة حبسوا فى دار من دور بنى النجار؛ «... ۱»

وقتی اسیران (بنی قریظه) را به مدینه آوردند در یکی از خانه‌های بنی نجار، زندانی کردند...

۳. حدّثنا محمد بن حاتم، قال: حدّثنا على بن ثابت، قال: أخبرنا عكرمة بن عمّار، قال:

حدّثنى عبد اللّه بن عبيد بن عمير و أبو زميل: أنّ أصحاب النبى أخذوا ثمامة و هو طليق و أخذوه و هو يريد أن يغزو بنى قشير، فجاءوا به أسيرا إلى النبى و هو موثّق، فأمر به فسجن، فحبسه ثلاثة أيام فى السجن ثم أخرجه، فقال: يا ثمامة! إنّى فاعل بک إحدى ثلاث: إنّى قاتلک، أو تفدى نفسک، أو نعتقک. قال:

إن تقتلنى، تقتل سيّد قومه، و إن تفادى فلک ما شئت، و إن تعتقنى [تعتق] شاكرا. قال: فإنّى قد أعتقتک؛ «۲»

یاران پیامبر ثمامه را- که طلیق [آزادشدهٔ پیامبر] بود در حالی که قصد جنگ با بنی قشیر را داشت- دستگیر کردند. در حال اسارت و دست‌بسته خدمت پیامبر آوردند. دستور داد او را زندانی کنند. سه روز او را در زندان نگه‌داشت سپس او را بیرون آورد و گفت: ثمامه! من یکی از سه کار را با تو انجام می‌دهم: یا تو را می‌کشم یا فدیه می‌دهی یا تو را آزاد می‌کنیم. گفت: اگر مرا بکشی، بزرگ قومی را کشته‌ای و اگر فدیه می‌خواهی هرچه بخواهی (بگیر) و اگر آزاد کنی، سپاسگزاری را آزاد کرده‌ای. فرمود: من تو

را آزاد کردم.

این روایت را با تعبیرات دیگری آورده است که مراجعه فرمایید.

۴. حدّثنا عیسی بن حمّاد المصری و قتیبة، قال قتیبة: ثنا اللیث [ابن سعد] عن سعید بن أبی سعید، إنّه سمع أبا هریرة، یقول: بعث رسول اللّه خیلا. قبل نجد فجاءت برجل من بنی حنیفة، یقال له: ثمامة بن اثال سیّد أهل الیمامة، فربطوه بساریة من سواری المسجد، فخرج إلیه رسول اللّه فقال: ما ذا عندک یا ثمامة؟

قال: عندی یا محمدا! خیر. إن تقتل تقتل ذا دم، و إن تنعم تنعم علی شاکر، و إن کنت ترید المال فسل تعط منه ما شئت، فترکه رسول اللّه حتی [إذا] کان الغد، ثم قال [له]: ما عندک یا ثمامة؟ فأعاد مثل هذا الکلام،

---

(۱). مفید، ارشاد، ص ۵۸؛ نک: ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۲۰۰، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۶۲؛ سیرة ابن اسحاق.

(۲). ابن شبّه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۴۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۳

فترکه حتی کان بعد الغد فذکر مثل هذا، فقال رسول اللّه: أطلقوا ثمامة. فانطلق إلی نخل قریب من المسجد، فاغتسل [فیه] ثم دخل المسجد، فقال: أشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أشهد أنّ محمدا عبده و رسوله؛ «۱»

پیامبر دسته‌ای از سواران را به طرف نجد فرستاد آن‌ها مردی از بنی حنیفه را به نام ثمامة بن اثال- که بزرگ قوم یمامه بود- آوردند و به یکی از ستون‌های مسجد بستند. پیامبر به طرف او آمد و گفت: ثمامه، پیش خود چه داری؟ گفت: ای محمد! پیش من خیر است. اگر بکشی صاحب خونی را کشته‌ای و اگر ببخشی، سپاسگزاری را بخشیده‌ای و اگر مال بخواهی، هرچه می‌خواهی بگو که به تو داده می‌شود. رسول اللّه رفت. فردا که شد به او گفت: ثمامه چه داری؟ همان سخن را تکرار کرد. او را واگذاشت تا اینکه روز بعد باز همین را گفت. رسول خدا فرمود: ثمامه را آزاد کنید. ثمامه به نزدیکی مسجد کنار درخت خرمایی رفت در آنجا غسل کرد و داخل مسجد شد و گفت: شهادت می‌دهم خدایی جز خدای یگانه نیست و شهادت می‌دهم محمد بنده و رسول اوست.

عینی گفته است: مهلّب گفته است: سنّت در مثل قضیّة ثمامه این است که کشته شود یا برده گرفته شود یا در برابر فدیه داده شود یا بر او منّت گذاشته [و آزاد شود]. پیامبر او را زندانی کرد تا ببیند کدام جهت دربارهٔ او بیشتر به صلاح مسلمانان است. «۲»

۵. حدّثنا محمد بن عمرو الرازی، قال: ثنا سلمة [یعنی ابن الفضل] عن ابن اسحاق، قال: حدّثنی عبد اللّه بن أبی بکر، عن یحیی بن عبد اللّه بن عبد الرحمن بن سعد بن زرارة، قال: قدم بالأساری حین قدم بهم، و سودة بنت زمعة عند آل عفراء، فی مناخهم علی عوف و معوذ ابنی عفراء، قال: و ذلک قبل أن یضرب علیهن الحجاب. قال، تقول سودة: و اللّه! إنّی لعندهم إذ أتیت فقیل: هؤلاء الأساری قد أتی بهم، فرجعت إلی بیتی و رسول اللّه فیه و إذا أبو یزید سهیل بن عمرو فی ناحیة الحجرة مجموعة یداه إلی عنقه بحبل ؛ «۳...»

سعد بن زراره گفت: اسیران را وقتی آوردند، سوده دختر زمعه نزد آل عفراء در اقامتگاه عوف و معوذ، پسران عفراء بود. گفت: این، پیش از وجوب حجاب برای زنان بود. گفت: سوده می‌گفت: به خدا سوگند! من وقتی پیش ایشان آمدم شنیدم که گفته شد: این‌ها اسیرانی هستند که آورده شده‌اند. من به اقامتگاهم بازگشتم، در حالی که رسول اللّه

---

(۱). سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۵۷، ح ۲۶۷۹.

(۲). عمدة القاری، ج ۱۲، ص ۲۶۱ (آنجا مطلبی دارد بدان رجوع کنید).

(۳). سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۵۷، ح ۲۶۸۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۴

آنجا بود و ابو یزید سهیل بن عمرو [را دیدم] در گوشهٔ حجره، که دستانش با طنابی به گردنش بسته بود...

۶. امّا عدی بن حاتم، فکان یقول ...: و تخالفنی خیل لرسول اللّه فتصیب ابنهٔ «۱» حاتم، فیمن أصابت، فقدم بها علی رسول اللّه فی سبایا طیّ، و قد بلغ رسول اللّه هربی إلی الشام، قال: فجعلت بنت حاتم فی حظیرهٔ بباب المسجد، کانت السبایا یحبسن فیها؛ «۲»

امّا عدی بن حاتم می‌گفت ...: سوارانی از رسول اللّه مرا تعقیب می‌کردند؛ در میان کسانی که گرفتار شدند، دختر حاتم بود. وی را در میان اسیران طی نزد پیامبر آوردند. البته به آن حضرت خبر فرار من به شام رسیده بود.

دختر حاتم را در اتاقکی که بیرون مسجد بود و اسیران را در آن حبس می‌کردند، قرار دادند.

۷. لما أمسی رسول اللّه یوم بدر و الأساری محبوسون بالوثاق «۳» فیهم العباس فسهر نبی اللّه لیلته، فقال له بعض أصحابه: ما یسهرک یا نبی اللّه؟ قال: أنین العباس. فقام رجل من القوم، فأرخی من وثاقه، فقال رسول اللّه: مالی لا أسمع أنین العباس؟ فقال رجل من القوم: إنّی أرخیت من وثاقه شیئا، قال:

فافعل ذلک بالأساری کلّهم؛ «۴»

وقتی رسول اللّه روز بدر را سپری کرد و اسیران دست‌بسته در حبس بودند، در میان ایشان عباس بود. پیامبر شب را بیدار بود. یکی از یاران به او گفت: علت بیداری شما چیست؟ گفت: نالهٔ عباس. یکی بلند شد و دست‌بند او را شل کرد. پیامبر فرمود: چه شده که من نالهٔ عباس را نمی‌شنوم؟ آن شخص گفت: من کمی دست‌بند او را شل کردم. پیامبر فرمود: این را با همهٔ اسیران بکن.

۸. حدّثنا القاضی أبو جعفر، أحمد بن إسحاق بن البهلول، إملاء، حدّثنا سعید بن یحیی الأموی، حدّثنی أبی، عن ابن إسحاق، عن ابن أبی عبلهٔ، عن ابن بدیل بن ورقاء، عن أبیه: أنّ رسول اللّه أمر بدیلا أن یحبس السبایا و الأموال بالجعرانهٔ «۵» حتی یقدم علیه فحبسه؛ «۶»

---

(۱). اسمش سفانه بود، نک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۷۵؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۳۴ و ج ۲۱، ص ۳۶۶.

(۲). سیرهٔ النبویه، ج ۴، ص ۲۲۵؛ تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۳۰۰. در آن دارد: «فجعلت فی حصیرهٔ».

(۳). سنن الکبری، ج ۹، ص ۸۹؛ تهذیب ابن عساکر، ج ۷، ص ۲۳۰؛ تاریخ دمشق، ص ۱۱۹.

(۴). صفهٔ الصفوهٔ، ج ۱، ص ۵۱۰.

(۵). نام آبی است بین طائف و مکه، که به مکه نزدیک‌تر است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۴۲.

(۶). مؤتلف و مختلف، ج ۱، ص ۱۶۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۵

بدیل روایت کرد: رسول اللّه به او (بدیل) دستور داد که اسیران و اموال را در جعرانه حبس کند تا وی بیاید و وی چنین کرد.

نظر نگارنده: بخاری آن را در تاریخ الکبیر چنین آورده است: از سعید اموی از پدرش از ابن اسحاق گفت: حدیث کرد مرا ابراهیم بن ابی عبله «۱ ...» همان‌طور که در اصابه «۲» آورده است.

طبرانی هم آن را چنین آورده است حدیث کرد ما را محمد بن راشد اصفهانی، حدیث کرد ما را ابراهیم بن سعید جوهری، حدیث کرد ما را یحیی بن سعید اموی از محمد بن اسحاق، حدیث کرد ما را ابن ابی عبله از ابن بدیل بن ورقاء «... ۳»

۴. گروگان‌گیری و حبس کافران و باغیان در برابر اسارت و حبس مسلمانان

اشاره

فقیهان ما فتوا به جواز حبس اسیران اهل بغی، در مقابله به مثل داده‌اند تا وسیله‌ای برای آزادی اسیران اهل عدل شود، ولی این عمل را برای حبس کافران، متعرّض نشده‌اند گرچه در این مورد روایتی- به فرض قبول سند- آمده که نشان دهندهٔ فعل پیامبر است و شاید حکم در هر دو مورد یکی باشد؛ چون مناط- که دست‌یابی به رهایی باشد- یکی است.

۱. عن عمران بن حصین، قال: کانت بنو عامر، أسروا رجلین من أصحاب النبی فأسر النبی رجلا من ثقیف و أخذوا ناقهٔ کانت تسبق علیها الحاجّ، فمرّ به النبی و هو موثّق، فقال: یا محمد! یا محمد! فعطف علیه. فقال: علی ما أحبس و تؤخذ سابقهٔ الحاجّ؟ قال: بجریرهٔ حلفائک من بنی عامر و کانت بنو عامر من حلفاء ثقیف، ثم أجاز النبی فدعاه أیضا: یا محمد! فأجابه فقال: إنّی مسلم. فقال: لو قلت ذلک و أنت تملک أمرک، أفلحت کلّ الفلاح. قال: ثم أجاز النبی فناداه أیضا، فرجع إلیه فقال: أطعمنی؛ فإنّی جائع.

فقال النبی: هذه حاجتک، فأمر له بطعام، ثم إنّ النبی فادی الرجل بالرجلین اللّذین أسرا من أصحابه؛ «۴»

عمران بن حصین گفت: بنی عامر دو تن از یاران پیامبر را اسیر کردند در مقابل، پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- مردی از ثقیف را به اسارت گرفت و آنان شتر سواری حاجیان

---

(۱). تاریخ الکبیر، ج ۲، ص ۱۴۱، شمارهٔ ۱۹۷۹.

(۲). ج ۱، ص ۲۷۶.

(۳). معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۶، ح ۱۱۸۹؛ نک: ج ۲، ص ۱۱۸.

(۴). مصنّف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۲۰۶، ح ۹۳۹۵؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۴۴۰؛ معجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۱۹۰، ح ۴۵۳ و ۴۵۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۶

را توقیف کردند. رسول اکرم به آن مرد- که بسته شده بود- گذر کرد. مرد صدا زد: محمد! محمد! پیامبر رو به او کرد. مرد گفت: برای چه من محبوسم؟ برای چه شتر سواری حجاج توقیف می‌شود؟ پیامبر فرمود: به جهت جرم بنی عامر، هم‌پیمانان تو- بنی عامر از هم‌پیمانان ثقیف بودند. پیامبر گذشت. باز صدا زد: ای محمد! پیامبر جواب داد. مرد گفت: من مسلمانم. پیامبر فرمود: اگر تو این حرف را با اراده زده‌ای، کاملا رستگار شده‌ای.

پیامبر حرکت کرد باز او را صدا زد. پیامبر پیش او آمد. مرد گفت: من گرسنه‌ام به من غذا بده. پیامبر فرمود: این هم خواستهٔ تو و دستور داد به او غذا دهند. سپس پیامبر او را در مقابل دو یار اسیرش آزاد کرد.

۲. فی قصّهٔ سریّهٔ عبد اللّه بن حجش: و قبض رسول اللّه: العیر و الأسیرین بعثت إلیه قریش فی فداء عثمان بن عبد اللّه و الحکم بن کیسان، فقال رسول اللّه: لا- نفدیکموها حتی یقدم صاحبانا [یعنی سعد بن أبی وقّاص و عتبهٔ بن غزوان] فإنّا نخشاکم علیهما. فإن تقتلوهما نقتل صاحبیکم. فقدم سعد و عتبهٔ فأفداهما رسول اللّه منهم؛ «۱»

در ماجرای سریهٔ عبد اللّه بن حجش: پیامبر کاروان و دو اسیری را که قریش برای پیامبر در مقابل عثمان بن عبد اللّه و حکم بن کیسان فرستاده بودند، گرفت. پیامبر فرمود: ما شما را آزاد نمی‌سازیم مگر اینکه دو یار ما (یعنی سعد بن ابی وقّاص و عتبهٔ بن غزوان) بیایند؛ چرا که ما بر جان آن دو ترسانیم. اگر آن دو را بکشید، دو یار شما را می‌کشیم. آن‌گاه سعد و عتبه آمدند و پیامبر در مقابل، آن دو را آزاد ساخت.

واقدی گفته است: دو اسیر را حبس کرد. «۲»

آرای فقیهان

۱. علّامه حلّی ...: اگر هر یک از دو گروه، از دیگری اسیر بگیرد، جایز است مبادلهٔ اسیران اهل عدل با اسیران اهل بغی. اگر اهل بغی از معاوضهٔ اسیران سرباز زدند و آنان را حبس کردند اهل عدل می‌توانند اسیران آن‌ها را حبس کنند تا باعث آزادی‌شان شوند. بعضی از عامّه گفته‌اند: جایز نیست؛ زیرا گناه حبس کردن اسیران اهل عدل از آن دیگران است و

(۱). اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۶.

(۲). مغازی، ج ۱، ص ۱۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۷

اگر اهل بغی اسیران اهل عدل را کشتند، جایز نیست اهل عدل اسیران آن‌ها را بکشند در صورتی که برای آن‌ها گروهی نباشد؛ زیرا آن‌ها به دلیل جنایت دیگران کشته نمی‌شوند. «۱»

۲. ابن قدامه: اگر هر یک از دو گروه از دیگر گروه، اسیر بگیرد جایز است مبادلهٔ اسیران اهل عدل با اسیران اهل بغی و اگر اهل بغی اسیران اهل عدل را بکشند اهل عدل نمی‌توانند اسیران ایشان را بکشند چون آن‌ها با جنایت دیگران کشته نمی‌شوند و گناه ایشان را به دوش نمی‌کشند. اگر اهل بغی از مبادلهٔ اسیران خودداری کردند و آنان را حبس کردند احتمال دارد جایز باشد اهل عدل اسیران اهل بغی را حبس کنند تا باعث شود اسیران آن‌ها آزاد شوند و احتمال دارد حبس آن‌ها جایز نباشد و آزاد شوند؛ زیرا گناه حبس اسیران اهل عدل بر عهدهٔ دیگران است. «۲»

۳. مرداوی: در بحث جنگیدن با اهل بغی ...: و گفته‌اند: جایز است حبس ایشان تا اسیران ما آزاد شوند. «۳»

نظر نگارنده: علّامهٔ حلّی فتوای خود را به اهل بغی اختصاص داده است و همین طور ابن قدامه با اینکه موضوع روایت کافران است، ولی احتمال دارد شامل اهل بغی هم بشود چنان که احتمال دارد روایت به جواز گروگان گرفتن هم‌پیمانان محاربان اختصاص داشته باشد؛ زیرا حضرت- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- می‌فرماید: «به جهت بنی عامر هم‌پیمانان تو.» مگر اینکه گفته شود قطعا خصوصیتی از آن هم‌پیمانان کافران یا اهل سرزمین ایشان نیست، بلکه ملاک، وسیله‌ای است که به آزادی اسیران مسلمان و مبادلهٔ گروگان‌ها با ایشان کمک کند.

۵. حبس مشرکان نابالغ

اشاره

علّامه حلّی احتمال داده است که اگر از مشرکان، نوجوانی اسیر شود و ادّعا کند بالغ نشده- تا از کشته شدن رهایی یابد- و مویی که دارد [مویی که علامت بلوغ است] به وسیلهٔ دارو و معالجه است [نه طبیعی]، زندانی می‌شود تا به بلوغ برسد. ولی برخی از فقیهان دیگر گفته‌اند: حرف او بدون سوگند پذیرفته می‌شود همانند علّامه در تحریر الاحکام و

(۱). تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۲۴ و مانند آن در: تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۵۶.

(۲). مغنی، ج ۸، ص ۱۱۵.

(۳). انصاف، ج ۱۰، ص ۳۱۵؛ نک: ابن عابدین، ج ۳، ص ۳۱۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۴۸

شهید اوّل در دروس و [میرزا علی] کنی در قضاء و برخی دیگر گفته‌اند: حرف او پذیرفته نیست، مگر با سوگند و اگر خودداری

کرد حکم بالغ بر او جاری می‌شود. بعضی دیگر همانند شیخ طوسی در مبسوط حکم به بلوغ او بدون سوگند می‌کنند. امّا سیّد عاملی در مفتاح الکرامه گویا قول علّامه را که حبس است پسندیده و نیکو شمرده و کوشیده آن را با برهان و دلیل توجیه و تقویت کند.

آرای قائلان به حبس

۱. علّامه حلّی ...: آری، اگر نوجوان مشرک، مدّعی شد مویی که دارد با دارو و درمان درآمده است، سوگند می‌خورد وگرنه کشته می‌شود و احتمال دارد حبس شود تا بالغ شود، سپس سوگند داده می‌شود اگر خودداری کرد، کشته می‌شود. «۱»

۲. سیّد جواد عاملی: شاید علت حبس این باشد که سوگند او چون معتبر نبود و وسیلهٔ آزادی او نمی‌شد، اگر زندانی شود جمع میان دو حق می‌شود. «۲»

آرای قائلان به عدم پذیرش قول مشرک نابالغ

۱. شیخ طوسی: اگر نوجوانی از مشرکان اسیر شود و دیده شود که موی دارد و او مدّعی شود که خودش را درمان کرده است تا موی درآورده و بالغ نشده است، قول او قبول می‌شود. پس اگر قسم خورد، حکم می‌شود که بالغ نشده و در میان بچه‌ها نگه‌داری می‌شود و اگر از قسم خوردن خودداری کرد نتیجه می‌گیریم که بالغ است و در میان جنگجویان قرار می‌گیرد. از نظر ما آن چه مقتضای مذهب ماست این است که بدون سوگند حکم به بلوغ او شود. چون عموم اخبار می‌رساند که روییدن موی نشانهٔ بلوغ است و موجب حکم می‌شود و آن چه را گفته‌اند قوی است. «۳»

۲. محقق حلّی: امّا اگر نوجوان کافر حربی ادّعا کرد موی او با درمان است نه به جهت سن او تا از قتل رهایی یابد، در آن تردید است. شاید اقرب این باشد که سخن او پذیرفته نمی‌شود مگر با بینه. «۴»

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۱؛ نک: ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۳۹.

(۲). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۱۰۶.

(۳). مبسوط، ج ۸، ص ۲۱۳.

(۴). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۹۱.

آرای قائلان به قبول، بدون سوگند

۱. علّامه حلّی: اگر نوجوان مدّعی شد که با معالجه باعث روییدن مو شده است گرچه احتمال باشد، تصدیق می‌شود. «۱»

۲. شهید اوّل: هر کس مو نداشته باشد نوجوان به حساب می‌آید و اگر مدّعی شد با دوا باعث روییدن زودرس مو شده است بدون سوگند از او پذیرفته می‌شود. «۲»

۳. شیخ کنی: اظهر، قول اکثر است که بدون سوگند حرف او را بپذیریم به جهت پاره‌ای از اصول عدمی، مانند اصل برائت از وجوب قتل او و اصل عدم جواز قتل که از عمومات- و لو عموماتی که دلالت بر قبح ظلم و حرمت ظلم دارد- استفاده می‌شود، بلکه اصالهٔ المنع [جاری است]؛ زیرا دلیل اصالهٔ الاباحه اختصاص به غیر از این موارد دارد و لو از این جهت که عقل به قبیح بودن

ظلم و آزار، استقلال دارد. بلکه می‌شود استصحاب کرد آنچه را قبل از روییدن مو در حال کوچکی بوده است. و به جهت آنچه در مجمع و غیر آن به آن اشاره کرده است که قتل حقّی از حقوق اللّه است و انتفای آن جز از ناحیهٔ عبد معلوم نمی‌شود و «... ۳»

نظر نگارنـده: اضافه بر این‌ها در اینجا دو اصل تعارض دارنـد: یکی اصل عـدم بلوغ و دیگری اصل عدم تداوی، و اصل اوّل ترجیح دارد؛ زیرا عدم بلوغ شـبهه‌ای است که به واسطهٔ آن، قتل دفع می‌شود. بنابراین، وجهی برای حبس وجود ندارد خصوصا بنابر قول به پـذیرش سـخن او بـدون قسم، چنـان که شـهید در دروس بـدان اشاره کرده است و ... دیگر اینکه ما کسـی را ندیـدیم که فتوای به حبس دهد. آری، علّامه در قواعد الاحکام آن را احتمال داده است پس از اینکه فتوای به خلاف آن داده است و بسیاری از فتاوایی که ما آوردیم حبس در آن نبود، مگر اینکه گفته شود: در آن مدت آزمایش و امتحان صحت حرف او، حبس می‌شود.

۶. حبس خودداری کنندگان از پرداخت جزیه

ابو یوسف: اهل ذمّه برای گرفتن جزیه از آنان، زده نمی‌شوند و در آفتاب و غیر آن

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۹۱.

(۲). دروس، ج ۲، ص ۳۳.

(۳). قضاء، ص ۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۰

نگه‌داشـته نمی‌شونـد و چیز ناراحت کننـده‌ای روی بـدن آن‌ها گذاشـته نمی‌شود، بلکه با آنان مدارا می‌شود و حبس می‌شوند تا آن چه تعهّد کرده‌اند، بپردازند و از حبس آزاد نمی‌شوند تا جزیه را کامل پرداخت کنند. «۱»

نظر نگارنـده: در مقابـل، قول دیگری وجود دارد و آن این است که عـدم پرداخت جزیه، آنـان را از ذمّی بودن، خارج و به محارب تبـدیل می‌کنـد به ویژه در موردی که در عقـد، جزیه شـرط شـده باشـد، بلکه برخی از فقیهـان «۲» تصـریح کرده‌انـد که نزد امامیه، خلافی در آن نیست.

۱. ابن ادریس حلّی: هرگـاه اهـل کتـاب و کسـی که شـبههٔ کتـابی بودن در او می‌رود، از دادن جزیه خودداری کردنـد، حکم دیگر کافران را دارند؛ یعنی واجب است جنگ با آن‌ها، اسارت فرزندان و زنان و گرفتن اموالشان و این‌ها غنیمت محسوب می‌شود. «۳»

۲. محقق حلّی: سوم در شـرایط ذمّه و آن شـش امر است: اوّل، قبول جزیه؛ دوم، کارهایی که منافات با امان دارد انجام ندهند؛ مانند تصمیم جنگ با مسلمانان یا کمک‌رسانی به مشرکان و اگر این دو شرط را زیر پا گذاشتند از ذمّه خارج می‌شوند. «۴»

۳. سیّد علی طباطبائی: اگر مردها از پرداخت جزیه خودداری کردند پیمان شکسته‌اند و خون آنان مباح می‌شود. «۵»

۴. شیخ محمد حسن نجفی (پس از نقل کلام محقق حلّی): اختلافی دربارهٔ این دو شرط نیافتم. «۶»

نظر نگارنـده: آری، ظاهر کلام علّامه در قواعـد الاحکام این است که تابع شـرط در عقـد الذّمهٔ است؛ چون گفته: شـرایط ذمّه یازده اسـت: اوّل، دادن جزیه و ... این شـش، اگر در عقـد ذمّه شـرط شـد بـا مخـالفت یکی از آن‌هـا عهـد شکسـته می‌شـود وگرنه نقض نمی‌شود.

آری، اگر خلافی انجام دادند حد یا تعزیر می‌شوند. «۷»

---

(۱). خراج، ص ۱۲۳؛ نک: مجموع، ج ۱۹، ص ۴۰۲.

(۲). جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۶۷.

(۳). سرائر، ج ۲، ص ۶.

(۴). شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۹.

(۵). ریاض المسائل (چاپ جدید)، ج ۷، ص ۴۷۱.

(۶). جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۶۷.

(۷). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۰۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۱

۷. حبس اهل جزیه اگر قصد فرار به دار الحرب داشتند

ابن برّاج طرابلسی گفته است ...: اگر امیر لشکر مشرکان، درخواست امان کرد که داخل در ذمّه شود و به کشور اسلامی بیاید و جزیه دهد، جایز است و دیگر نمی‌تواند به دار الحرب برگردد و اگر خواست یا تصمیم جدّی گرفت بازگردد، حبس او اشکالی ندارد و کشته نمی‌شود مگر اینکه بجنگد. «۱»

نظر نگارنده: شاید حبس از باب تعزیر باشد؛ چون مرتکب حرام شده است یا از باب پیش‌گیری از ارتکاب حرام. دقت شود.

۸. حبس کسی که قصد شورش بر ضد امام دارد

۱. ثقفی (دربارهٔ خروج خریت بن راشد از بنی ناحیه بر ضد حضرت امیر- علیه السلام- و اعتراض عبد اللّه بن قعین به حضرت به جهت نگرفتن تعهد از او): گفتم: ای امیر مؤمنان! چرا همین حالا او را دستگیر نمی‌کنی تا از او تعهد بگیری؟ فرمود: ما اگر بخواهیم هر کسی را که متهم است دستگیر کنیم باید زندان‌ها را پر کنیم. من فکر نمی‌کنم صحیح باشد مردم را پیش از اینکه مخالفت خود را آشکار سازند دستگیر و زندانی کنیم و کیفر دهیم. «۲»

۲. طبری: ابو مخنف از مجاهد از محل بن خلیفه نقل کرده: مردی از ایشان از بنی سدوس به نام عیزار بن اخنس عقیدهٔ خوارج داشت و به آنان پیوست. بیرون مدائن با عدی بن حاتم مواجه گشت. همراه عدی، اسود بن قیس مرادی و اسود بن یزید مرادی بودند. عیزار وقتی با عدی مواجه گشت گفت: آیا سالم غانمی یا ستمکار گنهکار؟ عدی گفت: سالم غانمم. آن دو مرد مرادی به او (عیزار) گفتند: این سخن را نگفتی مگر به دلیل شرّی که در درون داری و ما می‌دانیم تو از خوارجی. از ما جدا نمی‌شوی تا خدمت امیر المؤمنین- علیه السلام- برسیم و به او بگوییم. چیزی نگذشت که علی- علیه السلام- آمد و به او خبر دادند. گفتند: ای امیر مؤمنان! این شخص عقیدهٔ خوارج دارد ما به خوبی او را می‌شناسیم. حضرت فرمود: خون او بر ما مباح نیست، ولی او را حبس می‌کنیم.

---

(۱). مهذّب البارع، ج ۱، ص ۳۰۸، باب «جهاد».

(۲). غارات، ج ۱، ص ۳۳۴؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۲۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۲

عدی بن حاتم گفت: ای امیر مؤمنان! او را به من بسپار، من ضمانت می‌کنم از ناحیهٔ او هیچ ناپسندی به شما نرسد. حضرت وی را به او سپرد. «۱»

گاهی گفته می‌شود: دو خبر مذکور، در جایی است که فعّالیت سیاسی یا بغی، وجود داشته باشد، ولی حجیّت این دو خبر ثابت نشده است. ممکن است گفته شود: حفظ نظام و کیان اسلام و حفظ اموال و حقوق مسلمانان در نزد شرع دو امر مهمند و این دو در

بسیاری از موارد توقف دارند بر دستگیری و حبس متهمان به انگیزهٔ تخلیهٔ اطلاعاتی اگر در معرض فرار باشند.

پس ظاهر این است که حبس جایز باشد در صورتی که امر مهمی باشد و از نظر عرف بتوان پی گیری کرد و از نظر عقلاـ محتمل باشد، ولی لازم است در مقام عمل دقت و احتیاط کامل کرد تا حیثیت افراد حفظ شود چون مقام از موارد تزاحم بین دو امر است که باید اهم آن‌ها از نظر ملاک اخذ شود. در عین حال حبس نه حد است و نه تعزیر، بلکه احتیاط و استظهار است.

۳. سرخسی: از کثیر حضرمی: از طرف در کنده، داخل مسجد کوفه شدم، پنج نفر را دیدم که به علی- علیه السلام- ناسزا می گویند در میان ایشان مردی بود که برنسی «۲» پوشیده بود و می گفت: با خدا پیمان می‌بندم که او را بکشم. من او را گرفتم. همراهان او متفرق شدند او را نزد علی- علیه السلام- آوردم. گفتم: من شنیدم از این شخص که با خدا پیمان می‌بست تا شما را بکشد. حضرت فرمود: نزدیک شو تو کیستی؟ وای بر تو! گفت:

من سوار منقری‌ام. علی- علیه السلام- فرمود: رهایش کن. گفتم: رهایش کنم، در حالی که با خدا پیمان بسته است تا شما را بکشد؟! علی- علیه السلام- فرمود: آیا قبل از اینکه مرا بکشد او را بکشم؟!

گفتم: او به شما ناسزا گفت. فرمود: تو هم یا به او دشنام بده، یا رهایش کن ... این روایت دلیل است بر اینکه کسی که هنوز از او شورش سر نزده امام نمی‌تواند او را بکشد.

این روایت را حسن از ابو حنیفه نقل کرده است.

[ابو حنیفه] گفته است: تا وقتی که تصمیم بر خروج نگرفته‌اند، امام متعرض آن‌ها

---

(۱). تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸۴. ولی آنچه از تاریخ بغداد (ج ۱۴، ص ۳۶۶) نقل شده با این گفته مخالفت دارد؛ زیرا می گوید: علی- علیه السلام- فرمود: با او چه کنم؟ گفتند: او را بکش. فرمود: کسی را که بر من خروج نکرده، بکشم! گفتند: زندانی‌اش کن. فرمود: جنایتی نکرده تا زندانی‌اش کنم. او را رها سازید.

(۲). جامه‌ای که کلاه بر سر آن باشد؛ مانند بارانی، محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۵۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۳

نمی‌شود. هر گاه به امام رسید که قصد خروج دارند می‌تواند آنان را پیش از اینکه مسأله حاد شود، دستگیر و زندانی کند چون قصد معصیت و ایجاد فتنه دارند. «۱»

نظر نگارنده: مقتضای اصل و قاعده، عدم جواز حبس است؛ زیرا گناهی صادر نشده تا موجب کیفر شود. آری، اگر شروع به شورش بر ضد امام کند و آشکارا با نظام اسلامی مخالفت ورزد، امام می‌تواند وی را از باب «حبس برای ترک معصیت» زندانی کند که ما در این کتاب به چند مورد آن اشاره کردیم از جمله: «حبس مادر برای پیش گیری از زنا» و «حبس برای پیش گیری از محرمات» و ادلّهٔ آن را یادآور شدیم. مراجعه بفرمایید.

۹. حبس محارب

اشاره

فقیهان دربارهٔ حکم محارب در صورتی که قتلی انجام نداده و مالی را نگرفته اختلاف کرده‌اند. از ابو الصلاح حلبی در کافی فی الفقه، شیخ طوسی در مبسوط، ابن زهره در غنیهٔ النزوع، علاء الدین حلبی در اشارهٔ السبق، یحیی بن سعید در جامع للشرائع و سیّد علی طباطبائی در شرح کبیر و شرح صغیر نقل شده است که: چنین محاربی به زندان سپرده می‌شود تا توبه کند یا بمیرد. ایشان

«نفی» را که در آیهٔ شریفه وارد شده به زندان، تفسیر کرده‌اند. ابو حنیفه و مالك و عمر بن عبد العزیز به آن رأی داده‌اند چنان که شماری از عالمان اهل سنّت، مانند بصری در تفریع، ابو یعلی و ماوردی در احکام السلطانیه، ابن رشد در بدایهٔ المجتهد، قرافی در فروق، مرداوی در انصاف، صنعانی در سبل السلام و دیگران به آن اشاره کرده‌اند و بعضی از آن‌ها آن را اختیار کرده‌اند، ولی بیشتر فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- بر آننـد که حکم وی تبعید است نه زندان. در ذیل آیهٔ شریفه و تفسیر آن سپس آرای فقیهان می‌آید.

آیهٔ شریفه و تفسیر آن

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ «۲»

---

(۱). مبسوط، ج ۱۰، ص ۱۲۵.

(۲). مائده (۵) آیهٔ ۳۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۴

سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگنـد و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شونـد یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

۱. شیخ طوسی: محارب از نظر ما کسی است که سلاح بکشد و راه را ناامن کند، در شهر باشد یا بیرون شهر؛ زیرا دزد محارب در شهر باشد یا بیرون شهر فرقی ندارد.

اوزاعی، مالك، لیث بن سعد، ابن لهیعه، شافعی و طبری به این قول رأی داده‌اند.

عـده‌ای گفته‌انـد: محارب کسـی است که قطع طریق در غیر شـهر کند. ابو حنیفه و اصـحابش این نظر را داده‌اند و از عطاء خراسانی چنین روایت شده است.

وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً تلاش برای خرابکاری در زمین، همان است که ما گفتیم؛ یعنی شمشـیر کشیدن و ناامن کردن راه و کیفر ایشان به مقدار استحقاق است؛ اگر کشت، کشته می‌شود و اگر هم مال گرفت و هم کشت کشته می‌شود و به دار آویخته می‌شود و اگر فقـط مـال بگیرد و نکشـد یـك دست و یـك پایش برعکس هم، قطع می‌شود و اگر تنها راه را ناامن کرد تبعیـد می‌شود نه چیز دیگر. این مـذهب مـاست که از امـام بـاقر- علیه السـلام- و امـام صـادق- علیه السـلام- روایت شـده است و آن، قول این افراد: ابن عبـاس، ابن مجلز، سـعید بن جبیر، سـدی، قتـاده، ربیع، ابراهیم- بنابر خلاف از وی- ابو علی جبائی و طبری است. از شافعی حکایت شده که اگر آشکارا به گرفتن اموال پرداخت امام می‌تواند او را زنده به دار آویزد گرچه قتلی مرتکب نشده باشد. «۱»

۲. همو: عالمان در مقصود از این آیه اختلاف کرده‌اند: دسـته‌ای گفته‌اند: مراد اهل ذمّه هسـتند در صورتی که نقض عهد کنند و به دار الحرب بپیوندند و با مسلمانان بجنگند، اینان محاربند که خداوند در این آیه ذکر کرده است...

دسـته‌ای دیگر گفته‌انـد: مقصود از این آیه کسانی‌انـد که مرتـد شده‌انـد که اگر امـام به آنـان دست یـافت به این عقوبت، کیفرشان می‌دهد.

همهٔ فقیهان گفته‌اند: مراد از ایشان قاطعان طریقند و قاطع طریق کسـی است که سـلاح بکشد و راه را برای دزدی ناامن کند. آن چه محدّثان ما روایت کرده‌اند این است که، مقصود از ایشان هر کسی است که سلاح بکشد و مردم را بترساند در خشکی باشد یا در

(۱). تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۵۰۲ و مانند آن در: مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۵

دریا، در منطقهٔ مسکونی باشد یا در بیابان. روایت کرده‌اند که دزد نیز محارب است و در برخی از روایات ما دارد که مراد قطّاع الطریق (راهزنان) اند، چنان که فقیهان گفته‌اند. «۱»

۳. شیخ طبرسی: بنابراین «أوْ» در آیهٔ شریفه برای اباحه و تخییر نیست، بلکه در اینجا درجهٔ حکم است که به حسب اختلاف درجات جنایت، فرق می‌کند.

شافعی گفته است: اگر آشکارا به گرفتن اموال بپردازد حق امام است که او را زنده به دار آویزد و کشته نمی‌شود.

او گفته است: هر کسی به اندازهٔ فعلش، حد بر او جاری می‌شود. کسی که هم کشته شدن و هم به دار آویخته شدن بر او واجب شده قبل از دار، کشته می‌شود تا شکنجه نشود و سه روز به دار آویخته می‌شود سپس پایین کشیده می‌شود. ابو عبید گوید: از محمد بن الحسن پرسیدم: منظور از یُصَلَّبُوا چیست؟ گفت: این است که زنده به دار آویخته شود، سپس با سر نیزه آن قدر زده شود تا بمیرد. این رأی ابو حنیفه است. به او گفته شده: این مثله کردن اوست و او جواب می‌دهد: منظور هم این است که مثله شود. بعضی گفته‌اند: «أوْ» در اینجا برای اباحه و تخییر است؛ یعنی اگر امام خواست می‌کشد و اگر خواست به دار می‌آویزد و اگر خواست تبعید می‌کند. این از حسن و سعید و مجاهد نقل شده و از امام صادق- علیه السلام- نیز روایت شده است. «۲»

نیز در مجمع البیان دربارهٔ معنای نفی می‌گوید: در آن چند قول است: آنچه عالمان امامیه گفته‌اند این است که، از شهری به شهر دیگر تبعید شود تا توبه کند و بازگردد. همین نظر را ابن عباس، حسن، سدی، سعید بن جبیر و دیگران داده‌اند و شافعی نیز به آن رأی داده است. عالمان ما گفته‌اند: به آنان اجازه داده نمی‌شود به سرزمین شرک بروند و با مشرکانی که اجازهٔ ورود به آنان می‌دهند، مبارزه می‌شود تا اینان توبه کنند.

گفته شده: یعنی از شهر خود به شهر دیگری تبعید شود. این قول از عمر بن عبد العزیز نقل شده و در نقلی دیگر از سعید بن جبیر آمده است. ابو حنیفه و یارانش گفته‌اند: نفی همان حبس و سجن (زندان) است و استدلال کرده‌اند که مسجون و زندانی در صورتی که از تصرف در امور ممنوع باشد و او را از خانواده‌اش جدا کنند و در حبس، سختی بکشد، مثل

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۴۷.

(۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۶

کسی است که از دنیا رفته باشد. «۱»

۴. فاضل مقداد: محاربه با خدا و رسول، همان محاربه با مسلمانان است. خداوند محاربه با ایشان را محاربه با خدا و رسول دانسته تا مسأله را خیلی مهم قلمداد کند. معنای لغوی حرب، سلب (ربودن) است می‌گویند: «حرب الرجل ماله؛ یعنی مالش ربوده شد» و شخص مالباخته را «محروب» و «حریب» می‌گویند. در نزد فقیهان محارب هر کسی است که سلاح بکشد برای ترساندن مردم، چه در خشکی باشد و چه در دریا، روز باشد یا شب، ضعیف باشد یا قوی، متهم باشد یا نه، مرد باشد یا زن. قاطع طریق (راهزن) و مهاجم به مال و ناموس هم حکم محارب را دارد. «۲»

آرای فقیهان شیعه (قائل به حبس)

۱. شیخ طوسی ...: حکم محارب این است که اگر امام به او دست یافت تعزیرش کند و تعزیر این است که از شهر خودش تبعید شود و در جای دیگر حبس شود. در میان اهل سنّت هم کسانی هستند که می‌گویند: در غیر شهر خودش حبس می‌شود و این مذهب ماست جز اینکه اصحاب ما روایت کرده‌اند که محارب در شهر خودش نباید بماند. «۳»

۲. ابو الصلاح حلبی ...: اگر در محاربه‌شان، قتل انجام داده باشند، ولی مال نگرفته باشند [امام می‌تواند] آنان را بکشد ... و اگر قتلی نکرده و مالی نگرفته باشند، آنان را از زمین با حبس یا از شهری به شهر دیگر فرستادن نفی می‌کند تا ایمان بیاورند یا از آنان گذشت کند. «۴»

۳. ابن زهره: اسیران غیر از آنان که ذکر شد از کسانی که مسلحانه به گرفتن اموال دست زده‌اند اگر کشته‌اند و مالی نگرفته‌اند کشته می‌شوند و اگر با کشتن، مال را گرفته‌اند، بعد از کشته شدن، مصلوب می‌شوند و اگر تنها مال را دزدیده‌اند، دست و پایشان از جهت خلاف هم بریده می‌شود و اگر نکشته‌اند و مالی نربوده‌اند، با حبس شدن یا از شهری به

---

(۱). همان.

(۲). کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۵۲.

(۳). مبسوط، ج ۸، ص ۴۷؛ جواهر الکلام (به نقل از: مبسوط)، ج ۴۱، ص ۵۹۳ چنین دارد: «لا یحبس فی غیره و هذا هو مذهبنا؛ در غیر آن شهر حبس نمی‌شود و این مذهب ماست».

(۴). کافی فی الفقه، ص ۲۵۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۷

شهر دیگر فرستاده شدن نفی و تبعید می‌شوند. طایفهٔ امامیه در همهٔ این‌ها اجماع دارند. «۱»

۴. یحیی بن سعید: مسلمان محارب ... اگر باعث ترس و ناامنی شود، از زمین نفی می‌شود به اینکه- به قولی- غرق شود یا به قول دیگر حبس شود یا اینکه از سرزمین اسلام، یک سال تبعید می‌شود تا توبه کند و با محل تبعیدی مکاتبه می‌کنند که این شخص تبعیدی محارب است به او پناه ندهید و با او معامله نکنید و اگر به او پناه دادند، با آن‌ها می‌جنگند. «۲»

۵. علاء الدین حلبی: فساد کنندگان در زمین مانند راهزنان و غارتگران اموال، اگر بکشند کشته می‌شوند. اگر علاوه بر قتل، مال بگیرند پس از کشتن، به دار آویخته می‌شوند و اگر فقط مال بگیرند، دست و پایشان برعکس بریده می‌شود و کشته نمی‌شوند و اگر تنها به ایجاد رعب و وحشت دست زده باشند از سرزمینی به سرزمین دیگر تبعید و زندانی می‌شوند تا توبه کنند یا بمیرند. «۳»

۶. علّامه حلّی: این حکم برای پیش‌قراول و پشتیبان نیست تنها در مورد کسی است که مستقیما کار را انجام می‌دهد امّا کسی که پشتیبان و معاون است تعزیر و حبس می‌شود و چنین شخصی محارب نیست. «۴»

۷. سیّد علی طباطبائی (در حدّ محارب): اگر توبه نکرد، نفی ادامه می‌یابد تا بمیرد و نفی از زمین کنایه از آن (تبعید) است. در روایتی دارد که معنای آن (نفی) حبس کردن است، چنان که بعضی از عامّه گویند و در غنیة النزوع ادّعای اجماع بر آن شده است، لکن بین این معنا و معنای پیشین مخیّر کرده است. «۵»

۸. شیخ محمد حسن نجفی: در هر حال نفی از زمین همین است که شناختی، بلکه عرفا شاید همین از آن فهمیده شود ... آری، از جامع للشرائع نقل شده است: بنابر قولی نفی از زمین، یعنی غرق می‌شود، یا به زندان می‌افتد ... شاید این قول عامّه باشد، مانند آنچه در برخی از نصوص ما وجود دارد که نفی، حمل بر حبس شده است. «۶»

---

(۱). غنیهٔ النزوع، ص ۲۰۱.

(۲). جامع للشرائع، ص ۲۴۲.

(۳). اشارة السبق، ص ۱۴۲.

(۴). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۳.

(۵). ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۶۰ و مانند آن در: شرح الصغیر، ج ۳، ص ۳۹۱.

(۶). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۸

آرای فقیهان شیعه (قائل به تبعید)

شیخ طوسی: محارب کسی است که سلاح می‌کشد و متهم است، در شهر باشد یا غیر شهر، در سرزمین شرک باشد یا در سرزمین اسلام، شب باشد یا روز، پس هرگاه چنین کرد، محارب است. لازم است اگر کشت و مال نگرفت در هر حال کشته شود و اولیای مقتول نمی‌توانند او را ببخشند اگر بخشیدند بر امام واجب است او را بکشد؛ زیرا محارب است.

اگر، هم کشت و هم مال گرفت، واجب است اوّل مال را بازگرداند سپس دستش برای دزدی قطع و بعد کشته و مصلوب می‌شود. اگر مال گرفت و نکشت و زخمی نکرد، دستش قطع و بعد، از آن سرزمین تبعید می‌شود. اگر زخمی کرد و مال نگرفت و کسی را نکشت، واجب است قصاص شود. سپس از سرزمینی که در آن مرتکب جرم شده است، تبعید شود و همچنین اگر زخمی نکرده و مال نگرفته لازم است از آن محل، تبعید شود و سپس به اهل آن شهر نوشته شود که این شخص محارب تبعیدی است با او هم غذا نشوید، با او خریدوفروش و نشست و برخاست نکنید. اگر به جایی دیگر رفت با آنجا نیز مکاتبه می‌شود. این رفتار ادامه می‌یابد تا توبه کند. اگر تصمیم گرفت به سرزمین شرک برود، جلو او گرفته می‌شود و اگر اهل آنجا به او اجازهٔ ورود دادند با آن‌ها مبارزه می‌شود. «۱»

نظر نگارنده: در برخی از روایات ما، مانند روایت عیّاشی از امام جواد- علیه السلام- و روایت زید از علی- علیه السلام- قول به حبس آمده است، چنان که در بحث «قطّاع الطریق» آوردیم، ولی روایاتی که در تفسیر آیه آمده است و می‌گوید: از شهری به شهر دیگر تبعید می‌شود، با آن روایات تعارض دارد. «۲»

به فرض اینکه سند هر دو دسته روایات، صحیح باشد، دستهٔ دوم مقدّم می‌شود؛ زیرا با روایات عامّه مخالف است و روایات موافق، حمل بر عدم ارادهٔ جدّی می‌شود. مگر این که گفته شود: در اینجا تعارض صدق نمی‌کند؛ زیرا این دو دسته روایات هر دو، مثبت حکمند: یک دسته نفی و تبعید را اثبات می‌کنند و دستهٔ دیگر، حبس را اثبات می‌کنند بدون

---

(۱). نهایه، ص ۷۲۰؛ نک: نکت النهایه، ج ۳، ص ۳۳۳؛ وسیله، ص ۲۰۶؛ مقنعه، ص ۸۰۴؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۰؛ مختصر النافع، ص ۲۲۶، دروس، ج ۲، ص ۵۹؛ مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۲۵۶، مسألهٔ ۱۱۰؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۵۲؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۶۳.

(۲). نک: تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۶۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۵۹

اینکه متعرّض تبعید از نظر نفی و اثبات شوند و این معنا بعید نیست به ویژه که فتوای گروهی از فقیهان ما مانند ابو الصلاح حلبی، علاء الدین حلبی و ابن زهره- تا آنجا که ما می‌دانیم- هست، مگر اینکه گفته شود در روایت، امام جواد- علیه السلام- صریحا می‌فرماید: مراد از نفی، زندان است یا گفته شود: ثبوت حد بر محارب به این مقدار (یعنی تبعید) مسلّم و زاید بر آن مشکوک است

و مقتضای اصل، عدم زاید است؛ زیرا دوران بین اقلّ و اکثر است؛ ولی این در صورتی است که ثابت شود این از باب اقلّ و اکثر است. امّا اگر دوران بین متباینین باشد باید احتیاط کرد، در صورتی که امکان داشته باشد و مخالفت با اجماع یا شهرت، لازم نیاید.
اگر قائل به سجن و زندان شدیم مدت آن، چنان که برخی استظهار کرده‌اند، یک سال است دلیل وی این است که حبس بدل از نفی است و مدت نفی، چنان که مقتضای روایت سورهٔ بن کلیب و ابو اسحاق مداینی است، یک سال است.
نظر نگارنده: این استدلال از نظر صغرا و کبرا، صحیح نیست: امّا صغرا، دلیلی نداریم که حبس بدل از تبعید باشد؛ چون مراد از نفی یا تنها حبس است یا حبس همراه با تبعید. امّا کبرا، دلیلی نداریم که بدل در حکم، مساوی مبدل منه باشد. پس بهتر این است که غایت آن، توبه یا عفو یا مرگ قرار داده شود، چنان که از حلبی نقل شده است.

آرای دیگر مذاهب

۱. المدوّنهٔ الکبری: تبعید نمی‌شود مگر زانی یا محارب و هر دو در همان محل، زندانی می‌شوند؛ زانی یک سال و محارب تا زمانی که معلوم شود توبه کرده است. «۱»
و در کتاب محاربین گفته است: کمترین و راحت‌ترینش این است که تازیانه بخورد و تبعید شود و در آنجا زندانی شود ... و عمر بن عبد العزیز از شهر به یکی از نواحی تبعید می‌کرد و من از مالک چیزی در این باره نشنیدم تنها گفته است: در نزد ما چنین بود که به فدک یا خیبر نفی می‌شد و در آنجا، زندانی بود که در آن حبس می‌شدند. گفتم: در جایی که تبعید می‌شوند چه مدت زندانی می‌شوند؟ مالک گفت: زندانی می‌شود تا معلوم شود توبه کرده است. «۲»

---

(۱). ج ۶، ص ۲۳۷.
(۲). همان، ص ۲۹۸.

۲. مصنّف عبد الرزاق: از ثوری از عیسی بن مغیره، گفت: شورشگری در خراسان با شمشیر خروج کرد. دربارهٔ او به عمر بن عبد العزیز نوشتند و او نوشت: اگر زخمی کرده، زخمی‌اش کنید و اگر کسی را کشته او را بکشید وگرنه وی را به زندان بسپرید و خانوادهٔ او را در نزدیکی‌اش قرار دهید تا از نظر فاسدش، توبه کند. «۱»
۳. ابو القاسم بصری: اگر کسی در بلد یا خارج آن به محاربه دست زند، و پیش از توبه دستگیر شود، حدّ محاربه بر وی جاری می‌شود. حدّ محاربه یا قتل است یا به دارآویختن یا قطع دست و پای برعکس یا زدن و تبعید و حبس. حدّ محارب به رأی حاکم بستگی دارد؛ اگر خواست می‌کشد، اگر خواست دست راست و پای چپش را قطع می‌کند و اگر خواست او را می‌زند و حبس می‌کند؛ این کار را نسبت به او انجام می‌دهد و به شهری غیر از شهر خودش تبعید می‌کند و در آنجا او را حبس می‌سازد تا توبه‌اش قطعی شود.
حاکم می‌تواند او را بکشد، گرچه محارب کسی را نکشته باشد، البته اگر حاکم بدین نظر و رأی برسد که باید او کشته شود. «۲»
۴. ابو یعلی حنفی: و امّا جنگ با محاربان ... جنگ با آن‌ها و جنگ با اهل بغی از پنج جهت فرق دارد ...: چهارم اینکه، جایز است حبس اسیران آن‌ها برای مشخص شدن حالشان. ولی حبس هیچ‌یک از اهل بغی جایز نیست. «۳»
۵. قرافی: جنگ با آنان با جنگ با محاربان در پنج چیز فرق دارد: جایز است حبس اسیران آن‌ها، تا حالشان معلوم شود. «۴»

قائلان به غیر حبس

۱. ماوردی: أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ. اهل تفسیر در این مورد چهار قول ابراز کرده‌اند:
اوّل، قول مالک بن انس، حسن، قتاده و زهری است که می‌گویند: نفی، یعنی تبعید آن‌ها از سرزمین اسلام به سرزمین کفر؛ دوم، قول عمر بن عبد العزیز و سعید بن جبیر است که می‌گویند: نفی، یعنی اخراج آن‌ها از شهری به شهر دیگر؛ سوم، قول ابو حنیفه و مالک که می‌گویند: نفی، یعنی حبس؛ چهارم، قول ابن عباس و شافعی که می‌گویند: نفی، یعنی

(۱). ج ۱۰، ص ۱۱۸، ح ۱۸۵۷۶.

(۲). تفریع، ج ۲، ص ۲۳۲.

(۳). احکام السلطانیه، ص ۵۸.

(۴). فروق، ج ۴، ص ۱۷۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۱

حد بر آنان جاری می‌شود و بعد تبعید می‌گردند. «۱»

۲. ابن رشد: و نیز اختلاف شده است در قول خداوند متعال: أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ.
برخی گفته‌اند: نفی همان زندان است و برخی دیگر گفته‌اند: یعنی از شهری به شهر دیگر تبعید و در آنجا زندانی شود تا توبه‌اش آشکار شود و این قول ابو القاسم از مالک است. و حدّ اقل فاصلهٔ دو شهر باید به اندازه‌ای باشد که نماز قصر شود. این دو قول از مالک نقل شده و ابو حنیفه قول اوّل را گفته است. شافعی گفته است: تبعید هدف نیست؛ ولی اگر فرار کردند با تعقیب، آن‌ها را آواره می‌کنیم. و بعضی گفته‌اند: تبعید هدف است و بنابراین است که گفته شده تبعید و زندان ابد می‌شود. همهٔ این اقوال از شافعی نقل شده است. «۲»

۳. مرداوی (گفتهٔ او: «اگر محارب قتل انجام نداده و مال نگرفته است نفی و آواره می‌شود و رها نمی‌شود تا به شهری درآید.»): این مذهب [ما] ست و جمهور اصحاب بر این رأی‌اند و در وجیز و غیر آن به این رأی جزم پیدا کرده است. زرکشی گفته است: این مذهبی است که به آن نزد قاضی و غیر او قطع پیدا شده است و آن را در هدایه، مذهب، مسبوک الذهب، مستوعب، خلاصه، هادی، بلغه، محرّر، نظم، رعایتین، حاوی الصغیر، فروع و دیگر کتب مقدّم داشته است و این از مفردات مذهب است و از او نقل شده است: نفی، یعنی تعزیری که محارب را به ترک وادارد. در تبصرهٔ المتعلمین گفته است: ابتدا تعزیر، بعد نفی و آواره می‌شود. همچنین از او نقل شده است: نفی او، یعنی حبس او. در واضح و غیر آن، نفی، یعنی دنبال کردن او. «۳»

۴. محمد بن اسماعیل صنعانی: ظاهر حدیث و همچنین آیه این است که امام در مورد این کیفرها در مورد هر محاربی، مسلمان باشد یا کافر، مخیّر است. «۴»

۵. عبد القادر عوده: «حرابه، یعنی قطع طریق، یا دزدی بزرگ». اطلاق دزدی بر قطع طریق مجازی است؛ زیرا دزدی، گرفتن مال در پنهان است و در قطع طریق آشکارا مال را می‌گیرند، لکن در قطع طریق هم، نوعی پنهان‌کاری وجود دارد و آن مخفی شدن راهزن از دید امام و مأموران امنیتی‌اش است. از این رو، دزدی بر قطع طریق، اطلاق نمی‌شود مگر

(۱). احکام السلطانیه، ص ۶۲؛ نک: تحفهٔ الفقهاء، ج ۳، ص ۱۵۶.

(۲). بدایهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۴۵۶.

(۳). انصاف، ج ۱۰، ص ۲۹۸.

(۴). سبل السلام، ج ۳، ص ۴۷۳؛ نک: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۵۵؛ تشریع الجنائی الاسلامی، ج ۲، ص ۶۳۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۲

با پسوند؛ مثلاً گفته می‌شود: دزدی بزرگ و اگر بگویند: دزدی، بدون اینکه قیدی برای آن بیاورند، قطع طریق از آن فهمیده نمی‌شود و همین که لازم است قیدی آورده شود خود علامت مجاز بودن کلمه است «... ۱»

۱۰. حبس از کارافتادگان، زنان و کودکان اهل بغی

اشاره

شیخ طوسی- رضوان اللّه علیه- در یکی از دو قولش فتوا داده است به حبس کودکان، زنان و از کارافتادگان اهل بغی به جهت اینکه دل‌هایشان فروریزد و جمعشان درهم شکند.

و من کسی از فقیهانمان را نیافتم که موافق ایشان باشد.

بعضی از اهل سنّت نیز چنین فتوا داده‌اند، چنان که به حنفیه و مالکیه نسبت داده شده است.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر اسیر از اهل بغی فردی باشد که اهل جنگ نیست؛ مانند زنان، بچه‌ها، نوجوانان و بردگان عده‌ای گفته‌اند: حبس نمی‌شوند، بلکه آزاد می‌شوند؛ زیرا آنان اهل بیعت نیستند. برخی گفته‌اند: آن‌ها هم مانند جوانان، حبس می‌شوند و از نظر من این قول اقواست؛ چون با این کار دل‌هایشان فرومی‌ریزد و جمعشان از هم می‌پاشد و حکم کسانی هم که نمی‌جنگند، مانند زمین‌گیر و پیرمرد از کارافتاده، مانند زنان و کودکان است. «۲»

۲. همو: اگر از اهل بغی کسانی که اهل جنگیدن نیستند؛ مانند زنان، کودکان، زمین‌گیرها و پیرمردان از کارافتاده، اسیر شوند، حبس نمی‌شوند و شافعی دو قول دارد:

در الامّ مثل قول ما گفته است. بعضی از اصحاب او گفته‌اند: زندانی می‌شوند؛ مثل جوانان رزمجو. دلیل ما این است که اصل، برائت ذمّه است و وجوب حبس، دلیل می‌خواهد. «۳»

۳. علّامه حلّی: اگر اسیر، کودک یا برده یا زن بود آزاد می‌شوند؛ چون از آنان مطالبهٔ بیعت نمی‌شود؛ زیرا اهل جهاد نیستند، فقط ایشان به اسلام تعهد دارند. بعضی از عالمان

---

(۱). تشریع الجنائی الاسلامی، ج ۲، ص ۶۳۹.

(۲). مبسوط، ج ۷، ص ۲۷۱.

(۳). خلاف، ج ۵، ص ۳۴۱، مسألهٔ ۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۳

گفته‌اند: مثل مردها حبس می‌شوند؛ چون با این کار دل‌هایشان درهم می‌شکند و حکم زمین‌گیر و پیرمرد از کارافتاده نیز چنین است. «۱»

۴. همو: اگر از اهل بغی کسی که اهل جنگ نیست؛ مانند زنان، کودکان، زمین‌گیرها و پیرمردان، اسیر شدند، شیخ در خلاف گفته است: حبس نمی‌شوند و گفته است: در میان اصحاب ما بعضی گفته‌اند: آن‌ها مانند جوانان جنگی، حبس می‌شوند و ابن جنید گفته است: اگر اسیر از اهل بغی، زن و کسی باشد که نمی‌کشد، تا پایان جنگ، حبس می‌شود و اقرب سخن شیخ است؛ زیرا اصل،

برائت ذمّه است. «۲»

۵. شهید اوّل: اگر رزمنده‌ای از ایشان اسیر شد، حبس می‌شود تا جنگ تمام شود و اگر غیر رزمنده، مانند زنان، زمین گیرها، پیرمردان و کودکان اسیر شدند، آزاد می‌شوند. «۳»

نظر نگارنده: گرچه حکم همان است که شیخ طوسی در خلاف گفته است و علّامه در تذکرهٔ الفقهاء آن را به جهت اصل و عدم دلیل تأیید کرده است، لکن اگر حبس باعث درهم شکستن گروه و فروپاشی قلب آنان شود، قول به جواز بعید نیست، اگر نگوییم واجب است به ویژه که این قول، قائلی همچون ابن جنید، شیخ طوسی در مبسوط و بعضی از اصحاب- آن‌طور که در عبارت علّامه حلّی به نقل از شیخ طوسی آمده- دارد.

آرای دیگر مذاهب

۱. فیروزآبادی: اهل بغی ... اگر کودک یا زنی (از آن‌ها) اسیر شد، نص می گوید:

آزادش می کند و گفته شده: آنان را حبس می کند. «۴»

۲. ابن قدامه ...: اگر اسیر، اهل جنگ نباشد؛ مثل زنان، کودکان و پیرمردهای از کارافتاده، رهایشان می کند و بنابر یکی از دو وجه حبس نمی‌شوند و در وجه دیگر حبس می‌شوند؛ چون با این عمل دل‌های اهل بغی فرو می‌ریزد. «۵»

---

(۱). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۹، ص ۴۲۳.

(۲). مختلف الشیعهٔ، ج ۴، ص ۴۵۴.

(۳). دروس، ج ۲، ص ۴۲.

(۴). تنبیه، ص ۲۲۹.

(۵). مغنی، ج ۸، ص ۱۱۵؛ نک: الامّ، ج ۴، ص ۲۱۹؛ مزنی، مختصر النافع، ص ۲۵۷؛ مجموع، ج ۱۹، ص ۲۰۶؛ حلیهٔ العلماء، ج ۷، ص ۶۱۷؛ وجیز، ج ۲، ص ۱۶۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۴

۳. جزیری: حنفیه و مالکیه گفته‌اند: اگر زنی از اهل بغی در حال جنگ دستگیر شود حبس می‌شود و کشته نمی‌شود، مگر رزمندهٔ مسلمان برای دفاع از خود او را بکشد. حبس شدن او به جهت معصیت و منع او از شرّ و فتنه است چون روایت شده از علی- علیه السلام- که در روز جمل فرمود: کاری به زن‌ها نداشته باشید. «۱»

۱۱. حبس برای تن دادن به حکم امام

سرخسی: از کلبی و محمد بن اسحاق: رسول اللّه بنی قریظه را حبس کرد تا به حکم سعد- رضی اللّه عنه- در خانهٔ بنت حارث تن دادند و در نتیجه گردن آنان زده شد. «۲»

نظر نگارنده: بر فرض صحت سند، قضیه‌ای است در واقعهٔ خاص و نمی‌توان حکم کلی از آن استنباط کرد.

۱۲. حبس آزار دهندهٔ پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-

اشاره

طبسی، نجم الـدین، حقوق زنـدانی و موارد زنـدان در اسـلام، در یک جلـد، بوسـتان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زنـدانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۳۶۴

[روایت]

عن ابن عمر، قـال: هـاجرت إلی النبی فجاء أبو الحسن فقال له النبی: ادن منّی یا أبا الحسن؛ فلم یزل یـدنیه حتی التقم أذنه فأتی النبی لیسارّه حتی رفع رسول اللّه رأسه کالفزع فقال: قرع الخبیث بسمعه الباب.

فقال: انطلق یا أبا الحسن! فقده کما تقاد الشاهٔ إلی حالبها فإذا أنا بعلی قد جاء بالحکم آخذا بأذنه و لهازمه جمیعا حتی وقف بین یدی النبی فلعنه نبی اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ثلاثـا. فقـال نبی اللّه لعلی: احبسه ناحیـهٔ، حتی راح إلی النبی نـاس من المهـاجرین و الأنصار، ثم دعا به النبی فقال: ها! إنّ هذا سیخالف کتاب اللّه و سنهٔ نبیه و یخرج من صلبه من فتنته یبلغ دخانها السماء. فقال رجل من المسلمین: صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ هو أقلّ و أذلّ من أن یکون منه ذلک. قال: بلی، و بعضکم یومئذ شیعته؛ «۳»

ابن عمر گفت: به نزد پیامبر رفتم که در این هنگام علی آمـد. پیامبر بـدو فرمود: ای ابو الحسن! نزدیکم بیا. علی پیوسته نزدیک‌تر به پیامبر می‌شـد به حـدّی که گوش علی در نزدیک دهان پیامبر قرار گرفت. پیامبر به نجوا با او مشغول بود که ناگهان چون شخصـی مضطرب، سر برداشت و فرمود: آن ناپاک (حکم) استراق سمع می‌کند. پیامبر فرمود:

علی! به سوی حکم برو و او را چون گوسفندی که برای دوشیدن شیر می‌کشانند نزد من بیاور. علی نیز گوش و پس گردن حکم را گرفت تا او در مقابل پیامبر قرار گرفت پیامبر سه

---

(۱). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۲.

(۲). مبسوط، ج ۲۰، ص ۸۹۶؛ نک: بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۶۲؛ معجم الکبیر، ج ۶، ص ۷ ح ۵۳۲۷.

(۳). مجمع الزوائد (به نقل از: طبرانی)، ج ۵، ص ۲۴۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۵

بار او را لعن کرد و به علی فرمود: او را در گوشه‌ای حبس کن. تا اینکه گروهی از مهاجران و انصار نزد پیامبر آمدنـد. آن‌گاه پیامبر او را فراخواند و فرمود: آگاه باشید این فرد، با کتاب خدا و سنّت رسولش مخالفت خواهد کرد و از صلبش کسی بیرون می‌آید که دود فتنهٔ او به آسـمان خواهد رسـید. یکی از مسلمانان گفت: خدا و پیامبرش راست گفتند؛ ولی او کوچک‌تر و خوارتر از آن است که چنین عملی از او برآید. فرمود: آری، بعضی از شما در آن روز از یاران او هستید.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۶

فصل سیزدهم حبس کارگزاران و کارکنان

۱. حبس کارگزار خائن

اشاره

در روایات و متون تاریخی آمده است که علی- علیه السلام- کارگزار خائن و اختلاس کنندهٔ بیت المال را حبس می‌کرد، چنان که

در روایتی آمده است که آن حضرت دستور داد کارگزار را زندانی کنند و علاوه بر حبس، او را کیفر دهند، بلکه آن کسی را که به وی روحیهٔ مقاومت و امید آزادی می‌دهد نیز کیفر دهند.

این روایت گرچه از نظر سند- نزد بعضی- محل تأمل است؛ ولی قوّت متن و مضمون آن، مؤیّد بلکه اثبات کنندهٔ صدور آن است. علاوه بر آن، روایات دیگری است که دلالت می‌کند بر حبس غاصب و مدیونی که اعسار او ثابت نشده یا از ادای دین کوتاهی می‌کند که این روایات آن روایت را تأیید می‌کند؛ چون شاید حبس برای این جهات یا جهت‌های دیگری باشد که ما نمی‌دانیم.

روایات

۱. و عن علی علیه السّلام: أنّه استدرک علی ابن هرمهٔ خیانهٔ و کان علی سوق الأهواز «۱»، فکتب إلی رفاعهٔ: إذا قرأت کتابی، فنحّ ابن هرمهٔ عن السوق و أوقفه للناس و أسجنه و ناد علیه و اکتب إلی أهل

---

(۱). سوق الاهواز: اسم شهر اهواز کنونی بود. حموی در معجم البلدان (ج ۱، ص ۲۸۵) می‌گوید: اهواز منطقه‌ای بین بصره و فارس که سوق الاهواز از شهرهای آن بود. بنابراین، معنای قول علی- علیه السلام-: «و کان علی سوق الأهواز» این است که کارگزار حضرت در شهر اهواز بود، ولی در کتاب ولایهٔ الفقیه (ج ۲، ص ۴۹۹) آن را تحت عنوان «امین السوق؛ امین بازار» قرار داده است.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۷

عملک تعلمهم رأیی فیه و لا تأخذک فیه غفلهٔ و لا تفریط، فتهلک عند اللّه، و أعز لک أخبث عزلهٔ، و أعیذک باللّه من ذلک فإذا کان یوم الجمعهٔ فأخرجه من السجن و اضربه خمسهٔ و ثلاثین سوطا و طف به إلی الأسواق فمن أتی علیه بشاهد فحلّفه مع شاهده، و ادفع إلیه من مکسبه ما شهد به علیه، و مر به إلی السجن مهانا مقبوحا منبوحا و احزم رجلیه بحزام و أخرجه وقت الصلاهٔ و لا تحل بینه و بین من یأتیه بمطعم أو مشرب أو ملبس أو مفرش، و لا تدع أحدا یدخل إلیه ممن یلقّنه اللدد و یرجّیه الخلوص، فإن صحّ عندک أنّ أحدا لقّنه ما یضرّ به مسلما، فاضربه بالدرّهٔ، فاحبسه حتی یتوب، و مر بإخراج أهل السجن فی اللیل إلی الصحن، فإن رأیت به طاقهٔ أو استطاعهٔ فاضربه بعد ثلاثین یوما خمسهٔ و ثلاثین سوطا بعد الخمسهٔ و الثلاثین الأولی، و اکتب إلیّ بما فعلت فی السوق و من اخترت بعد الخائن و اقطع عن الخائن رزقه؛ «۱»

علی- علیه السلام- مطلع شد که ابن هرمه کارگزار سوق الاهواز مرتکب خیانتی شده است. پس به رفاعه نوشت: وقتی نامهٔ من به دست تو رسید، ابن هرمه را از سوق بر کنار و او را برای حفظ منافع مردم بازداشت کن. او را زندانی و [مردم را] برای دادخواهی از او، فراخوان و به همهٔ کارفرمایانت بنویس و نظر مرا دربارهٔ او اعلام کن. دربارهٔ او غفلت و کوتاهی نکنی که در نزد خدا هلاک خواهی شد و من هم به بدترین وجه تو را برکنار می‌کنم. من تو را به خدا پناه می‌دهم از این پیشامد. وقتی روز جمعه شد او را از زندان بیرون آور و ۳۵ ضربهٔ تازیانه به او بزن و او را دور بازار بگردان. هر کس علیه او شاهدی آورد او و شاهد را سوگند ده و از درآمد شخصی‌اش به او بپرداز و دستور ده او را خوار و زشت و با دشنام ای خائن! ای سرکش! به زندان برند و پاهایش را ببند و موقع نماز باز کن و میان او و کسی که برایش آب و غذا و لباس و زیرانداز می‌آورد، مانع نشو و مگذار کسانی که به او خصومت و لجاجت تلقین می‌کنند و امید آزادی به او می‌دهند، ملاقاتش کنند. اگر برای تو ثابت شد کسی به او حرفی زده که به ضرر مسلمانی تمام می‌شود، با تازیانه او را بزن و به حبسش بینداز تا توبه کند و دستور ده که زندانیان جز ابن هرمه را در شب به محوطهٔ باز بیاورند تا تفریح کنند، مگر اینکه خوف مرگ وی را داشته باشی که او را هم با زندانیان در شب بیرون می‌آوری. پس از سی روز اگر دیدی طاقت دارد باز ۳۵ تازیانه به او می‌زنی و برای من دربارهٔ سوق بنویس که چه کرده‌ای و چه کسی را جای آن خیانتکار گذاشته‌ای و حقوق آن خائن را قطع کن.

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲، ح ۱۸۹۲؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۴۰۳، ح ۵؛ نهج السعادة، ج ۴، ص ۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۸

حکومت امانت است هر کس در آن خیانت کند لعنت ابدی خداوند بر او باد و هر کس خائنی را به کار گمارد، حضرت محمد- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- در دنیا و آخرت از او بیزار است...

من به بسیاری از مصادر مراجعه کردم؛ ولی شرح حال ابن هرمه را ندیدم و نوع خیانت او را نشناختم و شکی نیست که هر نوع تجاوز به حقوق مردم از طرف کارگزاران و کارمندان، خیانت محسوب می‌شود، چه تجاوز به بیت المال باشد و چه هر نوع ظلم دیگر، که یکی از آن‌ها بدون شک برخورد بد مسئولان ادارات دولتی با مراجعان و امروز و فردا کردن و تأخیر انداختن کار آن‌ها بدون علت و جهت شرعی است که باعث جوّ عدم اعتماد به حکومت می‌شود و روحیهٔ کینه و دشمنی به حکومت را در دل‌های مردم ایجاد می‌کند. شاید بتوان گفت: این کار از بزرگ‌ترین خیانت‌هاست. از این رو، می‌بینیم که پیشوایان معصوم به ویژه حضرت امیر- علیه السلام- بر کارگزاران سخت می‌گرفتند.

چنان که حضرت حجّت- علیه السلام- نیز وقتی ظهور می‌کند و حکومت بر حقّ اسلامی را برپا می‌دارد، بر کارگزاران- آن‌طور که در روایات آمده است «۱» - سخت می‌گیرد. دربارهٔ شدت عمل بر کارگزاران و کیفر و تأدیب آنان، روایات مستفیض وارد شده است؛ امّا این روایت مرسل است و فقط قاضی نعمان مصری آن را آورده است و ما به آن در کتابی دیگر دست نیافتیم؛ ولی شکی نیست که لازم است بر امام، کارگزار را متناسب با خیانتش کیفر دهد: تعزیر، حبس، انفصال از خدمت و بنابر قولی تعزیر مالی کند ...در ذیل، برخی موارد را از کتاب‌های تاریخ و حدیث می‌آوریم:

۲. کان علی علیه السّلام ولّی المنذر بن الجارود فارسا «۲» فاحتاز مالا من الخراج. قال: کان المال أربع مائة ألف درهم، فحبسه علی علیه السّلام فشفع فیه صعصعة بن صوحان «۳» إلی علی علیه السّلام و قام بأمره و خلصه؛ «۴»

(۱). از طاووس: نشانهٔ مهدی- علیه السلام- این است که بر کارگزاران سخت می‌گیرد. عقد الدرر، ص ۱۶۷؛ عرف سیوطی، ج ۲، ص ۷۵. به مصادرش در معجم احادیث الامام المهدی- علیه السلام- نگاه کنید، که خداوند بعد از سال‌های طولانی، من و جمعی از افاضل حوزهٔ علمیهٔ قم را موفق به اتمام آن گردانید.

(۲). منطقه‌ای گسترده که ابتدای آن از جهت عراق، ارّجان و از جانب کرمان، سیرجان و از جانب ساحل هند، سیراف و از طرف سند، مکران است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۲۶.

(۳). از یاران بسیار بزرگ و گرامی امیر المؤمنین- علیه السلام- است. بعضی او را از اصحاب پیامبر برشمرده‌اند.

عهدنامهٔ مالک اشتر را روایت کرد. از امام صادق- علیه السلام- روایت شده است: هیچ کس حقّ علی- علیه السلام- را نشناخت مگر صعصعه. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۸.

(۴). غارات، ج ۲، ص ۵۲۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۶۹

علی- علیه السلام-، منذر بن جارود را والی فارس کرد. او از خراج، مالی را گردآورد که گویند: آن مال چهار صد هزار درهم بود. علی- علیه السلام- او را حبس کرد.

صعصعة بن صوحان دربارهٔ او نزد حضرت امیر- علیه السلام- شفاعت کرد و به کار او پرداخت و آزادش کرد.

۳. كان يزيد بن حجية قد استعمله عليّ على الريّ «۱» و دستبى «۲» فكسر الخراج و احتجن المال لنفسه، فحبسه على عليه السّلام و جعل معه مولى يقال له: سعد؛ «۳»

على- عليه السلام- يزيد بن حجيه را بر رى و دستبى گمارده بود. وى خراج را كم‌كم فروخت و براى خود مال جمع كرد. على- عليه السلام- او را حبس كرد و بر او غلامى به نام سعد، گمارد.

۴. فى سياق قصّة مصقلة بن هبيرة [عامل على عليه السّلام على أردشيرخرّة «۴» و صرفه مال خراج فى شراء أسارى نصارى بنى ناجية و عتقهم] و فراره إلى معاوية. عن ذهل بن الحارث، قال على عليه السّلام: ما له ترحه اللّه «۵»! فعل فعل السيد و فرّ فرار العبد و خان خيانة الفاجر؟ أما أنه لو أقام فعجز، ما زدنا على حبسه، فإن وجدنا له شيئا أخذناه، و إن لم نقدر له على مال تركناه، ثم سار إلى داره فهدمها؛ «۶»

و إليك القصّة كما فى نهج السعادة: إنّ معقلا أقبل بالأسارى [فى قصّة خريت بن راشد] حتى مرّ على مصقلة بن هبيرة الشيبانى، و هو عامل على عليه السّلام على أردشيرخرّه، فبكى إليه الأسارى، و هم خمسمائة إنسان و تصايح الرجال: يا أبا الفضل! يا حامل الثقل! يا مأوى الضعيف و فكاك العناة! امنن علينا فاشترنا و أعتقنا. فقال مصقلة: أقسم باللّه لأتصدّقنّ عليهم! إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ، ثم بعث ذهل بن الحارث إلى معقل، فقال له: بعنى نصارى بنى ناجية، فقال: أبيعكم بألف ألف درهم، فلم يزل يراوده ذهل حتى باعه إيّاهم بخمس مائة ألف درهم و قال له: عجّل بالمال إلى أمير المؤمنين عليه السّلام. فقال

---

(۱). رى: از بزرگ‌ترين و مهم‌ترين شهرها كه فاصله‌اش با قزوين ۲۷ فرسخ است. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۱۶؛ نك: المنجد، قسمت «اعلام»، ص ۲۴۷.

(۲). منطقه‌اى بزرگ كه بين رى و همدان قرار دارد. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۵.

(۳). غارات، ج ۲، ص ۲۵۷؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۸۳؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۹۶. در آن «يزيد بن حجبه» دارد.

(۴). از برترين مناطق فارس كه از جملهٔ آن‌ها، شهرهاى شيراز و جور و خبر و ميمند و صيمكان و برجان و خوار و سيراف و كام و فيروز و كازرون و ... هستند. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۴۶؛ نك: برهان قاطع، ج ۱، ص ۵۸.

(۵). ترحه اللّه: خدا او را غمگين و فقير گرداند. لسان العرب، ج ۲، ص ۴۱۷.

(۶). غارات، ج ۱، ص ۳۶۶؛ مستدرك الوسائل (به نقل از: غارات)، ج ۱۷، ص ۴۰۴، شرح ابن ابى الحديد، ج ۴، ص ۱۴۵؛ نك: سمعانى، انساب، ج ۳، ص ۴۸۶.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷۰

مصقلة: أنا باعث الآن بصدر منه، ثم أتبعك بصدر آخر، ثم كذلك حتى لا يبقى منه شيء، فأقبل معقل إلى أمير المؤمنين عليه السّلام فأخبره بما كان من الأمر، فقال له: أحسنت و أصبت و وفقت و انتظر أمير المؤمنين عليه السّلام مصقلة أن يبعث بالمال، فأبطأ به و بلغه أنّ مصقلة خلّى سبيل الأسارى، و لم يسألهم أن يعينوه فى فكاك أنفسهم بشيء. فقال عليه السّلام: ما أرى مصقلة إلّا قد حمل حمالة، و لا أراكم إلّا سترونه من قريب مبلدحا، ثم إنّه عليه السّلام كتب إليه:

أمّا بعد: فإنّ من أعظم الخيانة خيانة الأمّة، و أعظم الغشّ على أهل المصر غشّ الإمام، و عندك من حقّ المسلمين خمس مائة ألف درهم فابعث إلىّ حين يأتيك رسولى، و إلّا فاقبل إلىّ حين تنظر فى كتابى، فإنّى قد تقدّمت إلى رسولى ألّا يدعك ساعة واحدة تقيم بعد قدومه عليك إلّا أن تبعث بالمال، و السلام.

فلما قرأ مصقلة الكتاب، أقبل حتى نزل البصرة، ثم أقبل منها حتى أتى عليا بالكوفة، فأقرّه أيّاما لم يذكر له شيئا، ثم سأله المال، فأدّى مأتى ألف درهم، و عجز عن الباقى.

روی ابن أبی سیف، عن أبی الصلت، عن ذهل بن الحارث، قال: دعانی مصقلة إلی رحله، فقدّم عشاء، فطعمنا منه، ثم قال: و اللّه! إنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام یسألنی هذا المال و لا أقدر علیه. فقلت: لو شئت لم یمض علیک جمعة حتی تجمع هذا المال. فقال: ما کنت لأحملها قومی و لا أطلب فیها إلی أحد. ثم قال: و اللّه! لو أنّ ابن هند مطالبی بها أو ابن عفان لترکها لی أ لم تر إلی عثمان کیف أعطی الأشعث فی کلّ سنة مائة ألف درهم من خراج آذربیجان؟ فقلت: إنّ هذا لا یری ذلک الرأی و ما هو بتارک لک شیئا. فسکت ساعة و سکتّ عنه، فما مکث لیلة واحدة بعد هذا الکلام حتی لحق بمعاویة، فبلغ ذلک علیا علیه السّلام فقال: ما له ترحه؛... «۱»

غارات (در ضمن داستان مصقلة بن هبیره [کارگزار حضرت علی- علیه السلام- در اردشیرخرّه که خراج را در خرید اسیران نصارای بنی ناجیه و آزادی آنان، صرف کرده بود] و فرارش به سوی معاویه، به نقل از: ذهل بن حارث): علی- علیه السلام- فرمود: او را چه شد، خدا ناشادش گرداند که عمل بزرگان را انجام داد؛ ولی مثل بردگان فرار کرد و خیانتی چون خیانت بزهکاران زبون، مرتکب شد. آری، اگر او می‌ماند و ناتوان بود تنها او را دستگیر می‌کردیم، اگر چیزی داشت می‌گرفتیم و اگر چیزی نداشت رهایش می‌کردیم.

سپس به طرف خانهٔ او رفت و آن را ویران کرد.

امّا داستان، آنچنان که در نهج السعادة است: [در حکایت خریت بن راشد] معقل

---

(۱). نهج السعادة، ج ۵، ص ۱۸۹ و نک: ج ۲، ص ۴۸۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۴۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۰۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴۴؛ بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۶۱۸؛ میرزا حبیب اللّه خوئی، منهاج البراعه، ج ۴، ص ۲۴۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۰۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷۱

اسیران را آورد تا رسید به مصقلة بن هبیره شیبانی کارگزار علی- علیه السلام- در اردشیرخرّه. در اینجا اسیران که پانصد تن بودند به گریستن پرداختند و مردها با صدای بلند [خطاب به مصقله] فریاد زدند: ای بخشنده! ای بردارندهٔ بار سنگین! ای پناه ضعیفان! ای فریادرس رنج دیدگان! بر ما منّت نه، ما را بخر و آزاد کن.

مصقله گفت: سوگند به خدا! بر آنان تصدق کنم، که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش دهد. سپس ذهل بن حارث را نزد معقل فرستاد و به او گفت: نصارای بنی ناجیه را به من بفروش و او گفت: به یک میلیون درهم به شما می‌فروشم. ذهل مدتی با او چانه زد تا آنان را به پانصد هزار درهم به او فروخت و گفت: فوری وجه را برای امیر المؤمنین- علیه السلام- بفرست. مصقله گفت: من الآن مقداری از آن را می‌فرستم و به دنبال آن مقداری دیگر و همین‌طور تا تمام شود. معقل نزد امیر المؤمنین- علیه السلام- آمد و جریان را تعریف کرد. امام به او فرمود: احسنت، کار خوبی کرده‌ای و آن حضرت منتظر شد تا مصقله وجه را بفرستد؛ ولی او تأخیر کرد و به حضرت خبر رسید که مصقله اسیران را آزاد کرده بدون اینکه از ایشان بخواهد چیزی در مقابل آزادی‌شان به او کمک کنند. سپس فرمود: فکر می‌کنم مصقله ضمانتی کرده و به زودی خواهید دید که به وعدهٔ خود وفا نکند سپس به او نوشت:

امّا بعد: بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به امّت است و بزرگ‌ترین نیرنگ به شهروندان، نیرنگ زدن به رهبری است. مبلغ پانصد هزار درهم از حقّ مسلمانان پیش توست. فرستادهٔ من که نزد تو آمد آن مبلغ را برای من بفرست وگرنه خودت به مجرد دیدن نامه، به سوی من بیا. من به فرستاده‌ام دستور دادم تو را لحظه‌ای رها نکند تا مال را بفرستی. و السلام.

مصقله وقتی نامه را خواند آمد تا به بصره رسید، سپس به کوفه نزد علی- علیه السلام- آمد. حضرت چند روزی او را آزاد گذاشت و به او چیزی نفرمود سپس دربارهٔ مال از او پرسید و او دویست هزار درهم داد و از بقیهٔ آن درماند.

ابن ابی سیف روایت کرده از ابو صلت از ذهل بن حارث: مصقله مرا به منزلش دعوت کرد، شام آورد و ما خوردیم سپس گفت: به خدا سوگند! امیر المؤمنین- علیه السلام- از من خواستار این مال است، در حالی که من توان آن را ندارم. من گفتم: تو اگر بخواهی یک جمعه نمی‌گذرد که این مبلغ را به دست می‌آوری و او فرمود: من نمی‌خواهم به قوم خودم تحمیل کنم و برای آن مال، از کسی کمک بگیرم. سپس فرمود: به خدا سوگند! اگر پسر هند (معاویه) یا پسر عفان (عثمان) از من این مبلغ را طلب‌کار بودند به من

وامی‌گذاردند. ندیدی عثمان چگونه به اشعث در هر سال صد هزار درهم از خراج آذربایجان می‌داد؟ گفتم: امام علی این دید و نظر را ندارد و چیزی از آن را به تو نخواهد بخشید.

ساعتی سکوت کرد و من هم سکوت کردم. پس از این صحبت، یک شب بیشتر نماند و به معاویه پیوست. خبر به علی- علیه السلام- رسید پس فرمود: ما له ترحه اللّه! او را چه شد، خدا غمگینش گرداند!

نظر نگارنده: این هم از موارد حبس شخص بدهکار است تا زمانی که حال او مشخص شود. در این مورد به بخش «حقوق مالی» مراجعه شود.

۲. حبس تلقین‌کننده به کارگزار خائن

بخشی از نامۀ امیر المؤمنین- علیه السلام- به رفاعه (قاضی اهواز) دربارۀ ابن هرمه:

...مگذار هیچ‌یک از افرادی که به ابن هرمه، تلقین می‌کنند تا مقاومت کند و به او امید رهایی می‌دهند، به ملاقاتش بیایند و اگر برای تو ثابت شد کسی به او حرفی یاد داده که به ضرر مسلمانان است با تازیانه او را بزن و به حبس بینداز تا توبه کند «... ۱»

بعضی «۲» این را به عنوان یکی از موارد زندان در اسلام آورده‌اند و این مبنی بر آن است که مفهوم تعزیر را توسعه دهیم تا شامل زندان هم بشود.

۳. حبس امیر سهل‌انگار

۱. نهج السعادة: از علی- علیه السلام- دربارۀ مسیّب: حضرت به او فرمود: به قوم خودت بی‌توجهی کردی، سهل‌انگاری ورزیدی و تباه ساختی. مسیّب عذرخواهی کرد و سران اهل کوفه دربارۀ او وساطت کردند؛ ولی آن حضرت نپذیرفت و او را به یکی از ستون‌های مسجد بست و گفته می‌شود: او را حبس کرد و بعد او را فراخواند. «۳»

۲. بلاذری: گفته‌اند: معاویه، عبد اللّه بن مسعدۀ بن حکمۀ بن مالک بن حذیفۀ فزاری را فراخواند و او را به همراهی هزار [دو هزار] و هفتصد تن به تیماء «۴» فرستاد و دستور داد:

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲، ح ۱۸۹۲؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۴۰۴، ح ۵.

(۲). نک: ولایۀ الفقیه، ج ۲، ص ۴۹۹.

(۳). نهج السعادۀ، ج ۲، ص ۵۷۷ (به نقل از انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۳).

(۴). تیماء- به فتح و مد- شهرکی در اطراف شام، بین شام و وادی القری بر سر راه حاجیان شام و دمشق.

معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۷.

در راه هر کس از اعراب را دیـد از او زکـات بگیرد، هر کس اطاعت کرد برای معاویه از وی بیعت بگیرد و هر کس نپـذیرفت بر او شمشیر کشد. بعد به مدینه و مکه و سرزمین حجاز رود و روزانه برای او گزارش هر کاری که انجام داده و از او سرزده، بنویسد. ابن مسـعده به دنبال دسـتور روانه شد و خبرش به علی- علیه السـلام- رسـید. علی- علیه السـلام- مسیّب بن نجبهٔ فزاری را به همراهی و کمک عده‌ای برای تعقیب او فراخواند و به او گفت: تو همان کسی هستی که من به شایستگی و قدرتش اطمینان دارم [به سوی ابن مسـعده برو تا از سـرزمین ما او را بیرون برانی یا او را بکشی]. مسیّب حرکت کرد تا به جناب «۱» رسید سپس به تیماء آمد. دسته‌ای از قبیلهٔ ابن نجبه هم به او پیوستند. وی و ابن مسعده به هم رسیدند و جنگ شدیدی کردند. ابن مسعده زخمی شد عده‌ای از یارانش شکست خورده و به سوی شام گریختنـد و منتظر او نشدنـد و عـده‌ای باقی ماندنـد. ابن مسـعده با آنان به دیوار قـدیمی که دور قلعهٔ تیماء کشیده شده بود، پناه برد. مسیّب گرد آن دیوار هیزم انباشت و آن را آتش زد.

آن گروه، مسیّب را سوگنـد دادنـد که آنان را نسوزانـد. مسیّب خواهش آنان را پذیرفت و دسـتور داد آتش را خاموش کنند. عبد الرحمن بن سماء فزاری نگهبان شکافی بود که به طرف راه شام باز می‌شد همان کسی که در آن زمان می‌جنگید و می گفت:

من پسر اسمایم و این مرا تصدیق می کند آنان را با شمشیر آبدارم می‌زنم

وقتی شب شد راه آنان را باز کرد و ایشان هم رفتند و به معاویه ملحق شدند.

چون صبح شد مسیّب کسی را در قلعه ندید. یکی از یارانش از او اجازه خواست تا به تعقیب آنان برود؛ ولی وی اجازه نداد. مسیّب نزد علی- علیه السـلام- که خبر به او رسـیده بود- آمد. امام چند روز به او اجازهٔ ملاقات نداد سپس او را فراخواند و سرزنشش کرد و [بـدو] فرمـود: از قـوم خـودت بریـدی، سـهل‌انگاری ورزیـدی و تبـاه سـاختی! او عـذر خواست و شخصـیت‌های کوفه از حضـرت درخواست رضایت کردند، ولی امام نپذیرفت و او را به یکی از اسـتوانه‌های مسجد بست. گفته می‌شود: او را حبس کرد سپس او را فراخواند و فرمود: دربارهٔ تو کسـی با من صـحبت کرد که امید من به تو از او بیشتر است و لذا دوست نداشتم کسی دیگر- جز من- به تو خـدمتی بکنـد. بـدین گونه امام از او راضـی شـد و او را مأمور دریافت زکات در کوفه به همراه عبد الرحمن بن محمد کندی قرار داد.

آن گاه حساب آن دو را بررسی کرد و دید کار خلافی نکرده‌اند، پس از آن، آن دو را بر

---

(۱). جناب: منطقه‌ای در سرزمین کلب در سماوه بین عراق و شام. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۶۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷۴

سرکاری گمارد باز خطایی از آنان ندیـد. آن گاه حضـرت فرمود: اگر همهٔ مردم، مثل این دو انسان صالح بودند هیچ صاحب گاو و گوسـفندداری، ضرر نمی کرد اگر گله‌اش را بی‌چوپان رها می کرد و همهٔ زنان مسلمان، بی‌آنکه درها بر رویشان بسته شود، در امان بودند و هیچ تاجری ضرر نمی کرد اگر مال التجارهٔ خود را در فضای باز می گذاشت. «۱»

---

(۱). نهج السعادهٔ، ج ۲، ص ۵۷۷ (به نقل از: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۳۶).

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷۵

فصل چهاردهم حبس در مورد حقوق مالی

۱. حبس خودداری‌کننده از ادای دین

اشاره

از شیعه و سنی روایاتی نقل شده است که دلالت بر حبس کسی دارد که از ادای دین خودداری می‌کند و در بعضی از این روایات آمده است: سپس حکم می‌شود که مال وی بین طلب‌کاران تقسیم شود.

امّا فقیهان ما- قدما و متأخران و معاصران- در مورد او فتوا به حبس داده‌اند. اهل سنّت نیز همین‌گونه فتوا داده‌اند.

امّا بحث در مدت حبس است: بعضی فتوا به یک ماه داده‌اند، بعضی دیگر دو ماه یا سه ماه یا چهار ماه. بعضی دیگر گفته‌اند: به یک ماه حبس محکوم می‌شود و اموالش را در خلال آن می‌فروشد وگرنه حاکم از طرف او اموالش را خواهد فروخت. از شیخ طوسی نقل شده که در مبسوط فتوا داده است به اینکه حبس و تعزیر او آن قدر تکرار می‌شود تا اینکه دین خود را ادا کند و از عهدهٔ آن برآید.

در اینجا شایسته است به بررسی چند مسأله بپردازیم:

۱. آیا حکم به حبس در مورد کسی که از ادای دین خودداری می‌کند متعین است، یا قاضی بین حبس وی و فروش اموالش مختار است؟

۲. آیا پدر برای بدهی به فرزندش حبس می‌شود؟ بعضی از فقیهان فتوا به عدم حبس وی مطلقا داده‌اند و بعضی دیگر قائل به حبس وی شده‌اند، همان‌گونه که در قواعد الاحکام آمده است.

۳. آیا مدیون مریض یا اجیر دیگری، حبس می‌شود؟ بیشتر فقها قائل به عدم جواز

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷۶

حبس وی هستند.

۴. اگر عاقله از پرداخت دیه خودداری کند، آیا محکوم به حبس می‌شود؟ بعضی از فقیهان عامّه چنین ادّعا کرده‌اند.

۵. آیا کسی که به دولت بدهکار باشد نیز همچون کسی که به غیر حکومت بدهکار است در صورت خودداری محبوس می‌شود؟ این حکم را در احکام السلطانیه ادّعا کرده است.

۶. آیا مسلمان به جهت بدهی به ذمّی و به عکس و همین‌طور در مورد حربی که امان داده شده یا بندگان، یا زنان و مولا به جهت بدهی به بندهٔ مکاتب محبوس می‌شود؟ بعضی چنین ادّعا کرده‌اند.

۷. آیا زنی که خانهٔ همسرش را بفروشد محکوم به حبس می‌شود؟ این حکم از بعضی فقیهان عامّه وارد شده است.

۸. آیا تاجر غیر بالغ محکوم به حبس می‌شود و همین‌طور کسی که مال دیگری را تلف کرده و شفیعی که ثمن را در وقت خود تسلیم نکرده است؟ چنان که از سرخسی چنین نقل شده است.

اکنون به تفصیل به این مسائل و نیز به ذکر کلمات وارده می‌پردازیم:

روایات

۱. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضّال، عن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام، قال:

کان أمیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه- یحبس الرجل إذا التوی علی غرمائه، ثم یأمر فیقسّم ماله بینهم بالحصص، فإن أبی، باعه فیقسّم [یعنی ماله]؛ «۱»

امام صادق- علیه السلام- فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- فردی را که از ادای دین خود به طلب‌کاران سرپیچی می‌کرد، به حبس می‌انداخت، سپس دستور می‌داد که مال خود را به نسبت طلب بین آنان تقسیم کند و اگر خودداری می‌کرد آن را

می‌فروخت و بین آنان تقسیم می کرد.

صدوق همین روایت را از اصبغ بن نباته روایت کرده است. «۲»

---

(۱). فروع کافی، ج ۵، ص ۱۰۲، ح ۱؛ نک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹۱، ح ۳۷؛ نهایه، ص ۳۵۲.

(۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷۷

شیخ طوسی از اصبغ نقل نموده است. «۱»

شیخ در جای دیگر از غیاث و او از امام جعفر صادق و آن حضرت از پدرش- علیهما السلام- نقل کرده است و در آن به جای «کان یحبس؛ او را حبس می کرد» عبارت «کان یفلّس؛ «۲» حکم به افلاس او می کرد» آمده است.

مجلسی اوّل می گوید: مقصود از خودداری از ادای دین آن است که با وجود فرارسیدن موعد در پرداخت آن، مسامحه و کاهلی می کند. مقصود از حبس به زندان انداختن او یا منع وی از تصرف در مالش است که ظاهرتر همین است «۳».

مجلسی دوم می گوید: مقصود از اینکه امام به وی دستور می‌داد این است که به بدهکار امر می کرد که یا اموال را بفروشد و یا به طریق دیگری با دادن اجناس و اموال طلب‌کاران را راضی نماید. پس اگر خودداری می کرد، امام خود مال او را می‌فروخت و بین آنان تقسیم می کرد. «۴»

محدّث بحرانی می گوید: مقصود از خودداری این است که در ادای دین مماطله و تأخیر نماید «۵».

فیض کاشانی می گوید: مقصود از تفلیس آن است که حکم به افلاس می‌شود. گفته می‌شود: «فلّسه القاضی تفلیسا؛ یعنی به افلاس او حکم نمود». «۶»

شیخ محمد حسن نجفی می گوید: شاید مقصود از حبس، منع از تصرف است. «۷»

۲. أخبرنا جماعة عن أبی المفضّل، قال: حدّثنا الفضل بن محمد بن المسیّب البیهقی، قال: حدّثنا هارون بن عمرو مجاشعی و حدّثناه الرضا علی بن موسی، عن أبیه موسی، عن أبی عبد اللّه جعفر بن محمد، عن آبائه، عن أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام، قال، قال رسول اللّه: لیّ الواجد بالدین یحلّ عرضه و عقوبته ما لم یکن دینه فیما یکره اللّه- عز و جل؛ «۸»

---

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۳۲، ح ۱۹.

(۲). همان، ص ۲۹۹، ح ۴۲.

(۳). روضة المتقین، ج ۶، ص ۸۴.

(۴). مرآة العقول، ج ۱۹، ص ۵۵.

(۵). حدائق الناضرة، ج ۲۰، ص ۴۱۲.

(۶). وافی، ۱۶، ص ۱۰۷۲، ح ۱۶۷۱۱، ابواب «قضاء و شهادات».

(۷). جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۲۸۱.

(۸). امالی، ج ۲، ص ۱۳۴؛ وسائل الشیعة (به نقل از: امالی)، ج ۱۳، ص ۹۰؛ ج ۴، ص ۷۲، ح ۴۴ مستدرک الوسائل (به نقل از: غوالی اللئالی)، ج ۱۳، ص ۳۹۷، ح ۵؛ نک: صدوق، امالی، ص ۴۳۲؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴۶، ح ۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۷۸

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- علیه السلام- فرمود: حضرت رسول اکرم فرمود:

مسامحه و مماطلهٔ بـدهکاری که توان پرداخت بـدهی خود را دارد، آبرو و مجازات او را حلال می کند، تا آن زمان که بدهی او در مواردی نباشد که خداوند- عزّ و جل- آن را مکروه می‌دارد.

۳. عن جعفر بن محمد علیهما السّلام أنّه قال: من امتنع من دفع الحقّ، و کان موسرا حاضرا عنده ما وجب علیه، فامتنع من أدائه، و أبی خصـمه، إلّا أن یدفع إلیه حقّه؛ فإنّه یضـرب حتّی یقضیه، و إن کان الذی علیه لا یحضره إلّا فی عروض؛ فإنّه یعطیه کفیلا أو یحبس له إن لم یجد الکفیل إلی مقدار ما یبیع و یقضی؛ «۱»

امام جعفر بن محمد فرمود: هر کس که قدرت مالی بر ادای حق وارد؛ ولی از پرداخت آن امتناع کند، طرف مقابل او نیز بر دریافت حق خود اصـرار داشته باشـد، در این صورت او را می‌زننـد تا بـدهی خود را بپردازد و اگر مدیون به جز کالا و جنس، چیز دیگری نداشته باشد، به او کفیل می‌دهد و اگر کفیل نداشته باشد برای او ضبط می‌شود تا آن زمان که بفروشد و دین خود را بپردازد.

۴. و عن أمیر المؤمنین علیه السّـلام أنّه قـال: إذا أدّی المکـاتب بعض نجومه و مطـل بالباقی و عنـده ما یؤدّی حبس فی السـجن، و إن تبیّن عدمه، أخرج یستسعی فی الدین الذی علیه؛ «۲»

امام علی- علیه السلام- فرمود: هرگاه عبد مکاتب، بعضی از اقساط وام خود را پرداخت و در باقی مسامحه کرد و به تأخیر انداخت، با آن که قدرت پرداخت را دارد، زندانی می‌شود و اگر روشن شد که قدرت ندارد، از زندان بیرون آورده می‌شود تا با کار، دین را بپردازد.

۵. حـدّثنا عبـد اللّه بن محمـد النفیلی، حدّثنا عبد اللّه بن المبارک، عن وبر بن أبی ذلیلهٔ، عن محمد بن میمون، عن عمرو بن الشـرید، عن أبیه، عن رسول اللّه: لیّ الواجد یحلّ عرضه و عقوبته؛ «۳»

پیامبر اکرم فرمود: مسامحه و مماطلهٔ کسی که قادر به پرداخت بدهی خود است آبرو و مجازات او را حلال می کند.

ابن مبارک می گوید: مقصود از حلال شدن آبروی او آن است که می‌توان بر او درشتی

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۴۰، ح ۱۹۲۳؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۳۷، ح ۱.

(۲). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۶.

(۳). سـنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۱۳، ح ۳۶۲۸؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۸؛ صحیح ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۱۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۲۲؛ مسند حاکم، ج ۴، ص ۱۰۲؛ سنن بیهقی (به نقل از: سفیان)، ج ۶، ص ۵۱؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۳۸۰، ح ۷۲۴۹- ۷۲۵۰.

کرد و مقصود از حلال شدن مجازات او این است که می‌توان او را به حبس انداخت. «۱»

وکیع می گوید: مقصود از آبرویش، یعنی شکایت از او و مجازاتش، یعنی حبس او. «۲»

نراقی می گوید: التواء از لیّ مشتق شده و آن عبارت است از: بد ادا کردن و مماطله نمودن. «۳»

سیّد جواد عاملی می گوید: در نقل دیگری به جای «عقوبته» عبارت «حبسه» آمده است و فرقی ندارد؛ چرا که یکی از انواع مجازات حبس است «۴».

۶. حـدّثنی زیـد بن علی، عن أبیه، عن جـدّه، عن علی- رضـی اللّه عنهم- إنّه کـان یحبس فی النفقهٔ و الـدین، و فی القصاص، و فی الحدود، و فی جمیع الحقوق؛ «... ۵»

علی- علیه السلام- در مورد نفقه، بدهی، قصاص، حدود و در تمامی حقوق، حبس را اعمال می کرد...

۷. أتیت النبی بغریم لی، فقال لی: ألزمه. ثم قال: یا أخا بنی تمیم! ما ترید أن تفعل بأسیرک؛ «۶»

با بدهکارم نزد پیامبر آمدم. به من فرمود: ملزمش کن که بپردازد. آن‌گاه فرمود: ای تمیمی! با بدهکارت چه می‌خواهی بکنی؟

۸. حدّثنا أبو بکر، قال حدّثنا جریر، عن طلق بن معاویه، قال: کان لی علی رجل ثلاثمائة درهم فخاصمته إلی شریح، فقال الرجل: إنّهم وعدونی أن یحسنوا إلیّ، فقال شریح: إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمٰانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا «... ۷» و أمر بحبسه. و ما طلبت إلیه أن یحبسه حتی صالحنی علی مائة و خمسین درهما؛ «۸»

طلق بن معاویه گفت: من از فردی سیصد درهم طلب‌کار بودم، از او به شریح قاضی شکایت کردم، آن مرد گفت: اینان وعده دادند که با من به نیکی رفتار کنند. شریح گفت:

---

(۱). همان.

(۲). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۷۹، ذیل ح ۲۴۴۴.

(۳). مستند الشیعة، ج ۲، ص ۵۴۷.

(۴). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۸۶.

(۵). مسند زید، ص ۲۶۵؛ نک: وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۱۴۸؛ نک: مصنّف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۱۵۳۱۲.

(۶). أقضیة رسول اللّه، ص ۱۱.

(۷). نساء (۴) آیة ۵۸.

(۸). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۴۸، ح ۹۶۴؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۰۵، ح ۱۵۳۰۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۰

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید » ... و دستور داد او را حبس کنند و من آن زمان خواستار حبس او شدم که با من بر ۱۵۰ درهم مصالحه می‌کرد.

۹. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا وکیع، عن علی بن صالح، عن عبد الأعلی، قال: شهدت شریحا حبس رستم الضریر فی دین، قال وکیع: ما أدرکنا أحدا من قضاتنا، ابن أبی لیلی و غیره، إلّا و هو یحبس فی الدین؛ «۱»

عبد الاعلی گفت: شریح را دیدم که رستم نابینا را برای بدهی حبس کرد، وکیع گفت:

ما هیچ‌یک از قاضیان خود را، اعم از ابن ابی لیلی و دیگران، ندیدیم مگر اینکه برای بدهی حبس را اعمال می‌کرد.

۱۰. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا وکیع، عن أبی هلال، عن ابن سیرین، عن شریح، إنّه کان یحبس فی الدین؛ «۲» شریح برای بدهی، حبس را اعمال می‌کرد.

۱۱. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا وکیع، عن مالک بن مقول، عن سریة الشعبی، یقال لها:

أم جعفر، عن الشعبی، قال: إذا أنا لم أحبس فی الدین، فأنا أتویت حقّه؛ «۳»

شعبی گفت: اگر من برای بدهی، بدهکار را حبس نکنم، حقّ طلب‌کار را ضایع نموده‌ام.

۱۲. عن ابن سیرین، قال: کان شریح إذا قضی علی رجل بحقّ یحبسه فی المسجد إلی أن یقوم؛ فإن أعطاه حقّه و إلّا یأمر به السجن؛ «۴»

شریح وقتی علیه کسی به حقّی حکم می‌کرد، او را در مسجد حبس می‌کرد تا آن‌گاه که برمی‌خاست، پس اگر حقّ او را می‌داد، چه بهتر و گرنه در مورد او، به زندان حکم می‌داد.

نظر نگارنده: روایت دوم دلالت بیشتری بر مطلب (حبس کسی که از ادای دین سرپیچی کند) دارد؛ چرا که «کان یحبس» بر تداوم و استمرار دلالت می‌کند؛ ولی بنا به نقل دومی که شیخ طوسی روایت کرده؛ یعنی «یفلّس» به جای «یحبس»، روایت از مورد حبس خارج می‌شود، همین طور بنا به احتمالی که مجلسی اوّل و صاحب جواهر آن را احتمالی آشکار دانستند و آن این بود که مقصود

از حبس، تنها منع از تصرف است و نه بیشتر.

---

(۱). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۵۰، ح ۹۶۹.

(۲). همان، ص ۲۴۸، ح ۹۶۵؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۰۵، ح ۱۵۳۱۰.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۲۴۹، ح ۹۶۶؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۳۰۵، ح ۱۵۳۱۱.

(۴). مصنّف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۱۵۱۲؛ عمدهٔ القاری (به نقل از: مصنّف عبد الرزاق)، ج ۱۲، ص ۲۶۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۱

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: اگر منکر، پس از سوگند خوردن به خدا، به ادّعای مدّعی اعتراف کند و از انکارش پشیمان گردد، حق بر او مستقر می‌شود و لازم است از عهدهٔ آن برآید. پس اگر حقّ طرف مقابل را ادا نکرد، قاضی می‌تواند وی را حبس کند. «۱»

۲. شیخ طوسی: همین‌طور هر کس که دینی حالّ بر عهدهٔ او باشد و بدانند مالی دارد که آن را پنهان می‌کند، و مالی جز آن نداشته باشد، سلطان وی را مجبور به ادای دین می‌کند، اگر چنین کرد چه بهتر، وگرنه وی را از باب تعزیر حبس می‌کند، باز اگر دین خود را ادا کرد چه بهتر، وگرنه او را بیرون می‌آورد و تعزیر می‌کند و مستمرا او را حبس و تعزیر می‌نماید تا آن مال را آشکار کند و دین را بپردازد، درست مثل وقتی که با اختیار مال را آشکار می‌کند و دین را می‌پردازد. پس اگر در زندان گرفتار جنون شد او را رها می‌کند؛ چرا که مجنون اختیار ندارد. پس اگر بهبود یافت او را وامی‌دارد تا یکی را اختیار کند. اگر دین را پرداخت، چه بهتر، وگرنه او را حبس می‌کند و به همان نحو سابق با وی رفتار می‌نماید؛ او را مکررا حبس می‌کند و تعزیر می‌نماید و پیوسته ادامه می‌دهد تا به وظیفهٔ خود عمل نماید. «۲»

۳. همو ...: اگر حقّی بر آن زن ثابت شود، قاضی او را وادار می‌کند که با توجه به ضوابط شرع مقدس اسلام از عهدهٔ آن برآید. پس اگر امتناع کرد می‌تواند آن زن را حبس کند، همان گونه که می‌تواند حکم به حبس مردان بدهد. «۳»

۴. و در جای دیگر نیز به همین نحو فتوا می‌دهد، همان گونه که از مفید نیز چنین حکمی نقل شده است. «۴»

۵. ابو الصلاح حلبی: اگر طلب‌کار خواستار حبس وی شود و او نیز با وجود اثبات بدهکاری از پرداخت بدهی خود امتناع کند، بر وی سخت گرفته می‌شود و قاضی از مال او گرفته و به طلب کار می‌دهد و اگر مالی نداشته باشد، املاک، بندگان، چارپایان، احشام و امثال آن را می‌فروشد تا حقّی را که از طلب‌کار بر عهدهٔ او ثابت شده، ادا نماید. «۵»

---

(۱). مقنعه، ص ۱۱۴.

(۲). مبسوط، ج ۴، ص ۲۳۲.

(۳). نهایه، ص ۳۴۸.

(۴). همان، ص ۳۴۰.

(۵). کافی فی الفقه، ص ۴۴۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۲

۶. علی بن حمزه: اگر وجود بدهی بر عهدهٔ شخصی که معسر نیست ثابت شد و او از پرداخت آن با وجود مطالبهٔ طلب‌کار خودداری نمود، با درخواست صاحب حق، حاکم وی را زندانی می‌کند تا آن‌گاه که حقّ وی را ادا کند. «۱»

نیز می گوید: اگر بدهکار حاضر باشد و توان پرداخت بدهی را داشته باشد و زمان ادای آن نیز فرارسیده و طلب کار نیز آن را مطالبه کرده باشد و بدهکار عذری هم نداشته باشد، وفای دین بر او واجب می‌شود. اگر عذری داشته باشد به وی مهلت داده می‌شود تا آن عذر زایل گردد و اگر عذری نداشته باشد، حاکم امر به پرداخت بدهی می کند و اگر نپردازد، حاکم در صورت درخواست طلب کار وی را زندانی می کند، پس اگر در زندان نیز مماطله کند او را تعزیر می‌نماید. «۲»

۷. محقق حلّی: اگر کسی که اقرار نموده از پرداخت خودداری کند، حاکم به همراهی (ملازمهٔ) طلب کار حکم می کند و اگر حبس وی را درخواست کند او را حبس می‌نماید. «۳»

۸. همو ...: پس اگر (طلب کار و بدهکار) اختلاف پیدا کنند و بدهکار مالی آشکار داشت، به او دستور پرداخت داده می‌شود. پس اگر خودداری کرد، حاکم مختار است بین اینکه او را تا زمان پرداخت دین حبس کند و یا اموال او را بفروشد و بین طلب کاران تقسیم نماید. «۴»

۹. یحیی بن سعید: پس اگر بدون عذر از پرداخت دین کوتاهی کند، طلب کار می‌تواند در نزد حاکم حقّ خود را اثبات کند. در این صورت، حاکم می‌تواند وی را حبس کند و وادارد که بدهی خود را پرداخت کند. پس اگر عین مالی را که بدهکار است داشته باشد، همان را می‌پردازد وگرنه او را وامی‌دارد تا اموال خود را بفروشد و بدهی خود را بپردازد، یا اینکه خود حاکم این کار را خواهد کرد. «۵»

وی در باب «حجر» می گوید: اگر مالی آشکار نداشته باشد و مدعی شود معسر است، ولی طلب کار وی را در این ادّعا تکذیب کند، بدهی نیز از اصل مال یا در نتیجهٔ اتلاف ثابت

---

(۱). وسیله، ص ۲۱۳.

(۲). همان، ص ۲۷۳.

(۳). مختصر النافع، ص ۲۸۱.

(۴). شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۹۵.

(۵). جامع للشرائع، ص ۲۸۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۳

شده باشد و نیز دانسته شود که مالی دارد، ولی مدّعی تلف شدن آن باشد و با این حال بینهٔ شرعی هم نداشته باشد در این صورت طلب کاران سوگند یاد می کنند و او حبس می‌شود. «۱»

نیز می گوید: هر کس که حقّی بر او ثابت شود، اگر از پرداخت آن امتناع ورزد، قاضی می‌تواند او را مجبور به فروش اموال نماید و یا اینکه، خود اموال او را به فروش برساند و نیز می‌تواند او را حبس و تأدیب نماید. «۲»

۱۰. علّامه حلّی: آن که دین حالّی بر عهدهٔ او باشد و مالی داشته باشد که حاکم به وجود آن آگاه باشد و خود، آن را پنهان کند و مال دیگری هم نداشته باشد، در این صورت حاکم او را به ادای دین وادار می کند. اگر ادا کرد چه بهتر وگرنه او را تعزیر و حبس می‌نماید و پیوسته او را به زندان می‌افکند و تعزیر می‌نماید تا مال را آشکار کند و دین را بپردازد ... اکنون که این را دانستی، آگاه باش اگر در زندان دیوانه یا بیهوش شد، حاکم او را بیرون می‌آورد تا بهبود یابد. بعضی از شافعیه می گویند: وقتی او را حبس کرد، فوری نباید او را تعزیر کند، به نظر می‌رسد که او تعیین را درست نمی‌دانسته و فاصلهٔ مدت استتابه (سه روز) را قولی نزدیک به حق دانسته و بعضی دیگر از ایشان در مهلت دادن، مهلت طلبیدن را معتبر دانسته و گفته است: اگر از حاکم مهلت بخواهد، حاکم به او سه روز- و نه بیشتر- مهلت خواهد داد. «۳»

۱۱. همو ...: اگر معلوم شد که دروغ می گوید، حبس می‌شود تا آن زمان که از عهدهٔ بدهی خود برآید «... ۴»

۱۲. شهید اوّل: ملاک حبس آن است که احقاق حق بر آن توقف داشته باشد و در چند مورد ثابت می‌شود ...: و کسی که با وجود قدرت به ادای دین از آن خودداری کند ... پس اگر بگویی: قواعد اقتضا می کنند که مجازات با میزان جرم متناسب باشد؛ اگر آن کس که از ادای یک درهم امتناع می کند، تا زمان ادای آن حبس شود، چه بسا حبس طولانی شود و این مجازاتی بزرگ در مقابل جرمی کوچک است؟ در پاسخ خواهم گفت: کسی که از پرداخت دین خود امتناع می کند و این امتناع استمرار می‌یابد، در واقع هر لحظه‌ای از حبس در مقابل لحظه‌ای از امتناع قرار می گیرد. پس او مرتکب جرمی متکرر می‌شود و

---

(۱). جامع للشرائع، ص ۳۶۳.

(۲). همان، ص ۵۲۵.

(۳). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۲، ص ۶۵۶.

(۴). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۹.

مجازات‌هایی متکرر در مورد او اعمال می گردد. «۱»

۱۳. محقق قمی ...: پس اگر آن مال را داشته باشد، به پرداخت دین الزام می‌شود.

این الزام ممکن است بـا حبس یـا عتـاب و شـماتت انجـام گیرد و یا به این شـکل که- اگر استیفای حق از راه دیگری ممکن نشود- حاکم مال او را بفروشد تا بدهی او را ادا کند. «۲»

۱۴. فاضـل نراقی: آن‌گـاه که حـاکم علیه او حکم کرد، اگر خود محکوم علیه، حقّ دیگری را ادّعـا کرد، چه بهـتر وگرنه اگر مـالی داشته باشد مکلّف می‌شود که بدهی خود را بپردازد، پس اگر خودداری ورزید و بدون عذری موجّه کوتاهی نمود، مدّعی می‌تواند طلب خود را به زور- و لو به همراهی بـا او- از او بسـتاند؛ ولی اگر نتوانـد به میزان کـافی حقّ خود را وصول کنـد، اگر احقـاق حقّ طلب‌کـار به مجازات او بـا حبس یا توبیـخ و امثال آن نیازمنـد باشـد، بر حاکم واجب است که از این وسایل کمک بگیرد. آشـکار است که جز حـاکم کس دیگری، حـتی مـدّعی، چنین حقّی نـدارد و جـواز آن برای حـاکم نیز از آن روست که احقـاق حق بـدان بسـتگی دارد و آن، واجب است. علاوه بر آن، روایت مشـهور (لیّ الواجـد) وارد در این باب نیز بر این امر دلالت دارد و می گویـد: مجازاتی که برای حاکم در حقّ مماطل تجویز شـده اختصاص به حبس یا توبیـخ نـدارد، بلکه می‌تواند گاه از آن هم فراتر رود؛ مثلا شامـل زدن شود که آن نیز جـایز است؛ چرا که لفـظ «عقوبت» - که در روایت آمـده- اطلاـق دارد و علاـوه بر آن، عبارت «صـکوا جباهم» به معنای زدن، همین دلالت را دارد و همین طور عبارت «لا یؤذونه». البته بایـد به حـدّ اقل اکتفا کرد. وی سـپس می گوید: اگر مجازات او در پرداخت دین مؤثر واقع نشود و فروش مالش نیز ممکن نباشـد، او را حبس می کند تا یا بدهی خود را بپردازد و یا بمیرد و یا طلب کار از او درگذرد. «۳»

۱۵. شـیخ محمد حسن نجفی (وی به فتوای محقق دایر بر تخییر بین دو مورد مذکور اشـکال می کند و می گوید): آن چه در روایات از فعل امیر المؤمنین- علیه السـلام- نقل شده این است که آن حضـرت چنین فردی را محبوس می کرد، ... بلکه در روایت سـکونی آمـده است که آن حضـرت برای بـدهی مجـازات حبس را اعمـال می‌نمـود. و به هر حـال، این غیر از تخییر مزبور است، مگر اینکه بگوییم: فعل آن حضرت دلالت ندارد بر اینکه عمل

---

(۱). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۹۲، قاعدهٔ ۲۱۷؛ نک: فاضل مقداد، نضد القواعد الفقهیه، ص ۴۹۹؛ قرافی، فروق، ج ۴، ص ۷۹.

(۲). غنائم الایام، ص ۲۷۹.

(۳). مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۴۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۵

دیگری جایز نیست و البته باز این اشکال باقی می‌مانـد که ائمـهٔ اطهار فعل امیر المؤمنین- علیه السـلام- را همواره با همین لفظ نقل کرده‌انـد و این ظهور دارد در اینکه حکم همـان است، در این امر خوب دقت کن و مسأله روشن و واضـح است. نیز می‌گویـد...: بلکه مسامحه و کوتاهی او در پرداخت دین، مجازات او را به حبس، به دلیل کلام پیامبر اکرم:

«لیّ الواجـد » ... جایز می‌کنـد که فقیهان بـدون ملاحظهٔ مراتب امر به معروف و نهی از منکر به اطلاق آن عمل کرده‌اند ... و البته این نیز ناگفته نمانـد که اگر طلب‌کار کلمات تندی در مورد او به کار برد؛ مثلا او را ظالم یا امثال آن خطاب کند بلا اشکال حلال است. «۱»

۱۶. سیّد یزدی: اگر کسـی که به بدهی خود اقرار کرده و از طرف قاضـی محکوم شده است، مالی داشـته باشد، الزام می‌شود که از آن مال بـدهی خود را بپردازد و اگر خودداری نمایـد، به پرداخت دین اجبار می‌شود و اگر کوتاهی و مماطله کند و بر خودداری از پرداخت بدهی اصـرار ورزد، در این صورت مجازات او با توبیخ و فریاد بر سـر او کشـیدن و سخنان زشت به وی گفتن، مانند اینکه وی را به مثل ای ظالم و ای فاسق! خطاب بکننـد، جایز خواهـد بود، بلکه می‌توان او را با حبس و کتک زدن نیز مجازات نمود. البته بایـد مراتب امر به معروف و نهی از منکر رعـایت شود و ابتـدا از مجازات سـبک شـروع کنـد و در صورت عـدم فایـده، به مجازات سنگین‌تر روی آورد. این به استناد کلام رسول اکرم است که فرمود: «لیّ الواجد یحلّ عقوبته »....

ظـاهر این روایت دلالـت دارد بر اینکه تمامی این موارد همان‌گونه که برای حاکم جایز است برای محکوم له نیز جایز است. گاه نیز گفته می‌شود: به جز حبس، بقیـهٔ موارد برای او جـایز است. حبس هم چون تعزیر از وظـایف حاکم است و نه کس دیگر و به همین جهـت اختصـاص به او دارد ... بلکه می‌تـوان گفت: حبس نیز برای غیر حـاکم جـایز است و اختصاصـی به حـاکم نـدارد. اینکه در روایات آمـده است امام- علیه السـلام- بدهکار را حبس می‌کرد منافات ندارد با اینکه دیگری نیز بتواند بدهکار را حبس کند؛ چرا که ظاهر کلماتی که فعل حضرت امیر- علیه السلام- را نقل می‌کنند این است که می‌خواهند بگویند: حکم شرعی در مورد بدهکار این است و از این قضـیّه اختصاص آن به امام اسـتفاده نمی‌شود؛ ولی به هر حال، احتیاط اقتضا می‌کند که حبس را مختص به حاکم بدانیم «... ۲»

(۱). جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۳۵۳.

(۲). عروهٔ الوثقی (ملحقات)، ج ۳، ص ۵۰- ۵۲، مسألهٔ ۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۶

نظر نگارنـده: اگر چنین باشد، نظام جامعه مختل می‌شود و سـنگ روی سـنگ بند نخواهد شد. قدر متیقن در مورد حکم حبس این است که تنها حاکم شـرع می‌تواند چنین حکمی صادر کند و دلیلی نداریم که این حکم برای دیگری هم جایز باشد. حدیث شریف نبوی نیز- بر فرض صـحت سـندش- مجمـل است و دلالتی بر حبس نـدارد و حتی اگر فرض کنیم که بر حبس دلالت دارد و دارای اطلاقی است که شامل جواز حبس برای محکوم له نیز می‌شود، ناچاریم آن را با روایاتی که می‌گویـد: امیر المؤمنین- علیه السـلام- بدهکار را حبس می‌کرد، تقیید بزنیم؛ زیرا از این روایات می‌فهمیم که حبس از شئون حاکم است، نه کس دیگر. دقت شود.

۱۷. محقـق عراقی: پس از اینکـه حـاکم حکم را صـادر کرد، اگر محکـوم علیه از ادای حق امتنـاع ورزیـد حـاکم او را در صـورت درخواست طرف مقابل حبس می‌کند؛ چرا که امثال این موارد به او برمی‌گردد و از مقدّمات استیفای حق به شـمار می‌رود. اگر این

را هم نپـذیریم لا اقل شک می‌کنیم در اینکه آیا حاکم به تنهایی می‌توانـد او را حبس کنـد؟ اصل عدم اسـتقلال اوست. البته تمامی این مسائـل مربوط به موردی است که بـدانیم یـا بـا اسـتفاده از اصل دریابیم که او مالی دارد، در این صورت است که عموم عبارت «لیّ الواجد » ... شامل وی می‌شود؛ امّا اگر این عنوان احراز نشود، جواز حبس با اشـکال مواجه خواهد بود؛ چرا که اصل این اسـت که هیـچ کس حقّ حبس کردن وی را نـدارد، بلکه چه بسا اصل اقتضا می‌کند که او را واجد مال برای دفع بدهی خود ندانیم و البته لازمـهٔ این امر آن است که مجازات کردن او جایز و حلال نباشد. ممکن است این توهم پیش بیاید که در روایتی که حبس بدهکار را از سوی حضـرت امیر- علیه السلام- نقل می‌کند چنین قیدی نیامده و ضرورتی ندارد که دارا بودن او را احراز کنیم، بلکه روایت اطلاـق دارد و هم دارا و هم نـدار را دربرمی‌گیرد، پس مطلقـا حبس بـدهکار جـایز خواهـد بـود؛ ولی در اینکه روایت از این جهت مطلق باشد اشکالی مطرح است و جای تأمل فراوان دارد. «۱»

۱۸. امام خمینی: اگر کسـی که اقرار به بدهی کرده، مالی برای پرداخت آن داشته باشد، به ادای دین الزام می‌شود و اگر امتناع نمود حاکم وی را مجبور می‌سازد و اگر بازهم مسامحه و مماطله نمود و بر خودداری از پرداخت اصرار ورزید و پا فشرد، در این صورت می‌توان وی را- بر حسب مراتب امر به معروف و نهی از منکر- با توبیخ و

---

(۱). شرح التبصرهٔ، کتاب «القضاء»، ص ۷۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۷

سرزنش مجازات نمود و چنین مجـازاتی برای بقیـهٔ مردم نیز جـایز است، و اگر بـازهم مسـامحه و ممـاطله نمود، حاکم وی را حبس می‌کند تا از عهدهٔ دینی که بر ذمّه دارد برآید. «۱»

۱۹. آیهٔ اللّه خوئی: آن‌گاه که حاکم بر ثبوت بدهی بر شخص حکم کرد، اگر محکوم علیه از ادای آن امتناع کند، برای حاکم جایز است که او را حبس و بر پرداخت بـدهی اجبـار نمایـد. البته اگر محکوم علیه معسـر باشـد، حبس او جـایز نیست، بلکه حـاکم منتظر می‌ماند تا توان ادای دین را پیدا کند. دو روایت معتبر- که از غیاث و سکونی نقل شده- بر این حکم دلالت دارند «... ۲»

۲۰. آیـهٔ اللّه گلپایگـانی: نهـم: اگر حـاکم به بـدهکار بـودن کسـی که می‌توانـد آن را بپردازد، حکم کنـد و او از پرداخت بـدهی خودداری نماید، برای حاکم جایز است که وی را حبس کند. «۳»

۲۱. همو (در تقریرات ایشان در کتاب قضاء): این حبس دارای احتمالاتی است:

احتمال دارد که مجازاتی برای کوتاهی قبلی او از پرداخت دین و یا بازداشـتن او از کوتاهی آینده باشد، و یا برای وادار کردن او به اعتراف به اموالی که دارد. «۴»

۲۲. آیـهٔ اللّه طبسـی: در آخرین مسألهٔ از فصـل دیـون: پنجم، بر مـدیون واجب است که همـهٔ آن چه را در تملـک دارد، در زمـان سررسـید بدهی و مطالبهٔ طلب‌کار، برای پرداخت بدهی خود ادا کند و جایز نیست در این امر تأخیر کند. در صورت تأخیر گناهکار محسوب می‌شود و حاکم می‌تواند او را حبس کند. البته از دارایی‌های او مواردی استثنا شده است که عبارتند از: خانه‌ای که در آن سکونت دارد؛ بندهٔ خدمتکاری که به خدمات او نیازمند است؛ اسب سواری (دو مورد اخیر در صورتی اسـتثنا می‌شود که با شئونات صاحب آن متناسب باشـد)؛ غذای یک روز و یک شب برای او و خانواده‌اش؛ لباس مجلسـی او و خانواده‌اش و بلکه کتب علمی که بـا احوال او تنـاسب دارد. امّا دلیل حکم اوّل ادلّه متعـددی است که دلالت بر وجوب ادای دین دارد و دلیل حکم دوم اجماع است- همان‌گونه که از تذکرهٔ الفقهاء نقل شده است- علاوه بر تعدادی از روایات که به عنوان نمونه می‌توان روایت

---

(۱). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۷۵، مسألهٔ ۵.

(۲). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۲۴.

(۳). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۱۰.

(۴). قضاء، ج ۱، ص ۲۹۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۸

عثمان بن زیاد «۱» را نقل کرد که می‌گوید: به حضرت امام صادق- علیه السلام- عرض کردم: من از فردی طلب‌کار هستم و او می‌خواهد خانه‌اش را بفروشد و بدهی خود را به من، بدهد. آن حضرت فرمود: به خدا پناه ببر که او را از سرپناهش خارج کنی. «۲»

۲۳. آیهٔ اللّه سبزواری ...: حاکم در صورت تحقق مماطله به دلیل اجماع و نص «۳» او را حبس می‌کند تا آن زمان که آن چه بر عهده دارد ادا کند.

آرای دیگر مذاهب

۲۴. مدوّنهٔ الکبری: گفتم: به عقیدهٔ شما، آیا مالك کسی را برای بدهی به حبس محکوم می‌کرد؟ گفت: مالك بن انس می‌گوید: اگر برای قاضی مماطلهٔ بدهکار آشکار شود، او را حبس می‌کند. گفتم: نظر مالك در مورد مماطله چیست؟ گفت: مالك می‌گوید: وقتی مالی داشته باشد یا نزد او باشد و سلطان او را متهم کند که آن مال را پنهان کرده است. مالك می‌گوید: یا مثل این تاجران که اموال مردم را می‌گیرند و تصاحب می‌کنند و بعد می‌گویند: از دستمان رفت، و جز گفتهٔ آنان هیچ چیز دیگری بر آن دلالت نمی‌کند، در حالی که آنان در جای خود قرار دارند، نه سرقتی در اموال آنان انجام شده، نه خانه‌شان آتش گرفته و نه بلا و مصیبتی بر آنان واقع شده است؛ ولی اموال مردم را تصاحب می‌کنند و ادّعای از بین رفتن آن را می‌کنند؛ اینان حبس می‌شوند تا حقوق مردم را بپردازند.

گفتم: آیا به نظر مالك حبس اینان حد و میزان معیّنی دارد؟ گفت: خیر، به نظر مالك حبس این افراد حدّ معیّنی ندارد، بلکه حبس دائم می‌شوند تا یا حقوق مردم را بپردازند و یا برای قاضی آشکار شود که مالی ندارند. اگر برای قاضی روشن شد که مالی ندارند، آنان را از زندان خارج می‌کند و حبس آنان را ادامه نمی‌دهد. «۴»

۲۵. نووی: ابو حنیفه می‌گوید: محجور نمی‌شود و مالش فروخته نمی‌شود، بلکه او را به حبس می‌افکند تا بدهی خود را بپردازد. «۵»

---

(۱). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۳، ص ۹۴، ح ۳.

(۲). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۵، ص ۱۳۱.

(۳). مهذّب الاحکام، ج ۲۷، ص ۸۶.

(۴). ج ۵، ص ۲۰۵.

(۵). نك: مجموع، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ خلاف، ج ۳، ص ۲۶۸، مسألهٔ ۹؛ نك: نیل الاوطار، ج ۵، ص ۲۴۱ و ۲۴۵؛ مبسوط، ج ۲۴، ص ۱۶۴؛ فتح العزیر، ج ۱۰، ص ۱۹۶؛ مغنی، ج ۴، ص ۵۲۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۸۹

۲۶. ماوردی: آن کس که از پرداخت حقوق مردم، مثل بدهی و غیره سرباز زند، در صورت امکان به اجبار از او گرفته می‌شود و اگر ممکن نباشد، او را حبس می‌کنند، مگر اینکه معسر باشد که در این صورت باید تا زمان مالدار شدن او صبر کرد. این، حکم آن چیزی است که به سبب ترك امر، واجب است. «۱»

۲۷. ابن حزم ...: اگر حقیقت داشته باشد که مالی دارد و آن را پنهان داشته، تأدیب و زده می‌شود تا آن زمان که آن مال را حاضر کند، یا از دنیا برود. «۲»

وی همچنین می گوید: هر کس درهم یا دینار یا مرواریدی را ببلعد و زنده بماند، او را حبس می کنند، تا آن چه بلعیده بیرون آورد، پس اگر آن را به صورت ناقص بیرون آورد، ضامن میزان نقص است و اگر آن را بیرون ندهد، ضامن تمامی چیزی است که بلعیده است. «۳»

۲۸. موصلی: آن گاه که حق به نفع مدّعی ثابت شد و او از قاضی تقاضای حبس بدهکار را نمود، قاضی او را به حبس نمی‌افکند، بلکه به او امر می کند بدهی خود را بپردازد، اگر پس از آن امتناع ورزد، وی را حبس می کند و اگر اقرار کند که او معسر است وی را رها می‌سازد. «۴»

و در کتاب «حجر» می گوید: در مورد فاسق و بدهکار حکم به حجر نمی‌شود. اگر طلب کاران حبس وی را خواستار شوند، او را حبس می کند تا بفروشد و بدهی خود را ادا کند. «۵»

۲۹. ابن رشد: این اختلاف (حکم به حجر یا حبس) بعینه در مورد کسی که به حدّ کافی مال برای پرداخت بدهی دارد و با این حال از پرداخت آن امتناع می کند، متصور است. آیا [در اینکه] حاکم اموال او را می‌فروشد و بین آنان تقسیم می کند، یا او را حبس می کند تا به دست خودش بدهی خود را بپردازد؟ [اختلاف است ...] امّا ادلّهٔ گروه دوم که معتقدند باید او را حبس کرد تا یا بدهی خود را بپردازد و یا در حبس بمیرد و در این صورت قاضی اموال او را می‌فروشد و بین طلب کاران تقسیم می کند، عبارت است از:

---

(۱). احکام السلطانیه، ص ۲۶۳.

(۲). محلّی، ج ۸، ص ۱۷۲، مسألهٔ ۱۲۷۶.

(۳). همان، ج ۵، ص ۱۶۶، مسألهٔ ۶۰۶.

(۴). اختیار، ج ۲، ص ۸۹.

(۵). همان، ج ۲، ص ۹۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۹۰

...گفته‌اند: دلیل حبس او کلام پیامبر اکرم است که می‌فرماید: «لیّ الواجد یحلّ عرضه و عقوبته.» می گویند: عقوبت و مجازات، همان حبس اوست. «۱»

۳۰. ابن قدامه: اگر کسی که توانایی دارد از پرداخت دین خود امتناع کند، طلب کار او می‌تواند با او همراه شود، از او مطالبه کند و کلمات درشت و شدید به او بگوید؛ مثلا او را ای ظالم! ای متجاوز! و امثال آن خطاب کند؛ چرا که رسول اکرم فرموده است: «لیّ الواجد » ... مجازات او عبارت است از: حبس او و بردن آبروی او؛ به عبارت دیگر، می‌توان به درشتی با او سخن گفت. پیامبر اکرم فرمود: «مطل الغنی ظلم؛ کوتاهی دارا در پرداخت بدهی ظلم است.» و نیز فرمود: «إنّ لصاحب الحق مقالا؛ فردی که حق دارد و حق او تضییع شده، حقّ سخن گفتن و اعتراض دارد». «۲»

۳۱. قرافی: کسی که از پرداخت حقّ دیگران خودداری می کند، حبس می‌شود، تا مجبور به پرداخت آن گردد. «۳»

۳۲. ابن تیمیه: هر کس قادر به ادای دین خود باشد ولی امتناع کند، با زدن و حبس کردن، به پرداخت آن اجبار می‌شود. یاران بزرگ مالک، و شافعی، احمد و غیر آنان بر این امر تصریح کرده‌اند. «۴»

۳۳. بدر الدین عینی (در ذیل حدیث شریف نبوی ...): مجازات او آن است که به زندان افکنده شود. اسحاق می گوید: سفیان

«آبرو» را چنین تفسیر کرده: آزار او با زبان ... به این حدیث برای جایز بودن حبس بدهکار، آن‌گاه که قادر به ادای دین باشد به جهت تأدیب وی استدلال شده است؛ چرا که او در این صورت ظالم است و ظلم حرام است، البته اگر ثابت شود که معسر است، باید به او مهلت داده شود و حبس وی حرام خواهد بود. «۵»

۳۴. شوکانی ...: به این حدیث استدلال شده است که می‌توان مدیون را برای تأدیب و سخت‌گیری- اگر قادر به ادای دین است- زندانی کرد، نه کسی که قادر به پرداخت نباشد. حنفیه و زید بن علی قائل به حبس بدهکار توانمند شده‌اند، ولی غالب فقیهان

---

(۱). بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۹۸.

(۲). مغنی، ج ۴، ص ۵۰۱.

(۳). فروق، ج ۴، ص ۷۹.

(۴). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۴۸۰.

(۵). عمدة القاری، ج ۱۲، ص ۲۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۹۱

معتقدند که حاکم باید اموال او را بفروشد و دین او را ادا نماید. امّا در مورد شخص نادار، غالب فقیهان گفته‌اند: حبس نمی‌شود، ولی ابو حنیفه می‌گوید: طلب‌کار با او همراه می‌شود، و شریح می‌گوید: حبس می‌شود، ولی فتوای همهٔ فقیهان، صحیح به نظر می‌رسد. «۱»

وی همچنین می‌گوید: در بحر نیز از زید بن علی و ناصر و ابو حنیفه حکایت شده:

جایز نیست بدهکار را محجور بشناسند و یا مال او را بفروشند، بلکه حاکم او را حبس می‌کند تا دین خود را بپردازد. «۲»

مدت حبس

۱. ابو دقیقه: دربارهٔ مدت حبس اختلاف نظر وجود دارد: بعضی مدت آن را دو ماه و بعضی دیگر سه ماه دانسته‌اند؛ گروهی آن را یک ماه و گروهی دیگر چهار ماه تعیین کرده‌اند؛ بعضی نیز به یک سال فتوا داده‌اند، ولی قول صحیح آن است که در ابتدا ذکر کردم؛ زیرا مردم در تحمّل زندان متفاوتند، پس میزان آن بسته به رأی قاضی است. «۳»

۲. نزوی: اگر در زندان بماند و مدت آن طولانی شود یک قول این است: اگر در زندان باقی ماند و بدهی خود را به طلب‌کاران نداد، حاکم مال او را می‌فروشد و حقوق مردم را به ایشان می‌دهد. این عقیدهٔ سلیمان بن عثمان است. قول دیگر این است: حبس می‌شود تا مالش را بفروشد و به طلب‌کاران بدهد. این را محمد بن محبوب از امام حضرموت، سلیمان بن عبد العزیز، نقل کرده است. بنا به یک قول، مدت حبس سه ماه است، امّا به فتوای ابو عثمان حاکم او را یک ماه حبس می‌کند، اگر اموال خود را فروخت، چه بهتر، وگرنه حاکم آن‌ها را می‌فروشد. در ایصاء آمده است: محمد بن محبوب گفت:

اگر در زندان ماند، حاکم اموال او را می‌فروشد و از طرف وی قرض‌های او را ادا می‌کند.

البته برای مشتری شاهد می‌گیرد و علیه فروشنده، شرط ضمان درک او را قید می‌نماید.

داوود بن علی می‌گوید: اگر مالدار از پرداختن حقّ دیگری امتناع کند، در حالی که قدرت ادای آن را دارد، او را می‌زنند تا بدهی خود را به طلب‌کار ادا کند. «۴»

---

(۱). نیل الاوطار، ج ۵، ص ۲۴۱.

(۲). همان، ج ۵، ص ۲۴۵.

(۳). اختیار (حاشیه)، ج ۲، ص ۹۰.

(۴). مصنّف، ص ۱۸۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۹۲

فروع

الف) آیا لازم و واجب است بدهکار توانمندی که از ادای دین خود خودداری می‌کند حبس شود؟

یـا حـاکم بین حبس و فروش امـوال او مخیّر است؟ آن چه از کلاـم محقق حلّی به نظر می‌رسـد تخییر حـاکم است، ولی عـده‌ای نیز حبس را متعیّن دانسته‌اند که می‌توان از بین آن‌ها صاحب جواهر و نراقی را نام برد.

نراقی می‌گوید: بعضـی از فضلای معاصر می‌گویند ...: اگر کسی که به بدهی خود اقرار کرده، مالی داشته باشد، به پرداخت بدهی خود از آن مال الزام می‌شود. این الزام به وسیلهٔ حبس یا توبیخ او انجام می‌گیرد. یا اینکه الزام می‌شود که آن مال را برای پرداخت بدهی خود بفروشد. این در صورتی است که پرداخت بدهی جز بدین راه ممکن نباشد.

نراقی می‌گویـد: اگر منظور او از این راه، اشـاره به حبس و فروش مال، هر دو باشـد، معلوم می‌شود که مقصود او قول به تخییر بوده است، ولی اگر اشـاره به فروش مـال باشـد، در این صورت وی قائـل به تـأخیر فروش مال از حبس بوده است. وی بر نظر خود چنین اسـتدلال می‌کنـد: همان گونه که مجازات کردن مخالف اصل است و جز با وجود دلیل اعمال نمی‌شود، پرداخت بـدهی شـخص از اموال او و یـا فروش مال او برای پرداخت بـدهی نیز همین حکم را دارد؛ زیرا تعیین آن چه بر ذمّـهٔ شـخص است، از بین اموالش، به دست خود اوست و فروش مـال نیز از سوی غیر مالـک جـایز نیست. اکنون می‌بینیم که دلیـل برای حلاـل بودن مجـازات او- همـان گونه که گـذشت- موجود است، امّا دلیلی بر جواز دادن مال او به طلب‌کار یا فروش مال او برای ادای بـدهی‌اش وجود نـدارد؛ مگر اینکه از مواردی باشـد که احقـاق حق- که خود وظیفه‌ای واجب است- بر آن متوقف باشـد. البته احقـاق حق زمانی متوقف بر ادای مال یا فروش آن می‌شود که از مجازاتی که صـراحتا جواز آن در روایات آمـده است مأیوس شویم. پیش از چنین ناامیدی نمی‌توان قائل به چنان توقفی شد. در صورتی که مشاهده کنیم مجازات تأثیری در احقاق حق ندارد، می‌توانیم به موارد دیگر- که احقاق حق متوقف بر آن‌هاست- بپردازیم «... ۱»

ب) آیا می‌توان پدر را به جهت بدهی به فرزند زندانی کرد؟

اشاره

از ظاهر کلام علّامه در تذکرهٔ الفقهاء عدم جواز حبس پدر و در قواعد الاحکام جواز آن فهمیده می‌شود. از روایت

---

(۱). مستند الشیعهٔ، ج ۱۷ (چاپ جدید)، ص ۱۸۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۹۳

حسـین بن ابی العلاء، عـدم جواز حبس پـدر فهمیـده می‌شود. سیّد یزدی نیز چنین فتوا داده است و این یکی از دو فتوای شافعیان و

بعضی مذاهب دیگر است:

۱. علّامه حلّی: اگر فرزندی از پدر خود طلب‌کار باشد، در صورتی که پدر معسر باشد مطالبهٔ آن جایز نیست، ولی اگر توانمند باشد، به اجماع فقیهان مطالبهٔ آن برای وی جایز است. پس اگر از پرداخت آن خودداری ورزد، به نظر من آن چه به حق نزدیک‌تر است این است که فرد به جهت فرزندش حبس نمی‌شود؛ چرا که حبس نوعی مجازات است و پدر را به جهت فرزند مجازات نمی‌کنند، به ویژه آن‌که خداوند متعال در مورد پدر و مادر بسیار توصیه و سفارش کرده است ... این فتوا یکی از دو قول شافعی است. وی قول دیگری هم دارد و آن اینکه، پدر حبس می‌شود؛ چرا که در غیر این صورت فرزند از استیفای حقّ خود عاجز خواهد ماند و حقوقش تضییع خواهد شد. البته این استدلال پذیرفتنی نیست؛ زیرا اگر فرزند در نزد قاضی طلب خود را از پدر ثابت کرد، قاضی می‌تواند حقّ او را با اجبار از پدر وصول کند و به او بدهد، بدون اینکه وی را حبس کند. علاوه بر آن، وی گاه می‌تواند حقّ خود را ناگهانی و در غفلتش از او بگیرد. از این رو، عاجز از استیفای حقّ خود نخواهد بود. به نظر می‌رسد فرقی بین بدهکاری ناشی از نفقه و غیر آن نباشد و نیز تفاوتی ندارد که فرزند صغیر باشد یا کبیر. شافعی نیز همین‌طور عقیده دارد، ولی ابو حنیفه می‌گوید: پدر جز در مورد نفقهٔ فرزند- در صورتی که صغیر یا زمین‌گیر و عاجز باشد- زندانی نمی‌شود. «۱»

۲. همو: جایز است حبس کردن شخص به جهت بدهی او به فرزندش. «۲»

۳. سیّد یزدی: از روایت حسین بن ابی العلاء درمی‌یابیم که جایز نیست حبس پدر به دلیل بدهی او به فرزندش. از تذکرة الفقهاء و جامع المقاصد نیز همین فهمیده می‌شود. در جواهر الکلام نیز همین رأی را تقویت کرده است:

قال: قلت لأبی عبد اللّه علیه السّلام: ما یحلّ للرجل من مال ولده؟ قال: قوته بغیر سرف إذا اضطرّ إلیه قال:

فقلت له: فقول رسول اللّه للرجل الذی أتاه فقدم أباه، فقال له: أنت و مالك لأبیك؟ فقال: إنما جاء بأبیه إلی النبی فقال: یا رسول اللّه هذا أبی، ظلمنی میراثی من أمّی فأخبره الأب أنّه قد أنفقه علیه و علی نفسه.

فقال النبی: أنت و مالک لأبیک، و لم یکن عند الرجل، أو کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یحبس الأب للابن؟ «۳»

---

(۱). تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۳). فروع کافی، ج ۵، ص ۱۳۶، ح ۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۰۹، ح ۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۴۴، ح ۸۷؛ استبصار، ج ۳، ص ۴۹، ح ۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۹۴

راوی می‌گوید: به امام صادق- علیه السلام- عرض کردم: چه چیزی از مال فرزند برای پدر حلال است؟ فرمود: غذایش، بدون اینکه اسراف کند، اگر بدان مضطر باشد.

به آن حضرت عرض کردم: پس فرمودهٔ رسول اکرم چگونه است که به مردی که پدر خود را جلو انداخته و به نزد آن حضرت آمده بود، فرمود: تو و مالت مال پدرت هستید.

آن شخص، پدرش را نزد پیامبر آورده و گفت: یا رسول اللّه! این پدر من است، به من ستم روا داشته و إرث من را از مادرم تملك کرده است. پدر به پیامبر خبر داد که آن اموال را در مخارج خود و فرزند صرف کرده است. پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فرمود: هم تو و هم اموالت، مال پدرت هستید. این در حالی بود که مالی نزد آن مرد نبود. آیا صحیح بود که رسول اکرم پدر را برای پسر حبس کند؟

روایات دیگری هم که دلالت بر این دارند که فرزند و اموالش مال پدر هستند، مؤیّد این نظریه‌اند. ولی در قواعد الاحکام آمده

است که می‌توان پدر را به جهت بدهی به فرزندش حبس کرد و شاید این به جهت ضعیف دانستن روایت- هم از نظر سند و هم از نظر دلالت- بوده است. «۱»

نظر نگارنده: ضعف در سند روایت به دلیل وجود حسین بن ابی العلاء است که صاحب مدارک الاحکام و ذخیرهٔ المعاد اظهار داشته‌اند ما توثیقی دربارهٔ وی سراغ نداریم و ابن داوود هم در مورد او توقف کرده است، «۲» اگر چه مرحوم آیهٔ اللّه خوئی وی را توثیق نموده و علاوه بر آن طریق شیخ را به او نیز صحیح شمرده است، «۳» امّا از جهت دلالت، این روایت مشتمل بر حکمی اخلاقی است، نه حکمی تکلیفی و دلیل آن این است که اگر پدر از دنیا برود اموال فرزند جزء ترکهٔ پدر محسوب نمی‌شود.

امّا دیگر ادلّه‌ای که علّامه در تذکرهٔ الفقهاء ذکر می‌کند جای مناقشه دارد. در مورد این که می‌گوید: فرزند به جهت پدر مجازات نمی‌شود، می‌توان گفت: اگر این حکم قاعده‌ای کلی باشد که دلیل بر آن دلالت نماید، یا اینکه قاعده‌ای باشد که از بررسی و تتبع موارد متعدد آن را به دست آورده‌ایم، مانند عدم قطع دست در دزدی پدر از مال فرزند و عدم قصاص پدر در مورد کشتن فرزند، چه بهتر وگرنه به اطلاقات- حبس به عنوان مجازات در

---

(۱). عروهٔ الوثقی، ج ۳، ص ۵۶، مسألهٔ ۱۱.

(۲). کتاب الرجال، ص ۷۹، شمارهٔ ۴۶۸؛ نک: تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۷.

(۳). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۸۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۳۹۵

مورد بدهی- عمل نمود و استثنا را هم محدود به مواردی کنیم که صراحتا حکم خاصّی برای آن آمده است؛ مثل دزدی، قصاص و ...

۴. مدوّنهٔ الکبری: گفتم: آیا به نظر شما پدر برای بدهی به فرزند، یا زن برای بدهی به شوهر، یا شوهر به جهت بدهی به همسر، یا فرزند به جهت بدهی به پدر یا جد یا جدّه، یا جد به جهت بدهی به نوه و یا بنده به جهت دین، زندانی می‌شوند؟ مالک گفت: بنده و آزاد هر دو در این مسأله یکسان هستند. اگر برای قاضی روشن شود که با وجود توانمندی از ادای دین خودداری می‌کنند حکم به حبس خواهد کرد، به نظر من فرزند را می‌توان برای بدهی به پدر حبس کرد. در این شکی ندارم و به دنبال حفظ و حمایت از فتوای مالک در این موضوع نیستم، ولی در مورد پدر، به نظر من، نباید به جهت بدهی به فرزند حبس شود؛ و امّا زوج و زوجه برای بدهی به یکدیگر حبس می‌شوند. همین‌طور در غیر از پدر و مادر، اگر برای حاکم امتناع در صورت وجود توان پرداخت روشن شود، هر کس را برای بدهی به دیگری حبس خواهد کرد.

ابن القاسم می‌گوید: اگر چه حاکم پدر و مادر را برای بدهی به فرزند به حبس نمی‌اندازد، ولی برای او سزاوار نیست که به فرزند ستم کند. البته ما معتقدیم: پدر و مادر به جهت بدهی به فرزند، حبس نمی‌شوند؛ چرا که شنیدم مالک در مورد فرزندی که می‌خواست دربارهٔ امری پدرش را قسم بدهد، گفت: به عقیدهٔ من پدر را وادار به سوگند نباید کرد. اکنون اگر او را وادار به قسم نکنیم، چگونه می‌شود حکم به حبس کرد؛ در حالی که سوگند خوردن از حبس شدن آسان‌تر است. «۱»

۵. کندی: اگر کسی به فرزندش بدهکار باشد، چنان چه بالغ باشد، به نفع او و علیه پدرش حکم می‌شود. البته پدر به جهت فرزند حبس نمی‌شود، ولی حاکم به او دستور می‌دهد که حقّ فرزند را به او پرداخت کند. امّا اگر فرزند صغیر باشد، قاضی حکمی به نفع او نمی‌کند. محمد بن محبوب حکمی برای فرزند، علیه پدرش صادر نمی‌کرد، نه به حبس پدر و نه حتی به مشارکت او با دیگر طلب‌کاران در مال پدر. «۲»

از مواردی که به مسألهٔ سوم ملحق می‌شود: حبس پدر برای فروختن اموال دخترش یا گرفتن مهریهٔ اوست:

(۱). ج ۵، ص ۲۰۵.

(۲). مصنّف کندی، ص ۱۰۸.

۱. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا ابن إدریس، عن عمّه، عن الشعبی، عن شریح، أنّه حبس رجلا فی خادم باعه لابنته، قال ابن إدریس: و رأیت ابن أبی لیلی حبس رجلا فی خادم باعه لابنته؛ «۱»

شریح مردی را به دلیل آن که خادم دخترش را فروخته بود حبس کرد. ابن ادریس می گوید: من نیز ابن ابی لیلی را دیدم که مردی را برای آن که خادم دخترش را فروخته بود به زندان افکند.

۲. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا وکیع، قال: حدّثنا إسرائیل، عن جابر، عن عامر، عن شریح و أبی عبد اللّه الجدلی، أنّهما حبسا رجلا فی السجن، أخذ مهر ابنته؛ «۲»

از شریح و ابی عبد اللّه جدلی نقل شده که آن دو، مردی را برای آن که مهر دخترش را گرفته بود، به زندان انداختند.

نظر نگارنده: اگر قائل شویم به اینکه پدر به جهت فرزندش حبس نمی‌شود، به آن دلیل که حبس نوعی مجازات است و این را نیز قائل باشیم که پدر به جهت فرزند مجازات نمی‌شود، در این صورت، دیگر این دو مورد، جایی نخواهند داشت.

ج) آیا بدهکار، اگر مریض یا اجیر غیر باشد، حبس می‌شود؟

اشاره

برخی از فقیهان، مانند علّامه حلّی، آیهٔ اللّه سید کاظم یزدی و امام خمینی- رحمهم اللّه- در این امر اشکال کرده‌اند.

آرای فقیهان شیعه

۱. علّامه حلّی: مسأله: اگر فرد بدهکار اجیر شخص دیگری شد و حبس او واجب گردید، در این صورت آیا باید آن اجاره را که به شخص مدیون تعلّق گرفته، منع نمود، با این استدلال که با توجه به اطلاق امر، حبس او به طور مطلق جایز است، یا اینکه باید گفت: در این صورت حبس او جایز نیست؛ چرا که شخص بدهکار به اجاره واگذار و دیگری مستحقّ منافع او شده است و اگر حبس شود کار شخص دیگر معطل می‌ماند. به نظر می‌رسد کلام اوّل به حق نزدیک‌تر باشد. البته تمامی این بحث مربوط به موردی است که جمع بین حبس و استیفای منافع ممکن نباشد، امّا اگر جمع بین این دو ممکن باشد قطعا حبس او جایز خواهد بود. «۳»

۲. سیّد یزدی: اگر بدهکار بیمار باشد و حبس برای او زیان‌آور باشد، مشکل است که

(۱). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۶۰، ح ۲۳۷۶.

(۲). همان، ص ۶۱، ح ۲۳۷۷؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۲۲۱.

(۳). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹.

حبس او را جایز بدانیم، همان‌گونه که اگر مانع دیگری داشته باشد؛ مانند اینکه اجیر دیگری باشد یا فریضه‌ای بر او واجب باشد که حبس با آن منافات دارد. «۱»

۳. امام خمینی: اگر بـدهکار آنچنان بیمار باشـد که حبس برای او زیان داشـته باشـد، یا پیش از محکوم شدن به حبس اجیر دیگری شده باشد، ظاهر آن است که حبس او جایز نخواهد بود. «۲»

نظر نگارنده: آشکار است که سخنان علّامه قوی است و بر دیگر اقوال ترجیح دارد.

این بـدان جهت است که ادلّهٔ حبس اطلاق دارند و هیچ‌چیز نمی‌تواند آن‌ها را تخصـیص بزند؛ مگر این که قائل به زیان مسـتأجر در صورت حبس اجیر بشویم و این تنها در صورتی می‌تواند دلیل بر تخصیص بشود که به قاعدهٔ «لا ضرر» در مورد دفع زیان از مستأجر تمسک نماییم ولی از سوی دیگر، اصل دفع زیان از بـدهکار با آن معارض خواهـد بود و علاوه بر آن، اجیر خود سـبب هر دو زیان بوده است و جبران آن دو نیز بر عهدهٔ او خواهد بود.

د) آیا عاقله نیز در صورت امتناع از پرداخت دیه حبس خواهند شد؟

سرخسـی از بین اهل سنّت چنین فتوا داده است و شاید بدان دلیل است که اطلاقات ادلّه، به ویژه حدیث شـریف نبوی، این مورد را نیز شامل می‌شود. علاوه بر آن، ایشان تکلیف واجبی را ترک کرده‌اند و به همین جهت حبس می‌شوند.

سرخسـی: عاقله برای دیه یا ارشـی که بـدان محکوم شده‌انـد حبس نمی‌شوند، بلکه از هدایای آن‌ها- حتی اگر اکراه داشـته باشـند- گرفته می‌شـود؛ چرا که دیه تنهـا از عطایـای آنـان گرفته می‌شود نه از اموالی که در اختیـار دارنـد، تـا بتواننـد از پرداخت آن امتنـاع ورزنـد. در صورتی که عطایایی نداشـته باشـند، در این صورت این تکلیف به اموال آنان تعلّق می‌گیرد و باید آن را از بین اموالشان بگیرند. در این صورت اگر از پرداخت آن امتناع ورزند، حبس می‌شوند. «۳»

ه) آیا کسی که به دولت بدهکار است نیز حبس می‌شود؟

گـاه گفتـه می‌شـود هر کس که در خراج نیز ممـاطله و کوتـاهی کنـد، در حـالی که پرداخت آن برایش میسـور باشـد، او نیز حبس می‌شود، البته این در صورتی است که مال قابل فروشـی از او به دست نیایـد. شاید این بدان جهت باشد که اطلاقات شامل این مورد نیز می‌شوند؛ زیرا این نیز همچون سایر

---

(۱). عروهٔ الوثقی، ج ۳، ص ۵۶، مسألهٔ ۱۲.

(۲). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۷۵، مسألهٔ ۹.

(۳). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۱.

بدهی‌هاست. موصـلی نیز متعرّض این مسأله شده و گفته است: هر کس که پرداخت خراج برای او متعسّـِر باشد، تا زمانی که برایش پرداخت آن ممکن شود مهلت داده می‌شود.

پرداخت خراج به دلیل اعسار از عهدهٔ او ساقط نمی‌شود و اگر برایش مقدور باشد و با این حال، از آن کوتاهی کند، حبس می‌شود. مگر اینکه مالی از او یافت شود که در این صورت مانند دیگر بدهی‌ها فروخته و برای خراج مصرف می‌شود. امّا اگر دارایی دیگری جز همـان زمین که به صورت خراج گرفته نداشـته باشـد، اگر سـلطان فروش آن را جـایز بدانـد، از آن زمین به میزان خراج فروخته می‌شود و اگر چنین نظری نداشـته باشد، آن را از طرف او اجاره می‌دهد و خراج را از مسـتأجر آن می‌گیرد. پس اگر میزان اجاره از

خراج بیشتر شد، مازاد، از آن او خواهد بود و اگر کمتر بود پر کردن کسری بر عهدهٔ اوست. «۱»

و) به نظر ما هیچ اشکالی ندارد که این ادلّه شامل حبس مسلمان به جهت کوتاهی در ادای بدهی‌اش به کافر ذمّی بشود

. نیز حبس کافر ذمّی برای مسلمان و کافر حربی که به وی امان داده شده، و بندگان و زنان و مولا را برای بدهی به بندهٔ مکاتب- اگر لجاجت کند و از ادای بدهی کوتاهی نماید- شامل می‌شود. تنها در مورد بندهٔ مکاتب بحثی است «۲» که باید برای بررسی آن به کتب مفصّل مراجعه شود.

۱. مدوّنهٔ الکبری: گفتم: آیا به نظر شما ذمّیان در مسألهٔ بدهی و افلاس همانند مسلمانان هستند و محکوم به حبس می‌شوند؟ گفت: مالک می گوید: حکم در بنده و آزاد یکسان است و به نظر من مسیحی نیز دارای همین موقعیت است ... گفتم: به نظر شما، آیا زنان و مردان به فتوای مالک در این امر با هم مساوی‌اند و همین طور غلامان، کنیزان، مکاتب‌ها، مدبّرها و امّ ولدها؟ گفت: آری، همهٔ آنان نزد ما مساوی‌اند، مانند افراد آزاد، و این فتوای مالک در مورد بندگان است. گفتم: به نظر شما آیا زنان نیز به فتوای مالک برای اجرای حدود و قصاص زندانی می‌شوند؟ گفت: آری ... گفتم: به نظر شما اگر بندهٔ مکاتب از مولای خود طلب داشته باشد آیا مولا به خاطر بدهی‌اش حبس می‌شود؟ گفت:

مالک می گوید: طلب مکاتب نیز از مولایش، بدهی حساب می‌شود و با دیون دیگر تفاوتی ندارد.

عبد الرحمن بن قاسم گفت: پس مکاتب و دیگران در این امر مساوی هستند. گفت: به

---

(۱). احکام السلطانیه، ص ۱۷۲.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۳.

نظر من اگر با او لجاجت کرد باید حبس شود. «۱»

۲. سرخسی: مسلمان برای بدهی که به کافر ذمّی دارد ممکن است به حبس محکوم شود، همین‌طور کافر ذمّی برای بدهی که به مسلمان دارد. کافر حربی، که به وی امان داده شده نیز برای بدهیی که به مسلمان دارد و نیز بالعکس، ممکن است حبس شود؛ چرا که در تمامی این موارد معنای ظلم تحقق می‌یابد. «۲»

ز) گفته شده زنی که خانهٔ شوهرش را بدون رضایت او بفروشد حبس می‌شود

تا آن زمان که او این معامله را اجازه دهد.

أخبرنا إسماعيل بن عليّه، عن أيّوب: أنّ امرأة باعت دارا لزوجها و هو غائب، فلمّا قدم، أبى أن يجيز البيع، فخاصمته فيها إلى أياس بن معاويـة، فجعل المشترى يقول: أصلحك اللّه، أنفقت فيها ألفى درهم، فلما الفال على الفال [كذا] قال: فقضى للرجل بداره و أمر امرأته إلى السجن، فلمّا رأى ذلك جوّز البيع؛ «۳»

اسماعيل بن عليّه از ايوب روايت كرده: زنی در غیبت شوهرش خانهٔ او را فروخت.

آن‌گاه که شوهر بازگشت، معاملهٔ خانه را اجازه نداد. دعوا را نزد ایاس بن معاویه مطرح کردند. مشتری شروع کرد و گفت: خداوند خیرت دهد، من دو هزار درهم برای این خانه هزینه کرده‌ام، حال چرا دست روی دست گذاشته‌ای و این چنین معطل

مانده‌ای؟ راوی می‌گوید: قاضی حکم کرد خانه از آن شوهر باشد و زن را به زندان بیفکنند. مرد که چنین دید معاملهٔ خانه را اجازه داد.

نظر نگارنده: اگر زن از طرف شوهرش وکیل نباشد، بیع به نحو فضولی واقع شده است، در این صورت اگر اجازه دهد لازم می‌شود وگرنه باطل. بنابراین، موردی برای حبس وجود نخواهد داشت، مگر اینکه به جهت آزاد کردن آن چه مشتری برای منزل پرداخته، اعمال شده باشد و البته این در موردی است که خریدار از مالک نبودن زن آگاه نباشد وگرنه چنین حقّی ندارد؛ چرا که خود بر این زیان اقدام کرده است. یا اینکه گفته شود: حبس مجازاتی است که برای زن در نظر گرفته می‌شود به جهت فروش آن چه مالک نبوده است، ولی این امر متوقف است بر اینکه قائل به حرمت بیع فضولی شویم. «۴» یا اینکه

---

(۱). ج ۵، ص ۲۰۵.

(۲). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۱.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۷۶، ح ۳۲۰.

(۴). شیخ انصاری در مکاسب در دلیل چهارم از ادلّهٔ بطلان عقد فضولی، متعرّض قول به حرمت بیع فضولی- که

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۰

گفته شود: حبس از آن روست که زن مشتری را فریب داده است، ولی دوباره همان بحث‌ها مطرح خواهد بود؛ البته باید توجه داشت تمامی این مباحث بر فرض صحت سند و واجد شرایط بودن «ایاس» برای فتوا و صدور حکم مطابق کتاب اللّه و سنّت پیامبر، مطرح است.

ح) گفته شده کودکی که تاجر است و کسی که مال دیگری را تلف کرده، برای تأدیب زندانی می‌شوند

. سرخسی: کودک تاجر در مورد مجازات زندان مانند مرد است؛ یعنی مجازات حبس در مورد او اعمال می‌شود؛ چرا که کودک را برای حقوق مردم مورد مؤاخذه قرار می‌دهند و در این صورت ظلم او محقق شده است و کودکی که کالا-یی را از بین می‌برد، ضامن قیمت آن می‌شود و [اگر] کودک، پدر یا وصی پدر دارد که تاجر نیستند، در چنین مواردی او مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و حبس در مورد وی اعمال می‌شود.

ذکر نشده است که آیا کودک حبس می‌شود یا پدرش یا وصی او، ولی صحیح آن است که ولیّ او زندانی می‌شود و در همین کتاب جملاتی آمده که بر همین حکم دلالت دارد، چرا که آن را با همین لفظ مقیّد نموده است. این بدان جهت است که ظلم تنها از کسی محقق می‌شود که مأمور به ادای مال است. در چنین مواردی، ولیّ مأمور به اداست نه کودک.

بعضی گفته‌اند: حبس برای کودک در این مورد برای تأدیب است تا دیگر مرتکب چنین خطاهایی نشود، ولی تأدیب تنها در مواردی متصور است که شخص از روی عمد و قصد مرتکب تجاوز و تعدی شود، امّا آن چه از روی خطا از او صادر شود نمی‌تواند مستوجب تأدیب باشد؛ اگر کودکی که پدر و وصی ندارد، مال شخصی را نابود کند و خود، خانه، مملوک و کالا داشته باشد، حبس نمی‌شود، ولی قاضی در چنین موردی با توجه به اوضاع و احوال، اگر بخواهد او را برای فروش قسمتی از اموال کودک وکیل قرار می‌دهد و طلب‌کار به این وسیله حقّ خود را وصول می‌کند و اگر پدر یا وصی داشت که می‌توانستند اموال او را بفروشند در این صورت، کودک حبس نمی‌شود و صحیح آن است که کسی حبس می‌شود که مأمور به پرداخت بدهی اوست به همان دلیل که گذشت و کودک حبس نمی‌شود مگر برای تأدیب. «۱»

نظر نگارنده: عموم قاعدهٔ «من أتلف » ... کودک را هم شامل می‌شود. پس او مخاطب

متضمن تصرف باشد- شده است. نک: ج ۸، ص ۲۱۴.

(۱). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۱

و مأمور به اداست، ولی ادا پس از بلوغ بر او واجب می‌شود و موردی برای حبس ولی وجود نـدارد؛ چرا که هیـچ‌کس گناه دیگری را بـه دوش نمی‌کشـد و علاوه بر آن، حبس کـودک برای تـأدیب متوقـف بر آن است کـه تـأدیب شامـل حبس هم بشـود و تعزیر کودک هم به موارد خاصّی مانند دزدی و ... منحصر نباشد.

ط) بعضی قائل به حبس شفیعی شده‌اند که فوری ثمن را نپردازد

، کما این که این فتوا از ابو حنیفه و ابو یوسف نقل شده است.

سمرقندی ...: سـپس قاضـی حکم به شفعه می‌کند، چه ثمن را حاضر کرده باشد و چه نکرده باشد. در روایت مشهور از ابو حنیفه و ابو یوسف نقل شده است و قاضـی به شـفیع امر می‌کند که بلافاصله ثمن را تسلیم نماید. پس اگر نپردازد او را حبس می‌کند و اخذ به شفعه نقض نمی‌شود؛ چرا که شفعه به منزلهٔ خرید است.

پس اگر مهلت بخواهد تا برود و ثمن را حاضـر کند، قاضی او را حبس نمی‌کند؛ زیرا هنوز از او مسامحه‌ای سر نزده است. اگر یک یا دو روز مهلت بخواهد، قاضی در صورت رضایت طرف مقابل به او مهلت می‌دهد وگرنه او را حبس می‌کند. محمد می‌گوید:

شایسته نیست تا آن زمان که ثمن را حاضر نکرده است، قاضی حکم به شفعه کند، بلکه آن‌گاه که ثمن را حاضر کرد، قاضی حکم به شـفعه می‌کند و به شـفیع امر می‌کند که ثمن را به مشتری تسـلیم نماید. پس اگر قاضـی پیش از حاضـر کردن ثمن حکم به شفعه کرد و به شـفیع فرمـان داد که ثمن را در همـان زمـان بپردازد و او گفت: تا یک یا دو روز یا یک ماه نمی‌توانم آن را حاضـر کنم و مشتری از پذیرفتن آن خودداری کرد، در این صورت حکم خود را فسخ نمی‌کند و اخذ به شـفعه را نمی‌شـکند، ولی او را به زندان می‌افکند. «۱»

نظر نگارنـده: اگر شـفیع از تسـلیم ثمن عاجز ماند یا در پرداخت آن مماطله کرد یا گریخت، حقّ او باطل می‌شود و در این صورت، حبس او تا زمان تسلیم ثمن معنا ندارد، و همین‌طور موردی برای حبس مشتری وجود ندارد.

محقق حلّی: در صورت ناتوانی شـفیع از پرداخت ثمن، یا مماطله و کوتاهی در پرداخت آن، یا فرار شـفیع، شفعه باطل می‌شود. اگر ادّعـا کنـد که ثمن نزد من حاضـر نیست به او سه روز مهلت داده می‌شود، اگر در این مـدت حاضـر نکرد، شـفعه باطل می‌شود. اگر شفیع بگوید که: ثمن در شهر دیگری است، چنان چه مشتری زیان نبیند به او به میزان

---

(۱). تحفهٔ الفقهاء، ج ۳، ص ۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۲

وصول مال به دستش مهلت داده می‌شود. «۱»

۲. حبس بدهکار مدّعی اعسار

اشاره

فقیهان به زندانی کردن بدهکار مدّعی اعسار، در صورت درخواست صاحب حق از حاکم، فتوا داده‌اند. پس اگر فقر او معلوم شود، او را رها می‌کننـد. این رأی شـیخ مفید در مقنعه و ابو الصـلاح حلبی در کافی فی الفقه، سلّار در مراسم، محقق، یحیی بن سـعید در جامع للشرائع و ... و از معاصران: امام خمینی، آیهٔ اللّه خوئی، آیهٔ اللّه خوانساری و...

است. بسیاری از اهل سنّت نیز به همین نحو فتوا داده‌اند، مانند ابن جلّاب در تفریع، موصلی در اختیار، ابن قدامه در مغنی و...

روایاتی نیز در این باب از امیر المؤمنین- علیه السلام- وارد شده است، همان گونه که در تهذیب الاحکام، استبصار، مسند زید و ...آمده است.

روایات و آثار

۱. روی الأصبغ بن نباته، عن أمیر المؤمنین علیه السّلام ... و قضی علی علیه السّلام فی الدین: أنّه یحبس صاحبه فإذا تبیّن إفلاسه و الحاجهٔ، فیخلّی سبیله حتی یستفید مالاً؛ «۲»

حضرت علی- علیه السلام- در مورد بدهکاری چنین حکم کرد: شخص بدهکار حبس می‌شود. پس اگر افلاس و استیصال او روشن و آشکار شود او را رها می‌کنند تا مالی به دست آورد.

مجلسی دوم می‌گوید: ظاهر آن است که به فتح دال، یعنی دین مورد نظر بوده و آن را ذکر کرده است، بدان جهت که در حبس، مورد غالب، همان است: احتمال اختصاص هم وجود دارد؛ زیرا غیر آن حکمی شدیدتر دارد و می‌تواند به کسر دال، یعنی دین هم باشد، که در این صورت تمامی موارد را شامل می‌شود. «۳»

۲. عنه [محمد بن الحسن الصفّار] عن محمد بن الحسین، عن محمد بن یحیی، عن غیاث، عن أبیه: إنّ علیا علیه السّلام کان یحبس فی الدین، فإذا تبیّن له إفلاس و حاجهٔ، خلّی سبیله حتی یستفید مالاً؛ «۴»

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۲۵۵؛ نک: جواهر الکلام، ج ۳۷، ص ۲۸۱.

(۲). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۹، ح ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۳۲، ح ۱۹.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۵، ص ۵۴۳.

(۴). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۹۶، ح ۵۷؛ استبصار، ج ۳، ص ۴۷، ح ۳؛ نهایه، ص ۳۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۳

علی- علیه السلام- در بدهکاری حبس می‌کرد، پس اگر افلاس و حاجتمندی او آشکار می‌شد، او را رها می‌کرد تا مالی به دست آورد.

مجلسی دوم می‌گوید: موثق است ... والد (مجلسی اوّل) می‌گوید: ظاهر آن است که حبس در موردی خواهد بود که مورد دعوا مال باشد یا برای او مالی باشد، مانند مهر. «۱»

۳. محمد بن علی بن محبوب، عن إبراهیم بن هاشم، عن النوفلی، عن السکونی، عن جعفر، عن أبیه علیهما السّلام: إنّ علیّا علیه السّلام کان یحبس فی الدین، ثم ینظر، فإن کان له مال أعطی الغرماء، و إن لم یکن له مال دفعه إلی الغرماء، فیقول لهم: اصنعوا به ما شئتم؛ إن شئتم آجروه و إن شئتم استعملوه «... ۲»

علی- علیه السلام- در مورد بدهی به حبس می‌انداخت، سپس توجه می‌کرد، اگر مالی داشت، آن را به بدهکاران می‌داد و اگر

مالی نـداشت، او را به طلب‌کاران تحویل می‌داد و می‌گفت: هر کاری می‌خواهیـد با او بکنیـد؛ اگر خواستیـد او را به اجیری دهید و اگر خواستید، او را به کار بگیرید.

سخنان بزرگان در مورد این حدیث

الف) شیخ طوسـی: این روایت و روایت طلحهٔ بن زید «۳» با خبر زراره منافاتی نـدارد که در آن آمـده است: جز در سه موردی که ذکر کرده حبس نمی‌کرد؛ چرا که در آن، دو چیز احتمـال دارد: یکی اینکه آن حضـرت به عنـوان مجـازات جز آن مـوارد را حبس نمی‌کرد.

وجه دوم اینکه آن حضرت جز در موارد مذکور حبس طولانی را اعمال نمی‌کرد؛ زیرا حبس در مورد بدهکاری تنها تا زمانی است که وضـعیت او روشن شود، پس اگر هیـچ چیز نداشت و این آشـکار شد، او را رها می‌کنند وگرنه او را- به شـکلی که گذشت- به پرداخت بدهی الزام می‌نمایند. «۴»

ب) ابن ادریس: این روایت صـحیح نیست؛ چرا که با اصول مـذهب ما مخالف و با مفاد قرآن کریم نیز متضاد است. خداونـد متعال می‌فرماید: وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ

---

(۱). ملاذ الاخیار، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۰، ح ۴۵.

(۳). مجلسـی می‌گویـد: مثـل اینکه سـهو قلم روی داده است. درست آن، روایت غیـاث بن ابراهیم است. ملاـذ الاخیـار، ج ۱۰، ص ۲۰۷.

(۴). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۰، ذیل ح ۴۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۴

إِلی مَیْسَـرَةٍ؛ «... ۱» اگر [بـدهکارتان] تنگـدست باشـد، پس تـا زمـان گشایش، مهلتی [به او دهیـد ...] در این آیـهٔ شـریفه چیزی از بکارگرفتن یا به اجیری دادن نیامده است، تنها شـیخ ابو جعفر طوسـی در نهایه چنین احتمالاتی را برای طرح ایراد- و نه آن که بدان معتقد باشد- آورده است و در مسائل خلاف از این دیدگاه برگشته و گفته است «...: ۲»

ج) شـیخ حر عـاملی: می‌تـوان این روایت را حمـل کرد بر اجیر قرار دادن کسـی که عـادت دارد خود را اجیر قرار دهـد یـا واداشـتن شخص به کـاری که معمولاـ به همان کار می‌پردازد؛ چرا که- هم در این باب و هم در باب دین و هم در دیگر ابواب- مکررا گفته شـده که واجب است به فرد معسر مهلت داده شود، تا آن زمان که توان پرداخت بـدهی خود را پیـدا کنـد. این را بعضـی از فقیهان شیعه بیان کرده‌اند. «۳»

د) سیّد عـاملی: این روایت علاـوه بر ضـعف سـندش- همـان گونه که مشاهـده می‌شود- بـا عقل و نقل مخالف است. اصولا حبس کردن شـخص پیش از تحقق سـبب آن، امری غیر معقول است. مسـلط کردن شخصـی بر دیگری تا هر کاری بخواهـد با او بکند، با وجود ناتوانی او از پرداخت بـدهی از اموری است که هم عقل و هم نقل- اعم از کتاب و سـنّت- آن را منع می‌کنند؛ مواردی مانند آیهٔ شریفهٔ ... فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ و روایات متعدد- همان گونه که گذشت. «۴»

ه) مجلسـی اوّل: ممکن است که از باب تعزیر باشـد؛ یعنی آن حضـرت می‌دانسـته است که مالی دارد، ولی انکار می‌کنـد. بایـد این حدیث را چنین توجیه کرد تا با ظاهر آیهٔ شریفه و روایات دیگر منافات نداشته باشد. «۵»

و) مجلسـی دوم: علّامه والـد- روّح اللّه روحه- می‌گوید: ممکن است سپردن او به طلب‌کاران یک نوع تعزیر باشد، آن هم به جهت

اتلاف اموال و صرف آن‌ها در مسیرهای نامشروع. یا باید گفت آن حضرت می‌دانست که مال دارد و پنهان کرده و در صورتی که او را به طلب‌کاران واگذارد، خواهد پرداخت. تا اینجا کلام پدر تمام می‌شود. این روایت،

---

(۱). بقره (۲) آیهٔ ۲۸۰.

(۲). سرائر، ج ۲، ص ۱۹۶.

(۳). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۳، ص ۱۴۸، ذیل ح ۳.

(۴). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۷۳.

(۵). روضهٔ المتقین، ج ۶، ص ۸۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۵

بنابر مشهور ضعیف است. «۱»

۴. عن علی: إذا حبس القاضی رجلا فی دین، ثم تبیّن له إفلاسه و حاجته، أخرجه حتی یستفید مالا؛ «۲»

از حضرت علی نقل شده است: اگر قاضی کسی را به جهت بدهی حبس کرد و سپس افلاس و ناتوانی او برایش آشکار شد، او را از حبس بیرون می‌آورد تا به دنبال کسب معاش برود.

۵. روی عن الحکم، عن علی- رضی اللّه عنهم: إنّه أتی فی امرأهٔ باعت هی و ابنها خادما لزوجها، فقدم الزوج و قد ولدت الجاریهٔ، فقضی للزوج بالجاریهٔ و ولدها، و حبس المرأهٔ و ابنها؛ یعنی بدین المشتری؛ «۳»

حکم از علی نقل کرده: در مورد زنی دعوایی مطرح شد که او و پسرش، کنیزی را که متعلّق به همسرش بود فروختند، پس آن‌گاه که زوج برگشت ملاحظه کرد کنیزش پس از فروش اولادی هم به دنیا آورده است. آن حضرت حکم کرد که کنیز و فرزندش از آن زوج باشند و زن و پسرش را هم به حبس فرستاد. البته این حبس به جهت بدهیشان به مشتری بود.

۶. ابن وهب، عن ابن لهیعهٔ، عن عبید اللّه بن أبی جعفر: إنّ عمر بن عبد العزیز کان لا یسجن الحرّ فی الدین، یقول: یذهب فیسعی فی دینه خیر من أن یحبس و إنّما حقوقهم فی مواضعها التی وضعوها فیها صادفت عدما او ملاء؛ «۴»

عمر بن عبد العزیز هیچ‌گاه فرد آزادی را به جهت بدهی حبس نمی‌کرد و می‌گفت: اگر برود و کار و تلاش کند تا بدهی خود را بپردازد بهتر از آن است که زندانی شود. حقوق مردم در جاهایی است که در آن موارد، حقوق را وضع کرده‌اند، حال می‌خواهد مطابق باشد یا نباشد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: اگر طلب‌کار به جهت امتناع از ادای بدهی خواستار حبس بدهکاری شود که خود به دین خود اقرار کرده است، قاضی او را حبس می‌کند، اگر پس از حبس او

---

(۱). ملاذ الاخیار، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

(۲). مسند زید، ص ۲۶۲.

(۳). جامع کافی (به نقل از: حاشیهٔ مسند زید، ص ۲۶۵).

(۴). مدونهٔ الکبری، ج ۵، ص ۲۰۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۶

آشکار شد که فردی نادار و بی‌چیز است و نمی‌تواند از عهدهٔ پرداخت آن چه بدان اقرار کرده برآید، او را آزاد می‌کند و به او دستور می‌دهد که حقّ طرف مقابل را بپذیرد و بکوشد که از عهدهٔ پرداخت آن برآید. «۱»

نیز می‌گوید: اگر منکر پس از سوگند خوردن از انکار خود پشیمان شد و به حقّ دیگری اعتراف کرد، حق بر او لازم می‌شود و باید از عهدهٔ پرداخت آن برآید و اگر چنین نکرد قاضی می‌تواند او را محبوس سازد. پس اگر ادّعای اعسار یا ضرورت کند و بگوید: آن سوگند که یاد کردم از ترس حبس بود، ولی بعدها به جهت سوگند دروغ از خداوند ترسیدم و به بدهی خود اعتراف نمودم، در این صورت، چنان چه واقعا همان‌گونه بود که ادّعا می‌کرد، قاضی او را حبس نمی‌کند و به او مهلت می‌دهد، ولی اگر صحت ادّعای ناداری او روشن نشود، می‌تواند او را حبس کند تا آن زمان که طرف مقابل اعلام رضایت نماید. «۲»

۲. ابو الصلاح حلبی ...: اگر ادّعای ناداری کند و طلب‌کار ناداری وی را منکر شود، و شاهدی هم در کار نباشد، قاضی توقف می‌کند تا یکی از جهات برای او روشن شود و به مقتضای آن حکم نماید، پس اگر ناداری او ثابت شود و او قبلا وی را حبس کرده باشد، او را آزاد می‌نماید. «۳»

همو می‌گوید: جایز نیست برای کسی که می‌داند بدهکار او بی‌چیز است، او را حبس کند، در حالی که به بدهی خود اقرار دارد، و او را به جهت انکارش سوگند دهد. «۴»

در جای دیگر می‌گوید: کسی که اقرار به بدهی خود کرده یا علیه او به بدهکاری‌اش شهادت داده شده، اگر ادّعای ناداری کند و حاکم از صحت ادّعای او آگاه باشد، یا شاهدانی بدان شهادت دهند، او را حبس نمی‌کند، ولی بر او مقرر می‌کند از درآمدش، آن چه از مخارج خود و خانواده‌اش اضافه باشد، به طلب‌کار بپردازد. ولی اگر ناداری او نزد قاضی معلوم نباشد و شهادتی نیز بر آن اقامه نشود، او را حبس می‌کند و به تحقیق دربارهٔ ادّعای او می‌پردازد. اگر اعسار وی روشن شد او را از حبس آزاد می‌کند و در مورد حقوقی که بر عهده دارد، به اقداماتی که ذکر آن گذشت، عمل می‌نماید. «۵»

---

(۱). مقنعه، ص ۷۲۳.

(۲). همان، ص ۷۳۳.

(۳). کافی فی الفقه، ص ۳۴۱.

(۴). همان، ص ۴۴۳.

(۵). همان، ص ۴۴۷.

۳. سلّار بن عبد العزیز: از جملهٔ واجبات این است که ادّعای مدّعی را بشنود و از مدّعی علیه دربارهٔ موضوع مورد ادّعا سؤال کند. اگر اقرار کرد و خود اقدامی برای پرداخت بدهی انجام نداد، او را به ادای دین مورد اقرار الزام می‌کند، پس اگر به وظیفهٔ خود عمل نکرد، به طرف او امر می‌کند که او را همراهی کند تا رضایتش را جلب نماید. اگر طرف مقابل درخواست حبس او را به جهت بدهی نمود، او را حبس می‌کند و اگر ناداری او آشکار شد آزادش می‌کند. «۱»

۴. محقق حلّی ...: و اگر مالی آشکار نداشته باشد و ادّعای ناداری کند، اگر قاضی بینه‌ای بر ادّعای او ملاحظه کرد، بدان حکم می‌کند و اگر بینه‌ای نبود و در اصل از وی مالی شناخته شده بود یا اصل دعوا مال بود، در این صورت حبس می‌شود تا ناداری‌اش ثابت شود «... ۲»

۵. یحیی بن سعید: اگر حاکم وضع او را نداند، وی را حبس می‌کند تا موضوع روشن شود، پس وقتی ناداری او روشن شد، او را رها می‌کند و به او امر می‌کند که برای خود و خانواده‌اش به کار و تلاش بپردازد و به طور معمول آنان را اداره کند، نه اسراف کند

و نه سخت‌گیری و آن چه را از هزینهٔ خود و عیالش اضافه باشد برای بدهی خود پرداخت نماید. «۳»

نیز می‌گوید: آن‌گاه که ادّعای مدّعی را شنید، از مدّعی علیه سؤال می‌کند، اگر اعتراف کرد، او را به ادای آن الزام می‌کند و این در صورتی است که بداند او توان پرداخت آن را دارد، یا اصل و خواستهٔ دعوا، مالی باشد که از دیگری گرفته است. اگر از پرداخت بدهی خودداری کرد و طرف مقابل درخواست حبس او را نمود، او را حبس می‌کند ... و اگر وضع وی را نداند او را حبس می‌کند، تا وضع او روشن شود. «۴»

۶. علّامه حلّی: اگر ناداری ثابت شود، قاضی- بنابر آنچه گذشت- وی را آزاد می‌کند. پس اگر طلب‌کاران پس از مدتی بازگشته، ادّعا کردند که مالی به دست آورده است و او انکار نمود، قولش در صورت عدم وجود بینه، همراه با سوگند پذیرفته می‌شود و طلب‌کاران باید بینه اقامه کنند. پس اگر مدّعیان دو شاهد آوردند و آنان شهادت دادند که در

---

(۱). مراسم، ص ۲۳۰.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۹۵.

(۳). جامع للشرائع، ص ۲۸۴.

(۴). همان، ص ۵۲۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۸

دست او مالی دیده‌اند و او در آن مال تصرف می‌کرده و طلب‌کاران آن را از او گرفته‌اند، اگر او بگوید: این مال را از فلان شخص به ودیعه و یا مضاربه گرفته‌ام و آن شخص نیز او را تصدیق کند، قاضی به نفع او حکم می‌کند و طلب‌کاران حقّی در آن مال نخواهند داشت.

حال آیا طلب‌کاران می‌توانند او را سوگند دهند که با شخص مورد نظر تبانی نکرده بوده و یا اینکه از روی تحقیق اقرار نموده است؟ آن چه به نظر نزدیک‌تر می‌رسد این است که نمی‌توانند؛ چرا که اگر او از اقرارش برگردد، از او پذیرفته نخواهد شد. بنابراین، سوگند دادن او معنایی نخواهد داشت، ولی این احتمال هم وجود دارد که گفته شود: می‌توان او را سوگند داد؛ چرا که به هر حال ممکن است تبانی واقع شده باشد. در این صورت، اگر از سوگند خوردن امتناع کرد، حبس می‌شود تا یا مال را تسلیم نماید و یا سوگند بخورد. بدان جهت که اگر اقرار به تبانی کند، با وجود تصدیق دیگری به جهت مال زندانی می‌شود. «۱»

۷. همو: پس اگر ادّعای ناداری کرد و صداقتش- چه با بینه‌ای که از حال و وضع او آگاه است و چه با تصدیق طرف مقابل- ثابت شد حبس او جایز نخواهد بود و تا زمانی که توانمند شود به او مهلت داده می‌شود. اگر در حال فقر از دنیا رفت، بدهی از او ساقط می‌شود، ولی اگر معلوم شود که دروغ می‌گوید، او را حبس می‌کنند تا بدهی را پرداخت نماید. اگر وضعش روشن نباشد، حاکم تحقیق می‌کند. اگر ناداری‌اش ثابت شد، به او مهلت داده می‌شود و ضروری نیست که او را تحویل طلب‌کاران بدهند تا او را به کار بگمارند. اگر وضع او نامعلوم و مبهم باشد، در صورتی که سابقهٔ داشتن مال از او دانسته شود، یا اصل و خواستهٔ دعوا، مال باشد، او را حبس می‌کند تا ناداری‌اش ثابت شود، در غیر این صورت باید برای فقر خودش سوگند یاد کند. امّا اگر از سوگند خوردن خودداری کند، مدّعی سوگند یاد می‌کند و او حبس می‌شود. «۲»

در باب «حجر» می‌گوید: اگر مالی برای او آشکار نشود و بینه‌ای هم بر ادّعای خود مبنی بر اعسار اقامه ننماید، حبس می‌شود تا ناداری‌اش روشن شود و این، در صورتی است که از پیش مالی برای او شناخته شده باشد و یا اصل و خواستهٔ دعوا، مال باشد، وگرنه سخن او پذیرفته می‌شود و پس از سوگندی که یاد می‌کند، نیازی به اقامهٔ بینه بر مدّعای خود ندارد. «۳»

---

(۱). تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۹.

(۳). همان، ج ۱، ص ۱۷۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۰۹

۸. شهید اوّل: ملاک حبس این است که احقاق حقّی متوقف بر آن باشد و در مواردی ثابت می‌شود ...: و زمانی تشخیص وضع او در موضوع عسر و یسر مشکل می‌شود که خواسته و اصل مورد ادّعا، مال باشد یا سابقا از وی مالی شناخته شده باشد و ناداری او هم ثابت نشده باشد. در این صورت، حبس می‌شود تا یکی از دو حال معلوم شود. «۱»

همو در لمعة الدمشقیه می گوید: اگر ادعای ناداری کند حبس می‌شود تا آن را ثابت کند. پس اگر ثابت کند آزاد می‌شود. «۲»

۹. شهید ثانی: پس از ادّعای ناداری و پیش از اثبات آن، تنها در صورتی شخص محبوس می‌شود که اصل بدهی مال باشد؛ مانند قرض، یا عوض مال باشد؛ مانند ثمن مبیع. اگر این دو امر منتفی باشند؛ مثلا اصل بدهی ناشی از جنایت و اتلاف باشد، قول او در مورد ناداری، به دلیل اصالت عدم وجود مال با سوگندش پذیرفته می‌شود. امّا مصنّف مطلب را به صورت مطلق ذکر کرده و این بدان جهت است که در آن بحث، دین مورد بررسی بوده است و از این رو، مصنّف ضرورتی به ذکر قیود فوق احساس نکرده است. «۳»

۱۰. شیخ بهائی: اگر اقرار به طلب طلب‌کار نماید، ولی مدّعی شود بی‌چیز است...

پس اگر نتواند ناداری‌اش را ثابت کند، حاکم او را حبس می‌کند تا وضع او معلوم شود. «۴»

۱۱. سیّد عاملی: بحث دربارهٔ جمع بین اخبار باقی ماند. صدر هر دو روایت اصبغ و ابراهیم «۵» - که ذکرشان گذشت- دلالت دارد بر اینکه امیر المؤمنین- علیه السلام- به جهت بدهی حبس می‌کرد، ولی حمل می‌شوند بر موردی که بینه قائم می‌شد که او توانمند است، یا دانسته می‌شد که مالی دارد، یا اینکه اصل دعوا مال بود. امّا اگر بی‌چیزی او با شهادت شهود مطلع بر واقع امر او ثابت می‌شد، آزاد می‌شود. و یا حمل می‌شوند بر اینکه مقصود از حبس معنای مجازی آن باشد که عبارت است از: مراقبت و رها نگذاشتن او در موارد مجهول تا زمانی که تحقیق و بررسی قاضی انجام شود، وگرنه حبس مجازات است و اعمال آن پیش از استحقاق وجهی ندارد. همان‌گونه که روایت سکونی دربارهٔ آن زن چنین دلالت

---

(۱). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۹۲؛ مثل همین نظر را فاضل مقداد دارد. نک: نضد القواعد الفقهیه، ص ۴۹۹.

(۲). روضة البهیّه، ج ۴، ص ۳۹.

(۳). همان.

(۴). جامع عباسی، ص ۳۵۹ و نک: ص ۳۵۴.

(۵). ما در بحث «حبس خودداری‌کننده از ادای دین» آن دو روایت را آوردیم.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۱۰

دارد: زمانی که از ناداری زوج خبردار شود او را حبس نمی‌کند. «۱»

در توضیح کلام مصنّف: «حبس می‌شود تا ناداری‌اش ثابت شود» می گوید: اثبات ناداری با شهادت شاهدانی که از واقع مسائل مربوط به او خبر دارند، محقق می‌شود.

اصل، بقای مال است و عدم تلف آن، و ظاهر نمی‌تواند در مقابل استصحاب و اصل عدم ایستادگی کند، به ویژه آن که مسأله- همان گونه که واضح است- مورد اجماع است. در تذکرة الفقهاء می گوید: آن‌گاه که او را حبس کرد، به طور کلی از او غافل

نمی‌شود، اگر غریب باشد و نتواند شاهدی اقامه کند، قاضی کسی را برای او مأمور می‌کند تا از محل ولادت و نقل و انتقالات او پرس‌وجو کند و تا حدّ ممکن به اوضاع و احوال او آگاهی یابد، پس اگر ظنّ غالب بر بی‌چیزی او پیدا کرد، نزد قاضی شهادت می‌دهد تا حبس او به عنوان مجازاتی دائمی تبدیل نشود.

با این کلام که در تذکرة الفقهاء آورده است، اعتراض جناب مقدس اردبیلی بر فقیهان امامیه ساقط می‌شود. وی اعتراض کرده بود: چگونه می‌توان او را حبس کرد، در حالی که ممکن است به واقع نادار باشد، مالش تلف شده باشد و شاهدی هم نداشته باشد، در چنین وضعی بدون اینکه وجه و دلیل روشنی مطرح باشد او را به مجازات حبس گرفتار کرده‌ایم. بعید است که بتوان او را حبس کرد، بلکه باید سوگند یاد کند که مالی نزد او باقی نمانده است. ایشان سپس این احتمال را هم مطرح کرده است که اصولاً نیازی به سوگند هم نباشد، ولی بعد گفته است: سوگند حتما باید انجام شود؛ چرا که دعوا مالی است. تا اینجا سخن مقدس اردبیلی به پایان می‌رسد، ولی باید گفت: این کلام او که می‌گوید:

حبس، مجازاتی بی‌وجه و بلا-دلیل است، خود سخنی بلا-وجه و بی‌دلیل است؛ چرا که بهترین دلیل آن استصحاب بقای موضوع است که اجماعی است و کسی با آن مخالفتی نکرده است و بقای نظام با این استصحاب امکان دارد، به علاوه اصل عدم هم، دلیل دیگری برای حبس است. باید توجه داشت که ظهور تلف شدن اموال مدّعی ناداری دلیلی قوی نیست و چگونه می‌تواند در مقابل این دو اصل قدرتمند مقاومت کند؟ به علاوه این ظهور از مدرکی شرعی ناشی نشده است. «۲»

۱۲. سیّد علی طباطبائی: اگر ادّعای ناداری کند، و البته نادار در نزد ما- همان‌گونه که

(۱). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۷۴.

(۲). همان.

در کنز العرفان آمده است- عبارت است از: ناتوانی بدهکار در ادای حقوقی که بر عهدهٔ اوست به جهت عدم مالکیت چیزی مازاد بر خانه، لباس متناسب با شئون، مرکب، خادم و همین‌طور خوراک یک روز و شب خود و افراد تحت تکفل او، که نفقهٔ ایشان بر او واجب است. در صورت ادّعای ناداری، اگر از او پیش از این سابقهٔ داشتن مالی وجود دارد، یا اصل و خواستهٔ دعوا، مال است، در این صورت باید بر تلف شدن مال، بینه اقامه نماید و اگر شاهدانی بر این امر نداشته باشد، حبس می‌شود تا ناداری او روشن شود و البته این قول کلام مشهور علماست و دلیل آن روایات و نصوصی است که در این امر وارد شده است. در روایات موثق و غیر موثق بسیار آمده که امیر المؤمنین- علیه السلام- برای بدهی حکم به زندان می‌کرد، ... ولی در روایت صحیح هم داریم که آن حضرت جز در سه مورد حکم به زندان نمی‌کرد ... ولی هر دو وجه بعید به نظر می‌رسند و به ویژه وجه دوم. البته این مطلب، اشکالی ایجاد نمی‌کند؛ چرا که ترجیح- به دلایل متعددی- با روایات گروه اوّل است که روشن‌ترین این دلایل، آن است که فقیهان مطابق این روایات فتوا داده‌اند و به آن روایت صحیح توجه نکرده‌اند؛ زیرا منحصر بودن حبس تنها در سه مورد جدا با اجماع مخالف است. «۱»

۱۳. آیهٔ اللّه خوانساری: گفته می‌شود: مقتضای آیهٔ شریفهٔ وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ «... ۲» و اخباری که دلالت بر حبس می‌کنند آن است که ناداری شرط است برای وجوب مهلت دادن. به عبارت دیگر، این دلایل می‌گویند: اگر ناتوان شد باید به او مهلت داد و بر طرف دیگر قضیّه دلالتی ندارند؛ یعنی دلالتی ندارد بر اینکه اگر توانمند بود می‌توان او را اجبار و یا حبس نمود. پس چنین نتیجه گرفته می‌شود که اگر ناداری او روشن نشد، در واقع شرط مهلت دادن احراز نشده و می‌توان او را اجبار و حبس نمود، حتی اگر توانمند بودن او ثابت نشده باشد. با قطع نظر از آیهٔ شریفه و روایات می‌توان گفت که: ناتوانی مانع از وجوب ادا و جواز مطالبه

است و نه اینکه توانایی او شرط وجوب ادا و جواز مطالبه باشد. ممکن است گفته شود: از روایت موثق «لیّ الواجد » ... پس از تفسیر مجازات به حبس می‌فهمیم که توانمندی او شرط جواز مجازات و حبس وی است. در این صورت، آن‌گاه که هنوز عدم مانع (عدم وجود عسر و ناتوانی) را احراز نکرده‌ایم، چه دلیلی برای جواز حبس داریم؟

---

(۱). ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۶۶.

(۲). بقره (۲) آیهٔ ۲۸۰.

مگر اینکه در شبههٔ مصداقیه به عموم یا اطلاق تمسک نماییم. ولی در بعضی از اخبار و روایات آمده است که می‌توان او را تا روشن شدن ناداری حبس کرد و شاید بدین جهت است که در مال مسلمان باید جانب احتیاط را رعایت نمود. «۱»

۱۴. محقق عراقی: اگر ادّعای ناداری کند، می‌گوید: ولی اشهر دو روایت از نظر عمل فقیهان، آن است که باید به او مهلت داده شود، بلکه این دیدگاه با حکم کتاب اللّه نیز موافق است و می‌دانیم که موافقت با کتاب اللّه، چون مخالفت با عامّه یکی از مرجحات است. این هم در موردی است که اصولاً ـ مدّعی ضعف سند روایت سکونی نباشیم و می‌دانیم که عمل فقیهان در این میزان نمی‌تواند جابر ضعف مذکور باشد. بنابراین، در چنین مواردی باید او را تا زمان توانمندی رها ساخت. «۲»

نظر نگارنده: حبس، نوعی مجازات است و تا آن زمان که مالدار بودن فرد ثابت نشده، در واقع موضوع مجازات محقق نگردیده است؛ چرا که «لیّ الواجد یحلّ عقوبته». امّا روایاتی که دلالت دارند بر اینکه باید بدهکار را تا زمان ثابت شدن ناداری حبس کرد، همگی گرفتار اشکالاتی در سند هستند. پس عدم حبس به حق نزدیک‌تر و با احتیاط سازگارتر است، مگر اینکه حبس را بر مراقبت و تحت نظر گرفتن و رها نگذاشتن او حمل نماییم، یا اینکه بگوییم: برای احتیاط در مال می‌توان او را حبس کرد. البته اگر مدّعی بینه‌ای اقامه کند یا بر توانمندی او سوگند یاد کند، حبس می‌شود تا ناداری‌اش ثابت شود. در چنین موردی استصحاب بقای مال هم- اگر دعوا مربوط به مال باشد- فایده‌ای نخواهد داشت؛ چرا که استصحاب بقای مال او را واقعا مالدار و توانمند نمی‌کند تا مجازاتش حلال گردد، مگر اینکه گفته شود: تعبدا مالدار محسوب می‌شود. دقت کنید.

آرای دیگر مذاهب

۱۵. بستی: شیخ می‌گوید: حدیث «لیّ الواجد » ... دلیل است بر اینکه شخص نادار را نمی‌توان حبس کرد؛ چرا که این حدیث تنها زمانی حبس او را مباح می‌شمارد که دارای مالی باشد و کسی که مالی ندارد، حبس او جایز نخواهد بود. دانشمندان در این امر اختلاف کرده‌اند: شریح عقیده داشت که هم توانمند و هم ناتوان باید حبس شوند. طرفداران رأی و

---

(۱). جامع المدارک، ج ۶، ص ۲۵.

(۲). شرح تبصره، کتاب «قضاء» ص ۷۸؛ نک: سبزواری، مهذّب الاحکام، ج ۲۷، ص ۸۹؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۷۵.

قیاس نیز بدین طریق رفته‌اند. مالک می‌گوید: ناداری که حقّش مهلت دادن است، نباید حبس شود. در مذهب شافعی آمده است که: اگر ظاهر حالش نشان دهندهٔ نادار بودن او باشد، حبس نمی‌شود، ولی آن کس که ظاهر حالش نشان دهندهٔ توانمندی‌اش باشد در صورت خودداری از پرداخت حق دیگری حبس می‌شود. بعضی از یاران شافعی شرط دیگری را نیز ادّعا نموده و به توضیح و بیان آن پرداخته است. «۱»

۱۶. ابن جلّاب: حبس براى حقوق: حاكم مى‌تواند هر كس را كه حقّى بر او واجب شده باشد، حبس كند و حبس در همهٔ حقوق- چه ناشى از معاوضهٔ مال باشد و چه ناشى از معاوضهٔ غير مال- واجب است [و لا حبس على معسر؛ نادار حبس نمى‌شود] و هر كس كه نادارى‌اش ثابت شود، مهلت دادن به او واجب است و حبس حدّ معيّنى ندارد. «۲»

۱۷. ابن حزم: اگر مالى نداشته، پس اگر حقوقى كه بر عهده دارد ناشى از بيع يا قرض باشد بدهى او مسلّم و به پرداخت آن الزام و حبس مى‌شود تا نادارى خود را ثابت كند و نمى‌توان او را از بيرون رفتن براى شاهد گرفتن بر نادارى منع كرد و طلب‌كاران را هم نمى‌توان از همراهى با او و حركت به همراه او يا وكيلش بازداشت. پس اگر اثبات كند كه از پرداخت بدهى ناتوان است، پس از سوگندى كه ياد مى‌كند، رها مى‌شود؛ بايد سوگند بخورد كه مال پنهانى ندارد. در اين صورت، طلب‌كار از همراهى با او منع مى‌شود و براى آنان به اجيرى وادار مى‌گردد و هرگاه مالى از او يافت شد، از سوى او به طلب‌كاران داده مى‌شود. «۳»

۱۸. موصلى: اگر حقّ مدّعى ثابت شد و او از قاضى حبس بدهكار را خواستار شد، وى را حبس نمى‌كند، بلكه به او دستور مى‌دهد از عهدهٔ پرداخت بدهى خود برآيد. پس اگر امتناع كرد وى را حبس مى‌كند و اگر بر نادارى اقرار كرد، او را رها مى‌كند. اگر مدّعى بگويد: او مالدار است و او بگويد: نادار هستم و قاضى از توانمندى او باخبر باشد، يا بدهى او در عوض مالى باشد؛ مانند ثمن و قرض يا ناشى از تعهدى باشد؛ مانند مهر، كفالت، بدل خلع و امثال آن، در اين صورت قاضى او را حبس مى‌كند و در موارد ديگر- اگر ادّعاى فقر نمايد- وى را حبس نمى‌كند، مگر اينكه بينه قائم شود كه مال دارد. در اين صورت او را حبس مى‌كند. اگر او را حبس كرد و مدتى گذشت كه ظنّ غالب ايجاد شد اگر مالى مى‌داشت آشكار مى‌شد و قاضى هم از وضع و حال او سؤال كرد و مالى از او شناخته

---

(۱). معالم سنن، ج ۴، ص ۱۷۹.

(۲). تفريع، ج ۲، ص ۲۴۷.

(۳). محلّى، ج ۸، ص ۱۷۲، مسألهٔ ۱۲۷۵.

نشد، او را رها مى‌كند؛ ولى اگر شاهدانى بر توانمندى او شهادت دادند، براى ابد حبس مى‌شود. «۱»

۱۹. ابن قدامه: هر كس كه حقّى بر عهدهٔ او ثابت و مدّعى نادارى شد، حبس مى‌شود تا آن‌گاه كه شاهدانى بياورد كه بر نادارى او گواهى دهند و كل قضيّه بدين صورت است كه، هر كس بدهى حالّى بر عهده‌اش ثابت گرديد و از او مطالبه شد و او نپرداخت، حاكم ملاحظه مى‌كند، اگر مالى آشكار داشت، به او دستور مى‌دهد كه بدهى خود را بپردازد.

اگر گفت: اين مال از آن ديگرى است، حكم اين مورد را در فصل پيشين بيان نموديم. ولى اگر مال آشكارى نزد او نيافت، او هم ادّعاى نادارى كرد، طلب‌كار نيز اين ادّعاى او را تصديق كرد، در اين صورت حبس نمى‌شود ... ولى اگر طلب‌كار او را تكذيب نمود، يكى از حالات زير مطرح خواهد بود:

يا اينكه قبلا از او مالى شناخته شده است و يا چنين سابقه‌اى ندارد. پس اگر سابقهٔ داشتن مال از او شناخته شده باشد، بدين صورت كه اين بدهى ناشى از معاوضه باشد؛ مثل قرض يا بيع، يا اصولا مالى غير از آن براى او شناخته شده باشد، در اين صورت قول طلب‌كار مقدّم خواهد بود و سوگند خواهد خورد. پس اگر سوگند ياد كند كه بدهكار داراى مال است، حبس مى‌شود تا اينكه شاهدان بر نادارى او گواهى دهند. ابن منذر مى‌گويد:

بيشتر كسانى كه از بين دانشمندان و قاضيان شهرهاى مختلف مى‌شناسيم و نظر آنان را مى‌دانيم عقيده دارند كه به جهت بدهى حكم حبس اعمال مى‌شود «... ۲»

۲۰. قرافی: حبس در هشت مورد تشریع شده است ...: چهارم: کسی که شناختن ناداری یا توانمندی او مشکل شده است. در این صورت او را حبس می‌کنند تا جویای اوضاع و احوال او شوند، پس آن‌گاه که وضعش روشن شد، به موجب آن، متناسب با توانایی یا ناتوانی او حکم می‌شود. «۳»

۲۱. احمد بن یحیی: نادار، یعنی کسی که چیزی غیر از موارد استثنا (مستثنیات دین) نداشته باشد. و بی‌چیز، یعنی کسی که مالش به اندازهٔ بدهی‌اش نیست و هر کس که ادّعای ناداری کند و ناداری در حقّ او ممکن باشد و از اوضاع و احوالش تنگدستی آشکار باشد و سوگند یاد کند، قولش پذیرفته می‌شود و بین او و طلب‌کارانش فاصله می‌افتد، فرد آزاد

---

(۱). اختیار، ج ۲، ص ۸۹.

(۲). مغنی، ج ۴، ص ۴۹۹.

(۳). فروق، ج ۴، ص ۷۹؛ فقه الاسلامی و ادلّته (به نقل از: فروق)، ج ۶، ص ۱۹۹.

اجیر نمی‌شود و به قبول بخشش دیگران، اخذ ارش عمدی، زن به ازدواج و یا اخذ مهر المثل اجبار نمی‌گردند. ولی اگر از حال او ناداری‌اش روشن نباشد، شاهدانی می‌آورد و سوگند یاد می‌کند، ولی این دو کار پس از آن است که حبس شود و آن قدر در حبس بماند که ظنّ غالب بر افلاس او ایجاد گردد و او می‌تواند طلب‌کارش را به سوگند در مورد آن چه می‌داند، وادارد. «۱»

۲۲. نزوی کندی: وقتی سررسید بدهی فرا رسید و آن را نپرداخت و استدلال کرد که قدرت پرداخت آن را ندارد، گفته شده: در این صورت نیز حبس نمی‌شود، مگر اینکه دارای فن و هنری باشد و نخواهد تن به کار بدهد، در چنین موردی حبس می‌شود تا به کار بپردازد یا عذر او شناخته شود. «۲»

فروع

الف) آیا مدّعی ناداری بدون سوگند کسی که مدّعی توانمندی اوست حبس می‌شود؟

از قواعد الاحکام و تذکرهٔ الفقهاء نقل شده: کسی که مدّعی توانمندی اوست سوگند یاد می‌کند و حکم به توانمندی او می‌شود. در نتیجه با او به صورت فردی توانمند و مالدار معامله می‌شود و حبس می‌گردد و از بعضی دیگر نقل شده: با او همچون فردی مالدار عمل می‌شود و به همین جهت بدون خواست مدّعی حبس می‌شود.

نراقی می‌گوید: شاید این امر مبتنی بر اختلاف در این است که آیا با نکول منکر، اگر حاکم سوگند را به مدّعی رد کند، حقّ مدّعی ثابت می‌شود! «۳»

ب) مدت حبس

اشاره

ذهبی: در حدیث از سلمهٔ بن سلیمان نقل شده و او این حدیث را به صورت مرفوع نقل می‌کند که، انسان به دلیل بدهی بیش از چهل روز حبس نمی‌شود. «۴»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: هرگاه بینه بر فقر و ناداری اقامه شد باید آن را فوری پذیرفت. شافعی

---

(۱). عیون الازهار، ص ۴۵۹.

(۲). مصنّف، ص ۲۱۰.

(۳). مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۴۸؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۹.

طبسی، نجم الـدین، حقوق زنـدانی و موارد زنـدان در اسـلام، در یک جلـد، بوسـتان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زنـدانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۴۱۵

(۴). میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۸۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۱۶

همین را گفته است. ابو حنیفه گفته: نادار دو ماه زنـدانی می‌شود. طحاوی گفته: یک ماه حبس می‌شود و چهار ماه نیز روایت شده، آن‌گاه سخن بینه پذیرفته می‌شود. دلیل ما بر این مطلب، اجماع و اخبار شیعهٔ امامیه است «... ۱»

۲. علّامه حلّی: گواهی شاهدان ناداری بلافاصله استماع می‌شود. احمد بن حنبل و شافعی نیز چنین فتوا داده‌اند؛ چرا که هر شهادتی که استماع آن بعد از مدتی جایز باشد، استماع فوری آن نیز جایز خواهد بود، همچون سایر شهادت‌ها؛ ولی ابو حنیفه می‌گوید: شهادت او را بلافاصـله نباید اسـتماع کرد و شـخص بی‌چیز حبس می‌شود. فقیهان و اصحاب در مورد ملاک و میزان حبس اختلاف نظر دارند. بعضـی گفته‌اند: نادار دو ماه حبس می‌شود، پس از آن به شهادت شاهدان رسیدگی می‌شود. طحاوی می‌گوید: یک ماه حبس می‌شود. سه مـاه و چهـار مـاه هم روایت شـده است، تـا آن‌گاه که قاضـی ظنّ غالب پیـدا کنـد که اگر مالی نزد او بود، آن را آشکار می‌کرد. ولی این سخن صحیح نیست وگرنه دیگر نیازی به استماع گواهی گواهان وجود نداشت. «۲»

۳. سیّد عـاملی: اگر نـاداری ثـابت شـد، دیگر حبس او جـایز نیست. وی می‌گویـد: به اتفـاق فقیهان ما- رضوان اللّه تعالی علیهم- و حنفیه مخالفت کرده‌اند. بعضـی گفته‌اند: پس از شـهادت شاهدان او را یک ماه حبس می‌کند. بعضـی گفته‌اند: دو ماه، بعضی سه و بعضی چهار ماه، تا آنجا که ظنّ غالب پیدا کند که اگر مالی می‌داشت تا این اندازه بر حبس صبر نمی‌کرد. «۳»

۴. مرحوم کنی: آن چه از ارزش و اعتبار شـهادت شاهدان به طور عموم و به ویژه برای قاضـی در رسـیدگی به مرافعات و مخصوصا از دو روایت اصبغ اسـتنباط می‌شود این است که پس از شـهادت شاهـدان بر ناداری کسـی که حقّی بر گردن اوست یا مالش- آن گونه که به تفصـیل گـذشت- تلف شـده، دیگر حبس او معنا ندارد، نه می‌توان او را به حبس افکند و نه می‌توان حبس وی را ادامه داد. آن چه در دو روایت پیش گفته آمده و امر به تحقیق کرده، شامل تحقیق به وسیلهٔ اخذ شهادت از شهود نیز می‌شود، و به همین جهت است که آن را بینه (روشن‌کننده) نامیده‌اند. این حکم بین فقیهان شـیعه مورد اختلاف نیست، بلکه هم اجماع محقق (محصّل) و هم اجماع منقول بر آن دلالت دارد. تنها اهل سنّت در این امر

---

(۱). خلاف، ج ۳، ص ۲۷۶.

(۲). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۲، ص ۵۸.

(۳). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۷۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۱۷

مخالفت‌هایی دارند که در بعضی از کتب به حنفیان نسبت داده شده و گفته شده که بعضی از ایشان، پس از شهادت شهود، حکم به یک ماه حبس می‌دهد و بعضی دو ماه و بعضی چهار ماه تا آن زمان که ظنّ غالب پیدا شود که اگر مالی می‌داشت، تا این اندازه بر حبس صبر نمی‌کرد، ولی این اشکال- علاوه بر آن چه گذشت- بر این دیدگاه وارد است که، اگر تنها ملاک، غلبهٔ ظن باشد، دیگر اختصاص و لزومی حتمی برای حبس او به مدت خاص و یا نیازی به شهادت شهود نمی‌بود؛ او را حبس می‌کردند تا ظنّ غالب حاصل شود. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۵. ابن قدامه: شهادت شاهدان بنا به نظر شافعی بلافاصله استماع می‌شود، ولی ابو حنیفه می‌گوید: بلافاصله شنیده نمی‌شود، بلکه او را یک ماه و به روایتی سه ماه و به روایتی دیگر، چهار ماه حبس می‌کنند تا ظنّ غالب برای قاضی حاصل شود که اگر مالی داشت آن را ظاهر می‌ساخت؛ ولی به عقیدهٔ ما، هر بینه‌ای که شنیدن آن پس از مدتی جایز باشد، استماع فوری آن نیز جایز خواهد بود؛ مانند بقیهٔ دلایل. اگر آن چه گفته‌اند صحیح باشد دیگر نیازی به بینه نخواهد بود. «۲»

۶. ابو دقیقه: دربارهٔ مدت حبس اختلاف کرده‌اند: گفته شده: دو ماه، یا سه ماه و بعضی آن را یک ماه و بعضی دیگر چهار ماه و گروهی نیز شش ماه تعیین کرده‌اند، و صحیح همان است که در ابتدا ذکر شد؛ زیرا مردم در تحمّل حبس یکسان نیستند و تفاوت‌های فراوان دارند، پس مسأله به انتخاب و رأی قاضی واگذار می‌شود. «۳»

ج) آیا به کسب و کار مجبور می‌شود؟

آیهٔ اللّه طبسی (در شرح قول علّامه حلّی: «وادار کردن نادار به کسب و کار جایز نیست»): به دلیل روایت سکونی از امام جعفر صادق- علیه السلام- از پدرش از علی- علیه السلام-. زنی علیه شوهرش اقامهٔ دعوی نمود که او نفقه نمی‌پردازد. مرد نادار بود، پس آن حضرت از حبس او خودداری کرد و فرمود: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً. با این تقریب که آن حضرت در مقام بیان بود و اگر کار و کسب- به دلیل ادای نفقه- بر او واجب بود، آن حضرت وی را بدان امر می‌نمود. اگر چه ممکن است گفته شود: چه بسا این روایت حمل

---

(۱). قضاء، ص ۲۱۲.

(۲). مغنی، ج ۴، ص ۵۰۰.

(۳). اختیار (در حاشیه)، ج ۲، ص ۹۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۱۸

می‌شود بر صورت عدم توانایی مرد بر کسب و کار. و به همین جهت است که اگر قادر به کار و کسب باشد اخذ زکات برای او حرام است. مضافا اینکه روایت دیگری هم از سکونی از امیر المؤمنین- علیه السلام- نقل شده که آن حضرت در مورد بدهی حکم به حبس می‌کرد سپس در کار او اندیشه می‌شد که ... اگر خواستید او را به اجیری بگیرید و اگر خواستید او را به کار وادار نمایید. پس آنچه در متن آمده که او را مطلقا نمی‌توان به کار و کسب وادار کرد، جای بحث و بلکه جای مخالفت و منع دارد، به ویژه برای بعضی از اشخاص که حرفه‌شان کار کردن و روزی درآوردن است. «۱»

نظر نگارنده: ولی ایشان- اعلی اللّه مقامه- در حاشیه‌ای که بر این جملهٔ استادش، آیهٔ اللّه اصفهانی دارد: «آیا بر او واجب است که به کار و کسبی مناسب شئون و توان و شرافتش بپردازد؟ دو وجه بیان شده و بلکه دو قول و نظر مطرح گردیده که احوط آن دو همان وجوب است» می‌فرماید: «این نظر نمی‌تواند بدون اشکال و تأمل باشد». «۲»

این دیدگاه ایشان با کلماتی که در ذخیرهٔ الصالحین از ایشان نقل شده تنافی دارد، ولی ممکن است که از نظرش در آنجا برگشته باشد و یا اینکه مورد اوّل، نـاداری باشد که فاقد خانه و محل کسب است و مورد دوم، ناداری باشد که محل کسب و خانه و... دارد.

و اللّه العالم.

د) آیا بدهکار نادار به طلب‌کاران سپرده می‌شود تا از او کار بکشند؟

در اینجا سه نظریه مطرح است:

نظر اوّل: آنچه علّامه در قواعد الاحکام آورده است: اگر ناداری‌اش ثابت شد، به او مهلت داده می‌شود و واجب نیست که او را به طلب‌کاران بسپارند تا از او کار بکشند «۳».

محقق در مختصر النافع می‌گوید: روایتی دال بر تسلیم او به طلب‌کاران آمده است و مشهورتر از آن آزاد کردن اوست. «۴» این همان نظر مشهور است، همان‌گونه که در مسالك الافهام، روضهٔ البهیّه، و مجمع الفائده و کفایهٔ الاحکام آمده است. ابن زهره نیز اجماع طایفه را نقل کرده، ظاهر کلمات سرائر نیز همین است به علاوه در قرآن کریم و روایات نیز، همین حکم آمده است.

---

(۱). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۵، ص ۱۶۳.

(۲). وسیلهٔ النجاهٔ (با تعلیقات مرحوم آیهٔ اللّه طبسی)، ج ۲، ص ۱۱۸.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۹.

(۴). مختصر النافع، ص ۲۸۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۱۹

نظر دوم: او را به طلب‌کاران بسپارند تا آن‌ها از او کار بکشند و یا او را به اجیری بگمارند، چه صاحب حرفه‌ای باشد و چه نباشد. سیّد عاملی می‌گوید: پس از تتبع فراوان، طرفداری برای این فتوا نیافتم. تنها شهید ثانی و صیمری این حکم را به شیخ نسبت می‌دهند که در نهایه گفته است و اردبیلی و خراسانی این حکایت را نقل می‌نمایند. ولی من خود در نهایه جستجو کردم و دیدم که شیخ در بحث دین، موافق مشهور است. وی در انتهای باب «قضا» روایات فراوانی آورده است که از جمله روایت امام صادق- علیه السلام- است که فرمود: علی- علیه السلام- برای بدهی حبس می‌کرد، ... و این روایت علاوه بر ضعیف بودن سندش- همان‌گونه که مشاهده می‌شود- با عقل و نقل نیز مخالف است؛ چرا که حبس شخص پیش از تحقق علت آن غیر معقول است و مسلط کردن کسی بر دیگری تا با او هرچه می‌خواهد رفتار کند، با وجود اینکه او واقعا از ادای بدهی ناتوان است، امری است که هم عقل و هم نقل آن را منع می‌کند، همان‌گونه که در آیهٔ شریفه آمده است: فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ. «۱»

نظر نگارنده: شاید کسانی که چنین نسبتی به شیخ داده‌اند، دچار اشتباه و خطا شده‌اند به صرف اینکه شیخ طوسی این فتوا را در نهایه آورده است. به همین جهت ابن ادریس از او دفاع کرده و گفته است «۲»: شیخ گرانمایهٔ ما ابو جعفر طوسی، فقط این نظر را ذکر کرده نه اینکه بدان معتقد باشد و در مسائل خلاف نیز برگشته و گفته است: اگر بدهکار، فقیر شود و آنچه در اختیار دارد

برای پرداخت بـدهی‌هایش کافی نباشـد، او را برای کار و کسب به اجیری وادار نمی‌کننـد تا درآمـدی کسب کنـد و به طلب‌کاران بدهد. «۳»

نظر سوم: فتوای ابن حمزه: اگر ناداری‌اش ثابت شد، چنان‌چه با حرفه‌ای آشـنا نباشد که بتواند از آن طریق کسب مال کند، قاضی او را آزاد می‌کند و به طلب‌کار دستور صبر می‌دهد؛ و اگر با حرفه و کاری آشنایی داشته باشد؛ او را به طلب‌کار می‌سپارد تا وی را به کار بگمارد و آنچه را از قوت او و خانواده‌اش زیادی بود، در عوض طلب خود، بستاند. «۴»

آیـهٔ اللّه خوانسـاری: معروف بین فقیهـان آن است که آنچه را دلالـت بر آزاد کردن او می‌کنـد، اخـذ می‌کنـد؛ چرا که از نظر عمل فقیهان از همه مشهورتر و از نظر سند از همه

---

(۱). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۷۳؛ نک: نراقی، مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۴۵۸ (بحثی مهم در این باب دارد).

(۲). سرائر، ج ۲، ص ۱۶۹.

(۳). خلاف، ج ۳، ص ۲۷۲، مسألهٔ ۱۵.

(۴). وسیله، ص ۲۷۴؛ نک: مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۷۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۲۰

صحیح‌تر و از نظر موافقت بـا کتـاب و اصـل از همـهٔ موارد دیگر موافق‌تر است، ولی ممکن است گفته شود: مـانعی از جمع بین دو طرف وجود ندارد و شاید آنچه در روایت سکونی آمده که باید او را به طلب‌کاران تحویل داد، برای خصوص تحویل دادن نیست، بلکه در واقع برای آن است که او مـالی به دست آورد و بـدهی خود را بپردازد. مگر اینکه کـاری که به او واگـذار می‌شود برای او موجب عسـر و حرج باشد، اگر چه از جهت عدم مناسبت و مخالفت با شأن او باشد وگرنه اگر آن کار موجب عسـر و حرج نباشد، چه بسا می‌توان آن را داخل در «میسره» دانست که در آیهٔ شریفه آمده است. «۱»

آیـهٔ اللّه گلپایگانی (آن‌گونه که در تقریراتش آمده): به عقیدهٔ من، اگر لفظ «معسـر» [نادار] ظهور داشـته باشد در کسـی که بالفعل، مـالی نـدارد، چه بتوانـد به سـادگی مـال به دست آورد و چه نتوانـد، در این صورت روایت اوّل، یعنی روایت دال بر مهلت دادن، با ظاهر قرآن موافق خواهـد بود؛ ولی اگر ظهور داشـته باشـد در کسـی که حتی به صورت بالقوّه هم مالی نـدارد، با ظاهر آیـهٔ شـریفه موافقتی نخواهد داشت. ظاهرا لفظ «معسر» بر کسی اطلاق می‌شود که مالی ندارد و قادر بر کسب مال هم نیست؛ چرا که بیشتر مردم از راه کـار و اجیر قرار دادن خود در صـنایع، حرفه‌ها و شـغل‌های مختلف و ... مخارج زنـدگی خود را تأمین می‌کننـد. ولی روایت سکونی که می‌گویـد: «اسـتعملوه » ... از جهت دیگری بـا قرآن مخـالف است و آن اینکه بر تحویـل دادن او به طلب‌کـاران دلالـت دارد؛ در حـالی که در قرآن کریم چنین چیزی وجود نـدارد. از سوی دیگر، احتمـال دارد که روایت سـکونی موافق بـا اصـل باشـد؛ یعنی اگر مـال بـدهکار از حقوق طلب‌کاران کمتر یا مساوی آن باشـد، قاضـی در صورت درخواست طلب‌کاران، برای حفظ حقوق ایشان، او را از تصـرف در اموالش منع می‌کنـد؛ زیرا تصـرف وی در مالش می‌توانـد موجب ضـرر به حقوق ایشان بشود، مگر اینکه آنان، خود بدین امر اجازه دهند. پس اگر بدهکار دارای حرفه و آشـنا به صـنعتی باشد که ما بازای مالی دارد و طلب‌کاران خواستار حفظ حقوقشان باشـند، قاضی باید او را از کار کردن برای خود بازدارد و او را به طلب‌کاران تسلیم کند تا او را به کاری وادار کنند و بتوانند از طریق به کارگیری او حقوق خود را استیفا کنند- و این همانند آن است که او را محجور اعلام کند و از تصرف در عین امـوالش بـازدارد- چرا که فرض مـا آن است که کـارش مـالیت دارد، پس روایت سـکونی مخـالف اصـل نخواهـد بود؛ زیرا اصـل، وجوب حفظ حقّ مردم است به

---

(۱). جامع المدارک، ج ۶، ص ۲۷.

هر گونه که ممکن باشد و پیش‌گیری از تضییع آن و تلاش در ادای آن. البته جایز نیست بدهکار را وادار به کاری کنند که موجب عسر و حرج او گردد و یا اینکه او را از طریقی غیر معمول به کسب مال اجبار نمایند؛ مثل اینکه او را به ازدواج امر کنند تا مهریه بگیرد و بدهی‌ها را بپردازد و یا به مردی، امر کنند که زوجهٔ خود را خلع کند تا عوض آن را بستاند و امثال اینگونه امور. «۱»

نظر نگارنده: آنچه ایشان بیان داشته، مضمونا همان است که مرحوم آیهٔ اللّه خوانساری ذکر نموده و بر دیدگاه‌های این دو بزرگوار، دو اشکال به نظر می‌رسد: اوّلا:

توسعه در معنای عسر و یسر تا این حد، به دلیل نیاز دارد. ثانیا: اینکه با قول مشهور (تسلیم بدهکار به طلب‌کاران) مخالف است.

ه) اگر بندهٔ مکاتب از پرداخت بعضی اقساط عاجز بماند، آیا او را حبس می‌کنند؟

بعضی به این مسأله اشاره کرده و قول به حبس را نفی نموده‌اند و روایتی نیز در این زمینه داریم:

۱. عن أمیر المؤمنین علیه السّلام إنّه قال: إذا أدّی المکاتب بعض نجومه و مطل بالباقی و عنده ما یؤدّی، حبس فی السجن و إن تبیّن عدمه أخرج یستسعی فی الدین الذی علیه؛ «۲»

علی- علیه السلام- فرمود: هرگاه عبد مکاتب بعضی از اقساط وامش را پرداخت و در باقی مماطله و مسامحه کرد؛ در حالی که می‌تواند بپردازد، زندانی می‌شود و اگر روشن شد که قدرت ندارد بیرون آورده می‌شود تا برای پرداخت، کار کند.

مدوّنهٔ الکبری: گفتم: به نظر شما، در فتاوای مالک اگر بندهٔ مکاتبی از پرداخت بعضی اقساط ناتوان باشد، آیا سلطان او را به خواست مولایش به زندان می‌افکند؟ گفت: مالک، در مورد مکاتب فقط حکم به ملامت و سرزنش او کرده است و نگفته که زندانی می‌شود.

ابن قاسم می‌گوید: من عقیده ندارم که حبس شود. سحنون می‌گوید: بدان جهت که کتابت، بدهیی نیست که بر ذمّهٔ شخص باشد، بلکه تنها نوعی از غش در معامله یا تخلف از انجام دادن تعهد است. «۳»

نظر نگارنده: اگر از پرداخت قسط ناتوان شود، مولا می‌تواند کتابت را فسخ کند و در چنین وضعی نوبت به حبس نمی‌رسد، اگر چه صبر و مهلت دادن مستحب است. در سند

---

(۱). قضاء، ج ۱، ص ۲۹۵.

(۲). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۱۱۸۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۶، ح ۴.

(۳). ج ۵، ص ۲۰۶.

روایت تأمل است.

محقق حلّی: کتابت بر دو نوع است: مشروط و مطلق ... مشروط آن است که در ضمن عقد مکاتبه بگوید: اگر نتوانستی اقساط مورد تعهد را بپردازی، دوباره به بندگی بازمی‌گردی. پس اگر ناتوان شد، مولا می‌تواند دوباره او را بندهٔ خود قرار دهد و آنچه را هم گرفته به او برنگرداند. ملاک ناتوانی نیز آن است که شخص یک قسط را تا نوبت قسط دیگر به تأخیر اندازد، یا آن‌که از اوضاع و احوال او دانسته شود توانایی آزاد کردن خود را ندارد. البته برای مولا- مستحب است در صورت ناتوانی مکاتب از

پرداخت، صبر کند و به او مهلت دهد. «۱»

۳. حبس بدهکار معسر، به هنگام صرف مال در حرام و یا در خلاف حق

اشاره

یکی از مواردی که تنها تقی الدین حلبی، از فقیهان امامیه، گفته است، حکم به حبس معسر و ناداری است که مال را در حرام صرف کرده، یا مخالف مذهب حق باشد. وی در این حکم، تنهاست؛ زیرا این حکم، دلیل خاصّی ندارد و بنابراین، تقیید یا تخصیصی بر اطلاقات و عمومات معتبر وارد نمی‌شود و اگر چه فقیهان فتوا داده‌اند که به چنین فردی نمی‌توان از زکات چیزی پرداخت، و در این مورد روایتی هم وارد شده است، ولی این سخن غیر از آن است که در صورت ناداری، به جواز حبس او حکم داده شود. اکنون سخن حلبی می‌آید و به تحقیق دربارهٔ مسأله می‌پردازیم:

حلبی می‌گوید: مکروه است که طلب‌کار، در صورت عدم نیاز به مال خود و با ظنّ به نیاز بدهکار به مهلت، طلب خود را مطالبه نماید. اگر بداند یا ظن داشته باشد که بدهکار از پرداخت آن ناتوان است، مطالبه برای او حلال نیست و به دادن مهلت الزام می‌شود، تا آن زمان که بدهکار توان پرداخت آن را پیدا کند. اگر بدهکار از اهل زکات باشد، می‌تواند طلب خود را از محل زکات با او محاسبه کند و اگر مخالف مذهب حق باشد یا آنچه را قرض گرفته در مسیر حرام صرف کرده باشد، می‌تواند او را حبس کند. «۲»

نظر نگارنده: در بعضی از نسخ عوض «فله حبسه؛ او را حبس کند» «فله حسابه؛ حساب او با طلب‌کار است» آمده که در این صورت از محل بحث خارج می‌شود.

---

(۱). نک: شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۲۵.

(۲). کافی فی الفقه، ص ۳۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۲۳

علاوه بر آنچه گذشت، اطلاقات وارده شامل این مورد است و برای بیان حکم آن آمده است و مخصّصی هم در این مورد خاص وجود ندارد. ابو الصلاح حلبی- رحمه اللّه- نیز در این مسأله منفرد است (در صورتی که نسخه، «حبسه» باشد)، مگر اینکه به روایتی یا دلیلی دست یافته باشد که به ما نرسیده است، یا قائل به این باشد که اطلاقات از مورد استقراض و صرف در حرام منصرف است. البته چنین تفصیلی در مورد صرف زکات آمده است؛ بدین معنا که اگر مال را در حرام صرف کرده باشد، امام نمی‌تواند بدهی او را بپردازد و مستحقّ زکات محسوب نمی‌شود. این امر در روایت منقول از امام رضا- علیه السلام- آمده و بر طبق آن فتوا نیز صادر شده است:

محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن سلیمان، عن رجل من أهل الجزیرة یکنّی أبا محمد، قال: سأل الرضا علیه السّلام رجل و أنا أسمع، فقال له: جعلت فداك، إنّ اللّه- عزّ و جل- یقول: وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلی مَیْسَرَةٍ «... ۱» أخبرنی عن هذه النظرة التی ذکرها اللّه- عزّ و جل- فی کتابه، لها حدّ یعرف إذا صار هذا المعسر إلیه لا بدّ له من أن ینتظر، و قد أخذ مال هذا الرجل و أنفقه علی عیاله و لیس له غلّة ینتظر إدراکها و لا دین ینتظر محلّه و لا مال غائب ینتظر قدومه؟ قال: نعم، ینتظر بقدر ما ینتهی خبره إلی الإمام، فیقضی عنه ما علیه من الدّین من سهم الغارمین، إذا کان أنفقه فی طاعة اللّه عزّ و جلّ فإن کان قد أنفقه فی معصیة اللّه فلا شیء له علی الإمام. قلت: فما لهذا الرجل الذی ائتمنه و هو لا یعلم فیما أنفقه فی طاعة اللّه أم فی معصیته؟ قال: یسعی له فی

ماله فیردّه علیه و هو صاغر؛ «۲»

مردی از اهالی جزیره «۳» مکنّا به ابو محمد روایت می‌کند که گفت: شنیدم که فردی از امام رضا- علیه السلام- سؤال کرد و چنین گفت: جانم به قربانت، خداوند عزّ و جل می‌گوید: وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَی مَیْسَرَةٍ برایم بگو میزان این انتظار که خداوند در کتابش از آن سخن گفته چقدر است؛ آیا میزانی دارد که بدانیم اگر نادار بدان حد رسید باید برای او صبر کنیم، در حالی که مال شخص را گرفته و صرف خانواده‌اش کرده و ما می‌دانیم که کشاورزیی ندارد تا منتظر رسیدن آن باشیم و طلبی هم از کسی ندارد تا منتظر فرارسیدن

---

(۱). بقره (۲) آیهٔ ۲۸۱.

(۲). کافی، ج ۵، ص ۹۳، ح ۵؛ تهذیب الاحکام (به نقل از: کافی)، ج ۶، ص ۱۸۵، ح ۱۰؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۳، ص ۹۱، ح ۳؛ نک: تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۷؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۶۲؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۳، وافی، ج ۱۸، ص ۷۸۹.

(۳). شاید جزیرهٔ اقور باشد که بین دجله و فرات، نزدیکی شام قرار دارد و شامل سرزمین مضر و بکر می‌شود، یا جریرهٔ ابن عمر تغلبی باشد که شهری بالای موصل است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۲۴

موعد آن باشیم، مالی هم در جای دیگری ندارد که منتظر آمدنش بمانیم؟ فرمود: آری، آن قدر منتظر می‌ماند تا خبر این قضیّه به امام برسد و امام از سهم غارمین، در صورتی که آن مال را در مسیر عبادت و بندگی خدا صرف کرده باشد، بدهی او را پرداخت کند، امّا اگر آن مال را در مسیر گناه و معصیت صرف کرده باشد، حقّی بر امام ندارد.

پرسید: پس این مرد که به او اطمینان کرده و نمی‌داند که آیا این مال را در مسیر عبادت یا گناه صرف کرده، چه حقّی دارد؟

فرمود: برای پرداخت بدهی او، در حالی که تحقیر می‌شود، برای طلب‌کار، کار می‌کند تا قرض خود را به او ادا کند.

مرحوم مجلسی فرمود: مجهول است. سیّد در مدارک فرمود: این روایت بسیار ضعیف است. از این رو، نمی‌توان در اثبات حکمی مخالف با اصل، بدان تمسّک جست و اصح این است که دادن زکات از سهم غارمین به کسی که دانسته نمی‌شود آن را در چه راهی خرج می‌کند، جایز است همان‌طور که مختار ابن ادریس و محقق و گروهی از علماست. «۱»

آرای فقیهان شیعه

۱. محقق حلّی: غارمین، کسانی هستند که بدهکاری در مسیر غیر گناه و معصیت آنان را گرفتار کرده است، پس اگر در مسیر گناه باشد، بدهی از طرف او پرداخت نمی‌شود. «۲»

۲. آیهٔ اللّه میلانی: این روایات اقتضا دارد که پرداخت بدهی بدهکار از محل زکات مقیّد شود به اینکه در راه معصیت نباشد. این را محقق در معتبر، صاحب مدارک و علّامه ذکر کرده‌اند که، حکمت آن این است اگر بدهی‌هایی که در راه معصیت و گناه مصرف شده از محل زکات جبران شود، موجب همراهی با رفتارهای ناپسند و کمک به گناه خواهد بود و به همین جهت بوده که بعضی از فقیهان فتوا داده‌اند حتی اگر توبه هم بکند نمی‌توان آن را از محل زکات پرداخت نمود و این با مذاق قدما سازگار است که سیّد بحر العلوم از آن بدین گونه تعبیر کرده که، زیر بنای غالب مسائل فقه بر روی ظن استوار است. سپس می‌گوید:

تذییل: روایات، صرف نشدن در معصیت را شامل می‌شوند، ولی متعرّض این

---

(۱). مرآة العقول، ج ۱۹، ص ۴۴.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۶۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۲۵

نشده‌اند که اگر خود بدهی ناشی از معصیتی باشد، چه حکمی دارد؛ مثلا اگر مالی را بدزدد و در مصارف زندگی‌اش صرف کند، در این صورت به مالک آن مال بدهکار می‌شود؟ حق این است که صرف زکات در چنین مواردی به طریق اولی جایز نخواهد بود. «۱»

۳. آیهٔ اللّه اصفهانی: روشن شد که شرط است بدهی در مسیر گناه و معصیت نبوده باشد و ملاک این نیست که قرض گرفتن از آغاز برای صرف در اینگونه مسیرها باشد، بلکه اگر قرض گرفتن او برای گناه نبود، ولی بعدها آن را در این مسیر مصرف کرد، در این صورت از این سهم به او پرداخت نمی‌شود، به خلاف اینکه اگر به عکس باشد. «۲»

۴. حبس مفلس، تا فروش اموالش

اشاره

معنای لغوی مفلس: آن کس که اموال خوب و ارزشمندش از بین رفته و اموال بی‌ارزش برایش باقی مانده و در نتیجه مالش بی‌ارزش شده است. از نظر شرعی مفلس کسی است که بدهی‌هایی بر ذمّه دارد و مال کافی برای پرداخت آن ندارد. این عنوان، هم شامل کسی می‌شود که مالش برای پرداخت بدهی کافی نیست و هم کسی که اصلا مالی ندارد. «۳»

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر مالی داشته باشد که برای پرداخت بدهی‌هایش کافی باشد، جز یکی از این دو حالت نخواهد بود: یا نشانه‌های بی‌چیزی در او ظاهر شده و یا نشده، پس اگر هنوز نشانه‌های بی‌چیزی در او ظاهر نشده؛ یعنی سرمایه‌اش باقی است و درآمدش در حدّ مخارجش است، در این صورت قاضی حکم حجر برای او صادر نمی‌کند، بلکه به او امر می‌کند اموالش را به فروش رسانده و بین طلبکاران قسمت کند و اگر چنین نکرد او را حبس می‌کند. اگر در حبس هم در این جهت اقدامی نکرد، قاضی، خود به فروش اموال او اقدام می‌نماید. «۴»

---

(۱). محاضرات فی الزکاة، قسمت دوم، ص ۱۱۶.

(۲). وسیلة النجاة، ج ۱، ص ۱۹۹؛ نک: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۰۹؛ وسیلة النجاة (با تعلیقات آیة اللّه گلپایگانی)، ج ۱، ص ۲۹۵.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۷۱؛ نک: جوهری، صحاح اللغه، ج ۲، ص ۲۴۶.

(۴). مبسوط، ج ۲، ص ۲۷۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۲۶

۲. همو ...: انسان، آن‌گاه که گرفتار بدهی‌هایی شد، به یکی از این دو صورت است: یا اینکه مالی آشکار در دست دارد و یا اینکه ظاهرا مالی در اختیار ندارد. اگر ظاهرا مالی در اختیار داشته باشد، بر او واجب است که آن را بفروشد و از قیمت آن بدهی‌های خود را بپردازد. اگر از این کار خودداری کرد، قاضی اختیار دارد؛ اگر خواست او را حبس و تعزیر می‌کند تا اموال خود را بفروشد و اگر مصلحت دانست، خود قاضی بدون کسب اجازه، آن اموال را خواهد فروخت. «۱»

۳. همو: برای حاکم جایز است که مال مفلس را بفروشد و بین طلب‌کاران تقسیم نماید. شافعی نیز همین‌گونه فتوا داده است. ابو حنیفه می‌گوید: حق ندارد اموال او را بفروشد، تنها او را اجبار به فروش اموال می‌کند، اگر بدهکار فروخت چه بهتر و اگر نفروشد تا زمانی که بفروشد او را حبس می‌کند و خود، بدون موافقت و رضایت مالك دست به فروش اموال او نخواهد زد. «۲»

۴. ابو الصلاح حلبی: اگر اموالی مازاد بر خانهٔ مسکونی، ستر عورت، خادم و مرکب لازم برای جهاد داشته باشد، حاکم او را وادار می‌کند که برای پرداخت حقوق طلب‌کاران، آن را بفروشد. اگر امتناع کند، حاکم خود به فروش آن اقدام می‌کند و قیمت حاصله را بین طلب‌کاران به میزان طلب ایشان تقسیم می‌نماید. «۳»

۵. علّامه حلّی: اگر مالی داشته باشد که برای پرداخت بدهی‌های او کافی است، به اجماع، حکم حجر برای او صادر نمی‌شود، بلکه پرداخت بدهی‌ها از او خواسته می‌شود.

اگر بدهی‌ها را پرداخت، قضیّه حل می‌شود وگرنه حاکم مختار است، اگر طلب‌کاران درخواست کنند می‌تواند او را حبس کند تا اینکه مال طلب‌کاران را ادا کند و یا اینکه خود اموال او را بفروشد و بدهی او را بپردازد. شافعی نیز به همین نحو حکم کرده، ولی ابو حنیفه حبس را واجب دانسته و فروش را منع نموده است. «۴»

۶. همو: اگر اموال او با بدهی‌هایش مساوی باشد و بدهکار کسی است که از راه کسب و کار می‌تواند مخارج خود را تأمین کند، حکم به حجر او نخواهد شد، بلکه به پرداخت بدهی‌ها مکلّف می‌شود. اگر خودداری کرد، حاکم او را حبس می‌کند و یا مال او

---

(۱). همان، ص ۲۷۷.

(۲). خلاف، ج ۳، ص ۲۶۸.

(۳). کافی فی الفقه، ص ۳۴۲.

(۴). تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۵۱ و ۵۸.

را می‌فروشد و بدهی‌هایش را می‌پردازد. همین‌طور کسی که از راه کسب نمی‌تواند مخارج خود را تأمین کند، تا اینکه مال او از میزان بدهی‌هایش کمتر می‌شود، اگر چه این کمبود به میزان کمی باشد «... ۱»

۷. شهید اوّل و دوم: تنها آن زمان حکم حجر بر بدهکار صادر می‌شود که اموالش از بدهی‌هایش کمتر باشد. اگر مساوی یا بیشتر باشد، به اجماع، حکم حجر بر او صادر نمی‌گردد، حتی اگر نشانه‌های بی‌چیزی در او ظاهر شود. ولی اگر طلب‌کاران از او مطالبه کردند و او از پرداخت بدهی خودداری کرد، حاکم مخیّر است بین اینکه او را تا پرداخت بدهی‌هایش، حبس کند و یا اینکه از اموال او، بدهی‌هایش را بپردازد، حتی با فروش آنچه غیر از مورد بدهی است. «۲»

۸. محقق کرکی (پس از کلام قواعد الاحکام): در هر دو امر مخیّر است، بر خلاف ابو حنیفه که فروش اموال او را جایز نمی‌داند. «۳»

۹. شیخ بهائی: حبس مفلس پس از تقسیم اموالش جایز نیست، بلکه واجب است به او مهلت داده شود، تا خداوند او را مالدار گرداند. و می‌گوید: اگر ادّعای بی‌چیزی کرد و به ظاهر مالی نداشت یا اصل ادّعا، مال نبود، از او سوگند خواسته می‌شود. امّا اگر این چنین نبود، حبس می‌شود، تا شاهدانی که بر آشکار و نهان او آگاهند، گواهی دهند و بی‌چیزی او ثابت شود، یا طرف مقابل ادّعای او را تصدیق کند. سپس اگر مال آشکاری داشت، حاکم به او دستور می‌دهد تا آن را بفروشد و اگر امتناع ورزید، حاکم او را به فروش اموال مجبور می‌کند، یا خود، آن را می‌فروشد. «۴»

آرای دیگر مذاهب

۱۰. خلاف: ابو حنیفه می گوید: حاکم نمی‌تواند اموال او را بفروشد، بلکه تنها او را اجبار به فروش اموال می کند و اگر چنین نکرد او را حبس می کند، تا آن را بفروشد و خود عهده‌دار فروش آن، بدون رضایت وی نمی‌شود. «۵»

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۷۲.

(۲). روضهٔ البهیّه، ج ۴، ص ۴۱.

(۳). جامع المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۵.

(۴). جامع عباسی، ص ۲۲۴ و ۳۵۴.

(۵). خلاف، ج ۳، ص ۲۶۸، مسألهٔ ۱۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۲۸

۱۱. مدوّنهٔ الکبری: به عقیدهٔ شما نظر مالك در مورد اینکه حاکم کسی را زندانی کند و او در زندان به بدهی‌اش به کسی اقرار کند، چیست؟ آیا این اقرار جایز است؟ گفت: اگر طلب‌کاران او را زندانی نموده‌اند؛ یعنی علیه او نزد سلطان اقامهٔ دعوا کرده‌اند و سلطان به درخواست آنان وی را زندانی نموده، پس وضع او مطابق افلاس است و اقرار او به بدهی جایز نیست؛ چرا که مالك می گوید: آن‌گاه که مفلس شد، دیگر اقرار او به بدهی نافذ نیست و نیز می گوید: اگر طلب‌کاران او علیه او اقامهٔ دعوا کردند تا کارش به افلاس کشید، دیگر اقرار او به بدهی جایز نیست، مگر اینکه برای کسی که برایش به بدهی اقرار کرده، بینه اقامه شود.
گفتم: و حاکم در صورت مراجعهٔ طلب‌کاران، اموال آشکار او را می‌فروشد و طلب‌کاران به نسبت طلب خود، آن را بین خود تقسیم می کنند. حاکم نیز در صورتی که نشانه‌ای از لجاجت و حیله‌گری در وی ببیند، که برایم از سخن مالك آن را بیان نمودی، برای باقی‌ماندهٔ بدهی‌ها، او را به حبس می‌افکند. «۱»
۱۲. ابن حزم: هر کس که با شهادت گواهان عادل یا اقرار صحیح، بدهکاری او، اعم از مال یا آنچه موجب بدهی مالی می‌شود، به مردم ثابت شد، تمامی آنچه از اموال او یافت شود، فروخته و بین طلب‌کاران تقسیم می‌شود و اصلا جایز نیست که او را زندانی کنند. امّا اگر از همان جنس مالی که بدهکار است، در مالکیت او یافت شود، در این صورت بدون فروختن، عینا بین طلب‌کاران تقسیم می گردد. پس زندانی کردن او، در صورتی که می‌توان حقّ طلب‌کاران را پرداخت، هم در مورد او و هم در مورد طلب‌کاران، ظلم است. علاوه بر آن، چنین حکمی عبارت است از: حکم کردن بر آنچه نه خداوند و نه پیامبر او هرگز آن را واجب نکرده‌اند و اصولا پیامبر هیچ‌گاه زندان نداشت. «۲»
۱۳. ابن قدامه: هرگاه بدهی‌های موعد رسیدهٔ کسی آن قدر زیاد باشد که اموالش برای پرداخت آن‌ها کافی نباشد، اگر طلب‌کاران از حاکم درخواست کنند که حکم حجر او را صادر کند، حاکم باید بپذیرد. «۳» سپس می گوید: حاکم تا آن زمان که طلب آنان به اقرار متهم یا شهادت شاهدان ثابت نشود به آنان پاسخی نمی‌دهد و آن‌گاه که ثابت شد، اموال او را بررسی می کند. اگر برای پرداخت بدهی‌های موعد رسیده- به آن‌ها که موعدشان

---

(۱). ج ۵، ص ۲۲۹ و نک: ص ۲۵۴.

(۲). محلّی، ج ۸، ص ۱۶۹.

(۳). مغنی، ج ۴، ص ۴۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۲۹

فرانرسیده اعتنایی نمی‌شود- کافی باشد، حکم حجر او را صادر نمی‌کند و به او دستور می‌دهد که بدهی‌ها را بپردازد. اگر ابا کرد، او را حبس می‌کند. اگر حبس را پذیرفت و باز از پرداخت بدهی‌ها امتناع نمود، حاکم بدهی‌های او را از اموالش می‌پردازد. «۱»

۵. حبس غاصب و خورندهٔ مال یتیم و خیانت‌کننده به امانت

اشاره

یکی از موارد حبس در حقوق مالی عبارت است از: حبس غاصب و ... در این باره روایتی را کلینی و طوسی نقل کرده‌اند که سند آن هیچ‌گونه اشکالی ندارد، مخصوصا بر این مبنا که قائل شویم همهٔ مرویات ابن ابی عمیر- اعم از مسانید و مراسیل- معتبر هستند. هیچ‌یک از فقیهان شیعه بحث ویژه‌ای برای این قضیّه اختصاص نداده‌اند، بلکه آن را به عنوان یکی از مصادیق حبس به جهت بدهی شمرده‌اند و آن را- چه فقیهان قدیم و چه جدید- در همین مبحث آورده و به بررسی پرداخته‌اند، مانند شیخ در تهذیب الاحکام، مجلسی اوّل و دوم در روضة المتقین و ملاذ الاخیار، سیّد عاملی در مفتاح الکرامه، میرزای قمی در غنائم الایام، آیة اللّه کنی در قضاء و...

روایات

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عبد الرحمن بن الحجاج، رفعه: إنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام کان لا یری الحبس إلّا فی ثلاث: رجل أکل مال الیتیم أو غصبه أو رجل أو تمن علی أمانة فذهب بها؛

امیر المؤمنین- علیه السلام- جز در سه مورد، حکم به حبس نمی‌کرد: کسی که مال یتیمی را بخورد یا مالی را غصب کند یا امین قرار داده شود و مال مورد امانت را ببرد. «۲»

مجلسی می‌گوید: این حدیث مرفوع است و آنجا که می‌گوید: جز در سه مورد، شاید این حصر، حصر نسبی باشد. «۳»

نظر نگارنده: پس روایت به جهت مرفوع بودن، ضعیف است، مگر اینکه مرسلات ابن ابی عمیر را نیز معتبر بدانیم.

۲. ابن قولویه، عن أبیه، عن سعد بن عبد اللّه، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن عبد الرحمن

---

(۱). همان، ص ۵۲۹.

(۲). فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۳، ح ۲۱.

(۳). مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۴۱۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۰

بن أبی نجران، عن ابن أبی عمیر، عن ابن أذینه، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السّلام قال: کان علی علیه السّلام لا یحبس فی السجن إلّا ثلاثة: الغاصب؛ و من أکل مال الیتیم ظلما؛ و من ائتمن علی أمانة فذهب بها، و إن وجد له شیئا باعه غائبا کان أو شاهدا؛ «۱»

زراره، از امام باقر- علیه السلام- روایت می‌کند که فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- کسی را زندانی نمی‌کرد مگر سه نفر را: غاصب؛ و کسی که مال یتیم را به ناحق و ظالمانه خورده است و کسی که بر مالی امین قرار داده شده، ولی آن را برده است. اگر مالی از او- چه او حاضر بود و چه غایب- یافت می‌شد آن را می‌فروخت.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی ...: در روایتی که گذشت دو احتمال وجود دارد: وجه اوّل: آن حضرت به عنوان مجازات، کسی غیر از افراد مذکور را حبس نمی‌کرد. وجه دوم: آن حضرت جز در سه موردی که ذکر شده، کسی را به مدت طولانی حبس نمی‌کرد؛ زیرا حبس به جهت بدهی تنها بدان میزان است که وضع او روشن شود. پس اگر مالی نداشت و این ثابت شد، او را رها می‌کنند و اگر نادار نباشد او را به پرداخت بدهی‌هایش- بدان نحو که ذکر شد- وامی‌دارند. «۲»

۲. مجلسی اوّل (پس از صحیح شمردن روایت): این حصر، حصر اضافی است؛ به عبارت دیگر در مورد اموال جاری است. «۳»

۳. مجلسی دوم: روایت صحیح است؛ به عبارت دیگر حبس به جهت حقوق مردم است. پدر علّامه‌ام- قدس سرّه- می‌گوید: این روایت دلالت می‌کند بر اینکه حبس جز در این سه مورد اجرا نمی‌شود. حصر در این روایت بر غالب یا اضافی حمل می‌شود. از سوی دیگر، دلالت دارد بر حکم کردن در مورد کسی که غایب است. پرداخت نیز حمل می‌شود بر پرداخت توسط کفیل یا کفیل‌ها و این به دلیل جمع بین روایات است. «۴»

۴. محقق قمی: روایت صحیحی که زراره از امام باقر- علیه السلام- نقل کرده است که، «امام امیر المؤمنین تنها سه گونه افراد را حبس می‌کرد » ... دلالتی بر مطلوب ندارد،

---

(۱). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۹۹، ح ۴۳؛ استبصار، ج ۳، ص ۴۷، ح ۱؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۸، ص ۱۸۱، ح ۲ در آنجا آمده است: «لا یحبس فی الدین، در مورد بدهی حبس نمی‌کرد».

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۰، ح ۴۵؛ استبصار، ج ۳، ص ۴۸، ح ۳.

(۳). روضهٔ المتقین، ج ۶، ص ۸۹.

(۴). ملاذ الاخیار، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۱

مگر از جهت اطلاق مستثنا منه، یعنی جزء منفی حصر. پس معنای روایت این است که، هیچ کس را- چه قدرت مالی داشته باشد چه نداشته باشد- حبس نمی‌کنند، مگر این سه گروه را، که در هر دو حالت حبس می‌شوند، ولی مطلوب ما این نیست، بلکه مطلوب این است که اثبات کنیم حبس در حال عجز و ناتوانی به طور مطلق جایز نیست، اعم از اینکه از این سه گروه باشد یا از غیر این‌ها. پس اگر مستثنا منه، یعنی جزء منفی را بر ناتوانی و عجز حمل کنیم و در جزء مثبت، یعنی مستثنا، بر توانایی و قدرت حمل کنیم، تفکیک در دو جزء حصر لازم می‌آید که اشکال آن واضح است. اگر بگوییم: حبس در حال عجز، مخصوص به این سه دسته است، این مستلزم قول به فصل است و من کسی را نمی‌شناسم که به این مطلب قائل باشد. آنچه من از این روایت می‌فهمم این است که، سخن دربارهٔ کسی است که عجز و ناتوانی‌اش ثابت نشده باشد، اعم از اینکه توانایی برای او ثابت باشد یا نباشد، نه اینکه عجزش ثابت شود. بنابراین، ممکن است روایت که مخصِّص است ناظر به حبس در زندان باشد نه مطلق حبس و ممنوعیت؛ چون حبس اعم از زندان است! «... ۱»

۵. سیّد عاملی: امّا معنای روایت زراره آن است که آن حضرت هیچ کس را در حال عجز و ناتوانی حبس نمی‌کرد، مگر این سه دسته را به جهت مجازات آنان. این بهترین جمع است. «۲»

۶. آیهٔ اللّه کنی: بهترین وجه جمع بین این روایت و آنچه گذشت آن است که این خبر در عدم حبس غیر آن سه دسته، عام است و ادلّهٔ دیگر خاص هستند و آن را تخصیص می‌زنند، و از اینجا دانسته می‌شود که مقدّم داشتن ادلّهٔ دیگر بر این روایت از جهت

ترجیح بین اخبار متعارض نیست تا گفته شود که رجحان آن به دلیل سند است و اگر هم بپذیریم باید گفت: شهرت قوی‌ترین مرجحات است و آن با دیگر مرجحات مثل موافقت با کتاب خداوند همراه است، بنا به آنچه گفتیم، که حبس نیز از طرق امر به معروف است ... وی پس از نقل کلام شیخ طوسی می‌گوید: به نظر من باید گفت: در بسیاری از موارد آن کس که حقی به وسیلهٔ اقرار یا دلیل دیگر بر او ثابت شده است، در یکی از این سه دسته داخل می‌شود، پس این روایت اجمالا دلالت بر مدّعا می‌کند. امّا همین حکم در موارد دیگر نیز جاری خواهد بود؛ چرا که قول به فصل نداریم و دلالت این روایت بر عدم حبس در بعضی

---

(۱). غنائم الایام، ص ۶۷۹؛ نک: مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۴۷.

(۲). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۷۴.

موارد است و بدان چه گفتیم مسأله کامل می‌شود. اگر چه این روایت فی نفسه صحیح است، مرجحات خارجی با روایت اوّل همراه است. از این رو، این روایت از دلایل حبس است. علاوه بر آن می‌توان به صورت دیگری بین این دو روایت جمع نمود و آن اینکه، آنچه مورد نفی قرار گرفته، حبس در زندان است و آنچه تأیید شده، اعم است از حبس در زندان، پس به روایت دیگر تخصیص می‌خورد. البته این اشکال مطرح است که چنین تقابلی فرع تساوی از نظر صحت است که در اینجا چنین تساوی و تکافوئی وجود ندارد.

نیز فرع است بر عدم امکان جمع به صورتی دیگر که نزدیک‌تر باشد، حتی با استفاده از دلیلی خارجی. علاوه بر آن حبس در صورت اطلاق در حبس در زندان ظهور دارد ... و از اینجا آشکار می‌شود که اگر مطلق حبس در او اثر نکند، باید او را در زندان محبوس نمود، بلکه اگر آزاد گذاشتن او در زندان در مورد او بی‌تأثیر باشد، باید او را با غل و زنجیر آهنین بست، بلکه فقیه می‌تواند «... ۱»

۷. آیهٔ اللّه خوانساری: در قبال آنچه ذکر شد روایتی صحیح از زراره نقل شده که، علی- علیه السلام- حبس نمی‌کرد، ... ولی مشهور به مضمون آن، یعنی حصر زندان در آن مواردی که در حدیث ذکر شده، عمل نکرده‌اند. «۲»

۸. ولایهٔ الفقیه: از این دو روایت آشکار می‌شود که این موارد سه‌گانه در میان همهٔ موارد بدهی دارای خصوصیت ویژه هستند و حق هم همین است، همان‌گونه که به وضوح پیداست و شاید حصر در بدهی، نسبی و اضافی باشد در مقابل بعضی امور غیر مهم، که مردم را به جهت آن‌ها حبس می‌کردند و آن حضرت با ایجاد مزاحمت برای مردم در آن موارد مخالف بود، وگرنه مواردی که آن حضرت حکم به حبس می‌نمود بیش از این موارد است، که در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت و یا اینکه حبس در این موارد سه‌گانه- همان‌گونه که شیخ ذکر کرده است- به صورت مجازات بوده است، بر خلاف موارد دیگر که چنین وجهی نداشته است. «۳»

نظر نگارنده: احتمال قوی وجود دارد که این دو روایت یکی باشند، یا اینکه اگر تعدد آن‌ها را بپذیریم و سندشان را کامل بشناسیم غاصب، در روایت دوم حمل شود بر خصوص کسی که مال یتیم را غصب کند.

---

(۱). قضاء، ص ۱۱۳.

(۲). جامع المدارک، ج ۶، ص ۲۵.

(۳). ج ۲، ص ۴۸۴.

علاوه بر آن، همان‌گونه که احتمال دارد حبس برای آزاد کردن حق باشد، همان‌طور احتمال دارد که حتّی اگر مال مغصوب را برگرداند، به جهت تأدیب و مجازات، حبس شود. این بدان جهت است که جرأت و جسارتش بر این گونه اعمال از بین برود و برای تجاوز به مال دیگران تعزیر شود و دیگران نیز جسارت چنین تجاوزی را پیدا نکنند. ولی من کسی را نیافتم که مطابق مضمون این روایت- به ویژه بنا به احتمال دوم- فتوا دهد. اگر چه بسیاری از فقیهان به حبس در بدهی‌ها فتوا داده‌اند و اصولاً گاهی گرفتن حق، بدان متوقف است.

آرای دیگر مذاهب

۹. موصلی حنفی: هر کس چیزی را غصب کند بر او واجب است که آن را به صاحبش برگرداند ... و اگر ادّعا کند که آن چیز از بین رفته است، حاکم او را آن قدر در حبس نگه می‌دارد که معلوم شود اگر آن چیز تلف نشده بود، به این میزان صبر نمی‌کرد و آن مال را آشکار می‌ساخت، سپس او را به دادن عوض و بدل آن مال محکوم می‌نماید «... ۱»

۱۰. علاء الدین کاشانی: اگر غاصب بگوید که، مغصوب در دست من تلف شد و صاحب مال او را تصدیق نکند و شهادتی هم در کار نباشد، قاضی غاصب را حبس می‌کند و تا آن زمان ادامه می‌دهد که دانسته شود اگر مال وجود داشته، آن را آشکار می‌کرد، آن‌گاه به ضمان او حکم می‌نماید. «۲»

۶. حبس راهن

اشاره

یکی از مواردی که فقیهان بدان تصریح کرده‌اند، حبس راهن است، آنجا که زمان رهن به پایان می‌رسد و او از ادای مال و فکّ رهن خودداری می‌کند، در این صورت باید قضیّه نزد حاکم مطرح شود. فقیهان در حکم این قضیّه اتفاق نظر ندارند: بعضی حکم به اجبار او به فروش مال مرهونه کرده‌اند، بعضی فتوا داده‌اند که حاکم خود، از طرف او مال را برای پرداخت بدهی‌اش می‌فروشد و بعضی نیز فتوا به حبس او داده‌اند. البته این نظر گروهی از اهل سنّت است و روایت خاصّی برای این مورد نداریم، مگر اینکه گفته شود:

---

(۱). اختیار، ج ۳، ص ۵۹.

(۲). بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۱۶۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۴

این نیز نوعی از بدهی است و او از پرداخت آن- با وجود توانایی- امتناع کرده و به همین جهت، ادلّهٔ حبس در بدهی شامل او نیز می‌شود. اکنون به بررسی موضوع می‌پردازیم:

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: وقتی موعد فرارسد، از راهن خواسته می‌شود بدهی خود را بپردازد. پس اگر از مالی دیگر آن را پرداخت نمود، رهن فکّ می‌شود. اگر از فروش آن خودداری کرد، در صورتی که حاکم حبس و تعزیر او را مصلحت ببیند تا او مالش را بفروشد،

چنین می کند؛ در صورتی که مصلحت بداند، خود از طرف او، مال را می‌فروشد و بدهی را از جانب او پرداخت می کند. «۱»

۲. همو: اگر مرتهن با راهن شرط کند آن‌گاه که موعد پرداخت بدهی فرارسد، در فروش رهن و برداشت حقّ خود وکیل او باشد، این شرط صحیح است و اگر راهن در سررسید از پرداخت بدهی خودداری کند، مرتهن می‌تواند رهن را به فروش برساند. «۲»

۳. محقق حلّی: آن‌گاه که موعد بدهی فرارسد و پرداخت آن متعذر باشد، اگر مرتهن از راهن وکالت داشته باشد، می‌تواند رهن را بفروشد وگرنه قضیّه را نزد حاکم مطرح می‌کند تا راهن را ملزم به فروش کند و اگر از فروش مال خودداری ورزد، حاکم می‌تواند او را حبس کند و خود به فروش مال بپردازد. «۳»

۴. علّامه حلّی: آن‌گاه که سررسید بدهی فرارسد، در صورت مطالبهٔ مرتهن، بر راهن واجب است که بدهی خود را ادا کند. اگر بدهی خود را از مالی دیگر پرداخت، رهن، فك می‌شود وگرنه از او خواسته می‌شود که همان مال مرهونه را به فروش برساند.

اگر خودداری کند در صورتی که مرتهن وکیل او باشد می‌تواند مال را به وکالت از طرف او بفروشد، وگرنه موضوع را نزد قاضی مطرح می‌کند و او می‌تواند وی را حبس و تعزیر کند تا آن را بفروشد و نیز می‌تواند که خود آن را به فروش برساند. «۴»

۵. همو: اگر راهن در زمان پرداخت از ادای بدهی خودداری کند، مرتهن در صورتی که وکیل باشد مال مرهونه را می‌فروشد وگرنه حاکم آن را به فروش خواهد رساند، و قاضی

---

(۱). مبسوط، ج ۲، ص ۲۲۴.

(۲). نهایه، ص ۴۳۳.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۸۲.

(۴). تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۲۰۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۵

می‌تواند او را حبس کند تا خود او به فروش مال اقدام نماید. «۱»

۶. محقق کرکی (پس از کلام علّامه): زیرا این حقّی است که بر عهدهٔ اوست و همین طور تعزیرش حقّ حاکم و قاضی است. «۲»

۷. سیّد عاملی (پس از سخن علّامه): به عبارت دیگر، اگر وکیل نباشد، از راهن مطالبه می‌کند که مال را بفروشد، یا اجازهٔ فروش آن را بدهد. اگر راهن امتناع کرد، موضوع را نزد قاضی مطرح می‌کند. مصنّف این را به جهت وضوحش ذکر نکرده است.

پس حاکم او را به فروش ملزم می‌کند، یا خود، آن را می‌فروشد؛ چرا که او «ولیّ ممتنع» است (ولیّ کسی است که از ادای حق امتناع می‌کند) و قاضی می‌تواند علاوه بر آن او را حبس کند؛ زیرا این حقّی است که بر عهدهٔ اوست. روایتی نیز که از امیر المؤمنین- علیه السلام- نقل شده، بر آن دلالت می‌کند. قاضی می‌تواند او را به تعزیر محکوم کند.

ظاهرا در اینکه چنین حکمی برای قاضی جایز است هیچ‌گونه اختلافی میان فقیهان نیست.

حتی می‌توان گفت: این بر قاضی واجب است. کما اینکه در سرائر بر این امر تصریح شده، و از تذکرة الفقهاء و دیگر کتب نیز همین نظر استنباط می‌شود و مانند آن نیز قبلا ذکر شد. روایت موثق اسحاق بن عمّار ... نیز حمل می‌شود بر آن زمان که حاکم اجازه دهد.

کلمات و عبارات فقیهان نیز در این موضوع اختلاف دارد، ولی این اختلاف به حدّی نیست که تا مرز اختلاف در حکم پیش برود. «۳»

۸. فیض کاشانی: هرگاه سررسید بدهی فرارسد، اگر مرتهن وکیل باشد، می‌تواند مال مرهونه را- چه به دیگری و چه به خود- بفروشد. البته این بر خلاف فتوای اسکافی است که فروش به خود را به دلیل قرار گرفتن در مظانّ اتهام جایز نمی‌داند، کلام

اسکافی ضعیف است. در غیر این صورت از او می‌خواهد مال را بفروشد، یا اجازهٔ فروش آن را بدهد و اگر چنین نکرد قضیّه را نزد قاضـی مطرح می‌کند تا او را الزام به فروش کند و اگر خودداری کرد او را حبس می‌کند و نیز می‌تواند خود آن را بفروشد؛ چرا که قاضی ولیّ کسی است که از ادای حق امتناع می‌کند. «۴»

۹. شیخ محمد حسن نجفی ...: مقتضای آن تخییر بین این دو امر است و ولایت

(۱). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۶۱.

(۲). جامع المقاصد، ج ۵، ص ۸۷.

(۳). مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۱۳۰.

(۴). مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۱۴۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۶

حـاکم در اوّلین مراتب امتنـاع بر او ثـابت می‌شود. البته این سـخن خـالی از اشـکال نیست، به ویژه بعـد از رعـایت اقتصار در ولایت قاضی بر قدر متیقن که عبارت است از: موردی که آخرین مراتب اجبار بر ادای حق پایان یافته باشد. «۱»

۱۰. آیـهٔ اللّه اصـفهانی: اگر بـدهی حـالّ باشـد یا موعـد آن فرارسـد و مرتهن خواسـتار استیفای حقّ خود باشـد، اگر از طرف راهن، وکالت در فروش رهن و استیفای حقّ خود را از آن داشته باشـد، می‌توانـد بـدون مراجعه به او به این امر اقـدام کند، ولی اگر چنین وکالتی نداشته باشد، نمی‌تواند آن را بفروشد، بلکه به راهن مراجعه می‌کند و از او می‌خواهد بدهی خود را پرداخت کند، حتی اگر با فروش رهن یا وکالت دادن در مورد فروش آن باشد. اگر راهن از این امر امتناع کند، مسأله را نزد قاضـی مطرح می‌کند تا او را به پرداخت بـدهی، یا فروش مال مورد رهن الزام کنـد. اگر قاضـی نتواند او را اجبار کند، قاضـی برای پرداخت بدهی او، خود اقدام به فروش آن می‌کند یا به دیگری- اگر چه خود مرتهن باشد- وکالت می‌دهد تا این کار را انجام دهد. «۲»

۱۱. آیـهٔ اللّه خوئی (به صـراحت بیان داشـته است که نیازی به اجازه نیست): ماننـد این که در چنین حالی اجازهٔ فروش را ندهد و از پرداخت بـدهی هم خودداری کنـد؛ در این صورت مرتهن می‌توانـد بـدون اجازهٔ او رهن را بفروشـد و حقّ خود را استیفا کنـد. البته احتیاط استحبابی آن است که به حاکم شرع مراجعه کند. «۳»

نظر نگارنـده: اگر قائل به جواز بیع رهن و عـدم نیاز به مراجعه به حاکم بشویم، همان‌گونه که آیـهٔ اللّه خوئی بـدان تصـریح کرده و مرحـوم آیـهٔ اللّه والـد (طبسـی) نیز به آن گرایش نشـان داده است، این مـورد از موارد حبس خـارج می‌شود، به ویژه آن که روایت خاصّ‌ی برای این مورد نـداریم؛ البته دربارهٔ مطلق بدهی روایت آمده است که در آینده به بررسـی آن خواهیم پرداخت؛ مگر آن‌که گفته شود: اقتضـای احتیـاط در اموال این است که رأسا به بیع اقـدام نشود، بلکه موضوع نزد قاضـی مطرح شود و او در مورد فروش اقـدام و یـا او را حبس کنـد؛ زیرا این از مواردی است که احقـاق حق متوقف بر آن است. ولی ممکن است گفته شود: این از موارد توقف احقاق حق بر حبس نیست؛ زیرا مرتهن می‌تواند به عنوان

(۱). جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۲۱۷.

(۲). وسیلهٔ النجاهٔ، ج ۲، ص ۱۲۸؛ و ماننـد آن در: تحریر الوسـیله، ج ۲، ص ۸، مسألـهٔ ۲۳؛ وسیلهٔ النجاهٔ (بـا تعلیقات آیـهٔ اللّه گلپایگانی)، ج ۲، ص ۱۸۶؛ وسیلهٔ النجاهٔ (با تعلیقات مرحوم آیهٔ اللّه طبسی، والد مؤلف)، ص ۱۲۸.

(۳). منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۲۱۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۷

تقاص، حق خود را استیفا نماید. پس دقت فرمایید.

آرای دیگر مذاهب

۱۲. ابن رشد: حقّ مرتهن در رهن آن است که آن را تا زمانی که راهن بدهی خود را بپردازد نگاه دارد. پس اگر در سررسید از پرداخت آن خودداری کند، وی می‌تواند قضیّه را نزد سلطان مطرح کند. پس وی رهن را می‌فروشد و حقّ وی را از آن ادا می‌کند و این در صورتی است که راهن خود راضی به فروش رهن نباشد و یا غایب باشد. «۱»

۱۳. ابن جلّاب: برای قاضی جایز نیست که در صورت مفلس بودن راهن، پس از فرا رسیدن موعد، رهن را برای پرداخت بدهی او بفروشد. ابو حنیفه می‌گوید: ولی راهن را حبس می‌کند تا مال مورد رهن را بفروشد. به عقیدهٔ ابو یوسف و محمد می‌تواند آن را بفروشد. «۲»

۱۴. ابن قدامه: فصل: آن‌گاه که موعد پرداخت بدهی فرا رسد، راهن به ادای آن الزام می‌شود؛ چرا که بدهی حالّ شده و همچون کسی که رهنی در مقابل آن ندارد، بر او لازم است بدهی خود را پرداخت نماید. اگر بدهی خود را پرداخت نکند، در صورتی که به مرتهن یا فرد عادل دیگر در فروش رهن اجازه داده باشد، آن را می‌فروشد، بدهی را از ثمن آن می‌پردازد، اگر از ثمن چیزی زیادی بماند، از آن مالک است و اگر از بدهی چیزی باقی باشد به عهدهٔ راهن خواهد بود و اگر بدانان اجازهٔ فروش نداده، یا اجازه داده سپس آن‌ها را عزل نموده باشد، از او خواسته می‌شود که دین خود را با فروش رهن ادا نماید. اگر خودداری کرد، قاضی آنچه را مصلحت بداند، انجام می‌دهد، اعم از حبس یا تعزیر او، برای فروش رهن یا فروش آن توسط خود قاضی یا فرد امینی از طرف قاضی و این فتوای شافعی است. «۳»

۱۵. ابن تیمیه: اگر مدیون غیر از رهن، مال دیگری برای پرداخت بدهی خود نداشته باشد، بر طلبکار واجب است که به او مهلت دهد تا آن را بفروشد و اگر فروش آن جز با خارج کردن او از حبس میسّر نباشد یا اگر آن را، در وقتی در حبس است، بفروشد موجب شود بدهکار ضرر کند، واجب است که او را از حبس خارج کنند و از او ضامنی بگیرند یا

---

(۱). بدایهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۲۷۵.

(۲). تحفهٔ الفقهاء، ج ۳، ص ۴۳.

(۳). مغنی، ج ۴، ص ۴۴۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۸

طلبکار و یا وکیل او پیوسته با او همراه و ملازم باشند. «۱»

۷. حبس کفیل

اشاره

یکی دیگر از موارد عبارت است از: حبس کفیل تا آن زمان که فرد مورد کفالت (مکفول) را بیاورد. در این مورد روایاتی وارد شده است و بعضی از آن‌ها روایات صحیحه است.

فقیهان ما نیز بدین امر فتوا داده‌اند، مانند صدوق در مقنع، شیخ طوسی در کتاب‌هایش، سلّار، محقق حلّی، یحیی بن سعید، شهید اوّل و دوم و علّامه در تذکرهٔ الفقهاء، تحریر الاحکام و قواعد الاحکام. بلکه هر یک از کسانی که به بررسی این مسأله پرداخته‌اند به

همین گونه نظر داده‌اند و بسیاری از علمای عامّه نیز چنین رأیی دارند.

ولی بحث در این است که اگر محبوس باشد، آیا بازهم تسلیم او لازم است. فقیهان ما تفصیل قائل شده‌اند بین اینکه مکفول در زندان حاکم شرعی محبوس باشد، که در این صورت تسلیم او واجب است و بین موردی که در حبس فردی ظالم باشد که در این صورت تسلیم او واجب نیست.

روایات

۱. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضّال، عن عمّار، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال:

أتی أمیر المؤمنین- صلوات اللّه علیه- برجل تکفّل نفس رجل فحبسه، فقال: اطلب صاحبک؛ «۲»

از امام صادق- علیه السلام- روایت شده که فرمود: مردی را که فرد دیگری را کفالت کرده بود نزد امیر المؤمنین- علیه السلام- آوردند. آن حضرت او را حبس کرد و فرمود:

رفیقت را طلب کن.

مجلسی- رحمه اللّه- می گوید: این روایت موثق و مانند صحیح است «۳». او در کتاب دیگر می گوید: این روایت موثق است. «۴»

---

(۱). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۴۷۸.

(۲). کافی، ج ۵، ص ۱۰۵، ح ۶؛ نک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰۹، ح ۴؛ وسائل الشیعهٔ، ج ۱۳، ص ۲۵۶، ح ۱.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۵۵۵.

(۴). مرآهٔ العقول، ج ۱۹، ص ۶۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۳۹

شیخ صدوق نیز این روایت را در من لا یحضره الفقیه با اسناد خودش به سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل کرده است. «۱»

۲. عنه، عن الحسن بن موسی الخشّاب، عن غیاث بن کلوب بن فیهس البجلی، عن إسحاق بن عمّار، عن جعفر عن أبیه علیهما السّلام: إنّ علیا علیه السّلام أتی برجل کفل برجل بعینه، فأخذ بالمکفول، فقال: احبسوه حتی یأتی بصاحبه؛

مردی را که برای بدهی، شخصی دیگر را کفالت کرده بود و بعد در مقابل مکفول، دستگیر شده بود نزد امیر المؤمنین- علیه السلام- آوردند. آن حضرت فرمود: او را حبس کنید تا رفیقش را بیاورد «... ۲»

علّامه مجلسی- رحمه اللّه- دربارهٔ این روایت می گوید: حسن یا موثق است و در مورد عبارت «بعینه» علّامه پدرم- قدس اللّه روحه- می گوید: مقصود آن است که تن و بدن او را کفالت کرده بود. و البته می‌توان آن را «بعینهٔ» - به کسر عین- خواند و مقصود از آن این است که به جهت معاملهٔ سلف یا نسیه کفالت کرده بود- انتهی. باء در عبارت «بالمکفول» باء سببیه است و مقصود آن است که کفیل به سبب مکفول دستگیر شده بود. در مورد عبارت «حتی یأتی بصاحبه» پدرم- نور اللّه ضریحه- می گوید: این منافاتی با حبس او ندارد؛ چرا که حبس، یعنی او را آزاد و رها نکنند تا هرجا می‌خواهد برود بدان گونه که یک نفر از سوی حاکم ملازم و همراه او قرار داده شود، یا کسی را بفرستد تا او را بگیرد، یا مالی را که بر عهدهٔ اوست ادا کند. «۳»

۳. و عنه [جعفر بن محمد علیهما السّلام] إنّه قال: إذا تحمّل الرجل بوجه الرجل إلی أجل فجاء الأجل من قبل أن یأتی به و طلب الحمالهٔ، حبس، إلّا أن یؤدّی عنه ما وجب علیه، إن کان الذی یطلب به معلوما، و له أن یرجع به علیه، و إن کان الذی قد طلب به مجهولا، ما لا بدّ فیه من إحضار الوجه کان علیه إحضاره، إلّا أن یموت، و إن مات فلا شیء علیه؛ «۴»

از امام جعفر صادق- علیه السلام- روایت شده که فرمود: اگر کسی کفالت دیگری را تا

(۱). ج ۳، ص ۵۴، ح ۱؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: من لا ـ یحضره الفقیه)، ج ۱۳، ص ۱۵۶، ح ۲؛ وافی، ج ۱۸، ابواب «دیون و ضمانات»، ص ۸۳۴، ح ۵.

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۰۹، ح ۳؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۳، ص ۱۵۶، ح ۳؛ وافی، ج ۱۸، ص ۸۳۵، ح ۷.

(۳). ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۵۵۵.

(۴). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۶۴، ح ۱۷۹؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۳، ص ۴۳۸، ح ۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴۰

زمانی معیّن به عهده گرفت و آن زمان معیّن فرارسید و طلبکار مطالبه نمود، در این صورت کفیل حبس می‌شود، مگر آن که در صورت معلوم بودن مکفول، از طرف او بدهی‌اش را بپردازد و البته می‌تواند برای دریافت آن به وی مراجعه کند و اگر مکفول مجهول باشد، آن‌گونه که راهی جز حاضر کردن وجه مورد نظر نباشد، در این صورت باید آن را پرداخت کند، مگر اینکه بمیرد. در این صورت چیزی بر عهدهٔ او نیست.

۴. روی إذا کفل الرجل بالرجل حبس إلی أن یأتی صاحبه؛ «۱»

روایت شده که اگر کسی از دیگری کفالت کند، حبس می‌شود تا رفیقش را حاضر نماید.

۵. حدّثنی زید بن علی، عن أبیه، عن جده، عن علی- رضی اللّه عنهم-: إنّ رجلا کفل لرجل بنفس رجل فحبسه حتی جاء به؛ «۲»

شخصی کفالت شخص دیگری را به عهده گرفت، حضرت علی- علیه السلام- او را حبس کرد تا وی را حاضر نمود.

آثار

۶. حدّثنا أبو بکر، قال: حدّثنا علی بن مسهر، عن الشیبانی، قال: أخبرنی حبیب الذی کان یقوم علی رأس شریح إنّه حبس ابنه عبد اللّه فی کفالهٔ لرجل کفل له بنفسه؛ «۳»

حبیب، پیشکار شریح، برای من گفت: شریح فرزندش عبد اللّه را به جهت کفالتی که در مورد شخصی کرده بود حبس کرد.

بیهقی نیز همین را روایت کرده و گفته است: از سلیمان شیبانی روایت شده که گفت:

از حبیب شنیدم، همان حبیب بن سلیم که طرفین دعوا را به نزد شریح راهنمایی می‌کرد، مردی از یکی از فرزندان شریح به خود او شکایت کرد که او از مرد بدهکار کفالت کرده است، شریح او را حبس کرد. آن‌گاه که شب فرا رسید گفت: برای عبد اللّه زیرانداز و غذایی ببر. اسم فرزند شریح، عبد اللّه بود. «۴»

(۱). فقه الرضا، ج ۳۴، باب ۳۸؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: فقه الرضا)، ج ۱۳، ص ۴۳۸، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۷۷، ح ۲.

(۲). مسند زید، ص ۲۵۷.

(۳). مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۵۲۲، ح ۱۹۰۴.

(۴). سنن بیهقی، ج ۶، ص ۷۷؛ نک: مبسوط، ج ۲۰، ص ۸۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴۱

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ صدوق ...: و اگر کسی حقّی بر دیگری داشت و تو ضمانت بدن او را کردی، بر توست که او را تسلیم کنی و بر امام است که تو را حبس کند تا وی را تحویل دهی. «۱»

۲. شیخ طوسی: و هر کس برای دیگری تا زمانی معیّن بدن شخص دیگری را ضمانت کند، به شرط اینکه ضمان در نفس را بپذیریم، و بعد در زمان تعیین شده وی را نیاورد، مضمون له حق دارد او را حبس کند تا مضمون را حاضر نماید و یا از عهدهٔ پرداخت حقّی که بر عهدهٔ وی بود برآید. «۲»

۳. همو: اگر کسی بدن دیگری را در برابر کسی که از وی طلبی دارد یا مدّعی مالی نزد وی است کفالت کند، بعضی می‌گویند: این ضمانت صحیح است و برخی دیگر می‌گویند: صحیح نیست، و البته قول اوّل قوی‌تر به نظر می‌رسد ... اگر این امر ثابت شد، مکفول له می‌تواند از او تسلیم وی را بخواهد. اگر او را تحویل داد، بری شده است و اگر از تسلیم او امتناع کرد، حبس می‌شود تا او را تسلیم کند. «۳»

۴. همو: اگر کسی کفالت بدن دیگری را به عهده بگیرد و مکفول به غایب شود، آن چنان که کفیل از محل اختفای او آگاه باشد، در این صورت کفیل به حاضر کردن او الزام می‌شود و به او به مقدار رفتن و آوردن او مهلت داده می‌شود. اگر پس از انقضای این مدت وی را حاضر نکند، حبس دائمی می‌شود تا او را حاضر کند یا بمیرد و تمامی کسانی که کفالت به بدن را مجاز دانسته‌اند چنین فتوا داده‌اند. ابن شبرمه می‌گوید: فوری حبس می‌شود و به او مهلتی داده نمی‌شود؛ چرا که این حکم در مورد او محقق شده است «... ۴»

۵. سلّار بن عبد العزیز: کفالت بر دو نوع است: یکی کفالتی است که عقدی آن را اقتضا کرده است، و دیگری کفالتی است قهری. امّا آن که عقدی است بدان گونه است که

---

(۱). مقنع (چاپ جدید)، ص ۱۲۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: مقنع)، ج ۱۳، ص ۴۳۸، ح ۲.

(۲). نهایه، ص ۳۱۵ و مثل آن در: سرائر، ج ۲، ص ۷۵.

(۳). مبسوط، ج ۲، ص ۳۳۷.

(۴). خلاف، ج ۳، ص ۳۲۳، مسألهٔ ۱۷؛ نک: لباب، ج ۲، ص ۱۰۱؛ فتاوی الهندیه، ج ۳، ص ۲۵۸؛ مجموع، ج ۱۴، ص ۵۲؛ سراج الوهاج، ص ۲۴۲؛ مغنی المحتاج، ح ۲، ص ۲۰۵؛ فتح العزیز، ج ۱۰، ص ۳۷۷؛ اقناع، ج ۲، ص ۱۵۸؛ بحر الزخّار، ص ۷۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴۲

شخص با بدن خود از دیگری تا زمان معیّنی کفالت می‌کند و آن‌گاه که آن زمان فرامی‌رسد، اگر کفیل، خود، مکفول عنه را حاضر نکرد، او را حبس می‌کند تا او را حاضر کند و یا آن چه را بر عهدهٔ اوست بپردازد. «۱»

۶. محقق حلّی: مکفول له می‌تواند مکفول عنه را از کفیل به صورت فوری مطالبه کند، چه کفالت او مطلق باشد و چه فوری و بدون مهلت. امّا اگر کفالت از ابتدا مهلت‌دار باشد، پس از انقضای مهلت می‌تواند مطالبه کند. پس اگر او را به نحو کامل تحویل داد، ذمّه‌اش بری می‌شود و اگر خودداری نمود می‌تواند او را حبس کند تا وی را حاضر نماید یا آن چه بر عهدهٔ اوست ادا کند. «۲»

۷. یحیی بن سعید: و اگر [ضامن] بگوید: من حاضر کردن او را بر عهده می‌گیرم و اگر او را حاضر نکردم، این بدهی معیّن او بر عهدهٔ من است، بر او چیزی جز حاضر کردن او واجب نیست و اگر حاضرش نکند حبس می‌شود تا او را حاضر کند. «۳»

۸. علّامه حلّی: اگر کفالت حالّ، یا مدت‌دار باشد و مدّت آن سررسیده باشد، پس اگر مکفول به حاضر باشد، بر کفیل واجب است

که او را آن‌گاه که مکفول له می‌خواهـد، حاضـر کنـد. اگر او را حاضـر کرد چه بهتر و گرنه حبس می‌شود و اگر غایب باشد، چنان چه جای او معلوم و برگرداندن او از آنجا ممکن باشد، به کفیل به اندازهٔ رفتن و آوردن او مهلت داده می‌شود. اگر این مهلت سپری شـد و بـدون عذر او را نیاورد، حبس می‌شود. او را بدون این مهلت نمی‌توان حبس کرد و همهٔ اهل علم چنین فتوا داده‌اند، ولی ابن شبرمه می گوید: بلا فاصله حبس می‌شود. امّا دلیل فتوای علما این است که اگر چه حق، محقق شده است، ولی در آن امکان تحویل معتبر است و تنها در صورت امکان، حاضـر کردن غایب بر او واجب است. امّا اگر غایب منقطع باشـد؛ یعنی جایش شـناخته نشود و خبری از او نباشـد، کفیـل به احضـار او مجبور نمی‌شود؛ چرا که امکان نـدارد و چیز دیگری هم بر عهـدهٔ او نیست؛ چون کفیل مال نشـده است و شافعی چنین فتوایی دارد. امّا احمـد می گویـد: بر او واجب است که مال را بپردازد و این در حالی است که می گویـد: اگر مکفول بمیرد کفیل بری می‌شود و چیزی بر عهدهٔ او نیست. «۴»

---

(۱). مراسم، ص ۲۰۰.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۵ و مانند آن در: مختصر النافع، ص ۱۴۳.

(۳). جامع للشرائع، ص ۳۰۳.

(۴). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۲، ص ۱۰۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴۳

۹. همو: اگر کفیل از احضار مکفول خودداری کند، همیشه در حبس می‌ماند تا یا او را حاضـر کند و یا از عهدهٔ پرداخت آن چه بر ذمّهٔ اوست برآید، مگر آن که او را حاضر نماید و یا مکفول به از دنیا برود. «۱»

۱۰. همو: کفالت هم به صورت حالّ و هم به صورت مدت‌دار برای هر کس که حاضـر شدن او در جلسهٔ رسیدگی ضـروری است، صحیـح است. اعم از زنی که بـدهکار، مـدّعی همسری با اوست، یا کفیلی که ادّعای کفالت او می‌شود یا کودک و یا مجنون؛ چرا که گاه واجب می‌شود ... اگر کفیل از احضار او خودداری کنـد حبس می‌شود تا او را حاضـر کند، یا آن چه را بر عهدهٔ اوست ادا نماید. «۲»

۱۱. شـهید اوّل و شـهید ثانی: اگر کفیل از تسلیم او خودداری کند، حاکم او را بدان الزام می‌نماید و اگر باز خودداری کند صاحب حق می‌تواند حبس او را از حاکم درخواست کند، تا آن زمان که او را حاضر نماید و یا آن چه را بر عهدهٔ اوست بپردازد. «۳»

۱۲. شیخ بهائی: اگر کفیل از احضار کردن مکفول خودداری ورزد، حاکم او را حبس می کند تا وی را حاضر کند و یا آنچه را که بر عهدهٔ اوست ادا نماید. «۴»

۱۳. محـدّث بحرانی: مکفول له می‌توانـد از کفیـل احضـار فوری مکفول را مطـالبه کنـد و این در صورتی است که کفـالت مطلق یا فوری باشد. امّا اگر مدت‌دار باشد، پس از رسیدن موعد چنین حقی را خواهد داشت. پس اگر او را حاضر کند و تحویل دهد، ذمّهٔ او بری می‌شـود و گرنه حبس او واجب است تـا او را حاضـر کنـد یـا آنچه بر عهـدهٔ اوست ادا نمایـد. بعضـی از اصحاب چنین ذکر کرده‌اند ... امّا اگر تحویل وی غیر ممکن شد از روایات پیشین آشکار شد که حاکم می‌تواند او را حبس کند تا او را حاضر نماید. اصحاب در اینجا ذکر کرده‌انـد که، حاکم می‌توانـد او را حبس کنـد تا وی را حاضـر نمایـد و نیز می‌تواند او را بر این امر مجازات کنـد، همـان گونه که در مورد هر کس که از ادای حقّی خودداری کنـد، چنین اختیاری را دارد. ولی در این حکم می‌توان اشکال کرد که نهایت آن چه اخبار و روایات گذشـته بر آن دلالت دارند این است که باید او را حبس کرد تا وی را حاضر نماید و این در مجازاتش کافی است، پس دیگر مجازات دیگری علاوه بر حبس معنایی ندارد؛ چرا که

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۲۲۴.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۱۸۲.

(۳). روضهٔ البهیّه، ج ۴، ص ۱۵۲.

(۴). جامع عباسی، ص ۲۲۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴۴

شرعا در مورد آن اجازه‌ای داده نشده است. «۱»

۱۴. سیّد علی طباطبائی: پس آن‌گاه اگر از تحویل او خودداری کرد، حاکم او را بدان الزام خواهد کرد و اگر خودداری ورزید، مکفول له می‌تواند از حاکم حبس او را مطالبه کند تا آن‌گاه که بدهکار را تحویل دهد یا آن چه را بر عهدهٔ اوست ادا نماید و این در حالی است که ادای آن از سوی او ممکن باشد، مانند بدهی. پس اگر ممکن نباشد، مانند قصاص و زوجیت، و ادّعای مجازات مستوجب حد یا تعزیر باشد، که در این صورت اگر حاضر کردن مکفول ممکن باشد، کفیل بدان الزام می‌شود و حاکم می‌تواند وی را کیفر دهد، مانند هر کس دیگر که با وجود توانایی از ادای حقّی که بر عهدهٔ اوست، خودداری کند. اگر احضار او ممکن نباشد، ولی بدل داشته باشد، مانند دیه در قتل- حتی اگر عمدی باشد- و مهر المثل زوجه، در این صورت باید آن را تحویل دهد و ظاهرا در این امر اختلافی وجود ندارد و حتی اگر مکفول له راضی باشد می‌توان گفت: خلافی وجود ندارد که می‌توان پرداخت دین را کافی از احضار نیز دانست «... ۲»

۱۵. سیّد عاملی (پس از نقل کلام قواعد الاحکام ...): همان گونه که در نهایه، سرائر، شرائع الاسلام، مختصر النافع، تحریر الاحکام، ارشاد، لمعهٔ الدمشقیه و روضهٔ البهیّه آمده است. و ظاهر این کتاب‌ها آن است که اگر آن چه بر عهدهٔ اوست پرداخت کند بر مکفول له واجب است آن را قبول کند و کفیل بدین وسیله مبرّا می‌شود و در تذکرهٔ الفقهاء و جامع المقاصد آمده است: اگر به پرداخت مال راضی نشود و احضار او را مطالبه کند، حاکم او را به تحویل مکفول الزام می‌نماید «... ۳»

همو در توضیح کلام علّامه حلّی در قواعد الاحکام می‌گوید ...: به عبارت دیگر با کفالت، سعی در حاضر کردن او واجب می‌شود، پس اگر او را تحویل نداد حبس می‌شود و نه چیزی دیگر. امّا آنجا که می‌گوید: «یا صبی یا مجنون»: مقصود آن است که برای ادای شهادت به صورتشان در اتلاف آن‌ها را حاضر کند، و اگر تحویلشان ندهد، ظاهرا حبس می‌شود و نه چیزی دیگر؛ چرا که در این صورت حق ثابت نمی‌شود. «۴»

---

(۱). حدائق الناضرهٔ، ج ۲۱، ص ۶۵.

(۲). ریاض المسائل، ج ۹، ص ۲۹۲.

(۳). مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۴۳۴.

(۴). همان، ص ۴۲۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴۵

۱۶. شیخ محمد حسن نجفی نیز کلامی در ذیل قول محقق حلّی دارد که علاقه‌مندان را بدان ارجاع می‌دهیم. «۱»

۱۷. آیهٔ اللّه اصفهانی: اگر کفالت به نحوی که در برگیرندهٔ همهٔ شرایط باشد محقق گردد، البته در صورتی که مطلق یا فوری باشد، برای مکفول له جایز است که مکفول به را فوری از کفیل مطالبه کند و در صورتی که کفالت مدت‌دار باشد پس از فرارسیدن موعد چنین حقّی را خواهد داشت. در این صورت، اگر او را حاضر کرد و کاملا در اختیار گذاشت، آن چنان که مکفول له بر او دسترسی کامل داشته باشد، ذمّه‌اش از آنچه بر عهده داشته بری می‌شود و اگر از این کار خودداری ورزید می‌تواند نزد حاکم

خواستار حبس او شود تا وی را حاضر نماید یا آن چه بر عهدهٔ اوست بپردازد. امّا اگر غایب باشد، در صورتی که مکانش معلوم باشد و کفیل بتواند او را بیاورد و تحویل دهد، به مقدار لازم برای رفتن و برگرداندن او به کفیل مهلت داده می‌شود. پس اگر از آن مقدار بگذرد و بدون عذر موجّه او را نیاورد- همان گونه که قبلا گفته شد- حبس می‌شود «... ۲»

۱۸. مرحوم آیهٔ اللّه طبسی ...: آن‌گاه اگر کفیل از تحویل او خودداری کرد، حاکم او را بدان الزام می‌کند. پس اگر ابا و امتناع ورزد مکفول له می‌تواند حبس او را از حاکم مطالبه کند تا آن زمان که بدهکار را حاضر کند و یا در مواردی که برای او ممکن باشد، مثل پرداخت دین، از طرف او آن چه را بر عهدهٔ دارد پرداخت نماید. «۳»

نظر نگارنده: آن چه گفته می‌شود که تخییر بین احضار و ادا، در روایات گذشته به جز روایت دعائم الاسلام، نیامده است؛ زیرا گاه مکفول له غرض و مقصودی دارد که به ادای مال تعلّق نمی‌گیرد، یا آن را از غیر مکفول نمی‌خواهد؛ این تنها در مواردی است که کفالت در غیر مال باشد وگرنه در صورتی که کفالت به مال تعلّق گرفته باشد، شکی در این نیست که عقد کفالت با ادای دین از طرف کفیل منحل می‌شود؛ همان‌گونه که با تسلیم مکفول، یا با ابرای مکفول له، یا با مرگ مکفول، یا با رفع ید مکفول له از کفالت منحل می‌گردد. در این شرایط دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی‌ماند. علاوه بر آن، احتمال دارد که روایت به غالب موارد نظر داشته باشد که کفیل به پرداخت مال اقدام نمی‌کند، همان گونه که در

---

(۱). جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۱۸۹.

(۲). وسیلهٔ النجاهٔ، ج ۲، ص ۱۴۶ و مثل آن در: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۱؛ وسیلهٔ النجاهٔ (با تعلیقات آیهٔ اللّه گلپایگانی)، ج ۲، ص ۲۱۵.

(۳). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۵، ص ۱۸۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۴۶

مفتاح الکرامه نیز این احتمال را داده است. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۱۹. سرخسی: اگر کفیل را به سبب بدهی حبس کرد، کفیل نیز می‌تواند مکفول عنه را حبس کند تا وی را آزاد نماید و این در صورتی است که به امر او باشد. «۲»

۲۰. موصلی حنفی ...: واجب آن است که او را حاضر کند و در مکانی تحویل دهد که بتواند او را محاکمه کند ... پس اگر او را حاضر کرد چه بهتر وگرنه حاکم او را حبس می‌کند. پس اگر مدت به پایان رسید و او را حاضر نکرد وی را حبس می‌نماید و اگر او را حبس کرد و نزد قاضی ثابت شد که از حاضر کردن او عاجز و ناتوان است، او را رها می‌کند. «۳»

۲۱. سمرقندی ...: از کفیل به نفس خواسته می‌شود که مکفول عنه را حاضر کند و این در آن حال است که حاضر کردن او ممکن و برای او مقدور باشد. ولی اگر به صورتی بود که او قادر به حاضر کردنش نبود، چنان چه امید پیدا شدن مکفول عنه برود؛ مثلا فعلا به سفری رفته باشد، در این صورت مطالبه از کفیل در مورد حاضر کردن مکفول عنه تا مدتی که این امر برای او ممکن باشد به تأخیر می‌افتد و در آن موعد اگر او را تحویل نداد و معلوم شد که کوتاهی می‌کند، کفیل را حبس می‌کند. پس آن‌گاه، اگر برای قاضی با دلایل و قراین یا شهادت شهود آشکار شد که او قادر به تحویل دادن مکفول عنه نیست، او را از حبس خارج می‌کند و منتظر می‌ماند تا زمان قدرت و امکان فرارسد؛ همان گونه که در اعسار در مورد دین حکم همین است. آن‌گاه که قاضی او را از زندان خارج می‌کند، طلبکاران می‌توانند ملازم و همراه او باشند (او را تحت نظر داشته باشند) و قاضی نمی‌تواند آنان را منع کند و

البته طلبکاران نیز نمی‌توانند او را از کار و اشتغال بازدارند، همان گونه که در افلاس حکم همین است. «۴»

۲۲. ابن رشد: فقیهان در اینکه حکم کفیل به نفس در صورت غایب شدن مکفول عنه چیست سه قول متفاوت دارند ...: قول دوم اینکه کفیل حبس می‌شود تا آن زمان که او را

---

(۱). مفتاح الکرامه، ج ۵، ص ۴۳۴.

(۲). مبسوط، ج ۲۰، ص ۸۹ و نک: ج ۱۹، ص ۱۶۴.

(۳). اختیار، ج ۲، ص ۱۶۷.

(۴). تحفة الفقهاء، ج ۲، ص ۲۴۳.

تحویل دهد یا مرگ او معلوم گردد ... دلیل این قول آن است که، بر عهدهٔ او تنها همین است که او را حاضر کند یا به جهت او حبس شود. پس همان گونه که اگر ضامن مال شود تنها بر عهدهٔ اوست که آن مال را تحویل دهد و یا به خاطر آن حبس می‌گردد، در ضمان نفس نیز به همان نحو است. قول سوم اینکه، تنها بر عهدهٔ اوست که اگر حاضر کردن مکفول عنه برای او ممکن باشد، وی را حاضر کند و چنان چه او را تحویل ندهد حبس می‌شود. «۱»

۲۳. کندی: هر کس از دیگری با تمامی افعالش کفالت کند اگر او را حاضر نکند، هرچه که او باعث آن شود بر عهدهٔ کفیل خواهد بود. پس اگر کاری انجام دهد و بگریزد و دسترسی به او نباشد، در این صورت آن چه او باعث آن شده نیز بر عهدهٔ کفیل است؛ همان گونه که ضامن نفس او نیز هست. پس اگر او را کفالت کند و بگوید: هرگاه او را خواستید حاضر می‌کنم، در زمانی که او را مطالبه کردند باید حاضر کند و اگر نتوانست باید او را حبس کنند تا وی را حاضر نماید. «۲»

۲۴. احمد بن یحیی: دربارهٔ کفیل: وی را حبس می‌کنند تا مکفول عنه را تحویل دهد و یا غرامت را بپردازد و کفیل نفس بدان چه غرامت داده رجوع نمی‌کند، ولی می‌تواند مطالبهٔ تسلیم نماید وگرنه اگر ممکن نباشد حبس می‌شود و گفته شده: می‌تواند در صورت سالم بودن اصل، آن را پس بگیرد. «۳»

۲۵. نووی: اگر مکفول به غایب شود، مسأله مورد بررسی قرار می‌گیرد پس اگر در جای مشخصی باشد، بر عهدهٔ کفیل است که او را حاضر کند. در این صورت اگر مدتی که برای رفتن و آوردن او کافی است بگذرد و او را نیاورد، حاکم او را حبس می‌کند. این نظر ماست، ولی ابن شبرمه می‌گوید: بلا فاصله حبس می‌شود؛ چرا که حقّ او در مورد کفیل در همان زمان محقق شده است. «۴»

فرع: حکم مکفول محبوس

آرای فقیهان شیعه

۱. محقق حلّی: اگر در حبس حاکم باشد تسلّم او واجب است؛ چرا که او توانایی

---

(۱). بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۲۹۵.

(۲). مصنّف، ج ۲، ص ۹۳ و نک: ص ۱۷۶.

(۳). عیون الازهار، ص ۴۵۵؛ نک: محلّی، ج ۸، ص ۱۲۰.

(۴). مجموع، ج ۱۴، ص ۵۳.

استیفای حقّش را دارد، ولی اگر در حبس ظالمی باشد بدین گونه نیست. «۱»

۲. علّامه حلّی: اگر مکفول محبوس باشد، اگر در حبس حاکم باشد، تسلیم او واجب است؛ چرا که به امر حاکم یا شخص حبس‌کننده ممکن است. در این صورت دوباره به زندان بازگردانده می‌شود و به دو حق، با هم حبس می‌شود، ولی اگر در حبس ظالم باشد قبول آن واجب نیست. «۲»

۳. محدّث بحرانی ...: اگر در حبس حاکم شرعی باشد، این از تسلیم وی جلوگیری نمی‌کند؛ چرا که تمکن از استیفای حق وجود دارد، بر خلاف آنجا که در حبس ظالم و جائری باشد ... پس اگر در حبس حاکم شرعی باشد، کفیل، او را از حاکم درخواست می‌کند، حاکم امر به احضار او می‌کند و بین آنان قضاوت می‌کند، اگر محاکمه بین آن دو فیصله یافت او را به سبب موضوع اوّل به زندان برمی‌گرداند و اگر محاکمه دوم نیز به حکم حبس انجامید او را به جهت هر دو موضوع حبس می‌کند و آزادی او متوقف بر برائت او از هر دو موضوع خواهد بود. «۳»

۴. شیخ محمد حسن نجفی: اگر مکفول در حبس حاکم عادل محبوس بود، تسلّم او واجب است؛ چرا که او در این حال می‌تواند حقّش را از او استیفا کند؛ زیرا واضح است که بلا فاصله پس از مطرح شدن قضیّه در نزد حاکم او را از حبس خارج یا در همان حال از وی مطالبهٔ حق می‌کند و به قضیّه رسیدگی و حکم می‌نماید و موضوع را فیصله می‌دهد، حتی اگر بدان صورت باشد که او را برای دو موضوع حبس کند. «۴»

۸. حبس مدّعی علیه که از سخن گفتن خودداری نماید

اشاره

بسیاری از فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- فتوا داده‌اند هرگاه مدّعی علیه در برابر سؤال قاضی سکوت کرده و از پاسخ خودداری ورزد، محبوس می‌شود تا یا اقرار و یا انکار و یا طرف دعوا از حقّ خود بر او گذشت نماید.

این فتوا، نظر مفید، ابن جنید، شیخ طوسی در خلاف و نهایه، سلّار، ابن حمزه، محقق در مختصر النافع و شرائع الاسلام، یحیی بن سعید، علّامه در مختلف الشیعهٔ و

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۶.

(۲). تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۲۲۵.

(۳). حدائق الناضرهٔ، ج ۲۱، ص ۷۶.

(۴). جواهر الکلام، ج ۲۶، ص ۲۰۱.

قواعد الاحکام شهید اوّل و دوم، شیخ بهائی، سیّد در ریاض المسائل، سیّد عاملی در مفتاح الکرامه، نراقی در مستند الشیعهٔ، شیخ کنی در قضاء، ابو حنیفه، ابن قدامه و ابن یحیی در عیون الازهار است.

از سوی برخی دیگر از فقیهان این فتوا صادر شده که قاضی در صورت سکوت مدّعی علیه، عمل او را نکول قرار داده، موجب ردّ قسم به مدّعی می‌شمارد. این فتوا از جانب شیخ طوسی در مبسوط، ابن برّاج، ابن ادریس در سرائر، فاضل هندی در کشف اللثام و

امام خمینی در تحریر الوسیله مطرح شده است.
و گروهی دیگر از فقیهان در این مورد حکم به تخییر قاضی بین حبس و رد نموده‌اند؛ همان گونه که آیـهٔ اللّه خوانساری در جامع المدارك چنین نظر داده است و همین فتوای شهید اوّل و دوم در لمعهٔ الدمشقیه و روضهٔ البهیّه است.

آرای فقیهان شیعه (قائلان به حبس)

۱. شیخ مفید: اگر یکی از طرفین دعوا، ادّعایی علیه دیگری مطرح کرد و او سکوت نمود و آن‌گاه قاضی از او پرسید و او پاسخی نداد، احوال او مورد بررسی قرار می‌گیرد، اگر ناشنوا یا لال بود در سکوتش معذور است و قاضی به شکل مناسب دعوا را به او تفهیم می‌کند ... و اگر سالم بود و تنها تجاهل می‌کرد و عمدا سکوت می‌نمود، قاضی دستور حبس او را صادر می‌کند تا اقرار کند و یا منکر شود، مگر اینکه طرف مقابل از حقّ خود بر او گذشت کند. «۱»
۲. ابن جنید (بنابر آنچه در مختلف الشیعهٔ نقل شده است): اگر مدّعی علیه در پاسخ سؤالی که از او می‌شود سکوت کند و قاضی هم از قبل گویا بودن او را نشناسد، کمی به او مهلت می‌دهد و بعد دوباره راجع به ادّعایی که علیه او مطرح شده می‌پرسد. اگر بازهم خودداری ورزید و مدّعی گفت که به واسطهٔ سکوت قصد تمرّد دارد، قاضی وی را سوگند می‌دهد و کسی را وادار می‌نماید که در گوش او با صدای بلند ندا بدهد و آن چه را علیه او مطرح شده برایش بازگوید و سپس ادلّه‌ای را که بر مبنای آن علیه او حکم خواهد شد برای او بیان کند و نتیجهٔ انکار او و یا جرح بینهٔ طرف مقابل را توضیح دهد. پس اگر به دفاع از خود برخاست به او مهلت کمی می‌دهد، سپس با او به همان گونه رفتار می‌کند؛ پس اگر به دفاع

---

(۱). مقنعه، ص ۷۲۵.

از خود برخاست، حاکم از مدّعی دربارهٔ بینه‌اش سؤال می‌کند. پس اگر بینه‌ای داشت و قاضی به شهادت آنان گوش فراداد و او را سوگند می‌دهد که شاهدانش به حق شهادت داده‌اند پس اگر او سوگند یاد کرد، به نفع او حکم می‌کند و در مورد محکوم علیه نیز، چنان چه خود او یا کسی که می‌تواند دلیلی اقامه کند حجّتی داشته باشند، مطابق آن حکم خواهد نمود. «۱»
۳. شیخ طوسی: اگر کسی علیه دیگری ادّعایی را مطرح کرد و مدّعی علیه سکوت کرد یا گفت: نه اقرار می‌کنم و نه انکار، امام او را حبس می‌کند تا با اقرار یا انکار به او پاسخ دهد و او را ناکل محسوب نمی‌کند. ابو حنیفه چنین فتوایی دارد. «۲»
۴. همو: اگر در مقابل طرف دعوا سکوت کند در حالی که سالم است و می‌تواند سخن بگوید و تنها با سکوت خود، می‌خواهد عناد و دشمنی ورزد، به حبس او دستور می‌دهد تا یا اقرار کند و یا انکار، مگر اینکه طرف دعوا از حقّ خود در مورد او گذشت نماید. «۳»
۵. سلّار بن عبد العزیز: مدّعی علیه بر سه گونه است: کسی که زبانی سالم دارد، یا کسی که زبانش مرضی دارد و یا کسی که با وجود سلامت اظهار مرض می‌کند ... و امّا دومی، به حبس او دستور می‌دهد تا اقرار کند یا انکار نماید یا طرف دعوا از او بگذرد. «۴»
۶. ابن حمزه طوسی: مدّعی علیه از این سه وجه خارج نیست: یا لال است، یا برای لجاجت و آزار طرف دعوا سکوت می‌کند و یا پاسخ می‌دهد. وجه اوّل ... در مورد وجه دوم او را حبس می‌کند تا اقرار کند یا انکار ورزد، مگر اینکه طرف دعوا از او گذشت کند و نیز می‌گوید: آن‌گاه که ادّعا مطرح شد و مدّعی خواستار پاسخ گردید، حاکم از مدّعی علیه پاسخ را مطالبه می‌کند، اگر سکوت کرد، او را حبس می‌کند تا جواب بدهد. «۵»

۷. محقق حلّی: و امّا سکوت: پس اگر به جهت مرض یا نقصی باشد ... ولی اگر از

---

(۱). مختلف الشیعهٔ، ج ۸، ص ۳۸۰.

(۲). خلاف، ج ۶، ص ۲۳۸، مسألهٔ ۳۷.

(۳). نهایه، ص ۳۴۲.

(۴). مراسم، ص ۲۳۱.

(۵). وسیله، ص ۲۱۱.

روی لجاجت و دشمنی باشد او را حبس می‌کند تا پاسخ بدهد. «۱»

۸. همو: سکوت، اگر از روی عمد باشد، به پاسخ الزام می‌شود، اگر دشمنی و لجاجت نشان داد، حبس می‌شود تا موضوع را بیان کند. «۲»

۹. یحیی بن سعید: اگر با وجود سلامت پاسخ ندهد، حبس می‌شود تا پاسخ بدهد. «۳»

۱۰. علّامه (پس از نقل کلام ابن ادریس ...): مقصود او از دو مسأله آن است که، اگر از روی دشمنی و لجاجت سکوت کند یا به چیزی اقرار کند و از تبیین و توضیح آن خودداری نماید و آن چه می‌توان بدان اتکا کرد همان است که شیخ در نهایه گفته است. دلیل ما آن است که آن چه بر او واجب است جواب دادن است و پاسخ دادن همان‌گونه که می‌تواند به صورت اقرار باشد، به صورت انکار نیز می‌تواند محقق شود. پس در صورت سکوت واجب است او را حبس کنند؛ چرا که غیر از پاسخ دادن تکلیفی دیگر نداشته است و اصل این است که قاضی نیز تکلیفی جز حبس ندارد و ذمّهٔ او از تکلیف دیگر مبرّاست. ردّ قسم در چنین مواردی و سکوت مدّعی علیه را بر نکول حمل نمودن نیز محتاج دلیل است که شرعا چنین دلیلی نداریم. البته بعضی چنین استدلال کرده‌اند که سکوت از روی لجاجت و دشمنی، مانند نکول است، ولی پاسخ آن این است که هیچ‌گاه سکوت، نکول محسوب نمی‌شود. «۴»

۱۱. همو: چنان‌چه سکوت، ناشی از مرض یا لال بودن شخص باشد، قاضی برای فهمیدن جواب از اشارهٔ مفید یقین استفاده می‌کند و اگر به مترجم نیازمند باشد، باید که به یک مترجم اکتفا نکند، بلکه ناگزیر است که از دو نفر عادل کمک بگیرد و اگر از روی دشمنی و لجاجت سکوت کند او را به پاسخ الزام می‌نماید و اگر بازهم از پاسخ دادن خودداری کرد، او را حبس می‌کند تا پاسخ دهد و گفته شده: به پاسخ دادن اجبار می‌شود.

و نیز گفته شده: حاکم به او می‌گوید: اگر پاسخ دادی چه بهتر، وگرنه سکوت تو را نکول حساب می‌کنم و سوگند را به مدّعی رد می‌کنم. پس اگر بازهم بر سکوت خود پافشاری کرد، سوگند را به مدّعی رد می‌نماید. «۵»

---

(۱). مختصر النافع، ص ۲۸۲.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۸۵.

(۳). جامع للشرائع، ص ۵۲۴.

(۴). مختلف الشیعهٔ، ج ۸، ص ۳۸۱، مسألهٔ ۶.

(۵). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۹.

۱۲. شهید اوّل و ثانی: اگر سکوت از روی لجاجت باشد، حبس می‌شود تا پاسخ دهد. این بر مبنای قول شیخ در نهایه است و بدان دلیل که جواب دادن حقّ واجبی بر عهده اوست، پس اگر از این حق خودداری ورزد حبس می‌شود تا به ادای فریضه اقدام نماید (و یا اینکه پس از عرضه کردن پاسخ به او، علیه وی به نکول حکم می گردد) بدین گونه که به او گفته می‌شود: اگر می‌خواهی پاسخ بده وگرنه عمل تو را نکول محسوب می کنم، پس اگر بازهم پاسخ نداد و بر سکوت پافشاری کرد، حکم به نکول او می کند و این بنا بر قول آنان است که به مجرد نکول قضاوت می کنند. امّا اگر ما قائل شدیم به اینکه در صورت نکول باید مدّعی سوگند یاد کند در این صورت پس از مراحل فوق، مدّعی سوگند داده می‌شود.

از کلام مصنّف چنین استفاده می‌شود که قاضی مخیّر است بین این دو قول، و بهتر این است که کلام او را حمل کنیم بر اینکه می‌خواسته به هر دو قول اشاره‌ای کرده باشد. در دروس نیز تنها به نقل آن‌ها به صورت دو قول اکتفا کرده و هیچ کدام را بر دیگری ترجیحی نداده است ولی به نظر می‌رسد که اوّلی قوی‌تر باشد. «۱»

۱۳. شیخ بهائی ...: پس اگر سبب سکوت او عناد و لجاجت و دشمنی باشد، او را حبس می کنند تا پاسخ دهد و یا اینکه حاکم او را به جهت خودداری‌اش محکوم نماید. «۲»

۱۴. شیخ مفلح صیمری (پس از نقل کلام شیخ در نهایه): آن چه مورد اعتماد است قول شیخ، یعنی دستور به حبس است؛ چرا که وظیفهٔ او پاسخ دادن است و همین قول، مختار شیخ مفید، نجم الدین، علّامه و فخر المحققین است. «۳»

۱۵. نراقی: اگر سکوت او برای آزار دادن و لجاجت باشد، او را به پاسخ دادن الزام می کند. این الزام ابتدا با لطف و مدارا و بعد با غلظت و شدّت و از مراتب پایین‌تر تا مراتب بالاتر- مطابق مراتب امر به معروف و نهی از منکر- خواهد بود. پس اگر پاسخ داد، مقصود حاصل است وگرنه او را حبس می کند تا اینکه به سؤال پاسخ گوید. این حبس تا زمانی که پاسخ گوید، یا طرف مقابل گذشت کند و یا بمیرد ادامه می‌یابد. «۴»

۱۶. سیّد علی طباطبائی: در ابتدا با ملاطفت و رفق و بعد با اذیت و سخت‌گیری، از مراتب پایین به بالا- مطابق مراتب امر به معروف و نهی از منکر- الزام به پاسخگویی

---

(۱). روضهٔ البهیّه، ج ۳، ص ۹۳.

(۲). جامع عباسی، ص ۳۶۲.

(۳). تلخیص الخلاف، ج ۳، ص ۳۶۶.

(۴). مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۶۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۵۳

می‌شود. پس اگر پاسخ داد مقصود حاصل است وگرنه حبس می‌شود تا پاسخ بگوید، مطابق آن چه قبلا دانسته شد ... و گفته شده است: به پاسخ دادن اجبار می‌شود بدون اینکه حبس بشود، بلکه او را می‌زنند و بسیار به او اهانت می کنند تا اینکه پاسخ بگوید، ولی این سخن، مستند روشنی، جز دلایل مربوط به امر به معروف و نهی از منکر ندارد، که در آن اشکال هست؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر با حبس هم، شدنی است و نیازی نیست که راه را منحصر به ضرب و اهانت بدانیم. «۱»

۱۷. سیّد عاملی: پس اگر از پاسخ خودداری ورزد، حبس می‌شود تا سخن گوید ...، من در وسائل الشیعهٔ تتبع کردم و دلیلی که در این باب قابل استناد باشد نیافتم، جز روایت مشهور پیامبر اکرم که می‌فرماید: «لیّ الواجد یحلّ عرضه و عقوبته؛ کوتاهی و مسامحه فرد توانمند در ادای آن چه بر عهدهٔ اوست، بر باددادن آبرو و مجازات او را مجاز می‌سازد».

در نقل دیگری به جای «عقوبته» عبارت «حبسه» آمده است و تفاوتی هم ندارند؛ چرا که حبس نیز یکی از مصادیق مجازات است.

به آن روایت بـدان دلیـل می‌توان در موضوع مورد بحث ما نیز اسـتناد کرد که واجب بر او در موضوع بحث، پاسخ به سؤال است و این تکلیـف، حقّی است که بـا وجود قـدرت و توانـایی‌اش از ادای آن خودداری می‌ورزد. می‌توان گفت که روایت در صورتی که حجّیت آن را بپـذیریم، بـدان دلیل که نزد شیعه و سنی شـهرت دارد، در حقّ مالی ثابت و امثال آن ظهور دارد و نه در امثال پاسخ گفتن و چیزهایی از این قبیل، پس تطبیق آن در موضوع بحث ما جای تأمل دارد. «۲»

۱۸. ملا علی کنی ...: اگر از روی لجاجت و دشـمنی باشـد، به پاسخ گفتن الزام می‌شود، کما اینکه قبلا نیز دانسـته شد. پس اگر بر سکوت خود اصـرار ورزیـده و بـا وجود دسـتور حاکم به پاسخگویی، از ادای پاسـخ خودداری کرد و دست از آن برنـداشت (پس قوی‌ترین فتواها این است که او را حبس می‌کنـد تا جواب بدهد ...) به علاوه او از ادای تکلیفی واجب خودداری کرده؛ زیرا همان گونه که از اقوال فقها آشکار است، پاسخ گفتن بر او واجب است. آنان حضور در این مجلس و امثال آن را بر او واجب دانسـته‌اند و همهٔ این امور برای قطع دعوا و رفع نزاع ضروری است و ظاهرا در این امر اختلافی میان فقیهان

---

(۱). ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۹۹؛ نک: جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۰۸.

(۲). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۸۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۵۴

نیست، بلکه اجمـاع در این امر وجود دارد. این حکم نیز که بر حـاکم واجب است از او سؤال کنـد- که خود ظـاهرا اجماعی است- دلالت یا اشاره دارد بر اینکه پاسـخ گفتن واجب است؛ ماننـد وجوب جواب پس از سؤال از فتوا. همین طور اخباری که گـذشت بر این وجوب دلالت دارنـد. در این اخبار مشاهده کردیم که، اگر مدّعی علیه زنده باشد اجبار و الزام می‌شود که یا سوگند یاد کند یا حقّ مورد مطالبه را پـذیرفته و بپردازد یا اینکه سوگنـد را رد کنـد و اگر خودداری ورزیـد بر حاکم جایز است که او را آن گونه که مصـلحت می‌بینـد تعزیر کنـد، امر به معروف و نهی از منکر نماید و می‌دانیم که از جملهٔ این اقدامات حبس نیز هست. امّا دلیل تعیّن حبس، با وجود اینکه این اخبار اقتضای تعیین آن را ندارند، شـهرت است که همان گونه که در جای خود روشن شده است شـهرت برای تعیین بعضـی افراد مطلق کـافی است- چنـان که در محـل خود تحقیق شـده است- بنابراین، روایات و ادلّهٔ مطلق تعزیر و امر به معروف در خصوص این مورد، مرادشـان حبس بوده است، به ویژه این که این تعیّن بـا حکمی که در موارد دیگر ذکر شـده است و حبس را در مورد کوتـاهی بـدهکار از پرداخت بـدهی و تهمت قتـل ثـابت می‌داننـد، مورد تأییـد قرار می گیرد. این احکـام همراه با بعضی احکام حبس و فروعاتش در احکام قضاوت خواهد آمد «... ۱»

۱۹. محقق عراقی: اگر سکوت او از روی دشـمنی باشد حبس می‌شود تا پاسخ دهد، بنابراین که بگوییم: پاسخ بر او واجب است؛ تا آن زمان که قضیّه به میزان و معیار صـحیح منتهی شود، یا سوگند بخورد و یا اقرار نماید. البته این سخن بر مبنای آن است که دلیل نکول و رد را- که این مورد نیز از مصادیق آن است- تام نـدانیم و این در صورتی است که قائل نشویم در ابتـدای امر غیر از این به ذهن می‌رسد. دست کم می‌توان گفت که در مقام گفتگو، سکوت، قدر متیقن است که نکول منکر بر آن صدق می کند. «۲»

۲۰. آیـهٔ اللّه خوانساری ...: اگر از روی خصومت و لجاجت بر سـکوت خود اصـرار ورزد، عـده‌ای گفته‌انـد: او را حبس می کنند تا پاسـخ بگویـد، و نیز گفته شـده: بـا زدن و اهـانت به سـخن گفتن اجبـار می‌شـود. دیگری نیز گفته است: حـاکم سه بـار به او تـذکر می‌دهـد: اگر پاسخ نگـویی عمـل تو را نکول و خودت را ناکـل به حسـاب می‌آورم و سوگنـد را به مـدّعی رد می کنم. پس اگر بر سکوت اصرار ورزید، سوگند را به مدّعی رد می کند و از

---

(۱). قضاء، ص ۱۹۳.

(۲). شرح تبصرة المتعلمین، کتاب «قضاء»، ص ۹۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۵۵

بعضی نیز نقل شده که حاکم بین حبس و ردّ سوگند مخیّر است. «۱»

نظر نگارنده: به نظر می‌رسد قول به حبس ترجیح داشته باشد، به دلیل آن چه علّامه حلّی در مختلف الشیعهٔ ذکر نمود و نیز به دلیل کلامی که آن حضرت- علیه السلام- در روایت عبد الرحمن فرمود: اگر زنده باشد او را الزام می‌کنند که سوگند یاد کند یا اینکه از عهدهٔ پرداخت حق برآید یا اینکه سوگند به طرف مقابل رد می‌شود.

راه‌های الزام فراوانند، ولی با توجه به حدیث مرسل پیامبر اکرم- که ضعف آن جبران شده است- حبس ترجیح دارد، مگر اینکه گفته شود: این حدیث ظاهر در حقّ مالی است، همان‌طور که در جواهر الکلام «۲» و مفتاح الکرامه نیز گفته شده است که حدیث در حقّ مالی ظهور دارد. بر این حکم استدلال دیگری نیز شده است به این مضمون که، او از ادای واجب امتناع نموده، از این رو، حبس می‌شود و یا اصولا از این باب باید او را حبس کنند که استیفای حق راه دیگری جز آن ندارد.

آرای دیگر مذاهب

۲۱. ابن قدامه ...: پس اگر در پاسخ ادّعای مدّعی سکوت کرد، نه اقرار کرد و نه منکر شد، حاکم او را حبس می‌کند تا پاسخ بدهد و بدین جهت او را ناکل محسوب نمی‌دارد. قاضی در مجرد بدین نحو ذکر کرده است. «۳»

۲۲. احمد بن یحیی: با نکول، حق بر عهدهٔ نکول‌کننده مطلقا واجب می‌شود، مگر در حد و نسب. گفته شده است: با سکوت او را حبس می‌کنند تا اقرار کند و یا منکر شود. «۴»

آرای فقیهان شیعه (قائلان به ردّ سوگند)

۱. شیخ طوسی: آن زمانی است که سکوت کند یا بگوید: نه اقرار می‌کنم و نه انکار.

در این صورت حاکم سه بار به او می‌گوید: آیا پاسخی به ادّعای مطرح شده نمی‌دهی؟ اگر بازهم سکوت کنی تو را نکول‌کننده محسوب و سوگند را به طرف مقابل رد می‌کنم. عده‌ای

---

(۱). جامع المدارک، ج ۶، ص ۳۹.

(۲). ج ۴۰، ص ۲۱۰.

(۳). مغنی، ج ۹، ص ۹۰.

(۴). عیون الازهار، ص ۴۲۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۵۶

گفته‌اند: او را حبس می‌کند تا آن‌گاه که به اقرار یا انکار پاسخی بگوید و او را به هیچ وجه نکول‌کننده قرار نمی‌دهد و به نکول و سکوت حکم نمی‌نماید و اگر بگوید: اقرار نمی‌کنم، نکول محسوب نمی‌شود. قول اوّل مقتضای مذهب ماست و قول دوم هم قوی است. «۱»

۲. ابن برّاج ...: اگر سکوت کند یا بگوید: نه اقرار می‌کنم و نه انکار، حاکم به او می‌گوید: اگر می‌خواهی به ادّعا پاسخ بگو وگرنه تو را نکول‌کننده محسوب و سوگند را به طرف مقابل رد می‌کنم. نیز گفته شده: او را حبس می‌کند تا با اقرار یا انکار پاسخ

بگوید و او را نکول‌کننده محسوب می‌دارد. آن چه ما در آغاز ذکر کردیم ظاهر دیدگاه مذهب ماست و در عمل به قول دوم هم اشکالی به نظر نمی‌رسد. «۲»

۳. ابن ادریس: قول صحیح از مذهب ما و فتاوای فقیهان و آن چه مذهب اقتضا می‌کند این است که، در هر دو مسأله با هم، حاکم وی را نکول‌کننده محسوب می‌کند و سوگند را به طرف مقابلش رد می‌نماید. «۳»

۴. فاضل هندی (پس از نقل کلام علّامه): دلایلی تأیید می‌کنند که باید سوگند را به طرف مقابل رد کرد که عبارتند از: حبس موجب وارد شدن ضرر به مدّعی می‌شود به دلیل تأخیری که ایجاد می‌کند و چه بسا منجرّ به ضایع شدن حق او شود علاوه بر آن، هم در حبس و هم در اجبار بدون دلیل، ضرری را به مدّعی علیه وارد می‌کنیم و آن چه به عنوان دلیل برای آن ذکر شده قابل قبول نیست؛ چرا که ردّ سوگند به مدّعی بهتر می‌تواند او را از سکوت منع کند و برای مدّعی هم آسان‌تر و مفیدتر خواهد بود. «۴»

۵. امام خمینی: اگر سکوت او به جهت عذری نباشد، بلکه از روی آزار و لجاجت باشد، حاکم ابتدا با لطف و مدارا او را به پاسخگویی امر می‌کند، بعد با غلظت و شدت، پس اگر بر سکوت خود اصرار و پافشاری کرد، احتیاط آن است که حاکم به او بگوید:

پاسخ بده وگرنه تو را نکول‌کننده محسوب می‌کنم. بهتر آن است که این را سه بار تکرار کند. پس اگر بر سکوت خود اصرار و پافشاری نماید حاکم سوگند را به مدّعی رد می‌کند و اگر او سوگند یاد کند حقّش ثابت می‌شود. «۵»

---

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۱۶۰.

(۲). مهذّب، ج ۲، ص ۵۸۶.

(۳). سرائر، ج ۲، ص ۱۶۳.

(۴). کشف اللثام، ج ۲، ص ۱۵۸.

(۵). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۸۳؛ نک: آشتیانی، قضاء، ص ۱۵۰؛ عروة الوثقی، ج ۳، ص ۱۰۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۵۷

۹. حبس فردی که به محکمه بی‌توجهی می‌کند و با حاکم سخن درشت می‌گوید

اشاره

اگر برای قاضی بی‌توجهی و لجاجت یکی از طرفین روشن شود؛ مثل اینکه پس از درخواست سوگند دادن دیگری از قاضی، در میان سوگند خوردن او سخن وی را قطع کند و مدّعی شود که شاهد دارد، یا به درشتی و خشونت سخن بگوید؛ مثلا بگوید: تو بر خلاف حق، علیه من حکم صادر کردی. در این صورت حاکم می‌تواند پس از دو بار نهی و جلوگیری او، وی را تعزیر و حبس کند.

گروهی از فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- به این مسأله فتوا داده‌اند، مثل شیخ طوسی در مبسوط و قاضی ابن برّاج در مهذّب. از دیگر مذاهب نیز، ماوردی در ادب القاضی و ابن قدامه در مغنی چنین فتوایی داده‌اند. برخی دیگر از فقیهان نیز متعرّض این مسأله شده‌اند و به این حکم اکتفا کرده‌اند که قاضی او را به آن چه اجتهادش اقتضا می‌کند محکوم می‌نماید.

البته در این مورد- جز آن چه ماوردی نقل کرده است- نصّی نداریم و دربارهٔ آن نیز در آینده کلامی خواهد آمد.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: «لدد و التواء» دو مصدر هستند وقتی می‌گویند: «فلان یتلدّد» مقصود آن است که به چپ و راست می‌نگرد و بی‌توجهی می‌کند و به همین معنا گفته شده است:

«لدید الوادی لجانبیه» بدان جهت که مایل است به دو طرف خود. نیز از همین باب است که گفته شده است: «لدود» و مقصود از آن دوایی است که در حلق ریخته می‌شود؛ چرا که آن در یکی از دو طرف دهان است. آن‌گاه که گفته می‌شود: «خصم ألدّ» مقصود آن است که دشمنی شدیدی دارد و جمع آن «لدّ» است. خداوند متعال می‌فرماید ...: وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصٰامِ؛ «۱» حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است در جای دیگر می‌فرماید ...: وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا؛ «۲» و مردم ستیزه‌جو رای بدان بیم دهی. حال اگر این امر معلوم شد و برای قاضی آشکار گردید که یکی از طرفین دعوا لجاجت و دشمنی یا بی‌اعتنایی می‌کند و البته این به اشکال و وجوه مختلف روشن می‌شود یکی اینکه، یک طرف دعوا نزد قاضی رفته علیه او

---

(۱). بقره (۲) آیهٔ ۲۰۴.

(۲). مریم (۱۹) آیهٔ ۹۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۵۸

ادّعایی را مطرح می‌کند؛ به همین جهت ادای سوگند متوجه او می‌شود. او نیز از حاکم می‌خواهد که خود مدّعی را سوگند دهد و آن‌گاه که مدّعی سوگند خوردن را آغاز می‌کند، سخن او را بریده اظهار می‌دارد که او مدّعی است و بر عهدهٔ اوست که شاهد اقامه کند. پس آن‌گاه که چنین کند قاضی برای اوّلین بار او را نهی می‌کند و جلو او را می‌گیرد و به او می‌فهماند که اگر تو شاهد نداشته باشی این امر جایز نیست. اگر بار دیگر مرتکب چنین عملی شد باز او را منع می‌کند و به شدت او را بازمی‌دارد و بر سر او فریاد می‌کشد، ولی در تعزیر او عجله نمی‌کند، مبادا که به حکم قضیّه جاهل باشد. اگر برای بار سوم چنین عملی را تکرار کرد تأدیب یا تعزیر مناسب او را اعمال می‌کند؛ بدین صورت که به وضعیت جسمانی او دقت می‌کند: اگر قوی بود و جز با تعزیر جلوگیری از او امکان نداشت تعزیرش می‌نماید و اگر ضعیف بود و طاقت کتک را نداشت او را با حبس نه با کتک تأدیب می‌نماید. و اگر مصلحت دید که او را اصلا مجازات نکند، به همان‌گونه عمل می‌کند.

به همین گونه است اگر در برابر قاضی درشتی کند و با گستاخی سخن گوید؛ مثلا بگوید: تو دربارهٔ من به ناحق حکم کرده‌ای، در این صورت هم او را نهی می‌کند و اگر تکرار کرد مانع او می‌شود و اگر بازهم تکرار نماید، مستحقّ تعزیر به زدن یا حبس می‌شود و یا می‌تواند ببخشد. تشخیص هر یک از این موارد به عهدهٔ قاضی است و آن چه را مصلحت اقتضا می‌کند برخواهد گزید و انجام خواهد داد. «۱»

۲. قاضی ابن برّاج: هرگاه دو نفر نزد قاضی حاضر شدند که یکی از دیگری بزرگ‌تر بود و معلوم شد که یکی از آنان لجاجت و بی‌اعتنایی می‌کند و می‌خواهد که دیگری را بیازارد؛ مثلا فردی طرف مقابلش را به نزد قاضی فراخواند و محاکمهٔ او را خواستار شد و چون سوگند متوجه او شود و بخواهد سوگند یاد کند به یک باره سخن او را قطع کرده بگوید: من علیه او شاهد دارم. وقتی برای اوّلین بار چنین عملی را انجام داد، قاضی او را از این عمل نهی کرده جلو او را می‌گیرد و به او تفهیم می‌کند، این عمل، اگر شاهد و بینه نداری، جایز نیست. اگر بار دیگر دست به چنین کاری زد، او را با شدت و غلظت نهی می‌کند و بر او فریاد می‌کشد، ولی در تعزیر او عجله به خرج نمی‌دهد، مبادا که به این حکم جاهل بوده باشد. پس اگر برای بار سوم دست به چنین کاری زد، قاضی او را به تأدیب و تعزیر شایسته‌اش محکوم می‌کند: اگر قوی بود آن چنان که جز با تعزیر جلوگیری او

---

(۱). مبسوط، ج ۸ ص ۹۷.

امکان نداشت، تعزیرش می‌کند و اگر ضعیف بود و طاقت و تحمل زدن را نداشت او را با حبس نه با زدن، تأدیب می‌کند و اگر هم قاضی مصلحت را در مجازات نکردن او دید، از آن چشم می‌پوشد. «۱»

۳. علّامه حلّی: قاضی کسی را که در مجلس قضاوت به او اسائهٔ ادب کرده است تعزیر نمی‌کند، مگر بعد از اینکه با زبان و ممانعت از این کار، منع و نهی‌اش کرده باشد. «۲»

۴. شیخ محمد حسن نجفی: اگر به طرف مقابل یا قاضی یا دیگری اسائهٔ ادب کند، یا لجاجت و عناد نشان دهد؛ مثل اینکه از طرف مقابل مطالبهٔ سوگند کند سپس سخن او را بریده و بگوید: من شاهد دارم و او را حاضر خواهم کرد و باز به سخن اوّل خود بازگردد و با اعمالی از این قبیل به آزار و اذیت دست بزند، قاضی با رفق و مدارا، آداب و روش مناسب رفتار در چنین موقعیتی را برای او توضیح می‌دهد و اشکالات آن چه را او مرتکب شده بیان می‌نماید، بلکه در مسالك الافهام آمده است: اگر نپذیرفت با شدّت و غلظت با او برخورد می‌شود، پس اگر بازهم فایده‌ای نکرد، تأدیب او به مقتضای اجتهادش، از قبیل توبیخ، سخن درشت و امثال آن جایز خواهد بود. خدا آگاه است. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۵. ماوردی: در لجاجت: پس اگر با نهی و منع در مرتبهٔ دوم بازهم خودداری نکرد و برای بار سوم دست به لجاجت زد، جایز است که به عنوان تعزیر و تأدیب به جای سخنان بازدارنده، به ضرب و حبس متوسل بشود. قاضی در چنین مواردی- بر حسب میزان لجاجت و موقعیت و منزلت او- اجتهاد و وی را به صورت مناسب تعزیر می‌کند و اگر عناد او موجب جلوگیری از حقّی و خروج از واجبی باشد و او سکوت نماید، او را به زندان می‌افکند. پس اگر در عناد او هر دو امر حاصل شود جایز است که در تعزیر او هم ضرب و هم حبس با هم در نظر گرفته شود. زمانی بین زبیر و یک نفر انصاری دربارهٔ آبیاری زمین اختلافی درگرفت. دعوا را نزد پیامبر اکرم مطرح کردند. پس از اینکه پیامبر علیه انصاری و به نفع زبیر حکم صادر کرد، انصاری گفت: او پسر عمهٔ توست. پیامبر به زبیر فرمود:

آب را بر زمین جاری ساز و جلو آن را ببند تا به پایهٔ دیوارها برسد.

---

(۱). مهذّب، ج ۲، ص ۵۹۶.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۴.

(۳). جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۷۹.

این کلام پیامبر اکرم تعزیر او بود و در همین باب بود که آیهٔ شریفهٔ: فَلا وَ رَبِّكَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَكِّمُوكَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ «... ۱» ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایهٔ اختلاف است داور گردانند «... ۲»

نظر نگارنده: هیچ‌یک از مفسران امامیه نزول آیهٔ شریفه را در این مورد ذکر نکرده‌اند، مگر امین الاسلام طبرسی که با لحنی مشعر بر ضعف این قول، آن را ذکر می‌کند. به علاوه نقل او با آنچه ماوردی آورده است متفاوت است؛ چرا که در آن آمده است: پس پیامبر به زبیر فرمود: زمین خود را آبیاری کن و بعد آب را برای همسایه‌ات جاری ساز. انصاری عصبانی شد و گفت: ای پیامبر

خدا! اگر همسایه پسر عمه‌ات هم می‌بود، چنین حکم می‌کردی. رنگ رخسار پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- دگرگون شد و به زبیر فرمود: ای زبیر! زمینت را آبیاری کن و جلو آب را ببند تا به دیوارها برسد و حقّ خود را کاملا استیفا کن. بعد آب را به سوی همسایه‌ات جاری ساز. «۳»

۶. ابن قدامه: قاضی می‌تواند در صورتی که یکی از طرفین دعوا سرپیچی و سرکشی کند، بر سر او فریاد بکشد و با سخنان درشت و تند او را توبیخ کند و اگر مستحقّ تعزیر باشد او را به هر نحو که مصلحت بداند تأدیب یا حبس کند. اگر به او افترا بزنند؛ مثلا بگوید: تو به ناحق علیه من حکم کردی، یا بگوید: رشوه گرفته‌ای؛ قاضی می‌تواند او را تأدیب کند و نیز می‌تواند وی را ببخشد. «۴»

۱۰. حبس خوانده‌ای که از حضور در دادگاه امتناع می‌کند

اشاره

کلامی در این نیست که در مواردی که قاضی خوانده را به دادگاه احضار کند بر خوانده یا وکیل او واجب است که حاضر شوند و اگر خوانده بدون عذر از حضور در دادگاه امتناع ورزد معصیت کرده و قاضی می‌تواند به هرگونه که مصلحت می‌داند او را تعزیر کند و البته این در صورتی است که قائل به جواز صدور حکم غیابی نباشیم.

برخی از فقیهان ما، مانند ابن برّاج، علّامه حلّی، فاضل هندی و سیّد یزدی و نیز بعضی

---

(۱). نساء (۴) آیهٔ ۶۵.

(۲). ادب القاضی، ج ۱، ص ۳۵۲ و نک: ص ۱۲۴ و ۲۴۷.

(۳). مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۹.

(۴). مغنی، ج ۹، ص ۴۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۱

از فقیهان عامّه همچون مرداوی متعرّض این موضوع شده‌اند، ولی اشاره‌ای به حبس نکرده‌اند. از بعضی دیگر نیز نقل شده است که اگر از حاضر شدن در دادگاه خودداری کند حبس می‌شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی ...: اجمالا سزاوار است که قاضی در دادگاه نزد خود مهرهایی از گل، که با نقش خاتم خود آن‌ها را منقّش کرده است، داشته باشد. در هنگام مراجعهٔ خواهان، یکی از این مهرها را خواهان برای خوانده فرستاده و به این نحو او را احضار می‌نماید. اگر حاضر نشد، قاضی یک نفر از دستیارانش را برای احضار او می‌فرستد و اگر بازهم نیامد، دو شاهد اعزام می‌کند تا امتناع او را از حضور در دادگاه شاهد باشند و اگر بازهم در دادگاه حاضر نشد از نیروهای رزمنده- که همان قوای انتظامی هستند- برای آوردن او کمک می‌گیرد. «۱»

۲. قاضی ابن برّاج: و اگر احضار آن که ذکرش گذشت صحیح و جایز باشد؛ سزاوار است که در دادگاه نزد قاضی از گل پخته، منقش به نقش خاتم قاضی مهرهایی باشد، از آن مهر به مدّعی بدهد تا به آن علامت، خوانده را احضار کند و اگر نیامد یکی از دستیارانش را به دنبال او می‌فرستد. اگر بازهم از آمدن امتناع نمود، دو شاهد اعزام می‌کند که خودداری او را از حضور در دادگاه

شاهد باشند و اگر بازهم امتناع کرد از فرمانده رزمندگان- که همان قوای انتظامی هستند- برای احضار او یاری می‌طلبد. «۲»

۳. علّامه حلّی ...: و حاکم می‌توانـد هر کسـی را که از حضور در دادگاه یا تعیین وکیل و معرفی به دادگاه امتناع کنـد، تعزیر نماید «۳...»

۴. فاضل هندی (پس از نقل کلام علّامه): اگر این عدم حضور، بدون عذر باشد، معصیت است. «۴»

۵. محقق کنی (وی پس از نقل کلام شیخ طوسی): شما خود آگاهید که مجموعهٔ آن چه او فرموده است به کلمات عامّه نزدیک‌تر و با مبانی و مذاهب آنان سزاوارتر و

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۱۵۵.

(۲). مهذّب، ج ۲، ص ۵۸۳.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۷.

(۴). کشف اللثام، ج ۲، ص ۱۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۲

مناسب‌تر است، بلکه اصولا به نظر می‌رسـد اصل صـدور این فتاوا از طرف آنان بوده و بعـد دیگران از آنان تقلیـد و پیروی کرده‌اند وگرنه چه وجهی دارد که حتما فرسـتادن قطعه گلی مهرخورده را برای خوانده ذکر کنند؟ یا ترتیب بین ارسال آن و فرستادن دستیار و شاهدان چه وجهی داشـته است و همین‌طور صدا کردن خوانده و کوبیدن در و مهر کردن آن؟ آری، اگر مقصود ذکر مثال باشـد و ترتیـب موجـود بین این مـوارد را اسـقاط کنیم و همـان طـور که به نظر می‌رسـد کوبیـدن در و مهر کردن آن را نیز از انـواع تعزیر بدانیم که با صلاحدید حاکم اجرا می‌شود، در این صورت در مواردی که حضور خوانده در دادگاه ضروری و واجب است اشکالی نخواهد داشت. «۱»

۶. آیـهٔ اللّه سیّد محمـد کاظم یزدی: گفته‌انـد که اگر طرف دعوا از حاکم احضار طرف مقابل را برای رسیدگی خواسـتار شود، بر حاکم واجب است که خواستهٔ او را بپذیرد و او را به نحوی احضار نماید یا با فرسـتادن مهری که در آن نوشته شده است: به دعوت حاکم پاسخ بگو، و یا با اعزام کسـی برای آوردن او؛ و بر خوانده واجب است که در دادگاه حاضـر شود و اگر از حضور خودداری ورزد، از قوای حـاکم برای آوردن اجبـاری او کمـک گرفته می‌شود و برخی از فقیهـان ادّعای عـدم خلاف در این حکم کرده‌انـد، بلکه از کفایه نقل شده که این فتوا را مذهب اصـحاب دانسـته است ... تا آنجا که می‌گوید: هیچ دلیلی بر این فتاوا نداریم جز اینکه اصولا رسیدگی و قضاوت بین این دو بر احضار خوانده متوقف است، یا اینکه قاضی منصوب شده است حقوق را استیفا کند و اگر خوانده را حاضر نگرداند موجب تضییع حقوق است و این دو استدلال هم- همان گونه که واضح است- اشکال دارد.

مخصوصا آن‌گاه که احضار قبل از روشن شـدن ادّعا و اثبات مسـموع بودن آن باشـد که در این صورت موجب ایذا و آزار خوانده خواهـد بود، به ویژه اگر از افراد شـریف جامعه باشـد، بلکه آن چه ذکر کرده‌اند اصولا با فتوای مشـهور بین فقیهان منافات دارد که، حکم دربارهٔ کسـی که در شـهر حضور ندارد و یا حضور دارد، ولی در دادگاه حاضـر نشده، جایز است؛ به همین جهت گروهی در این حکم اشکال کرده‌اند و بعضـی همچون صاحب مستند، مخیّر بودن قاضی را بین احضار و رسیدگی غیابی، نزدیک و قابل قبول دانسته‌اند. قول قوی‌تر این است که حتی بعد از روشن شدن نزاع، احضار خوانده واجب نیست و بنابر جواز رسیدگی غیابی در مورد کسی که در شهر حضور ندارد یا حضور دارد، ولی حقّ حضور

(۱). قضاء، ص ۷۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۳

خود را اسقاط کرده، حضور او واجب نخواهد بود. «۱»

نظر نگارنـده: اگر مـا به طور مطلق قائـل به جواز رسـیدگی غیابی در مورد کسـی بشویم که در جلسـهٔ رسـیدگی حضور نـدارد، چه مسافر باشـد و چه در شـهر حاضـر باشـد و حضور در دادگاه هم برای او متعـذر نباشد؛ در این صورت موردی برای حبس و تعزیر یا هجوم به شـخص در خـانه‌اش باقی نمی‌مانـد، همان‌گونه که از برخی فقیهان عامّه نقل شـده است، بلکه به مجرد اینکه در حقّ الناس بینهٔ شرعی علیه کسی اقامه شود، می‌توان علیه او حکم کرد. «۲»

آرای دیگر مذاهب

۷. مرداوی (گفتهٔ او: «اگر از حضور در دادگاه خودداری ورزید، شـهادت شهود استماع می‌شود و بنا به یکی از دو روایت وارده، بر مبنای آن قضاوت می‌شود»): اقتضای مذهب همین است. ابو الخطاب نیز همین دیدگاه را پذیرفته است. شریف ابو جعفر نیز در فروع همین قول را مقدّم داشته است و این ظاهر آن چیزی است که در رعایهٔ الصغری و حاوی الصغیر بدان جزم و یقین کرده است.

امّا روایت دیگر که در این باب وارد شده است آن است که، تا زمانی که در دادگاه حاضـر نشود، شـهادت شـهود استماع نمی‌شود. در تصحیح، این فتوا را صحیح دانسته و در وجیز و منوّر بدان اظهار جزم و یقین کرده است. ابن منجا در شرحش هر دو این اقوال را ذکر کرده و اظهـار نظری ننموده است. بنابر روایت دوم، اگر از حضور خودداری کنـد، حاکم از فرمانـده قوای انتظامی احضار او را طلب می‌کند و اگر بازهم مکررا خود را مخفی ساخت، کسـی را بر در خانهٔ او می‌نشاند تا بر او در وارد شدن و خارج شدن سـخت گیرد، تـا آن‌گـاه کـه در محکمه حاضـر شـود ... و در تبصـره می‌گویـد: اگر برای حـاکم ثـابت شـد که او در منزلش است دسـتور می‌دهد تا به منزل او حمله بردند و او را خارج نمایند. «۳»

۸. ابـو دقیقـه: و اگر طرف دعـوا از حضـور خـودداری ورزد، قاضـی او را بـدان گـونه که مصـلحت می‌بینـد، بـا زدن، حبس کردن، ترشرویی کردن یا به هر نحو دیگر تعزیر می‌کند. «۴»

---

(۱). عروهٔ الوثقی، ج ۲، ص ۳۰، مسألهٔ ۴۱.

(۲). نک: جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۲۱.

(۳). انصاف، ج ۱۱، ص ۳۰۲.

(۴). اختیار (حاشیه)، ج ۲، ص ۹۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۴

۱۱. حبس خوانده تا احضار شهود به دست مدّعی

اشاره

شیـخ طوسـی در مبسـوط به حبس مـدّعی علیه، تـا آن زمـان که شـهود حاضـر شونـد، فتوا داده است. همچنین علمـای عـامّه، مـانند فیروزآبـادی در تنبیه، مالـک، بنا به آن چه در مدوّنـهٔ الکبری آمـده است، و سرخسـی در مبسوط، ابن قـدامه در مغنی و مرداوی در انصاف فتوا داده‌اند. ولی بقیهٔ فقهای ما، هم چون ابن جنید، شـیخ مفید و شـیخ در نهایه و خلاف و ... به کفیل خواسـتن از او بسنده کرده‌اند. بنابراین، به حبس او نیازی نیست.

آرای فقیهان شیعه (قائلان به حبس)

۱. شیخ طوسی: اگر موضوع از مواردی بود که با شهادت یک مرد و دو زن و یا یک شاهد و سوگند، اثبات شدنی بود، در اوضاع و احوال تأمل باید کرد: اگر دو شاهد معرفی کند، ولی عدالت آنان معلوم نباشد و در ضمن درخواست کند که تا زمان اثبات عدالت دو شاهد، او را حبس کنند، در اینجا او را حبس می‌کنیم. اگر یک شاهد بیاورد و بخواهد که تا آوردن شاهد دیگر، او را حبس کنند، برخی از فقیهان گفته‌اند: در اینجا دو قول مانند قصاص و نکاح مطرح است و بعضی دیگر از آنان گفته‌اند: حتما باید حبس شود و به نظر من سخن اوّل قوی‌تر است؛ چرا که در اموال یک شاهد به همراه سوگند معتبر و قابل قبول است و شخص سوگند یاد می‌کند و حق او ثابت می‌شود؛ به همین جهت او را حبس می‌کنیم، ولی در عتق و قصاص قضیّه بدین گونه نیست؛ چرا که یک شاهد حجّت نیست و به همین جهت نمی‌توانیم او را حبس کنیم. «۱»

نظریات فقیهان شیعه (قائلان به عدم حبس)

۱. ابن جنید (بنا به آن چه در مختلف الشیعهٔ از او نقل شده است): اگر پیش از اثبات حق، مدّعی از قاضی درخواست کند که از مدّعی علیه کفیل بخواهد، آوردن کفیل بر او واجب نیست. بر قاضی هم واجب نیست که او را به آوردن کفیل مکلّف نماید، ولی به او

---

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۲۵۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۵

می‌گوید: تو را به رها کردن او امر نمی‌کنم و به او نیز دستور نمی‌دهم که به جهت تو حبس شود. «۱»

۲. شیخ مفید: اگر شاهدان مدّعی در محلی دور باشند، می‌تواند تا زمان حضور شاهدها از مدّعی علیه درخواست کفیل کند و حقّ حبس کردن او یا ملازمه و همراهی با او را ندارد. امّا اگر برای حضور شاهدها موعد معیّنی قرار ندهد، نمی‌تواند از مدّعی علیه کفیل مطالبه نماید و اصولاً کفالت جز تا تاریخ و موعد معیّنی جایز نخواهد بود. «۲»

۳. شیخ طوسی: اگر خوانده ادّعای مدّعی را انکار کرد، از او سؤال می‌کند: آیا شاهدی بر ادّعای خود داری ...؟ و اگر گفت: آری، ولی حاضر نیست. به او می‌گوید:

شاهدان خود را حاضر کن. پس اگر پذیرفت، منتظر می‌ماند و به بررسی موارد دیگر می‌پردازد تا او شاهدهای خود را بیاورد. اگر مدّعی بگوید: نمی‌توانم شاهدها را حاضر نمایم، برای او مدت زمانی را تعیین می‌کند تا در این مدت شاهدهای خود را حاضر کند و از طرف مقابل نیز کفیل می‌گیرد. اگر در مدت تعیین شده شاهدها را بیاورد، به قضیّه رسیدگی می‌کند و اگر در زمان سررسیدن موعد معیّن نتواند شاهدها را معرفی و حاضر کند، طرف مقابل نیز از قید کفالت خارج می‌شود. «۳»

۴. همو: اگر کسی ادّعا کند که حقّی بر عهدهٔ دیگری دارد و طرف مقابل این ادّعا را انکار نماید و مدّعی بگوید: من شاهد دارم، ولی غایب است، در این صورت نه همراهی و ملازمت با مدّعی علیه و نه مطالبهٔ کفیل از او تا زمان حضور شاهدها واجب نمی‌شود. شافعی نیز چنین فتوایی دارد، ولی ابو حنیفه می‌گوید: می‌تواند از او کفیل بخواهد یا او را همراهی و ملازمت کند. «۴»

۵. ابن برّاج ...: آن چه گذشت در موردی بود که شاهد حاضر باشد، ولی اگر غایب باشد، حاکم به او می‌گوید: نمی‌توانی با او همراهی و ملازمت کنی یا اینکه از او طلب کفیل نمایی؛ تنها می‌توانی از او سوگند بخواهی یا اینکه تا زمان حاضر کردن شاهد، او را رهاسازی؛ گفته شده است که می‌تواند او را ملازمت و همراهی کند یا تا زمان حضور شاهدها از او مطالبهٔ کفیل نماید. آن چه

در ابتدا آمد، ظاهرتر و صحیح‌تر به نظر می‌رسد،

---

(۱). مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۳۷۶، مسألة ۴.

(۲). مقنعه، ص ۷۳۳.

(۳). نهایه، ص ۳۳۹.

(۴). خلاف، ج ۶، ص ۲۳۷، مسألة ۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۶

ولی دومی برای صاحب حق به احتیاط نزدیک‌تر است و اشکالی هم ندارد. «۱»

بنا به آن چه در مختلف الشیعة ذکر شده، در کامل نیز با نظر شیخ در نهایه موافقت شده است. «۲»

۶. ابن حمزه: اگر ادّعا کند که شاهدهایش غایب هستند، از مدّعی علیه تا زمان حضور شاهدها کفیل گرفته می‌شود و این مدت نباید بیش از سه روز باشد. اگر از سه روز بیشتر باشد او را به معرفی کفیل الزام نمی‌کنند. پس اگر پیش از پایان مدت شاهدها را معرفی کرد، به قضیّه رسیدگی می‌شود و اگر نتواند در این مدت شاهدها را حاضر نماید ذمّهٔ کفیل بری می‌شود. «۳»

۷. ابن زهره: اگر بگوید: من شاهد دارم، امر به احضار آن می‌کند و اگر بگوید:

غایب است، برای حاضر کردن شاهد مهلتی تعیین می‌نماید و بین او و طرف دعوا جدایی می‌اندازد. او می‌تواند مطالبهٔ کفیل کند تا در زمانی که او شاهدها را حاضر می‌کند کفیل نیز مدّعی علیه را حاضر کند و ذمّه‌اش از این ضمانت بری شود و اگر نتوانست در پایان مدت تعیین شده شاهدها را حاضر کند، ذمّهٔ کفیل بری خواهد شد. «۴»

۸. محقق حلّی: اگر بگوید: شاهد غایب است، به اندازهٔ حاضر کردن شاهد به او مهلت داده می‌شود و در اینکه آیا مدّعی علیه باید کفیل معرفی کند یا نه، تردید است و در صورت تعیین کفیل در پایان مدت تعیین شده از کفالت خارج می‌شود. «۵»

۹. همو: اگر مدّعی بگوید: شاهد دارد، ولی غایب است، حاکم او را بین صبر کردن و سوگند دادن بدهکار مخیّر می‌کند؛ او نه حقّ ملازمت و همراهی و نه حقّ مطالبهٔ کفیل را ندارد. «۶»

۱۰. علّامه حلّی: اگر مدّعی بگوید: من شاهدی دارم که غایب است، حاکم او را بین صبر و سوگند دادن بدهکار مخیّر می‌کند و او حقّ ملازمت و همراهی یا مطالبهٔ کفیل ندارد.

همین طور است اگر یک شاهد- حتی اگر عادل باشد- اقامه کند. گفته شده: می‌تواند او را

---

(۱). مهذّب، ج ۲، ص ۵۸۶.

(۲). مختلف الشیعة، ج ۸، ص ۳۷۶، مسألة ۴.

(۳). وسیله، ص ۲۱۲.

(۴). غنیة النزوع، ص ۴۴۵.

(۵). مختصر النافع، ص ۱۸۱.

(۶). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۸۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۷

حبس کند، یا از او کفیل بخواهد؛ چرا که قدرت بر اثبات حقّش با سوگند خوردن دارد؛ بنابراین، طرف دعوای او را حبس می‌کنند تا شاهد دیگر شهادت دهد. این فتوا، سخن خوب و قابل قبولی نیست. «۱»

۱۱. اگر مدّعی بگوید: شاهد دارم و شاهدم غایب است، حاکم او را بین صبر تا زمان حضور شاهد و بین سوگند دادن بدهکار مخیّر می‌گرداند. اگر درخواست حبس او یا مطالبهٔ کفیل تا زمان حاضر شدن شاهد را بنماید، پذیرفتن آن واجب نیست. «۲»

۱۲. شهید اوّل و دوم: اگر گفت: شاهد من غایب است، حاکم او را بین سوگند دادن بدهکار و صبر مخیّر می‌کند و او نمی‌تواند الزام مدّعی علیه را به معرفی کفیل و یا ملازمت و همراهی وی را، خواستار شود؛ چرا که این کار، پیش انداختن مجازات قبل از اثبات موجبات آن است. «۳»

۱۳. فاضل هندی (پس از کلام قواعد الاحکام): این سخن خوبی نیست؛ چرا که سبب مجازات، ثابت شدن حقّ است و نه قدرت بر اثبات حق. «۴»

۱۴. فاضل نراقی: حق آن است که مدّعی نمی‌تواند از بدهکار خود، تا آن زمان که شاهد را حاضر کند، مطالبهٔ کفیل کند و نیز نمی‌تواند ملازمت و همراهی او یا حبس او را درخواست نماید. «۵»

۱۵. شیخ محمد حسن نجفی: مدّعی نمی‌تواند ملازمت و همراهی مدّعی علیه را، به نحوی که بدون اقامهٔ دعوا جایز نبود، خواستار شود، تا چه رسد به حبس او. همچنین حق ندارد مطالبهٔ کفیل کند. این فتوا با آن چه از بیشتر متأخرین و بلکه همهٔ آنان نقل شده و نیز با فتوای اسکافی، شیخ در خلاف و مبسوط و قاضی در یکی از دو قولش مطابقت دارد و دلیل آن اصل است که در اینجا معارض ندارد؛ چرا که ما می‌دانیم هنوز حقّی بر او ثابت نشده و پیش از ثبوت حق هم، مجازات معنایی ندارد. علاوه بر آن، کفیل در صورت حاضر نکردن مکفول، عهده‌دار پرداخت حقّ است و در مطلب مورد بحث، پیش از اثبات حق چنین حکمی معنا ندارد، بلکه اصلا معنا ندارد که حضور در دعوا و استماع شهادت شهود را حقّی

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۰.

(۲). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۷.

(۳). روضهٔ البهیّه، ج ۳، ص ۸۹.

(۴). کشف اللثام، ج ۲، ص ۱۵۹.

(۵). مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۵۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۸

بشماریم و بر این حق مطالبهٔ کفیل نماییم «... ۱» وی همچنین می‌گوید: به همین نحو، اگر مدّعی یک شاهد اقامه کند، حتی اگر آن شاهد عادل باشد، نمی‌تواند تقاضای حبس او یا مطالبهٔ کفیل از او را بنماید؛ چرا که با شهادت یک شاهد حقّی اثبات نمی‌شود. «۲»

۱۶. آیهٔ اللّه کنی (در شرح بر تلخیص المفاتیح): اگر مدّعی یادآور شود شاهدهای من غایب هستند قاضی نمی‌تواند حکم به همراهی و ملازمت کند؛ بدان معنا که مدّعی ملازم و همراه مدّعی علیه شود، آن چنان که از او جدا نشود، بدان گونه که امکان و ترس فرار او باشد. این بدان معنا نیست که مدّعی حق نداشته باشد همراه او باشد و از او جدا نشود و با او به هرکجا که می‌رود برود؛ چرا که بدون شک تا آن زمان که مانعی خارجی پیش نیامده باشد، این امر برای مدّعی جایز است. عده‌ای از این همراهی و ملازمت تعبیر به حبس کرده‌اند، حال یا بدان جهت که مفهوم حبس را توسعه داده‌اند، تا آنجا که همراهی و ملازمت را هم شامل می‌شود و یا به عنوان مثال، از ملازمت نام برده‌اند. علاوه بر آن قاضی نمی‌تواند مدّعی علیه را الزام به معرفی کفیل نماید. همان گونه که گذشت، حق، یعنی اینکه مدّعی علیه، مستحقّ حبس یا مراقبت یا اخذ کفیل یا نصب وکیل نیست؛ بنابراین، در صورتی که مدّعی صبر کردن تا پیدا شدن شاهد را اختیار کند دیگر تعیین مهلت معیّن وجهی نخواهد داشت. «۳»

نظر نگارنـده: خلاصـهٔ اقوال در این مسأله عبارتنـد از: کسانی که فتوا به عـدم ملازمت و همراهی و مطالبـهٔ کفیل و حبس داده‌اند به اصل برائت ذمّه و نیز روایت سـمّاک از علقمه اسـتناد جسـته‌اند، همان گونه که در خلاف مشاهده می‌شود. نیز اسـتدلال کرده‌اند به اینکه تا آن زمان که حقّی ثابت نشـده است، معنا نـدارد که حضور در محکمه و اسـتماع شـهادت شـهود وظیفه‌ای برای مـدّعی علیه باشد و به این جهت از او کفیل خواسته شود. در جواهر الکلام چنین استدلال کرده است. علاوه بر آن استدلال شده است که حبس مجازاتی است که موجب آن ثابت نشده است.

امّا کسانی که قائل به ضـرورت ملازمت و همراهی یا حبس شده‌انـد چنین اسـتدلال کرده‌انـد: بر بدهکار واجب است که در مجلس رسیدگی حضور یابد. از این استدلال پاسخ داده شده و وجوب حضور را رد کرده‌اند و گفته شده تا زمانی که حق ثابت نشده

---

(۱). جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۰۵.

(۲). همان، ج ۴۰، ۲۰۷.

(۳). قضاء، ص ۱۶۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۶۹

چنین وجوبی در کار نیست، حتی اگر صـحت کفالت را در امثال این مورد بپذیریم و ظاهر این است که دلیلی بر حبس نداریم؛ چرا که ملاک اثبات حقّ است و نه قدرت بر اثبات حق.

ولی نـاگزیریم که محـل نزاع را روشن کنیم و ببینیم آیـا حبس به مـورد امور مـالی اختصـاص دارد یـا همـهٔ موارد حـتی قصـاص را دربرمی‌گیرد یـا بـدون قصـاص در بقیـهٔ موارد جاری است؟ سـپس به بررسـی این مسأله بپردازیم که آیا فرقی بین بینـهٔ قریب و بعید وجود دارد؛ آن گونه که بعضـی عالمـان اهـل سـنّت عقیـده دارنـد؟ آیـا مقصود از حبس همـان معنای اصـطلاحی است یا به معنای صرف همراهی و ملازمت هم اطلاق می‌شود؟ مـدت آن چقـدر است؛ آیا تا پایان مجلس محاکمه یا تا سه روز یا بیشتر؟ آن‌گاه آیا حبس در مواردی است که به طور مطلق بینه وجود ندارد یا در موردی است که با یک شاهد و سوگند موضوع اثبات می‌شود و تنها یک شاهد وجود دارد؟

طبسی، نجم الـدین، حقوق زنـدانی و موارد زنـدان در اسـلام، در یک جلـد، بوسـتان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زنـدانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۴۶۹

ظاهرا شیخ در مبسوط به تنهایی قائل به حبس در این مورد اخیر شده است همان گونه که به عقیدهٔ او در نهایه آن‌گاه که بینه غایب است می‌توان حکم به کفالت و ملازمت و همراهی نمود. ابن برّاج در کامل و ابن زهره و ابن حمزه و پیش از آنان شـیخ مفید، همه در این موارد با شیخ موافق بوده‌اند.

آرای دیگر مذاهب

۱۷. مدوّنـهٔ الکبری ... گفتیم: به نظر شـما اگر کسـی علیه دیگری ادّعا کنـد که مرتکب جرمی مسـتوجب حد شده است و او را نزد قاضـی ببرد و بگویـد: شاهـد من حاضـر است و آن را فردا یا شب خواهم آورد، آیا حاکم او را حبس می‌کنـد یا نه؟ گفت: اگر این اتهام قریب باشد او را نگاه می‌دارد و حبس نمی‌کند و این در صورتی است که حاکم وجهی برای این کار ببیند و امر محتملی باشد و اگر مـدّعی یـک شاهـد علیه او اقـامه کرده باشـد در این صـورت او را حبس می‌کنـد و از او کفیـل نمی‌خواهـد. به همین نحو در قصاص در جراحات و در آن چه مربوط به بدن است کفیل اخذ نمی‌شود. «۱»

۱۸. فيروزآبادى ...: و اگر يك شاهد اقامه كند و از قاضى بخواهد كه او را حبس كند تا شاهد ديگر را بياورد، در اينجا دو قول مطرح شده و نيز گفته شده كه اگر در مورد اموال

(۱). ج ۵، ص ۱۸۲.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۰

باشد او را حبس مى‌كند و البته اين قول تنها يك قائل دارد. «۱»

۱۹. سرخسى: امّا در مورد اخذ كفيل در مورد نفس مدّعى عليه، به عقيدهٔ ابو حنيفه، كسى كه مورد قذف قرار گرفته اگر گفت: شاهدى دارد كه در شهر حضور دارد، در اين صورت قاضى از مدّعى عليه كفيل نمى‌خواهد، بلكه او را تا آخر جلسه محاكمه حبس مى‌كند. در صورتى كه شاهد را آورد رسيدگى مى‌كند وگرنه او را آزاد مى‌سازد. مقصود او از حبس، همان ملازمت و همراهى است. قاضى به او امر مى‌كند كه تا آخر مجلس ملازم و همراه وى باشد و مقصود، حقيقت حبس نيست؛ چرا كه حبس مجازات است و به صرف ادّعا مجازات بر كسى اجرا نمى‌شود. «۲»

۲۰. سمرقندى: اگر مقذوف قضيّه را نزد قاضى مطرح كرده و قذف هم محتمل باشد، در اين صورت قاذف يا انكار مى‌كند و يا اقرار. پس اگر انكار كند و مقذوف از قاضى بخواهد كه به او مهلت بدهد تا شاهد را حاضر كند و ادّعا كرد شاهدى دارد كه در شهر حضور دارد؛ قاضى به او تا زمان حضور در مجلس مهلت مى‌دهد. آن كس را كه عليه او ادّعاى قذف شده است حبس مى‌كند. پس اگر تا آخر مجلس، شهود را حاضر كرد، رسيدگى انجام مى‌شود وگرنه او را رها مى‌كند و از او كفيل هم نمى‌گيرد. اين فتواى ابو حنيفه است و ابو يوسف مى‌گويد: از او كفيل مى‌گيرد تا زمانى كه مدّعى، شهود را حاضر كند، ولى او را حبس نمى‌كند. از محمد نيز نقل شده است كه گفت: از او براى مدّت سه روز كفيل مى‌گيرم، ولى او را حبس نمى‌كنم. امّا اگر يك شاهد عادل معرفى كند، مدّعى عليه حبس مى‌شود تا شاهد ديگر نيز حاضر گردد و اگر شاهدى غير عادل اقامه كند، قاضى تا آخر مجلس قضاوت به او مهلت مى‌دهد ... تا آنجا كه مى‌گويد: اگر از معرفى شهود ناتوان بود و به قاضى گفت: به من مهلت بده تا شهودى را كه در همين شهر دارم معرفى و احضار كنم، قاضى تا زمان پايان مجلس محاكمه به او مهلت مى‌دهد. اگر تا آخر مجلس شهود را آورد، شهادتشان استماع مى‌شود وگرنه حدّ قذف را بر او جارى مى‌كند و از او كفيل نمى‌گيرد تا برود و شهود خود را بياورد، بلكه او را حبس مى‌كند و مى‌گويد: شاهدانت را به نزد من بفرست، و بنا به فتواى ابو حنيفه، تا مجلس محاكمهٔ دوم به او مهلت داده مى‌شود. «۳»

(۱). تنبيه، ص ۲۵۵.

(۲). مبسوط، ج ۹، ص ۱۰۶.

(۳). تحفة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۴۶؛ نك: بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۵۲.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۱

۲۱. ابن قدامه: فصل: اگر مدّعى خواستار حبس مدّعى عليه يا اخذ كفيل از او بشود، تا زمانى كه شهود خود را، كه در محلى دور هستند، حاضر كند، از او پذيرفته نمى‌شود.

علاوه بر آن خود او هم حقّ ملازمت و همراهى با او را ندارد. اين چيزى است كه احمد بر آن تصريح كرده است؛ چرا كه پيش از آن حقّى براى او به اثبات نرسيده كه به جهت آن طرف دعواى او حبس شود و يا كفيل معرفى نمايد. علاوه بر آن حبس، نوعى مجازات و عذاب است و پذيرفته نيست كه بر فرد بى‌گناهى كه حقّ كسى را تضييع نكرده و چيزى عليه او اثبات نشده است، اعمال

شود. اگر قرار بود چنين امرى را بپذيريم بايد هر ظالمى مى‌توانست هر كس را كه بخواهد بدون اثبات حق به زندان بيفكند. امّا اگر شهودى كه معرفى مى‌كند در فاصلهٔ نزديكى باشند، مى‌تواند تا زمان حضور شهود او را همراهى و ملازمت نمايد؛ چرا كه اين لازمهٔ اقامهٔ بينه است. اگر مدّعى نتواند مدّعى عليه را همراهى كند و او را در اختيار داشته باشد او از مجلس رسيدگى خارج مى‌شود و در صورت حضور شهود، در مجلس حاضر نخواهد بود و اقامهٔ شهادت بدون حضور او ممكن نخواهد بود.

علاوه بر آن، بايد گفت: همان گونه كه مدّعى توانسته است مدّعى عليه را به مجلس رسيدگى بياورد تا عليه او اقامهٔ بينه كند، مى‌تواند او را در محكمه در اختيار داشته باشد تا شاهد حاضر شود. البته اين حكم در موردى كه شاهد در محلى دور است يا حضورش امكان ندارد، تفاوت مى‌كند؛ زيرا الزام مدّعى عليه به اينكه تا آمدن شاهد باقى بماند مستلزم حبس او يا مانند آن است و اين عمل وجهى ندارد. «۱»

۲۲. مرداوى (گفتهٔ او: «و اگر يك شاهد معرفى كرد و درخواست كرد كه او را حبس كنند تا ديگرى اقامهٔ شهادت نمايد، اگر در مورد مال باشد او را حبس مى‌كند.»): اين مقتضاى مذهب است و در وجيز، هدايه، مذهب، خلاصه و ... بدان اظهار جزم و يقين شده است و در محرّر، منتظم، رعايتين، حاوى الصغير، فروع و ... نيز اين قول مقدّم داشته شده است. البته قول ديگرى هم مطرح و گفته شده است كه مدّعى عليه حبس نمى‌شود.

[گفتهٔ او:] «و اگر مورد دعوا در غير مال باشد، دو وجه بيان شده است» و در هدايه، مذهب، مستوعب، خلاصه و شرح ابن منجا، به ذكر اين دو وجه به طور مطلق اكتفا شده.

يكى از اين دو وجه آن است كه. حبس نمى‌شود و اقتضاى مذهب همين است و در شرح و

---

(۱). مغنى، ج ۹، ص ۲۲۵.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۲

فروع، مقدّم دانسته شده و در تصحيح، نظر صحيح شمرده شده است. امّا وجه دوم آن است كه، حبس مى‌شود. اين فتوا مورد جزم و قطع در وجيز قرار گرفته و در محرّر، رعايتين، حاوى و نظم مقدّم داشته شده است. «۱»

۱۲. حبس خوانده تا زمان تعديل شهود

اشاره

تا آنجا كه مى‌دانيم از بين فقيهان شيعه- رضوان اللّه عليهم- تنها شيخ طوسى قائل به حبس خوانده تا زمان تعديل شهود شده است؛ امّا بقيهٔ ايشان همچون محقق در شرائع الاسلام، علّامه در مختلف الشيعهٔ، تحرير الاحكام و قواعد الاحكام، فرزندش فخر المحققين در ايضاح الفوائد، فاضل هندى در كشف اللثام و از معاصرين: امام خمينى و آيهٔ اللّه گلپايگانى همگى صريحا اين حكم را نفى كرده‌اند. همين طور ابن قدامه در مغنى و مرداوى در انصاف چنين قولى دارند، ولى از شافعى، فيروزآبادى و ابو اسحاق نقل شده كه حبس مى‌شود:

آراى فقيهان شيعه

۱. شيخ طوسى: اگر عبدى عليه مولاى خودش ادّعا كند كه او را آزاد كرده است...

اگر يك شاهد بياورد و بگويد: شاهد ديگرى دارم كه در نزديكى است و آن را مى‌آورم؛ گروهى گفته‌اند: بين آن دو فاصله

انـداخته می‌شود و گروهی دیگر اظهار داشـته‌اند: بین آن دو فاصـله انـداخته نمی‌شود؛ چرا که دلیل تام و کاملی عرضه نکرده است. همین‌طور در هر حقّی که جز با شـهادت دو شاهـد اثبات نمی‌شود؛ ماننـد نکاح، طلاق، قصاص و امثال این‌ها؛ اگر دو شاهد بیاورد، طرف دعوا برای حق او حبس می‌شود، ولی اگر یـک شاهـد بیـاورد، در این که آیا طرف دعوای او حبس می‌شود تا شاهـد دیگر را بیاورد یا نه، اختلاف نظر وجود دارد:

عـده‌ای به حبس و عده‌ای دیگر به عدم حبس او قائل شده‌اند. این همه در مواردی مطرح است که قضیّه جز با دو شاهد قابل اثبات نیست؛ امّا اگر قضیّه از مواردی باشد که با یک شاهد و دو زن یا یک شاهد و یک سوگند، اثبات می‌شود، در این صورت بررسی می‌کنـد؛ اگر دو شاهـد آورده باشد که عدالت آن‌ها روشن نباشد و بگوید: او را برای من حبس کنید تا شاهدها تعدیل شوند، او را حبس می‌کنیم. اگر یک شاهد بیاورد و بگوید: او را برای من

---

(۱). انصاف، ج ۱۱، ص ۲۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۳

حبس کنید تا شاهد دیگر را بیاورم، دربارهٔ این فرض برخی از فقیهان گفته‌اند: هر دو قول در اینجا مطرح است؛ مانند موارد قصاص و نکاح. بعضـی دیگر از ایشان گفته‌انـد: به ناچار حبس می‌شود و همین قول در نظر من قوی‌تر به نظر می‌رسـد؛ زیرا شاهـد به همراه سوگنـد در اموال، حجّت هسـتند؛ چرا که او سوگنـد می‌خورد و مسـتحقّ شـناخته می‌شود. به همین جهت خوانده را حبس می‌کنیم. ولی در عتق و قصاص موضوع این چنین نیست؛ چرا که شاهـد واحـد حجّت نیست و به همین جهت او را حبس نمی‌کنیم. امّا در هر مورد که با شـهادت دو شاهد شخصـی را حبس می‌کنیم، او در حبس باقی می‌ماند تا عدالت آن‌ها یا عدم عدالتشان روشن شود. امّا در هر مـورد که بـا شـهادت شاهـد واحـد، خوانـده را حبس کننـد، این حبس دائمی نخواهـد بـود و به آن کس که شاهـد به نفع او شهادت داده گفته می‌شود: اگر بعد از سه روز شاهد دیگر را آوردی رسیدگی می‌شود وگرنه او را آزاد خواهیم کرد. «۱»

۲. همو (در آداب مربوط به قاضی ...): جواب سوم، اینکه بگوید: برای تعدیل شهود زندانی شده‌ام؛ چرا که مدّعی دو شاهد معرفی کرد و قاضـی به عدالت آنان آگاه نبود، من را حبس کرد تا عدالت آنان برایش آشکار شود. ولی در اصل مسأله هم بحث است که آیا اصولا به این دلیل، کسـی را حبس می‌کننـد یا نه؟ عـده‌ای گفته‌انـد: حبس می‌شود؛ زیرا آن چه بر عهـدهٔ مدّعی بود این بود که شاهد را به محکمه بیاورد و او شهادت دهد که این کار را کرده است و آن چه باقی مانده بر عهدهٔ قاضی است که باید عدالت آنان را روشن نمایـد، به ویژه آن که اصـل، عـدالت است مگر آن که خلافش ثـابت شـود، و بعضـی گفته‌انـد: حبس نمی‌شـود؛ چرا که ممکن است شاهدها عادل نباشنـد و حبس به ناحق باشد و البته ممکن است عادل باشنـد و حبس به حق باشد. بنابراین، در حالی که این دو احتمـال وجود دارد نمی‌توان به سبب شـک، فرد را حبس کرد. ولی به نظر مـا اوّلی صـحیح‌تر است و بنابراین، او را تا زمان تعدیل شهود رها نمی‌کند. امّا آن کس که به فتوای دوم معتقد است او را آزاد می‌کند تا مسألهٔ عدالت شهود روشن شود. «۲»

۳. محقق حلّی: اگر مدّعی شاهد اقامه کرد، ولی قاضی از عدالت شاهد آگاه نبود و مدّعی در این حال تقاضای حبس مدّعی علیه را نمود، شیخ می‌گوید: حبس او در این حال

---

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۲۵۵.

(۲). همان، ص ۹۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۴

جـایز است؛ زیرا برای ادّعا، بینه اقامه شـده است. ولی به نظر ما بر این اسـتدلال اشـکال وارد است؛ چرا که ادّعا با چنین بینه‌ای هنوز

ثابت نشده است تا موجب اجرای مجازات گردد. «۱»

۴. علّامه حلّی: پس از کلام شیخ می‌گوید: در نزد من قول دوم (یعنی عدم جواز حبس) موجّه به نظر می‌رسد؛ بدان دلیل که شرط پذیرفته شدن شهادت و حکم بر مبنای آن عدالت است. بنابراین، روشن نبودن عدالت موجب جهل به شرط است و به همین جهت نمی‌توان حکم کرد. در اینجا اصالهٔ العداله را هم نمی‌توان اجرا کرد؛ زیرا موجب تسلط بر دیگری می‌شود آن هم با سببی که، ثابت نشده است. «۲»

۵. همو: اگر مدّعی به دادگاه بینه معرفی کند و عدالت بینه ثابت نشده باشد و ضمنا خواستار حبس طرف مقابل یا کفیل گرفتن از او تا زمان اثبات عدالت شهود شود، این درخواست او پذیرفته نخواهد شد. امّا اگر یک شاهد اقامه کند و عدالتش ثابت باشد آنجا که حق جز با دو شاهد ثابت نمی‌شود، در آنجا نیز طرف دعوا حبس نمی‌شود. اگر موضوع با یک شاهد و سوگند قابل اثبات باشد و پس از اقامهٔ شاهد درخواست حبس طرف مقابل را کرد؛ شیخ گفته است: به خواسته‌اش پاسخ مثبت داده می‌شود؛ زیرا امکان دارد او با قسم حقّش را ثابت کند، این، نیکو نیست؛ چون الزام به حقّی است که سببش اثبات و روشن نشده است. «۳»

۶. همو: اگر مدّعی پس از استماع شهادت شهود درخواست حبس طرف دعوا را تا زمان اثبات عدالت شهود بنماید، گفته شده: حبس مدّعی علیه جایز است؛ زیرا بر ادّعای مطروحه اقامهٔ بینه شده است، ولی آن چه به حق نزدیک‌تر به نظر می‌رسد این است که جایز نیست. «۴»

۷. فخر المحققین، فرزند علّامه حلّی: اقرب عدم جواز حبس است، همان گونه که پدرم (مصنّف) چنین اختیار کرده است؛ زیرا شرط پذیرفته شدن بینه و حکم بر اساس آن، عدالت است و جهل به شرط، مستلزم جهل به مشروط است و به همین جهت حکم بر اساس آن جایز نخواهد بود. در اینجا به اصالهٔ العداله هم نمی‌توان تمسک کرد، بدان

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۷۵.

(۲). مختلف الشیعهٔ، ج ۸، ص ۴۳۳، مسألهٔ ۳۷.

(۳). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۷.

(۴). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۵

جهت که حبس نوعی عذاب و مجازات است و بر فرد بی‌گناهی که حقّی علیه او به اثبات نرسیده نمی‌توان اجرا نمود و اگر این را بپذیریم، هر حاکمی می‌تواند هر کس را که بخواهد بی‌دلیل زندانی کند. «۱»

نظر نگارنده: البته در استدلال اخیر او جای تأمل است؛ زیرا سخن از حاکم عادل است و چگونه حاکمی عادل فردی را به ناحق زندانی می‌کند؟

۸. فاضل هندی ...: اقرب آن است که نمی‌توان چنین فردی را حبس کرد؛ زیرا به این گونه شهادت شهود، قیام بینه اطلاق نمی‌شود. از سوی دیگر، پیش از اثبات سبب موجّه، اجرای مجازات جایز نیست. «۲»

۹. امام خمینی: اگر مدّعی برای اثبات حق خود شاهدانی را معرفی کند و آنان شهادت بدهند، ولی قاضی از عدالت آنان خبردار نباشد و در این حال مدّعی خواستار حبس مدّعی علیه، تا زمان اثبات عدالتشان بشود؛ عده‌ای گفته‌اند: حبس او جایز است، ولی قول قوی‌تر به نظر ما عدم جواز حبس اوست، بلکه نمی‌توان از او مطالبهٔ کفیل کرد و نیز نمی‌توان تأمین خواسته را بر او تکلیف نمود و نیز نمی‌توان او را واداشت که در مقابل خواسته، چیزی را به عنوان گروگان بگذارد. «۳»

۱۰. آیهٔ اللّه گلپایگانی (ایشان پس از نقل کلام محقق حلّی ...): ما در همهٔ این موارد اشکال داریم؛ چرا که هیچ‌یک از این مسائل،

اقتضای جواز حبس او را ندارد، به ویژه آن‌گاه که به زندان انداختن او مستلزم باقی ماندنش در زندان به مدتی طولانی خواهد بود. پس حق آن است که مطابق مشهود، حبس او پیش از اثبات حق جایز نیست. حتی اگر قائل شویم که برای پذیرش شهادت شهود، اثبات عدالت آنان لازم نیست، بلکه اثبات فسق ایشان مانع از پذیرش است؛ در این صورت هم نمی‌توان مدّعی علیه را به زندان انداخت؛ زیرا اگر بپذیریم که قاعدهٔ «مقتضی و مانع»، قاعده‌ای تامّ است، بازهم تا آن زمان که قطع به عدم مانع پیدا نکرده باشیم نمی‌توانیم به اثبات حق یقین کنیم. علاوه بر آن، مقتضای پذیرش این قاعده، فقط آن است که هر گاه حق ثابت شود می‌توان به صدور حکم اقدام نمود و نه حبس؛ به هر حال تا آن زمان که عدالت شهود ثابت نشده باشد حبس جایز نیست. «۴»

---

(۱). ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۱۷.

(۲). کشف اللثام، ج ۲، ص ۱۵۲.

(۳). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۷۸، مسألهٔ ۱۷.

(۴). کتاب قضاء، ج ۲، ص ۱۶۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۶

نظر نگارنده: قول مشهور بر دیگر اقوال برتری دارد؛ چرا که حق فقط با شهادت شهود عادل ثابت می‌شود که تاکنون محقق نشده است؛ پس هنوز چیزی که موجب مجازات و از جمله حبس باشد، ثابت نشده است. مگر اینکه بگوییم: این حبس اصولا مجازات نیست، بلکه برای اطمینان است؛ ولی می‌گوییم: دلیلی بر جواز این گونه حبس جز در موارد معدود و مشخصی وجود ندارد. از این موارد خاص می‌توان اتهام قتل را به حساب آورد آن هم با توجه به اختلاف موجود در آن که گذشت و علاقه‌مندان را برای مطالعه و بررسی تفصیلی‌تر به جواهر الکلام ارجاع می‌دهیم. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۱۱. شافعی: اگر علیه او شهادت داده شد که وی را قذف نموده است، او را تا زمانی که عدالت شاهدان آشکار شود حبس می‌کنند. «۲»

۱۲. فیروزآبادی: اگر مدّعی درخواست حبس او را تا زمان اثبات عدالت شهود داشته باشد، حبس می‌شود. «۳»

۱۳. ابن قدامه: هرگاه کسی علیه دیگری ادّعایی کرد و دو شاهد آورد که حاکم از عدالت آن دو بی‌خبر بود و از حاکم خواستار حبس طرف دعوا تا زمان اثبات عدالت شهود شد، این درخواست پذیرفته می‌شود؛ زیرا ظاهر هر مسلمانی عدالت اوست. علاوه بر آن، مدّعی وظیفه‌ای را که بر عهده داشته به جای آورده و آن چه باقی مانده است وظیفهٔ حاکم است که همان، تحقیق و روشن کردن عدالت شهود است. اگر یک شاهد اقامه کرد و خواستار حبس طرف مقابل شد تا اینکه شاهد دیگر را بیاورد و موضوع هم از مواردی بود که جز با دو شاهد قابل اثبات نبود، در این صورت مدّعی علیه حبس نمی‌شود؛ زیرا در این مورد هنوز بینه کامل نیست و حبس، عذاب و مجازات است و قبل از کامل شدن بینه، متوجه کسی نمی‌گردد.

امّا اگر موضوع از مواردی باشد که با یک شاهد و سوگند ثابت می‌شود، در اینجا دو وجه مطرح شده است: یکی اینکه طرف دعوا به خواست او حبس می‌شود؛ چرا که در مورد مال، یک شاهد حجّت است و سوگند در واقع برای تقویت آن است و دوم اینکه

---

(۱). جواهر الکلام، ج ۴۰، «قضاء» ص ۹۳.

(۲). الامّ، ج ۸، ص ۲۱۴.

(۳). تنبیه، ص ۲۵۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۷

حبس نمی‌شود، و البته این قول صحیح است؛ زیرا اگر بگوییم: او را حبس می‌کنیم تا شاهد دیگری اقامه کند و بینه را کامل نماید، قضیّه از مواردی می‌شود که جز با دو شاهد اثبات‌پذیر نیست و اگر بگوییم: حبس می‌شود تا به همراه شاهدی که اقامه کرده سوگند هم یاد کند، در این صورت نیازی به حبس نیست؛ زیرا می‌تواند در همان حال سوگند یاد کند.

اگر سوگند خورد، ادّعایش ثابت می‌شود وگرنه، چیزی ثابت نمی‌شود. البته احتمال دارد که گفته شود: حبس می‌شود تا عدالت شاهد اثبات شود وگرنه مدّعی سوگند هم یاد کرده است؛ در این صورت به همان دلیل که در مسألهٔ سابق گذشت حبس می‌شود. ولی اگر توقف در صدور حکم به دلیلی دیگر باشد، با توجه به استدلالی که گذشت، نمی‌توان او را حبس کرد.

قاضی می‌گوید: در هر موردی که با شهادت دو شاهد کسی را حبس کنیم این حبس تا زمان اثبات عدالت و یا فسق شهود ادامه می‌یابد؛ هرگاه با شهادت یک شاهد، کسی را حبس کنیم، به آن کس که به نفع او شهادت داده شده می‌گوییم: اگر تا سه روز دیگر، شاهد دوم را آوردی استماع می‌شود وگرنه او را آزاد خواهیم کرد. «۱»

۱۴. نووی: اگر دو شاهد برای او شهادت دهند، در حالی که عدالت آن دو در واقع، اثبات نشده باشد و مدّعی خواستار حبس مدّعی علیه شود تا در مورد عدالت شهود تحقیق به عمل آید، در این صورت دو قول وجود دارد: یکی فتوای ابو اسحاق و ظاهر مذهب است که حبس می‌شود؛ زیرا ظاهر عدالت و عدم فسق است. قول دوم که فتوای ابو سعید اصطخری است، آن است که، حبس نمی‌شود؛ زیرا اصل، برائت ذمّهٔ اوست. امّا اگر یک شاهد به نفع مدّعی شهادت دهد و او خواستار حبس مدّعی علیه شود تا شاهد دیگر را بیاورد، در اینجا هم دو قول مطرح است: یکی آن که او را حبس می‌کنند همان گونه که در مورد مجهول بودن عدالت دو شاهد چنین می‌کردند و دوم آن که او را حبس نمی‌کنند و به نظر نگارنده این قول صحیح است. ابو اسحاق می‌گوید: اگر موضوع از مواردی بود که در آن با یک شاهد به همراه سوگند حکم صادر می‌شود، او را حبس می‌کنند و این اتفاقی است. «۲»

۱۵. مرداوی (گفتهٔ او: «اگر مدّعی درخواست کند که طرف دعوا تا زمان اثبات عدالت شهود حبس شود، آیا می‌توان او را حبس کرد؟ در اینجا قضیّه دو وجه دارد.»):

در مغنی، شرح، و شرح ابن منجا به صورت مطلق ذکر شده‌اند: یکی از آن دو عبارت است

---

(۱). مغنی، ج ۹، ص ۳۲۸.

(۲). مجموع، ج ۲۰، ص ۱۶۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۸

از اینکه، درخواست پذیرفته می‌شود و مدّعی علیه محبوس می‌شود و این فتوا اقتضای مذهب است که در تصحیح آن را صحیح دانسته و در وجیز و غیره بدان اظهار جزم و یقین شده است. و در محرّر، نظم، رعایتین، حاوی الصغیر، فروع و غیره، بر دیگری مقدّم داشته شده است. در هدایه و مذهب می‌گوید: احتمال دارد حبس شود و به همین مقدار اکتفا می‌شود. در خلاصه می‌گوید: احتمال حبس او وجود دارد و به همین اندازه اکتفا می‌شود. امّا وجه دوم اینکه: حبس نمی‌شود. گفته شده: فقط به جهت مال حبس می‌شود. این را در رعایه هم ذکر کرده است. «۱»

مدت حبس

اشاره

پس از مباحث گذشته، اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم بر فرض پذیرفتن قول به حبس، مدت آن چقدر خواهد بود؟ از شیخ طوسی نقل شده که او را تا زمان اثبات عدالت دو شاهد یا اثبات عدم عدالت آنان در حبس نگاه می‌دارند. بعضی از فقیهان اهل سنّت نیز همین نظر را مطرح کرده‌اند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی ...: اگر دو شاهد آورد، ولی عدالت آنان معلوم نبود و گفت: او را برای من حبس کن تا عدالت شاهدان روشن شود، در این صورت او را حبس می‌کنیم و در هر موردی که به جهت شهادت دو شاهد کسی حبس شود، در حبس باقی می‌ماند تا عدالت یا عدم عدالت آن دو روشن و معلوم شود. «۲»

آرای دیگر مذاهب

۱. ابن قدامه: قاضی می‌گوید: هرگاه کسی به جهت شهادت دو شاهد حبس شود، حبس او تا زمان اثبات عدالت یا فسق شاهدان ادامه می‌یابد. هرگاه کسی به دلیل شهادت یک شاهد حبس شود به مدّعی گفته می‌شود: اگر تا سه روز شاهد دیگر را معرفی کردی استماع می‌شود وگرنه او را آزاد خواهیم ساخت. «۳»

---

(۱). انصاف، ج ۱۱، ص ۲۹۲ و نک: ص ۲۱۷.

(۲). مبسوط، ج ۸، ص ۲۵۵.

(۳). مغنی، ج ۹، ص ۳۲۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۷۹

۳. مرداوی ...: بنابر آنچه از ادلّهٔ صحیح از مذهب معلوم است مدت حبس او سه روز است. این مطلب در وجیز و غیر آن، مورد جزم و یقین قرار گرفته و در محرّر، نظم، فروع و ... بر قول دیگر مقدّم داشته شده است. گفته شده: او را حبس می‌کنند تا زمانی که شاهدان تزکیه گردند. در رعایه این سخن مقدّم داشته شده است و نیز گفته شده: قول به اطلاق آن دارای فسادی آشکار است و آن همان گونه است که گفت «... ۱»

۱۳. زندان در مورد نکول

در اینجا چند فرع است:

الف) زندان برای کسی که در مورد بدهکاری به میت از سوگند خودداری می‌کند

اشاره

و برای وارثی که در مورد وصیت از سوگند خودداری می‌کند.

شیخ طوسی در مبسوط این فرع را ذکر کرده و در هر دو مورد فتوا به حبس داده است.

شیخ بهائی در جامع عباسی همین رأی را داده است. صاحب جواهر نیز از نظر شیخ طوسی- رضوان اللّه علیه- دفاع کرده است. ابن قدامه و مرداوی نیز این فرع را ذکر کرده‌اند. ولی جماعتی از علما با فتوای شیخ طوسی مخالفت کرده‌اند از جمله محقق حلّی در شرائع الاسلام، علّامه در قواعد الاحکام، فرزند علّامه، یعنی فخر المحققین در شرح بر قواعد الاحکام، محقق کرکی در جامع المقاصد، فاضل هندی در کشف اللثام و سید عاملی در مفتاح الکرامه. بعضی از این افراد برای ردّ نظر شیخ استدلال کرده‌اند: زندان در اینجا، عقوبتی است که دلیل آن اثبات نشده است و برخی دیگر به دلیل اختلاف مبنایی با شیخ آن را ردّ کرده‌اند. آنان می‌گویند: به مجرّد نکول، حکم علیه ناکل صادر می‌شود و دیگر نیازی به حبس نیست.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: در چند مسأله امکان ردّ یمین نیست:

اوّل: مردی بمیرد و وارث نسبی نداشته باشد در اینجا مسلمانان وارثان او هستند.

پس اگر حاکم در یادداشت‌های میت ببیند که وی وامی به کسی داده است یا یک شاهد به این موضوع شهادت داد، ولی شخص مدیون منکر آن باشد در اینجا اگر سخن او همراه با

---

(۱). انصاف، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۸۰

سوگند باشد پذیرفته و حق ساقط می‌شود، ولی اگر سوگند نخورد سوگند به مدّعی ارجاع نمی‌شود؛ زیرا حاکم نمی‌تواند از طرف همهٔ مسلمانان سوگند یاد کند و مسلمانان هم نمی‌توانند سوگند بخورند؛ زیرا حضور همه ممکن نیست. بعضی گفته‌اند: به مجرّد نکول، حکم صادر و به ادای حق ملزم می‌شود؛ زیرا سوگند در اینجا ضرورت دارد و دسته‌ای دیگر- که از نظر آن‌ها قول صحیح همین است- گفته‌اند: آن شخص حبس می‌شود تا سوگند بخورد یا اقرار کند.

آنچه مذهب ما اقتضا می‌کند این است که امکان ردّ یمین نیست به این جهت که امام وارث چنین شخصی است و از نظر ما هیچ کس حق ندارد به جای دیگری سوگند بخورد یا به آنچه علم ندارد سوگند بخورد پس او نمی‌تواند سوگند ادا کند و امام هم هرگز سوگند نمی‌خورد پس مدیون حبس می‌شود تا اعتراف و ادا کند یا سوگند بخورد و برود.

دوم: اگر مردی بمیرد و شخصی را وصیّ خود قرار داده باشد و وصی به ورثه بگوید:

پدرشان وصیت کرده مبلغی به فقرا و مساکین بدهند و آنان منکر شوند، حرف ورثه پذیرفته می‌شود پس اگر سوگند خوردند مدّعا ساقط می‌شود و اگر نکول کردند امکان ارجاع سوگند وجود ندارد؛ زیرا وصی نمی‌تواند از طرف دیگری قسم بخورد و فقرا و مساکین هم، چون حضور کامل ندارند نمی‌توانند سوگند یاد کنند. پس چه باید کرد؟ دسته‌ای گفته‌اند: به مجرد نکول حکم صادر می‌شود و حق بر گردن او می‌آید؛ چون جای ضرورت است و دیگران گفته‌اند: ورثه حبس می‌شوند تا قسم بخورند یا اعتراف کنند و ما این قول را می‌گوییم. «۱»

۲. محقق حلّی: اگر بمیرد و هیچ وارثی نداشته باشد و شاهدی شهادت دهد کسی مدیون اوست گفته شده که، مدیون حبس می‌شود تا سوگند بخورد یا اقرار کند؛ زیرا در طرف مشهود له کسی نیست که سوگند بخورد. همچنین اگر وصی ادّعا کند میت در مورد فقرا وصیت کرده است و یک شاهد هم به آن شهادت داد، ولی وارث منکر آن شد. در هر دو مورد اشکال است؛ زیرا حبس

عقوبتی است که دلیلی بر آن وجود ندارد. «۲»

۳. علّامه حلّی: اگر یک شاهد شهادت دهد که میت به کسی وام داده و میت هیچ وارثی نداشته باشد گفته شده: مدیون زندانی می‌شود تا قسم بخورد یا اقرار کند؛ زیرا سوگند از طرف مشهود له امکان ندارد. همچنین اگر وصی ادّعا کند میت برای فقرا چیزی وصیت

(۱). مبسوط، ج ۸، ص ۲۱۴ و نک: ص ۱۹۱.

(۲). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۹۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۸۱

کرده است و یک شاهد بیاورد، ولی وارث منکر آن باشد. در این حکم اشکال است. «۱»

نیز گفته است: اگر قاضی ادّعا کند میتی که وارثی ندارد مالی نزد شخصی دارد و آن شخص نکول کند، احتمال دارد گفته شود: حبس می‌شود تا سوگند بخورد یا اقرار کند و احتمال دارد به مجرد نکول، حکم صادر شود و احتمال دارد رها شود. «۲»

۴. فخر المحققین (در شرح سخن پدر خود، علّامه حلّی: «و فیه نظر [یعنی در این دو حکم اشکال است]»): و علت آن این است که زندان عقوبتی است که برای آن دلیلی در دست نیست؛ زیرا با یک شاهد نمی‌شود حکم به حبس یا اثبات مال کرد و هر جا که نمی‌شود بینه اقامه کرد و دلیل دیگری به جای بینه نداریم فقط مدّعی علیه باید سوگند بخورد پس حکمی جز قسم بر او نیست. «۳»

نیز در شرح کلام پدرش آنجا که گفته است: «اگر قاضی ادّعا کند» ... می‌گوید: این مسأله را شیخ در مبسوط آورده و گفته است: در آن دو قول است: یکی همان اوّلین احتمالی است که مصنّف ذکر کرده است؛ یعنی حبس می‌شود تا قسم بخورد یا اقرار کند؛ چون قاضی که نمی‌تواند قسم بخورد؛ زیرا او علم ندارد و اثبات مال برای دیگری است و به مجرد نکول، حکم نمی‌شود. بنابر قول کسانی که این مبنا را قبول ندارند و اهمال بیت المال هم جایز نیست. امّا بنابر قول دیگر، که فرع دیگر مبتنی بر آن است، به مجرد نکول، حکم علیه او صادر می‌شود؛ زیرا ردّ یمین امکان ندارد و تعطیل حکم هم جایز نیست و این احتمال، یکی از دو قولی است که شیخ ذکر کرده است.

احتمال سوم که رها کردن مدّعی علیه باشد شیخ در مبسوط آن را ذکر نکرده است.

دلیل این وجه این است: حبس عقوبتی است که علت آن اثبات نشده است؛ زیرا عقوبت حبس برای این است که حقّی ادا شود در حالی که در اینجا این حق ثابت نشده است و با مجرد نکول حق ثابت نمی‌شود؛ زیرا این، اوّل بحث است و مدّعایی است که اثبات آن مشکل می‌باشد. «۴»

۶. شیخ بهائی: در سه مورد ردّ سوگند امکان ندارد ...: دوم: آن جایی که وصیّ یتیم ادّعا کند که میت چیزی برای فقرا وصیت کرده است یا راجع به خمس یا زکات یا حج

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۲؛ نک: کشف اللثام، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۶؛ جامع المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۹.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۵.

(۳). ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۴۲.

(۴). همان، ص ۳۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۸۲

وصیت کرده است، ولی وارث منکر آن بود و حاضر به سوگند هم نبود در اینجا منکر حبس می‌شود تا اقرار کند یا قسم بخورد.

سوم: اینکه امام وارث میت باشد در اینجا امام نمی‌تواند سوگند بخورد، بلکه منکر زندانی می‌شود تا سوگند یاد کند یا با نکول منکر، حکم صادر شود. «۱»

۷. فاضل هندی (پس از نقل کلام شیخ طوسی): در آن اشکال است؛ زیرا حبس عقوبتی است که سبب آن ثابت نشده پس ممکن است بعد از نکول، حکم صادر شود یا حاکم صبر کند تا وی اقرار کند. «۲»

۸. سیّد محمد جواد عاملی (پس از نقل کلام شیخ طوسی): ما می‌گوییم: چون از نظر ما، به نکول حکم می‌شود، مسأله بر ما آسان است چنان که مخالفان ما مثل شهید اوّل و ثانی و دیگران در این سه مسأله به آن تن داده‌اند. «۳»

۹. شیخ محمد حسن نجفی (در دفاع از شیخ طوسی و ردّ کلام محقق حلّی آنجا که گفته است: «زیرا زندان عقوبتی است که موجب آن ثابت نشده»): موجب آن همین است که مدّعای مسموعه اقتضا می‌کند منکر یا سوگند بخورد یا ادا کند، چون ردّ یمین ممکن نیست. احتمال دارد سوگند ساقط شود به احتمال اینکه حقّی که بر گردن اوست از قسم یا رد، مرکّب شده است و با عدم امکان ردّ تکلیف خاص از او ساقط می‌شود و مثل واجب مخیّر نیست که اگر یک طرف آن ممکن نبود طرف دیگر متعیّن شود این احتمال کاملا ضعیف است؛ زیرا ادلّه، اطلاق دارند که یمین بر منکر و مدّعی علیه تکلیف است و وظیفهٔ ردّ یمین از ادلّهٔ دیگر به دست آمده است؛ ادلّه‌ای که ظهور دارند ردّ یمین وظیفهٔ کسی است که می‌تواند رد کند. پس وظیفهٔ منکر از این جهت که منکر است سوگند است بنابر استفاده از اطلاق اوّلیه، و در مفاد ادلّهٔ رد، چیزی که اقتضا کند منکر از این جهت که منکر است و می‌تواند قسم بخورد، باید بتواند ردّ یمین هم بکند، وجود ندارد و این مطلب با کمترین تأمل روشن است.

در این صورت حبسی که در کلام شیخ آمده و شهید در دروس با آن موافقت کرده، صحیح است. «۴»

---

(۱). جامع عباسی، ص ۳۶۱.

(۲). کشف اللثام، ج ۲، ص ۱۶۲.

(۳). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۱۱۷.

(۴). جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۶۶؛ نراقی در مستند الشیعهٔ (ج ۲، ص ۵۷۵) به دو مسأله اشاره کرده است. رجوع کنید). نک: آیهٔ اللّه گلپایگانی، قضاء، ج ۱، ص ۴۳۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۸۳

نظر نگارنده: حبس مشکل است به دلیلی که محقق، علّامه، فاضل هندی و دیگران گفته‌اند. باقی می‌ماند دو صورت دیگر: یکی اینکه به مجرد نکول، حکم شود چنان که دسته‌ای گفته‌اند و دیگر اینکه حکم نشود. اگر در باب قضا مبنا این باشد که به مجرد نکول، حکم شود در اینجا نیز چنین خواهد بود. دقت شود.

آرای دیگر مذاهب

۱۰. ابن قدامه: چنان که اگر کسی که اصلا وارثی ندارد بمیرد و امام در دفتر یادداشت او ببیند کسی به او بدهکار است و از او مطالبه کند، ولی او انکار کند و از او بخواهد قسم بخورد، ولی او چنین نکند در اینجا اتفاق فقهاست که یمین رد نمی‌شود. اصحاب شافعی در اینجا گفته‌اند: یک وجه این است که به مجرد نکول، حکم شود و وجه دیگر این است که مدّعی علیه حبس شود تا اقرار کند یا سوگند بخورد. همچنین اگر کسی ادّعا کرد مرده‌ای دربارهٔ ثلث مالش به او وصیت کرده است، ولی ورثه منکر شدند و از قسم خوردن هم خودداری کردند ... سپس می‌گوید: بنابراین، اگر از قسم سرباز زد حاکم به او سه بار می‌گوید: اگر سوگند خوردی که خوردی وگرنه علیه تو حکم می‌کنم. اگر قسم نخورد علیه او حکم می‌کند. «۱»

۱۱. مرداوی: اگر وصـی ادّعا کرد میت برای فقرا چیزی وصیت کرده است و ورثه منکر شدنـد قول صـحیح در مذهب این است که ورثه حبس می‌شوند. «۲»

ب) حبس مدّعی علیه که از قسم خودداری کند و مدّعی، بینه نداشته باشد

اشاره

. این رأی ابو حنیفه و ابن ابی لیلی است که می گویند: حبس ابد می‌شود تا به حق اقرار کند یا با قسم آن را نفی نماید.

ولی از فقیهـان امـامیه- رضـوان اللّه علیهـم- دسـته‌ای می گوینـد: قسـم به مـدّعی برمی گردد و بعـد حکم می‌شـود و دسـته‌ای دیگر می گویند: به مجرّد نکول حکم می‌شود بدون اینکه ردّ یمین شود و حبس را نفی می کنند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر شخصی ادّعا کرد بر دیگری حقّی دارد و هیچ بینه‌ای نداشت و به

---

(۱). مغنی، ج ۹، ص ۲۳۶.

(۲). انصاف، ج ۱۲، ص ۱۱۳.

مـدّعی علیه پیشـنهاد قسم شد، ولی او قسم نخورد و نکول کرد، قسم به مدّعی برمی گردد او قسم می‌خورد و حکم به نفع او می‌شود و جـایز نیسـت بـه مجرد نکول مـدّعی علیـه، حکـم علیه او بشـود. شـعبی، نخعی، مالـک و شـافعی چنین گفته‌انـد. ولی ابـو حنیفه و اصـحابش گفته‌اند: هیچ گاه یمین به مدّعی برنمی گردد؛ اگر دعوای مالی باشد حاکم سه بار به مدّعی پیشنهاد قسم می کند اگر قسم خورد که خورد وگرنه به دلیل نکول، علیه او حکم می کنـد و اگر در قصاص باشـد ابو حنیفه گفته است: مدّعی علیه حبس می‌شود تا اقرار کنـد یا سوگنـد بخورد و نفی کنـد و ابن ابی لیلی گفته است: مدّعی علیه در همهٔ موارد حبس می‌شود تا قسم بخورد یا اقرار کند. «۱»

۲. همو: هر کس مـدّعی مـال یـا چیز دیگری باشـد و بینه‌ای نـدارد و قسم متوجه مـدّعی علیه شـد و او نکول کرد در اینجـا به مجرد نکـول، علیه او حکم نمی‌شـود، بلکه لازم است مـدّعی قسم بخـورد؛ اگر قسم خورد به نفـع او حکم می‌شـود. جمـاعتی این قول را گفته‌انـد و برخی می گوینـد: اگر از مواردی باشـد که با یک شاهـد و دو زن یا با یک شاهد و یک قسم، ثابت می‌شود، قسم متوجه مدّعی می‌شود و در مواردی که چنین نیست، ردّ یمین نمی‌شود، بلکه مدّعی علیه حبس می‌شود تا سوگند بخورد یا اعتراف کند.

گروهی گفته‌انـد: اگر دعوای مالی باشـد سه بار به مـدّعی علیه پیشـنهاد می‌شود قسم بخورد اگر نخورد علیه او حکم می‌شود و اگر مورد قصاص باشـد به مجرّد نکول، علیه او حکم نمی‌شود، بلکه حبس می‌شود تا اقرار کند یا قسم بخورد. برخی می گویند: اگر دیه باشد علیه او حکم می‌شود و اگر قصاص باشد حکم نمی‌شود. همچنین اگر دعوا در مورد نکاح و نسب باشد سوگند داده نمی‌شود، بلکه اگر مـدّعی بینه داشـته باشد به نفع او حکم می‌شود و اگر بینه نداشـته باشد مطالبه ساقط می‌شود و ما گفتیم که: مذهب ما قول اوّل است. «۲»

۳. همـو: اگر مـدّعی گفـت: بینـه‌ای نـدارم، بـه او می گویـد: پس چـه می‌خـواهی؟ اگر گفـت: حق مرا از خصـم مـن بگیر. به منکر می گوید: حاضری قسم بخوری؟ اگر گفت:

آری. به صاحب دعوا رو می‌کند و به او می‌گوید: شنیدی، آیا می‌خواهی قسم بخورد؟ اگر گفت: نه، آن دو را رها می‌کند و به کار دیگران می‌پردازد و اگر گفت: آری، می‌خواهم قسم بخورد، رو به خصم می‌کند، او را پند می‌دهد و از خدا می‌ترساند. اگر اقرار کرد او

(۱). خلاف، ج ۶، ص ۲۹۰.

(۲). مبسوط، ج ۸، ص ۲۱۲.

را ملزم می‌کند حقّ مدّعی را بپردازد و اگر قسم خورد آنان را جدا می‌کند و اگر نکول کرد او را ملزم می‌سازد حقّ مدّعی را بپردازد. «۱»

۴. ابن زهره: اگر مدّعی بینه‌ای ندارد به او می‌گوید: چه می‌خواهی؟ اگر چیزی نگفت آن دو را رها می‌کند و اگر گفت: می‌خواهم قسم بخورد می‌گوید: آیا حاضری قسم بخوری؟ اگر گفت: آری، او را از سوء عاقبت قسم دروغ می‌ترساند ... اگر از سوگند نکول کرد او را ملزم می‌کند حقّ مدّعی را بپردازد. «۲»

۵. محقق حلّی: امّا آن مدّعی که شاهد ندارد نمی‌تواند قسم بخورد مگر اینکه منکر، ردّ یمین کند یا نکول نماید، بنابر قولی. اگر ردّ یمین کرد سوگند متوجه مدّعی می‌شود که به صورت جزم قسم می‌خورد و اگر نکول کرد به اجماع، دعوا ساقط می‌شود. «۳»

۶. علّامه حلّی: اگر گفت: بینه‌ای ندارم، حاکم به او یاد می‌دهد که می‌تواند قسم بخورد ... و اگر منکر سوگند خورد، دعوا ساقط می‌شود ... و اگر منکر، قسم را به مدّعی ارجاع داد و مدّعی قسم خورد ادّعای او ثابت می‌شود و اگر قسم نخورد دعوا ساقط می‌شود و اگر منکر نکول کرد، بدین معنا که نه قسم خورد و نه ردّ یمین کرد حاکم سه بار برای کشف حقیقت به او می‌گوید: اگر قسم خوردی که خوردی وگرنه تو را ناکل قلمداد می‌کنم. اگر اصرار ورزید اقرب این است که حاکم سوگند را به مدّعی ارجاع می‌دهد اگر او قسم خورد حقّش ثابت می‌شود و اگر خودداری کرد ساقط می‌گردد و بعضی گفته‌اند: به مجرد نکول منکر، حکم می‌شود. «۴»

۷. آیة اللّه گلپایگانی (پس از نقل ادلّهٔ دو طرف و مناقشه با محقق و صاحب جواهر):

ولی ما قبلا گفتیم: قسم معمولا مایهٔ اطمینان به صداقت قسم‌خورنده می‌شود و خودداری از قسم معمولا کاشف از دروغ است پس بود و نبود قسم مؤثّر است و از این رو، میزان در حکم، یکی بینهٔ مدّعی است و دیگری قسم منکر یا خودداری از قسم. «۵»

نظر نگارنده: دانستی که نظر شیخ در مبسوط و خلاف این بود که به مجرد نکول، حکم جایز نیست که این، قول جماعتی از متقدّمین است، ولی در نهایه نظر می‌دهد که به مجرد

(۱). نهایه، ص ۳۳۹.

(۲). غنیهٔ النزوع، ص ۴۴۵.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۸۹؛ نک: جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۴۷.

(۴). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۹.

(۵). کتاب قضاء، ج ۱، ص ۳۲۷.

نکول باید مدّعی علیه، حقّ مدّعی را بپردازد و ابن زهره از او تبعیت کرده است. پس در مسأله دو قول بیشتر نیست و در هیچ‌یک

جایی برای حبس نیست بر خلاف برخی از اهل سنّت. ولی این سؤال مطرح است: آیا شامل موارد مختلف دعوا از قبیل اموال، فروج و قصاص، اعم از نفس و اعضا می‌شود یا اختصاص به اموال یا فروج و قصاص غیر نفس دارد؟

آرای دیگر مذاهب

۸. مدوّنـهٔ الکبری: مالـک به من گفت: هرگـاه مردی مرد دیگر را به عمـد مجروح کنـد و مجروح یـک شاهـد بیاورد مجروح قسم می‌خـورد و واردکننـدهٔ جراحت (جـارح) قصـاص می‌شود. اگر مجروح از قسم خودداری کرد به جـارح گفته می‌شود: قسم بخور و بری شو.

اگر قسم نخورد حبس می‌شود تا قسم بخورد و قتل هم از نظر من همین طور است. «۱»

۹. شافعی: به او گفتم: چگونه شـما معتقدیـد که نکول جای اقرار می‌نشـیند اگر حقّی را بر شخصـی ادّعا کردید؛ مثلا گفتید: چشـم غلام مرا درآورده یا دست یا پای او را بریده است، در اینجا اگر مدّعی علیه قسم نخورد شما علیه او حکم می‌کنید چه حق باشد چه جرح و اگر ادّعا کردید او را کشته است می‌گویید: قیاس این است که اگر قسم نخورد کشته شود؛ ولی من استحسان می‌کنم و او را حبس می‌کنم تا اقرار کند و کشته شود یا قسم بخورد و بری شود. «۲»

۱۰. ابن حزم: اگر خواهان، بینه‌ای نداشته باشد و خوانده از قسم خودداری کند با تأدیب مجبور می‌شود قسم بخورد، چه بخواهد چه نخواهـد، و به مجرد نکول در هیچ موردی، حکم نمی‌شود و یمین به خوانده رد نمی‌شود اصـلا ردّ یمین فقط در سه مورد است...: و ابـو حنیفه گفته است: حکم می‌شود علیه کسـی که از قسم خودداری کنـد در همـهٔ موارد در اموال، در فروج، در قصـاص مـادون نفس، و امّا در قصاص نفس، با نکول خوانده، حکم نمی‌شود و ردّ یمین به خواهان نمی‌شود، ولی خوانده زندانی می‌شود تا سوگند بخورد یا اقرار کنـد؛ زفر گفته است: من در موقع نکول- در هر موردی باشـد- حکم می‌کنم حتی در قصاص نفس و مادون نفس و این یکی از دو قول ابو یوسف و محمد

---

(۱). ج ۶، ص ۴۱۶.

(۲). الامّ، ج ۷، ص ۳۹.

است ... حسن بن حیّ گفته است: در جـایی که زنش ادّعـا کنـد او را طلاـق داده یـا برده‌اش مـدّعی شـود او را آزاد سـاخته و یک شاهـد عـادل هم قائم شود به او گفته می‌شود: قسم بخور که طلاق نـدادی و آزاد نکردی تا تبرئه شوی. اگر خودداری کرد حکم به طلاـق و عتق می‌شود و در جـای دیگر گفته است: مـدت زیـادی زنـدانی می‌شود، حـدود یک سال و بعـد آزاد می‌شود. و در جای دیگر گفته است: زندان ابد می‌شود تا قسم بخورد. «۱»

ج) حبس مدّعی علیه که از پاسخ و توضیح خودداری کند:

اشاره

فقیهان بزرگ شیعه بدان تصریح کرده‌اند؛ همانند شیخ مفید در مقنعه، شیخ طوسی در نهایه، محقق حلّی در شرائع الاسلام، علّامه در قواعـد الاحکام و تـذکرهٔ الفقهاء، شـهید ثانی در مسالک الافهام و روضـهٔ البهیّه و سیّد در ریاض المسائل و در مفتاح الکرامه از ۲۵ کتاب فقهی نقل کرده است.

از معاصران مانند سیّد ابو الحسن اصفهانی در وسیلهٔ النجاهٔ، امام خمینی، آیهٔ اللّه گلپایگانی و والد بزرگوارم (آیهٔ اللّه طبسی) در حاشیه‌شان بر وسیلهٔ النجاهٔ و از اهل سنّت قرافی در فروق.

طبق نقل مفتاح الکرامه این قول مشهور است بلکه اختلافی در آن نیست چنان که در جواهر الکلام است و برخی اضافه کرده‌اند که در حبس به آنان سخت‌گیری می‌شود، چنان که در ریاض المسائل آمده است.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: همین طور اگر به چیزی اقرار کرد، ولی توضیح نداد، مثل اینکه بگوید: از او بر گردن من چیزی است، ولی نگوید چه چیز است در اینجا حاکم او را ملزم می‌کند توضیح دهد آن چیست. اگر توضیح نداد او را حبس می‌کند تا توضیح دهد. «۲»

۲. محقق حلّی: اقرار به مبهم پذیرفته می‌شود و اقرارکننده. باید توضیح دهد. اگر خودداری کرد به حبس می‌افتد و بر او سخت می‌گیرند تا توضیح دهد. «۳»

۳. یحیی بن سعید: اگر به چیزی اقرار کرد ولی مشخص نکرد، حبس می‌شود تا توضیح دهد. «۴»

---

(۱). محلّی، ج ۹، ص ۳۷۳، مسألهٔ ۱۷۸۳.

(۲). مقنعه، ص ۱۱۲ و مانند آن در: شیخ طوسی، نهایه، ص ۳۴۲.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۵۲.

(۴). جامع للشرائع، ص ۵۲۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۸۸

۴. علّامه حلّی: اگر گفت: بر گردن من چیزی هست، از او خواسته می‌شود توضیح دهد. اگر خودداری کرد اقرب این است که حبس شود تا توضیح دهد؛ زیرا بر او واجب است توضیح دهد. اگر خودداری کرد حبس می‌شود چنان که در صورت خودداری از ادای حق حبس می‌شود، و این یکی از وجوه (قول) شافعیه است.

وجه دوم آنان این است که، حبس نمی‌شود، بلکه ملاحظه می‌شود؛ اگر این اقرار به مبهم، در جواب یک دعوا باشد و او از توضیح خودداری کند، آن را به عنوان انکار قرار می‌دهند و به او پیشنهاد سوگند می‌کنند. اگر بر امتناع اصرار ورزید، او ناکل از یمین محسوب می‌شود و مدّعی قسم می‌خورد، ولی اگر اقرار ابتدایی بود به مقرّ له می‌گوییم:

حقّ خودت را مطالبه کن. اگر مطالبه کرد و او به خواستهٔ او اقرار کرد یا منکر شد، حکم آن را بر او جاری می‌کنیم و اگر گفت: نمی‌دانم، او را منکر به حساب می‌آوریم. پس اگر اصرار ورزید او را ناکل می‌دانیم؛ زیرا وقتی غرض بدون حبس حاصل شود، حبس نمی‌شود.

وجه سوم ایشان این است که: اگر وی اقرار به غصب کرد ولی از توضیح شیء مغصوب خودداری کرد، حبس می‌شود و اگر به دینی مبهم اقرار کرد حکم آن همان است که در وجه دوم گفتیم و برخی از شافعیه گفته‌اند: اگر گفت: بر گردن من چیزی است و از تفسیر آن خودداری کرد حبس نمی‌شود؛ اگر گفت: بر گردن من لباس یا مقداری نقره یا مقداری طعام است و توضیح نداد، حبس می‌شود؛ زیرا اگر او بخواهد «چیز» را به شراب یا خوک تفسیر کند، پذیرفتنی است و در نتیجه، نه مطالبه می‌شود و نه به زندان می‌افتد. «۱»

۵. علّامه حلّی: هرگاه بگوید: از او بر گردن من چیزی است ملزم به توضیح می‌شود ... اگر از توضیح خودداری کرد حبس می‌شود تا توضیح دهد و گفته شده: به عنوان ناکل شناخته می‌شود و مدّعی قسم می‌خورد. «۲»

۶. شهید ثانی: اگر از توضیح خودداری کرد حبس می‌شود و او را عقوبت می‌کنند تا توضیح دهد؛ زیرا توضیح بر او واجب است. «۳»

۷. شهید ثانی: هرگاه بگوید: از او بر گردن من مالی است. برای تفسیر آن به او

---

(۱). تذکرة الفقهاء، ج ۲، باب «أقاریر مجهوله».، ص ۱۵۱.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۲۸۰.

(۳). روضة البهیّه، ج ۶، ص ۳۹۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۸۹

مراجعه می‌شود اگر درست تفسیر کرد از او پذیرفته می‌شود و اگر خودداری کرد حبس می‌شود تا توضیح دهد؛ زیرا توضیح بر او واجب است همان‌طور که اگر از ادای حق خودداری کند زندانی می‌شود؛ مگر اینکه بگوید: مقدار آن را فراموش کرده‌ام.

در اینجا حبس صحیح نیست، بلکه یا مصالحه می‌کنند یا منتظر می‌مانند تا یادش بیاید. «۱»

۸. سیّد علی طباطبائی: اگر از توضیح خودداری کند حبس می‌شود و بر او سخت می‌گیرند تا توضیح دهد؛ مگر اینکه ادّعا کند فراموش کرده است. «۲»

۹. سیّد محمد جواد عاملی (در حواشی کتاب): قول اوّل مشهور است؛ در اوایل مطلب چهارم گذشت که از ۲۵ کتاب قول به حبس نقل و در مسالک الافهام و کفایة الاحکام به متأخران نسبت داده شده است و در شرائع الاسلام و تحریر الاحکام آمده که در مورد حبس، روایت وارد شده است. «۳»

نیز گفته است: پس اگر خودداری کرد، حبس می‌شود تا توضیح دهد چنان که در مقنعه، نهایه، خلاف، مراسم، وسیلة النجاة، شرائع الاسلام، مختصر النافع، تحریر الاحکام، ارشاد، شرح ارشاد، مسالک الافهام، روضة البهیّة و مفاتیح الشرائع آمده است؛ بر طبق نقل شرائع الاسلام و تحریر الاحکام، مذهب متأخران است. تا اینکه می‌گوید:

من در وسائل الشیعة به این باب مراجعه کردم، ولی روایتی که بتواند دلیل این مقام، جز خبر مشهور باشد نیافتم. خبر مشهور کلام پیامبر است که می‌فرماید: تأخیر بدهکار توانمند، ریختن آبرو و عقوبت او را تجویز می‌کند. در نقل دیگر به جای عقوبت، حبس آمده است که البته فرقی ندارد؛ زیرا عقوبت شامل حبس هم می‌شود.

این روایت بر مقام ما بدین گونه دلالت دارد که بر شخص واجب است جواب دهد و این حقّی است که در عین اینکه قدرت دارد از ادای آن خودداری می‌کند. ممکن است گفته شود: بر فرض که روایت حجیّت داشته باشد چون میان فریقین مشهور است، ظهور در حقّ ثابت مالی و مثل آن دارد نه در مثل جواب. پس دقت بفرمایید. «۴»

۱۰. شیخ محمد حسن نجفی: هرگاه گفت: از او بر گردن من مالی است، ملزم به

---

(۱). مسالک الافهام، ج ۱۱، ص ۲۹.

(۲). ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۸۵.

(۳). مفتاح الکرامه، ج ۹، ص ۲۶۶.

(۴). همان، ج ۱۰، ص ۸۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۰

تفسیر می‌شود که در این مسأله خلافی ندیدم، بلکه هیچ اشکالی در آن نیست. در صورتی که مقصود از الزام کمترین فشاری باشد

که بشود به آن الزام گفت. پس اگر با اینکه قدرت دارد، خودداری کرد، مطابق مشهور در این مسأله حبس می‌شود. «۱»

۱۱. آیهٔ اللّه اصفهانی: اقرار به مجهول و مبهم، صحیح است و از مقر پذیرفته و به آن ملزم می‌شود و از او می‌خواهند توضیح دهد و رفع ابهام کند و هرچه گفت از او قبول می‌شود و اگر از نظر عرف و لغت، توضیح او مطابق با مبهم باشد و از نظر عرف و لغت امکان این قصد و اراده صحیح باشد ملزم به آن می‌شود. «۲»

۱۲. آیهٔ اللّه خوئی: اگر گفت: از او مالی بر عهدهٔ من است، به آن ملزم می‌شود. پس اگر آن را به چیزی که مالیت نداشته، تفسیر کرد، از او پذیرفته نمی‌شود. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۱۳. قرافی ...: هر کس اقرار به مجهول کند، عین خارجی باشد یا در ذمّه‌اش و از معرّفی آن خودداری کند، زندانی می‌شود تا آن را معیّن سازد و بگوید: آن شیء خارجی همین لباس است یا این حیوان است و امثال آن، یا آن چیزی که بدان اقرار کردم دیناری است که در ذمّهٔ من است. «۴»

د) حبس مدّعی علیه در صورتی که منکر وجود محکوم به باشد

. ۱. علّامه حلّی: هرگاه محکوم به غایب باشد اگر دین باشد مقدار و جنس آن را مشخص می‌کند و اگر ملك باشد حدّ و حدود آن را مشخص می‌کند، ولی چیزهای دیگر مثل پارچه و برده و حیوان، احتمال حکم غیابی پس از تعیین علایم مشخص داده می‌شود، مخصوصا در صورتی که اجتماع آن دو مانند محکوم علیه مشکل باشد و احتمال دارد حکم به قیمت عبد شود در این صورت ذکر صفات مشخص لازم نیست. ممکن است قاضی حکم نکند، بلکه به سخن بینه گوش دهد سپس به قاضی آن محل بنویسد چنین عبدی را دستگیر کند و برای او بفرستد تا شهود بتوانند حضورا شهادت دهند و این وظیفهٔ صاحب

---

(۱). جواهر الکلام، ج ۳۵، ص ۳۳ و ۴۷.

(۲). وسیلهٔ النجاهٔ، ج ۲، ص ۱۵۷. نک: وسیلهٔ النجاهٔ (با تعالیق آیهٔ اللّه گلپایگانی)، ج ۲، ص ۲۳۱؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۵.

(۳). منهاج الصالحین، ج ۲، ص ۲۳۶.

(۴). فروق، ج ۴، ص ۸۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۱

عبد نیست، بلکه مدّعی باید شهود را بیاورد تا حضورا شهادت دهند و اگر احضار شهود مشکل باشد واجب نیست عبد را نزد آنان ببرند یا بفروشند به کسی که او را ببرد البته اگر حاکم صلاح دید جایز است و در این میان، اگر قبل از وصول یا بعد از وصول و عدم اثبات دعوا، عبد تلف شد، مدّعی ضامن قیمت عبد و اجرت حمل آن است؛ اگر حاکم به جهت مصلحت، خواست عبد را ببرد طلبکار را ملزم به کفیلی می‌کند تا عبد را موقتا از صاحب ید بگیرد ... اگر قاضی عبد را بشناسد بدون احضار وی با علم خودش حکم می‌کند و اگر مدّعی علیه منکر وجود چنین عبدی نزد خود شد از مدّعی خواسته می‌شود بینه بیاورد که عبد نزد اوست. اگر بینه اقامه کرد یا پس از نکول منکر، قسم خورد «۱» مدّعی علیه زندانی می‌شود تا عبد را بیاورد یا مدّعی شود که تلف شده است. «۲»

۲. همو ...: اگر مدّعی علیه منکر وجود چنین عبدی نزد خود شد مدّعی باید بینه بیاورد که عبد نزد اوست اگر بینه اقامه کرد یا پس

از نکول او قسم یاد کرد، حاکم مدّعی علیه را زندانی می‌کند تا عبد را بیاورد، یا مدّعی تلف عبد شود ادّعای او قبول می‌شود و قیمت عبد را از او می‌گیرند؛ زیرا ضرورت اقتضا می‌کند که تا ابد در زندان نماند. «۳»

۳. فخر المحققین (فرزند علّامه در شرح عبارت پدرش): تقریر این مسأله چنین است که اگر کسی عبدی را از او غصب کند و نداند که عبد زنده است تا وی را مطالبه کند یا تلف شده تا قیمت آن را بازستاند؛ زیرا او مستحقّ یکی از این دو علی البدل است؛ آیا می‌شود مدّعای خود را بدین گونه مطرح کند که، من خواهان عبدی هستم که قیمتش ده دینار است اگر خود عبد هست آن را بازگرداند و اگر از بین رفته قیمت آن را بدهد؟ در آن دو وجه است: یکی اینکه بگوییم: نمی‌شود چنین دعوایی طرح کند که به صورت مردد است؛ او باید خواهان عبد باشد و روی آن قسم بخورد بعد یک دعوای دیگر اقامه کند و خواهان قیمت عبد باشد و روی آن قسم بخورد و اگر منکر از قسم دربارهٔ عین خودداری کرد، مدّعی قسم می‌خورد و منکر حبس می‌شود تا آن را بیاورد یا اینکه ادّعای تلف را دوباره از سر می‌گیرد. در این صورت، به حکم ضرورت از او پذیرفته و ضامن قیمت می‌شود و قسم لازم نیست ...«۴»

---

(۱). قسم نمی‌خورد و یمین بر مدّعی رد نمی‌شود.

(۲). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۷.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۱۶.

(۴). ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۶۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۲

۴. سیّد عاملی (در شرح عبارت قواعد الاحکام): یعنی اگر مدّعی علیه- چه غایب باشد و چه حاضر- منکر وجود چنین عبدی نزد خود شد- که این فرع احتمال اوّل است- و مرجع رسیدگی قاضی شهر عبد است پس خوب است گفته شود: قاضی شهر عبد اگر بداند این عبد در آن شهر است او را بدون داوری به مدّعی تسلیم می‌کند و همچنین اگر ظنّ شرعی داشته باشد وگرنه دست نگه می‌دارد. پس اگر مدّعی ادّعا کرد عبد محکوم به، همین عبد است اگر مدّعی علیه او را تصدیق کرد به آن ملزم می‌شود وگرنه قاضی او را ملزم می‌کند عبد دیگری را با این صفت- زنده باشد یا مرده- معرفی کند «... ۱»

۱۴. حبس شهود تا وقت نماز عصر

آیه [/ ۵ سوره مائده]

اشاره

...تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلاةِ فَيُقْسِمانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ؛ «... ۲»

و اگر [در صداقت آنان] شک کردید، پس از نماز، آن دو را نگاه می‌دارید؛ پس به خدا سوگند یاد می‌کنند که ما این [حق] را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم...

روایات [ذیل آیه]

۱. محمد بن أحمد، عن عبد اللّه بن الصلت عن يونس بن عبد الرحمن، عن يحيى بن محمد، قال:
سألت أبا عبد اللّه عليه السّلام عن قول اللّه- عزّ و جلّ-: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ ... ۳
قال: اللذان منكم مسلمان، و اللذان من غيركم من أهل الكتاب، فإن لم تجدوا من أهل الكتاب، فمن المجوس؛ لأنّ رسول اللّه سنّ فى المجوس سنّة أهل الكتاب فى الجزية. و ذلك إذا مات الرجل فى أرض غربة، فلم يجد مسلمين، أشهد رجلين من أهل الكتاب يحبسان بعد الصلاة فيقسمان باللّه عزّ و جلّ:
...لَا نَشْتَرِى بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ كَانَ ذا قُرْبَى وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إذاً لَمِنَ الْآثِمِينَ. ۴ قال: و ذلك إذا ارتاب ولىّ الميت فى شهادتهما، فإن عثر على أنّهما شهدا بالباطل فليس له أن ينقض شهادتهما حتى يجىء بشاهدين، فيقومان مقام الشاهدين الأوّلين، فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَ مَا اعْتَدَيْنَا

(۱). مفتاح الكرامه، ج ۱۰، ص ۱۷۰.

(۲) (۲- ۴). مائده (۵) آية ۱۰۶.

إِنَّا إذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ، فإذا فعل لك نقض شهادة الأوّلين و جازت شهادة الآخرين، يقول اللّه- عزّ و جل-:
ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ؛ «... ۱» و «۲»
يحيى بن محمد گفت: از امام صادق- عليه السلام- راجع به گفته خداوند- عزّ و جل-: «اى ايمان‌آورندگان! چون مرگ يكى از شما فرارسيد براى وصيت خود، دو شاهد عادل، از خودتان يا از غير خودتان، گواه گيريد » ... پرسيدم، فرمود:
مقصود از آن دو تن كه از شمايند، يعنى دو تن مسلمان و آن دو كه از غير شمايند، يعنى از اهل كتاب و اگر اهل كتاب نيافتيد از مجوسان؛ زيرا رسول خدا با مجوسان در مورد جزيه مثل اهل كتاب رفتار كرده است.
توضيح اينكه، هرگاه شخصى در غربت مشرف به مرگ شود اگر دو مسلمان يافت نشود دو مرد از اهل كتاب را شاهد مى‌گيرد سپس ورثه، آنان را نگه مى‌دارند تا پس از نماز به خداوند- عزّ و جلّ- سوگند ياد كنند كه «به هيچ بهايى شهادت به دروغ ندهيم گرچه در مورد خويشان ما باشد و شهادت الهى را كتمان نكنيم كه از گناهكاران خواهيم بود.»
فرمود: اين در صورتى است كه ولىّ ميت در شهادت ايشان شك داشته باشد. پس اگر آگاه شد كه آنان شهادت دروغ داده‌اند نمى‌تواند شهادت آنان را نقض كند تا دو شاهد ديگر بياورد كه در جاى آن دو شاهد بايستند و به خداوند سوگند ياد كنند كه شهادت ما از شهادت آن دو به حق نزديك‌تر است و ما از حق تجاوز نمى‌كنيم كه از ستمگران خواهيم بود. وقتى كه شهادت دادند، شهادت آن دو تن نقض مى‌شود و شهادت اين دو نافذ مى‌افتد. خداوند مى‌فرمايد: «اين كار باعث مى‌شود شهادت واقعى دهند يا بترسند كه ديگران پس از قسم آنان قسم بخورند و دروغشان فاش شود».
۲. سعد بن عبد اللّه، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن على، عن حفص المؤدّب، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام فى قول اللّه- عزّ و جل-: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا «... ۳»
فذلك إذا كان مسافرا فحضره الموت، أشهد ذوى عدل من أهل دينه فان لم تجدوا فآخران ممّن يقرأ القرآن من غير أهل ولايته... تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ عزّ و جلّ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِى بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ كَانَ ذا قُرْبَى وَ لَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إذاً لَمِنَ الْآثِمِينَ* فَإِنْ عُثِرَ عَلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ

(۱). همان، آیهٔ ۱۰۸.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۴، ح ۶؛ نک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۹؛ تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۲۱۸؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۰۸، ح ۴؛ تفسیر صافی، ج ۲، ص ۹۵.

(۳). مائده (۵) آیهٔ ۱۰۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۴

الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ» من أهل ولايته فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَ مَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ. «۱» و «۲»

از امام صادق- علیه السلام- دربارهٔ این آیه: «ای ایمان‌آورندگان » ...! پرسیده شد، فرمود: در جایی است که مسافر باشد و مرگ او فرارسد دو عادل از اهل دینش شاهد می‌گیرد «پس اگر نیافتید دو تن دیگر» [غیر] از کسانی که قرآن می‌خوانند و از غیر اولیای او این دو را حبس می‌کنید بعد از نماز سوگند یاد کنند به خدای- عزّ و جل- اگر دربارهٔ آنان شک داشتید و بگویند: ما به هیچ قیمتی حاضر نیستیم حق را بفروشیم گرچه از خویشان ما باشند و شهادت الهی را پنهان نکنیم در این صورت ما از گناهکاران خواهیم بود و پس اگر اطلاع حاصل شد که آن دو مرتکب گناه شده‌اند دو نفر دیگر در جایگاه آنان می‌ایستند از کسانی که آن دو تن نخستین در حق ایشان ظلم کرده‌اند؛ یعنی از اولیای میت و قسم به خدا یاد می‌کنند که شهادت ما از شهادت آن دو به حق نزدیک‌تر است و ما از حق تجاوز نمی‌کنیم که از ستمگران خواهیم بود».

۳. أخبرنا أبو عبد اللّه الحافظ، ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، أنبأ الربيع بن سليمان، أنبأ الشافعى، أنبأ عبد اللّه بن مؤمّل، عن ابن أبى مليكة، قال: كتبت إلى ابن عباس- رضى اللّه عنه- من الطائف فى جاريتين ضربت إحداهما الأخرى و لا شاهد عليهما، فكتب إلىّ: أن احبسهما بعد صلاة العصر، ثم اقرأ عليهما: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلًا «... ۳» ففعلت فاعترفت؛ «۴»

ابن ابی ملیکه گفت: از طائف به ابن عباس- رضی اللّه عنه- نوشتم دربارهٔ دو جاریه که یکی دیگری را زده است و شاهدی ندارند. ابن عباس به من نوشت: آن دو را پس از نماز عصر نگه‌دار و این آیه را برای آنان بخوان: «کسانی که پیمان الهی را به بهای کمی می‌فروشند » ... و من این کار را کردم و آن جاریه اعتراف کرد.

آرای مفسران

۱. شیخ طوسی: واقدی و امام باقر- علیه السلام- گفته‌اند: شأن نزول آیه را اسامهٔ بن زید از پدرش چنین نقل کرده است که، تمیم داری و برادرش عدی، نصرانی و تاجر بودند.

---

(۱). همان، آیهٔ ۱۰۷.

(۲). تفسیر برهان، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۰.

(۳). آل عمران (۳) آیهٔ ۷۷.

(۴). سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۷۸؛ نک: الامّ، ج ۷، ص ۳۷، در الامّ دارد: «ففعل فاعترفت؛ پس انجام داد او اعتراف کرد.»

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۵

زمانی که رسول اللّه به مدینه هجرت کرد، ابن ابی ماریه، مولای عمرو بن عاص به مدینه آمد و قصد سفر شام برای تجارت داشت. او و تمیم داری و برادرش عدی حرکت کردند در راه ابن ابی ماریه مریض شد وصیتی نوشت و آن را در میان اثاث خود پنهان کرد و نزد آن دو وصیت کرد و اموالش را به آنان سپرد و گفت: این را به خانواده من برسانید. وقتی مرد اثاث او را باز کردند و

هرچه دوست داشتند برداشتند و بقیه را به ورثه برگرداندند. وقتی آن اموال را بررسی کردند دیدند بعضی از چیزهایی که با خود برده بوده در آن نیست به وصیتِ نگاه کردند دیدند همه چیز در آن نوشته شده با تمیم و برادرش صحبت کردند آن‌ها گفتند: ما نمی‌دانیم هرچه به ما داده بود به شما رساندیم. آنان شکایت نزد پیامبر بردند که این آیه نازل شد ... و مقصود از الصَّلٰاةِ در این آیه سه قول است:

الف) شریح و سعید بن جبیر و ابراهیم و قتاده گفته‌اند ...: نماز، نماز عصر است و این قول امام باقر- علیه السلام- است.

ب) حسن گفته است: نماز ظهر و عصر است و علت آن این است که احترام وقت نماز نسبت به وقت‌های دیگر بسیار بیشتر است یا اینکه پس از نماز عصر مردم، اجتماع بیشتری دارند.

ج) ابن عباس گفته است: مقصود نماز آن دو اهل کتاب است؛ زیرا آنان وقت نمازهای ما را بزرگ نمی‌شمارند. «۱»

۲. امین الاسلام طبرسی: معنا این است که آنان را پس از نماز عصر نگه می‌دارید؛ چون مردم در حجاز بعد از نماز عصر سوگند می‌خوردند؛ زیرا اجتماع و تجمع مردم در آن وقت بود و این از امام باقر- علیه السلام- و سعید بن جبیر و دیگران نقل شده است. گفته‌اند: نماز ظهر یا عصر است. این از حسن نقل شده است و گفته‌اند: پس از نماز همدینان آن دو، یعنی ذمّی‌ها. این از ابن عباس و سدی نقل شده است.

تَحْبِسُونَهُمٰا یعنی آن دو را نگه می‌دارید؛ مثل آنجا که می‌گویی: «مرّ بی فلان علی فرس، فحبس علی دابّته» که در اینجا یعنی اسبش را نگه داشت و برخی گفته‌اند: یعنی آن دو را وادار به ادای سوگند می‌کنید و خودشان پیشقدم نشوند.

إنِ ارْتَبْتُمْ یعنی اگر در شهادتشان شک کردید و ترسیدید تغییری در واقعیت بدهند یا تبدیل کنند یا پنهان و خیانت کنند. و خطاب در تَحْبِسُونَهُمٰا به ورثه است و می‌شود خطاب

---

(۱). تفسیر تبیان، ج ۴، ص ۴۲.

به قضات باشد و فعل مضارع در معنای امر است؛ یعنی «احبسوهما؛ آن دو را نگه دارید».

این مطلب را ابن انباری ذکر کرده است. «۱»

۳. فاضل مقداد ...: اگر ضمیر در مِنْکُمْ مسلمانان باشد و در غَیْرِکُمْ غیر مسلمانان، آیا این حکم نسخ شده است یا هنوز باقی است؟ اصحاب ما گفته‌اند: نسخ نشده است و شهادت غیر مسلمان را در صورتی که مسلمان در دسترس نباشد، در وصیت تجویز کرده‌اند و عده‌ای از فقیهان گفته‌اند: حکم نسخ شده و آیه منسوخ است. ولی قول اوّل صحیح‌تر است؛ زیرا اصل، عدم نسخ است و این آیه ادلّهٔ شرط ایمان و عدالت در شاهد را تخصیص می‌زند. آری، از نظر دین خودشان، باید افرادی عادل باشند. «۲»

آرای دیگر مذاهب

۴. مدوّنهٔ الکبری ...: آیا نمی‌بینی امور مهم مثل لعان، در حضور مردم و پس از نماز واقع می‌شود؛ زیرا مردم تجمع دارند و قسم منتشر می‌شود؛ آیا نمی‌بینی ابن عباس دستور داد به ابن ابی ملیکه، آن جاریه را پس از نماز عصر نگه‌دارد و برای او این آیه را قرائت کند:

إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَ أَیْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا «... ۳» و او اعتراف کرد. «۴»

۵. ابو بکر محمد بن عبد اللّه، معروف به ابن عربی: در تَحْبِسُونَهُمٰا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰاةِ دلیل است که باید کسی را که حق بر او واجب است حبس کرد و این یکی از اصول حکمت و حکمی از احکام دین است؛ زیرا حقوق دو نوع است: برخی استیفای فوری آن

صحیح است و برخی دیگر استیفای آن ممکن نیست، مگر در زمان خاص. پس اگر کسی که حق به گردن اوست رها و او غایب و پنهان شود، حق از بین می‌رود پس چاره‌ای نیست جز گرفتن اطمینان از جانب او یا چیزی به جای حق، که مالیت داشته باشد که اسم آن رهن است و این بهتر و قابل اطمینان‌تر است و یا نیابت شخصی از اوست که این اهمیتش کمتر از اوّلی است؛ زیرا شخص نایب ممکن است مثل منوب عنه غایب شود و در دسترس نباشد و بیش از این دو راه، کار دیگری نمی‌شود کرد. اگر این دو راه امکان نداشت چاره‌ای جز حبس او نیست تا حقّی که بر گردن اوست ادا کند و نیز اگر حقّ بدنی باشد، مثل حدود و

(۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۷.

(۲). کنز العرفان، ج ۲، ص ۹۹.

(۳). آل عمران (۳) آیهٔ ۷۷.

(۴). ج ۵، ص ۲۰۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۷

قصاص- که بدل‌پذیر نیست و نمی‌شود فوری استیفا کرد- چاره‌ای جز زندانی کردن او وجود ندارد و بدین حکمت است که زندان تشریع شده است. «۱»

۶. ابن قیّم جوزیّه: گفته است در ردّ کسانی که مدّعی نسخ این آیه شده‌اند و در ردّ کسانی که گفته‌اند این آیه از چند جهت مخالف اصول و قاعده است: یکی دربردارنده شهادت کافر است، در حالی که شهادت کافر قبول نیست؛ دوم بیانگر حبس شهود است، در حالی که شاهد حبس نمی‌شود و ... در ردّ قسمت دوم می‌گوید: اینکه شما می‌گویید:

دو شاهد حبس نمی‌شود زندان در اینجا به معنای زندانی که جنایتکاران را مجازات می‌کنند نیست، بلکه یعنی آن‌ها را نگه می‌دارند تا پس از نماز سوگند یاد کنند.

این عبارت دو وجه دارد: یکی اینکه می‌خواهد بگوید: مراد از حبس در آیه، توقیف است؛ یعنی زندان موقت و دیگر اینکه می‌خواهد بگوید: معنای حبس در اینجا سجن و زندان مشهور نیست، در حالی که در زبان محاوره از استعمال حبس همان زندان فهمیده می‌شود، ولی زندان موقت آن هم برای احتیاط است. «۲»

۷. فخر رازی: مسألهٔ اول: تَحْبِسُونَهُمَا یعنی آن دو را نگه می‌دارید چنان که گفته می‌شود: «مرّ بی فلان علی فرس، فحبس علی دابّته» یعنی آن را نگه داشت و مثل «حبست الرجل فی الطریق أکلّمه» یعنی او را نگه داشتم.

اگر گفته شود: تَحْبِسُونَهُمَا چه محلی دارد؟ گوییم: جملهٔ استینافیه است؛ گویا گفته شده: اگر در مورد آن دو شاهد، شک ایجاد شد چه کنیم؟ در جواب گفته شد:

تَحْبِسُونَهُمَا آن دو را نگه می‌دارید. مسألهٔ دوم: راجع به مِنْ بَعْدِ الصَّلاةِ چند قول است:

اوّل: ابن عباس گفته است: یعنی پس از نماز همدینان آن دو شاهد. قول دوم، که عموم مفسران گفته‌اند: یعنی پس از نماز عصر. اگر گفته شود: از کجا معلوم شده مراد نماز عصر است با اینکه گفته است نماز به صورت مطلق ؟ ... گوییم: این تشخص از چند راه به وجود آمده است: یکی اینکه، این وقت نزد آنان معروف بوده که در آن سوگند یاد می‌کرده‌اند و آنجا که چیزی معروف و مشهور باشد نیازی به صراحت لفظی نیست. دوم اینکه، روایت است وقتی این آیه نازل شد پیامبر نماز عصر به جا آورد و عدی و تمیم را فرا خواند و در کنار منبر از آنان خواست سوگند یاد کنند و این عمل پیامبر دلیل شد که نماز

(۱). احکام القرآن، ج ۲، ص ۷۱۶.

(۲). طرق الحکمیة، ص ۲۰۵ و ۲۱۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۸

عصر منظور است. سوم اینکه، اهل همهٔ ادیان این وقت خاص را گرامی می‌دارند و در آن یاد خدا می‌کنند و از سوگند دروغ اجتناب می‌ورزند و اهل کتاب در طلوع خورشید و غروب خورشید نماز می‌گزارند.

قول سوم: حسن گفته است: مراد پس از نماز ظهر یا عصر است؛ زیرا اهل حجاز در این دو وقت برای قضاوت می‌نشستند.

قول چهارم: مراد پس از ادای نماز است؛ هر نمازی باشد و علت اینکه پس از نماز، تحلیف به جای می‌آورند این است که نماز انسان را از فحشا و منکرات بازمی‌دارد. گویا کسی که می‌خواهد سوگند یاد کند در این وقت از دروغ، بیشتر اجتناب می‌کند... «فاء» در فَیُقْسِمانِ بِاللّهِ برای جزاست؛ یعنی آن دو را زندانی می‌کنید و در نتیجه ایشان، به قسم اقدام می‌کنند. «۱»

نظر نگارنده: برخی از فقیهان معاصر با این آیه به مشروعیت اصل حبس، استدلال کرده‌اند که این استدلال خوب است در صورتی که حبس به معنای مصطلح باشد نه به معنای نگه‌داشتن، چنان که از شیخ طبرسی و فخر رازی برمی‌آید و نیز در صورتی که قائل به نسخ در آیه نباشیم. دقت شود.

۱۵. حبس بنده‌ای که ترس فرار او باشد

روایات

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن أبی جمیلة، عن زید الشحام، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه سأله رجل یتخوّف إباق مملوکه أو یکون المملوک قد أبق أ یقیّده أو یجعل فی رقبته رایة؟ فقال: إنّما هو بمنزلة بعیر تخاف شراده فإذا خفت ذلک فاستوثق منه و لکن اشبعه و اکسه، قلت: و کم شبعه؟ فقال: أما نحن فنرزق عیالنا مدّین من تمر؛ «۲»

شخصی از حضرت صادق- علیه السلام- پرسید: آیا کسی که می‌ترسد برده‌اش فرار کند یا برده‌اش فرار کرده است می‌تواند او را ببندد یا در گردنش قلاده‌ای قرار دهد؟ فرمود: برده هم مثل شتری است که بترسی فرار کند؛ اگر ترسیدی فرار کند او را ببند، ولی او را سیر کن و بپوشان. گفتم: با چه مقدار سیرش کنم؟ فرمود: ما به نان‌خور خود دو مد خرما می‌دهیم.

---

(۱). تفسیر کبیر، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

(۲). کافی، ج ۶، ص ۱۹۹، ح ۲؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۶، ص ۵۲، ح ۱؛ نک: مرآة العقول، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۴۹۹

این روایت را شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه آورده است. «۱»

فیروزآبادی گفته است: رایه: قلاده‌ای که در گردن بندهٔ فراری افکنده می‌شود. «۲»

۱۶. حبس بندهٔ فراری

اشاره

بحثی نیست که فرار بنده حرام است و در این باره روایاتی وارد شده است و تدبیر (قرار آزادی عبد پس از وفات مولا) هم به واسطهٔ فرار عبد باطل می‌شود و در صورت ترس از فرار جایز است او را ببندند که روایات آن خواهد آمد. ولی سخن در این است که آیا

جایز است حاکم او را برای مجازات یا برای حفظ او از این جنبه که مالیت دارد حبس کند؟ ظاهر کلام شیخ طوسی این است که امر او به نظر حاکم بستگی دارد؛ می‌تواند او را بفروشد و می‌تواند حفظ کند در نتیجه برای حفظ، حبس می‌شود و از برخی دیدگاه‌ها برمی‌آید که حبس برای عقوبت اوست و احتمال دارد حبس برای هر دو جهت باشد: مالیت او حفظ شود و عقوبتی برای ارتکاب حرام باشد، ولی هیچ‌یک از امامیه به حبس فتوا نداده است و احتمال دارد کسی که می‌گوید: حبس می‌شود به جهت حفظ خود او باشد، ولی در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چه فرقی میان او و یک عبد گم‌شده است که حکم فقط به عبد فراری تعلّق گرفته است؟

روایات

۱. محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن عبد اللّه بن هلال، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر الأوّل علیه السّلام عن جاریهٔ مدبّرهٔ أبقت من سیّدها ؟ ... فقال ... لأنّها أبقت عاصیهٔ للّه و لسیّدها فأبطل الإباق التدبیر؛ «... ۳»

از امام باقر- علیه السلام- راجع به کنیز مدبّره‌ای که از دست مولایش فرار کرده، سؤال شد، ... فرمود: زیرا او با این کار، نافرمانی خدا و مولایش کرده است و در نتیجه فرار، تدبیر را باطل کرده است...

۲. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن أبی جمیلهٔ، عن زید

---

(۱). ج ۳، ص ۸۷، ح ۳.

(۲). قاموس المحیط، ج ۴، ص ۳۴۰.

(۳). کافی، ج ۶، ص ۲۰۰، ح ۴؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۶، ص ۵۱، ح ۲؛ نک: مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۷۵، باب ۳۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۰

الشحام، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه سأله رجل یتخوّف إباق مملوکه، أو یکون المملوک قد أبق أ یقیّده أو یجعل فی رقبته رایهٔ؟ فقال: إنّما هو بمنزلهٔ بعیر تخاف شراده، فإذا خفت ذلک فاستوثق منه و لکن اشبعه و اکسه.

قلت: و کم شبعه؟ قال: أما نحن فنرزق عیالنا مدیّن من تمر؛ «۱»

شخصی از امام صادق- علیه السلام- پرسید: می‌ترسد برده‌اش فرار کند یا فرار کرده است آیا او را ببندد یا در گردنش قلاده‌ای بگذارد؟ فرمود: او هم به مانند شتری است که می‌ترسی فرار کند اگر ترسیدی او را ببند، ولی او را سیر کن و بپوشان. گفتم: با چه مقدار سیر می‌شود؟ فرمود: ما به نان‌خور خود دو مد خرما می‌دهیم.

قبلا آن را ذکر کردیم و در اینجا، چون بر مطلوب دلالت دارد، آوردیم.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: هرگاه عبدی را پیدا کند که یا صغیر است یا کبیر؛ اگر صغیر بود و می‌داند برده است، می‌تواند او را بردارد؛ چون مثل این است که مالی را پیدا کرده است و اگر کبیر باشد؛ مثل شتر و اسب گم‌شده است نمی‌تواند آن را بردارد. اگر او را گرفت باید نزد حاکم ببرد. حاکم او را می‌گیرد اگر صرفه در نگه‌داری اوست او را نگه می‌دارد و به او خرجی می‌دهد تا صاحبش بیاید و اگر صرفه در فروش است او را می‌فروشد و پولش را برای صاحبش نگه می‌دارد. اگر صاحبش آمد و گفت: من او را قبلا- آزاد

کرده‌ام آیا اقرار او پذیرفته می‌شود یا نه؟ دو قول است: پذیرفته می‌شود؛ زیرا او در اینجا مورد اتهام نیست؛ چون می گوید: من پولش را نمی‌خواهم و بر طبق قول دیگر پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا بیع حاکم مثل بیع اوست. «۲»

آرای دیگر مذاهب

۲. ابو یوسف: امّا دربارهٔ آن چه، امیر المؤمنین- علیه السلام- در مورد بردگان و کنیزان فراری، که در هر ناحیه و شهری در حبس پر شده‌اند و کسی دنبال آن‌ها نمی‌آید، پرسیده بودند، پاسخ این است: شخص مورد اعتمادی را که از دین‌داری و امانتش رضایت دارید، متولی فروش برده‌هایی که در نزد شما در بغداد است بگردانید و برای قضات شهرها و نواحی بنویسید چنین کنند؛ بدین صورت که آنان را بیرون آورند و خصوصیات یکی یکی را

---

(۱). کافی، ج ۶، ص ۱۹۹، ح ۲؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۶، ص ۵۲، ح ۱.

(۲). مبسوط، ج ۳، ص ۳۲۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۱

یادداشت کنند: نام، نام مولا، نام شهر، نام محل سکونت مولا-یش، نام قبیله‌اش، همه این‌ها در دفتری نوشته می‌شود همچنین ویژگی‌های ظاهری، جنس، تاریخ فرار، تاریخ دستگیری همهٔ اظهاراتش ثبت و حبس می‌شود. وقتی که شش ماه از حبس او گذشت و کسی دنبال او نیامد متولی، او را بیرون می‌آورد و به مزایده می گذارد؛ همهٔ آن‌ها را می‌فروشد و پولش را تحویل بیت المال می‌دهد و روی آن می‌نویسد: «پول فروش برده‌های فراری».

اگر صاحب بنده یا کنیز در حبس آمد و آن دو به فروش نرفته باشند به او می گوید،...:

و اگر کسی دنبال آنان نیامد و مدت طولانی گذشت آن پول‌ها جزو بیت المال می‌شود و امام هر کار بخواهد با آن می کند و در هر راهی که سودش برای مسلمانان بیشتر است خرج می کند و سزاوار است در دادن جیره به این فراریها تا موقعی که فروخته شوند پیش از دیگران اقدام شود، چنان که برای همهٔ کسانی که در زندان هستند مقداری جیره مقرر شده است و این جیره باید از بیت المال مسلمانان باشد. «۱»

۳. مدوّنة الکبری: گفتم: به من بگو: از نظر مالك اگر کسی بردهٔ فراری را پیدا کند چه باید بکند؟ گفت: مالك می گوید: او را نزد سلطان می‌برد و سلطان یك سال او را زندانی می کند اگر صاحبش نیامد می‌فروشد و پولش را برای او نگه می‌دارد. گفتم: در طول سال چه کسی به او خرجی می‌دهد؟ گفت: من از مالك چیزی در این زمینه نشنیدم، ولی به نظرم، سلطان باید به او خرجی دهد و در این زمینه مثل یك بیگانه رفتار می کند؛ جز اینکه اگر صاحب او نیامد برده را می‌فروشد و آن مقداری که خرج کرده از پول فروش برمی‌دارد و بقیه را در بیت المال می گذارد. «۲»

۴. موصلی: بردهٔ فراری حبس می‌شود نه بردهٔ گمشده «... ۳»

۵. قرافی: حبس در هشت مورد تجویز شده است ...: حبس بردهٔ فراری به مدت یك سال به جهت اینکه مالیت دارد، به این امید که صاحبش پیدا شود. «۴»

۱۷. حبس مولای شریک که از دادن حصّه شریکش خودداری می‌کند

اشاره

اگر برده‌اى مشترك ميان دو تن باشد و يكى از آنان سهم خود را آزاد كند، سهم ديگرى

(۱). خراج، ص ۱۸۴.

(۲). ج ۶، ص ۱۷۶.

(۳). اختيار، ج ۳، ص ۳۵.

(۴). فروق، ج ۴، ص ۷۹.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۲

هم به دليل سرايت آزادى يک جزء به جزء ديگر آزاد مى‌شود و در صورتى كه آن شريك توانا باشد غرامت سهم شريك ديگر را مى‌پردازد و گرنه از عبد خواسته مى‌شود كسب كند و نصف ديگر خود را بخرد و آزاد كند. مشهور ميان اماميه اين است.

و آن طور كه سيّد مرتضى گفته است از منفردات اماميه است و بابى ويژه به عنوان «آزادى به سرايت» براى آن باز كرده‌اند؛ بدين معنا كه از خصوصيات عتق- گرچه مقدارى كمى باشد- اين است كه به ديگر اجزا سرايت مى‌كند و برده كاملا آزاد مى‌شود و براى ما آراى سيّد مرتضى، ابن برّاج، محقق حلّى، يحيى بن سعيد، شهيد اوّل و شيخ محمد حسن نجفى كفايت مى‌كند و از برخى ديگر از عالمان نقل است كه آن مقدار بقيه، برده باقى مى‌ماند و به آنجا سرايت نمى‌كند.

البته از برخى اهل سنّت نقل شده است: آن شريك زندانى مى‌شود تا اينكه حصه‌اش را به ديگر شريك، بپردازد و به روايتى از پيامبر استناد جسته است و شايد علت حبس خوددارى از اداى حق در حال توانگرى باشد.

روايات و آثار

۱. وقع فى أحكام ابن زياد، عن الفقيه أبى صالح أيّوب بن سليمان: أنّ رسول اللّه سجن رجلا أعتق شريكا له فى عبد فأوجب عليه استتمام عتقه و قال: فى الحديث: حتى باع غنيمة له؛ «۱»

رسول خدا مردى را كه بردهٔ شراكتى را آزاد كرده بود، زندانى كرد از اين رو، بر او واجب است كه آزادى بنده را كامل سازد. گفت: در حديث آمده است: تا اينكه نصيب خود را از چند گوسفند- يا از اموال- فروخت و بدهى‌اش را پرداخت كرد.

۲. إنّ غلامين من جهينة كان بينهما غلام فأعتق أحدهما نصيبه فحبسه رسول اللّه حتى باع غنيمة له [هذا مرسل]؛ «۲»

دو جوان از جهينه غلامى داشتند يكى از آنان سهم خود را آزاد كرد. رسول اللّه او را حبس كرد تا اينكه نصيب خود را فروخت [اين خبر مرسل است].

۳. حدّثنا أبو بكر، قال: حدّثنا غندر، عن شعبة، عن مغيرة، عن الشعبى، قال: إن كان شريح ليحبسه به- فى مورد عبد كان بين رجلين فأعتقه أحدهما فركب شريكه إلى عمر فكتب: أن يقوّم أعلى القيمة؛ «۳»

(۱). اقضية رسول اللّه، ص ۷.

(۲). سنن الكبرى، ج ۶، ص ۴۸.

(۳). مصنّف ابن ابى شيبه، ج ۶، ص ۴۸۴، ح ۱۷۷۵.

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۳

اگر شريح بود حتما او را حبس مى‌كرد- در مورد عبدى كه مشترك ميان دو نفر بود و يكى از آنان او را آزاد كرد، شريكش نزد عمر رفت، عمر نوشت كه، به بالاترين نرخ قيمت‌گذارى شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. سیّد مرتضی: از منفردات امامیه این است که اگر عبد مشترک میان دو تن یا بیشتر باشد و یکی از شرکا، سهم خود را آزاد کند همان مقدار از عبد آزاد می‌شود پس اگر این آزادکننده توانگر باشد از او خواسته می‌شود سهم شریکانش را بخرد. وقتی خرید همهٔ عبد آزاد می‌شود و اگر آزادکننده نادار باشد واجب است عبد بقیهٔ بهای خود را بپردازد. وقتی پرداخت، همه‌اش آزاد می‌شود و اگر عبد از کسب و پرداخت، عاجز بود جزئی از او آزاد و جزئی برده است و به این حساب که برده است برای مالکان خود کار می‌کند و به مقداری که آزاد شده مالک خودش است. باقی فقها در این ترتیب مخالفت کرده‌اند. «۱»

۲. ابن برّاج: اگر عبدی مشترک میان دو نفر باشد و یکی سهم خود را برای اضرار به شریک آزاد کند و توانگر باشد، بر او واجب است سهم باقی را بخرد و او را آزاد کند و اگر نادار باشد و چیزی جز آنچه آزاد کرده ندارد، عتق باطل است و اگر قصدش از آزادی، اضرار به شریک نبوده است، بلکه قربهٔ الی اللّه بوده بر او واجب نیست سهم شریکش را بخرد و او را آزاد کند، بلکه مستحب است و اگر این کار را نکرد خود عبد، بقیهٔ ثمن را کسب می‌کند و با این کار ضرری به شریک مالک و ضرری به عبد نمی‌رسد، بلکه مالک می‌تواند از عبد بخواهد برای بقیهٔ بهای خود کسب کند و به او بپردازد و اگر عبد از آزادی خود تن زد، به مقداری که آزاد شده برای خودش است و بقیه‌اش برای مولا. «۲»

۳. محقق حلّی: امّا سرایت این است که هر کس سهمی از عبدش را آزاد کند این آزادی به تمام او سرایت می‌کند در صورتی که معتق صحیح و جایز التصرف بوده باشد و اگر معتق توانگر و شریکی داشته باشد عبد قیمت‌گذاری می‌شود و معتق باید سهم دیگری را بخرد و اگر معسر باشد عبد تلاش می‌کند تا از راه کسب، بقیهٔ سهم خود را آزاد کند «... ۳»

---

(۱). انتصار، ص ۱۶۹.

(۲). مهذّب، ج ۲، ص ۳۵۸.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۱؛ نک: وسائل الشیعهٔ، ج ۱۶، ص ۲۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۴

۴. یحیی بن سعید: کسی که سهم خود را از عبدی آزاد کند و توانگر باشد ملزم می‌شود به قیمت روز، سهم شریکش را بپردازد و همهٔ عبد آزاد شود و اگر معسر باشد عبد می‌کوشد خود را آزاد کند و اگر چنین کاری نکرد قسمتی از او آزاد و قسمتی برده است و بهتر این است که گفته شود اگر برای اضرار، آزاد کرده و توانگر باشد واجب است قیمت بقیهٔ او را هم بپردازد و اگر سهمی از عبد را به ارث برد باقی آن را برایش قیمت‌گذاری نمی‌کنند، ولی اگر فروخت یا بخشید برای او قیمت‌گذاری می‌شود. «۱»

۵. شهید اوّل: از خواص عتق، سرایت است هر کس سهمی از عبدش را آزاد کند، همه‌اش آزاد می‌شود ... و اگر برای او شریکی باشد سهم او برایش قیمت‌گذاری می‌شود و در صورت توانایی می‌خرد و عبد آزاد می‌شود و در صورت اعسار خود عبد تلاش می‌کند تا باقی سهم را بپردازد و آزاد شود. «۲»

۶. محمد حسن نجفی: عتق به واسطهٔ سرایت: مشهور این است که هر کس جزئی- هرچند کم- از عبد یا کنیزش را- که کاملا مملوک باشد- آزاد کند، آزادی به همهٔ عبد سرایت می‌کند گرچه فقط مالک آن مقدار کم باشد. پس اگر شریک مسلمان یا کافری داشته باشد؛ زیرا در سرایت فرقی نیست که هر دو شریک مسلمان باشند یا کافر یا یکی مسلمان و دیگری کافر یا اینکه معتق کافر باشد، در صورتی که عتق کافر را جایز بدانیم، یا یکی کافر و دیگری مسلم باشد؛ زیرا ادلّه، عمومیت دارد و عبد باید چه قصد اضرار باشد چه نباشد، در آزادی بقیهٔ سهم بکوشد، بلکه بیشتر فقیهان، بر خلاف شیخ و قاضی، سعی عبد را واجب کرده‌اند در هر

صورت، زمانی که سهم خود را آزاد کرد اگر قصدش اضرار به شریک بوده و توانگر باشد برای او بدون هیچ خلافی قیمت‌گذاری می‌شود، مگر آنچه مختلف الشیعهٔ از حلبی نقل کرده است که بر خلاف اسکافی که شریک را میان سعی عبد و اینکه باید معتق قیمت سهم عبد را نپردازد، مخیّر کرده است؛ در حالی که هیچ شاهدی بر این تخییر ندارد. امّا در صورتی که معتق معسر باشد و قصد اضرار هم نداشته بدون خلاف باید خود عبد در آزادی خود بکوشد، بلکه در صورت قصد اضرار هم، مطابق قول بیشتر عالمان، بلکه مشهور، چنین است و در انتصار آمده اجماع بر این قسم و قسم اوّل قائم است. «۳»

---

(۱). جامع للشرائع، ص ۴۰۱.

(۲). روضهٔ البهیّه، ج ۶، ص ۲۶۱.

(۳). جواهر الکلام، ج ۳۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۵

آرای دیگر مذاهب

۷. ابن حزم: هر کس مالک عبد یا کنیز مشترک باشد و بگوید: همهٔ سهم او یا مقداری از آن یا همهٔ عبد آزاد است همهٔ آن عبد آزاد می‌شود. پس اگر مالی دارد که به قیمت سهم شریکش در زمان تکلم می‌رسد به شریکش می‌دهد و اگر این مقدار مال ندارد به عبد یا کنیز تکلیف می‌کند به قدر توانایی تلاش کند و بهای سهم آن شریک را بپردازد و برای شریک چیزی جز این نیست و اختیار آزاد کردن هم ندارد و ولاء از آن کسی است که اوّل آزاد کرده است و در این صورت ابتدا همهٔ عبد قیمت‌گذاری می‌شود سپس ارزش مقداری که آزاد نشده از آن به دست می‌آید و عبد آزاد شده از کسبی که کرده است چیزی به آزاد کنندهٔ خود بازنمی‌گرداند، چه مالی به دست آورده باشد یا نه و برای عالمان در اینجا چهارده قول است «... ۱»

۸. شوکانی: فرع: واجب است به اجماع حبس کسی که بر گردن او حقّ است تا آن را در صورت درخواست بستانکار ادا کند؛ زیرا پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- شخصی را که سهم خود را از عبدی آزاد کرده بود حبس کرد تا قیمت سهم شریک خود را بپردازد «... ۲» تا اینکه می‌گوید: این حدیث منقطع است و از طریق دیگر از عبد اللّه بن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است. «۳»

۱۸. آیا صاحب چارپایی که کشت و زرع را از بین می‌برد حبس می‌شود؟

اشاره

اگر چارپا، زراعتی را تباه کند بدون تردید واجب است صاحب آن، بهای خرابی را بدهد و اگر در ادای آن تأخیر کرد حبس می‌شود، نه از آن جهت که چارپایش زراعت را تباه ساخته است، بلکه چون از پرداخت حق سربازمی‌زند در این مورد روایتی از حضرت امیر المؤمنین- علیه السلام- رسیده است. ولی برخی از منتسبین به اسلام خلاف این را قائلند.

روایت

۱. إنّه قضی فیمن قتل دابّهٔ عبثا، أو قطع شجرا، أو أفسد زرعا، أو هدم بیتا، أو غور بئرا أو نهرا،

(۱). محلّی، ج ۹، ص ۱۹۰.

(۲). نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۵۱.

(۳). همان، ج ۸، ص ۳۰۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۶

أن یغرم قیمهٔ ما استهلک و أفسد، و یضرب جلدات نکالا، و إن أخطأ و لم یتعمّد ذلک فعلیه الغرم و لا حبس علیه و لا أدب، و ما أصاب من بهیمهٔ فعلیه ما نقص من ثمنها؛ «۱»

علی- علیه السلام- دربارهٔ کسی که بدون هدف حیوانی را بکشد یا درختی را ببرد یا زراعتی را تباه کند یا خانه‌ای را ویران سازد یا چاه یا جویی را پر کند چنین قضاوت کرد که باید غرامت آنچه را از بین برده بپردازد و چند تازیانه برای عبرت، به او زده می‌شود و اگر تعمّدی نداشته است فقط غرامت می‌پردازد و حبس و تأدیب بر او نیست و به حیوان هر نقصی رسیده، باید کمبود قیمتش را جبران کند.

آرای دیگر مذاهب

۱. کندی: از ابو عبد اللّه به ابن عشیره: دستور می‌دهی به سرپرست کاروان شتران، که اگر کسی حیوانی را آورد و ادّعا کرد خرابکاری کرده، شخصی را با او می‌فرستی تا کنار زراعت و مال او رود اگر در آن خرابی دید صاحب حیوان را به نفع متضرّر [برای جبران خسارت] حبس می‌کند و از آنان بینه نمی‌خواهد. «۲»

۲. همو: از محمد بن محبوب: هرگاه در زراعت اثر خوردن دید و صاحب زراعت گفت: حیوان فلانی کشت مرا خورده است. صاحب حیوان را حبس می‌کند تا اقرار کند که حیوان او از آن زراعت خورده است یا صاحب کشت از او درگذرد یا اینکه حاکم، حبس او را کافی بداند. «۳»

۳. همو: کسانی که معروفند به اینکه زیاد خرابکاری می‌کنند و حیواناتشان را رها می‌سازند از سه روز تا ده روز حبس می‌شوند و کسانی که معروف نیستند و لغزشی از آنان سرزده یک یا دو روز حبس می‌شوند. «۴»

۴. همو: مسأله: در صورتی که حیوانی خرابکاری کرده باشد مسئول آن حبس می‌شود و به حیوان آزاری نمی‌رسد و گاهی زن در خانه‌اش حبس و به او در وقت غذا و نماز رسیدگی می‌شود و گاهی قیم یتیم یا غلام او به جهت خرابکاری حیوان او به حبس می‌افتد و اگر غلام عاقل و به بلوغ رسیده باشد در مسجد یا جای دیگر غیر از حبس

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۴، ح ۱۴۶۷؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۹۵، ح ۶.

(۲). مصنّف، ص ۱۳- ۱۴ و ۱۶.

(۳). همان.

(۴). همان، ص ۱۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۷

نگاه‌داری می‌شود یا ولیّ او را می‌گیرند و به او می‌گویند: یا حیوانت را می‌بندی یا حبست می‌کنیم. «۱»

نظر نگارنده: ملاحظه کردید در اینجا حبس در کار نیست؛ زیرا کسی مرتکب جرمی نشده است که کیفر حبس داشته باشد. آری، ممکن است مقصود خرابکاری عمدی باشد وگرنه چگونه صاحب حیوان بدون اینکه بینه‌ای در کار باشد که حیوان او زراعت

کسی را خراب کرده است، حبس شود؟ یا چگونه حبس می‌شود تا اینکه به خرابکاری اقرار کند؟

اقراری که ناشی از زندان و تهدید است، چه ارزشی دارد؟ آری، بر آقای نزوی و امثال او- که از خوارج و از مارقینند- سرزنشی نیست؛ زیرا آنان به پندار خود قانون گذارند؛ هم قوهٔ مقنّنه هستند و هم قضائیه و هم مجریه و اسلام صحیح را آنان دارند و آنان همه چیزند گرچه اشقی الاشقیاء باشد! معتقدند دیگران، چه مردم عادی و چه رهبران بنیانگذار به خصوص، هیچ‌کاره‌اند حتی اگر چه آنان را خدا و رسول دوست داشته باشند. «۲» اسلام همان است که اوهام و آرزوها و منویات خبیث آن‌ها ترسیم می‌کند!!!

سخن پیامبر آنان را بس که، «از دین چنان بیرون می‌روند که تیر از کمان» «۳» خداوند صورت‌هایشان را هم چون دل‌هایشان سیاه گرداند.

---

(۱). همان.

(۲). عقد الفرید، ج ۲، ص ۳۶۸.

(۳). مسند احمد، ج ۸، ص ۸۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۰۹

بخش دوم حقوق زندانی و احکام زندان

اشاره

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۱

فصل اوّل حقّ زندانی در صورت تبرئه

اشاره

در اینجا صورت‌ها و جنبه‌های گوناگونی وجود دارد: گاهی این فرد با شکایت یک مدّعی به زندان افتاده است که خود چند صورت دارد و گاهی از طرف والی به اتهام گناه فردی یا اجتماعی یا سیاسی زندانی شده است و نیز گاهی بحث می‌شود که خسارت مالی او جبران شود و گاه دربارهٔ خسارت معنوی و اعتبار او سخن رانده می‌شود و گاه از طرف حاکم ستمگر زندانی می‌شود و گاه از طرف حاکم عادل، همچنین گاه علت حبس، شهادت شاهدان بوده که دروغ شهود به خطا یا عمد روشن می‌شود و گاه علت، علم قاضی بوده که بعدها اشتباهش معلوم می‌شود...

اکنون بحث ما دربارهٔ پرداخت خسارت مالی به زندانی در صورت تبرئه است:

می‌گوییم: این مسأله مبنی بر این است که آیا عمل حرّ پیش از اینکه قراری روی آن بسته شده باشد، از اموال است و مالیت دارد یا نه؟ پس ضمانت دایر مدار صدق مالیت است.

از محقق حلّی برمی‌آید که عمل حرّ مالیت ندارد آنجا که می‌گوید: حبس صنعتگر ضمانت ندارد و دیگران به تفصیل قائل شده‌اند. برخی میان فوت و تفویت فرق گذاشته‌اند و دسته‌های دیگر میان زندانی شاغل و غیر شاغل، میان حرّ و عبد، میان اجیر بودن شخص در زمان حبس و اجیر نبودن و سرانجام میان صدق استیلا بر منافع او و عدم صدق آن، فرق گذاشته‌اند.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۲

آرای فقیهان شیعه

۱. محقق حلّی: اگر صنعتگری را حبس کرد ضامن اجرت و مزد او نیست. «۱»
۲. سیّد علی طباطبائی: اگر صنعتگر حرّی را حبس کرد مدت زمانی که معمولا مزد دارد، «ضامن مزد او نیست» در صورتی که او را به کار و اجیری نگرفته باشد؛ ولی اگر به مدت معیّنی او را به کار یا به اجیری گرفت و این مدت در زمان زندانی بودنش بود و کار خود را به خوبی انجام داد، از این جهت به او مزد تعلّق می گیرد نه به جهت اینکه مورد غصب واقع شده است، بر خلاف بردگان، چون برده، مال و منافع او هم مال است. این چنین گفته‌اند. پس ظاهر کلام ایشان این است که قطعا کسی ضامن عمل او نیست. اگر این رأی اجماعی باشد حرفی نیست و اگر اجماع در کار نباشد در آن مناقشه و اشکال است؛ زیرا حبس کننده سبب تفویت منافع محبوس شده است و از این جهت، ضامن است نه به جهت غصب.
یکی از معاصران این مطلب را یادآور شده و دایی بزرگوار، علّامه وحید بهبهانی- ادام اللّه سبحانه ظلاله- با آن موافقت کرده است. احتمال قوی دارد آنچه اصحاب گفته‌اند در موردی است که حبس مستلزم تفویت نشود، بلکه مستلزم فوت باشد و فرق در زمانی ظاهر می‌شود که اگر مدتی او را حبس کند برای او در این مدت معمولا- مزد هست که اگر حبس نمی‌شد آن مزد را به دست می‌آورد و در اینجا حبس مانع به دست آوردن مزد شده و حبس‌کننده ضامن است و اگر حبس هم نبود مزدی نیز به دست نمی‌آورد اینجا حبس سبب عدم دست‌یابی به مزد نشده و کسی ضامن نیست. «۲»
۳. شیخ انصاری (در اوّل [بحث] بیع دربارهٔ اینکه آیا ممکن است عمل حرّ، ثمن یا مثمن باشد و معامله شود): امّا عمل حرّ اگر بگوییم پیش از اینکه مورد قرارداد واقع شود، مال است اشکالی ندارد و گرنه اشکال دارد. «۳»
فقیهان از او تبعیت کرده و بر کلامش حاشیه‌هایی نگاشته‌اند که برخی از آن را ذکر می کنیم:

---

(۱). مختصر النافع، ج ۲، ص ۲۵۶.
(۲). شرح الصغیر، ج ۳، ص ۱۲۴.
(۳). مکاسب (چاپ جدید)، ج ۶، ص ۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۳

۴. سیّد یزدی: چند وجه در اصل مبنا وجود دارد:
الف) در هر حال؛ عمل حرّ عرفا مال است؛ زیرا هیچ فرقی میان عمل حرّ با عمل عبد نیست و هیچ اشکالی در اینکه مال باشد وجود ندارد.
ب) عمل حرّ فعلا- مال نیست و از این روست که استطاعت به آن تعلّق نمی گیرد؛ زیرا حج بر کسی که قادر است در مسیر حج کسب کند یا اینکه خودش را اجاره دهد و مزد آن را در حج صرف کند، واجب نیست و همچنین اگر ظالمی او را حبس کرد، ضامن آن چیزی که محبوس می‌توانست در آن روز کسب کند نیست بر خلاف آنجا که عبد یا حیوانی را حبس کند که ضامن منافع آن است اگر چه آن را به کار نگرفته باشد.
ج) میان عمل انجام شده و نشده فرق گذاشته شود و گفته شود: اوّلی عرفا مال است بر خلاف دومی و این حرف به قضاوت عرف از حقیقت دور نیست و در مسألهٔ ضمان و تعلّق استطاعت نیز می‌شود این فرق را مطرح کرد، بلکه در مسألهٔ «کلی در ذمّه» نیز ممکن است فرق گذاشت میان کسی که معمولا- چنین است که این مقدار به دست می‌آورد؛ مثلا- مزرعه‌ای دارد که معمولا این مقدار حاصل می‌دهد و میان کسی که این چنین نیست. «۱»
۵. شهیدی: آری، عمل عبد با عمل حرّ پیش از بیع و قرار معاوضه، فرق دارد؛ اوّلی ملک مولاست بر خلاف دومی که ملک هیچ

کس نیست. اگر بگویی: پس از قبول اینکه عمـل حرّ مثـل عمل عبـد، مال است علت چیست که اگر ظالم عبـد را حبس کرد ضامن اسـت ولی در حرّ ضـامن نیسـت؟ می‌گـویم: علت این است که ضـمان دایر مـدار اتلاـف مـال است، ولی نه به طـور مطلـق، بلکه در صورتی که ملك غیر باشـد چنان که مفاد ادلّـهٔ ضـمان، یعنی دلیل اتلاف و یـد می‌باشد و در عمل عبد این اضافه وجود دارد، چون عمـل عبـد ملـك مولاـ است به تبع خودش بر خلاف عمل حرّ که ملك هیـچ کس نیست. آری، حرّ در اینکه عمل خودش را ملك دیگری کند سلطنت دارد و اینجا از همان موارد فرق سلطنت با ملکیت می‌باشد. «۲»

۶. محقق نائینی ...: آری، میان عمل حرّ با عبد از جهت دیگر فرق است؛ مثلا اگر عبد زندانی شد ضامن منفعت او هستند بر خلاف آن جایی که حرّ حبس شود که کسی ضامن منفعت او نیست، مگر اینکه اجیر باشد. «۳»

---

(۱). حاشیهٔ المکاسب، ص ۵۵.

(۲). هدایهٔ الطالب، ص ۱۴۹؛ نک: حاشیهٔ ایروانی، ص ۷۲ (زیرا از آن، جواز خریدوفروشش فهمیده می‌شود).

(۳). منیهٔ الطالب، ج ۱، ص ۴۰؛ نک: مسالك الافهام، ج ۵، ص ۲۲۸ و ج ۱۲، ص ۱۵۹؛ روضهٔ البهیّه، ج ۴، ص ۳۵۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۴

۷. امام خمینی: عمل حرّ، شاغل باشـد، یا نباشد مال است؛ زیرا بدیهی است که دوختن لباس یا کندن جوی، مالی است که در مقابل آن پول داده می‌شود و مال چیزی نیست جز آنچه مورد رغبت عقلا و تقاضای آنان باشـد و در مقابلش پول بدهند. آری، مالیت آن به این اعتبار است که بعـدها به وجود می‌آیـد نه به این معنا که قیدی برای آن باشد، بلکه معنای اینکه مال است همراه با لحاظ ویژه است و این خود نوعی تعلیـل برای مالیت است. پس اینکه فرق گذاشتـه شود میان عمل شاغل و غیر شاغل از این جهت که در اوّلی مـال صـدق می‌کنـد نه در دومی، حرف درستی نیست. آری، از جهت ضـمان بـا هم فرق دارنـد ظـاهرا حبس حرّ شاغل از نظر عقلا موجب ضمان می‌شود. «۱»

۸. آیـهٔ اللّه خوانساری (در شـرح بر مختصـر النافع): در مورد مسألهٔ حبس صـنعتگر آزاد، اگر بگوییم: با حبس او، غلبه و استیلا بر او صدق نمی‌کند، مسلّما در مورد منافع فوت‌شدهٔ او کسی ضامن نیست. ولی اگر بر او استیلا صدق کند بعید نیست گفته شود: استیلا بر منافع او نیز هست؛ مثل غصب خانه یا حیوان که گفته می‌شود: غاصب ضامن منافعی است که استیفا نشده است. «۲»

۹. آیـهٔ اللّه خوئی: حق این است که در صـدق مفهوم مـال بر عمل حرّ فرقی نیست میان اینکه معاوضه بر آن واقع شـده باشـد یا نه و وجه آن این است که مالیت اشیا به این است که مردم رغبت عقلایی به آن داشتـه باشند و لازم نیست ملك بر آن صدق کند؛ زیرا نسـبت میان این دو عموم و خصوص من وجه است ... و معلوم است که عمل حرّ پیش از اینکه معاوضه‌ای بر آن صورت گیرد عرفا از مهم‌ترین امـوال است گرچه مملـوك کسـی از جهت ملکیت اعتبـاری نیست، ولی از جهت ملکیت ذاتی اوّلی، مملوك صـاحبش می‌باشد ... امّا وجه اینکه اتلاف عمل حرّ موجب ضمان بر متلف نمی‌شود این است که قاعدهٔ ضمان به وسیلهٔ اتلاف، روایت نیست تـا در موارد مشکـوك تمسـك به اطلاق آن شود، بلکه قاعـده‌ای است که از موارد خاص به دست آمـده است و در نتیجه بایـد در موارد مسلّم و یقینی از آن اسـتفاده شود ... و اگر حرّ فردی کاسب و دارای شـغل باشد که هر روز کار داشـته باشد، مثل بنّا، نجار، خیاط و دیگر شغل‌ها، بازداشتن او از کار موجب ضمان است به دلیل سیرهٔ قطعی عقلایی. «۳»

---

(۱). کتاب البیع، ج ۱، ص ۲۰.

(۲). جامع المدارك، ج ۵، ص ۱۹۹ (ایشان تحقیق خوبی در این زمینه دارند، رجوع کنید).

(۳). مصباح الفقاهه، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۵

۱۰. مرحوم والـدم (آیـهٔ اللّه طبسـی) فرمود: انسان حرّ مورد ضـمانت قرار نمی‌گیرد و مورد ضـمانت یـد نیز نیست، تا موجب ضـمان گردد، مگر اینکه این شـخص صـغیر یا مجنون باشد؛ زیرا اوّلا: مقتضای اصل، عدم ضمانت است. ثانیا: عرفا استیلای بر حرّ را غصب نمی‌گویند. ثالثا: انسان حرّ مال نیست تا گفته شود: دست گذاشتن و استیلا بر او استیلا بر مال غیر است.

سپس فرمود: اگر انسان کارگری را از کار منع کرد، ضامن اجرت کار و صنعت او نیست، البته در صورتی که او را به کار نگیرد.

وجه عـدم ضـمانت این است که منـافع انسان حرّ تحت یـد و استیلا و غصب قرار نمی‌گیرد. البته- این عـدم ضـمانت- به تبع از خود انسان حرّ است که او هم زیر سلطه و ید قرار نمی‌گیرد.

سپس فرمـود: ظـاهر ایـن است که حکم به عـدم ضـمانت در کلاـم فقیهـان امری قطعی است. چنـان‌چه مرحـوم سـبزواری در کفـایهٔ الاـحکام بـدان تصـریح کرده است. پس اگر اجماع و اتفاق مورد ادّعای ایشان تمام باشـد ما بحثی نـداریم و در غیر این صورت، در این حکم، اشـکال است؛ زیرا غـاصب، هنگـامی که انسان کارگر را از کارش بازداشت و مانع از ادامهٔ آن شـد، موجب تفویت و از دست رفتن منـافعی از او خواهـد شـد، و اگر این منع و حبس نبود، کـارگر این فوایـد را از دست نمی‌داد و آن را به دست می‌آورد. حکم شـارع به عـدم ضـمانت، یـک حکم ضـرری بر محبوس- کارگر- است به ویژه اگر این شـخص راه و ممری برای امرار معاش خود و فرزندانش غیر از این شغل نداشته باشد. «۱»

ایشان نظیر این مطلب را در دو جا از کتاب «غصب»، وسیلهٔ النجاهٔ، فرموده‌اند. از تکرار خودداری می‌کنیم. «۲»

چه کسی ضامن است؟

اگر ثابت شـد حرّ بازداشتی و عمل او، مال است به ویژه اگر دارای کار و کسب باشـد، پس حبس باعث اتلاف این مال می‌شود در این صورت متلف آن ضامن است.

متلف گاهی قاضی است در صورتی که در حکم خطا کرده باشد و گاهی شهود هستند

---

(۱). ذخیرهٔ الصالحین، ج ۵، کتاب غصب، ص ۸۱.

(۲). وسیلهٔ النجاهٔ، با تعلیقات مرحوم آیهٔ اللّه طبسی، کتاب «غصب»، ص ۲۵۱- ۲۵۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۶

آنجا که در نقل (تحمل) یا ادای شهادت اشتباه کرده باشند یا از شهادت خود برگردند و بگویند: به عمر شهادت دروغ دادیم.

امّا خطای قاضی

اشاره

فقیهان تصریح کرده‌اند که، باید از طرف بیت المال یا از حاکم یا از کسانی که شهود را تزکیه کرده‌اند، جبران شود:

آرای فقیهان شیعه

۱. ابن ادریس: هرگاه قاضـی با شهادت دو شاهد حکم کرد سپس برایش معلوم شد با شهادت کسی که شهادتش نافذ نیست، حکم کرده است بـدون هیـچ خلاـفی حکم خـود را نقض می‌کنـد و اگر حکم به اتلاـف کرده است، مثـل قصـاص، قتـل و رجم در اینجا

قصاص در کار نیست؛ زیرا منشأ آن حکم خطایی بوده است و دیهٔ آن به نظر بعضی بر حاکم است و به نظر برخی بر عهدهٔ مزکّین، یعنی کسانی که به عدالت شهود گواهی داده‌اند و اصحاب ما روایت کرده‌اند تاوان خطای حاکمان بر عهدهٔ بیت المال است.
امّا در صورتی که حکم به مال تعلّق گرفته باشد اگر عین مال باقی باشد آن را بازمی‌گرداند و اگر تلف شده باشد در صورتی که مشهود له مال را گرفته و توانگر است باید غرامت بپردازد و اگر توانگر نیست امام ضامن است و موقعی که توانگر شد امام به او رجوع می‌کند. «۱»

۲. یحیی بن سعید: و اصحاب ما روایت کرده‌اند: قاضی در هر جا خطا کرد خون باشد یا قطع عضو، دیه بر عهدهٔ بیت المال است. «۲»

۳. علّامه حلّی: اگر حاکم اعتراف کرد در قضاوت اشتباه کرده است اگر پس از عزل باشد از مال خودش باید غرامت دهد و اگر پیش از عزل باشد و عین موجود باشد عین پس داده می‌شود- با اشکالی که در آن است- و اگر عین موجود نیست بیت المال ضامن است.
اگر حاکم بگوید: به عمد حکم ناحق کرده است خود ضامن است در مورد قتل، قصاص می‌شود و در مورد مال، از مال شخصی او گرفته می‌شود. «۳»

---

(۱). سرائر، ج ۲، ص ۱۴۹. علّامه حلّی گفته است: تعزیر در مواردی که تعزیر مشروع است، واجب است و اگر به سبب این تعزیر تلف شود، ضامن نیست. نک: تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۲). جامع للشرائع، ص ۵۴۶.

(۳). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۷

۴. آیة اللّه گلپایگانی: آری، واجب است تجدید نظر در صورتی که محکوم علیه ادّعا کند حکم حاکم اوّل بر خلاف احکام قضایی بوده است پس اگر در حکم تقصیر کرده بود خود ضامن است و اگر قصور داشت بیت المال ضامن است. «۱»

امّا خطای شهود

اشاره

اگر منشأ اتلاف اشتباه شهود یا آشکار شدن فسق آنان یا برگشتن از شهادتی که داده‌اند باشد در مسأله چند صورت و چند قول است که به برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

آرای فقیهان شیعه

۱. ابن حمزه: هرگاه شهود از شهادت خود برگشتند سه صورت دارد: یا همه برگشته‌اند یا بعضی و این برگشتن یا پیش از حکم است یا بعد از حکم، یا قبل از استیفای حقّ است یا پس از آن.
اگر پیش از حکم برگشتند شهادتشان باطل است و اگر پس از حکم و قبل از استیفای حق برگشتند، حاکم حکم خود را نقض می‌کند و اگر پس از استیفا برگشتند و حق مالی باشد که موجود است به صاحبش پس داده می‌شود و اگر تلف شده شهود غرامت می‌دهند.

اگر همه‌شان برگشته‌اند هر کس به اندازهٔ سهم خود می‌دهد و زن نصف مرد می‌دهد و اگر بعضی برگشته‌اند سهم خود را می‌دهند. اگر حق، حد یا قصاص باشد و فرد حد خورده یا قصاص شده از بین رفته است سه صورت دارد: یا اینکه شهود می گویند: اشتباه کردیم یا می گویند: به عمد کردیم، ولی نمی‌دانستیم او کشته می‌شود یا می گویند: آگاهانه انجام دادیم. صورت اوّل، موجب دیهٔ مخففه می‌شود؛ صورت دوم موجب قصاص است و صورت سوم موجب دیهٔ سنگینی است و اگر بعضی گفتند: خطا کردیم و بعضی گفتند: به عمد کردیم، خطاکار باید به نسبت، دیه بدهد و عامد قصاص شود، بدان گونه که خواهیم گفت «... ۲»

۲. محقق حلّی: اگر ثابت شد شهادت باطل داده‌اند حکم نقض می‌شود و مال پس داده می‌شود و اگر ممکن نبود شهود غرامت می‌پردازند و اگر قتل بود باید قصاص شوند و

---

(۱). قضاء، ج ۱، ص ۱۶۸.

(۲). وسیله، ص ۲۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۸

حکم آن مانند آن جایی است که شهود اقرار به عمد کنند. «۱»

۳. علّامه حلّی: اگر پس از قطع یا قتل به وسیلهٔ شهادت شهود معلوم شد شهود فاسق یا کافر بوده‌اند. شهود ضامن نیستند و حاکم از بیت المال ضامن است؛ زیرا او از جانب مسلمین وکیل است و خطای وکیل در حقّ موکلش بر عهدهٔ موکل است. «۲»

آرای دیگر مذاهب

۴. مرداوی (گفتهٔ ابن قدامهٔ مقدسی: «خطای امام و قاضی در قضاوتش از بیت المال جبران می‌شود.»): مذهب ما این است و بیشتر اصحاب بر آنند، مثل خطای وکیل. از ایشان نقل شده که، بر عهدهٔ عاقله آنان است، و در هدایه و خلاصه آن را مقدّم داشته است و مقصود موارد خاصّی است که عاقله متحمّل می‌شود. «۳»

نتیجه: اگر مسأله را بر مبنای مالیت عمل حرّ قرار دهیم، حبس، بدون وجه شرعی موجب تلف شده پس ضمانت وجود دارد؛ زیرا ضمانت تلف مال دایر مدار عمد نیست، بلکه حتی در صورت غیر عمد هم ضامن است پس حاکم یا شاهد یا مزکّی یا بیت المال یکی از این‌ها ضامن است اضافه بر آن قاعدهٔ «لا ـ ضرر» و ادّعای عمومیت آن به گونه‌ای است که شامل اضرار در این موارد هم می‌شود.

آن چه اینجا مطرح کردیم، احتمالی بود که دادیم و استدلال بر مختار خودمان نکردیم؛ چون ما هیچ جانبی را برنگزیده‌ایم.

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۲.

(۲). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۴۷.

(۳). انصاف، ج ۱۰، ص ۱۲۱؛ نک: مدوّنهٔ الکبری، ج ۶، ص ۲۸۳؛ عیون الازهار، ص ۴۴۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۱۹

فصل دوم حقّ زندانی برای حضور در مراسم مذهبی

اشاره

صدوق در من لا یحضره الفقیه و شیخ در تهذیب الاحکام از امام صادق- علیه السلام- روایت کردند که لازم است کسانی را که به جهت بدهکاری زندانی شده‌اند برای مراسم جمعه و عید ببرند.

و در جعفریات زنـدانیان بـدکاره و متّهمان را اضافه کرده است و ابو الصـلاح حلبی در کتاب الکافی فی الفقه بدان فتوا داده است و علّامه حلّی در مختلف الشیعهٔ و برخی از معاصران به آن متمایل شده‌اند.

ابن ادریس نیز در سرائر این فرع را آورده ولی در آن توقف کرده است.

امّا اهل سنّت مانند سرخسی در مبسوط و کاشانی در بدائع الصنائع تصریح کرده‌اند که زندانی بدهکار از حضور در مراسم جمعه و جماعت و اعیاد ممنوع است.

روایات

۱. و روی عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام أنّه قال: علی الإمام أن یخرج المحبسین فی الدین یوم الجمعهٔ إلی الجمعهٔ و یوم العید إلی العید فیرسل معهم فإذا قضوا الصلاهٔ و العید ردّهم إلی السجن؛ «۱»

عبد اللّه بن سـنان از امام صادق- علیه السـلام- روایت کرده است که فرمود: لازم است امام زندانیان بدهکار را روز جمعه به مراسم جمعه و روز عید به مراسم عید ببرد و با ایشان

---

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰، ح ۵. در بعضی از نسخ به جای عبد اللّه بن سنان، عبد الرحمن بن سیابه دارد؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۵، ص ۳۶، ح ۱ و ج ۵، ص ۱۱۶ و ج ۱۸، ص ۲۲۱، ح ۲.

مأمور بفرستد. وقتی نماز جمعه و عید خواندند آنان را به زندان بازمی‌گرداند.

حدیث را شیخ در تهذیب الاحکام «۱» با سندش از عبد الرحمن بن سیابه آورده است و در نهایه نیز از او روایت کرده است. «۲»

۲. أخبرنا محمد، حدّثنی موسی، حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد علیهما السّلام، عن أبیه:

أنّ علیّا کان یخرج أهل السجون من أحبس فی دین أو تهمهٔ إلی الجمعهٔ و یشهدونها و یضمّنهم الأولیاء حتی یردّونهم؛ «۳»

علی- علیه السـلام- زنـدانیانی را که به جهت بـدهکاری یـا اتهامی در زنـدان بودنـد به نماز جمعه می‌فرسـتاد. آنان در مراسم جمعه حاضر می‌شدند؛ اولیای آنان ضامن ایشان می‌شدند تا آنان را بازگردانند.

۳. بهذا الإسناد: أنّ علیّا علیه السّلام کان یخرج الفسّاق إلی الجمعهٔ و کان یأمر بالتضییق علیهم؛ ۴

علی- علیه السلام- بدکاران را از زندان به مراسم جمعه می‌فرستاد و دستور می‌داد: با آنان سخت‌گیری شود.

آرای فقیهان شیعه

۱. ابو الصـلاح حلبی: لازم است حاکم کسانی را که برای ادا نکردن حقّی از حقوق زنـدانی شده‌انـد، به مراسم جمعه و عیـد فطر و قربان بفرستد و وقتی نماز تمام شد آنان را به زندان بازگرداند. «۵»

۲. ابن ادریس (پس از نقل روایت شیخ در نهایه): این روایت به صورت غیر متواتر نقل شده است. اگر اجماعی بر آن منعقد گشته به آن استناد می‌شود یا اگر دلیلی غیر از اجماع وجود دارد بر آن اتّکا می‌شود، ولی در این موارد به اخبار آحاد استناد نمی‌شود. «۶»

۳. علّامه حلّی (پس از نقل کلام حلبی): حرف خوبی است؛ زیرا آنان به این مکلّفند و

---

(۱). ج ۶، ص ۳۱۹، ح ۸۴ و ج ۳، ص ۲۸۵، ح ۸؛ وافی (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۶، ص ۱۰۷۴، ح ۲؛ جامع احادیث الشیعهٔ، ج ۶، ص ۶۸، ح ۱.

(۲). نهایه، ص ۳۵۴، ح ۲۵؛ جامع للشرائع، ص ۵۲۸.

(۳) (۳ و ۴). جعفریات، ص ۴۴؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۶، ص ۲۷، ح ۲ و ج ۶، ص ۱۳۲ و ج ۱۷، ص ۴۰۳، ح ۱. در آن دارد: «من حبس فی دین؛ کسی به سبب دین حبس شود»؛ جامع أحادیث الشیعهٔ، ج ۶، ص ۶۸، ح ۲.

(۵). کافی فی الفقه، ص ۴۴۸.

(۶). سرائر، ج ۲، ص ۲۰۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲۱

جایز نیست حاکم جلو آنان را بگیرد باید آنان را همراه محافظ بفرستد تا واجب خود را انجام دهند.

پس از کلام ابن ادریس می‌گوید: این سخن دلالت می‌کند که او در این حکم توقف کرده است که خوب نیست؛ زیرا عموم خطاب به انجام این نمازها شامل زندانیان هم می‌شود. «۱»

علّامه حلّی (بعد از نقل روایت از شیخ): این روایت مناسب با مذهب امامیه است. «۲»

نظر نگارنده: این دلیل دیگری است که می‌خواهد بگوید خطاب به انجام دادن فرایض، حاکم بر خطاب به زندان کردن است. تأمل کنید.

۴. ولایهٔ الفقیه: ظاهر این است که خصوصیتی برای زندانی بدهکار و متهم نیست، بلکه حکم عمومیت برای هر زندانی مسلمان دارد. آری، ممکن است از این دو روایت استفاده کرد که در آن زمان‌ها، زندانی‌ها بیشتر بدهکارها متهم‌ها بوده‌اند و مثل زمان ما نبوده است که برای هر صغیره و کبیره‌ای، بلکه برای مسائل جزئی و خیالی محکوم به زندان کنند، بلکه در زمان امیر المؤمنین این زندان‌های سیاسی که در عصر ما هست وجود نداشت و مردم در ابراز عقاید سیاسی خود در صورتی که منجر به شورش و قتل و غارت نمی‌شد، آزاد بودند. «۳»

نظر نگارنده: لازمهٔ کلام ایشان این است که قید بدهکار، توضیحی باشد امّا اینکه ایشان می‌گوید: «چنین زندان‌هایی نبوده » ... شما به عناوین «زندان برای دشمنان دولت» و «زندان برای فعل محرمات» مراجعه کنید و ببینید ایشان در آنجا چیزی دیگر گفته‌اند.

۵. توفیق فکیکی، وکیل دادگستری: اخبار و آثاری در کتاب‌های تاریخی، فرهنگی و در مجموعه‌های فقه اسلامی موجود است که دلالت می‌کند در زندان‌ها مراسم مذهبی، درس اخلاق، درس قرآن و نوشتن و خواندن جزو برنامه بود و امیر المؤمنین- علیه السلام- با چوبدستی، زندانیان مکلف را به دلیل ترک و سهل‌انگاری در انجام دادن مراسم مذهبی تنبیه می‌کرد چنان که با دیدهٔ انصاف و با دقت خاص به زندگی معیشتی و دیگر مشکلات ایشان می‌پرداخت و آنان را در پناه خود می‌گرفت و با ایشان مهربانی می‌کرد. «۴»

---

(۱). مختلف الشیعهٔ، ج ۸، ص ۴۲۰، مسألهٔ ۲۱.

(۲). منتهی المطلب، ج ۱، ص ۳۴۵.

(۳). ج ۲، ص ۴۷۳.

(۴). احکام السجون، ص ۱۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲۲

نظر نگارنده: شکی در عدالت علی- علیه السلام- و عطوفت و مهربانی آن حضرت نیست، چنان که در روایات دستگیری ابن ملجم

بدان اشاره شد، ولی این آثار و اخباری که فکیکی به آن اشاره می‌کند کجاست؟ خوب بود کمی از آن را نقل و یا به مصادر آن اشاره می‌کرد.

امّا در مورد روایاتی که نقل شد در صورتی که از سند آن‌ها چشم‌پوشی کنیم ظهور دارند در موارد خاصّی که در روایت آمده است یا حدّ اکثر شامل زندانیان غیر ابد شود و بیشتر از آن دلیلی ندارد.

همهٔ این‌ها در صورتی است که بگوییم: نماز جمعه بر زندانی واجب است، ولی اگر گفتیم: از او ساقط می‌شود و از معذورین است چنان که ابن ادریس «۱» گفته است، جایی برای قول به وجوب فرستادن زندانی به نماز جمعه، باقی نمی‌ماند. آری، جایز است بلکه گاهی راجح است.

آرای دیگر مذاهب

۶. سرخسی: زندانی بدهکار نباید برای نماز جمعه، نماز عید، حج و تشییع جنازه- نزدیک باشد یا دور- بیرون بیاید؛ زیرا واجب است به گونه‌ای در زندان بماند که خسته و دلتنگ شود و در ادای بدهی عجله کند. اگر بعضی اوقات بیرون بیاید دیگر دلتنگ نخواهد شد از این جهت گفته‌اند: باید در جای سخت و بدون فرش و زیرانداز نرم زندانی شود و هیچ کس با او ملاقات نکند تا دلتنگ شود. «۲»

۷. کاشانی: امّا چیزهایی که برای زندانی ممنوع است و چیزهایی که ممنوع نیست:

زندانی از بیرون رفتن برای رسیدگی به کارهای شخصی، رفتن به نماز جمعه و جماعت و عید، تشییع جنازه، عیادت مریض، دید و بازدید و مهمانی ممنوع است؛ زیرا زندان برای این است که مجبور شود بدهی مردم را بپردازد و در صورتی که از کارهای شخصی و مراسم مذهبی محروم شود دلتنگ می‌شود و در ادای بدهی عجله می‌کند «... ۳»

نظر نگارنده: لازم این مطلب، عدم جواز مرخصی دادن و عدم ملاقات با نزدیکان و غیره است در این باره به زودی بحث خواهیم کرد.

---

(۱). سرائر، ج ۱، ص ۲۹۱.

(۲). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۰.

(۳). بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۱۷۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲۳

فصل سوم حقّ ملاقات با نزدیکان و غیر آنان

اشاره

قاضی نعمان مصری در دعائم الاسلام تنها کسی است که روایتی از امیر المؤمنین دربارهٔ شخصی زندانی به نام ابن هرمه آورده است. در آن روایت اشاره دارد هرکس خواست با او ملاقات کند یا برای او چیزی خوردنی، آشامیدنی و پوشیدنی بیاورد، مانع نشوند؛ امّا اگر کسی خواست به او لجاجت و خصومت تلقین کند به وی اجازهٔ ملاقات ندهند.

برخی از معاصران شیعی و کاشانی از اهل سنّت در بدائع الصنائع به این مسأله تصریح کرده‌اند؛ ولی سرخسی مخالفت کرده است.

روایات و آرا

۱. کتاب علی إلی رفاعة حول ابن هرمة المسجون: و لا تحل بینه و بین من یأتیه بمطعم أو مشرب، أو ملبس أو مفرش، و لا تدع أحدا یدخل إلیه ممّن یلقّنه اللدد؛ «۱»

نامهٔ حضرت علی به رفاعه دربارهٔ ابن هرمهٔ زندانی ...: مانع کسانی که برای او خوردنی و نوشیدنی یا لباس و فرش می‌آورند نشو؛ ولی نگذار کسی که به او لجاجت و خصومت تلقین می‌کند به ملاقات او بیاید.

۲. ولایـهٔ الفقیه: امّیا دو قسم اوّل، یعنی آن چه به انگیزهٔ عقوبت به کـار می‌رود، حـد باشـد یا تعزیر جایز است و گاهی واجب اسـت برخی از عقوبت‌های دیگر به آن اضافه شود؛

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲، ح ۱۸۹۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲۴

ماننـد بسـتن و زدن پیش از حبس یـا در حبس و سـخت‌گیری در خوردن و آشامیـدن و ملاقات‌هـا و دیگر امکانات. در صورتی که حاکم عادل با شناختی که در مورد او و روحیاتش دارد بداند این سخت‌گیری‌ها در تنبّه و اصلاح و تهذیب او مؤثر است. «۱»

۳. سرخسی: از این رو، گفته‌اند: باید در جای سخت زندانی شود ... و هیچ کس با او ملاقات نکند و انس نگیرد تا به ستوه آید...

همـو می‌گویـد: از ملاقـات برادران و خـانوادهٔ زنـدانی بـا او جلـوگیری نمی‌شود؛ زیرا او احتیـاج دارد بـا آنـان در حـل مشـکلات و بدهکاری‌هایش مشورت کند، ولی ملاقات باید کوتاه باشد تا دلگرم نشود. «۲»

طبسی، نجم الـدین، حقوق زنـدانی و موارد زنـدان در اسـلام، در یک جلـد، بوسـتان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زنـدانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۵۲۴

۴. کاشـانی: از ملاقـات نزدیکـان وی جلوگیری نمی‌شود؛ زیرا ملاقات، اخلالی در هـدف حبس ایجاد نمی‌کنـد، بلکه گاهی وسـیلهٔ رسیدن به آن هدف می‌گردد «... ۳»

۵. ابن عابـدین: به احـدی اجـازه نمی‌دهنـد بـا او ملاقـات کنـد و به او دلگرمی دهـد مگر نزدیکـان و همسایگـان، آن هم با ملاقات کوتاه‌مدت و در شرح گوید: یعنی به گونه‌ای نباشد که با آنان انس بگیرد، بلکه به مقداری که مشاوره حاصل شود. «۴»

نظر نگارنده: اگر ملاقات با سـخت‌گیری به برخی از زندانیان، مثل کسـی که از دادن بدهی خودداری می‌کند و مثل زن مرتد و... منافات داشته باشد، پس هیچ کس حقّ ملاقات ندارد و نه تنها واجب نیست، بلکه جایز هم نیست.

(۱). ج ۲، ص ۴۴۶.

(۲). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۰.

(۳). بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۱۷۴.

(۴). ردّ المحتار، ج ۴، ص ۳۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲۵

فصل چهارم حقّ رفاه

اشاره

بعضی از جمله‌های روایت دعائم الاسلام از امیر المؤمنین- علیه السلام- اشاره دارد به حق رفاه زندانی و رفتن به فضای باز زندان برای گردش. برخی از معاصران و پیش از او نویسندهٔ احکام السجون به این حق تصریح کرده‌اند و چنین استدلال یا استشهاد شده است که پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- اسیران جنگی را در خانه‌های معمولی که دیگر مردم در آن زندگی می کردند، زندانی کرد؛ مثلا در خانهٔ زنی از طایفهٔ بنی نجار.

دیگری تفصیل قائل شده و فتوا داده است که در مورد برخی از زندانیان از نظر مسکن، لباس، فرش، غذا و دیگر جنبه‌های رفاهی، سخت‌گیری می‌شود ... که ما در بحث عدم جواز شکنجهٔ زندانیان به آن اشاره کرده‌ایم و خواهد آمد.

روایات و آرا

۱. کتاب علی حول ابن هرمة: و مر بإخراج أهل السجن فی اللیل إلی صحن السجن لیتفرّجوا؛ «... ۱»

نامهٔ حضرت علی دربارهٔ ابن هرمه: دستور بده در شب، زندانیان را به حیاط زندان بیاورند تا گردش کنند...

۲. ولایة الفقیه: بر امام است به نیازهای زندانی از نظر غذا، دوا، هوای آزاد، لباس زمستانی و تابستانی و سایر امکانات برسد «... ۲»

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲، ح ۱۸۹۲.

(۲). ج ۲، ص ۴۶۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲۶

۳. یکی از دانشمندان (راجع به مسکن زندانیان): لازم است ساختمان، دارای تسهیلات رفاهی باشد و آنان را از سرما و گرما حفظ کند.

بدین جهت است که ملاحظه می کنید پیامبر اکرم زندانیان را در خانه‌های معمولی که سایر مردم در آن سکونت داشتند، جای می‌داد و از نظر نور و وسعت کمبودی نداشت حتی اسیران جنگی را که حکمشان قتل است در همان خانه‌های معمولی نگه‌داری می کرد گاهی آنان را میان صحابه تقسیم می کرد و گاهی در یک خانه آنان را گرد می‌آورد مثل خانهٔ زنی انصاری از طایفهٔ بنی نجار. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۴. خراج: عمر بن عبد العزیز چنین نوشت: هیچ‌یک از مسلمانان را در زندان به زنجیر نکشید که نتواند ایستاده نماز بخواند و هیچ کس را شبانگاهان در قید نگه ندارید، مگر قاتلی که باید قصاص شود. از زکات به مقدار کافی نان و خورشت به آنان بدهید و السلام. [در جای دیگر دارد] دستور بده مقدار مواد غذایی ماهانه ارزیابی شود و جیرهٔ آنان را به صورت نقدی پرداز؛ زیرا اگر جیرهٔ آنان را به صورت غیر نقدی بدهی مسئولان زندان، نگهبانان و مأموران از آن می‌دزدند. این کار را به عهدهٔ فردی نیکوکار و صالح بگذار تا نام‌های زندانیان نیازمند را یادداشت کند و نزد خود نگه‌دارد و ماهانه به ایشان جیره بپردازد. بدین صورت که می‌نشیند و یکی یکی نام‌ها را می‌خواند و پول را در دست او می گذارد. هر کس آزاد شده و رفته جیره‌اش بازگردانده می‌شود. جیره هر نفر ماهانه ده درهم است و همهٔ زندانیان به جیره احتیاج ندارند. لباس زندانی در زمستان یک پیراهن و یک بالاپوش و در تابستان یک پیراهن و یک لنگ است به زنان هم به همان مقدار داده می‌شود و لباس آن‌ها در زمستان یک پیراهن و یک مقنعه و یک بالاپوش و در تابستان یک پیراهن و یک لنگ و یک مقنعه است «... ۲»

۵. سرخسی (دربارهٔ کسی که بدهی خود را به تأخیر می‌اندازد): از این جهت گفته‌اند سزاوار است در جایی سخت بدون فرش و

زیرانداز نرم زندانی شود «... ۳»

۶. سیّد سابق: سزاوار است زندان وسیع باشد و از بیت المال به زندانی خرجی و به هر زندانی به قدر نیاز غذا و لباس بدهند. ندادن غذا و لباس، مسکن بهداشتی و مایحتاج

---

(۱). احکام السجون، ص ۱۱۷.

(۲). ص ۱۵۰.

(۳). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۰.

عمومی به زندانی ستمی است که خداوند بر آن مجازات خواهد کرد. «۱»

نظر نگارنده: اینکه پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- اسیران را در خانه‌های عادی زندانی کرد شاید حکومت اسلامی در آن زمان امکانات مادی برای ساختن زندان نداشته است یا سیاست اقتضا می‌کرده در ابتدای حکومت زندان نسازند تا مردم در نظام اسلامی با خشونت و سخت‌گیری روبه‌رو نشوند یا در آن زمان احتیاجی به مکان‌های ویژه نبوده است یا تعداد زندانیان کم بوده است یا خانه‌های موجود کافی بوده است. از این رو، برخی از فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- تصریح کرده‌اند باید برای بعضی از زندانیان سخت‌گیری شود و در آسایش نباشند چنان که در بحث‌های آینده خواهد آمد. متأسفانه افرادی فریب شعارهای غربی‌ها دربارهٔ تسهیلات رفاهی را- که ادّعا می‌کنند به زندانیان داده‌اند- خورده‌اند و می‌کوشند در مقابل آن ثابت کنند اسلام بهتر از آن را دارد؛ در حالی که توجه ندارند شعارهای اروپاییان دربارهٔ حقوق بشر به ویژه زندانیان غالبا از قالب نوشته و کاغذ تجاوز نمی‌کند و حقیقت چیز دیگری است. علاوه بر این، ما نباید با هوا و هوس و با تأثیرپذیری از شعارهای فریبنده بخواهیم چیزی که از اسلام نیست به آن نسبت دهیم. ما باید به سرچشمه‌های خود اسلام نزدیک شویم و از آب زلال و گوارای آن بنوشیم بدون اینکه آن را با اساطیر و افسانه‌های غربیان و اروپاییان بیامیزیم و این اشتباهی است که ما در کتاب‌های جدید زیاد می‌بینیم.

آری، خوانندهٔ محقق توجه دارد که اسلام، تسهیلات رفاهی را برای هر زندانی جنایتکار به وجود نمی‌آورد؛ زیرا فلسفهٔ زندان با رفاه کامل منافات دارد؛ مثلا اسلام شخص توانگری را که در پرداخت بدهی مسامحه می‌کند زندانی می‌کند تا حقّ مردم را بدهد و معلوم است چنین فردی به تعهد خود عمل نمی‌کند، مگر اینکه در تنگنا قرار گیرد و از برخی مسائل رفاهی محروم شود. امّا اگر وضع او در زندان مثل بیرون یا بهتر باشد هرگز الزام فشاری برای پرداخت حق مردم نمی‌بیند. همچنین مرتد ملی و زن مرتد وقتی به دلیل ترک اسلام زندانی می‌شوند در صورتی از انحراف خود دست برمی‌دارند که زیر فشار قرار گیرند «۲» وگرنه انگیزه‌ای برای برگشت از ارتداد پیدا نخواهند کرد. البته دلیلی ندارد که فشار روی همهٔ زندانیان باشد، مثل زندانی بدهکاری که مدّعی عسر است یا کسی که متهم به قتل است و...

---

(۱). فقه السنّة، ج ۱۴، ص ۸۴.

(۲). البته شاید در کنار بحث و گفتگو و استدلال.

فصل پنجم حقّ مرخصی

بعضی حقّ مرخصی را از جمله حقوق زندانیان شمرده‌اند، ولی ما علی رغم تلاشی که کردیم چیزی نیافتیم نه نص و نه فتوایی که به

این مسأله اشاره داشته باشد یا چیزی که دلالت کنـد پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- یا یکی از معصومان- علیهم السّلام- به زندانی اجازه داده باشند به دیدار خانواده و نزدیکان خود برود. برخی از معاصران از روایت ابن سنان از امام صادق- علیه السلام- که می گوید: زندانیان به نماز جمعه فرستاده شوند، برداشت و استظهار می کنند که به آنان مرخصی داده شود تا به دیدار نزدیکان خود بروند:

روی عبد اللّه بن سنان، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام إنّه قال: علی الإمام أن یخرج المحبسین فی الدین یوم الجمعهٔ إلی الجمعهٔ و یوم العید إلی العید فیرسل معهم، فاذا قضوا الصلاهٔ و العید، ردّهم إلی السجن؛ «۱»

عبـد اللّه بن سنان از امام صادق- علیه السلام- روایت می کنـد که فرمود: بر امام است که زنـدانیان بدهکار را روز جمعه به مراسم جمعه و روز عیـد به مراسم عیـد بفرستد و کسی را بـا ایشان می‌فرستد و وقتی مراسم نماز و عیـد برگزار شـد آنان را به زنـدان بازمی گرداند.

قضاء و شهاده: ممکن است از آن، چنین فهمیده شود که در روز عیـد می‌شود به آنان اجازه داد به دیدار خانواده و خویشان نیز بروند. مگر اینکه مراد از عید تنها نماز عید باشد که بعید است. حج واجب هم به نماز ملحق می‌شود. «۲»

نظر نگارنده: اشارهٔ خوبی است، ولی خلاف ظاهر است؛ زیرا در روایت می گوید:

...« روز جمعه به نماز جمعه و »؛ ... یعنی آنان را برای اقامهٔ نماز جمعه و نماز عید بیرون

---

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۰، ح ۵.

(۲). ص ۱۶۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۲۹

می‌آورد. اضافه بر آن قرینه‌ای وجود دارد که این معنا را نفی می کنـد و آن قیـد «زندانیان بدهکار» است؛ در حالی که باید این افراد در تنگنا قرار گیرند تا حقّ مردم را بپردازند؛ مگر اینکه کلمهٔ «دین» به کسر خوانده شود تأمل کنید.

در عین حال، ما از قول به جواز مرخصی برای زنـدانیان، در صورتی که حاکم صلاح بدانـد و با هـدف سخت گیری بر بعضی از زندانیان، منافات نداشته باشد، مضایقه نداریم.

کما اینکه از مسالک الافهام امکان خروج زنـدانیان برای حاجت و کار برمی‌آیـد؛ زیرا شهید ثانی می گویـد: اگر از زندان یا خارج زنـدان، وقتی برای حاجتی خارج شـده باشـد، چیزی بدزدد «... ۱» از این عبارت برمی‌آیـد که خروج از زنـدان برای نیاز و حاجت مجاز است.

---

(۱). ج ۱۰، ص ۲۸۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۰

فصل ششم حقّ تعجیل در محاکمه

اشاره

میان فقیهان اختلافی نیست که در محاکمه و رسیدگی به پرونده زنـدانی بایـد تسریع شود و در این بـاب روایتی مرسل از امیر المؤمنان وارد شـده است. علما در آداب و مستحبات قضاوت به این مسأله پرداخته‌انـد؛ مانند شیخ در مبسوط، ابن برّاج در مهذّب،

علی بن حمزه در وسیله، محقق در مختصر النافع و شرائع الاسلام، علّامه در قواعد الاحکام و تذکرهٔ الفقهاء، شهید اوّل در دروس، محقق سبزواری در کفایهٔ الاحکام، فیض کاشانی در مفاتیح الشرائع، آشتیانی در قضاء و ... و از عالمان اهل سنّت شیبانی در نفقات، بصری در تفریع، فیروزآبادی در تنبیه، ابن قدامه در مغنی، نووی در منهاج، مرداوی در انصاف و...
بنابراین، جای بحث نیست جز این مسأله که آیا تسریع به صورت وجوب است یا استحباب؟ ظاهر کلام بیشتر عالمان، استحباب است، ولی مرحوم آیهٔ اللّه خوانساری در جامع المدارك اشکال کرده که دلیلی بر استحباب وجود ندارد، بلکه شاید واجب باشد... گرچه بعضی جواب داده‌اند، ولی دفع شبهه نمی‌کند:

روایات

۱. عنه [أمیر المؤمنین علیه السّلام] إنّه کان یعرض السجون فی کلّ یوم جمعهٔ فمن کان علیه حدّ اقامه و من لم یکن علیه حدّ خلّی سبیله «۱».
از امیر المؤمنان- علیه السلام- روایت است که در هر جمعه به زندان‌ها سرکشی می‌کرد:

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۱۵۴۴؛ مستدرك الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۳۶، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۱
هر کس حکم حد داشت بر او اقامه می‌کرد و هر کس نداشت، آزاد می‌شد.
۲. اقرب الموارد: جمع سجن سجون است و در حدیث آمده: علی را در کوفه دیدم که به زندان‌ها می‌پرداخت، یعنی به حال زندانیانی که در زندان بودند می‌پرداخت؛ یعنی با آنان ملاقات می‌کرد و از حالشان جویا می‌شد. «۱» البته مدرکی برای این نص پیدا نکردیم.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: وقتی قاضی بر مسند قضاوت نشست اوّلین چیزی که به آن می‌پردازد مسألهٔ زندانیان در زندان قاضی معزول است؛ زیرا حبس، شکنجه است. پس با این کار آنان را نجات می‌دهد؛ زیرا گاهی ممکن است بی‌گناهی به زندان افتاده باشد. وقتی اولویت این مسأله معلوم شد کارش را چنین شروع می‌کند: فردی مورد اطمینان را به زندان می‌فرستد و نام هر یک را در ورقه‌ای جداگانه و نام شاکی و موضوع دعوا را می‌نویسد. وقتی تمام شد تا سه روز در شهر جار می‌زنند فلان قاضی به کار زندانیان می‌پردازد، هر کس از هر زندانی خواهان حقّی است فلان روز حضور یابد و روز چهارم را وعده می‌گذارد. در روز چهارم قاضی به مجلس قضاوت می‌آید و یکی از ورق‌ها را بیرون می‌آورد. منشی او صدا می‌زند:
این پروندهٔ فلان زندانی است شاکی او حاضر شود. وقتی آمد دنبال زندانی می‌فرستد او را می‌آورند. سپس پروندهٔ دیگر، تا مقداری که می‌تواند به آنان رسیدگی کند. وقتی همه جمع شدند، اوّلین پرونده را بررسی می‌کند. می‌گوید: خصم او کجاست؟ پس هر دو را پیش می‌خواند از شاکی نمی‌پرسد، چرا آن شخص را زندانی کرده است؛ زیرا حتما برای حقّی از او شکایت کرده، بلکه از زندانی می‌پرسد: شاکی تو این شخص است؟ وقتی گفت:
آری، به او می‌گوید: چرا باعث زندانی شدن تو شده است؟. «۲»
۲. قاضی ابن برّاج: وقتی قاضی برای قضاوت نشست اوّلین کاری که می‌کند به پروندهٔ زندانیان می‌رسد؛ زیرا حبس، شکنجه است؛ پس با این کار آنان را نجات می‌دهد؛ زیرا گاهی نیز ممکن است فردی بی‌گناه به زندان افتاده باشد «... ۳»

۳. علی بن حمزه: به پروندهٔ زندانیان رسیدگی می‌کند. اگر به جهت حقّی زندانی

(۱). ص ۴۹۷.

(۲). مبسوط، ج ۸، ص ۹۱.

(۳). مهذّب، ج ۲، ص ۵۹۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۲

شده‌اند باقی می‌مانند و اگر بی‌جهت زندانی شده‌اند حقّ آنان را می‌دهد. «۱»

۴. محقق حلّی: بحث دوم در آداب است که برخی مستحب و برخی مکروه است. امّا مستحب ...: پرس‌وجو از زندانیان و ثبت اسامی آنان و تحقیق دربارهٔ علت زندانی شدن تا هر کس بی‌گناه است، آزاد شود. «۲»

۵. همو: دربارهٔ آداب: امّا مستحب ...: از زندانیان می‌پرسد و نامشان را ثبت می‌کند و در شهر جار می‌زند و وقت خاصّی را اعلان می‌کند تا شاکی‌ها بیایند، وقتی آمدند یکی یکی اسم زندانیان را می‌خواند و از علت حبس جویا می‌شود و کلام او را به طرف مقابل منتقل می‌کند. اگر معلوم شد حبس او با علت است او را به زندان برمی‌گرداند وگرنه حال او را بازگو و منتشر می‌کند. اگر شاکی نداشت آزادش می‌کند. «۳»

۶. همو: اگر حاکم بر بدهکاری حکم به ضمانت مالی کند و دستور دهد او را زندانی کنند و قاضی دیگری بیاید توجه می‌کند اگر حکم موافق حق بود، تثبیت می‌شود وگرنه حکم قبلی را ابطال می‌کند؛ چه مستند حکم، قطعی باشد و چه اجتهادی. «۴»

۷. علّامه حلّی: قاضی در اوّلین جلوس به امر زندانیان می‌پردازد. هر کس را مظلوم باشد یا به جهت تعزیر زندانی شده باشد، آزاد می‌کند و هر کس اعتراف کند زندانی شدنش به جهت حقّی بوده است او را باقی می‌گذارد و اگر کسی بگوید: من مظلومم چون معسر هستم و توانایی پرداخت بدهی ندارم. اگر طلبکار حرف او را تصدیق کند آزادش می‌کند و اگر تکذیب کند اگر حق، مال باشد یا با بینه ثابت شود که مال دارد او را به زندان بازمی‌گرداند؛ مگر اینکه با بینه ثابت شود آن را تلف کرده است. اگر دعوای مالی نباشد و ثابت نشود که مالی داشته، قول او همراه با سوگند که معسر است پذیرفته می‌شود و اگر بگوید: من مظلومم و هیچ حقّی به گردن من نیست. از شاکی او خواسته می‌شود بینه اقامه کند. اگر کرد که کرد وگرنه قسم می‌خورد و آزاد می‌شود. آیا جایز است به مجرد ادّعای این که مظلوم است آزاد شود گرچه شاکی حضور نداشته باشد؟ اقرب عدم جواز است. اگر بگوید: من شاکی ندارم و نمی‌دانم برای چه زندانی شده‌ام، دستور داده می‌شود شاکی حاضر شود. اگر کسی به عنوان شاکی حاضر نشد، آزاد می‌شود. اگر فردی غایب را شاکی

(۱). وسیله، ص ۲۰۹.

(۲). مختصر النافع، ص ۲۷۹.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۷۳.

(۴). همان، ص ۷۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۳

خود معرفی کند، ولی بگوید: من مظلومم، در آزادی او جای تأمل است. اقرب این است که نه زندانی می‌شود و نه آزاد، بلکه تحت نظر قرار می‌گیرد تا شاکی حاضر شود و به شاکی اطلاع می‌دهند عجله کند. اگر حضور نیافت آزاد می‌گردد. «۱»

۸. همو: گفتیم قول او در معسر بودن پذیرفته می‌شود، در صورتی که قبلا مالی نداشته است و سوگند یاد کند، اکنون می‌گوییم:

قول او در مورد زمان حال پذیرفته می‌شود چنان که اگر بینه اقامه کند در زمان حال شنیده می‌شود و این قول اکثر شافعیه است و بعضی‌شان گفته‌اند: قاضی باید تأمل کند و از واقعیت امر جستجو کند و به قول او قانع نشود بر خلاف آنجا که بینه قائم شود، آن جایی که گفتیم: قول او پذیرفته نمی‌شود، مگر با بینه، اگر بدهکار ادعا کند بستانکاران می‌دانند او معسر است می‌تواند آنان را سوگند دهد که چنین چیزی نمی‌دانند. پس اگر خودداری کردند خود قسم می‌خورد و اعسارش ثابت می‌شود و اگر سوگند خوردند زندانی می‌شود. هر وقت برای بار دوم و سوم و بارهای دیگر ادّعا کرد، و بستانکاران فهمیده‌اند وی معسر است، می‌تواند آنان را سوگند دهد، مگر اینکه قاضی بفهمد که او قصد ایذا و لجاجت دارد. وقتی هم او را زندانی کرد کاملا از او غفلت نکند و چنان چه غریب است و نمی‌تواند بینه اقامه کند، قاضی شخصی را مأمور می‌کند از محل زندگی قبل و بعد و احوال او- به مقدار امکان- پرس‌وجو کند، پس اگر به نظر او احتمال زیاد دارد وی مفلس باشد نزد قاضی شهادت می‌دهد، که تا ابد در زندان نماند. «۲»

۹. همو: مستحب است ... و سؤال از دلایل ... و از زندانیان و موجبات زندانی شدن «۳».

۱۰. شهید اوّل: آداب یا مستحب است یا واجب و مستحب بیست عمل است...:

پنجم: چنان که گذشت از زندانیان شروع می‌کند، هر کس مظلومانه یا برای تأدیب زندانی شده و بعد ادب هم شده، آزادش می‌کند و هر کس بگوید: برای حقّی زندانی شده است، باقی می‌ماند و هر کس منکر حقّی باشد سؤال می‌شود چه کسی شاکی اوست اگر معرفی کرد او را حاضر می‌کند اگر شاکی اعتراف کرد در حقّ او ظلم کرده است قاضی آزادش می‌کند و اگر بگوید: برای قاضی قبلی حقّ او ثابت شده است، در صورتی که زندانی او را تصدیق نکند، باید بینه اقامه کند. اگر زندانی، شاکی را معرفی نکرد، اگر گفت: شاکی دارم ولی

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۴؛ نک: تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۲؛ ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۰۸.

(۲). تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۵۹.

(۳). تبصرة المتعلمین، ص ۱۷۹.

او را نمی‌شناسم، باقی می‌ماند و اگر گفت: من شاکی ندارم، جارچی خبر او را پخش می‌کند. اگر کسی نیامد آزاد می‌شود. اگر گفت: مظلوم است، اقرب این است که از او پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا این، متهم کردن قاضی قبلی است، بلکه حال او همه جا منتشر می‌شود و آن‌گاه بعد از سوگند دادن او بر بی‌گناهی، آزاد می‌شود. این را شیخ گفته است و خوب است. و آیا در هر دو مورد زندانی ملزم می‌شود کفیل داشته باشد؟ احتمال دارد. اگر زندانی، شاکی غایبی را معرفی کند و بگوید: مظلوم است، اقرب آزادی اوست و باید تحت نظر باشد یا کفیل معرفی کند. «۱»

۱۰. مقدس اردبیلی: آن‌گاه شایسته است که در ابتدا به حال زندانیان توجه کند اگر حقّ فردی پیش از آن، از بین نرفته باشد و مطلب ضروریی لازم‌تر از رسیدگی به کار زندانیان نباشد؛ زیرا خود حبس، عذاب و شکنجه است. بلکه سزاوار است اگر لازم است اعلام کند: قاضی به احوال زندانیان رسیدگی می‌کند. پس خانوادهٔ زندانی و نیز شاکی را حاضر کند و در این مورد، یا خود قاضی برود یا یک امین یا بیشتر را برای رسیدگی به حال زندانیان بفرستد و اگر بعد از آگاهی از حالشان، مصلحت اقتضا می‌کند آزاد شوند، این کار را انجام دهد. هرکس برای او مدّعیی باشد و زندانی کردن او درست باشد، حبس می‌شود و اگر قاضی می‌داند مدّعی، نادرست می‌گوید، زندانی را آزاد می‌کند و کسی که مدّعیی برای او معلوم نشود و بگوید: من مدّعیی ندارم یا نمی‌شناسم، از حالش تحقیق می‌شود که مسأله روشن شود. پس اگر مدّعیی برای او نبود می‌توان او را- اگر مفسده‌ای نداشته باشد- آزاد کرد و

اگر بداند مدّعی او غایب است در این مورد این احتمالات هست: حبس می‌شود؛ حبس نمی‌شود؛ تحت الحفظ قرار می گیرد؛ به مدّعی او نامه نوشته می‌شود؛ تحقیق می‌شود. پس دقت کنید. «۲»

۱۱. شیخ بهائی: ششم از مستحبات این است که ابتدا به احوال زندانیانی که در زندان قاضی معزول بوده‌اند، بپردازد «... ۳»

۱۲. سبزواری: گفته‌اند: وقتی قاضی از امور مهم خود فارغ شد و خواست قضاوت کند مستحب است ابتدا به امور زندانیان بپردازد. «۴»

(۱). دروس (چاپ جدید)، ج ۲، ص ۷۱.

(۲). نک: مجمع الفائدة، ج ۱۲، ص ۳۶.

(۳). جامع عباسی، ص ۳۵۵.

(۴). کفایة الاحکام، ص ۲۶۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۵

۱۳. فیض کاشانی ...: سپس از زندانیان می‌پرسد و علت زندانی شدنشان را جویا می‌شود. هر کس را که علتی برای زندانی شدنش معلوم نشده، آزاد می کند و همچنین هر کس پس از انتشار مشخصاتش برای او شاکی پیدا نشد آزاد می‌شود و اگر مدّعی شد اصلا شاکی ندارد، در این که لازم است علاوه بر انتشار مشخصات او را سوگند دهند یا نه، دو قول است. «۱»

۱۴. سیّد عاملی (پس از نقل کلام علّامه در تذکرة الفقهاء): با این مطلبی که در تذکرة الفقهاء گفته است، اعتراض مقدس اردبیلی به اصحاب رد می‌شود که گفته بود: چرا زندانی شود، با اینکه گاهی اصلا بینه‌ای وجود ندارد و زندانی معسر است و مال هم تلف شده است و حال آن که حبس عقوبتی است که الآن اعمال می‌شود بدون اینکه علت مجازات معلوم باشد و ماندن در حبس خیلی بعید است. پس قسم می‌خورد که مال نزد او باقی نیست [و آزاد می‌شود]. سپس احتمال داده است که قسم هم لازم نباشد، بعد گفته است: چون دعوای مالی است قسم لازم است. پایان کلام مقدس اردبیلی.

قول ایشان (مقدس اردبیلی) که گفته است: «علّت مجازات روشن نیست» هیچ وجهی ندارد؛ زیرا علت آن استصحاب بقای موضوع است که هیچ کس با آن مخالفت نکرده است و نظام حکم به آن پابرجاست به اضافهٔ اصل عدم. در مقابله با این دو اصل مهم «ظهور اتلاف» توانایی ندارد به علاوه، ظهور در این موارد مبتنی بر مدرک شرعی نیست. «۲»

۱۵. آیة اللّه خوانساری: این آدابی که ذکر شد دلیل بر استحباب برخی از آن‌ها نیست و برخی احتمالا واجب باشد ... مثلا بررسی حال زندانیان و علت زندانی شدنشان چگونه از مستحبات است؟ زیرا بدهکار در صورت اظهار عسر حبس می‌شود تا حالش معلوم شود؛ ولی پس از اینکه معلوم شد معسر است، مجوّزی برای حبس او نیست. پس چگونه بررسی حال این شخص و علت حبس او مستحب است؟ «۳»

نظر نگارنده: محقق آشتیانی از این اشکال جواب داده و گفته است: جواهر الکلام به آن تصریح و تعلیل کرده که، آنان در سختی و عذاب هستند و تسریع در آزادی، مطلوب است و آن چه ذکر کرده‌اند از باب تسامح است و اشکالی ندارد. کسی اشکال نکند که مقتضای تعلیل، وجوب است، ولی ظاهر کلام، بلکه صریح کلام علما استحباب اصل آن

(۱). مفاتیح الشرائع، ج ۳، ص ۲۴۹.

(۲). مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۷۵.

(۳). جامع المدارک، ج ۶، ص ۱۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۶

است چه رسد به مقدمهٔ آن؛ زیرا ما می‌گوییم: وجوب در صورتی است که عدم استحقاق عذاب، گرچه در ظاهر، ثابت شود و گرنه هیچ دلیلی وجود ندارد که آزاد نکردن حرام باشد و فعل قاضی تا زمانی که خلافش روشن نشده است، حمل بر صحت می‌شود. «۱»

نظر نگارنده: جواب محقق آشتیانی نشان می‌دهد پیش از آیهٔ اللّه خوانساری کسی این اشکال را کرده است، گرچه ما نمی‌دانیم کیست و ممکن است به فکر هر دو این اشکال رسیده باشد. در هر صورت ممکن است از اشکال چنین جواب داده شود که شاید منظور آنان این است که مستحب است امام یا والی یا قاضی، در بررسی امور زندانیان تعجیل کند و در کارهای روزانه آن را بر امور دیگر مقدّم دارد. پس آن چه مستحب است تعجیل است نه بررسی. دقت کنید.

آرای دیگر مذاهب

۱۶. شیبانی: هرگاه قاضی، مردی را به دلیل نفقهٔ زن یا بدهی زندانی کرد سزاوار است پس از دو یا سه ماه از او پرس‌وجو کند. «۲»

۱۷. ابن جلّاب: توجه حاکم به مسألهٔ زندانیان: سزاوار است حاکم به مسألهٔ زندانیان بپردازد و تکلیفشان را روشن کند. اگر معلوم شود کسی معسر است به او وقت دهد و هر کس معلوم شود لجاجت می‌کند او را به مدت طولانی حبس کند. «۳»

۱۸. فیروزآبادی: اوّلین کاری که قاضی می‌کند رسیدگی به مسألهٔ زندانیان است. هر کسی را که حقّی به گردن اوست به زندان برمی‌گرداند و هر کسی را که حقّی بر او نیست آزاد می‌کند و هر کس ادّعا کند شاکی ندارد ابتدا حال او را اعلام می‌کند سپس قسمش می‌دهد و آزادش می‌کند. «۴»

۱۹. ابن قدامه: همین که قاضی شروع به کار کرد اوّلین پرونده‌ای که بررسی می‌کند باید راجع به زندانیان باشد؛ زیرا حبس شکنجه است و ممکن است بی‌گناهی در میان آنان باشد. فردی مطمئن را به زندان قاضی قبلی می‌فرستد، تا نام یک یک آنان را بنویسد و علت حبس و شاکی هر یک را مشخص کند «... ۵»

---

(۱). قضاء، ص ۵۹.

(۲). نفقات، ص ۴۷.

(۳). تفریع، ج ۲، فصل ۹۹۰، ص ۲۴۷.

(۴). تنبیه، ص ۲۵۳.

(۵). مغنی، ج ۹، ص ۴۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۷

۲۰. مرداوی (در مورد گفتهٔ او: «اگر به جهت اتهامی زندانی شده یا قاضی قبلی به امر او رسیدگی نکرده، آزادش می‌کند.»): به این مسأله در هدایه، مذهب، مستوعب، خلاصه، مغنی، شرح مغنی، وجیز، شرح ابن منجا و دیگران جزم پیدا کرده‌اند. مصنّف و شارح گفته‌اند: برای اینکه مقصود از حبس، تأدیب است که آن هم حاصل شده است.

ابن منجا گفته است: زیرا باقی ماندن او در زندان ظلم است. به نظر من در این استدلال، اشکال وجود دارد. در محرّر و جای دیگر گفته است: اگر او را برای تعزیر یا به اتهامی زندانی کرد آزاد می‌کند یا به مقداری که صلاح می‌داند نگه می‌دارد. در فروع و در جای دیگر این چنین گفته است و به نظر من درست همین است «... ۱»

۲۱. نووی: مستحب است که در شروع کارش به بررسی مسألهٔ زندانیان بپردازد؛ زیرا حبس عذاب و شکنجه است و ممکن است در

میان آنان کسی باشد که آزادی‌اش واجب باشد پس خوب است از آنان شروع شود. «۲»

۲۲. ابو اسحاق شیرازی: مستحب است که شروع کارش بررسی مسألۀ زندانیان باشد؛ زیرا حبس عذاب و شکنجه است و ممکن است در میان آنان کسی باشد که آزادی‌اش واجب باشد. پس خوب است از آنان شروع شود و اسامی زندانیان نوشته می‌شود و در شهرها جار می‌زنند: قاضی می‌خواهد فلان روز به امور زندانیان بپردازد هر کس از هر زندانی شاکی است حاضر شود. وقتی شاکیان حاضر شدند مدّعی علیه هر یک را می‌آورند پس هر کس که لازم است آزاد شود آزاد می‌کند و هر کس را که زندانی کردن او واجب است به زندان بازمی‌گرداند. «۳»

۲۳. ابو ضیاء خلیل: در شروع کار، قاضی ابتدا به حال زندانی، بعد وصی، آن‌گاه مال و سپس طفل می‌رسد. شارح، محمد خسرشی مالکی، گفته است: یعنی واجب است قاضی در اوّلین مرحلۀ کاری، به مسألۀ زندانیان بپردازد. هر کس را لازم است آزاد کند وگرنه باقی بگذارد. البته این پس از بررسی حال شهود است که باید ابتدا از عدالت آنان فحص کند. هر کس عادل است شهادتش پذیرفته می‌شود و آن که عادل نیست شهادتش پذیرفته نمی‌شود. «۴»

---

(۱). انصاف، ج ۱۱، ص ۲۱۷- ۲۱۸.

(۲). مجموع، ج ۲، ص ۱۴۰ و مانند آن در: منهاج الطالبین، ج ۲، ص ۳۴۰.

(۳). مهذّب، ج ۲، ص ۲۹۸.

(۴). شرح مختصر الجلیل، ج ۷، ص ۱۷۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۸

۲۳. ابن نجار: مستحب است از زندانیان شروع کند پس فردی ثقه را می‌فرستد «... ۱»

۲۴. سیّد سابق: جایز نیست حبس احدی بدون اینکه حقّی بر گردن او باشد و هر کس به جهت حقّی حبس شد واجب است سریعا به پرونده‌اش رسیدگی شود که اگر گناهی دارد مجازات و اگر بی‌گناه است رها شود. «۲»

---

(۱). منتهی الارادات، ج ۲، ص ۵۸۳؛ نک: شرح منتهی الارادات، ج ۳، ص ۴۷۳؛ ادب القاضی، ج ۱، ص ۲۲۱.

(۲). فقه السنّة، ج ۱۴، ص ۸۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۳۹

فصل هفتم حقّ زندانی در بودن همسرش با او

اشاره

روایتی از امام صادق- علیه السلام- وارد شده و ظهور دارد در اینکه زندانی حق دارد همسرش نزد او باشد و من ندیدم کسی بدان تصریح کرده باشد، جز برخی از معاصران شیعه و عبد الرزاق در مصنّف خود به نقل از برخی فقیهان اهل سنّت و ابن عابدین در ردّ المحتار.

امّا باقی فقیهان در باب قسم (تقسیم مساوی شب‌ها میان زنان) از کتاب «نکاح» موضوعی را ذکر کرده‌اند که از آن چنین مطلبی فهمیده می‌شود و ما به نقل سخن شیخ طوسی در مبسوط و علّامه حلّی در قواعد الاحکام و ابن قدامه در مغنی اکتفا می‌کنیم.

روایت

۱. أخبرنا عبد اللّه، أخبرنا محمد، حدّثنی موسی، قال: حدّثنا أبی، عن أبیه، عن جدّه جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه، عن علی علیه السّلام: إنّ امرأة استعدت علیّا علیه السّلام علی زوجها فأمر علی بحبسه، ذلک؛ لأنّ الزوج لا ینفق علیها إضرارا بها. فقال الزوج: احبسها معی. فقال علی: لک ذلک؛ انطلقی معه لا علیک أحدا؛ «۱»

زنی از علی- علیه السلام- علیه شوهرش کمک خواست. علی- علیه السلام- دستور داد:

شوهر را زندانی کنند؛ زیرا نفقهٔ همسرش را از جهت اضرار به او نمی‌پرداخت. شوهر گفت:

زنم را با من زندانی کن. علی- علیه السلام- فرمود: این هم برای تو، ای زن! با او برو.

گاهی گفته می‌شود: روایت دلالت می‌کند که لازم است مقدّمات ملاقات زندانی با

---

(۱). جعفریات، ص ۱۰۸؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: جعفریات)، ج ۱۳، ص ۴۳۲، ح ۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۰

همسرش ایجاد شود، ولی اصلا چنین دلالتی ندارد؛ زیرا قول امام «لک ذلک» نمی‌خواهد بگوید این حقّ اوست، بلکه احتمالا تفضّلی از جانب امیر المؤمنین- علیه السلام- است و کلیت ندارد. دقت شود.

آری، از این روایت استفاده می‌شود اگر امکان دارد و مسألهٔ مهم‌تری مزاحم آن نباشد ترجیح دارد حاکم اجازه دهد همسرش با او باشد.

البته این روایت شامل زنی که زندانی است نمی‌شود؛ زیرا احتمال دارد حکم اختصاص به مرد زندانی داشته باشد و مورد روایت هم اختصاص دارد به آنجا که مرد، نفقهٔ زن را ندهد یا در مورد هر نوع نفقه یا هر نوع بدهی است یا آنجا که شخص از پرداخت بدهی خودداری می‌کند، اگر نگوییم در این مورد لازم است با او سخت‌گیری شود و همراه بودن زن با آن منافات دارد.

همچنین این حکم شامل آن زندانی که ازدواج نکرده و در زندان می‌خواهد ازدواج کند، نمی‌شود؛ زیرا احتمال دارد حکم، مخصوص مرد ازدواج کرده باشد.

نتیجهٔ بحث اینکه، موارد، مختلف است گاهی مورد حکم، کسی است که لازم است در زندان به او سخت‌گیری شود در اینجا مشکل است بگوییم: حق دارد زنش همراهش باشد چون با سخت‌گیری منافات دارد.

البته فقها این مسأله یا مشابه آن را در باب قسم (تقسیم مساوی شب‌ها برای زن‌ها) و نشوز از کتاب «نکاح» ذکر کرده‌اند.

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ طوسی: اگر شخصی که چهار زن دارد در جایی زندانی باشد و زن‌ها به او دسترسی نداشته باشند و در حال آزادی برای هر یک شبی قرار داده باشد واجب است همچنان برای بقیه رعایت کند، چون حقّ آن‌هاست و در صورت قدرت، بر زنان واجب است حقّ خود را ادا کنند و اگر شب‌ها را تقسیم نکرده باشد و یکی را بخواند و شبی نزد او بماند واجب است آن شب را در حقّ همهٔ آن‌ها قضا کند؛ چون هر یک حقّ یک شب را دارند و هر وقت توانستند ادا کنند واجب می‌شود و اگر یکی را بخواند و او خودداری کند حقّ نفقه و سهم شب و مسکن از او ساقط می‌شود؛ زیرا ناشزه است. «۱»

---

(۱). مبسوط، ج ۴، ص ۳۳۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۱

۲. علّامه حلّی: اگر پیش از اینکه شب‌ها را تقسیم کند، زندانی شد و یکی را خواست بر او واجب است بقیه را بخواهد و هر زنی

خودداری کرد حقّش ساقط می‌شود. «۱»

۳. ولایهٔ الفقیه: از امور مهمی که باید رعایت شود ایجاد شرایطی است که زندانی و همسرش با هم ملاقات کنند و بتوانند با هم خلوت کنند؛ چون نیاز جنسی از مهم‌ترین نیازهاست و فاصلهٔ زیاد میان آنان غالبا باعث مسائلی می‌شود که نه عقل می‌پسندد و نه شرع و گاهی باعث جدایی و متلاشی شدن زندگی خانوادگی می‌شود. «۲»

نظر نگارنده: چنین برمی‌آید که این حقّ مرد است و بحثی در آن نیست. از این رو، بحث قسم (تقسیم شب‌ها میان زنان متعدد) را پیش کشیده‌اند و فتوا داده‌اند واجب است همسر با مرد موافقت کند وگرنه ناشزه محسوب می‌شود و شاید دلیل آن، یکی اطلاقات ادلّه و دیگر استصحاب حقّ پیش از حبس و معارض نداشتن این دو (اطلاق و اصل) باشد.

آری، اگر زندانی شدن به جهت ارتداد ملی باشد چنین حقّی را ندارد؛ زیرا مرتد ملی محکوم به کفر است و زوجه، دیگر حقّ تمکین ندارد. دقت شود، چون «قسم» حق زن است یا لااقل مشترک بین هر دو. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۱. مصنّف ...: عمر بن عبد العزیز دربارهٔ آن نوشت: اگر کسی را زخمی کرده زخمی‌اش کنید و اگر کسی را کشته بکشیدش وگرنه او را به زندان بسپرید و اهل او را نزدیک به او قرار دهید تا از رأی ناپسندش توبه کند. «۴»

۲. ابن قدامه: اگر زوج زندانی شود و بخواهد تساوی میان زنانش برقرار کند و هر یک را در شب خویش بخواند باید از او اطاعت کنند در صورتی که زندان از نظر مسکن در شأن آنان باشد وگرنه لازم نیست دعوت او را اجابت کنند؛ زیرا برای آنان نقص است. امّا اگر از او اطاعت کردند باید عدالت را میان ایشان رعایت کند و همه را دعوت کند همانند وقتی که در زندان نبود. «۵»

---

(۱). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۴۷.

(۲). ج ۲، ص ۴۷۰.

(۳). مسالک الافهام، ج ۸، ص ۳۰۸.

(۴). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۱۸، ح ۱۸۵۷۶.

(۵). مغنی، ج ۷، ص ۳۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۲

۳. ابن عابدین: در نهر آمده است: اگر مرد به جماع احتیاج پیدا کرد همسر یا کنیزش وارد زندان می‌شوند، اگر جای مناسبی در زندان باشد. همین دلیل بر این است که اگر زن شاکی باشد با مرد زندانی نمی‌شود که ظاهرا چنین باشد. «۱»

۴. منهاج الطالبین: زوجه‌اش با آن مرد حبس نمی‌شود اگر زوجه او را حبس کرده باشد. «۲»

۵. خطیب: از ابو حنیفه نقل شده: از جماع منع می‌شود. «۳»

---

(۱). ردّ المحتار، ج ۴، ص ۳۱۴؛ نک: منهاج الطالبین، ج ۴، ص ۳۴۵.

(۲). ج ۴، ص ۳۴۵.

(۳). فتاوی الغیاثیه، ص ۱۶۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۳

فصل هشتم آیا شخص مریض یا اجیر حبس می‌شود؟

اشاره

برخی از فقیهان شیعه- رضوان اللّه علیهم- فتوا داده‌اند جایز نیست بدهکار مریض یا اجیر زندانی شود به دلیل قاعدۀ «نفی ضرر» و قاعدۀ «نفی حرج» چنان که در مهذّب الاحکام، عروۀ الوثقی و تحریر الوسیله آمده است.

از اهل سنّت هم، آن طور که در حاشیۀ جمل و حاشیۀ اختیار آمده است، چنین نظری داده شده البته در حاشیۀ اختیار حکم را مقیّد کرده به مریضی که پرستار ندارد:

آرای فقیهان شیعه

۱. آیۀ اللّه سیّد محمد کاظم یزدی: اگر بدهکار مریضی باشد که زندان برای او زیان دارد، جواز حبس وی مشکل است چنان که اگر مانع دیگری داشته باشد؛ مثلا اجیر دیگری باشد یا امر واجبی به گردن او باشد که حبس با آن منافات داشته باشد. «۱»

۲. امام خمینی: اگر بدهکار مریضی باشد که حبس برای او زیان دارد یا اینکه پیش از حکم حبس، اجیر دیگری شده باشد ظاهرا حبس او جایز نباشد. «۲»

۳. آیۀ اللّه سبزواری: اگر حبس برای معسر زیان داشته باشد یا پیش از محکومیت، اجیر دیگری شده باشد، حبس او جایز نیست به جهت قاعدۀ نفی ضرر و نفی حرج. «۳»

۴. قضاء و شهاده (در بحث بدهی): اگر محکوم علیه مریض باشد و حبس برای او

---

(۱). عروۀ الوثقی، ج ۳، ص ۵۶، مسألۀ ۱۲.

(۲). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۷۵، مسألۀ ۹.

(۳). مهذّب الاحکام، ج ۲۷، ص ۹۰، مسألۀ ۱۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۴

زیان داشته باشد یا زنی باشد که برای عفت او ضرر داشته باشد، زندانی نمی‌شود؛ زیرا در صحیح غیاث، اطلاقی وجود ندارد و این حکم در هر موردی که مانعی مهم‌تر از تحصیل مالی باشد، جاری می‌شود. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۵. شیخ سلیمان جمل: اگر زندانی اجیر شده باشد که شخصا کاری انجام دهد و در زندان امکان آن نباشد، حبس او ممنوع است. «۲»

۶. ابو دقیقه (در شرح بر اختیار): اگر زندانی مریض شد در صورتی که کسی را دارد که در زندان پرستاری‌اش کند آزاد نمی‌شود وگرنه آزاد می‌شود تا هلاک نشود. «۳»

۷. خطیب: اگر در زندان مریض شود و مرض او را از پا بیندازد و کسی نباشد که او را خدمت کند، از زندان بیرون آورده می‌شود. این چنین از محمد روایت شده است، گفت:

این، زمانی است که غالبا بیم هلاک می‌رود و فتوا بر اساس آن است. «۴»

نظر نگارنده: اوّلا- ظاهر سخن آیۀ اللّه سیّد کاظم یزدی، امام خمینی و آیۀ اللّه سبزواری این است که حکم اختصاص دارد به

زنـدانی بـدهکار نه هر زنـدانی. بنابراین، هیـچ کس فتوا نـداده اگر زندان برای دیگر زندانیان زیان‌بار باشد، حبس جایز نیست؛ مثل کسـی که شخصـی را نگه‌داشته تا دیگری او را بکشد و مثل مرتد ملی و مثل مرتده و مثل کسی که دستور قتل داده است و ... مگر اینکه گفته شود: این موارد از نظر موضوع با آن مورد فرق دارد یا این که گفته شود: زنـدان برای زنـدانی بـدهکار، تعزیر است ولی برای دسته‌های دیگر حدّ است.

ثانیـا: اگر این حبس برای مجـازات بوده و یکی از اقسام تعزیر باشـد، چنان که سیّد عاملی در مفتاح الکرامه «۵» بدان تصریح کرده است چه دلیلی دارد که برای بیمـاری، ترک شـود خصوصـا بـا وجـود اطلاقـات ادلّهٔ حبس و نبـودن دلیلی که آن‌هـا را قیـد بزنـد و همچنین مستلزم تعطیل حدود و تعزیرات می‌شود علاوه بر آن این کار موجب ضرر برای صاحب حق، یعنی بستانکار است.

---

(۱). ص ۵۷، مسألهٔ ۸.

(۲). شرح الجمل علی شرح المنهج، ج ۵، ص ۳۴۶.

(۳). اختیار، ج ۲، ص ۹۱.

(۴). فتاوی الغیاثیه، ص ۱۶۷.

(۵). ج ۱۰، ص ۸۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۵

ولی از فتوای ایشان برمی‌آید که به قاعدهٔ «نفی ضـرر» و قاعدهٔ «نفی حرج» اسـتناد جسـته‌اند، چنان که سیّد سبزواری به این دو دلیل، تصریح کرده است یا به استناد ترس از این که زندانی از بین برود. «۱» امّا اگر ترس از بین رفتن به واسطهٔ بیماری نباشد یا بشود او را در زندان معالجه کرد موضوع فتوای این دسته از عالمان منتفی می‌شود.

امّـا دربـارهٔ حبس اجیر اینکه اسـتدلال کنیم بـاعث زیـان او می‌شود عـدم حبس او هم موجب ضـرر بسـتانکار می‌شود و ظاهرا فتوای عالمان به مورد حبس بدهکار توجه دارد نه دیگران.

در هر صورت دلیل خاصّـِی نـداریم که حبس مریض و اجیر جایز نباشد. آری، واجب است ملاحظهٔ مقتضای بیماری و اجیر بودن او بشود، در صورتی که با حقّ اهمّ دیگری مزاحمت پیدا نکند.

---

(۱). نک: شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۵۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۶

فصل نهم مخارج معالجات زندانی به عهدهٔ کیست؟

اگر در زندان مریض شود چه کسی متکفل خرج زندانی مریض می‌شود؟

آیا بر عهدهٔ خود اوست یا از بیت المال باید پرداخت شود؟

فقیهـان مـا به این فرع، ضـمن بیمـاری کسـی که حـد خورده، پرداخته‌انـد و در مورد متکفـل و مسئول این خرج اختلاف کرده‌انـد: احتمـال دارد بگوییم: خود شـخص حـد خورده بایـد هزینه را بپردازد؛ چون خود او مسبب اصـلی گرفتـاری‌اش است و امکـان دارد بگوییم: بر عهدهٔ بیت المال است؛ زیرا او بر اثر حد مریض شده است.

آیهٔ اللّه سبزواری می‌گوید: آیا بر حاکم شـرعی است که به مداوای شخص حد خورده، که بر اثر حد مریض شده، بپردازد یا نه؟ دو وجه است.

در شرح می گوید: چون این بیماری بر اثر جاری شدن حکم شرعی به وجود آمده، پس باید هزینهٔ درمان از بیت المال باشد که برای مصالح مسلمانان مهیا شده و این مورد هم از آن موارد است.

یا چون سبب اصلی خود شخص بوده، بیماری هم از پی‌آمدهای کار اوست، پس نه حاکم شرع ضامن است و نه بیت المال. آری، اگر بیماری از لوازم اجرای حدّ است، مانند جراحتی که بر اثر بریدن به وجود می‌آید هزینهٔ آن باید از بیت المال پرداخت شود؛ به دلیل گفتهٔ حضرت علی- علیه السلام-: «فداو کلومهم؛ زخم‌های ایشان را مداوا کن» و آنچه از نبی مکرم: «اذهبوا فاقطعوه ثم احسموه؛ بروید آن را ببرید آن‌گاه با داغ کردن برای بند آوردن خون معالجه‌اش کنید» و روایات دیگری که، وارد شده است.

ولی از سخن امام علی- علیه السلام-: «فأحسن القیام علیهم، فإذا برءوا فأعلمنی؛ از

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۷

آنان خوب مراقبت کن و چون بهبود یافتند مرا آگاه گردان» و نیز فرمایش دیگر آن حضرت:

«و أمر بأیدیهم أن تعالج فأطعمهم السمن و العسل و اللحم حتی برءوا؛ و فرمان داد که آنان معالجه شوند پس به آنان روغن و عسل و گوشت خوراند، تا بهبود یافتند» استفاده می‌شود که مقتضای امتنان و سهولت شرعی این است که هزینه از بیت المال باشد. خدا آگاه است. «۱»

نظر نگارنده: اگر بگوییم: نفقهٔ زندانی، چه فقیر باشد و چه نباشد، بر عهدهٔ بیت المال است و هزینه‌های معالجه نیز از نفقه حساب می‌شود، امر روشنی است، جز اینکه بین زندانیان از سارق و غیر سارق فرق است.

---

(۱). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۱۰۶. این بحث جزء استدراکاتی است که در متن عربی کتاب نیامده است.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۸

فصل دهم حقّ جداسازی زنان از مردان در زندان

اشاره

برخی عقیده دارند: واجب است در زندان، زنان از مردان جدا شوند؛ در حالی که دلیل خاصّی در این مورد نداریم. آری، از پیامبر نقل شده است که زنان اسیر را زندانی می‌کرد و در بعضی از نصوص آمده که زنان را در چاردیواری کنار مسجد، زندانی می‌کرد. می‌شود برای این موضوع به این ادلّه استیناس کرد: یکی روایاتی که دلالت می‌کند خلوت با اجنبیه «۱» حرام است و دیگر روایاتی که دلالت می‌کند نماز در مکانی که شخص ثالثی نمی‌تواند وارد شود برای مرد و زن بیگانه، اشکال دارد که بعضی استفادهٔ حرمت نماز «۲» و بعضی استفادهٔ بطلان نماز «۳» از آن کرده‌اند. سوم روایاتی که در کتب اهل سنّت است و از رفتن زن به حج نهی می‌کند، مگر اینکه همراه او محرمی باشد. «۴» از این رو، برخی فتوا به وجوب جدایی زن و مرد و بعضی فتوا به استحباب آن داده‌اند، چنان که از سرخسی در مبسوط و از ابن عابدین در ردّ المحتار فهمیده می‌شود.

---

(۱). نک: وسائل الشیعهٔ، ج ۱۳، ص ۲۸۰، ح ۱ و ج ۱۴، ص ۱۳۳، باب «عدم جواز خلوهٔ الرجل بالمرأهٔ الأجنبیهٔ» ح ۱- ۳؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۶ و ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۷۸۸؛ جعفریات، ص ۹۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۵؛ باب «عدم جواز خلوهٔ الرجل بالأجنبیهٔ» ح ۱- ۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۲ و ج ۳، ص ۳۳۹.

(۲). نک: امام خمینی، توضیح المسائل، ص ۱۴۴، مسألهٔ ۸۸۹؛ آقای خوئی، توضیح المسائل، ص ۱۵۲، مسألهٔ ۸۹۸؛ آقای

گلپایگانی، توضیح المسائل، ص ۱۷۲؛ مسألهٔ ۸۹۸.

(۳). نـک: امـام خمینی، توضـیح المسائـل، ص ۱۴۴، مسألـهٔ ۸۸۹؛ آقـای خـوئی، توضـیح المسائـل، ص ۱۵۲، مسألـهٔ ۸۹۸؛ آقای گلپایگانی، توضیح المسائل، ص ۱۷۲؛ مسألهٔ ۸۹۸.

(۴). کنز العمّال، ج ۶، ص ۷۲۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۴۹

نصوص تاریخی

۱. ابن هشام: در مورد عدی بن حاتم می‌نویسد ... سوارانی از جانب رسول اللّه در پی من می‌آمدند که در آن میان دختر حاتم اسیر شـد. وی را همراه دیگر زنان اسـیر از قبیلهٔ طی نزد پیامبر آوردند، در حالی که خبر فرار من به شام به آن حضـرت رسـیده بود. دختر حاتم را در چاردیواری کنار مسجد، که جای اسیران زن بود، حبس کردند. «۱»

۲. در تراتیب الاداریه آمده است: زندان زنان ...: دختر حاتم را در چاردیواری حصـیری در کنار مسـجد، که زنان را در آن زندانی می کردند، قرار دادند. «۲»

آرای فقیهان شیعه و سنی

۱. ولایـهٔ الفقیه: شـکی نیست که لازم است در زندان‌های اسـلامی موازین شـرع و در برنامه‌های آن هدف‌های اصـلاحی و اسـلامی مورد نظر قرار گیرد و مسلّما اختلاط مرد و زن در مکان خلوتی مثل زندان، موجب فساد خواهد شد. «۳»

۲. سرخسی: سزاوار است زندان زنان بدهکار جدا باشد و مرد در میان آنان نباشد که منجر به فتنه شود. «۴»

۳. ابن عابدین: برای زنان به جهت دفع فتنه زندان جداگانه‌ای قرار داده می‌شود. «۵»

۴. سیوطی: اوّلین کسی که زنان را به همراه مردان در یک بند قرار داد...

ضحاک بن قیس بود. «۶»

نظر نگارنده: حجاج بن یوسف ثقفی نیز از او پیروی کرد. «۷»

از چیزهایی که لزوم جداسازی زندان زنان را تأیید می کند فتوای فقیهان به کراهت اختلاط زنان و مردان است چنان که سیّد یزدی فتوا می‌دهد «۸» و بعضی از معاصران «۹» برای

---

(۱). سیرهٔ النبویه، ج ۴، ص ۲۲۵.

(۲). ج ۱، ص ۳۰۰.

(۳). ج ۲، ص ۴۵۵.

(۴). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۰.

(۵). ردّ المحتار، ج ۴، ص ۳۲۸ و ۳۴۷.

(۶). الوسائل إلی مسامرهٔ الاوائل، ص ۱۲۵؛ نک: شرح حال او در: اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۷.

(۷). نک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۵۲؛ ابن عساکر، تهذیب، ج ۴، ص ۸۰؛ مستطرف، ج ۱، ص ۶۶.

(۸). العروهٔ الوثقی، ص ۶۲۷، مسألهٔ ۴۹، «نکاح».

(۹). نک: مستمسک عروهٔ الوثقی، ج ۱۶، ص ۵۴؛ مستند عروهٔ الوثقی، ج ۱، ص ۱۱۵، «نکاح».

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۰

کراهت استدلال کرده‌اند به روایت معتبر غیاث بن ابراهیم از امام صادق- علیه السلام- از امیر المؤمنین- علیه السلام- که فرمود: ای اهل عراق! به من رسیده که زنان شما در راه تنشان به مردان می‌خورد آیا حیا نمی‌کنید! «۱»

همچنین روایت مرسل کلینی و خبر محمد بن شریح و روایت موثق یونس بن یعقوب چنین مفادی دارند. «۲»

از مجموع این روایات و فتاوی استفاده می‌شود که مذاق شرع به اختلاط زن و مرد و خلوت با زن اجنبی راضی نیست، حتی اگر در حال عبادت باشند، تا چه رسد به اینکه از خانواده و از همسر دور باشند.

هرچند از کلام ابن ادریس غیر از این معنا به نظر می‌رسد:

وی در کتاب قضاء، در باب چگونگی استحلاف (سوگند دادن) فرمود: اگر زن از ادای حقی که به گردن دارد خودداری کند حکم او همانند حکم مرد است. پس برای قاضی شرع جایز است او را در همان موضعی که مرد را زندانی می‌کند حبس کند. «۳» دقت شود.

---

(۱). نک: وسائل الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۱۷۴، باب ۱۳۲ «مقدّمات نکاح».

(۲). نک: همان.

(۳). سرائر، ج ۲، ص ۱۸۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۱

فصل یازدهم جداسازی نوجوانان از سالمندان و مسلمانان از غیر مسلمانان

اشاره

سزاوار و بلکه لازم است جداسازی نوجوانان از سالمندان و جداسازی مسلمانان از کافران و ذمّیان و جداسازی زندانیان بدهکار از زندانیان قاتل، سارق و زناکار و جداسازی کسی که برای ایلاء یا ظهار زندانی شده از زندانی محارب؛ همهٔ این‌ها به جهت دفع مفاسد است.

از روایاتی که لزوم جداسازی کافران از مسلمانان، بلکه مؤمنان از دیگران را تأیید می‌کند، سخن امام صادق- علیه السلام- است در مورد کسی که موی سر زنی را از بین برده می‌فرماید: «و در زندان مسلمانان زندانی می‌شود و در نقلی دیگر: زندان مؤمنان.» که مرجع این حدیث در بحث «آزار جسمی» گذشت. مراجعه شود.

نظریّات عالمان

۱. ولایهٔ الفقیه ...: پس لازم است برای هر صنفی از اینان و هر صنفی از این مجرمان مکان خاص جداگانه‌ای ترتیب داده شود تا کار آنان به فساد نکشد. از اینجا روشن می‌شود که واجب است زندان جوانان ساده‌دل نیز از زندان منحرفان فکری، که راه باطل اختیار کرده‌اند، جدا شود؛ زیرا احتمال تأثیرپذیری بر اثر معاشرت مستمر می‌رود و زندانی که هدف از آن اصلاح‌گری بوده تبدیل به مرکز فساد می‌شود. «۱»

---

(۱). ج ۲، ص ۴۵۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۲

۲. احکام السجون: ابن عابدین تصریح کرده است که جداسازی نوجوانان از سالمندان ضرورت دارد. «۱»

نظر نگارنده: بحثی در کبرای مسأله نیست؛ یعنی در صورت خوف مفسده، جداسازی نوجوانان لازم است. ولی بحث در وقوع حبس صغیر است؛ یعنی آیا نوجوانان زندانی می‌شوند؟ ما در این کتاب به موارد آن اشاره کردیم و اکنون بعضی از آن موارد:

۱. حبس اطفال اهل بغی، چنان که علّامه حلّی در قواعد الاحکام «۲» و سیّد عاملی در مفتاح الکرامه «۳» آورده‌اند.

۲. حبس فرزندان نوجوان کفّار، در صورتی که خود مدّعی انبات (روییدن موی زهار) باشند که در فصل «دشمنان دولت» گذشت.

۳. حبس قاتل غیر بالغ، چنان که از سخن علّامه در مختلف الشیعة «۴» و مجلسی اوّل در روضة المتقین «۵» به نظر می‌آید.

۴. حبس برای تأدیب، چنان که از سرخسی و حموی از اهل سنّت نقل شده است؛ ولی از نظر ما تأدیب به کمتر از ده تازیانه زدن است [به سخنان فقیهان توجه کنید]:

الف) قاضی ابن برّاج: اگر مملوك یا بچه، خطایی مرتکب شد با پنج- شش تازیانه، تأدیب می‌شود و بیشتر نمی‌شود. «۶»

ب) شهید اوّل می‌گوید: در تأدیب بچه از ده تازیانه بیشتر زده نمی‌شود. «۷»

ج) آیة اللّه سبزواری در حدّ محارب فرمودند: حاکم شرع می‌تواند کودکان را با زندانی کردن و یا زدن تعزیر کند، البته هرگونه که مصلحت ایجاب کند. «۸»

د) سرخسی گوید: امّا بچه زندانی نمی‌شود، مگر برای تأدیب؛ زیرا او مورد خطاب نیست. «۹»

---

(۱). (به نقل از: درّ المختار، ج ۴، ص ۳۴۷ و ۳۲۸)، ص ۱۰۱.

(۲). ج ۲، ص ۲۱۱.

(۳). ج ۱۰، ص ۱۰۶.

(۴). ج ۹، ص ۳۳۱، مسألة ۳۰. زیرا علّامه عبارت: «و یستودع العبد السجن؛ بنده در زندان قرار داده می‌شود» را بر کوچکی بنده حمل کرده است.

(۵). ج ۱۰، ص ۳۵۳.

(۶). مهذّب، ج ۲، ص ۵۵۲.

(۷). روضة البهیّه، ج ۹، ص ۱۹۳.

(۸). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۱۲۲.

(۹). مبسوط، ج ۲۰، ص ۹۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۳

ه) حموی در باب احکام طفل گوید: به عنوان تأدیب، تعزیر می‌شود و همچنین به عنوان تأدیب زندانی می‌شود نه به عنوان عقوبت. «۱»

و) ابن عابدین: در محیط آمده است: بچه‌ای که تاجر است برای تأدیب نه جهت عقوبت زندانی می‌شود تا حق مردم را تأخیر نیندازد؛ زیرا بچه تأدیب می‌شود تا از کارهای زشت دست بردارد. «۲»

---

(۱). غمر عیون البصائر، ورقة ۲۲۸ (بنا به نقل از: احکام السجون، ص ۱۰۱).

(۲). ردّ المحتار، ج ۴، ص ۳۴۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۴

فصل دوازدهم حقّ اشتغال برای زندانی

در مورد اشتغال زندانی، نصی از هیچ‌یک از دو فرقه نیافتیم، ولی گاهی چنین مطرح می‌شود که آیا جایز است یا واجب است که دولت به زندانی کار بدهد و گاهی بدین صورت مطرح می‌شود که آیا این حقّ زندانی است که هر وقت خواست از دولت کار بخواهد؟

در مورد اوّل، بحثی در حسن عقلی آن نمی‌باشد و شکی نیست که تعاون بر نیکی است؛ زیرا زندانی با اشتغال به کار از مفاسد بیکاری در زندان، رهایی می‌یابد گرچه این دلیل نمی‌تواند وجوب شرعی را اثبات کند.

امّا در مورد دوم، اطلاقاتی که دلالت می‌کند بر تشویق به کار و ناپسند بودن تنبلی و بیکاری «۱»، اجمالا مشروع بودن کار و ایجاد اشتغال را اثبات می‌کند. ولی این غیر از به کار گرفتن زندانیان در اعمال شاقه- که یکی از کیفرهای اصلی است- می‌باشد. چنان که دربارهٔ زن مرتد وارد شده؛ زیرا این نوع تعزیر و شکنجه برای اوست و نمی‌شود به آن در اینجا استدلال کرد. اگر چنین باشد معنایش این می‌شود جایز است همهٔ زندانیان را با به کار گرفتن تعزیر کرد و همچنین مبحث اینجا غیر از این است که بدهکار را تسلیم بستانکاران کنیم تا برایشان کار کند چنان که روایت شده است: علی- علیه السلام- بدهکار را زندانی می‌کرد و اگر مالی داشت به بستانکاران می‌داد و اگر مالی نداشت او را تحویل آنان می‌داد و می‌گفت: اگر خواستید او را به مزدوری بفرستید و اگر خواستید او را به کار بگیرید [تا جبران بدهی‌اش بشود]. «۲»

---

(۱). نک: وسائل الشیعهٔ، ج ۱۲، ص ۵۱، ۵۲، «مقدّمات التجارهٔ».

(۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۰، ح ۴۵؛ نک: بحث «الملتوی عن أداء الدین».

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۵

زیرا این، ایجاد اشتغال در زندان به حساب نمی‌آید؛ چون پس از فرض اینکه او معسر است معنا ندارد زندانی شود؛ اضافه بر اینکه سند این روایت هم ضعیف است چنان که از ابن ادریس، علّامه مجلسی و شیخ حرّ عاملی نقل شده است و بعضی آن را برای اینکه حدیث مخالف کتاب و سنّت است رد کرده‌اند.

همین‌طور استدلال به اطلاقاتی که دربارهٔ وجوب نفقهٔ خانواده و فرزندان وارد شده است، برای لزوم حقّ ایجاد شغل در زندان یا خارج زندان، مفید نیست؛ زیرا نهایت افادهٔ این اطلاقات این است که دولت نباید جلو اشتغال و کار او را بگیرد آن هم در صورتی که از زندانیانی نباشد که لازم است در تنگنا قرار گیرد و کار، با این سخت‌گیری منافات نداشته باشد. پس این اطلاقات نه حقّی را بر دولت اثبات می‌کند و نه واجب می‌گرداند که کار یا مقدّمات آن را برای زندانی تهیه کند.

چنان که با این گفتهٔ برخی از فقیهان- رضوان اللّه علیهم- دربارهٔ زندانی ابد که «نفقهٔ زندانی به گردن خود اوست» نمی‌شود برای لزوم حقّ اشتغال، استدلال کرد؛ زیرا اوّلا: با فتوای جمعی از فقیهان که می‌گویند: نفقهٔ او در صورتی که فقیر باشد- یا بدون این شرط- بر عهدهٔ بیت المال است و نگفته‌اند در صورتی که قادر بر کسب نباشد و ثانیا: اینکه نفقه‌اش بر گردن خودش باشد ملازم با اشتغال نیست؛ چون ممکن است دارا باشد و خودش خرج کند و ثالثا: فرض کنید حکم زندانی ابد چنین باشد چه دلیلی دارید حکم به غیر ابد هم سرایت کند؟ مگر با تنقیح مناط که آن هم، چنان که ملاحظه می‌کنید دارای اشکال است.

یکی از دانشمندان در اینجا استدلالی کرده است که ربطی به مورد بحث ندارد. «۱»

آری، خطیب گفته است: آیا از کسب منع می‌شود؟ مشایخ در این امر اختلاف کرده‌اند. قول صحیح‌تر آن است که منع می‌شود. «۲»

(۱). نک: احکام السجون، ص ۱۱۴.

(۲). فتاوی الغیاثیه، ص ۱۶۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۶

فصل سیزدهم حقّ نفقهٔ زندانی

اشاره

روایات دلالت دارند بر اینکه نفقهٔ زندانی از بیت المال است، ولی بیشتر این روایات دربارهٔ کسی است که برای بار سوم سرقت کرده است.

بعضی روایات هم مربوط است به حبس ابدی‌ها در صورتی که یکی از این سه دسته باشند:

الف) کسی که شخصی را نگه می‌دارد تا دیگری او را بکشد؛

ب) زن مرتد؛

ج) سارق.

برخی دیگر مربوط است به همهٔ حبس ابدی‌ها، ولی فقط در مورد اطعام نه سایر مخارج.

فقیهان شیعه فرق گذاشته‌اند میان فقیر و غنی و حکم را به دزد اختصاص داده‌اند؛ مانند سیّد در ریاض المسائل، فاضل هندی در کشف اللثام، سیّد یزدی در عروهٔ الوثقی، مامقانی در مناهج المتقین، امام خمینی در تحریر الوسیله و مرحوم والد بزرگوارم در ذخیرهٔ الصالحین، و بعضی مثل سیّد خوئی تفصیل نداده‌اند.

افرادی از اهل سنّت و شیعه تفصیل‌های دیگری مثلا از نظر توانایی و نوع جرم قائل شده‌اند، چنان که در مستند الشیعهٔ نراقی و قضاء کنی از علمای شیعه و در مبسوط، خراج، عیون الازهار و غیره از علمای سنی آمده است.

روایات و آثار

۱. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن حمّاد، عن الحلبی، قال: سألت أبا

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۷

عبد اللّه علیه السّلام ... إلی أن قال: و یقطع الید و الرجل ثم لا یقطع بعد و لکن إن عاد حبس و أنفق علیه من بیت مال المسلمین؛ «۱»

حلبی گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم ...: تا اینکه فرمود: دست و پا قطع می‌شود و پس از آن دیگر قطع نمی‌شود. ولی اگر باز دزدی کرد زندانی می‌شود و از بیت المال مسلمانان به او نفقه می‌دهند.

مجلسی در مرآهٔ العقول روایت را حسن نامیده است. «۲»

۲. عدهٔ من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن النضر بن سوید، عن القاسم، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: سألته عن رجل سرق؟ فقال: سمعت أبی یقول: أتی علی علیه السّلام فی زمانه برجل قد سرق فقطع یده ثم أتی به ثانیهٔ فقطع رجله من خلاف ثم أتی به ثالثهٔ فخلّده فی السجن و أنفق علیه من بیت مال المسلمین، و قال: هکذا یصنع رسول اللّه لا أخالفه؛ «۳»

قاسم گفت: از امام صادق- علیه السلام- دربارهٔ مردی که دزدی کرده بود پرسیدم، فرمود: از پدرم شنیدم که می‌گفت: در زمان

علی- علیه السلام- شخصی را نزد آن حضرت آوردند که دزدی کرده بود دستش را قطع کرد بار دوم او را آوردند پای او را بر عکس قطع کرد بار سوم نزد آن حضرت آوردند او را زندان ابد کرد و از بیت المال به او خرجی داد و فرمود: پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- چنین کرد، من خلاف آن حضرت نمی‌کنم.

مجلسی این حدیث را در مرآة العقول آورده و گفته است: مجهول است «۴».

شیخ آن را در تهذیب الاحکام «۵» آورده و در سندش به جای «قاسم»، «ابی القاسم» است.

مجلسی اوّل می‌گوید: ظاهرا وی معاویة بن عمّار است. «۶»

نظر نگارنده: اینکه گفته می‌شود: روایت ضعیف است به جهت قاسم بن سلیمان که فردی غیر معلوم الحال است در جواب می‌گوییم: وی در اسناد کامل الزیارات واقع شده

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۲۴، ح ۱۰؛ تهذیب الاحکام (به نقل از: کافی)، ج ۱۰، ص ۱۰۷، ح ۳۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴۹۴، ح ۷.

(۲). ج ۲۳، ص ۳۴۶.

(۳). کافی، ج ۷، ص ۲۲۳، ح ۵؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۹۳، ح ۳.

(۴). ج ۲۳، ص ۳۴۵.

(۵). ج ۱۰، ص ۱۰۴، ح ۲۲.

(۶). روضة المتقین، ج ۱۰، ص ۱۸۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۸

است و قبول و عدم قبول آن بر مبنایی «۱» است که در مورد روات کامل الزیارات اظهار شده است.

دیگر اینکه گفته می‌شود: کاری که حضرت امیر- علیه السلام- انجام داده واقعهٔ خاصّی بوده و شاید آن شخص، فقیر و غیر متمکن بوده است و این نمی‌تواند دلیل باشد که نفقه دادن از طرف بیت المال به هر زندانی واجب باشد. در جواب می‌گوییم: چون روایت در مقام پاسخ از حکم دزد آمده است می‌فهماند که قاعده‌ای کلی است.

۳. محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن صفوان بن یحیی، عن شعیب، عن أبی بصیر، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: قطع رجل السارق بعد قطع الید، ثم لا یقطع بعد، فإن عاد حبس فی السجن و أنفق علیه من بیت مال المسلمین؛ «۲»

از امام صادق- علیه السلام- روایت است که فرمود: قطع پای دزد پس از قطع دستش می‌باشد و پس از قطع پا، دیگر عضوی قطع نمی‌شود. پس اگر باز دزدی کرد زندانی می‌شود و از بیت المال مسلمانان به او خرجی داده می‌شود.

مجلسی روایت را آورده و گفته است صحیح است. «۳»

۴. و قال الصادق علیه السّلام: کان أمیر المؤمنین علیه السّلام إذا سرق الرجل أوّلا قطع یمینه، فإن عاد قطع رجله الیسری، فإن عاد ثالثة خلّده السجن و أنفق علیه من بیت المال؛ «۴»

امام صادق- علیه السلام- می‌فرماید: اگر دزدی برای اوّلین بار دزدی کرده بود امیر المؤمنین- علیه السلام- دست راستش را قطع می‌کرد اگر بار دوم دزدی می‌کرد پای چپش را قطع می‌کرد و اگر بار سوم سرقت می‌کرد او را حبس ابد می‌کرد و از بیت المال به او نفقه می‌داد.

در مقنع «۵» نیز این حدیث آمده است.

۵. حدّثنا محمد بن الحسن- رحمه اللّه- قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفّار، عن

(۱). نک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۴؛ ص ۲۲. آیة اللّه خوئی، بنا به آن چه از استادم وحید خراسانی در درس شنیدم، اخیرا از این نظر برگشته است.

(۲). کافی، ج ۷، ص ۲۲۳، ح ۶؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۹۳، ح ۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۰۴، ح ۲۱.

(۳). مرآهٔ العقول، ج ۱۳، ص ۳۴۵.

(۴). من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۵، ح ۱۴؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: من لا یحضره الفقیه)، ج ۱۸، ص ۴۹۳، ح ۶.

(۵). ص ۱۵۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۵۹

العباس بن معروف، عن علی بن مهزیار، عن الحسن بن سعید، عن عثمان بن عیسی، عن سماعهٔ، قال:

سألته عن السارق و قد قطعت یده، فقال: تقطع رجله بعد یده فإن عاد حبس فی السجن و أنفق علیه من بیت مال المسلمین؛ «۱»

سماعه گفت: از او پرسیدم: دزدی که دستش قطع شده حکمش چیست؟ فرمود: پس از دست، پایش قطع می‌شود و اگر باز دزدی کرد زندانی می‌شود و از بیت المال مسلمانان به او نفقه داده می‌شود.

۶. عن أبی جعفر علیه السّلام فی رجل أشلّ الیمین سرق، قال: تقطع یمینه شلّاء کانت أو صحیحهٔ، فإن عاد فسرق قطعت رجله الیسری، فإن عاد خلّد فی السجن و أجری علیه طعامه من بیت مال المسلمین یکفّ عن الناس شرّه؛ «۲»

امام باقر- علیه السلام- در مورد دزدی که دست راستش شل بود فرمود: دست راست او چه سالم باشد و چه معیوب- قطع می‌شود. پس اگر بار دیگر دزدی کند پای چپش قطع می‌شود. اگر بار سوم دزدی کند حبس ابد می‌شود و غذایش از بیت المال داده می‌شود تا مردم از شرّش خلاص شوند.

۷. عن السکونی، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن علی أنّه أتی بسارق فقطع یده ثم أتی به مرّهٔ أخری فقطع رجله الیسری ثم أوتی به ثالثهٔ، فقال: إنی لأستحیی من ربّی أن لا أدع له یدا یأکل بها و یشرب بها و یستنجی بها و رجلا یمشی علیها، فجلده و استودعه السجن و أنفق علیه من بیت المال. «۳»

دزدی را نزد علی- علیه السلام- آوردند دستش را قطع کرد بار دیگر آوردند پای چپش را قطع کرد بار سوم آوردند فرمود: من از پروردگارم حیا می‌کنم که دستی برای او باقی نگذارم تا با آن بخورد و بیاشامد و تطهیر کند و پایی برایش نگذارم که با آن راه برود پس تازیانه‌اش زد و به زندانش سپرد و از بیت المال به او نفقه داد.

۸. کان علی علیه السّلام إذا أتی بالسارق فی الثالثهٔ بعد أن قطع یده و رجله فی المرّتین خلّده فی السجن و أنفق علیه من فیء المسلمین فإن سرق فی السجن قتله؛ «۴»

---

(۱). علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۳۷، ح ۴؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: علل الشرائع)، ج ۱۸، ص ۴۹۶، ح ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۶، ح ۱۶.

(۲). بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۸۴، ح ۱۳، (به نقل از: علل الشرائع).

(۳). تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۰۶، وسائل الشیعهٔ (به نقل از: تفسیر عیّاشی)، ج ۱۸، ص ۴۹۶، ح ۱۶، برهان، ج ۱، ص ۴۷۱، ح ۹؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۹۰، ح ۳۰.

(۴). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۱۶۷۴، مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۲۶، ح ۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۰

وقتی دزدی را بار سوم نزد علی- علیه السلام- می‌آوردند که در دو بار قبلی دست و پایش قطع شده بود او را حبس ابد می‌کرد و

از فىء مسلمانان خرج او مى‌كرد و اگر در زندان دزدى مى‌كرد او را مى‌كشت.

۹. قال جعفر بن محمد عليهما السّلام: قال أبى: و كان أمير المؤمنين عليه السّلام إذا سرق السارق بعد أن يقطع يده و رجله، جلد و حبس فى السجن و أنفق عليه من فىء المسلمين؛ «۱»

امام جعفر صادق- عليه السلام-: پدرم فرمود: وقتى دزدى پس از قطع دست و پايش اگر دزدى مى‌كرد امير المؤمنين- عليه السلام- او را تازيانه مى‌زد و زندانى مى‌كرد و از فىء مسلمانان به او خرجى مى‌داد.

۱۰. أحمد بن محمد، عن عبد اللّه بن سنان، قال: سمعت أبا عبد اللّه عليه السّلام- فى حديث- قال: و تقطع من السارق الرجل بعد اليد، فإن عاد فلا تقطع عليه، و لكن يخلد السجن، و ينفق عليه من بيت المال؛ «۲»

عبد اللّه بن سنان گفت: از امام صادق- عليه السلام- شنيدم ... فرمود: دزد پس از دست، پايش قطع مى‌شود اگر بار سوم دزدى كرد عضوى قطع نمى‌شود، ولى حبس ابد مى‌گردد و از بيت المال به او نفقه داده مى‌شود.

نظر نگارنده: اصل اوّلى اقتضا مى‌كند نفقهٔ زندانى در صورتى كه متمكن باشد بر عهدهٔ خودش باشد يا بر عهدهٔ كسى باشد كه بايد نفقهٔ او را بدهد؛ مانند شوهر، پدر، جدّ پدرى، پسر و مولا.

گاهى با روايت صحيح اوّلى، استدلال مى‌شود كه نفقهٔ زندانى بر عهدهٔ بيت المال است، ولى بر او اشكال مى‌شود كه احتمال دارد آن روايت مخصوص سارق باشد و به ديگر زندانيان سرايت نكند و اگر بگوييم: به ديگران سرايت مى‌كند قدر متيقّن آن است كه تنها شامل حبس ابدى‌ها شود نه بيشتر: - مؤيّد احتمال اختصاص حكم به سارق اين است كه سارق بار سوم، فردى است كه ديگر قادر نيست براى معيشت خود كسب كند، بر خلاف زن مرتد و يا كسى كه شخصى را نگه‌داشته تا قاتل او را بكشد يا...

همچنين روايت‌هاى سوم و چهارم، بلكه همهٔ روايت‌هاى ده‌گانهٔ مذكور بيش از اين دلالت ندارند كه، بيت المال متحمّل نفقهٔ دزد زندانى مى‌شود امّا نسبت به ديگران احتياج به

---

(۱). جعفريات، ص ۱۴۱؛ مستدرك الوسائل (به نقل از: جعفريات)، ج ۱۸، ص ۱۲۵، ح ۲. وافى، ج ۱۵، ص ۴۴۵، ح ۱۵۴۱۵.

(۲). نوادر احمد بن عيسى، ص ۱۵۲، ح ۳۸۹؛ مستدرك وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۱۲۶، ح ۶.

دليل دارد. آرى، روايات ديگرى در مقام است كه مى‌شود با آن براى موضوع استدلال كرد.

استدلال به روايات ديگر

۱. عن أبى عبد اللّه عليه السّلام: من خلّد فى السجن رزق من بيت المال و لا يخلد فى السجن إلّا ثلاثة:

الذى يمسك على الموت؛ و المرأة ترتدّ إلّا أن تتوب؛ و السارق بعد قطع اليد و الرجل؛ «۱»

از امام صادق- عليه السلام- روايت شده: هر كس حبس ابد شود، از بيت المال ارتزاق مى‌شود و فقط سه دسته حبس ابد مى‌شوند: كسى كه ديگرى را نگه مى‌دارد تا بميرد و زنى كه مرتد مى‌شود مگر اينكه توبه كند و كسى كه پس از قطع دست و پا باز دزدى كند.

نظر نگارنده: اين روايت حكم مسأله را صريحا بيان مى‌كند و از نظر دارايى و نادارى و توانايى كار و ناتوانى، قيدى ندارد، ولى از نظر سند ضعيف است و ديگر اينكه اختصاص به حبس ابدى‌ها دارد و سوم اينكه مخصوص سه دسته از زندانيان است گرچه ظاهرا حصر در آن، حصر اضافى است.

۲. عنه [أى محمد بن الحسن الصفار] عن محمد بن الحسين بن أبى الخطّاب عن وهيب بن جعفر، عن أبى عبد اللّه عليه السّلام قال:

سألته عن قول اللّه- عزّ و جل ...-: و قال: إنّ عليّا عليه السّلام كان يطعم من خلد فى السجن من بيت مال المسلمين؛ «۲»

امام صادق- علیه السلام- فرمود ...: علی- علیه السلام- هر کس را که محکوم به حبس ابد بود از بیت المال مسلمانان اطعام می کرد.

نظر نگارنده: این روایت اختصاص به اطعام دارد مگر اینکه گفته شود اطعام همان نفقه دادن است در عین حال روایت اختصاص به محکومین به حبس ابد دارد و در مورد وثاقت «وهیب» جای بحث است. «۳»

۳. أبو يوسف: و لم تزل الخلفاء يا أمير المؤمنين تجرى على أهل السجون ما يقوتهم فى طعامهم و أدمهم و كسوتهم الشتاء و الصيف و أوّل من فعل ذلك على بن أبى طالب- كرّم اللّه وجهه- بالعراق، ثم

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۹، ح ۱۹۱۷؛ مستدرك الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۷، ص ۴۰۳، ح ۴ و ج ۱۸، ص ۱۲۶، ح ۴.

(۲). تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۵۳، ح ۴؛ وسائل الشيعة (به نقل از: تهذيب الاحكام)، ج ۱۱، ص ۶۹، ح ۲؛ جامع احاديث الشيعة، ج ۱۳، ص ۱۷۸، ح ۱.

(۳). ر. ك: معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۱۵، شمارۀ ۱۳۲۰۶، جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۰۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۲

فعله معاوية بالشام، ثم فعل ذلك الخلفاء من بعده؛ «۱»

ابو یوسف: ای امیر مؤمنان «۲»! خلفا همیشه به زندانیان جیرۀ غذایی و لباس زمستانی و تابستانی می‌داده‌اند و اوّلین کسی که این سنّت را گذاشت در عراق علی بن ابی طالب- کرم اللّه وجهه- بود سپس معاویه در شام عمل کرد و خلفای پس از او نیز چنین کردند.

دلالت این روایت در مورد فعل علی بن ابی طالب- علیه السلام- روشن است، ولی بحث در سند است.

۴. حدّثنى إسماعيل بن إبراهيم بن المهاجر، عن عبد الملك بن عمير، قال: كان على بن أبى طالب إذا كان فى القبيلة أو القوم الرجل الداعر حبسه، فإن كان له مال أنفق عليه من ماله، و إن لم يكن له مال أنفق عليه من بيت مال المسلمين، و قال: يحبس عنهم شرّه و ينفق عليه من بيت مالهم؛ «۳»

وقتی در میان قبیله یا قومی فرد شروری بود علی بن ابی طالب او را زندانی می کرد. اگر مالی داشت از مال خودش به او خرجی می‌داد و اگر چیزی نداشت از بیت المال مسلمانان به او خرجی می‌داد و می گفت: شرّش از سر مسلمانان دفع می‌شود و از بیت المال آن‌ها به او نفقه می‌دهند.

«داعر» یعنی آدم بدسرشت و مایۀ فساد. «دعاره» یعنی بداخلاقی.

دلالت این دسته روایات جز اوّلی و دومی بر لزوم نفقه دادن بر همۀ حبس ابدی‌ها مشکل است چه رسد به دیگران. پس اصل در اینجا حاکم است مگر اینکه بگوییم: در غیر ابدی‌ها به طریق اولویت است بدین بیان: اگر ثابت شود نفقۀ ابدی‌ها بر عهدۀ بیت المال است با توجه به اینکه مستلزم صرف هزینۀ گزافی در طول عمر دارد پس اثبات وجوب نفقۀ زندان موقتی‌ها به طریق اولی ممکن است و این استدلال چنان که ملاحظه می کنید صحیح

---

(۱). خراج، ص ۱۴۹.

(۲). مقصود ابو یوسف، عمر بن عبد العزیز اموی است. مرحوم مامقانی دربارۀ او به نقل از شریف رضـی می گوید: ای عمر بن عبد

العزیز، اگر دیده بر جوانی از بنی امیه می‌گریست هرآینه بر تو می‌گریستم.

تو ما را از دشنام و ناسزا پاک گرداندی. از این‌رو، اگر پاداش به تو ممکن بود، پاداشت می‌دادم.

از کارهای او تنها دستور دشنام ندادن به مولا امیر المؤمنین علی- علیه السلام- را، که از بدعت‌های معاویه بود، مورد تقدیر قرار می‌دهیم. از این‌رو، سیّد رضی در مورد او چنین می‌گوید:

یا بن عبد العزیز لو بکت العبر ... ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۸.

البته طبق بعضی از روایات ما، وی در زمین ممدوح و در آسمان‌ها مطرود است. نک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۴۵؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۲۰۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۴۲؛ سفینهٔ البحار، ج ۶، ص ۴۹۴. محقق کرکی فرموده: دربارهٔ او- نه خوبی می‌گوییم و نه بدی. حیاهٔ الکرکی، ج ۳، ص ۶۰۵.

(۳). همان، ص ۱۵۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۳

نیست؛ زیرا در این دلیل قیاس شده است؛ یعنی حکم از موضوعی- بر فرض ثبوت حکم در ابدی‌ها- به موضوع دیگر بدون دلیل قابل قبول سرایت داده شده است.

می‌شود برای استدلال چنین گفت: حفظ نظام اسلامی و شئون آن اقتضا می‌کند حکومت دارای مراکز اداری، نظامی و انتظامی، بودجه و هزینه‌هایی باشد و همهٔ آن‌ها از بیت المال اداره شود؛ چنان که امروزه در همهٔ کشورها- اسلامی و غیر اسلامی- متداول است. ولی این استدلال هم قوی نیست؛ زیرا هیچ منافاتی میان حفظ نظام و عدم وجوب نفقهٔ زندانی بر عهدهٔ بیت المال نیست. نیز می‌شود چنین استدلال کرد: نفقه ندادن به زندانی، مایهٔ ننگ حکومت اسلامی و نقص است و موجب ایجاد جو و تبلیغات بر ضدّ نظام اسلامی می‌شود. باید به زندانی جیره داد تا آبرو حفظ شود و تبلیغات را خنثی کند. این هم استحسان محض است و نمی‌تواند دلیل باشد.

برخی از فقیهان شیعه- رضوان اللّه علیهم- دربارهٔ دزدی بار سوم میان متمکن و غیر متمکن فرق گذاشته‌اند و مؤیّد آن روایتی در خراج است که از امیر المؤمنین- علیه السلام- نقل شده- چنان که متن آن گذشت. دقت شود.

نظر نگارنده: این فرق گذاشتن، خوب است، ولی در روایت بحث است؛ زیرا بحث بر سر این است که بیت المال متحمّل مخارج زندانی شود و اختصاص حکم به زندانی فقیر، به دلیل نیاز دارد. آری، شکی نیست که حکومت اسلامی نیاز فقیر غیر متمکن را از زکات- سهم فقرا و مساکین- برآورده می‌کند، ولی به زندانی اختصاص ندارد، بلکه به هر نیازمندی داده می‌شود. امّا روایتی که به عنوان تأیید ذکر شد اختصاص به آدم شرور دارد نه هر کسی، و سند آن هم ضعیف است، ولی چون برخی از فقیهان ما مدّعی عدم خلاف در آن شده‌اند و گویا مسأله اجماعی و متّفق علیه است، دیگر جایی برای این مناقشات باقی نمی‌ماند.

آرای فقیهان شیعه

۱. سیّد علی طباطبائی: اگر بار سوم دزدی کرد حبس ابد می‌شود و در صورت فقر، از بیت المال به او خرجی داده می‌شود. «۱»

۲. فاضل هندی: اگر بار سوم دزدی کرد حبس ابد می‌شود تا بمیرد یا توبه کند و امام

---

(۱). ریاض المسائل، ج ۱۶، ص ۱۳۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۴

بداند که اصلاح شده و از دزدی دست برداشته است و آزادی‌اش مصلحت باشد؛ اگر مالی ندارد که خرج خود کند در زندان به او

خرجی می‌دهند «... ۱»

۳. فاضل نراقی: خرج زندانی در زندان از مال خودش است و وجه آن ظاهر است.

ولی مشکل آنجاست که اگر در ظاهر چیزی نداشته باشد و هر روز با قرض یا کسب به مقدار خرجی یا گدایی یا سربار دیگران شدن و امثال آن، روز خود را می‌گذراند و گاهی زندان را از جهت گذران زندگی غنیمت می‌شمارد.

همین مشکل در مخارج خود زندان وجود دارد. زندان احتیاج به مکان مناسب دارد زندان احتیاج به نگهبان دارد تا زندانی فرار نکند. حال اگر بیت المال در دسترس باشد، مخارج زندان و زندانی بر اوست وگرنه در صورتی که شاکی از مال خود چیزی بدهد نیز اشکالی ندارد، ولی تحمیل مخارج بر حاکم، زیان‌بار و شرعا ممنوع است؛ پس در اینجا تعارض میان ادلّهٔ حبس و ادلّهٔ عدم امکان تحمیل مخارج بر دیگری واقع می‌شود؛ در نتیجه به اصل عدم وجوب حبس بازمی‌گردد یا قائل به تخییر می‌شویم پس حاکم می‌تواند او را آزاد کند و بر عهدهٔ او (حاکم) چیزی نیست. «۲»

۴. آیهٔ اللّه شیخ محمد حسن نجفی ...: در هر صورت اگر بار سوم دزدی کرد حبس ابد می‌شود تا بمیرد یا توبه کند و اگر فقیر باشد از بیت المال به او داده می‌شود. «۳»

۵. آیهٔ اللّه سیّد محمد کاظم یزدی: در مورد بدهکار مسامحه‌گر: ظاهرا مخارج زندان از بیت المال است و اگر نباشد بر خود زندانی است و احتمال دارد بر عهدهٔ محکوم له (شاکی) باشد. «۴»

۶. شیخ مامقانی: اگر بار سوم دزدی کرد عضوی بریده نمی‌شود، بلکه حبس دائم می‌شود تا توبه کند یا بمیرد و تا در زندان است اگر فقیر باشد از بیت المال به او خرجی داده می‌شود. «۵»

۷. آیهٔ اللّه شیخ میرزا علی کنی (در مورد بدهکار مدّعی اعسار): مخارج وی تا زمانی که در زندان است بر عهدهٔ خودش است، در صورتی که برای مخارج زندانیان چیزی از پیش

---

(۱). کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۴۹.

(۲). مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۴۹.

(۳). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۳۳.

(۴). عروهٔ الوثقی، ج ۳، ص ۵۶، مسألهٔ ۱۳.

(۵). مناهج المتقین، ص ۵۰۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۵

تهیه نشده باشد. اگر خود، چیزی نداشت و مالی نیز تهیه نشده بود و کسی هم نبود که با او معامله کند و به او وام دهد، از بیت المال به او خرجی داده می‌شود. در صورتی که بیت المالی وجود نداشت، همه نسبت به مخارج او مساوی‌اند و خصوصیتی برای صاحب حق نیست و وجود زندان برای مصلحت او نمی‌تواند حکم را مخصوص او گرداند. امّا مخارج زندان از قبیل کلید و نگهبان و غیره، که اگر کسی داد، که داد، وگرنه بر عهدهٔ بیت المال است و اگر بیت المال نبود رأی قوی این است که بر عهدهٔ صاحب حق باشد؛ چون این‌ها وسیلهٔ گرفتن حقّ او هستند، مثل مخارج نقل و انتقال شهود از راه دور و پول کاغذ و خرج احضار مدّعی علیه و امثال آن. «۱»

۸. امام خمینی ...: اگر بار سوم دزدی کرد حبس دائم می‌شود تا بمیرد و اگر فقیر باشد از بیت المال به او جیره داده می‌شود. «۲»

۹. آیهٔ اللّه خوئی ...: اگر بار سوم دزدی کرد حبس دائم می‌شود و از بیت المال به او نفقه می‌دهند ... بدون وجود هیچ خلاف و اشکالی. «۳»

۱۰. آیهٔ اللّه طبسی: اگر بار سوم دزدی کرد حبس دائم می‌شود تا بمیرد و اگر مالی ندارد از بیت المال خرج او می‌شود. «۴»

۱۱. آیـهٔ اللّه سبزواری: کسـی که برای بار سوم دزدی کنـد، برای همیشه زندانی می‌شود و اگر مالی نداشـته باشد، از بیت المال بدو چیزی پرداخت می‌شود.

در شرح، بیان داشت: امّا دلیل پرداخته شدن چیزی به او از بیت المال اجماع و نصوص است.

امّا اینکه به اعتبـار فقیر بـودنش، مبلغی به او پرداخت می‌شـود از ادلّه به دست می‌آیـد؛ به علاـوه اجمـاع بزرگـان فقه در این مطلب ظهور دارد که همگی می‌گویند: حاکم شرعی یا خودش یا از راه تسبیب، خرج او را می‌پردازد. «۵»

آرای دیگر مذاهب

۱۲. ابو بکر شیبانی: اگر زنی از اسلام برگشت از شوهرش جدا می‌شود و دیگر نفقهٔ

---

(۱). قضاء، ص ۲۱۲.

(۲). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۰، مسألهٔ ۱.

(۳). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۰۴.

(۴). ذخیرهٔ الصالحین (خطی)، ج ۸، ص ۵۵.

(۵). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۹۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۶

زن بر مرد نیسـت؛ زیرا جـدایی به واسـطهٔ معصیت از طرف زن ایجـاد شـده است ... و فرق آن این است که زن مرتـد به جهت حقّ شرعی زندانی می‌شود و به جهت حقّ همسر در زندان باقی نمی‌ماند. «۱»

۱۳. ابو یوسف: امّا سؤال امیر المؤمنین دربارهٔ افراد شـرور و فاسق و دزد که به جهتی دسـتگیر و زنـدانی شده‌انـد که آیا در زندان به آن‌ها جیرهٔ غـذایی داده می‌شود؟ آیا این جیره بایـد از زکات باشد یا غیر زکات؟ و چه چیز در مورد آنان شایسـته است انجام شود؟ باید بگویم:

ناچار بایـد چنین افرادی در صورتی که خود سـرمایه‌ای ندارنـد که از آن بخورنـد؛ نه مالی و نه درآمـدی که با آن بتواننـد سدّ رمق کننـد، از زکات یا بیت المال به آنان داده شود، هر کدام باشد برای شـما مجاز است و از نظر من بهتر این است که برای هر یک، از بیت المال سرانه جیرهٔ غذایی قرار دهید؛ چون بهتر از این راهی ندارد. چگونه یک اسیر مشرک اطعام می‌شود، به او توجه می‌شود تا درباره‌اش حکم شود؛ آن وقت مسـلمانی که خطا یا گناهی کرده رها شود تا از گرسنگی بمیرد! مسلمانی که دست روزگار یا جهل و نادانی او را به کار زشتی واداشـته است. سـیرهٔ خلفای پیشـین نیز ای امیر مؤمنان! این بوده است که به زندانیان جیرهٔ غذایی و لباس زمستانی و تابستانی می‌داده‌اند و اوّلین کسـی که چنین کرد در عراق علی بن ابی طالب- کرم اللّه وجهه- بود «... ۲»

۱۴. همو درباره نفقـهٔ بردهٔ فراری می‌گوید: سـزاوار است دربارهٔ جیرهٔ غذایی برده‌های فراری اقدام کند تا وقتی که به فروش برسـند، همان‌طور که برای زندانیان، مقدار خاصّی سرانهٔ جیره از بیت المال داده می‌شود. «۳»

۱۵. سرخسـی (در مورد نفقهٔ فردی که به واسـطهٔ کفالت زندانی شده است): شخصـی از یکی از پسـران شـریح، نزد شـریح شـکایت کرد؛ زیرا کفیل فردی شده بود که به آن شـخص بدهکار بود. شـریح پسـر خود را زندانی کرد. وقتی شب شد. گفت: برای عبد اللّه بستر و غذا ببرید. «۴»

نظر نگارنده: شاید این مورد، مربوط به مال شخصی پدر و فرزند بوده است نه از بیت المال؛ به علاوه حجیت قول و فعل غیر معصوم

ثابت نیست.

۱۶. علاء الدین سمرقندی: امّا در صورتی که آن زن به جهت بدهی پیش از ترک و بیوه

---

(۱). نفقات، ص ۶۷.

(۲). خراج، ص ۱۴۹؛ تراتیب الاداریه، (به نقل از: خراج)، ج ۱، ص ۳۰۰.

(۳). خراج، ص ۱۸۴.

(۴). مبسوط، ج ۲۰، ص ۸۸؛ سنن الکبری، ج ۶، ص ۷۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۷

شدن زندانی باشد، اگر تصمیم دارد از او جدا شود نفقه حق زن است و گرنه، از آن او نیست؛ زیرا این حبس، به جهت حقّی است و این هنگامی است که نتواند دین را بپردازد.

امّا اگر قادر بود ولی ادا نمی‌کرد، نفقه ساقط می‌شود؛ چرا که خود زن در پرداخت بـدهی کوتاهی کرده است. امّا اگر نفقه را در حال بلوغ، که نه زنـدانی بود و نه مریض، خواستار شـد و نفقه برای او مقرر شود، آن‌گـاه مریض، یـا زنـدانی شود، نفقه‌اش بـاطل نمی‌شود؛ زیرا نفقه، در صورتی واجب می‌شود که خود را بـدون مـانعی از جمـاع، تسلیم کنـد. پس وجود مانع، ماننـد حیض باعث اسقاط نفقه نمی‌شود. «۱»

۱۷. ماوردی: حاکم می‌توانـد کسـی را که مرتکب جرم‌های مکرر می‌شود و با حـد، از آن دست برنمی‌دارد، تا زمان مرگ زنـدانی کند، هرگاه با ارتکاب جرم به مردم ضـرر می‌زند. باید خوراک و پوشاکش را از بیت المال بدهد تا ضـرر او را از مردم بازدارد اگر چه این وظیفهٔ قاضیان نیست. «۲»

۱۸. مرداوی: در رعایه می‌گوید: کسـی که به مردم آزاری- حتی با چشمانش- معروف است و دست‌بردار نیست، زندانی می‌شود تا بمیرد. در احکـام السـلطانیه گویـد: والی می‌توانـد او را زنـدانی کنـد نه قاضـی و نفقه‌اش از بیت المـال است؛ زیرا بـا آن دفع ضـرر می‌شود. «۳»

۱۹. احمد بن یحیی: نفقهٔ زندانی از مال خودش، بعد از بیت المال، سپس از شاکی به عنوان قرض یا اجرت است. اجرت زندانبان و کارمندان از پولی است که برای مصالح عمومی است و اگر نبود، از صاحب حق، مانند مقتص له، گرفته می‌شود. «۴»

۲۰. نزوی: امّا از مواردی که حبس زن بـدان است و با حاکم است که متهم و دیگر موارد را حبس کنـد موردی است که تأدیب در آن هست و زن نیز راه خلاصـی از تأدیب نـدارد و زن نمی‌توانـد خودش را از آن آزاد سازد بر حاکم است که خرج زن را بپردازد؛ زیرا حـاکم وی را حبس کرده است و حقّی علیـه زن در ایـن مـورد نیسـت تـا بخواهـد آن را بـپردازد و همچنین است اگر چیزی از حقوق باشـد و حـاکم بدانـد وی تنگـدست است باز خرجش بر حاکم است؛ زیرا اگر حاکم، تنگـدستی او را می‌دانست او را حبس نمی‌کرد و هنگامی که

---

(۱). تحفهٔ الفقهاء، ج ۱، ص ۱۵۸.

(۲). احکام السلطانیه، ص ۲۲۰.

(۳). انصاف، ج ۱۰، ص ۲۴۹ و نک: ج ۹، ص ۳۸۱.

(۴). عیون الازهار، ص ۴۶۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۸

در مورد حق، تنگدست است نمی‌تواند حاکم او را زندانی کند و بدین سبب گفته‌اند: اگر زن بر اثر حقوق یا دیون زندانی شده باشد، مستحقّ نفقه و خرجی نیست. «۱»

۲۱. جزیری: مالکیه: بر امام است که مرتد را سه روز مهلت دهد ... و از مالش در زندان به او آب و خوراك بدهد. «۲»

---

(۱). مصنّف کندی، ص ۴۲۴.

(۲). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۲۵، ص ۴۲۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۶۹

فصل چهاردهم تحریم شکنجه برای گرفتن اقرار

اشاره

اگر گرفتن اقرار و اعتراف از متهم، متوقف بر زدن، زندانی کردن و شکنجه کردن یا تهدید به یکی از این‌ها باشد، آیا جایز است و آیا چنین اقراری نافذ است؟

ظاهر ادلّه، نصوص و فتاوا این است که چنین کارهایی جایز و نافذ نیست، ولی در کتاب‌های تاریخی مواردی نقل شده است که ایجاد گمان می‌کند که جایز باشد. یکی از این موارد داستانی است که واقدی دربارهٔ کنانهٔ بن ابی حقیق- رئیس یهودیان خیبر- نقل می‌کند و می‌گوید: پیامبر دستور داد کسی او را شکنجه کرد تا مرد و دیگر داستان حاطب است که علی- علیه السلام- زنی را که نامهٔ حاطب را به همراه داشت، تهدید کرد تا آن را بیرون آورد.

یکی از معاصران برای جواز شکنجهٔ کسی که حقیقت را پنهان می‌کند، به این قضایای تاریخی استناد جسته است، چنان که بعضی دیگر برای جواز تعزیر به جهت حفظ نظام و دفع فتنه یا تقویت اسلام، به این قضایا استدلال کرده است. برخی از اهل سنّت زدن دزد را برای اینکه مال دزدیده شده را نشان دهد، جایز دانسته‌اند.

برخی دیگر از ایشان زدن متهم به قتل را به جهت اقرار، جایز دانسته‌اند.

روایات و آثار

۱. علی بن محمد بن بندار، عن أحمد بن أبی عبد اللّه، عن أبیه، عن أبی البختری، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام: إنّ أمیر المؤمنین علیه السّلام قال: من أقرّ عند تجرید أو تخویف أو حبس أو تهدید،

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۰

فلا حد علیه؛ «۱»

ابو البختری از امام صادق- علیه السلام- روایت کرد که فرمود: امیر المؤمنین- علیه السلام- فرمود: کسی که موقع تجرید (برهنه کردن و تهدید به تازیانه زدن) یا تخویف یا حبس یا تهدید، اقرار کند، حدّی بر او جاری نمی‌شود.

در مرآة العقول، مجلسی حدیث را ضعیف دانسته «۲» و در ملاذ الاخیار گفته است:

ضعیف است، ولی به آن عمل شده است. «۳»

مجلسی اوّل می‌گوید: بیشتر اصحاب بدان عمل کرده‌اند و به جهت شهرت و موافقت با اصول ضعف آن جبران می‌شود و اگر روایت را حمل کنیم به موردی که مقر، دزدی نکرده باشد و در نتیجهٔ فشار مجبور به اقرار شده باشد، جمع آن با دیگر روایات

ممکن است. «۴»

نظر نگارنـده: دلالت این روایت روشن است. می گویـد: مجرد اعتراف به جهت ترس از زندان و ... علت برای اجرای حد نمی‌شود، چه در مورد دزدی باشد یا دستور به کشتن یا ... و روایت گرچه ضعیف است، بدان عمل شده است.

۲. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد اللّه علیه السّلام قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: إنّ أبغض الناس إلی اللّه- عزّ و جل- رجل جرّد ظهر مسلم بغیر حقّ؛ «۵»

سکونی از امام صادق- علیه السلام- نقل کرد که فرمود: رسول خدا فرمود:

مبغوض‌ترین مردم نزد خدا کسی است که پشت مسلمانی را بی‌جهت برهنه سازد.

در دعائم الاسلام با این اضافه روایت شده است:

و من ضرب فی غیر حق من لم یضربه أو قتل من لم یقتله؛ «۶»

کسی که بی‌جهت کسی را بزند که او را نزده، و کسی را بکشد که او را نکشته است.

۳. علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن سلیمان بن خالد، قال:

---

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۶۱، ح ۶؛ نک: تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۴۸، ح ۲۳؛ وسائل الشیعهٔ (به نقل از: کافی و تهذیب الاحکام)، ج ۱۸، ص ۴۹۷، ح ۲؛ جعفریات، ص ۱۲۲؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۶۶، ح ۱۶۵۵؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۶، ص ۳۲، ح ۱.

(۲). ج ۲۳، ص ۴۰۵.

(۳). ج ۱۶، ص ۲۹۵.

(۴). روضهٔ المتقین، ج ۱۰، ص ۲۳۶.

(۵). کافی، ج ۷، ص ۲۶۰، ح ۲؛ نک: مرآهٔ العقول، ج ۲۳، ص ۴۰۴.

(۶). ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۱۵۵۱؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۲۷، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۱

سألت أبا عبد اللّه علیه السّلام عن رجل سرق سرقهٔ فکابر عنها فضرب فجاء بها بعینها، هل یجب علیه القطع؟ قال: نعم، و لکن لو اعترف و لم یجئ بالسرقهٔ لم تقطع یده؛ لأنّه اعترف علی العذاب؛ «۱»

سلیمان بن خالد گفت: از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: شخصی چیزی دزدیده ولی انکار می‌کند. پس از اینکه او را می‌زنند مال دزدیـده شـده را عینا می‌آورد؛ آیا واجب است دسـتش بریده شود؟ فرمود: آری. ولی اگر اعتراف کرد ولی مال دزدیده شده را نیاورد، دستش بریده نمی‌شود؛ چون زیر شکنجه اعتراف کرده است.

شیخ در تهذیب الاحکام آن را روایت کرده است. «۲»

علّامه مجلسی گوید: روایت حسن است. «۳» والد بزرگوارش می گوید: روایت در حسن همانند صحیح است. «۴»

نظر نگارنـده: این روایت مانند روایت قبلی است؛ زیرا در ذیل روایت تعلیل کرده به این که «زیرا اعتراف او زیر شکنجه بوده است» معنا این است که اگر اعترافی بر اثر شکنجه یا ترس بود شرعا اثری ندارد.

۴. و بهـذا الإسـناد [محمد بن الحسن، عن الحسن بن الحسن بن أبان، عن إسـماعیل بن خالد] عن أبی جعفر علیه السّـلام: إنّ أوّل من اسـتحلّ الأمراء العذاب، لکذبهٔ کذّبها أنس بن مالک علی رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم: سمر ید رجل إلی الحائط و من ثم استحلّ الأمراء العذاب؛ «۵»

از امام باقر- علیه السلام- نقل شده که فرمود: اوّلین چیزی که باعث شد امرا شکنجه را روا بدانند، دروغی بود که انس بن مالک بر پیامبر بست. او گفت: پیامبر دست مردی را به دیوار میخکوب کرد. از اینجا بود که امرا شکنجه را مباح دانستند.

۵. عنه [أی محمد بن الحسن الصفّار] عن الحسن بن موسی الخشّاب، عن غیاث بن کلوب، عن إسحاق عن عمّار، عن أبی جعفر علیه السّلام عن أبیه: إنّ علیّا کان یقول: لا قطع علی أحد تخوّف من ضرب و لا قید و لا سجن و لا تعنیف إلّا أن یعترف؛ فإن اعترف قطع، و إن لم یعترف سقط عنه لمکان التخویف؛ «۶»

(۱). کافی، ج ۷، ص ۲۲۳، ح ۹؛ وسائل الشیعة (به نقل از: کافی)، ج ۱۸، ص ۴۹۷، ح ۱؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۳۵، باب ۳۲۳، ح ۱ علل الشرائع به طریق آخر روایت کرده است؛ بحار الانوار (به نقل از: علل الشرائع)، ج ۷۶، ص ۱۸۴، ح ۷.

(۲). ج ۱۰، ص ۱۰۶، ح ۲۸.

(۳). مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۳۴۶.

(۴). روضة المتقین، ج ۱۰، ص ۲۳۶.

(۵). علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۴۱، ح ۱۸؛ بحار الانوار (به نقل از: علل الشرائع)، ج ۷۶، ص ۲۰۳، ح ۱.

(۶). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۲۸، ح ۱۲۸؛ وسائل الشیعة (به نقل از: تهذیب الاحکام)، ج ۱۸، ص ۴۹۸، ح ۳.

علی- علیه السلام- می‌گفت: دست کسی که با زدن یا قید و بند یا زندان یا زور ترسانده شده بریده نمی‌شود، مگر اینکه اعتراف کند؛ اگر اعتراف کرد بریده می‌شود و اگر اعتراف نکرد حد جاری نمی‌شود؛ زیرا ترس در کار بوده است.

مجلسی اوّل در روضة المتقین آن را موثق دانسته است. «۱»

فیض گفته است: مراد از اعترافی که خودش بکند این است که بدون زور و ترس باشد. «۲»

نظر نگارنده: گرچه مورد روایت سرقت و بریدن است؛ ولی تعلیلی که در ذیل روایت آمده است کلی است و می‌توان به عنوان کبرا در همه جا از آن استفاده کرد؛ فرموده است:

«لمکان التخویف» این یک علت منصوص است؛ یعنی هرجا اعتراف بر اثر ترس یا تهدید باشد به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود.

۶. عنه علیه السّلام إنّه قال: من أقرّ بحدّ علی تخویف أو حبس أو ضرب لم یجز ذلک علیه و لا یحدّ؛ «۳»

امام- علیه السلام- فرمود: هر کس از روی ترس یا زندان یا کتک اقرار به گناه موجب حد کند، آن اقرار نافذ نیست و حد نمی‌خورد.

۷. و عن علی ... و قال: لا یجوز علی رجل قود و لا حدّ بإقرار بتخویف و لا حبس و لا ضرب و لا قید؛ «۴»

علی- علیه السلام- فرمود: قصاص و حد بر کسی که با ترس، حبس، کتک و قید و بند، اقرار کرده است، جاری نمی‌شود.

۸. حدّثنی زید بن علی، عن أبیه، عن جدّه، عن علی- رضی اللّه عنهم- قال: لمّا کان فی ولایة عمر أتیت بامرأة حامل، فسألها عمر، فاعترفت بالفجور فأمر عمر ان ترجم فلقیها علی بن أبی طالب- رضی اللّه عنه- فقال: ما بال هذه؟ قالوا: أمر بها عمر أن ترجم. فردّها علی- رضی اللّه عنه- فقال: أمرت بها أن ترجم؟ فقال: نعم، اعترفت عندی بالفجور. فقال علی- رضی اللّه عنه- هذا سلطانک علیها فما سلطانک علی ما فی بطنها؟ قال: ما علمت أنّها حبلی؟ قال أمیر المؤمنین- رضی اللّه عنه-: إن لم تعلم فاستبرئ رحمها، ثم قال- رضی اللّه عنه-: فلعلّک انتهرتها أو أخفتها؟ قال: قد کان ذلک، فقال: أو ما

(۱). ج ۱۰، ص ۲۳۶.

(۲). وافی، ج ۱۵، ص ۴۱۲، ح ۱۵۳۷۹.

(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۶۶، ح ۱۶۵۵؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۱۲۷، ح ۱ در آن به جای «لم یجز»، «لم یجر» دارد؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۲، ح ۱؛ قرب الاسناد، ص ۳۷.

(۴). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۸، ح ۱۴۲۰؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۲۷۳، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۳

سمعت رسول اللّه یقول: لا حدّ علی معترف بعد بلاء، إنّه من قیدت أو حبست أو تهدّدت فلا إقرار له، قال:

فخلّی عمر سبیلها، ثم قال: عجزت النساء أن تلد مثل علی بن أبی طالب. لو لا علی، لهلک عمر؛ «۱»

علی- رضی اللّه عنه- فرمود: در زمان حکومت عمر زن بارداری را آوردند. عمر از او پرسید و او به زنا اعتراف کرد. عمر دستور داد: او را سنگسار کنند. علی بن ابی طالب- رضی اللّه عنه- آنان را دید، فرمود: مسألهٔ این زن چیست؟ گفتند: عمر دستور داده است:

سنگسار شود. علی- رضی اللّه عنه- زن را بازگرداند و به عمر گفت: دستور دادی:

سنگسار شود؟ گفت: آری، نزد من اعتراف به زنا کرده است. علی- علیه السلام- گفت:

این اعتراف برای تو حجّت است که زن را بکشی، امّا بچه‌ای را که در شکم اوست به چه دلیل؟ عمر گفت: نمی‌دانستم آبستن است. امیر المؤمنین- علیه السلام- گفت: اگر نمی‌دانستی باید مهلتی می‌دادی تا وضع رحم او معلوم شود. سپس آن حضرت- رضی اللّه عنه- گفت: شاید او را ترسانده‌ای؟ گفت: آری، چنین چیزی بود. حضرت گفت: آیا نشنیدی که رسول خدا می‌فرمود: کسی که به دنبال شکنجه اعتراف کرده، حدّی بر او نیست؟ هر کس در قید و بند شود یا زندانی شود یا تهدید شود، اقرارش نافذ نیست.

راوی گفت: عمر زن را رها کرد سپس گفت: زنان نمی‌توانند همانند علی بن ابی طالب بزایند. اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.

۹. أخبرنا عبد الرزاق، عن معمر، عن أیّوب عن ابن سیرین، قال: وهب قوم غلاما حتی اعترف لهم ببعض ما أرادوا ثم أنکر بعد فخاصموه إلی شریح، فقال: هو هذا إن شاء اعترف و لم یجز اعترافه بالتهدید؛ «۲»

ابن سیرین گفت: گروهی برده‌ای را ترساندند و او به بعضی از خواسته‌هایشان اعتراف کرد، ولی بعدها آن را انکار کرد. آنان، برده را نزد شریح آوردند. شریح گفت: این، برده است اگر بخواهد اعتراف می‌کند و اعترافش با تهدید جایز نیست.

۱۰. أخبرنا عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهری، قال: لا یجوز الاعتراف بعد عقوبهٔ فی حدّ و لا غیره؛ ۳

زهری گفت: اعتراف پس از شکنجه نافذ نیست نه پس از اجرای حد و نه چیز دیگر.

۱۱. أخبرنا عبد الرزّاق، عن الثوری، عن عبد الرحمن بن عبد اللّه، عن القاسم بن عبد الرحمن، عن

---

(۱). مسند زید، ص ۲۹۹.

(۲) (۲) و (۳). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۹۲، ح ۱۸۷۸۶، ۱۸۷۸۹ و ۱۸۷۹۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۴

شریح، قال: القید کره و الوعید کره، و السجن کره، و الضرب کره؛ «۱»

شریح گفت: قید، اکراه است. تهدید اکراه است. زندان اکراه است. ضرب اکراه است.

۱۲. أخبرنا عبد الرزّاق، عن الثوری عن الشیبانی، عن حنظلهٔ، عن أبیه، عن عمر بن الخطّاب، قال: لیس الرجل أمینا علی نفسه إذا أوجعته، أو أوثقته، أو ضربته؛ «۲»

عمر بن خطاب گفت: وقتی کسی را در فشار قرار دادی یا در قید و بند کردی یا زدی، آن شخص امنیت جانی ندارد.

۱۳. أخبرنا عبد الرزاق، عن معمر، عن ابن طاوس، عن عکرمهٔ بن خالد، إنّ عمر بن الخطّاب أتی بسارق فاعترف، قال: أری ید رجل ما هی بید سارق. فقال الرجل: و اللّه! ما أنا بسارق و لکنهم تهددونی، فخلّی سبیله و لم یقطعه؛ «۳»

دزدی را نزد عمر بن خطاب آوردند، اعتراف کرد. عمر گفت: دستی را می‌بینم که دست دزد نیست. آن مرد گفت: به خدا سوگند! من دزد نیستم، ولی آنان مرا تهدید کردند.

عمر او را آزاد کرد و دستش را نبرید.

۱۴. أخبرنا عبد الرزّاق، عن محمد بن مسلم، عن إبراهیم بن میسرهٔ، إنّ رجلا کان مع قوم یتّهمون بهوی، فأصبح یوما قتیلا، فاتّهم به رجل من القوم. فأرسل له عمر بن عبد العزیز و أمر بالسیاط. فقال الرجل: أیّها المسلمون! إنّی و اللّه ما قتلته، و إن جلدنی لأعترفنّ. فأمر به عمر فاستحلف و خلّی سبیله؛ «۴»

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۵۷۴

مردی با دسته‌ای که متهم به عیّاشی و هواپرستی بودند همراه بود، روزی دیدند کشته شده است. یکی از آن گروه متهم به قتل شد. عمر بن عبد العزیز دنبال او فرستاد و دستور داد به او تازیانه بزنند. آن شخص گفت: ای مسلمانان! به خدا سوگند، من او را نکشته‌ام، ولی اگر به من تازیانه زنند اعتراف خواهم کرد. عمر دستور داد او را سوگند دهند و آزادش کرد.

۱۵. حدّثنا عبد الوهاب بن نجدهٔ، ثنا بقیهٔ، ثنا صفوان، ثنا أزهر بن عبد اللّه الحرازی، إنّ قوما من الکلاعیین سرق لهم متاع، فاتّهموا أناسا من الحاکهٔ، فأتوا النعمان بن بشیر صاحب النبی فحبسهم أیّاما ثم خلّی سبیلهم. فأتوا النعمان فقالوا: خلّیت سبیلهم بغیر ضرب و لا امتحان؟! فقال النعمان: ما شئتم، إن

---

(۱). مصنّف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۹۲، ح ۱۸۷۸۶، ۱۷۷۸۹ و ۱۸۷۹۱.

(۲). همان، ج ۱۰، ص ۱۹۳، ح ۱۸۷۹۲؛ نک: خراج، ص ۱۷۵.

(۳). همان، ح ۱۸۷۹۳.

(۴). همان، ص ۱۹۲، ح ۱۸۷۹۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۵

شئتم أن أضربهم، فإن خرج متاعکم فذاک، و إلّا أخذت من ظهورکم مثل ما أخذت من ظهورهم. فقالوا:

هذا حکمک؟ فقال: هذا حکم اللّه و حکم رسوله. قال أبو داود: إنّما أرهبهم بهذا القول، أی: لا یجب الضرب إلّا بعد الاعتراف؛ «۱»

جنسی از عده‌ای کلاعی دزدیده شد. آنان برخی از پارچه‌بافان را متهم ساختند و شکایت نزد نعمان بن بشیر، یار پیامبر آوردند. نعمان چند روز آنان را زندانی و سپس آزاد کرد. کلاعیان نزد نعمان آمدند و گفتند: متهمان را بدون زدن و بدون آزمایش آزاد کردی؟! نعمان گفت: چه می‌خواهید؟ خواستید آنان را می‌زنم اگر اموال دزدیدهٔ شما پیدا شد که شد وگرنه به همان مقدار که به آنان زدم به شما هم می‌زنم. کلاعیان گفتند: حکم تو این است؟

نعمان گفت: این حکم خدا و حکم رسول اوست. ابو داوود می‌گوید: آنان را با این سخن ترساند که بفهماند زدن در صورتی واجب است که پس از اعتراف باشد.

۱۶. حدّثنی محمد بن إسحاق، عن الزهری، قال: أتی طارق بالشام برجل قد أخذ فی تهمهٔ سرقهٔ فضربه، فأقرّ به فبعث به إلی عبد اللّه

بن عمر یسأله عن ذلک. فقال ابن عمر: لا یقطع فإنّه إنّما أقرّ بعد ضربه إیّاه؛ «۲»

در شام مردی متهم به سرقت را نزد طارق آوردند او را زد تا اعتراف کرد. به عبد اللّه بن عمر نامه نوشت و از او در این مورد سؤال کرد. عبد اللّه جواب داد: دست او قطع نمی‌شود؛ زیرا اقرار او پس از زدن بوده است.

۱۷. و حدّثنا هشام بن عروهٔ، عن أبیه، عن سعید بن زید أنّه مرّ علی قوم قد أقیموا فی الشمس فی بعض أرض الشام؛ فقال: ما شأن هؤلاء؟ فقیل له: أقیموا فی الشمس فی الجزیهٔ. قال: فکره ذلک و دخل علی أمیرهم و قال: إنّی سمعت رسول اللّه یقول: من عذّب الناس عذّبه اللّه؛ «۳»

سعید بن زید گفت: در جایی از سرزمین شام دید که عده‌ای را زیر آفتاب نگاه داشته‌اند. پرسید: موضوع چیست؟ به او گفتند: آنان را زیر آفتاب نگه‌داشته‌اند تا جزیه بدهند. گفت: وی از این کار خوشش نیامد و نزد امیر آنجا رفت و گفت: من از رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- شنیدم که می‌گفت: هر کسی مردم را شکنجه دهد خدا او را شکنجه می‌دهد.

---

(۱). سنن ابو داوود، ج ۴، ص ۱۳۵، ح ۴۳۸۲؛ نک: مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۹، ص ۵۲۰، باب ۱۴۲۲.

(۲). خراج، ص ۱۷۵.

(۳). همان، ص ۱۲۵؛ نک: محلّی، ج ۱۱، ص ۱۳۱؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۷۰، ح ۴۳۶ در آن دارد: «حبستهم فی الجزیهٔ؛ آنان را به جهت نپرداختن جزیه حبس کرد».

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۶

۱۸. و حدّثنا هشام بن عروهٔ، عن أبیه: أنّ عمر بن الخطّاب مرّ بطریق الشام و هو راجع فی مسیره من الشام علی قوم قد أقیموا فی الشمس یصبّ علی رءوسهم الزیت. فقال: ما بال هؤلاء؟

فقالوا: علیهم الجزیهٔ لم یؤدّوها فهم یعذّبون حتی یؤدّوها. فقال عمر: فما یقولون هم و ما یعتذرون به فی الجزیهٔ؟ قالوا: یقولون: لا نجد. قال: فدعوهم لا- تکلّفوهم ما لا یطیقون، فإنّی سمعت رسول اللّه یقول: لا تعذّبوا الناس؛ فإنّ الذین یعذّبون الناس فی الدنیا یعذّبهم اللّه یوم القیامهٔ و أمر بهم فخلّی سبیلهم؛ «۱»

عمر بن خطاب در راه بازگشت از شام دید عده‌ای را در زیر آفتاب نگاه داشته‌اند و روی سر آن‌ها روغن می‌ریزند. گفت: موضوع چیست؟ گفتند: جزیه نداده‌اند؛ شکنجه می‌شوند تا جزیه بدهند. عمر گفت: چه می‌گویند؟ چه عذری می‌آورند که نمی‌دهند؟ گفتند: می‌گویند: نداریم. گفت: آنان را رها کنید. وقتی ندارند به آنان فشار نیاورید. من از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: مردم را شکنجه نکنید. کسانی که مردم را در دنیا شکنجه می‌کنند خداوند روز قیامت آنان را شکنجه می‌کند. دستور داد: آنان را آزاد کنند.

آرای فقهای شیعه

۱. شیخ طوسی: کسی که زیر فشار کتک یا ترس و وحشت اقرار کرده باشد، قطع و ردّ جنس دزدیده شده واجب نیست. «۲»

۲. محقق حلّی: شرط است در مقر ... اختیار و نیز اگر با فشار اقرار کرد نه حد ثابت می‌شود و نه غرامت. امّا اگر پس از اقرار با کتک جنس دزدیده شده را بازآورد، در نهایه گفته است: قطع می‌شود و بعضی از اصحاب گفته‌اند: قطع نمی‌شود؛ زیرا این اقرار نیز یقین‌آور نیست، چون ممکن است مالی که در دست اوست از سرقت نباشد و این قول، خوب است. «۳»

۳. یحیی بن سعید: حدّی بر مکره نیست و همچنین بر کسی که از روی اکراه اقرار کرده باشد. «۴»

---

(۱). خراج، ص ۱۲۵؛ نک: محلّی، ج ۱۱، ص ۱۳۱؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۱۷۰، ح ۴۳۶ (در آن دارد: «حبستهم فی الجزیهٔ»).

(۲). نهایه، ص ۷۱۸.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۶.

(۴). جامع للشرائع، ص ۵۵۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۷

۴. علّامه حلّی: اگر مکره اقرار کرد اقرارش نافذ نیست نه در قطع (بریدن) نه در غرامت. پس اگر شخص متهم به دزدی شد و انکار کرد ولی پس از زدن اقرار کرد و جنس دزدیده شده را بازآورد در اینجا شیخ گفته است: قطع می‌شود و بعضی گفته‌اند: قطع نمی‌شود؛ زیرا احتمال دارد این مالی که آورده از راه دزدی نبوده و این، حرف خوبی است. «۱»

۵. شیخ محمد حسن نجفی: پس اگر از روی اکراه و فشار اقرار کرد بدون هیچ خلاف و اشکالی اقرار او صحیح نیست «... ۲»

۶. امام خمینی: شرط است در مقر، بلوغ ... و اختیار، پس اعتباری نیست به ... و همچنین مکره «... ۳»

۷. آیهٔ اللّه گلپایگانی: اگر متهم زندانی شود یا برهنه شود یا تهدید شود و اقراری کند که موجب حد باشد آیا حد اجرا می‌شود یا نه؟

جواب: هر کس بر اثر زندان یا ترس یا برهنه شدن یا تهدید، اقرار کند، حد بر او جاری نمی‌شود. «۴»

۸. آیهٔ اللّه سبزواری: اگر متهم با شکنجه اقرار کرد و بر اثر همان شکنجه درگذشت، عمدی حساب می‌شود و باید کسی که این کار را کرده قصاص شود. در شرح گفته است:

چون شارع اذن نداده که با شکنجه اقرار گرفته شود، که اگر شخص بر اثر شکنجه فوت کرد، قصاص ثابت می‌شود؛ چون از قبیل قتل عمدی است.

همو: آری، اگر شکنجه به جهت مصلحتی بوده که حاکم شرع صلاح دیده، چنان که در تعزیرات هست، در این مورد، تنها دیه پرداخت می‌شود. در شرح گفته است: زیرا، چنان که قبلا ذکر شد، خطای حاکم شرعی از بیت المال پرداخت می‌شود. «۵»

نظر نگارنده: این در مورد غیر اقرار به دزدی و ردّ آن با ضرب و کتک است؛ زیرا در این صورت باید دستش قطع شود، همچنان که شیخ در نهایه بدان قائل است و علّامه حلّی با او موافقت کرده است و آن به جهت وجود مقتضی که مال دزدیده شده نزد او باشد و نیز

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۰.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۸۰؛ نک: ج ۳۲، ص ۱۰ و ج ۳۵، ص ۱۰۴.

(۳). تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴، مسألهٔ ۸.

(۴). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۱۰، مسألهٔ ۸۱.

(۵). مهذّب الاحکام، ج ۲۹، ص ۶۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۸

به دلیل روایت سلیمان بن خالد است. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۸. خراج: عمر بن عبد العزیز نوشت ... پس به همهٔ والیان دستور بده به امر زندانیان بپردازند ... و به آنان یادآوری می‌کنی در تأدیب زیاده‌روی نکنند و از مقدار مجاز پیش نروند. به من خبر رسیده که به شخص متهم و تبهکار سیصد، دویست و کمتر و بیشتر تازیانه می‌زنند که چنین چیزی جایز نیست. پشت مؤمن مصونیت دارد، مگر اینکه حقّی را پایمال کرده باشد؛ مثل زنا، قذف، مستی یا برای کاری که کرده و حد ندارد تعزیر شود و در هیچ‌یک از این موارد [متهم] نباید زده شود، ولی به من خبر رسیده که والیان تو می‌زنند، در حالی که رسول خدا از زدن نمازگزاران (مسلمانان) نهی فرموده است. «۲»

۹. ابو یوسف: جایز نیست مظنون و متهم به دزدی یا جرم دیگر با زدن و تهدید و ارعاب، تعزیر شود و هر کس با شکنجه اقرار به دزدی یا حد یا قتل کند، اقرارش نافذ نیست و بریدن دست و کیفر گناهی که اقرار کرده جایز نیست. «۳»

۱۰. ابن حزم: جایز نیست با زدن و زندان و تهدید در هیچ موردی استنطاق شود، چون نه قرآن آن را تصویب کرده است و نه سنّت موثق و نه اجماع. «۴»

۱۱. سمرقندی: در صورتی که با فشار اقرار کند، صحیح نیست، در مورد مال باشد یا طلاق یا عتق یا دیگر موارد؛ زیرا اقرار، اخبار است و خبری که احتمال کذبش بیشتر است نمی‌تواند حجّت باشد و فشار دلیل است که احتمال کذب آن بیشتر است. البته این در صورتی است که فشار از ناحیهٔ تهدیدی باشد که به نظر مردم مهم باشد و باعث اقرار گردد که آن هم با تفاوت حالات مردم که یکی شریف است و دیگری وضیع و پست، یکی ضعیف است و دیگری قوی، فرق پیدا می‌کند. حتی اصحاب ما گفته‌اند: برای بعضی از مردم ممکن است یک تازیانه و یک روز زندان، فشار باشد و برای دیگران فشار نباشد که باید این مسأله به اختیار قاضی مجتهد گذاشته شود؛ چون در این زمینه مردم فرق دارند. «۵»

---

(۱). نک: مختلف الشیعهٔ، ج ۹، ص ۲۲۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۴۱۱.

(۲). ص ۱۵۱.

(۳). همان، ص ۱۷۵.

(۴). محلّی، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

(۵). تحفهٔ الفقهاء، ج ۳، ص ۲۷۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۷۹

۱۲. ابن تیمیه: متهم به قتل آیا مورد ضرب واقع می‌شود تا اقرار کند یا نه؟

جواب: اگر لوث باشد؛ یعنی گمان غالب می‌رود که او قاتل باشد، جایز است اولیای مقتول پنجاه قسم بخورند و صاحب خون شوند، ولی زدن برای اقرار جایز نیست، مگر قراینی در کار باشد که او قاتل است، چون بعضی از عالمان در این صورت زدن را برای وادار کردن به اقرار تجویز کرده‌اند و برخی دیگر در هیچ صورت اجازه زدن نداده‌اند. «۱»

می‌گوید: مسأله: دو نفر متهم به قتل دستگیر و شکنجه شده‌اند. یکی از آنان علیه خود و رفیقش اقرار کرده است، ولی دیگری به هیچ چیز اقرار نکرده است. آیا قول او قبول است یا نه؟

جواب: اگر یک شاهد مورد قبول، شهادت دهد که فلانی او را کشته است، اولیای مقتول می‌توانند پنجاه سوگند یاد کنند و مستحقّ خون شوند. همچنین اگر لوث باشد و گمان غالب رود که او قاتل است؛ وگرنه مدّعی علیه سوگند می‌خورد و بدون حجّت مؤاخذه نمی‌شود. «۲»

۱۳. ابن عابدین: زندانی تنها در سه جا، کتک می‌خورد:

الف) در صورتی که از کفّاره ظهار خودداری ورزد؛

ب) از دادن نفقه به نزدیکان خود امتناع کند؛
ج) میان زنان خود پس از موعظه مساوات برقرار نکند. «۳»
۱۴. سیّد سابق: زدن متهم حرام است؛ زیرا مایهٔ خواری و از بین بردن کرامت او می‌شود و رسول خدا از زدن نمازگزاران، یعنی مسلمانان نهی فرموده است. ولی آیا جایز است متهم به دزدی زده شود؟ دو نظر است: رأیی که حنفیان و غزالی از شافعیان اختیار کرده‌اند، این است که زده نمی‌شود؛ زیرا احتمال دارد بی‌گناه باشد. اگر گنهکاری زده نشود، بهتر است از اینکه بی‌گناهی زده شود. در حدیث است: اگر امام اشتباه کند و کسی را مورد عفو قرار دهد، بهتر است از اینکه اشتباه کند و کسی را عقوبت کند. ولی مالک اجازه داده است که متهم به دزدی زندانی شود و اصحاب، زدن او را نیز اجازه داده‌اند تا مال دزدیده شده را نشان دهد و از جهت دیگر درس عبرتی برای دیگران باشد. البته اقرار در این

---

(۱). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۲۸.

(۲). همان، ج ۴، ص ۲۳۰؛ نک: ص ۲۲۶.

(۳). ردّ المحتار، ج ۴، ص ۳۱۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۰

حال ارزشی ندارد؛ زیرا در اقرار، اختیار شرط است و در اینجا زیر فشار شکنجه اقرار کرده است. «۱»

نصوصی که از آن جواز شکنجه فهمیده می‌شود

اشاره

۱. عن علی علیه السّلام أنّه رخّص فی تقریر المتّهم بالقتل و التلطّف فی استخراج ذلک منه؛ «۲»
از علی- علیه السلام- روایت است که اجازه داد از متهم به قتل، اقرار گرفته شود و برای به حرف آوردن او، از راه دوستی وارد شوند.
نظر نگارنده: اضافه بر اینکه سند حدیث، ضعیف است دلالتی بر ترساندن و تهدید ندارد و مورد آن هم قتل است نه چیز دیگری.
۲. واقدی: إن کنانهٔ بن أبی الحقیق- رأس یهود خیبر- صالح رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی حقن دماء من فی حصونهم من المقاتلهٔ و ترک الذریهٔ لهم و یخرجون من خیبر و أرضها بذراریهم، و یخلون بین رسول اللّه و بین ما کان لهم من مال أو أرض، و علی الصفراء و البیضاء و الکراع و الحلقهٔ و علی البر إلا ثوبا علی ظهر إنسان، فقال رسول اللّه: و برئت منکم ذمهٔ اللّه و ذمهٔ رسوله ان کتمتونی شیئا فصالحه علی ذلک. و أرسل رسول اللّه إلی الأموال فقبضها، الأول فالأول و بعث إلی المتاع و الحلقهٔ فقبضها فوجد الدروع مائهٔ درع و السیوف أربعمائهٔ سیف و ألف رمح و خمسمائهٔ قوس عربیهٔ بجعابها. فسأل رسول اللّه کنانهٔ عن کنز آل الحقیق و حلی من حلیهم کان یکون فی مسک- جلد جمل- فقال: یا أبا القاسم! انفقنه فی الحرب فلم یبق منه شیء و حلف علی ذلک و وکد الایمان، فقال رسول اللّه: برئت منک ذمهٔ اللّه و ذمهٔ رسوله إن کان عندک. قال: نعم، فأشهد علیه جماعهٔ من أصحابه و عشرهٔ من الیهود ثم سأل رسول اللّه ثعلبهٔ بن سلام بن أبی الحقیق- و کان رجلا ضعیفا- عن الکنز؟ فقال: لیس لی علم غیر أنّی قد کنت أری کنانهٔ یطوف کل غداهٔ بخربهٔ کذا، فإن کان شیء دفنه فهو فیها. فأرسل رسول اللّه نفرا من المسلمین مع ثعلبهٔ فاستخرجوا الکنز من الخربهٔ، فلما أخرج الکنز، أمر رسول اللّه الزبیر أن یعذب کنانهٔ بن أبی الحقیق حتی یستخرج کل ما عنده فعذبه الزبیر حتی جاءه بزند یقدحه فی صدره و اخیرا أمر رسول اللّه بدفعه إلی محمد بن مسلمهٔ یقتله بأخیه فقتله و کذلک أمر بابن أبی الحقیق الآخر، فعذب ثم

دفع إلی أولیاء بشر بن البراء فقتل به و استحل رسول اللّه بذلک أموالهما و سبی ذراریهما، و کان فی مسک الجمل أسورهٔ الذهب و دمالج

(۱). فقه السنّهٔ، ج ۱۴، ص ۸۳.

(۲). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۱۴۲۰؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: دعائم الاسلام)، ج ۱۸، ص ۲۸۳، ح ۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۱

الذهب و خواتیم الذهب و غیرها؛ «۱»

کنانهٔ بن ابی حقیق- رئیس یهودیان خیبر- با پیامبر چنین مصالحه کرد: جنگجویان یهود خیبر که در سنگرند در امان بمانند و آزاد باشند تا به همراه فرزندان خود از سرزمین خیبر بیرون روند و در مقابل، راه را برای رسول خدا برای ورود به خیبر و تملک آن چه از اموال، زمین، دینار و درهم، چارپایان، سلاح و لباس- جز پوشاکی بر تن هر فرد- در خیبر موجود است، باز کنند.

رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- فرمود: از امان خدا و رسولش بیرون باشید اگر چیزی را از من مخفی دارید و کنانه بر این پیمان مصالحه کرد. رسول خدا دنبال اموال فرستاد یکی یکی همه را گرفت و دنبال کالا و سلاح فرستاد و آن‌ها را دریافت کرد که صد زره و چهارصد شمشیر و هزار تیر و پانصد کمان عربی با جعبه بود. رسول خدا از کنانه دربارهٔ گنج خاندان حقیق و زیور آلاتی که در پوست شتر مخفی کرده بودند پرسید. کنانه گفت: ای ابو القاسم! گنج را در جنگ خرج کردیم و چیزی از آن باقی نمانده و بر آن سوگندهای محکم یاد کرد. رسول خدا فرمود: از امان خدا و امان رسول خدا بیرون باشی اگر آن گنج نزد تو باشد و او گفت باشد.

پیامبر چند تن از یاران خود و ده تن از یهودان را بر این قرارداد شاهد گرفت. سپس رسول خدا از ثعلبهٔ بن سلام بن ابی حقیق- که مردی ضعیف بود- دربارهٔ گنج پرسید. او گفت: من نمی‌دانم. ولی من می‌دیدم که کنانه هر روز صبح به فلان خرابه سر می‌زند. اگر چیزی باشد در آنجاست. پیامبر جمعی از مسلمانان را با ثعلبه فرستاد و گنج را از آن خرابه بیرون آوردند. وقتی گنج بیرون آمد رسول خدا به زبیر دستور داد کنانهٔ بن ابی حقیق را شکنجه کند تا هرچه دارد بروز دهد. زبیر او را شکنجه داد تا آنجا که چخماقی آورده بود و او را با آتش شکنجه می‌داد و در آخر، رسول خدا دستور داد او را به محمد بن مسلمه بسپرند تا وی را به تقاص برادرش بکشد و کشته شد و با یکی دیگر از پسران ابی حقیق چنین کرد؛ او را شکنجه کردند سپس به اولیای بشر بن براء سپردند تا به تقاص خون بشر کشته شود و کشته شد و به جهت این پیمان‌شکنی رسول خدا بچه‌ها و اموال آن دو را تصرف کرد. در آن پوست شتر، دستبندهای طلا، خلخال‌های طلا، انگشترهای طلا و دیگر اشیا بود.

۳. ابن هشام: و أتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بکنانهٔ بن الربیع و کان عنده کنز بنی النضیر فسأله عنه فجحد أن

(۱). مغازی، ج ۲، ص ۶۷۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۲

یکون یعرف مکانه، فأتی رسول الله رجل من یهود. فقال لرسول اللّه: إنی رأیت کنانهٔ یطیف بهذه الخربهٔ کل غداهٔ، فقال رسول اللّه لکنانهٔ: أ رأیت إن وجدناه عندک، أ أقتلک؟ قال: نعم، فأمر رسول اللّه بالخربهٔ فحفرت، فأخرج منها بعض کنزهم ثم سأله عما بقی. فأبی أن یؤدّیه. فأمر به رسول اللّه الزبیر بن العوام، فقال: عذّبه حتی تستأصل ما عنده. فکان الزبیر یقدح بزند فی صدره حتی أشرف علی نفسه ثم دفعه رسول اللّه إلی محمد بن مسلمهٔ فضرب عنقه بأخیه محمود بن مسلمهٔ؛ «۱»

کنانهٔ بن ربیع را نزد رسول خدا آوردند. گنج طایفهٔ بنی نضیر نزد او بود. پیامبر از او دربارهٔ گنج پرسید و او گفت: جای آن را

نمی‌داند. شخصی یهودی نزد پیامبر آمد و گفت:

من دیـدم کنانه هر روز صبـح در این خرابه رفت و آمـد می‌کرد. رسول اللّه به کنانه گفت: بگو ببینم اگر آن گنج نزد تو باشد تو را بکشیم؟ گفت: آری. رسول خـدا دسـتور داد خرابه را بگردنـد. خرابه را حفر کردنـد و مقداری از گنج را یافتند. پیامبر از او دربارهٔ بقیهٔ گنج پرسـید، ولی او از پرداخت آن خودداری کرد. رسول اللّه به زبیر دسـتور داد او را شـکنجه کند تا هرچه دارد اعتراف کند. زبیر آتش بر سینه‌اش روشن می‌کرد (او را با آتش شکنجه می‌داد) تا به مرگ نزدیک شد. پیامبر او را به محمد بن مسلمه سپرد و او گردنش را به تقاص برادرش محمود بن مسلمه زد.

نظر نگارنده: اشکالاتی که بر استدلال به این داستان تاریخی برای جواز شکنجه وارد است عبارت است از:

اوّل: سـند آن ضـعیف است؛ زیرا روایـات تـاریخی بیشتر «مرسل» است و مطالب غیر واقعی و اسـرائیلیات در آن وجود دارد، به ویژه این قسمت‌هایی که هدفش به دست دادن تصویر و جلوهٔ بدی از اسلام است؛

دوم: کنانه به جهت محارب بودن، مهدور الدم بوده است؛

سوم: چون کنانه، محمود بن مسـلمه را کشـته بود بایستی قصاص می‌شـد و شـکنجه‌اش شاید برای این بوده که محمود بن مسـلمه را شکنجه کرده بود؛

چهارم: پیامبر همان اوّل با کنانه شـرط کرده بود اگر اموالی را مخفی کرده باشد او را بکشد و ده تن از یهودیان را شاهد گرفته بود. پس همـان‌طور که ملاـحظه می‌کنیـد ظاهرا این قضـیّه اختصاص به مورد خاص داشـته است و چگونه می‌شود قیاس شود به آنجا که مسلمانی را شکنجه و حبس کنند آن هم به جهت جرمی که ثابت نشده است، بلکه برای

---

(۱). سیرهٔ النبویّهٔ، ج ۳، ص ۳۵۱.

اثبات آن به تهدید و زندان متوسل شوند.

۴. همو: لما أجمع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم المسیر إلی مکهٔ، کتب حاطب بن أبی بلتعهٔ کتابا إلی قریش یخبرهم بالذی أجمع علیه رسول اللّه من الأمر فی السیر إلیهم ثم أعطاه امرأهٔ فأخفته فی قرون رأسها و فتلت علیه شعرها و خرجت، و أتی رسول اللّه الخبر بما صنع حاطب، فبعث علیا علیه السّلام و الزبیر، فقال:

أدرکاها، فخرجا إلیها و أدرکاها بالحلیفهٔ فاسـتنزلاها و التمسا رحلها فلم یجدا شـیئا. فقال لها علی بن أبی طالب علیه السّلام: ما کذب رسول اللّه و لا کذّبنا و لتخرجن الکتاب أو لنکشفنک فلما رأت الجدّ منه، قالت:

أعرض، فأعرض، فخلت قرونها و أخرجت الکتاب فأتیا به إلی رسول اللّه؛ «... ۱»

وقتی رسول خـدا تصـمیم گرفت به طرف مکه حرکت کنـد حـاطب بن ابی بلتعه نـامه‌ای به قریش نوشت و تصـمیم پیامبر را به آنان گزارش کرد و آن را به زنی داد. آن زن نـامه را در جلو سـرش گـذاشت و موهای خود را بر آن بست و حرکت کرد. خبر به رسول خدا رسید که حاطب چه کرده است. از این‌رو، علی- علیه السلام- و زبیر را فرستاد و گفت: آن زن را پیدا کنید. آنان در حلیفه «۲» به او رسـیدند و پیاده‌اش کردند. توشه‌اش را گشـتند، ولی چیزی نیافتند. علی- علیه السلام- به آن زن گفت: پیامبر دروغ نگفته و به ما دروغ گفته نشده یا نامه را بیرون می‌آوری یا تو را تفتیش می‌کنیم. وقتی دید جدّی سخن می‌گوید گفت: برو کنار.

او کنار رفت. آن زن موهایش را باز کرد و نامه را بیرون آورد. آنان نامه را نزد رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله و سلّم- آوردند... «۳».

نظر نگارنـده: این زن متهم نبوده و تهدیـد به جهت گرفتن اقرار نبوده است، بلکه این زن به تمام معنا مجرم بوده و پیامبر صادق خبر

آن را به علی- علیه السلام- داده بوده است که آن زن نامه را گرفته و به طرف مکه حرکت کرده است اکنون او را تهدید می‌کنند تا آن نامه را، که در آن اسرار نظامی است و برای قریش فرستاده شده، بازپس دهد و این را نمی‌شود قیاس کرد به آنجا که اصلا جرمی ثابت نشده مگر با تهدید و زندان.

مقتضای اصل: اگر فرض کنیم میان این دو دسته روایات و نصوص، تعارض است، مقتضای اصل چیست؟ جواب این است: به اصل برائت رجوع می‌کنیم؛ برائت از ملتزم شدن به آن چه مکره و شخص تحت فشار به آن اعتراف کرده است و به استناد حدیث رفع که

---

(۱). سیرة النبویّة، ج ۴، ص ۴۰؛ مغازی، ج ۲، ص ۷۹۷.

(۲). قریه‌ای که بین آن و مدینه شش یا هفت میل فاصله است و میقات اهل مدینه از آنجاست، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۵.

(۳). سیرة النبویه، ج ۴، ص ۴۰؛ مغازی، ج ۲، ص ۷۹۷.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۴

می‌گوید ...: « و ما استکرهوا علیه» «۱» چه بر این مبنا که مراد از حدیث رفع، رفع همهٔ آثار وضعی و تکلیفی در هر یک از نه مورد باشد یا بر آن مبنا که مراد رفع اثر ظاهر در هر یک باشد یا اینکه در همهٔ موارد نه‌گانه مؤاخذه در تقدیر گرفته شود؛ یعنی کسانی که چنین هستند، مؤاخذه‌ای ندارند. «۲»

مگر اینکه گفته شود: مصلحت حفظ نظام و حکومت اسلامی- که از همه چیز مهم‌تر است- اگر تعارض پیدا کرد با مفسده‌ای مثل شکنجهٔ مجرم یا متهم و حفظ امنیت جامعهٔ اسلامی به تهدید یا زندان یا شکنجهٔ متهم برای گرفتن اقرار بستگی داشت، در این صورت اشکالی ندارد، ولی حتما باید از طرف فقیه جامع الشرائط، که حکومت، مشروعیت خود را از آن گرفته است، مجوّزی برای چنین کارهایی باشد.

در اینجا لازم است میان سه مسأله تفکیک و هر یک جداگانه طرح شود:

۱. آیا گرفتن اقرار با زدن و زندانی کردن جایز است و آیا این اقرار نافذ است؟ پاسخ آن روشن است چنین کاری غیر مشروع است و نافذ نیست، مگر در متهم به دزدی در صورتی که مال دزدیده شده را بیاورد، چنان که در برخی روایات آمده و شیخ طوسی در نهایه به آن فتوا داده است و برخی از اصحاب و ابن ادریس و علّامه در بیشتر کتاب‌هایش با او مخالفت کرده‌اند و همهٔ متأخران از او پیروی کرده‌اند. «۳»

۲. آیا مظنون و متهم را می‌شود زندانی کرد؟ در اینجا نیز پاسخ منفی است مگر در باب خون یا کسانی که متهم به داشتن نقشهٔ براندازی نظام باشند، چنان که برخی از معاصران گفته‌اند.

۳. آیا زندانی علاوه بر حبس، به عنوان کیفر شکنجه می‌شود؟ به زودی خواهیم گفت: چنین چیزی، حتی در مورد سگ هار و گزنده، جایز نیست.

سخنان جایز دانندگان شکنجه

۱. ملحقات القضاء: آن چه از امثال این وقایع به دست می‌آوریم این است: ولی مسلمانان می‌تواند کسی را که حقیقت را پنهان می‌کند شکنجه کند در صورتی که اجمالا و

---

(۱). خصال، ص ۷۱۴، باب «التسعه»، ح ۱.

(۲). فرائد الاصول، ص ۱۹۵.

(۳). نهایه، ص ۷۱۸؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۶؛ سرائر، ج ۳، ص ۴۹۰؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۲۴؛ کافی، ج ۷، ص ۲۲۳، ح ۹؛ مرآة العقول، ج ۲۳، ص ۳۴۶؛ روضة المتقین، ج ۱۰، ص ۲۳۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۵

سربسته آن را بداند یا احتمال قوی دهد و کتمان آن حقیقت برای مسلمانان ضرر داشته باشد در اینجا به تعزیر و شکنجهٔ عادلانه متوسل می‌شود تا به حقیقتی که در پی بی‌آن است برسد. «۱»

۲. ولایة الفقیه: مقتضای اصل اوّلی این است که جایز نیست به مجرد اتهام، متعرّض کسی شد چون با آزادی و تسلط انسان بر نفس و اصل برائت منافات دارد و جواز تعرّض، احتیاج به دلیل محکمی دارد و حدیث معتبر سکونی تنها دربارهٔ خون است و بر موارد دیگر دلالت ندارد ... در هر صورت جواز دستگیری و زندان به مجرد اتهام در غیر خون، بسیار مشکل است، ولی می‌شود گفت: حفظ نظام مسلمانان و کیان اسلامی و حفظ اموال و حقوق آنان از نظر شارع دو مسألهٔ است مهم و این دو موضوع، غالبا متوقف به دستگیری متهمان و زندانی کردن آنان است مخصوصا در صورتی که احتمال فرار آنان باشد تا دربارهٔ آنان تحقیق شود. نتیجهٔ قول به عدم جواز چنین کاری، از بین رفتن حقوق و اموال مسلمانان است و اختلال نظم پیش می‌آید، به ویژه در عصر و زمانی که فساد همه جا را فراگرفته باشد. «۲»

نیز در این کتاب نیز آمده است: امّا اگر حاکم بداند شخص اطلاعات سودمندی در مورد حفظ نظام و دفع فتنه یا تقویت اسلام یا دربارهٔ احقاق حقّ مسلمانان دارد و عقل و شرع حکم کنند که این اطلاعات را بگوید و برای خود شخص نیز وجوب آن آشکار باشد، در عین حال لجاجت کند و اطلاعات را پنهان بدارد، در این صورت جایز است متهم تعزیر شود تنها به دلیل اینکه حرف بزند نه اینکه پس از اعتراف مجازات شود، چون دانستید که تعزیر تنها در ترک واجب، جایز است و فرض این است که بر این شخص واجب است حرف بزند و اطلاع بدهد. «۳»

آرای دیگر مذاهب

۳. حرانی: دربارهٔ متهم به قتل: زدن او برای اینکه اقرار کند جایز نیست، مگر اینکه قراینی در کار باشد که او قاتل است؛ چون برخی از عالمان در این باره تجویز کرده‌اند با زدن

(۱). عراقی، قضاء (تحلیل و تحقیق بر امّهات مسائل قضا)، علامه شیخ محمد هادی معرفت، ص ۳۶۸.

(۲). ج ۲، ص ۵۸۵.

(۳). ج ۲، ص ۳۸۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۶

از او اقرار بگیرند و بعضی مطلقا آن را ممنوع کرده‌اند. «۱»

۴. سیّد سابق: «مالک» اجازه داده است متهم به دزدی مورد ضرب قرار گیرد و اصحاب نیز اجازه داده‌اند مورد ضرب قرار گیرد تا از جهتی مال دزدیده شده را نشان دهد و از جهت دیگر عبرتی برای دیگران باشد. «۲»

۵. ماوردی: حاکم می‌تواند متهم را- اگر اتهام قوی باشد- به عنوان تعزیر بزند نه به مقدار حد، تا راست بگوید. اگر با زدن اقرار کرد، حال او در مورد چیزی که بدان سبب زده شد، ملاحظه می‌شود. پس اگر او را برای گرفتن اقرار زدند، اقرار او ارزشی ندارد و اگر او را زدند تا راست بگوید. پس اگر گفت: راست خواهم گفت، از زدن او دست برمی‌دارند. آن‌گاه همین که به چیزی اقرار

کرد، ترتیب اثر می‌دهند. «۳»

مسئولیت مرگ زندانی

ندیدم کسی از فقیهان شیعه، جز آیهٔ اللّه سبزواری از فقیهان معاصر بدین فرع فقهی به طور گسترده بپردازد. در این مسأله، صوری متصور است بدین گونه که قتل عمدی باشد یا خطایی یا خودش مرده باشد.

در مواردی مرگ به زندان مربوط نیست و گاهی بر اثر زندانی شدن می‌میرد اگر چه برای مرگ، زندانی نشده باشد. بعضی از موارد برای مرگ زندانی می‌شود و برخی اوقات نیز تردید وجود دارد که مورد، از کدام یک از صورت‌هاست. به تمام این موارد مرحوم سبزواری اشاره کرده است:

مسألهٔ ۹: اگر فردی برای مصلحتی شرعی که حاکم شرع تشخیص می‌دهد زندانی شود و در زندان بمیرد چند صورت پیدا می‌کند:

الف) اینکه از نظر کارشناسان، مرگ به زندان مربوط نباشد و او را زندانی نکرده باشند تا بمیرد؛ یعنی به قصد مرگ او را به زندان نیفکنده باشند و مرگ بدون کشتن و زدن رخ داده باشد، چیزی بر کسی نیست.

گفته است: این به جهت اصل است پس از آن که روشن نشد مرگ خطایی بوده است یا عمد یا شبه عمد.

---

(۱). فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۲۸.

(۲). فقه السنّهٔ، ج ۱۴، ص ۸۳.

(۳). احکام السلطانیه، ص ۲۲۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۷

ب) کارشناسان مرگ را بر اثر زندان بدانند و البته عمدا او را زندانی نکرده‌اند تا بمیرد که این مرگ، خطایی است.

گفته است: چون عمدا نمی‌خواست او را بکشد و نوعا محل، موجب مرگ نمی‌شود. در این صورت، دیه بر عهدهٔ جنایتکار است.

گفته است: چون ادلّهٔ خطا عمومیت و اطلاق دارند و برای اینکه خون مسلمان نباید هدر برود. اگر حاکم شرعی بر اثر زندانی کردن، باعث مرگ او نشده باشد و اگر شده باشد، دیهٔ او بر بیت المال است.

گفته است: به دلیل روایت معتبری که از علی- علیه السلام- وارد شده است:

«ما أخطأت القضاهٔ فی دم أو قطع، فهو علی بیت مال المسلمین؛ «۱» اگر قاضیان به اشتباه حکم کشتن یا بریدن عضو انسانی را صادر کنند دیهٔ آن بر عهدهٔ بیت المال است».

به علاوه در این مورد اجماع داریم.

ج) اگر زندانی کننده، عمدا او را زندانی کرده تا بمیرد، قتل عمدی است و باید قصاص شود.

می گوید: چون عمدا می‌خواست او را بکشد و نیز به دلیل عمومات و اطلاقاتی که قبلا ذکر شد.

د) اگر شک کنیم این مورد، از کدام یک از موارد گذشته است، دیگر چیزی بر او نیست.

می گوید: به دلیل اصل، مسئولیتی ندارد البته پس از آن که اصلا اثری برای یکی از اطراف علم اجمالی نباشد و این همان قسم اوّل (الف) است و دیگر مورد برای جریان قول معصوم: «لا- یبطل دم امرئ مسلم؛ «۲» خون مسلمان نباید از بین برود» نیست؛ چون موضوع احراز نشده و مرگ خود آن شخص بدون کشتن و زدن، یکی از اطراف علم اجمالی است.

آری، احتیاط آن است که به آن چه خواستند با هم مصالحه کنند. «۳»

---

(۱). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۷، ص ۱۶۵، ح ۱. علاوه بر اصل و اینکه بیت المال برای مصالح اجتماعی مهیّا نشده و این مورد هم از مهم‌ترین موارد آن است، نک: مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۵۸.

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۹، ص ۵۲- ۵۳، ح ۱.

(۳). مهذّب الاحکام، ج ۲۹، ص ۶۵. این مبحث نیز از استدراکاتی است که در متن عربی موارد السجن نیامده است.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۸

فصل پانزدهم معنای تأدیب و سخت‌گیری در زندان و حدود آن

اشاره

آیا در فقه اسلامی شکنجهٔ زندانی جایز است؟

جواب این است: اگر مقصود از تـأدیب، اعمـال وحشیانه و جنایات غیر انسانی است که صـهیونیست‌ها و ایادی آن‌ها در زنـدان‌های خود در مورد مؤمنان انجام می‌دهند که خفیف‌ترین آن بستن به پنکه‌های سقفی، فروبردن سوزن در بدن و اعضا، کندن پوست سر و بدن، کشیدن ناخن‌ها، بستن به تخت و روشن کردن آتش زیر آن، بریدن اعضا با ارّه و...

است، اسلام با این جنایات پلید مخالف است و حتی آن را در مورد سگ هار اجازه نمی‌دهد و مرتکب آن را، هر که باشد، مستحقّ قصاص می‌داند.

ولی در شریعت اسلامی برای مجرمان، تعزیراتی هست؛ مجرم در زنـدان یا بیرون زندان مورد تأدیب و سخت‌گیری قرار می‌گیرد- البته این غیر از شکنجه و اعمال دشوار است- که نمونه‌های آن را بیان می‌کنیم:

سخت‌گیری در زندان

اوّل: سخت‌گیری از جهت غذا و آب. چند دسته به این سخت‌گیری کیفر می‌شوند:

الف) کسـی که زنش را ظهار کرده باشد و رجوع نکند. علّامه حلّی می‌گوید ...: وگرنه در غذا و آب به او سـخت‌گیری می‌شود تا رجوع کند. «۱»

ب) کسی که قسم بخورد دیگر با زنش همبستر نشود و از این سوگند برنگردد.

---

(۱). تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۶۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۸۹

امـام صـادق- علیه السـلام- می‌فرمایـد: مـولی (ایلاءکننـده) اگر از طلاـق خـودداری می‌کرد، امیر المـؤمنین- علیه السـلام- او را در اتاقکی از نی زندانی می‌کرد و آب و غذا به او نمی‌داد تا زنش را طلاق دهد. «۱»

ج) حکم بدهکار که با وجود زندان بدهی خود را نمی‌پردازد [چیست]؟ ابو الصـلاح حلبی گوید: اگر بدهکار عادت به زندان کرد ...در فشار قرار داده می‌شود. «۲»

یحیی بن سعید گوید: هشت دسته در خوردن و آشامیدن مورد فشار قرار می‌گیرند:

۱. مظاهر، در صورتی که سه ماه از زمانی که شکایت نزد قاضی برده‌اند گذشته باشد.

اگر از دادن کفّاره با اینکه قدرت دارد یا از طلاق دادن، خودداری کند.

۲. مولی در صورتی که چهار ماه از زمانی که زنش از او نزد حاکم شکایت کرده، گذشته باشد و او از کفّاره با اینکه قدرت دارد یا از طلاق دادن، خودداری کند.

۳. کسی که قتل انجام داده یا کاری کرده که موجب حد یا تعزیر است و به حرم پناهنده شده باشد در خوردن و آشامیدن مورد فشار قرار می‌گیرد تا بیرون بیاید و قصاص شود یا حد و تعزیر بر او جاری شود.

۴. کسی که مسلمان شده در حالی که بیش از چهار زن دارد مأمور می‌شود چهار تن از آنان را انتخاب کند، اگر نکرد در خوردن و آشامیدن مورد فشار قرار می‌گیرد تا چهار تن را برگزیند.

۵. کسی که اقرار کند حقّی از کسی به گردن اوست، ولی مشخص نکند و بر آن اصرار کند، تعزیر می‌شود و در خوردن و آشامیدن مورد فشار قرار می‌گیرد تا آن را مشخص کند.

۶. کسی که مدّعی شود چیزی از کسی می‌خواهد و سکوت کند نه اقرار نه انکار، تعزیر می‌شود و در خوردن و آشامیدن مورد فشار قرار می‌گیرد تا اقرار یا انکار کند.

۷. محاربی که قتل نکرده و مال نبرده یا از شهرش تبعید می‌شود یا در خوردن و آشامیدن مورد فشار قرار می‌گیرد تا توبه کند بنابر رأی شیخ طوسی در نهایه، مبسوط، خلاف و...

۸. زن مرتد حبس ابد می‌شود و در هنگام نماز کتک می‌خورد و در خوردن و آشامیدن بر او سخت گرفته می‌شود «... ۳»

---

(۱). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۵، ص ۵۴۵، ح ۱؛ نک: حدود الشریعه، ج ۳، ص ۲۴۴ و ج ۴، ص ۲۲۷.

(۲). کافی فی الفقه، ص ۴۴۸.

(۳). نزههٔ الناظر، ص ۱۲۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۰

دوم: فشار از جهت پوشاک که کیفر زن مرتد است.

از علی- علیه السلام- روایت شده ...: به او لباس نمی‌دهند مگر پارچهٔ خشن آن هم به مقداری که عورتش را بپوشاند و او را از گزند حفظ کند. «۱»

سوم: بستن دست و پا، که کیفر چند دسته است:

الف) مادر زنادهنده: شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت: مادرم دست نامحرم را رد نمی‌کند. فرمود: او را زندانی کن. گفت کردم. فرمود: مانع ورود نامحرم شو. گفت:

شدم. فرمود: پس او را ببند. «۲»

ب) کارگزار خائن: داستان ابن هرمه، فرماندار سوق الاهواز.

علی- علیه السلام- نوشت: او را به زندان ببر و پاهایش را ببند. «۳»

ج) آدم شرور: علی- علیه السلام- آدم شرور را در قید می‌کرد و کسی را بر او می‌گمارد تا موقع نماز از یک طرف او را باز کند. «۴»

د) داستان ثمامهٔ بن اثال: ثمامه در حال شرک به قصد عمره آمد، تا وارد مدینه شد ... او را نزد رسول خدا آوردند. حضرت دستور داد او را به یکی از ستون‌های مسجد بستند. «۵»

نظر نگارنده: وی پادشاه یمامه بود. پیامبر موقعی که برای پادشاهان نامه می‌فرستاد نامه‌ای به دست سلیط بن عمرو برای او و هوذهٔ بن علی فرستاد. «۶»

ه) کسی که از پرداخت بدهی طفره می‌رود. شیخ کنی می گوید: از این فهمیده می‌شود که اگر صرف حبس برای ادای دین مفید نباشد به وسایل دیگری مثل آهن (زنجیر)، می‌توان توسل جست، بلکه فقیه باید بداند زندان از باب مثال است به ویژه که معلوم شد از باب امر به معروف است. پس مدار این است که به او فشار بیاید تا بدهی خود را بپردازد گرچه با نگه‌داشتن او در هوای گرم یا سرد و امثال آن باشد. «۷»

---

(۱). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۸۰، ح ۱۷۲۰.

(۲). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۱۲، ح ۱.

(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲، ح ۱۸۹۲.

(۴). مسند زید، ص ۲۶۵.

(۵). اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۶؛ نیل الاوطار، ج ۸، ص ۳۰۵؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۴۷؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱۲۱؛ مستدرک الوسائل (به نقل از: عوالی اللئالی)، ج ۲، ص ۵۱۴، ح ۴.

(۶). سیرهٔ النبویه، ج ۴، ص ۲۵۴؛ نک: عمدهٔ القاری، ج ۱۲، ص ۲۶۱.

(۷). قضاء، ص ۲۱۲.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۱

احمد بن یحیی: سپس از منکر آن را بازمی‌داری و آن چه به نظر می‌رسد، به او مهلت داده می‌شود و حکم به تسلیم و حبس او می‌شود اگر خواستار حبس شد و او برای مصلحت در بند می‌شود مگر پدر که برای فرزند به زندان نمی‌افتد. «۱»

و) قاتل: عمر بن عبد العزیز گوید: هیچ‌یک از مسلمانان زندانی را در زنجیر نکنید که نتواند ایستاده نماز بخواند و کسی جز قاتل را شب به زنجیر نکشید. «۲»

نظر نگارنده: هیچ‌یک از فقیهان چنین فتوایی نداده‌اند. آری، اگر ترس این باشد که فرار کند، بحث دیگری است.

چهارم: سخت‌گیری در مکان. دسته‌های مختلفی بدان کیفر می‌شوند از جمله کسی که در ادای بدهی کوتاهی می کند، که گذشت.

دستهٔ دیگر، کارگزار خائن است. علی- علیه السلام- در مورد داستان ابن هرمه می‌فرماید: دستور بده زندانیان شب‌ها به حیاط زندان بیایند و گردش کنند غیر از ابن هرمه، مگر اینکه احتمال دهی بمیرد که در این صورت او هم می‌تواند به حیاط زندان بیاید. «۳»

پنجم: زدن با تازیانه و تعزیر. روایت شده که پیامبر حکم به زندان و زدن کرد. «۴»

زدن کیفر چند دسته است:

الف) کسی که شخصی را نگه داشته تا دیگری او را بکشد. امام صادق- علیه السلام- می‌فرماید: در هر سال پنجاه تازیانه به او می‌زنند. «۵»

ابن برّاج «۶» از قدما و آیهٔ اللّه خوئی «۷» از معاصران به آن فتوا داده‌اند.

ب) کارگزار خائن. علی- علیه السلام- می‌فرماید: او را از زندان بیرون بیاور و ۳۵ تازیانه بزن ... پس از سی روز اگر دیدی طاقت دارد ۳۵ تازیانهٔ دیگر به او بزن. «۸»

ج) دزدی بار سوم ... دزد را زد و حبس ابدش کرد. «۹»

---

(۱). عیون الازهار، ص ۴۶۹.

(۲). خراج، ص ۱۵۰.

(۳). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲.

(۴). تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۹۶؛ اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۸۰.

(۵). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۲۱، ح ۱.

(۶). مهذّب، ج ۲، ص ۴۶۸.

(۷). مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۱.

(۸). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۲.

(۹). سنن دارقطنی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ نک: جعفریات، ص ۱۴۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۲

د) کسی که بدهی‌اش را نمی‌پردازد. شیخ طوسی دربارهٔ او می‌گوید: حاکم او را مجبور می‌کند بدهی‌اش را بپردازد اگر نپرداخت برای تأدیب او را زندانی می‌کند باز اگر نپرداخت او را بیرون می‌آورد و تعزیر می‌کند. پیوسته او را زندان و تعزیر می‌کند تا مال خود را بیرون آورد و بدهی‌اش را بپردازد «... ۱»

نظر نگارنده: ابن حمزه «۲» و یحیی بن سعید و علّامه و دیگران بدان فتوا داده‌اند.

ه) زن مرتد. در وقت نماز کتک می‌خورد «۳» و به کارهای دشوار وادار می‌شود. «۴»

جزیری: حنفیه دربارهٔ ارتداد زن گویند ...: واجب است حبس شود تا بمیرد، یا اسلام بیاورد و هر روز ۳۹ تازیانه می‌خورد. از جامع الصغیر نقل شده: علت اینکه هر روز تازیانه می‌خورد این است که هرچه زودتر او را به اسلام برگردانند. «۵»

و) قاتل فراری. در روایتی دارد: والی می‌تواند پس از دستگیری او را زندانی و تأدیب کند. «۶»

این بود معنای تأدیب و سخت‌گیری در مورد زندانی با وجود روایات ضعیفی که نمی‌توان بدان‌ها استناد جست. پس نمی‌شود از این موارد تعدّی کرد و کارهایی به نام اعمال شاق و شکنجه انجام داد. «۷»

---

(۱). مبسوط، ج ۴، ص ۲۳۲.

(۲). وسیله، ص ۳۷۲، ۲۱۳.

(۳). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۳؛ نک: نزههٔ الناظر، ص ۱۱۹.

(۴). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۵۴۹، ح ۱.

(۵). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۲۶.

(۶). کافی، ج ۷، ص ۲۸۶، ح ۱.

(۷). اما امروزه، آزادگان جهان به خصوص مؤمنان با شدیدترین و زشت‌ترین شیوه‌ها شکنجه می‌شوند که نمونه‌ای از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

الف) وصل برق به جاهای حساس بدن که باعث می‌شود در او لرزش‌هایی به وجود بیاید و توازن و قوهٔ ماسکهٔ خود را از دست بدهد؛

ب) نشاندن بر بخاری نفتی؛

ج) سوزاندن ریش؛

د) آویزان کردن پا به پنکهٔ هوایی و بستن دست به پشت و بعد روشن کردن پنکه که با گردش آن، فرد نیز می‌چرخد و هر بار که از جلو شکنجه‌گران می‌گذرد با شلاق بر سر او ضربه می‌زنند؛

ه) سوزاندن دست با برق؛

و) سوزاندن با آتش. بدین طریق که سیخی را بر آتش آن چنان داغ می‌کنند که سرخ می‌شود آن‌گاه با آن بدن فرد را می‌سوزانند؛

ز) سوراخ کردن دست و پا با مته برقی؛

ح) شکستن بینی با چکش آهنی؛

ط) کندن ناخن‌ها؛

ی) نوشاندن آب داغ؛

ک) شکافتن دهان؛

کا) باد کردن شکم فرد با تلمبه تا بترکد؛

کب) زندانی را لخت می‌کنند و او را در جایی که پر از زنبور است قرار می‌دهند که آن‌ها همهٔ بدن او را می‌گزند به صورتی که ورم می‌کند و بیهوش می‌شود؛

کج) سلول انفرادی در مکان بسیار کوچک به گونه‌ای که زندانی نمی‌تواند پاهایش را برای خواب دراز کند یا بایستد؛

کد) زندان کردن در استوانه‌های خاص آهنی و توخالی که در آن بسته می‌شود و آن قدر در آن سرپا می‌ایستد تا یا می‌میرد یا او را به شکل دیگری شکنجه می‌دهند؛

که) کوبیدن گوش به دیوار با میخ در حالت نشسته یا ایستاده یا خواب؛...

کو) کندن موی سر و ریش و ابرو و مژه با دستگاهی خاص که بسیاری از مواقع، مقداری از گوشت نیز کنده می‌شود؛

کز) قرار دادن سر داخل دستگاه پرس که در مواقعی به شکستن جمجمه و گاه مرگ می‌انجامد؛

کح) کندن دندان با وسایل آهنی که در بسیاری از اوقات موجب شکسته شدن یا کنده شدن تکه‌ای از گوشت با دندان می‌شود؛

کط) قرار دادن کف دست لای در و بستن در؛

کی) فروبردن سوزن در انگشتان بین ناخن و گوشت؛

لا) ریختن اسید بر بعضی از اعضای بدن برای زشت کردن و ایجاد درد؛

لب) با زدن و نیشتر زدن نمی‌گذارند زندانی بخوابد تا دچار خستگی شدید شود؛

لج) بستن دست با طنابی محکم و انداختن زندانی از بلندی که سبب می‌شود وقتی شخص به پایین می‌رسد دچار کشش در بدن شود و بعضی از اوقات موجب می‌شود عصب پشت پا و یا مفصل بگسلد یا از هم جدا، و در مخ لرزشی ایجاد شود؛

لد) مجروح ساختن بعضی از اعضای بدن، آن‌گاه پاشیدن سرکه یا نمک یا فلفل بر آن؛

له) کشیدن زبان زندانی بعد فروکردن سوزنی بزرگ در آن در خارج از دهان با بستن دست و پا تا نتواند سوزن را درآورد؛

لو) گذاشتن آهن تقریبا بزرگی در دهان تا دهان بازبماند و بدین سبب دچار ناراحتی‌های روحی و جسمی شود؛

لز) قرار دادن پا یا دست زندانی در قیر مذاب؛

لح) زندانی را به پشت می‌خوابانند و پلک‌هایش را باز می‌کنند و در چشمش گرد د. د. ت می‌ریزند آن‌گاه دست او را با پارچه‌ای محکم می‌بندند و رهایش می‌کنند تا از درد به خود بپیچد؛

لط) زنان را بعد از بستن دست و پا، به مویشان آویزان می‌کنند؛

لی) در ایام عادت، زن را از پایش آویزان می‌کنند که در این صورت، یا خون در جایی جمع می‌شود که باعث دردهای شدیدی

برای او می‌شود یا به صورتش می‌ریزد ... او فریاد می‌زند و کسی به دادش نمی‌رسد. تا حدود هفت روز به این حال باقی می‌ماند تا ایام عادت تمام شود.

و صدها شیوهٔ وحشیانهٔ شکنجه که آن را سنگدلان و دشمنان اسلام، یعنی یهود و عمّالشان مرتکب می‌شوند و با این حال، شعار دفاع از حقوق بشر را سر می‌دهند!

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۴

فصل شانزدهم آزادی از زندان

زندانی ممکن است با یکی از راه‌های زیر آزاد شود:

اوّل: گاهی حبس از نظر شرع محدود است و زمان خاصّی برای افراد دارد؛ مانند متهم به قتل- در صورتی که قائل به حبس او باشیم- و متهم به دزدی- بنابر قول مالک- و بدهکاری که می‌خواهیم از وضع او آگاه شویم و محاربی که قتل و جرح نکرده- در صورتی که نفی در آیه را تفسیر کنیم به یک سال حبس- در همهٔ این موارد وقتی آن زمان خاص تمام شد، زندانی آزاد می‌شود.

دوم: گاهی حبس از باب تعزیر است که امام می‌تواند او را عفو کند- چنان که در همه نوع تعزیر این حق را دارد «۱» و جمعی از فقیهان ما- رضوان اللّه علیهم- تصریح کرده‌اند که تعزیر شامل زندان هم می‌شود، مانند شیخ طوسی در مبسوط، علّامه در تحریر الاحکام و قواعد الاحکام، شیخ محمد حسن نجفی در جواهر الکلام (جلد ۴۱ و ۴۲) و مجلسی اوّل در روضهٔ المتقین. چنان که برخی دیگر بدان اشاره دارند؛ مانند شهید در مسالک الافهام، فاضل هندی در کشف اللثام و ... و نیز رأی بسیاری از اهل سنّت چنین است؛ مانند سمرقندی در تحفهٔ الفقهاء، ابن قدامه در مغنی، قرشی در معالم القربه، احمد بن یحیی در عیون الازهار و دیگران که خواهد آمد.

سوم: گاهی زندانی توبه و خود را اصلاح می‌کند یا امام صلاح می‌داند و او را آزاد می‌کند با اینکه زندانی ابد است. فقیهان بزرگوار ما در حدّ دزدی به این مطلب تصریح کرده‌اند:

۱. شیخ مفید ...: در زندان می‌ماند تا بمیرد یا امام ببیند اصلاح شده و توبه کرده و در او تغییر ایجاد شده و بداند که صلاح است آزاد شود اگر به این صورت باشد اشکالی ندارد او

---

(۱). نک: شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۷؛ مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۳۲۶؛ مبسوط، ج ۸ ص ۶۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۵

را آزاد کند. «۱»

۲. سیّد مرتضی ...: در زندان می‌ماند تا بمیرد یا امام چیزی [یعنی آزادی او] را صلاح بداند. «۲»

۳. سلّار بن عبد العزیز: حبس ابد می‌شود تا بمیرد یا امام ببیند توبه کرده و فرد صالحی شده که آزادش می‌کند. «۳»

۴. ابن زهره: در زندان می‌ماند تا بمیرد یا زمامدار مسلمانان (ولی امر) در مورد او نظر [به آزادی] دهد. «۴»

۵. فاضل هندی: در زندان می‌ماند تا بمیرد یا توبه کند و امام در او صلاحیت و تغییر اساسی ببیند و آزادی او را صلاح بداند. «۵»

۶. شیخ محمد حسن نجفی ...: حبس دائم می‌شود تا بمیرد یا توبه کند. «۶»

چهارم: گاهی حبس حدّ است، ولی حدّی که با اقرار مجرم ثابت شده نه با بینه؛ در اینجا نیز امام می‌تواند اگر توبه کرد او را ببخشد، چنان که عقیدهٔ علمای ماست و در جواهر الکلام مدّعی شده که خلافی در آن نیست گرچه بعضی در مورد خاصّی که خوردن فقّاع و مسکرات باشد آن را نپذیرفته‌اند و بعضی دیگر گفته‌اند: عفو مخصوص امام معصوم است و دسته سومی گفته‌اند:

این عفو اختصاص به حقّ اللّه تعالی دارد و گروه چهارمی به صورت مطلق گفته‌اند: امام می‌تواند عفو کند و شرط توبه نکرده‌اند:

۱. شیخ طوسی: اگر خود اقرار کرده باشد و پس از اقرار توبه کند، امام می‌تواند او را عفو کند یا بر او حدّ جاری سازد به هرگونه‌ای که فکر می‌کند برای جلوگیری او از کار خلاف بهتر است «... ۷».

۲. ابن زهره: پس از اینکه ثابت شد زنا کرده است اگر توبه کرد تنها امام، می‌تواند او را عفو کند و دیگری چنین حقّی ندارد. «۸»

۳. محقق حلّی: اگر اثبات حد به وسیلهٔ اقرار خود او بوده امام مخیّر است او را عفو

---

(۱). مقنعه، ص ۸۰۲.

(۲). انتصار، ص ۲۶۳.

(۳). مراسم، ص ۲۵۹.

(۴). غنیهٔ النزوع، ص ۴۳۲.

(۵). کشف اللثام، ج ۲، ص ۲۴۹.

(۶). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۳۳ و مثل آن در: مناهج المتقین، ص ۵۰۲.

(۷). نهایه، ص ۷۱۸.

(۸). غنیهٔ النزوع، ص ۴۲۵، نک: جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۴۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۶

کند یا حد بزند. «۱»

۴. شیخ محمد حسن نجفی: اگر اقرار کند و حد بر او لازم شود سپس توبه کند امام مخیّر است حد را- که سنگسار باشد یا تازیانه- جاری کند [یا نکند]. گفته است: بدون هیچ خلافی در اوّل (سنگسار) جاری می‌شود، بلکه از سرائر نقل شده که اجماعی است. احتمالاـ در دومی (تازیانه) نیز حکم چنین باشـد گرچه وی در دومی مخالفت کرده به جهت اصل، اصـلی که اولویت غیر رجم، آن را دفع می‌کند و همچنین نصوصی که ضعف آن را تعاضد و شهرت زیاد، جبران می‌کند...

آری، ظاهر نص و فتوا این است که این حکم، به امام اختصاص دارد؛ ولی شاید برای دیگر حاکمان نیز باشد گرچه شک نیست که احوط اوّل است؛ زیرا عفو لازم نیست ولی گاهی الحاق به نظر قوی می‌آیـد؛ چون ادلّه ظهور دارنـد در تخییر حکمی، که هم شامل امام می‌شود و هم شامل نایب وی که مقتضای منصوب بودن از طرف امام این است که هر حکمی برای امام است برای او هم باشد.

در کشف اللثام می‌گوید: مراد از حد، حقّ اللّه است ولی حقّ الناس تنها با اسقاط صاحب حق، ساقط می‌شود ... من می‌گویم: آنچه ایشان از قسـمتی از روایت معتبر، ذکر کرده‌اند اصلا دلالتی بر مطلب مورد بحث ما ندارد و دیدید که نصوص، عفو از حدّ دزدی را بیان کردند؛ اضافه بر آنچه از روایات فهمیده می‌شود که حکم اقرار از جهت اقرار است و دیگر اینکه اصحاب به صورت مطلق ذکر کرده‌اند و شاید بدین علت باشد که امام به مؤمنان، شایسته‌تر از خودشان می‌باشد. خداوند عالم است. «۲»

۵. آیـهٔ اللّه خوئی: اگر اقرار کرد به چیزی که موجب سـنگسار شـدن یـا تازیـانه است امام می‌توانـد ببخشـد و حـدّ را جاری نکنـد و مشهور گفته‌اند: در صورتی که توبه کند؛ ولی دلیلی ندارد. «۳»

۶. آیهٔ اللّه طبسـی: اگر مقر شود سـپس از آن گناه توبه کند، امام مخیّر است حد را جاری کند یا ببخشد، سـنگسار باشد یا غیر آن و [این حکم] مخالفی جز حلّی ندارد «... ۴»

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۰.

(۲). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۱۳.

(۳). مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۴). ذخیرة الصالحین (خطی) ج ۸، ص ۳۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۷

فصل هفدهم آیا تعزیر شامل حبس می‌شود؟

اشاره

تعزیر در لغت از الفاظ متضاد است: تعزیر به معنای تعظیم، توقیر، اعانت، نصر، ضرب یا بالاتر از ضرب، تأدیب، منع، رد، توقیف در مورد بدهی و سرزنش آمده است و به تأدیبی که کمتر از حد باشد، تعزیر گفته می‌شود؛ چون مانع می‌شود مجرم دوباره گناه کند.
تعزیر در شرع عقوبت یا اهانت است و مقدار مشخصی ندارد و بعضی گفته‌اند: در بیشتر موارد مقدار معیّنی ندارد. ولی باید مقدار آن از حد کمتر باشد و کم و زیاد آن با صلاحدید حاکم است. تعزیر تابع مفسده است گرچه معصیت نباشد؛ مانند تعزیر بچه‌ها و غیر مکلّف‌ها. تعزیر از نظر کم و زیادی مطابق جنایت انجام شده- بزرگ باشد یا کوچک- است بر خلاف حد که اگر آن گناه تحقق یابد، گرچه با انجام دادن مقدار خیلی کم باشد، حد جاری می‌شود و همچنین اگر چند نوع تعزیر باشد یا چند مصداق داشته باشد، تخییر در آن جایز است و اگر در محل‌های مختلف، نوع اهانت‌ها فرق کند، تعزیر هم مطابق آن تغییر می کند.
جمعی از عالمان ما- رضوان اللّه علیهم- تصریح کرده‌اند که هرجا تعزیر، یا به خصوص تأدیب به کار رفته است، شامل حبس هم می‌شود؛ مانند شیخ طوسی در مبسوط، ابن برّاج در مهذّب، علّامه حلّی در تذکره الفقهاء، تحریر الاحکام و قواعد الاحکام، علّامه مجلسی اوّل در روضة المتقین و شیخ محمد حسن نجفی در دو جا از- دائرة المعارف گرانقدرش جواهر الکلام- چنان که این شمول از بعضی علمای دیگر- قدس اللّه أسرارهم- برمی‌آید؛ مثل شهید ثانی در مسالک الافهام و فاضل هندی در کشف اللثام.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۸
چنان که رأی اکثر عامّه، بلکه همهٔ آن‌ها همین است؛ مانند ماوردی در احکام السلطانیه، قرشی در معالم القربه، سرخسی در مبسوط، کاشانی در بدائع الصنائع، سمرقندی در تحفة الفقهاء، ابن قدامه در مغنی، احمد بن یحیی در عیون الأزهار و جزیری در الفقه علی المذاهب الاربعه.

پس بعید نیست روایاتی که در باب تعزیر «۱» آمده و آن را به کتک و تازیانه تفسیر کرده حمل کنیم به بیان یکی از مصادیق یا بارزترین مصداق تعزیر نه اینکه منحصر باشد در آن؛ زیرا گاهی تعزیر به زدن است و گاهی به حبس «۲» و گاهی به نفی «۳» و گاهی به این است که گناهکار به گناهش اعتراف کند «۴» و گاهی تعزیر به این است که گناهکار به مردم معرفی شود «۵» و گاهی به این است که با نجاست خودش ملوّث شود «۶» و گاهی به این است که خانه‌اش خراب شود، چنان که امیر المؤمنین- علیه السلام- خانهٔ مصقلة بن هبیره شیبانی «۷» و حنظلة بن ربیع «۸» و جریر بن عبد اللّه «۹» را خراب کرد. شاید هم این قضایا مخصوص به موارد ویژه بوده است که آن حضرت می‌دانسته، زیرا کسی مطابق آن‌ها فتوا نداده است.

اقوال لغویان در «تعزیر»

۱. ابن فارس گوید: عزر (ع- زاء- راء) دو کلمه است [دو معنا دارد]: یکی برای تعظیم و نصر و دیگری نوعی از ضرب است. اوّلی که نصر و توقیر باشد، مانند قول خداوند متعال ...: وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ؛ «... ۱۰ ...» و او رای یاری کنید و ارجش نهید ... و معنای

دیگر همان تعزیر است؛ یعنی زدن کمتر از حد. «۱۱»

---

(۱). نک: وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ابواب «حدود و تعزیرات»، ص ۵۶۷.

(۲). همان، ص ۲۲۱، ح ۳.

(۳). سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۵۸۰؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۲۲۳.

(۴). غرر و درر، ج ۴، ص ۷۳، شمارهٔ ۵۳۴۲. در آن از علی- علیه السلام- روایت شده که فرمود: چه بسیار گناهانی که مقدار عقوبت آن به اعتراف و آگاهانیدن گناهکار بستگی دارد.

(۵). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۵۰، ح ۳.

(۶). تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۴۸، ح ۱۷۵.

(۷). غارات، ج ۱، ص ۳۶۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۰۴، ح ۶.

(۸). وقعهٔ صفین، ص ۹۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۷۶.

(۹). وقعهٔ صفین، ص ۶۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۸.

(۱۰). فتح (۴۸) آیهٔ ۹.

(۱۱). معجم مقاییس اللغه، ج ۴، ص ۳۱۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۵۹۹

۲. جوهری گوید: تعزیر، یعنی تعظیم و توقیر و نیز به معنای تأدیب آمده است و از این جهت زدنی که کمتر از حد باشد، تعزیر نام گرفته است. «۱»

۳. ابن منظور گوید: عزر، یعنی لوم و سرزنش. «عزره یعزره عزرا؛ یعنی او را منصرف کرد». عزر و تعزیر، زدن کمتر از حدّ است چون خیانتکار را از بازگشت به گناه بازمی‌دارد و گفته شده که زدن بسیار شدید را تعزیر گویند.

عزره؛ یعنی او را کمتر از حد زد. عزر به معنای منع می‌آید و نیز به معنای توقیف به جهت بدهی. تعزیر، یعنی توقیف برای انجام دادن واجبات و احکام. اصل تعزیر به معنای تأدیب است: از این رو، زدن کمتر از حد، تعزیر نامیده می‌شود، چون مایهٔ ادب می‌شود. «۲»

۴. ابن اثیر گوید: تعزیر، یعنی اعانت، توقیر و نصر پی‌درپی و اصل تعزیر منع و ردّ است پس مثل این است که اگر شما کسی را یاری کردی، دشمنانش را از او بازداشته‌ای و از آزارش منع کرده‌ای و به تأدیبی که کمتر از حدّ است، تعزیر گفته شده است؛ چون جنایتکار را از بازگشت به گناه بازمی‌دارد. «۳»

۵. فیروزآبادی گوید: عزر، یعنی لوم و سرزنش. تعزیر، زدن کمتر از «حد» یا شدیدترین ضرب است. «۴»

۶. طریحی گوید: تعزیر، زدن کمتر از «حدّ» است و آن شدیدترین زدن است. «وَ تُعَزِّرُوهُ» یعنی او را بزرگ بدارید. در جای دیگر به معنای او را بازدارید که از «عزر» به معنای منع گرفته شده است «... ۵»

۷. شیرازی گوید: «عزره عزرا» از باب ضرب به معنای او را ملامت کرد. «عزر فلانا» یعنی او را اعانت و یاری کرد و به معنای او را منع کرد و «عزر زیدا» به معنای او را توقیف کرد تا بدهی‌اش را بپردازد یا احکام و واجباتش را انجام دهد. تعزیر از باب تفعیل به معنای تعظیم و توقیر و تأدیب است و از این جهت، زدن کمتر از «حد» تعزیر نامیده شده است که شدیدترین ضرب است. «۶»

---

(۱). صحاح اللغه، ج ۲، ص ۷۴۴.

(۲). لسان العرب، ج ۴، ص ۵۶۱.

(۳). نهایه، ج ۳، ص ۲۲۸.

(۴). قاموس اللغه، ج ۲، ص ۹۱.

(۵). مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۰۱.

(۶). معیار اللغه، ج ۱، ص ۴۶۳؛ نک: مفردات راغب، ص ۳۴۵.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۰

تعزیر از دیدگاه فقیهان

۱. محقق حلّی: هر کاری که کیفر مشخصی دارد، حد نامیده می‌شود و هر کاری که کیفر معیّنی ندارد تعزیر. «۱»

۲. شهید ثانی: تعزیر در لغت، تأدیب است و در شرع، عقوبت یا اهانتی است که غالبا در اصل شرع مقدار آن معیّن نشده است. «۲»

۳. سیّد علی طباطبائی ...: اگر عقوبتی مقدارش معیّن نبود، تعزیر نامیده می‌شود و از نظر لغت به معنای تأدیب است. «۳»

۴. شیخ محمد حسن نجفی: امّا تعزیر، پس اصل در آن مشخص نبودن مقدار آن است و غالبا چنین است، ولی در مورد برخی از مصادیق آن در روایات مقدار آن مشخص شده است «... ۴»

۵. ماوردی: تعزیر، تأدیب بر گناهانی است که برای آن‌ها «حد» تشریع نشده است و حکم آن با اختلاف موارد گناه و اختلاف حال فاعل گناه، تفاوت پیدا می کند «... ۵»

۶. قرشی: تعزیر اسمی است که امام یا نایب وی آن را انجام می‌دهد و در غیر از موارد حدود است «... ۶»

فرق میان حد و تعزیر

شهید اوّل گوید: حد و تعزیر از ده جهت با هم فرق دارند:

۱. تعزیر حدّ اقل مشخصی ندارد، ولی حدّ اکثر آن باید به اندازهٔ حد نرسد، ولی بسیاری از اهل سنّت بیشتر از مقدار حد را هم تجویز کرده‌اند؛ زیرا عمر شخصی را که نامه‌ای از طرف او جعل کرده و مهری مثل مهر او کشیده بود، صد تازیانه زد. عده‌ای واسطه شدند عمر این مثل را ذکر کرد: «ذکّرتنی الطعن و کنت ناسیا؛ «۷» خوب شد یادم

---

(۱). شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۷.

(۲). مسالک الافهام، ج ۱۴، ص ۳۲۶؛ نک: سرائر، ج ۳، ص ۵۳۴.

(۳). ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۴۳۳.

(۴). جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۲۵۵؛ نک: بدایهٔ الهدایه، ج ۲، ص ۲۵۵.

(۵). احکام السلطانیه، ص ۲۳۶؛ نک: ابو یعلی فراء، احکام السلطانیه، ص ۲۷۹.

(۶). معالم القربه، ص ۱۹۰.

(۷). مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۹۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۱

آوردید من فراموش کرده بودم.» پس دوباره او را صد تازیانه زد و پس از آن هم صد تازیانه به او زد.

۲. در تعزیر، حرّ و عبد مساوی‌اند.

۳. تعزیر مطابق جنایت است اگر جنایت بزرگ باشد تعزیرش بیشتر است و اگر کوچک باشد کمتر، بر خلاف حد که به مجرد تحقق جرم حد می‌خورد؛ مثلا دست دزد، چه ربع دینار دزدی کند و چه اموال زیادی، قطع می‌شود و بر شراب‌خوار- چه یک قطره خمر بخورد و چه یک کوزه- حد جاری می‌شود در صورتی که مفاسد کم و زیاد معمولاً فرق می‌کند.

۴. تعزیر تابع مفسده است گرچه گناه و معصیت نباشد؛ مانند تأدیب بچه‌ها و حیوانات و دیوانگان برای اصلاح آنان. البته برخی از اصحاب به این موارد تأدیب می‌گویند نه تعزیر.

امّا کسی که تابع مذهب حنفی است اگر شراب بخورد و مست هم نشود؛ حد می‌خورد؛ زیرا تقلید او از ابو حنیفه فاسد است. رأی حنفیان از دو جهت باطل است: یکی اینکه با ادلّه‌ای که ما داریم منافات دارد؛ مانند هرچه مست‌کننده باشد کم یا زیاد آن حرام است و دیگر اینکه با قیاس جلی، که خود به آن معتقدند، منافات دارد. شهادت آن حنفی که مرتکب این حرام شود پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا فاسق است.

۵. اگر معصیت کم باشد تعزیر آن هم کم است و هیچ تأثیری ندارد گفته شده: تعزیر نمی‌شود؛ زیرا فایده‌ای ندارد و بیش از آن هم مجاز نیست.

۶. تعزیر با توبه ساقط می‌شود و در برخی از حدود اختلاف است و ظاهرا در صورتی که توبه قبل از قیام بینه باشد، حد ساقط می‌شود.

۷. اگر چند نوع تعزیر باشد می‌شود یکی را برگزید، ولی در حدود غیر از «محاربه» تخییری در کار نیست.

۸. تعزیر از جهت فاعل، مفعول و جنایت ممکن است تفاوت پیدا کند، ولی در حدود کاری به آن‌ها ندارند [فاعل و مفعول هر که باشد و هر حالی داشته باشد].

۹. اگر در شهرهای مختلف نوع اهانت‌ها فرق کند مطابق رسم آنجا تعزیر صورت می‌گیرد.

۱۰. تعزیر ممکن است به جهت حقّ اللّه باشد، مانند دروغ و ممکن است تنها به جهت حقّ الناس باشد، مثل دشنام و ممکن است هم حقّ اللّه باشد هم حقّ الناس، مثل دشنام به مردگان صالح، ولی امکان ندارد حد یک بار حقّ اللّه باشد و یک بار حقّ الناس،

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۲

بلکه همه حقّ اللّه است، مگر قذف که اختلافی است. «۱»

فقیهانی که تصریح کرده‌اند تعزیر یا تأدیب شامل حبس می‌شود

۱. شیخ طوسی: اگر انسان کاری کند که مستحقّ تعزیر شود، مثل اینکه زن نامحرمی را ببوسد یا کاری غیر از دخول با او انجام دهد یا با پسر بچه‌ای تفخیذ کند از نظر اهل سنّت، وگرنه تفخیذ پسر بچه از نظر شیعه لواط است، یا انسانی را بی‌جهت بزند یا دشنام دهد، امام حق دارد او را تأدیب کند. او را توبیخ و سرزنش یا زندانی می‌کند هرطور که صلاح بداند «... ۲»

۲. همو: هرکس بدهکاری دارد که وقت آن رسیده و مالی دارد که آن را پنهان می‌کند و مال دیگری جز آن ندارد، حاکم او را مجبور می‌کند بدهی خود را بپردازد. اگر انجام نداد از باب تعزیر زندانی‌اش می‌کند. «۳»

۳. علّامه حلّی: حکم کسی که با هشت زن، اسلام آورده است: باید چهار زن را انتخاب کند وگرنه حاکم او را از باب تعزیر در ترک واجب زندانی می‌کند. «۴»

۴. همو: در اوّلین جلسه به امر زندانیان می‌پردازد و هر کس را که مظلوم است یا به جهت تعزیر زندانی شده است، آزاد می‌کند. «۵»

۵. همو: در هر جنایتی که «حد» ندارد، تعزیر واجب است ... و تعزیر با زدن و زندانی کردن و توبیخ تحقق می‌یابد؛ بدون بریدن و مجروح کردن و گرفتن مال. «۶»

۶. مجلسی اوّل: و این- یعنی زندان- نیز یکی از اقسام تعزیر است. «۷»

۷. شیخ محمد حسن نجفی (در مسألهٔ کسی که موی سر زنی را از بین برده باشد):

شاید حبس و ضرب بدین گونه که در اینجا هست حمل بر یک نوع تعزیر شود و تعزیر به نظر حاکم، وابسته است. «۸»

---

(۱). قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۴۲، قاعدهٔ ۲۰۴.

(۲). مبسوط، ج ۸، ص ۶۶ و مانند آن در: ابن برّاج، مهذّب، ج ۲، ص ۵۹۶.

(۳). مبسوط، ج ۴، ص ۲۳۲.

(۴). تذکرهٔ الفقهاء، ج ۲، ص ۶۵۶.

(۵). قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۴؛ نک: تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۸۲.

(۶). تحریر الاحکام؛ ج ۲، ص ۲۳۹ و مانند آن در: ج ۲، ص ۲۲۷.

(۷). روضهٔ المتقین، ج ۶، ص ۱۶۳.

(۸). جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۱۷۴.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۳

۸. همو: آری، گاهی مصلحت ایجاب می‌کند در برخی موارد که حاکم بتواند حبس کند. «۱»

۹. آیهٔ اللّه گلپایگانی: تعزیر با حبس در بعضی از موارد جایز است. «۲»

۱۰. آیـهٔ اللّه سبزواری: آیـا اگر حاکم شـرع صـلاح دانست، جایز است تعزیر به مجازاتی دیگر، چون حبس و غیر آن تبـدیل شود یا نه؟ دو وجه است:

در پـاورقی گفته است: از اطلاـق دلیـل ولاـیت حـاکم شـرعی بر تبـدیل تعزیر به مجازاتی دیگر، می‌توان گفت: جایز است و اگر به سنّت وارده جمود و اصـرار داشـته باشـیم، می‌توان گفت: جایز نیست و نمی‌توان از سـنّت عـدول کرد. البته این در موردی است که قدرت بازدارندگی تبدیل تعزیر به مجازاتی دیگر با هم برابر باشد وگرنه اگر مساوی نباشد کار مشکل‌تر است. «۳»

چنـان که این شـمول از کلاـم برخی از فقیهـان مـا ظاهر می‌شود؛ ماننـد فاضل هنـدی در کشف اللثام: وجوب تعزیر در هرچه فعل یا ترک آن حرام باشـد، ظـاهر است در صورتی که با نهی و توبیـخ و امثال آن دست برنـدارد؛ زیرا انکار منکر واجب است. امّا اگر با کمتر از زدن دست برداشت تعزیر دلیلی ندارد، مگر در بعضـی موارد که نص وارد شده تأدیب یا تعزیر شود؛ و ممکن است تعزیری که در کلام علّامه و جز او هست، تعمیم داده شود و شامل مادون ضرب که از مراتب انکار است، بشود. «۴»

نظر نگارنده: چون تعزیر در شـرع همان اهانت است- چنان که شهید ثانی در مسالک الافهام گفته است- پس حبس هم از مصادیق آن می‌شود؛ زیرا حبس از چیزهایی است که با آن خوار کردن و اهانت تحقق می‌یابد و اینکه حضـرت امیر- علیه السـلام- زندان را مخیّس (یعنی مکانی که در آن ذلیل و خوار می‌شود) «۵» نامگذاری کرد، مؤیّد آن است.

پس مانعی نیست که تعزیر شامل حبس شود، مگر دلیلی بر خلاف آن داشـته باشیم. ولی از کلمات بعضی دیگر خلاف آن به دست می‌آید.

---

(۱). همان، ج ۴۱، کتاب «حدود»، ص ۲۴۹.

(۲). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۱۳، مسألهٔ ۹۹.

(۳). مهذّب الاحکام، ج ۲۸، ص ۵۹.

(۴). ج ۲، ص ۲۳۵.

(۵). ابن اثیر، نهایه، ج ۲، ص ۹۶.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۴

آرای دیگر مذاهب

۱. ماوردی: تعزیر در میان مردم، نسبت به قدر و منزلتی که دارند، درجه‌بندی می‌شود گرچه همه در برابر حدود مساوی‌اند؛ مثلا تعزیر انسان جلیل القدر به این است که از او دوری جویند و تعزیر کسی که مقامش کمتر است آن است که با تندی با او برخورد کنند و باز کسی که موقعیت پایین‌تری دارد با سخن او را سرزنش کنند و در نهایت، استخفاف و تحقیر است البته بدون نسبت ناروا و دشنام. اگر از این درجه هم پایین‌تر است او را زندانی می‌کنند و زندان هم نسبت به گناه و لغزش‌ها فرق می‌کند؛ ممکن است شخصی یک روز زندانی شود و دیگری بیشتر تا حدّ اکثری که تعیین شده است. «۱»

۲. سرخسی (در مورد متهم به زنا): وقتی بینه اقامه کردند برای آن و قاضی به عدالت شهود شناخت نداشت، متهم را زندانی می‌کند تا دربارهٔ شهود تحقیق کند؛ زیرا اگر او را آزاد کند فرار می‌کند و بعدها نمی‌تواند به او دست یابد ... که ما می‌گوییم: حبس او به جهت احتیاط نیست، بلکه از باب تعزیر است؛ چون وی شخصی است که متهم است که کار زشتی را انجام داده و زندان برای تعزیر اوست. «۲»

۳. کاشانی ...: تعزیر چهار درجه دارد: تعزیر اشراف، یعنی رؤسا و فرماندهان؛ تعزیر اشراف الاشراف، یعنی علویان و فقیهان؛ تعزیر افراد متوسط که مردم کوچه و بازارند و تعزیر افراد پست که اوباش باشند.

تعزیر اشراف الاشراف به این است که تنها به او اعلام کنند؛ یعنی قاضی فردی امین را بفرستد و به او بگوید: به من خبر رسیده که شما این کارها را می‌کنی و بس؛ و تعزیر اشراف به این است که او را جلب کنند تا قاضی شفاهی به او تذکر دهد و تعزیر مردم متوسط به این است که او را جلب و زندانی کنند و تعزیر افراد پست به این است که او را جلب کنند و بزنند و زندانی کنند «... ۳»

۴. سمرقندی: تعزیر به مقدار جنایت و به مقدار مراتب جانی بستگی دارد: گاهی با برخورد تند در گفتار است و گاهی با زندان کردن و گاهی با زدن تحقق می‌یابد. «۴»

---

(۱). احکام السلطانیه، ص ۲۳۶ و مانند آن در: ابو یعلی فراء، احکام السلطانیه، ص ۲۷۹؛ معالم القربه، ص ۱۹۱.

(۲). مبسوط، ج ۹، ص ۳۸.

(۳). بدائع الصنائع؛ ج ۷، ص ۶۴.

(۴). تحفة الفقهاء، ج ۳، ص ۱۴۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۵

۵. ابن قدامه: تعزیر به زدن و زندان کردن و توبیخ است و بریدن و مجروح کردن و گرفتن مال جایز نیست؛ زیرا شرع هیچ‌یک از این اعمال را از هیچ پیشوایی ذکر نکرده است و دیگر اینکه آن چه واجب است تأدیب است و تأدیب با از بین بردن و تلف کردن حاصل نمی‌شود. «۱»

۶. قرشی: در انواع تعزیر ...: نهایت درجهٔ تعزیر کلامی، استخفاف و تحقیر است که نسبت ناروا و دشنام در آن نباشد و با افراد پایین‌تر، رفتار عوض می‌شود و زندانی می‌گردند و مدت حبس، به مراتب و درجات آن‌ها از نظر درجات لغزش، کم و یا زیاد می‌شود؛ بعضی یک روز زندانی می‌شوند و برخی بیشتر تا به آن حدّ اکثر مشخص برسد. ابو عبد اللّه زبیری «۲» از اصحاب شافعی

گوید: حدّ اکثر یک ماه برای اصلاح و عبرت کافی است و شش ماه برای تأدیب و اصلاح. «۳»

۷. احمد بن یحیی: تعزیر به دست کسی است که نوعی ولایت داشته باشد و آن حبس یا برداشتن عمامه یا گذاشتن بار بر دوش او یا زدن کمتر از حدّ است برای معصیتی که موجب حد نباشد، مثل خوردن حرام، دشنام حرام، ... و از جملهٔ تعزیرات حبس آدم شرور است. «۴»

۸. جزیری ...: تعزیر باب وسیعی است. حاکم می‌تواند در مورد هر جرمی که شارع برای آن حد یا کفّاره‌ای قرار نداده، حکم به تعزیر کند و عقوبتی مناسب با محیط و جرم، وضع کند، مانند زندان، ضرب، نفی، توبیخ یا دیگر عقوبت‌ها. «۵»

۹. فقه اسلامی: تعزیر یا به زدن است یا به زندانی کردن یا تازیانه زدن یا تبعید یا توبیخ یا جریمه مالی و مانند آن از کارهایی که حاکم تشخیص می‌دهد بازدارندهٔ شخص است با توجه به حالات مختلف افراد؛ حتی کشتن برای تنبیه [جایز است] چنان که فقیهان حنفیه و مالکیه ذکر کرده‌اند. «۶»

نظر نگارنده: امّا اینکه تعزیر، منجر به قتل شود توهم محض و سخن بدون دلیلی است؛

---

(۱). مغنی، ج ۸، ص ۳۲۶.

(۲). از نوادگان زبیر بن عوام که قاضی مکه بود. از آثار او موفقیات و نسب قریش و دیگر چیزهاست. در مکه وفات کرد و او قاضی آن سال ۱۷۲- ۲۵۶ بود. زرکلی، اعلام، ج ۳، ص ۷۴.

(۳). معالم القربه، ص ۲۸۵.

(۴). عیون الازهار، ص ۴۸۵.

(۵). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۰۰.

(۶). فقه الاسلامی و ادلته، ج ۴، ص ۲۸۷.

نه لغت آن را می‌رساند و نه اصطلاح فقهی- و نه آن چه قائل گفته است که تعزیر بازدارندهٔ اوست- زیرا حدّ اکثر تعزیر کمتر از «حدّ» است، مگر اینکه مجوّز این کار- چنان که بسیاری از عامّه گفته‌اند- فعل عمر باشد «... ۱» و قطعا او را نه معصوم می‌دانند و نه مشرّع پس حجیتی برای قول و فعل او نیست همان‌طور که ابن حزم و غزالی بدان تصریح کرده است. «۲»

در عین حال این سؤال باقی می‌ماند که آیا تا سر حدّ مرگ تعزیر می‌شود؟ چون برای کشتن و ریختن خون علت‌های خاصّی است که شارع بیان کرده و کسی نمی‌تواند از آن تجاوز کند، چه از روی اجتهاد و چه از روی هوا و هوس، بلکه کمتر از آن هم جایز نیست، مثل بریدن و ایجاد جرح چنان که علّامه حلّی در تحریر الاحکام «۳» و ابن قدامه در مغنی «۴» بدان تصریح کرده‌اند، مگر اینکه از باب نهی از منکر باشد چنان که در لمعهٔ الدمشقیه «۵» گفته است.

علّامه حلّی: امر به معروف و نهی از منکر با قلب، واجب ... و با دست، هرگاه احتیاج به ضرب را احساس کند، و اگر به جرح و قتل احتیاج داشته باشد محتاج اذن امام- بنابر رأیی- است. «۶» این عمل از نظر مالک نیز جایز است. «۷»

همو: تعزیر ... و در آن، هیچ عضوی از او قطع و مجروح، و مالش گرفته نمی‌شود. «۸»

تعزیر مالی

امّا تعزیر مالی را بعضی از حنفیه اجازه داده‌اند به این شرط که وقتی توبه کرد به او پس داده شود. «۹»

---

(۱). نک: قواعد و فوائد، ج ۲، ص ۱۴۲؛ فروق، ج ۴، ص ۱۷۷؛ قوانین الاحکام الشرعیهٔ، ص ۳۸۸؛ وجیز، ج ۲، ص ۱۱۰؛ مستصفی، ح ۱، ص ۲۶۰.

(۲). محلّی، ج ۱۰، ص ۴۹۸.

(۳). ج ۲، ص ۲۳۹.

(۴). ج ۸، ص ۳۲۸.

(۵). ج ۲، ص ۴۱۶.

(۶). ارشاد الأذهان، ص ۳۵۲.

(۷). معالم القربه، ص ۲۸۷.

(۸). همان، ص ۲۲۷.

(۹). الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۴۰۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۷

ولی ما دلیلی اطمینان‌بخش برای آن نیافتیم بلکه علّامه حلّی در تحریر الاحکام «۱» و ابن قدامه، جواز آن را نفی کرده‌اند.

آیهٔ اللّه گلپایگانی: پس گفت: دلیلی بر تعزیر مالی نیست. «۲»

استدلال برای این مسأله به این روایت که می‌گوید: علی- علیه السلام- گندم احتکار شده را آتش زد «۳»، صحیح نیست؛ زیرا مأخذ آن ضعیف است و در کتاب‌های حدیث و فقهی ما نیامده است و روایاتی که می‌گوید: کسی که با همسر خود در ابتدای حیض، همبستر شود، واجب است یک دینار بدهد بر فرض پذیرفتن وجوبش، کفّاره است نه تعزیر مالی وگرنه باید به کفّاره‌های حج، روزه، شکستن نذر و قسم، ظهار، ایلاء، قتل، بریدن و کندن مو از سوی زن، ایجاد خراش به صورت، پاره کردن پیراهن در مرگ فرزند و زن، ازدواج با زنی که در عدّه «۴» است و ... باید به همهٔ این‌ها بتوان تعزیر گفت، در حالی که چنین چیزی نیست.

البته ادلهٔ دیگری نیز اقامه کرده‌اند؛ مانند اطلاقات ادلهٔ تعزیر، و اینکه حکمت و غرض از تعزیر جلوگیری از گناه است و گاهی متوقف بر تعزیرات مالی است.

و مانند تهدید پیامبر به سوزانیده خانه‌های کسانی که در نماز جماعت حاضر نمی‌شوند و روایاتی که در ذبح و سوزانیدن حیوان موطوئهٔ انسان وارد شده و روایاتی که در تعزیر مالی کسانی که میوه سرقت کرده بودند. «۵» و روایاتی که دربارهٔ غرامت از قاتل عبد وارد شده است. «۶» البته تمامی این ادله مورد مناقشه است و بحث دربارهٔ آن را به محل خود وامی‌گذاریم.

امام خمینی- رحمه اللّه- بدین مسأله متعرّض شده است در جواب این سؤال که آیا حاکم اگر مصلحت بداند می‌تواند از باب اینکه عقوبت مناسبی برای بازداشتن شخص وضع کرده باشد، غرامت مالی بگیرد یا نه، فرمودند می‌تواند البته این، از باب تعزیز شرعی نیست. «۷»

در صراط النجاهٔ از آیهٔ اللّه خوئی سؤال شده است: آیا تعزیر، در پایین‌تر از حد، به

---

(۱). ج ۲، ص ۲۳۹.

(۲). مجمع المسائل، ج ۳، ص ۲۱۳، مسألهٔ ۹۹.

(۳). محلّی، ج ۹، ص ۶۵، مسألهٔ ۱۵۶۷.

(۴). نک: روضهٔ البهیّه، ج ۳، ص ۱۳، کتاب «کفّارات».

(۵). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۵۱۶، ب ۲۳، ح ۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۰۷.

(۶). وسائل الشیعهٔ، ج ۱۹، ص ۶۸، ب ۳۷، ح ۵.

(۷). رهنمودهای اقتصادی، ج ۴، ص ۵۳. واحد تحقیقات تجارت اسلامی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۸

شلّاق اختصاص دارد یا حبس برای مدتی یا گرفتن مقدار معیّنی مال یا چیزهای دیگر که حاکم مصلحت بداند، جایز است؟ آیهٔ اللّه خوئی- رحمه اللّه- جواب داد: مراد از تعزیر همان مورد اوّل است اگر چه حاکم می‌تواند اگر صلاح بداند بقیهٔ موارد را انجام دهد. آیهٔ اللّه تبریزی جواب داده است: تعزیر به شلّاق زدن منحصر نیست و حبس و غرامت گرفتن نیز جایز است؛ بدین معنا که شخص را مجبور کنند که مالی را به تملیک حکومت اسلامی درآورد اگر حاکم مصلحتی در آن ببیند. «۱»

همان‌طور که استاد ما، آیهٔ اللّه فاضل لنکرانی نیز تعزیر مالی را جایز دانسته است. «۲»

---

(۱). صراط النجاهٔ، ج ۲، قسم اوّل، سؤال ۱۶۹.

(۲). نک: تفصیل الشریعه، کتاب الحدود، ص ۳۳۹.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۰۹

فصل هجدهم اگر قاضی زندان نداشته باشد

۱. محقق نراقی: اگر حاکم نه زندان داشته باشد و نه نیرویی که برای مراقبت از زندانی به کار گیرد و نه سایر احتیاجات، چنان که در آن زمان‌ها غالبا چنین بوده است، می‌تواند زندانی را به زندان سلطان و یا زندان دیگر بفرستد. سلطان یا دیگران آن فرد را به اذن حاکم زندانی می‌کنند و در واقع زندان از آن قاضی می‌شود و اگر این کار را هم نتواند انجام دهد تکلیف او ساقط می‌شود. «۱»

---

(۱). مستند الشیعهٔ، ج ۲، ص ۵۴۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۰

فصل نوزدهم حکم زندان و اجرای حد در حرم

اشاره

در میان فقیهان امامیه- رضوان اللّه علیهم- اختلافی نیست که اجرای حد در حرم جایز نیست تا چه رسد به مکه مکرمه. پس اگر کسی در خارج از حرم مرتکب جرمی شد و به حرم پناه آورد در غذا و آب به او سخت‌گیری می‌شود و دیگران از خریدوفروش با وی ممنوع می‌گردند تا از حرم خارج شود و بر او حد جاری شود، مگر اینکه در حرم مرتکب جرمی شود که در خود حرم، حد یا تعزیر بر او جاری می‌شود ... ولی ابو حنیفه در این مورد مخالفت کرده و گفته است: در حرم حدّ قتل و قصاص جاری نمی‌شود و از طاووس هم نقل شده که در حرم، حبس را ناپسند دانسته است و از عینی برمی‌آید که حبس را جایز دانسته و بابی را اختصاص داده است به بیان مشروعیت بستن بدهکار و حبس او در حرم و گمان کرده که بر طبق آن عمل شده است. در ذیل عبارات فقیهان شیعه- أعلی اللّه کلمتهم- سپس سخنان آن دسته از عالمان اهل سنّت که حکم به جواز داده‌اند، می‌آید:

آرای فقیهان شیعه

۱. شیخ مفید: در حرم حد اجرا نمی‌شود، مگر کسی که حرمت حرم را بشکند و در حرم کاری انجام دهد که موجب حدّ است. همچنین در مساجد و مشاهد ائمه- علیهم السّلام- حد جاری نمی‌شود و اگر کسی در مسجد یا حرم امام- علیه السلام- کاری که موجب حد است، انجام دهد، در خارج از مسجد و حرم، حد بر او جاری می‌شود نه در آن- إن شاء اللّه «۱».

(۱). مقنعه، ص ۷۸۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۱

۲. شیخ طوسی: نیز حد جاری نمی‌شود بر کسی که به حرم الهی و حرم پیامبر و یا حرم یکی از امامان پناه برده باشد، بلکه از نظر غذا و آب در فشار قرار گیرد و از خریدوفروش ممنوع می‌شود تا از حرم بیرون بیاید، سپس حد بر او جاری می گردد. امّا اگر در حرم، کاری کند که موجب حد باشد، حد بر او جاری می‌شود هر نوع حدّی باشد. «۱»

آرای دیگر مذاهب

۱. ابن حزم: هرگز جایز نیست در حرم مکه خونی به قصاص ریخته شود و جایز نیست حدّی جاری شود و جایز نیست در آنجا کسی زندانی شود و هر کس یکی از این‌ها بر او واجب گردد از حرم اخراج و حد اجرا می‌شود ... پس فرقی نگذاشته‌اند میان کسی که حدّی را در حرم، مرتکب شده باشد یا خارج حرم، سپس به حرم پناه آورده باشد؛ ولی عطاء و مجاهد میان این دو مورد فرق گذاشته‌اند ... ابو حنیفه گوید: همهٔ حدود، در حرم قابل اجراست مگر قتل، که در حرم، حدّ قتل و قصاص اجرا نمی‌شود تا مجرم با اختیار خود بیرون رود. ابو یوسف می گوید: اخراج می‌شود و حد بر او جاری می‌شود.

علی می گوید: تقسیمی که ابو حنیفه کرده است صحیح نیست؛ زیرا ما به هیچ وجه دلیلی برای کسانی که قتل را در حرم مجاز دانسته‌اند، نمی‌شناسیم و از گذشتگان نیز کسی را نمی‌شناسیم که عمل کرده باشد، مگر حصین بن نمیر و کسی که او را فرستاد و حجاج و کسی که او را فرستاد. «۲»

۲. عینی: باب بستن و زندانی کردن در حرم- یعنی این، بابی است که مشروعیت بستن و زندانی کردن بدهکار را در حرم بیان می‌کند- و عنوان این باب برای این است که می‌خواهد نظریّهٔ طاووس که زندان را در حرم ناپسند دانسته، رد کند، چون ابن ابی شیبه از طریق قیس بن سعد از طاووس نقل کرده که وی زندان را در مکه ناپسند می‌دانست و می گفت: سزاوار نیست خانهٔ عذاب در خانهٔ رحمت باشد. من می گویم: این نظر خوبی است، ولی بر خلاف آن عمل شده است. «۳»

(۱). نهایه، ص ۷۰۲؛ نک: سرائر، ج ۳، ص ۳۶۴؛ مراسم، ص ۲۵۴؛ مهذّب، ج ۲، ص ۵۱۶ و ۵۲۹؛ شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۱۵۶؛ مختصر النافع، ص ۲۱۶؛ جامع للشرائع، ص ۵۵۲؛ قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۲۵۵؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۴۴؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۱۹؛ مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۲۱۶؛ ذخیرهٔ الصالحین (خطی) ج ۸، ص ۴۳.

(۲). محلّی، ج ۷، ص ۲۶۲، مسألهٔ ۸۹۸.

(۳). عمدهٔ القاری، ج ۱۲، ص ۲۶۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۲

نظر نگارنده: ملاحظه می‌شود که ایشان فتوا داده‌اند که حبس در مکه حرام و مکروه است و هیچ‌یک به فعل عمر استدلال نکرده‌اند که در مکه یک زندان خرید و این دلالت می‌کند بر اینکه فعل خلیفه عمر، همیشه برای فقیهان مذاهب چهارگانه حجّت نبوده است.

ابن حزم (بعد از نقل فعل عمر): امّا از نظر ما هیچ حجّتی در قول کسی جز قول خداوند و قول و حکم رسول اللّه نیست. «۱»
و غزالی نیز، حجیت قول صحابی را جزء اصول موهوم دانسته و تا زمانی که از سهو و غلط مبرّا و معصوم نباشند، حجیتی برای قول آنان نیست. «۲»

---

(۱). محلّی، ج ۱۰، ص ۴۹۸.
(۲). المستصفی، ج ۱، ص ۲۶۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۳

فصل بیستم ساختن زندان در اسلام

اشاره

در مسند زید روایتی از حضرت علی- علیه السلام- نقل شده است که زندانی ساخت و نام آن را «نافع» گذاشت سپس زندان دیگری ساخت و اسم آن را «مخیّس» گذاشت. در کتاب غارات از سابق بربری مثل همین روایت نقل شده و گفته است خود، آن زندان را دیده و شنیده است که حضرت امیر- علیه السلام- تکرار می‌کرده است: پس از نافع، مخیّس را ساختم. چنان که اهل لغت مانند ابن اثیر در نهایه، ابن منظور در لسان العرب، فیروزآبادی در قاموس اللغه، زمخشری در فائق و دیگران در مادۀ «خیس» بدین مطلب پرداخته‌اند.
سیوطی در کتاب الوسائل الی مسامرۀ الاوائل ساختن زندان را در اسلام به حضرت امیر- علیه السلام- نسبت داده است، چنان که در کتاب تراتیب الاداریه این مطلب از احمد بن شلبی در اتحاف الرواۀ بمسلسل القضاۀ نقل شده است. خفاجی نیز در شفاء الغلیل گفته است در زمان حضرت رسول و ابو بکر و عثمان زندان نبود و در اسلام، علی اوّلین کسی بود که زندان ساخت و ابن همام در شرح فتح القدیر و عطیه مصطفی در نظم الحکم بمصر به همین صورت نقل کرده‌اند، چنان که ابن حزم در محلّی گفته است: خلافی نیست در این که در زمان پیامبر زندان وجود نداشته است. ولی از بعضی دیگر مانند رضوان شافعی در الجنایات المتحده و شوکانی در نیل الاوطار برمی‌آید که وجود داشته است:

روایات

۱. عن أبیه، عن جدّه، عن علی علیه السّلام: إنّه بنی سجنا و سمّاه نافعا، ثم بدا له فنقضه (و بنی آخر- ظ) و سمّاه مخیّسا و جعل یرتجز و یقول:
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۴
أ لم ترانی کیّسا مکیّسا بنیت بعد نافع مخیّسا
؛ «۱» از علی- علیه السلام- روایت شده: آن حضرت زندانی ساخت و آن را «نافع» نامید.
سپس تصمیم گرفت آن را خراب کند (و زندان دیگری بسازد- ظ) و آن را مخیّس نامید. آن حضرت رجز می‌خواند و می‌گفت:
آیا مرا زیرک و هوشیار نمی‌دانی- که پس از نافع، مخیّس را ساختم.
۲. حدّثنا محمد، قال: حدّثنا الحسن، قال: حدّثنا إبراهیم، قال: و أخبرنی إبراهیم بن یحیی النوری، قال: حدّثنا أبو اسحاق بن مهران، عن سابق البربری، قال ...: رأیت المحبس و هو خص و کان الناس یفرجونه و یخرجون منه فبناه علی علیه السّلام بالجص و الآجر.

قال: فسمعته و هو یقول:

أ لا ترانی کیسا مکیّسا بنیت بعد نافع مخیّسا

؛ «۲» سابق بربری گفت ...: زندان را من دیدم. آن زندان از نی بود، مردم آن را سوراخ می‌کردند و بیرون می‌آمدند. از این رو، علی- علیه السلام- آن را از گچ و آجر ساخت.

سابق گوید: شنیدم که آن حضرت می‌گفت: آیا مرا زیرک و هوشیار نمی‌دانی که به جای نافع، مخیّس را ساختم.

ابن اثیر گوید: در حدیث علی آمده است: آن حضرت زندانی ساخت و نام آن را «مخیّس» گذاشت و گفت: پس از «نافع»، «مخیّس» را ساختم، خانه‌ای محکم و امینی زیرک. نافع، اسم زندانی بوده که حضرت آن را از نی ساخته بوده است. بعضی از زندانیان از آن فرار می‌کردند پس حضرت این زندان را از گل‌ولای می‌سازد و «مخیّس» نام می‌گذارد و می‌شود آن را مفتوح و یا مکسور خواند. گفته می‌شود: «خاس الشیء» یعنی فاسد شد و تغییر کرد و «تخییس» یعنی به خواری افکندن و انسان در زندان به خواری می‌افتد؛ یعنی ذلیل و پست می‌شود. اگر مخیّس به فتح «یا» خوانده شود، «۳» اسم مکان است؛ یعنی جای خوار کردن و اگر به کسر یا خوانده شود اسم فاعل باب تفعیل است و راجع به معاویه است که به حسین بن علی نوشت: «إنّی لم أکسک و لم أخسك؛ من تو را ذلیل نکردم یا با تو خلف وعده نکردم». «۴»

---

(۱). مسند زید، ص ۲۶۶.

(۲). غارات، ج ۱، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار ([چاپ سنگی] به نقل از: غارات) ج ۸، ص ۷۳۹؛ نک: بحار الانوار، (چاپ جدید)، ج ۳۴، ص ۴۲۰.

(۳). مخوس: دژ، از فعل خاس خوسا. و خوس، یعنی خیانت. خاس بعهده، یخیس و یخوس: به عهد خویش خیانت کرد. اشتقاق، ص ۳۶۷.

(۴). نهایه، ج ۲، ص ۹۲؛ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۸.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۵

۴. ابن منظور گوید ...: از این مادّه است «مخیّس» که نام زندانی است که در عراق بوده است؛ ابن سیده گوید: مخیّس، زندان است؛ زیرا زندانیان را خوار می‌سازد و زندان جای خوار کردن است و زندان حجاج هم «مخیّس» نامیده شد و گفته شده: مخیّس زندانی است در کوفه که آن را امیر المؤمنین علی بن ابی طالب- رضوان اللّه علیه- ساخته است. در حدیثی راجع به علی است: زندانی ساخت و نام آن را «مخیّس» گذاشت و گفت: آیا مرا زیرک و هوشیار نمی‌دانی که پس از نافع، مخیّس را ساختم خانه‌ای بزرگ و امانت‌داری زیرك! نافع زندانی بوده است در کوفه از نی و زندانیان از آن فرار می‌کرده‌اند. پس علی- رضی اللّه عنه- آن را خراب می‌کند و برای آنان «مخیّس» را از گل می‌سازد. هر زندانی هم مخیّس است و هم مخیّس. «۱»

۵. فیروزآبادی گوید: «مخیّس» مانند معظّم و محدّث به معنای زندان است و نام زندانی است که علی- رضی اللّه عنه- آن را ساخت. در مرتبهٔ اوّل از نی بنا کرد و نام آن را «نافع» گذاشت که دزدان آن را سوراخ کردند! «... ۲»

۶. زمخشری: علی- علیه السلام- زندانی از نی ساخت و نام آن را «مانع» گذاشت و دزدان آن را سوراخ کردند. پس از آن زندانی از گل ساخت و آن را «مخیّس» نامید. «۳»

سخنان و آرا

۱. سیوطی: اوّلین کسی که اسیر کرد و زندان را ساخت، نمرود بود. اوّلین کسی که در اسلام زندان ساخت علی بن ابی طالب بود و

خلفای پیش از او در چاه زندانی می‌کردند. «۴»

۲. کتانی: در کتاب اتحاف الرواهٔ بمسلسل القضاهٔ از احمد بن شبلی حنفی آنجا که از ابتکارات علی- علیه السلام- سخن می‌گوید نوشته است: اوّلین کسی بود که در اسلام زندان ساخت. خلفای پیشین، در چاه زندانی می‌کردند. خفاجی در شفاء الغلیل گوید: در زمان رسول خدا و ابو بکر و عمر و عثمان زندانی وجود نداشت و در مسجد و دهلیزها هرجا امکان داشت زندانی می‌کردند. علی- علیه السلام- در زمان خویش برای اوّلین بار در اسلام زندان را ایجاد کرد و نام آن را «نافع» گذاشت، ولی خیلی محکم نبود و مردم از آن فرار

---

(۱). لسان العرب، ج ۶، ص ۷۴؛ نک: مبسوط، ج ۲۰، ص ۸۹.

(۲). قاموس اللغه، ج ۲، ص ۲۲۰.

(۳). فائق، ج ۱۰، ص ۴۰۵.

(۴). الوسائل الی مسامرهٔ الاوائل (عینی، شواهد الکبری) ص ۵۴ و ۴۳؛ نک: اقضیهٔ رسول اللّه، ص ۱۰.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۶

می‌کردند از این رو زندان دیگری ساخت به نام «مخیّس» با یاء مشدّد مفتوح یا مکسور و احتمالاً عمر قبل از اینکه خانه‌ای بخرد و آن را زندان قرار دهد در چاه‌ها زندانی می‌کرده است؛ زیرا بیهقی روایت کرده دربارهٔ نافع بن عبد الحارث که وی خانه‌ای از صفوان بن امیه به مبلغ چهار هزار درهم برای زندان عمر بن خطاب خرید. «۱»

سپس می‌گوید: سلطان ابو الأملاک، مولا اسماعیل بن شریف علوی از علمای فاس؛ از قاضی برده، مناوی، ابن رحال و دیگران پرسید: اوّلین کسی که زندان ایجاد کرد چه کسی بود؟ و چگونه مردم در چاه زندانی می‌شدند؟ و جمع میان گفتهٔ سیوطی که می‌گوید:

اوّلین کس علی- علیه السلام- بود و آن چه ابن فرحون گفته که اوّلین کس عمر بود، پس از اینکه مملکتش گسترش پیدا کرد، چگونه است؟

شیخ مناوی جواب داد: تعارض میان گفتهٔ ابن فرحون و سیوطی بدین صورت حلّ می‌شود: اینکه سیوطی می‌گوید: علی اوّلین کسی بود؛ یعنی اوّلین کسی بود که بنای خاصّی از اوّل به عنوان زندان ایجاد کرد ولی آن چه عمر کرد این بود که خانه‌ای را که محل سکونت یا برای کار دیگری بود خرید و از آن به عنوان زندان استفاده کرد. امّا منظور از زندانی کردن در چاه: مقصود از چاه، سرداب‌ها و زندان‌های زیرزمینی است که گاهی آن قدر بزرگ بود که صدها نفر در آنجا می‌گرفتند به ویژه ساخته‌های پادشاهان قدیم که از نظر استحکام برای کسانی ساخته شده بود که بسیار قوی بودند و با زمان‌های بعد قابل قیاس نبودند و نامگذاری به چاه برای این بوده است که این زیرزمین‌ها به چاه شباهت داشته در زمین حفر شده بودند و درهای ورود و خروجشان بسیار تنگ بوده است. «۲»

۳. ابن همام گوید: در زمان پیامبر و ابو بکر، زندان وجود نداشت در مسجد یا دهلیز زندانی می‌کردند تا اینکه عمر خانه‌ای در مکه به چهار هزار درهم خرید و آن را زندان قرار داد. گفته شده: در زمان عمر و در زمان عثمان نیز زندان نبود تا زمان علی- علیه السلام- که وی زندان ساخت و آن اوّلین زندانی بود که در اسلام بنا شد. «۳»

۴. ابو اسحاق شیرازی: مستحب است قاضی زندانی داشته باشد؛ زیرا عمر خانه‌ای در مکه خریداری کرد به چهار هزار درهم و آن را زندان قرار داد و علی- علیه السلام- زندان

---

(۱). نک: عمدة القاری، ج ۱۲، ص ۲۶۳؛ احکام السلطانیه، ص ۱۹۰؛ ردّ المحتار، ج ۴، ص ۳۱۳؛ منهاج الطالبین، ج ۴، ص ۳۴۵؛ بستانی، دائرة المعارف، ج ۹، ۵۰۸؛ فرید وجدی، دائرة المعارف، ج ۵، ص ۵۰.

(۲). تراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۲۹۷- ۲۹۹.

(۳). شرح فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۷۱؛ مصنّف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۱۴۷، ح ۹۲۱۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۷

داشت و عمر، حطیئه شاعر را زندانی کرد ... و فرد دیگری را زندانی کرد ... به زندان برای تأدیب و برای گرفتن حق از کسی که بدهی خود را نمی‌پردازد، نیاز است. «۱»

۵. عطیه مصطفی: زندان به گونه‌ای که اکنون می‌بینی، یعنی متهم در جای تنگی نگهداری شود، نبوده است. در زمان پیامبر و ابو بکر چنین چیزی نبوده، بلکه بدین صورت بوده که جلوی شخص را می‌گرفتند که نتواند کاری انجام دهد و یا با دیگران اختلاط داشته باشد. شاکی یا وکیل او، متهم را در خانه یا مسجدی نگه می‌داشتند و او را رها نمی‌کردند که اسم این کار «ترسیم» است و پیامبر دستور داد که طلبکار ملازم بدهکار باشد و او را رها نکند ... امّا اسیران در حظیرهٔ مسجد جامع زندانی می‌شدند. وقتی در زمان عمر، رعیت فزونی یافت زندان به وجود آمد که مجرم در آن زندانی شود و عمر خانه‌ای در مکه از صفوان به مبلغ چهار هزار درهم خرید و آن را زندان (زندان سختی) قرار داد و مجرمان را در آن زندانی کرد «... ۲»

۶. رضوان شافعی: در زمان پیامبر و نیز ابو بکر مکانی مخصوص برای زندان نبود؛ امّا وقتی در زمان عمر بن خطاب، پیروان زیاد شدند خانه‌ای در مکه خرید و آن را زندان قرار داد. خانه را از صفوان بن امیه به چهار هزار درهم خریداری کرد و پیش از آن در مسجد یا دهلیز زندانی می‌کردند و گفته شده: مکان خاص برای زندان نه در زمان عمر بوده و نه در زمان عثمان، تا اینکه حضرت علی- علیه السلام- زندانی از نی فارسی ساخت و آن را «نافع» نامید و آن اوّلین زندانی بود که در اسلام ساخته شد که آن را سوراخ می‌کردند و از آن می‌گریختند. سپس زندانی از گل ساخت و نام آن را «مخیّس» گذاشت. «۳»

۷. شوکانی: در بحر گوید: مستحب است برای تأدیب و استیفای حقوق، زندان داشته باشد؛ چون امیر المؤمنین علی- رضی اللّه عنه- و عمر و عثمان چنین کردند و کسی مخالفتی نکرد و همچنین تازیانه داشته باشند، چون عمر و عثمان داشتند. «۴»

۸. ابن حزم: امّا زندان، همه قبول دارند که رسول خدا هرگز زندان نداشت «... ۵»

۹. سیّد سابق: ابن قیّم می‌گوید: حبس شرعی این نیست که در جای تنگی زندانی کنند، حبس شرعی این است که مانع شخص شوند از اینکه کاری انجام دهد، در

---

(۱). مهذّب، ج ۲، ص ۲۹۴.

(۲). نظم الحکم بمصر فی عهد الفاطمیین، ص ۲۸۹.

(۳). جنایات المتحده، ص ۶۸؛ نک: محلّی، ج ۸، ص ۳۷۳.

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۶۱۷

(۴). نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۵۱.

(۵). محلّی، ج ۹، ص ۳۸۳.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۸

خانه باشد یا در مسجد یا با گماردن شاکی یا وکیل شاکی و ملازمتش با او. از این رو، پیامبر زندانی را اسیر نامید چنان که ابو داوود و ابن ماجه از هرماس بن حبیب از پدرش روایت کرده‌اند که گفت: بدهکاری را نزد پیامبر آوردم، به من فرمود: ملازم او باش. سپس فرمود: ای تمیمی! با اسیرت می‌خواهی چه کنی؟ در روایت ابن ماجه چنین دارد: آخر روز از کنار من گذشت و فرمود: ای برادر تمیمی! اسیرت چه شد؟ ابن قیّم گوید: در زمان رسول خدا و ابو بکر، حبس همین بوده است و جایی مخصوص برای زندانیان وجود نداشته است، ولی به هنگام کثرت مسلمانان در زمان عمر بن خطاب، وی در مکه خانه‌ای خرید و زندان قرار داد. از این رو، میان عالمان و اصحاب احمد و دیگران در اینکه آیا لازم است امام زندان داشته باشد، دو نظر پیدا شده است: دسته‌ای گفته‌اند: زندان لازم نیست و استدلال کرده‌اند به اینکه پیامبر و خلیفهٔ پس از او زندان نداشتند؛ ولی خصم را در مکانی نگاه می‌دارد یا نگهبانی برای او می‌گذارد که نام این کار «ترسیم» است یا به خصم دستور می‌دهد از شاکی جدا نشود، چنان که پیامبر انجام داد.

دستهٔ دیگر که گفته‌اند: لازم است امام زندان داشته باشد، استدلال کرده‌اند به اینکه عمر بن خطاب خانه‌ای به مبلغ چهار هزار درهم از صفوان خرید و آن را زندان قرار داد. «۱»

۱۰. شوکانی گوید: زندان در زمان پیامبر و اصحاب و تابعین و تا به حال در همهٔ عصرها و در همهٔ شهرها بدون هیچ بحثی بوده است. در آن مصلحت‌های زیادی است که مخفی نیست. اگر همین مصلحت را داشته باشد که مجرمان را در خود نگاه می‌دارد کافی است؛ مجرمانی که حرمت‌ها را می‌شکنند و همواره می‌کوشند به مسلمانان زیان برسانند و به این کار معروف شده‌اند و از طرفی مرتکب گناهی نشده‌اند که موجب حد و قصاص شود تا با اجرای حد بر آن‌ها مردم از دست آنان راحت شوند. از طرفی اگر آزاد باشند و به مسلمانان دسترسی داشته باشند زیان بسیاری به آنان می‌رسانند و اگر کشته شوند، قتل بدون حق انجام گرفته است و مجوّزی ندارد پس ناچار باید آنان را در زندان نگه داشت و از مردم جدا کرد تا اینکه یا توبه واقعی کنند یا هرچه خدا بخواهد دربارهٔ آنان انجام دهد و خداوند به ما دستور داده است که امر به معروف و نهی از منکر کنیم. اگر بخواهیم دربارهٔ چنین افرادی این دستور را پیاده کنیم چاره‌ای جز حبس و جدا کردن آن‌ها از مردم نداریم؛ اگر کسی این گونه افراد را بشناسد می‌تواند این مطلب را درک کند. «۲»

---

(۱). فقه السنه، ج ۱۴، ص ۸۰.

(۲). نیل الاوطار، ج ۸، ص ۳۰۵؛ فقه السّنة (به نقل از: نیل الاوطار) ج ۱۴، ص ۸۱.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۱۹

فصل بیست و یکم کتاب‌هایی که درباره این موضوع به گونه مستقل یا ضمنی نوشته شده است

۱. کتاب الحبس از ابو الفضل صافی، محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان جعفی. که نجاشی به دو واسطه آن را روایت کرده است؛ «۱»

۲. حبس المحارب از ابو نصر عیّاشی صاحب تفسیر عیّاشی؛ ۲

۳. احکام السجون از شیخ احمد وائلی؛

۴. زندان و زندانی از دیدگاه اسلام از سیّد ابو الفضل میر محمدی و شیخ باقری؛

۵. زندان در اسلام از احمد صادقی اردستانی؛

۶. زندان از دیدگاهی نو از شورای عالی قضائی؛

۷. بخشنامه‌های شورای سرپرستی زندانهای کشور؛

۸. حقوق زندانیان و علم زندانها از تاج زمان دانش؛

۹. آئین‌نامه زندانها و بازداشتگاه‌ها؛

۱۰. نزهة الناظر از یحیی بن سعید حلّی؛

۱۱. مجمع المسائل، (ج ۳) از آیة اللّه گلپایگانی؛

۱۲. الحکومة الاسلامیه فی احادیث الشیعة، مؤسسهٔ «در راه حق» قم؛

۱۳. قضاء و شهادة از آیة اللّه محسنی؛

---

(۱) (۱) و (۲). ذریعه، ج ۶، ص ۲۳۹؛ نک: ج ۱۲، ص ۵. شاید در این کتاب، کتاب‌هایی دیگر مرتبط با موضوع یافت شود.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲۰

۱۴. ولایة الفقیه، (ج ۲) از آیة اللّه منتظری؛

۱۵. «تاریخ السجن الاصلاحی» از فکیکی، مجلهٔ اعتدال، سال ششم، شمارهٔ اوّل؛

۱۶. ردّ المحتار، (ج ۴) از ابن عابدین؛

۱۷. ادباء السجون از عبد العزیز حلفی؛

۱۸. حصاد السجن از احمد صافی نجفی؛

۱۹. حقوق الانسان فی السجون از غنّام محمد غنّام؛

۲۰. السجون و اثرها فی الآداب العربیه از واضح الصمد؛

۲۱. احکام المحبوسین از آقای خالصی؛

۲۲. احکام السجن و معاملة السجناء فی الاسلام از حسن ابو غده.

خدای را شکر که به ما توفیق داد این کتاب را به پایان برسانیم. به یاری خداوند پس از نزدیک به ده سال بحث و تحقیق، در صفر ۱۴۱۱ هجری قمری برابر با ۱۳۷۰ شمسی این کار به انجام رسید.

قم مقدس- العبد الراجی ربّه

نجم الدین بن آیة اللّه حاج شیخ محمد رضا طبسی نجفی

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲۱

فهرست‌ها

اشاره

قبایل، جماعات و فرق

مکان‌ها

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲۳

آیات

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲۴

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲۵

روایات

حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲۶

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۲۷

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۳۱

اسامی معصومین علیهم السّلام

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۳۲

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۳۳

اشخاص

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۳۵

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۶۳۵

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۳۶

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۳۹

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۴۲

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۴۵

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۴۷

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام؛ ص: ۶۴۷

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۴۸

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۴۹

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۵۴

کتاب‌ها

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶۱

قبایل، جماعات و فرق

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶۲

طبسی، نجم الدین، حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، در یک جلد، بوستان کتاب، قم - ایران، اول، ه ق حقوق زندانی و

مکان‌ها

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶۵

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.

۲. آیین‌نامهٔ جمهوری اسلامی: ذکر اللّه احمدی، دار الباقر، قم.

۳. اثبات الوصیه: علی بن الحسین مسعودی (وفات ۳۴۶ ه.) نشر رضی، قم.

۴. احکام السجون: شیخ احمد وائلی، مؤسسهٔ اهل البیت، بیروت.

۵. الاحکام السلطانیه: ابو الحسن ماوردی (وفات ۴۵۰ ه.) دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

۶.-: ابو یعلی فراء (وفات ۴۵۸ ه.) دفتر تبلیغات اسلامی، قم.

۷. احکام القرآن: ابن عربی (وفات ۵۴۲ ه.) دار احیاء الکتب العربیه، بیروت.

۸. الاختبارات العلمیه (الفتاوی الکبری): ابن تیمیه (وفات ۷۲۸ ه.) دار المعرفه، بیروت.

۹. اختلاف العلماء: محمد بن نصر مروزی (وفات ۲۹۴ ه.) عالم الکتب، بیروت.

۱۰. اختیار معرفهٔ الرجال (رجال کشّی): محمد بن حسن طوسی (وفات ۴۶۰ ه.) دانشگاه مشهد.

۱۱. ادب قاضی: ابو الحسن ماوردی (وفات ۴۵۰ ه.) مطبعهٔ ارشاد، بغداد.

۱۲. الارشاد: شیخ مفید (وفات ۴۱۳ ه.) بصیرتی، قم.

۱۳. ارشادی الساری: قسطلانی (وفات ۹۲۳ ه.) دار التراث العربی، بیروت.

۱۴. الاستبصار: محمد بن حسن طوسی (وفات ۴۶۰ ه.) المکتبهٔ المرتضویه، تهران.

۱۵. استفتائات جدید: امام خمینی- قدس سرّه- (وفات ۱۴۰۹ ه.) انتشارات جامعهٔ مدرّسین، قم.

۱۶. اسد الغابه: ابن اثیر شیبانی (وفات ۶۳۰ ه.) المکتبهٔ الاسلامیه، تهران.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶۶

۱۷. الاسلام و مبدأ المقابلهٔ بالمثل: سیّد جعفر مرتضی، نشر الوکالهٔ العالمیهٔ للتوزیع.

۱۸. اشارهٔ السبق: علاء الدین حلبی (وفات ۷۰۸ ه.) انتشارات جامعه مدرّسین، قم.

۱۹. الاشتقاق: ابن درید (وفات ۳۲۱ ه.) مکتبهٔ الخانجی، مصر.

۲۰. الاصابه: ابن حجر (وفات ۸۵۲ ه.) دار الکتب، بیروت.

۲۱. اصباح الشیعهٔ: نظام الدین صهرشتی (وفات بین قرن چهارم و پنجم).

۲۲. الاعلام: خیر الدین زرکلی، دار العلم للملایین، بیروت.

۲۳. الاغانی: ابو الفرج اصفهانی (وفات ۳۵۶ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۴. اقرب الموارد: سعید خوری شرتونی (وفات ۱۲۸۹ ه.) مکتبهٔ السیّد النجفی، قم.

۲۵. الام: شافعی (وفات ۲۰۴ ه.) دار المعرفه، بیروت.

۲۶. الامالی: محمد بن علی بن الحسین صدوق (وفات ۳۸۱ ه.) اعلمی، بیروت.

۲۷.-: شیخ طوسی (وفات ۴۶۰ ه.) مکتبهٔ الداوری، قم.

۲۸. الامامهٔ و السیاسهٔ: ابن قتیبه دینوری (وفات ۲۷۶ ه.) شریف رضی، قم.

۲۹. الانتصار: علی بن الحسین موسوی (وفات ۴۳۶ ه.) شریف رضی، قم.

۳۰. الانساب: ابو سعید تمیمی سمعانی (وفات ۵۶۲ ه.) دار الکتب العلمیه.

۳۱. انساب الاشراف: احمد بن یحیی بلاذری (وفات قرن سوم) اعلمی، بیروت.

۳۲. الانصاف: علاء الدین مرداوی (وفات ۸۸۵ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۳۳. الاوائل (در ضمن وسائل سیوطی): طبرانی (وفات ۳۶۰ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.

۳۴. ایضاح الفوائد: فخر المحققین شیخ ابو طالب حلّی (وفات ۷۷۱ ه.) بنیاد فرهنگ اسلامی، تهران.

۳۵. بحار الانوار: محمد باقر مجلسی (وفات ۱۱۱۱ ه.) مؤسسهٔ الوفاء، بیروت.

۳۶. بدء الاسلام و شرائع الدین: ابن سلّام اباضی (وفات ۲۷۳ ه.) نشر فرانز شتاینر، و سبادن.

۳۷. بدایهٔ المجتهد: ابن رشد قرطبی (وفات ۵۹۵ ه.) دار المعرفه، بیروت.

۳۸. البدایهٔ و النهایه: ابن کثیر (وفات ۷۷۴ ه.) دار المعرفه، بیروت.

۳۹. بدایهٔ الهدایه: شیخ حرّ عاملی (وفات ۱۱۰۴ ه.) آل البیت، قم.

۴۰. بدایع الصنایع: علاء الدین کاسانی (وفات ۵۸۷ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.

۴۱. البرهان فی تفسیر القرآن: سیّد هاشم بحرانی (وفات ۱۱۰۷ ه.) اسماعیلیان، قم.

۴۲. برهان قاطع: محمد حسین برهان (وفات ۱۰۸۳ ه.) نشر خرد، نیما، تهران.

۴۳. بستان السیاحه: زین العابدین شیروانی (زنده تا ۱۲۴۸ ه.) مکتبهٔ النسائی.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶۷

۴۴. البیان فی تفسیر القرآن: سیّد ابو القاسم خوئی (وفات ۱۳۷۱ ش.) المکتبهٔ العلمیه، قم.

۴۵. البیان و التحصیل: ابن رشد قرطبی (وفات ۵۹۵ ه.) دار الغرب الاسلامی، بیروت.

۴۶. البیع: امام خمینی (وفات ۱۴۰۹ ه.) اسماعیلیان، قم.

۴۷. تاریخ الام و الملوک: ابو جعفر محمد بن جریر طبری (وفات ۳۱۰ ه.) دار المعارف، قاهره.

۴۸. تاریخ الخلفاء: سیوطی (وفات ۹۱۱ ه.) مطبعهٔ السعادهٔ، مصر.

۴۹. التاریخ الکبیر: بخاری (وفات ۲۵۶ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.

۵۰. تاریخ مدینهٔ دمشق: ابن عساکر (وفات ۵۷۱ ه.) مجمع اللغهٔ العربیه، دمشق.

۵۱. تاریخ المدینهٔ: ابن شبّه بصری (وفات ۲۶۲ ه.) دار الفکر، قم.

۵۲. تتمّهٔ المنتهی: شیخ عباس قمی (وفات ۱۳۵۹ ه.)

۵۳. تحریر الأحکام: علّامه حلّی (وفات ۷۲۶ ه.) مؤسسهٔ آل البیت، قم.

۵۴. تحریر الوسیله: امام خمینی (وفات ۱۴۰۹ ه.) انتشارات جامعهٔ مدرّسین، قم.

۵۵. تحفهٔ الفقهاء: علاء الدین سمرقندی (وفات ۵۳۹ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.

۵۶. تذکرهٔ الخواص: سبط بن جوزی (وفات ۶۵۴ ه.) مؤسسهٔ اهل البیت، بیروت.

۵۷. تذکرهٔ الفقهاء: علّامه حلّی (وفات ۷۲۶ ه.) المکتبهٔ المرتضویهٔ، تهران، چاپ قدیم و جدید.

۵۸. التراتیب الإداریهٔ: عبد الحی کتانی (وفات ۱۳۸۳ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۵۹. التشریع الجنائی الاسلامی: عبد القادر عوده (وفات ۱۳۷۳ ه.) مؤسسهٔ الرساله، بیروت.

۶۰. تعلیق و تحقیق القضاء عراقی: محمد هادی معرفت، مطبعهٔ مهر، قم.

۶۱. التفریع: ابن جلّاب (وفات ۳۷۸ ه.) دار الغرب الاسلامی، بیروت.

۶۲. تفسير التبيان: شيخ طوسى (وفات ۴۶۰ ه.) مؤسسة الأعلمى، بيروت.
۶۳. تفسير الصافى: فيض كاشانى (وفات ۱۰۹۱ ه.) مؤسسة الأعلمى، بيروت.
۶۴. تفسير العيّاشى: ابو نضر محمد بن مسعود بن عيّاش، المكتبة العلميه، تهران.
۶۵. تفسير فرات الكوفى: (وفات قرن سوم ه.) مكتبة الداورى، قم.
۶۶. تفسير القمى: على بن ابراهيم بن هاشم قمى (وفات قرن سوم ه.) مكتبة العلّامه، قم.
۶۷. التفسير الكبير: فخر رازى (وفات ۶۰۶ ه.) مطبعة البهية المصريه.
۶۸. تقريرات ابحاث السيّد الگلپايگانى: سيّد على ميلانى، مخطوط.
۶۹. تلخيص الخلاف: مفلح صيمرى (وفات ۸۷۳ ه.) مكتبة السيّد النجفى، قم.
۷۰. تلخيص مستدرك الحاكم: ذهبى (وفات ۸۴۸ ه.) مطبوع بهامش المستدرك.
حقوق زندانى و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶۸
۷۱. التنبيه: فيروزآبادى (وفات ۴۷۶ ه.) عالم الكتب، بيروت.
۷۲. التنقيح الرائع لمختصر الشرائع: فاضل مقداد (وفات ۸۲۶ ه.) مكتبة النجفى، قم.
۷۳. تنقيح المقال: عبد اللّه مامقانى (وفات ۱۳۵۱ ه.) المطبعة المرتضويه، نجف اشرف.
۷۴. توضيح المسائل: امام خمينى (قدس سرّه)، نشر روح، قم.
۷۵.-: سيّد ابو القاسم خوئى (رحمه اللّه)، المطبعة العلميه، قم.
۷۶.-: سيّد محمد رضا گلپايگانى (رضوان اللّه عليه)، نشر صدر، قم.
۷۷. تهذيب ابن عساكر: عبد القادر بدران (وفات ۱۳۴۶ ه.) دار المسيره.
۷۸. تهذيب الاحكام: شيخ طوسى (وفات ۴۶۰ ه.) دار الكتب الاسلاميه، تهران.
۷۹. تهذيب الكمال: مزّى.
۸۰. جامع احاديث الشيعة: سيّد حسين بروجردى (وفات ۱۳۸۰ ه.) نشر مدينة العلم، قم.
۸۱. جامع الرواة: محمد بن على اردبيلى (وفات بعد از ۱۱۰۰ ه.) مكتبة المصطفوى، قم.
۸۲. جامع الشتات: محقق قمى (وفات ۱۲۳۱ ه.) نشر شركة الرضوان، تهران.
۸۳. الجامع الصحيح: محمد بن عيسى بن سوره ترمذى (وفات ۲۹۷ ه.) دار احياء التراث العربى، بيروت.
۸۴. الجامع الصغير: شيبانى (وفات ۱۸۹ ه.) عالم الكتب، بيروت.
۸۵. جامع عباسى: شيخ بهاء الدين عاملى (وفات ۱۰۳۱ ه.) مؤسسة فراهانى، تهران.
۸۶. الجامع للشرائع: يحيى بن سعيد حلّى (وفات ۶۹۰ ه.) مؤسسة سيّد الشهداء عليه السّلام، قم.
۸۷. جامع المدارك: سيّد احمد خوانسارى (وفات ۱۴۰۵ ه.) نشر مكتبة الصدوق، تهران.
۸۸. جامع المقاصد: محقق كركى (وفات ۹۴۰ ه.) مؤسسة آل البيت عليهم السّلام، چاپ سنگى، قم.
۸۹. الجعفريات: اسماعيل بن موسى بن جعفر عليه السّلام، به روايت محمد بن محمد اشعث كوفى، چاپ سنگى، انتشارات اسلاميه.
۹۰. الجمل (النصرة فى حرب البصره): شيخ مفيد (وفات ۴۱۳ ه.) مكتبة الداورى، قم.
۹۱. الجنايات المتحدة بين القانون و الشريعه: رضوان شافعى، المطبعة السلفيه، مصر.
۹۲. جواهر الفقه: قاضى ابن برّاج طرابلسى (وفات ۴۸۱ ه.) در ضمن جوامع فقهيه.
۹۳. جواهر الكلام: شيخ محمد حسن نجفى (وفات ۱۲۶۶ ه.) دار الكتب الاسلاميه، تهران.

۹۴. الجوهر النقی بهامش السنن الکبری: علاء الدین ترکمانی (وفات ۷۴۵ ه.) دار المعرفه، بیروت.
۹۵. حاشیهٔ المکاسب: سیّد محمد کاظم یزدی (وفات ۱۳۳۷ ه.) دار العلم، ۱۳۷۸، قم.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۶۹
۹۶.-: میرزا علی ایروانی (وفات ۱۳۵۴ ه.) نشر مصطفوی، تهران.
۹۷. الحاوی للفتاوی: سیوطی (وفات ۹۱۱ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.
۹۸. الحدائق الناضرهٔ: شیخ یوسف بحرانی (وفات ۱۱۰۷ ه.) انتشارات جامعهٔ مدرّسین، قم.
۹۹. حدود، دیات، قصاص: محمد باقر مجلسی (وفات ۱۱۱۱ ه.) نشر آثار اسلامی، قم.
۱۰۰. الخراج: ابو یوسف (وفات ۱۸۲ ه.) دار المعرفه، بیروت.
۱۰۱. الخصال: شیخ صدوق (وفات ۳۸۱ ه.) محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، انتشارات جامعهٔ مدرّسین، قم.
۱۰۲. الخصائص الکبری: سیوطی (۹۱۱ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.
۱۰۳. الخلاف: محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی) (وفات ۴۶۰ ه.) مطبعهٔ تابان، تهران.
۱۰۴. دائرهٔ المعارف الاسلامیه: دار المعرفه، بیروت.
۱۰۵. دائرهٔ المعارف: بستانی (وفات ۱۳۰۱ ه.) دار المعرفه، بیروت.
۱۰۶. دائرهٔ معارف القرن العشرین: محمد فرید وجدی، دار المعرفه، بیروت.
۱۰۷. الدراری المضیئه: محمد بن علی شوکانی (وفات ۱۲۲۰ ه.) دار المعرفه، بیروت.
۱۰۸. درر الاخبار: شیخ طبسی (پدر نگارنده) مطبعهٔ النعمان، نجف.
۱۰۹. الدر المنثور: سیوطی (وفات ۹۱۱ ه.) نشر محمد امین دمج، بیروت.
۱۱۰. الدروس الشرعیهٔ فی فقه الامامیه: محمد بن جمال الدین مکی العاملی، شهید اوّل (وفات ۷۸۶ ه.) نشر صادقی، قم.
۱۱۱. دعائم الاسلام: نعمان بن محمد بن منصور تمیمی مغربی (وفات ۳۶۳ ه.) آل البیت علیهم السّلام، قم.
۱۱۲. ذخیرهٔ الصالحین فی شرح تبصرهٔ المتعلّمین: شیخ طبسی (پدر نگارنده)، مخطوط.
۱۱۳. ذخیرهٔ المعاد: شیخ زین العابدین مازندرانی (وفات ۱۳۰۸ ه.) مطبعهٔ ریاض الرضا، هند.
۱۱۴. ذرایع البیان فی عوارض اللسان: شیخ طبسی (پدر نگارنده) المطبعهٔ العلمیه، قم.
۱۱۵. الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ: شیخ آغا بزرگ تهرانی (وفات ۱۳۸۹ ه.) مکتبهٔ الاسلامیه، تهران.
۱۱۶. رجال النجاشی: احمد بن علی بن عباس النجاشی (وفات ۴۵۰ ه.) نشر مکتبهٔ الداوری، قم.
۱۱۷. ردّ المختار علی الدر المختار: ابن عابدین (وفات ۱۲۵۲ ه.).
۱۱۸. رسالهٔ المحکم و المتشابه: سیّد مرتضی (وفات ۴۳۳ ه.).
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۰
۱۱۹. الروضهٔ البهیّهٔ فی شرح اللمعهٔ الدمشقیه: زین الدین جبعی عاملی، شهید ثانی (وفات ۹۶۶ ه.) جامعهٔ النجف الدینیه.
۱۲۰. روضهٔ المتقین: محمد تقی بن مقصود اصفهانی، علّامه مجلسی اوّل، (وفات ۱۰۷۰ ه.)
نشر بنیاد فرهنگ اسلامی، کوشانپور، تهران.
۱۲۱. روائح البیان: صابونی، مکتبهٔ الغزالی، دمشق.
۱۲۲. روح المعانی: آلوسی (وفات ۱۲۷۰ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲۳. ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل (شرح الکبیر): میر سیّد علی بن سیّد محمد علی طباطبائی (وفات ۱۲۳۰ ه.)،

چاپ جدید.

۱۲۴. سبل السلام: محمد بن اسماعیل الصنعانی (وفات ۱۱۸۲ ه.) دار الریان، قاهره.

۱۲۵. السرائر: ابن ادریس عجلی حلّی (وفات ۵۹۸ ه.) المطبعة العلمیه، قم.

۱۲۶. سفینة البحار: شیخ عباس قمی (۱۳۵۹ ه.) دار المرتضی، بیروت.

۱۲۷. سنن ابی داود: سلیمان بن اشعث سجستانی (وفات ۲۷۵ ه.) دار احیاء السنة النبویه.

۱۲۸. سنن ابن ماجه: محمد بن یزید قزوینی (وفات ۲۷۵ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۲۹. سنن الدارقطنی: علی بن عمر دارقطنی (وفات ۳۸۵ ه.) عالم الکتب، بیروت.

۱۳۰. سنن سعید بن منصور: سعید بن منصور مکی (وفات ۲۲۷ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.

۱۳۱. السنن الکبری: احمد بن حسین بن علی (وفات ۴۵۸ ه.) دار المعرفه، بیروت.

۱۳۲. سنن النسائی: ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب (وفات ۳۰۳ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۳۳. السیرة الحلبیه: علی بن برهان الدین حلبی شافعی (وفات ۱۰۴۴ ه.).

۱۳۴. السیرة النبویه: ابن هشام (وفات ۲۱۳ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۳۵. شرایع الاسلام: محقق حلّی (وفات ۶۷۶ ه.) مطبعة الآداب، نجف اشرف.

۱۳۶. شرح تبصرة المتعلّمین: شیخ ضیاء الدین عراقی (وفات ۱۳۶۱ ه.) مطبعة مهر، قم.

۱۳۷. شرح الجمل علی المنهج: شیخ سلیمان الجمل (وفات ۱۲۰۴ ه.)، مصر.

۱۳۸. شرح الشفاء قاضی عیاض (وفات ۵۴۴ ه.): ملا علی قاری (وفات ۱۰۱۴ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.

۱۳۹. الشرح الصغیر: میر سیّد علی طباطبائی (وفات ۱۲۳۱ ه.) مکتبة السیّد النجفی، قم.

۱۴۰. شرح فتح القدیر: ابن همام حنفی (وفات ۶۸۱ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۱

۱۴۱. شرح مختصر الجلیل: محمد خرشی مالکی، مصر بولاق (مطبوع در هامش المختصر).

۱۴۲. شرح منتهی الارادات: منصور بن یونس بهوتی (وفات ۱۰۵۱ ه.) نشر المکتبة السلفیه، مدینه.

۱۴۳. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی (وفات ۶۵۶ ه.) دار الکتب العلمیه، قم.

۱۴۴. شعائر الاسلام: ملّا محمد اشرفی بارفروشی (وفات ۱۳۱۵ ه.) چاپ ۱۳۱۲ ه.

۱۴۵. الصحاح: اسماعیل بن حماد جوهری (وفات ۳۹۶ ه.) نشر دار الملایین، بیروت.

۱۴۶. صحیح البخاری: محمد بن اسماعیل بخاری (وفات ۲۵۶ ه.) مطبوعات صبیح، قاهره.

۱۴۷. صحیح مسلم: ابو حسین مسلم بن حجاج قشیری (وفات ۲۶۱ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۴۸. صفحات سوداء: عبد الحمید عباسی.

۱۴۹. صفة الصفوة: ابو الفرج ابن جوزی (وفات ۵۹۷ ه.) دار المعرفه، بیروت.

۱۵۰. الطرق الحکمیة: ابن قیّم جوزیه (وفات ۷۵۱ ه.) مصر، ۱۳۸۱.

۱۵۱. عبد اللّه بن سبأ: سیّد مرتضی عسکری، دار الزهراء علیها السلام، بیروت.

۱۵۲. عجائب احکام امیر المؤمنین علیه السّلام: سیّد محسن عاملی (وفات ۱۳۷۱ ه.).

۱۵۳. العروة الوثقی: سیّد کاظم یزدی (وفات ۱۳۳۷ ه.) دار الکتب الاسلامیه، تهران.

۱۵۴. عقد الدرر: یوسف بن یحیی مقدسی سلمی (وفات قرن هفتم ه.) عالم الفکر، قاهره.

۱۵۵. العقد الفريد: ابن عبد ربه اندلسى (وفات ۳۲۷ ه.) دار الكتب العربى، بيروت.
۱۵۶. علل الشرائع: محمد بن على بن حسين صدوق (وفات ۳۸۱ ه.) المكتبة الحيدريه، نجف.
۱۵۷. علماء معاصرين: ملّا على واعظ تبريزى خيابانى (زنده ۱۳۶۶ ه.) المكتبة الاسلاميه، تهران.
۱۵۸. عمدة القارى: بدر الدين عينى (وفات ۸۵۵ ه.) دار احياء التراث العربى، بيروت.
۱۵۹. عوائد الايّام: مولا احمد بن محمد مهدى بن ابو ذر نراقى (وفات ۱۲۴۴ ه.) بصيرتى، قم.
۱۶۰. العين: ابو عبد الرحمن فراهيدى (وفات ۱۷۵ ه.) دار الهجره، قم.
۱۶۱. عيون الازهار: احمد بن يحيى المرتضى (وفات ۸۸۵ ه.) دار الكتب اللبنانى.
۱۶۲. الغارات: ابو اسحاق ابراهيم بن محمد ثقفى (وفات ۲۸۳ ه.) انجمن آثار ملى، تهران.
۱۶۳. غاية المأمول: منصور على ناصف (بهامش التاج)، دار احياء التراث العربى، بيروت.
۱۶۴. الغدير: شيخ عبد الحسين امينى (وفات ۱۳۹۰ ه.) دار الكتب العربى، بيروت.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۲
۱۶۵. غنائم الايام: ميرزا ابو القاسم قمى (وفات ۱۲۳۱ ه.) مطبعة دار الخلافه، تهران.
۱۶۶. غنية النزوع: ابو المكارم ابن زهره (وفات ۵۸۵ ه.) در ضمن جوامع فقهيه.
۱۶۷. الفائق فى غريب الحديث: محمود بن عمر زمخشرى (وفات ۵۳۸ ه.) دار المعرفه، بيروت.
۱۶۸. الفتاوى الغياثيه: داود بن يوسف خطيب (وفات ۹۷۰ ه.) المكتبة الاسلاميه، كويت.
۱۶۹. الفتاوى الكبرى: ابن تيميه (وفات ۷۲۸ ه.) دار المعرفه، بيروت.
۱۷۰. فتح البارى بشرح البخارى: ابن حجر عسقلانى (وفات ۸۵۲ ه.) دار احياء التراث العربى.
۱۷۱. فرائد الاصول: شيخ مرتضى انصارى (وفات ۱۲۸۱ ه.) چاپ سنگى، مكتبة المصطفوى، قم.
۱۷۲. الفروق: شهاب الدين احمد بن ادريس قرافى (وفات ۶۸۴ ه.) دار المعرفه، بيروت.
۱۷۳. فرهنگ عميد: حسن عميد، نشر جاويدان، تهران.
۱۷۴. فرهنگ معين: محمد معين، نشر امير كبير، تهران.
۱۷۵. فقه السنّة: سيّد سابق، دار البيان، كويت.
۱۷۶. الفقه على المذاهب الاربعه: جزيرى (وفات ۱۳۶۰ ه.) دار احياء التراث العربى، بيروت.
۱۷۷. الفقه على المذاهب الخمسه: محمد جواد مغنيه (وفات ۱۳۹۹ ه.) دار التعارف للمطبوعات، بيروت.
۱۷۸. فقه (فارسى): علامه محمد تقى مجلسى (وفات ۱۰۷۰ ه.) نشر فراهانى، تهران.
۱۷۹. فقه القرآن: سعيد بن هبة اللّه راوندى (وفات ۵۷۳ ه.) المطبعة العلميه، قم.
۱۸۰. الفقه المنسوب للامام الرضا عليه السّلام: نشر المؤتمر العالمى، مشهد.
۱۸۱. القاموس المحيط: محمد بن يعقوب فيروزآبادى (وفات ۸۱۷ ه.) مؤسسة الحلبى، قاهره.
۱۸۲. قرب الاسناد: ابو عباس عبد اللّه بن جعفر حميرى (وفات ۳۱۰ ه.) در ضمن جعفريات، مطبعة اسلاميه، ۱۳۷۰ ه.
۱۸۳. القضاء (تقريرات درس آية اللّه گلپايگانى): سيد على ميلانى، مطبعة خيام، قم.
۱۸۴. القضاء من كتاب تحقيق الدلائل فى شرح تلخيص المسائل: شيخ ميرزا على كنى (وفات ۱۳۰۶ ه.) چاپ سنگى.
۱۸۵. القضاء و الشهادات: ميرزا حسن آشتيانى (وفات ۱۳۱۸ ه.) دار الهجرة، قم.
۱۸۶. القضاء و الشهادة: محسنى، مطبعة سيّد الشهداء عليه السّلام، قم.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۳

۱۸۷. قلائد الدرر فی بیان آیات الاحکام بالاثر: شیخ احمد جزائری (وفات ۱۱۵۱ ه.) مکتبهٔ النجف الاشرف.

۱۸۸. قواعد الاحکام: علّامه حلّی (وفات ۷۲۶ ه.) مؤسسهٔ آل البیت، قم.

۱۸۹. القواعد و الفوائد: محمد بن جمال الدین مکی عاملی، شهید اوّل (وفات ۷۸۶ ه.) مکتبهٔ المفید، قم.

۱۹۰. قوانین الاحکام الشرعیهٔ: ابن جزی غرناطی (وفات ۷۴۱ ه.) دار العلم للملایین، بیروت.

۱۹۱. الکافی: محمد بن یعقوب رازی کلینی (وفات ۳۲۸ ه.) المطبعهٔ الاسلامیه، تهران.

۱۹۲. الکافی فی الفقه: ابو الصلاح حلبی (وفات ۴۴۷ ه.) مکتبهٔ الامام امیر المؤمنین علیه السّلام، اصفهان.

۱۹۳. الکامل فی التاریخ: ابو الحسن علی بن ابی المکارم، ابن اثیر، (وفات ۶۳۰ ه.) نشر دار صادر، بیروت.

۱۹۴. کتاب النوادر: ابو جعفر بن محمد بن عیسی اشعری قمی (وفات قرن سوم ه.) مؤسسهٔ الامام المهدی علیه السّلام، قم.

۱۹۵. کشف الاستار: ابو بکر هیثمی (وفات: ۸۰۷ ه.) مؤسسهٔ الرساله، بیروت.

۱۹۶. کشف الرموز: زین الدین ابو علی حسن بن ابی طالب بن ابی مجد یوسفی، فاضل آبی، (وفات ۶۷۶ ه.) نشر جامعهٔ مدرّسین، قم.

۱۹۷. کشف الغطاء: شیخ جعفر کاشف الغطاء (وفات ۱۲۲۸ ه.) نشر مهدوی، اصفهان.

۱۹۸. کشف الغمّه: علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (وفات ۶۰۰ ه.) دار الکتاب الاسلامی، بیروت.

۱۹۹. کشف اللثام: فاضل اصفهانی، فاضل هندی، (وفات ۱۱۳۵ ه.) مؤسسهٔ فراهانی، تهران.

۲۰۰. کفایهٔ الاحکام: محمد باقر بن محمد مؤمن (وفات ۱۰۹۰ ه.) نشر مهدوی، اصفهان.

۲۰۱. کنز العرفان: فاضل مقداد سیوری (وفات ۸۲۶ ه.) المکتبهٔ المرتضویه، تهران.

۲۰۲. کنز العمّال: متقی هندی (وفات ۹۷۵ ه.) مؤسسهٔ الرساله، بیروت.

۲۰۳. الکنی و الالقاب: شیخ عباس قمی (وفات ۱۳۵۹ ه.) مکتبهٔ الصدر، تهران.

۲۰۴. لبّ الوسائل: شیخ عباس قمی (وفات ۱۳۵۹ ه.) مطبوع با بدایهٔ الهدایه، آل البیت، قم.

۲۰۵. لسان العرب: محمد بن مکرم افریقی، ابن منظور (وفات ۷۱۱ ه.) ادب الحوزه، قم.

۲۰۶. مائهٔ و خمسون صحابی مختلق: سیّد مرتضی عسکری، دار الزهراء علیها السّلام، بیروت.

۲۰۷. مبانی تکملهٔ المنهاج: ابو القاسم خوئی، مطبعهٔ الآداب، نجف.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۴

۲۰۸. المبسوط: سرخی (وفات ۴۸۳ ه.) دار المعرفه، بیروت.

۲۰۹. -: شیخ طوسی (وفات ۴۶۰ ه.) المکتبهٔ المرتضویه، تهران.

۲۱۰. مجمع الامثال: ابو الفضل میدانی نیشابوری، (وفات ۵۱۸ ه.) نشر عبد الرحمن احمد، مصر.

۲۱۱. مجمع البیان: ابو علی فضل بن حسن طبرسی (وفات ۵۴۸ ه.) احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۱۲. مجمع البحرین: فخر الدین طریحی (وفات ۱۰۸۵ ه.) المکتبهٔ المرتضویه، تهران.

۲۱۳. مجمع الزوائد: علی بن ابی بکر هیثمی (وفات ۸۰۷ ه.) دار الکتب العربی، بیروت.

۲۱۴. مجمع الفائدهٔ و البرهان: مولا احمد مقدّس اردبیلی (وفات ۹۹۳ ه.) انتشارات جامعهٔ مدرسین، قم.

۲۱۵. مجمع المسائل: سیّد محمد رضا گلپایگانی، نشر دار القرآن الکریم، قم.

۲۱۶. المجموع: نووی (وفات ۶۷۶ ه.) نشر دار الفکر، بیروت.

۲۱۷. محاضرات فی الاصول: محمد اسحاق فیّاض، نشر امام موسی صدر.
۲۱۸. محاضرات فی الفقه الامامیه: سیّد محمد هادی میلانی (وفات ۱۳۹۵ ه.) مؤسسهٔ چاپ و انتشارات فردوسی.
۲۱۹. المحلّی: ابن حزم (وفات ۴۵۶ ه.) دار الآفاق الجدیده، بیروت.
۲۲۰. مختصر تفسیر ابن کثیر: اختصار صابونی، دار القرآن الکریم، بیروت.
۲۲۱. مختصر المزنی: ابو ابراهیم اسماعیل بن یحیی مزنی (وفات ۲۶۴ ه.) مطبوع در هامش ام شافعی، دار المعرفه، بیروت.
۲۲۲. المختصر النافع: محقق حلّی، ابو القاسم نجم الدین (وفات ۶۷۶ ه.) مکتبهٔ المصطفوی، قم.
۲۲۳. مختلف الشیعهٔ فی احکام الشریعه: علّامه حلّی (وفات ۷۲۶ ه.) چاپ سنگی، سال ۱۳۲۴ هجری.
۲۲۴. المدوّنهٔ الکبری: مالک بن انس اصبحی، به روایت سحنون بن سعید تنوخی (وفات ۲۴۰ ه.) از عبد الرحمن بن قاسم از مالک بن انس، دار صادر، بیروت.
۲۲۵. المراسم فی الفقه الامامی: حمزهٔ بن عبد العزیز دیلمی (وفات ۴۶۳ ه.) نشر الحرمین، سال ۱۴۰۴ هجری.
۲۲۶. مرآهٔ العقول: محمد باقر مجلسی (وفات ۱۱۱۱ ه.) دار الکتب الاسلامیه، تهران.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۵
۲۲۷. مراصد الاطلاع: یاقوت بن عبد اللّه حموی رومی (وفات ۶۲۶ ه.) چاپ سنگی.
۲۲۸. المرشد کنز العمّال: ندیم و اسامه مرعشلی، الشرکهٔ المتحدهٔ للتوزیع.
۲۲۹. مروج الذهب: علی بن حسین مسعودی (وفات ۳۴۶ ه.) دار الاندلس، بیروت.
۲۳۰. مسالک الافهام: زین الدین جبعی عاملی، شهید ثانی، (وفات ۹۶۵ ه.) چاپ سنگی، سال ۱۳۱۰ هجری.
۲۳۱. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری (وفات ۴۰۵ ه.) دار المعارف النظامیه، حیدرآباد.
۲۳۲. المستدرک علی معجم المؤلفین: عمر رضا کحاله، مؤسسهٔ الرساله، بیروت.
۲۳۳. مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری طبرسی (وفات ۱۳۲۰ ه.) آل البیت، قم.
۲۳۴. مستمسک العروهٔ الوثقی: سیّد محسن حکیم (وفات ۱۳۹۰ ه.) مکتبهٔ السیّد النجفی، قم.
۲۳۵. مستند الشیعهٔ: مولا احمد بن محمد مهدی نراقی (وفات ۱۲۴۴ ه.) مکتبهٔ السیّد النجفی، قم.
۲۳۶. مستند العروهٔ الوثقی: تقریر بحث‌های مرحوم خوئی، المطبعهٔ العلمیه، قم.
۲۳۷. مسند احمد بن حنبل: (وفات ۲۴۱ ه.) دار الفکر، بیروت.
۲۳۸. مسند زید: جمع عبد العزیز بن اسحاق بقال (وفات ۳۱۳ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.
۲۳۹. مشیخهٔ الفقیه: شیخ صدوق (وفات ۳۸۱ ه.) مطبوع در آخر من لا یحضره الفقیه، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
۲۴۰. مصباح الاصول: سیّد بهسودی، مطبعهٔ النجف الاشرف.
۲۴۱. مصباح الفقاهه: محمد علی توحیدی (وفات ۱۳۹۲ ه.) مطبعهٔ سیّد الشهداء علیه السّلام، قم.
۲۴۲. معارج الاصول: ابو القاسم نجم الدین محقق حلّی (وفات ۶۷۶ ه.) آل البیت علیهم السّلام، قم.
۲۴۳. معالم السنن: سبتی (وفات ۳۸۸ ه.) المکتبهٔ العلمیه، بیروت.
۲۴۴. معالم القربه: محمد بن محمد بن احمد قرشی (وفات ۶۴۸ ه.) مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
۲۴۵. معالم المدرستین: سیّد مرتضی عسکری، مؤسسهٔ البعثه، تهران.
۲۴۶. معتمد العروهٔ الوثقی (تقریر بحث‌های آیهٔ اللّه سیّد ابو القاسم خوئی): مدینهٔ العلم، قم.
۲۴۷. معجم احادیث الامام المهدی: جمعی از محققان، نشر مؤسسه معارف اسلامی، قم.

۲۴۸. معجم البلدان: یاقوت بن عبد اللّه حموی (وفات ۶۲۶ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۶
۲۴۹. معجم رجال الحدیث: سیّد ابو القاسم خوئی (وفات ۱۳۷۱ ش.) دار الزهراء، بیروت.
۲۵۰. معجم فقه ابن حزم: جامعهٔ دمشق، کلّیه الشریعه، لجنهٔ موسوعهٔ الفقه الاسلامی.
۲۵۱. المعجم الکبیر: طبرانی (وفات ۳۶۰ ه.) وزارت اوقاف عراق.
۲۵۲. المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی: جمعی از مستشرقان، مکتبهٔ بریل، لیدن.
۲۵۳. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم: محمد فؤاد عبد الباقی، دار الکتب المصریه، قاهره.
۲۵۴. معجم مقاییس اللغهٔ: ابو الحسن احمد بن فارس (وفات ۳۹۵ ه.) مکتب الاعلام الاسلام، قم.
۲۵۵. معجم المؤلفین: عمر رضا کحاله، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۵۶. معجم المغنی: دار الفکر، بیروت.
۲۵۷. معیار اللغه: میرزا محمد علی شیرازی (زنده ۱۲۷۳ ه.) چاپ سنگی، سال ۱۳۱۱ هجری.
۲۵۸. مفاتیح الشرایع: فیض کاشانی (وفات ۱۰۹۱ ه.) مجمع الذخائر الاسلامیه، قم.
۲۵۹. مفتاح الکتب الاربعه: دهسرخی، مطبعهٔ مهر، قم.
۲۶۰. مفتاح الکرامه: سیّد محمد جواد عاملی (وفات ۱۲۶۶ ه.) آل البیت، قم.
۲۶۱. المفردات: راغب اصفهانی (وفات ۵۶۵ ه.) اسماعیلیان، قم.
۲۶۲. المقتصر: احمد بن محمد بن فهد حلّی (وفات ۸۴۱ ه.) مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد.
۲۶۳. المصنف: ابن ابی شیبه (وفات ۲۳۵ ه.) دار السلفیه، هند.
۲۶۴.-: عبد الرزّاق صنعانی (وفات ۲۱۱ ه.) المکتب الاسلامی، بیروت.
۲۶۵.-: کندی نزوی (وفات ۵۵۷ ه.) سلطنت عمان وزارت اوقاف.
۲۶۶. المغازی: محمد بن عمر بن واقد (وفات ۲۰۷ ه.) عالم الکتب، بیروت.
۲۶۷. المغنی: ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن قدامه مقدّسی (وفات ۵۴۱ ه.) عالم الکتب، بیروت.
۲۶۸. المقنع: شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (وفات ۳۸۱ ه.) دار العلم، قم.
۲۶۹. المقنعه: شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان (وفات ۴۱۳ ه.) چاپ سنگی، در ضمن مجموعهٔ جوامع فقهیه.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۷
۲۷۰. المکاسب: شیخ مرتضی انصاری (وفات ۱۲۸۱ ه.) منشورات جامعهٔ النجف الدینیه.
۲۷۱. ملاذ الاخیار: علّامه مجلسی (وفات ۱۱۱۱ ه.) کتابخانهٔ آیهٔ اللّه مرعشی نجفی، قم.
۲۷۲. مناقب آل ابی طالب: ابن شهر آشوب (وفات ۵۸۸ ه.) المطبعهٔ العلمیه، قم.
۲۷۳. مناهج المتقین: عبد اللّه مامقانی (وفات ۱۳۵۱ ه.) مطبعهٔ المرتضویه، نجف.
۲۷۴. المنجد: لویس معلوف یسوعی.
۲۷۵. منهاج البراعه: میرزا حبیب اللّه خوئی (وفات ۱۳۲۴ ه.) المکتبهٔ الاسلامیه، تهران.
۲۷۶. منهاج السنه: ابن تیمیه (وفات ۷۵۸ ه.) المکتبهٔ العلمیه، بیروت.
۲۷۷. منهاج الصالحین: سیّد ابو القاسم خوئی (وفات ۱۳۷۱ ش.) المطبعهٔ العلمیه، قم.
۲۷۸. منهاج الطالبین: نووی (وفات ۶۷۷ ه.) مصطفی حلبی، مصر.

۲۷۹. منتهی الارادات فی جمع المقنع مع تنقیح و زیادات: محمد بن احمد فتوحی مشهور به ابن نجّار (وفات ۹۷۲ ه.) مکتبهٔ دار المعرفه، قاهره.

۲۸۰. منتهی المطلب: علّامه حلّی (وفات ۷۲۶ ه.) چاپ سنگی، نشر حاج احمد مؤید العلماء.

۲۸۱. المنیهٔ فی تحقیق حکم الشارب و اللحیه: شیخ طبسی، چاپ هفدهم.

۲۸۲. من لا یحضر الفقیه: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین (وفات ۳۸۱ ه.) دار الکتب الاسلامیه، تهران.

۲۸۳. المهذّب: قاضی ابن برّاج طرابلسی (وفات ۴۷۶ ه.) انتشارات جامعه مدرسین، قم.

۲۸۴.-: ابو اسحاق شیرازی (وفات ۴۷۶ ه.) عیسی البابی، مصر.

۲۸۵. مهذّب الاحکام: سیّد عبد الاعلی سبزواری، مطبعهٔ الآداب، نجف.

۲۸۶. موازین قضائی از دیدگاه امام خمینی: حسین کریمی، نشر شکوری، قم.

۲۸۷. المؤتلف و المختلف: دارقطنی (وفات ۳۸۵ ه.) دار الغرب الاسلامی، بیروت.

۲۸۸. الموطأ: مالک بن انس (وفات ۱۹۰ ه.) به روایت یحیی اندلسی، دار احیاء التراث العربی.

۲۸۹. میزان الاعتدال: محمود ذهبی (وفات ۷۴۸ ه.) دار المعرفهٔ، بیروت.

۲۹۰. المیزان فی تفسیر القرآن: علّامه طباطبائی (وفات ۱۴۰۲ ه.) دار الکتب الاسلامیه، تهران.

۲۹۱. نجاهٔ العباد: محمد حسن اصفهانی نجفی، صاحب جواهر، (وفات ۱۲۶۶ ه.)

۲۹۲. نزههٔ الناظر فی الاشباه و النظائر: یحیی بن سعید حلّی (وفات ۶۹۰ ه.) مطبعهٔ الآداب، نجف.

حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۸

۲۹۳. نضد القواعد الفقهیهٔ: فاضل مقداد، ابو عبد اللّه مقداد بن عبد اللّه سیوری حلّی (وفات ۸۲۶ ه.) کتاب خانهٔ آیهٔ اللّه مرعشی نجفی، قم.

۲۹۴. النظم الاسلامیه: صبحی صالح، دار العلم للملایین، بیروت.

۲۹۵. نظم الحکم بمصر فی عهد الفاطمیین: عطیه مصطفی، مطبعهٔ الاعتماد، بیروت.

۲۹۶. النفقات: ابو بکر احمد بن عمرو شیبانی (وفات ۲۶۱ ه.) دار الکتب العربی، بیروت.

۲۹۷. نکت النهایه: نجم الدین جعفر بن سعید حلّی (وفات ۶۷۶ ه.) در ضمن مجموعهٔ جوامع فقهیّه.

۲۹۸. النهایهٔ فی مجرّد الفقه و الفتاوی: ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (وفات ۴۶۰ ه.) نشر قدس، محمدی، قم.

۲۹۹. نهج البلاغه: سیّد رضی (وفات ۴۰۶ ه.) مؤسسه اعلمی، بیروت.

۳۰۰. نهج السعادهٔ: محمد باقر محمودی، مکتبهٔ التضامن الفکری، بیروت.

۳۰۱. نهج الصباغه: محمد تقی تستری، مکتبهٔ الصدر، تهران.

۳۰۲. نور الثقلین: عبد علی بن جمعه عروسی حویزی (وفات ۱۱۱۲ ه.) اسماعیلیان، قم.

۳۰۳. نیل الاوطار: محمد بن علی شوکانی (وفات ۱۲۵۵ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.

۳۰۴. الهدایه: شیخ صدوق: محمد بن علی بن بابویه قمی (وفات ۳۸۱ ه.) دار العلم، قم.

۳۰۵.-: احمد بن محمد صدیق (وفات ۱۳۸۰ ه.) عالم الکتب، بیروت.

۳۰۶. هدایهٔ الطالب: فتّاح شهید تبریزی (وفات ۱۳۷۲ ه.) کتاب خانهٔ آیهٔ اللّه مرعشی نجفی، قم.

۳۰۷. الوافی: فیض کاشانی (وفات ۱۰۹۱ ه.) چاپ سنگی، کتاب خانهٔ آیهٔ الله مرعشی نجفی، قم.

۳۰۸. الوجیز (فی الفقه الشافعی): محمد بن محمد غزالی (وفات ۵۰۵ ه.) قاهره.

۳۰۹. الوسائل الی مسامرة الاوائل: سیوطی (وفات ۹۱۱ ه.) دار الکتب العلمیه، بیروت.
۳۱۰. وسائل الشیعة: محمد بن حسن حر عاملی (وفات ۱۱۰۴ ه.) دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۳۱۱. الوسیله الی نیل الفضیله: علی بن حمزه طوسی (وفات ۵۶۶ ه.) کتاب خانه آیة الله مرعشی نجفی، قم.
۳۱۲. وسیلة النجاة: سیّد ابو الحسن اصفهانی (وفات ۱۳۶۵ ه.)
۳۱۳.-: با حواشی آیة اللّه گلپایگانی، مطبعهٔ استوار، قم.
حقوق زندانی و موارد زندان در اسلام، ص: ۶۷۹
۳۱۴.-: با حواشی شیخ طبسی.
۳۱۵. وقعهٔ صفین: نصر بن مزاحم (وفات ۲۱۲ ه.) کتاب خانه آیة اللّه مرعشی نجفی، قم.
۳۱۶. ولایت فقیه: حسین علی منتظری، المرکز العالمی الدراسات الاسلامیه.
۳۱۷. الینابیع الفقهیه: علی اصغر مروارید، نشر مرکز بحوث الحج و العمره.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹